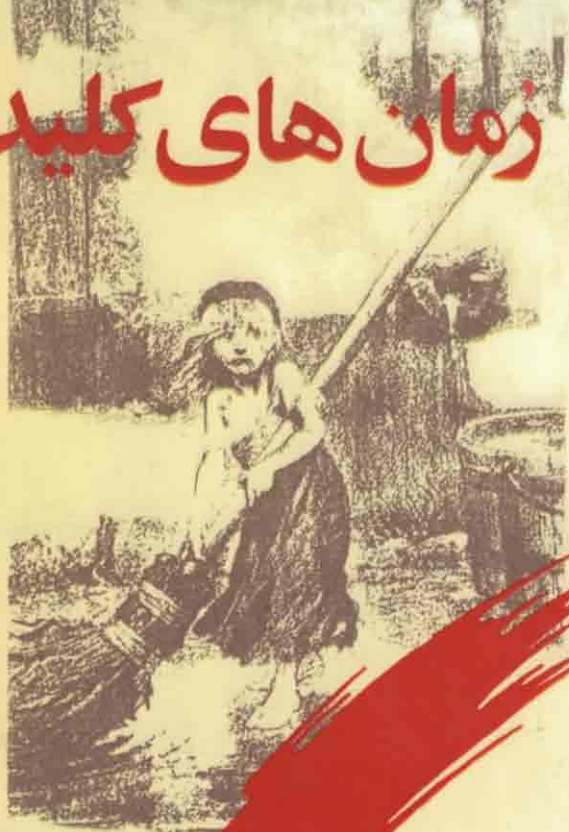


زمان های کلیدی جهان

دُمینیک ژنِس

ترجمه دکتر محمد مجلسی



انگلیس

۲۰۲۰۸

کتابخانه دانشگاه آزاد اسلامی
واحد شیراز
شماره ثبت ۲۵۰۶



نشر فیروز

رُمان‌های کلیدی جهان

Enkido
Parse

دُمینیک ژِنس

زُمان‌های کلیدی جهان

ترجمه دکتر محمد مجلسی



نشر نیروز



ژنس، دومینیک، ۱۹۵۱ -
 رمان‌های کلیدی جهان / دومینیک ژنس؛ ترجمه محمد مجلسی. - تهران: نشر
 دنیای نو، ۱۳۷۹.

ISBN 964-6564-51-8

۷۳۶ ۴۶۸ ص.

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Les grands romans: du monde entier. عنوان به فرانسه:

کتابنامه ۷۳۷-۷۸۴؛ همچنین به صورت زیرین

۱. داستان‌نویسی -- تاریخ و نقد. ۲. داستان‌نویسان -- تاریخ و نقد. الف. مجلسی، محمد، ۱۳۱۲، مترجم. ب. عنوان.

PN۳۳۶۵/ز۹ر۸

۸۰۸/۳

۱۳۷۹

۰۶۷-۸۰۶۷م

۵۷ ژ

کتابخانه ملی ایران

مقدمه نویسنده

در این مجموعه با رُمانهای بزرگ سراسر جهان، از آغاز تا امروز، آشنا می‌شویم. برای آشنائی با ابعاد و جوانب گوناگون رُمان، بهترین نمونه‌ها، و به تعبیری رُمانهای کلیدی را برگزیده‌ایم. که هرکدام به ترتیبی نقش کوچک یا بزرگی در تحکیم و تحوّل و رشد و گسترش این نوع ادبی داشته‌اند. و تا سرحدّ امکان از پرداختن به‌حشو و زواید، و تکرار آثار مشابه، و ارائه چند نمونه از یک سرمشق پرهیز کرده‌ایم.

رُمان چیست؟

از میان چند نظریه کلاسیک درباره تاریخ و طبیعت رُمان، ما آن را پذیرفته‌ایم که می‌گوید: رُمان نوع ادبی خاصی است که اساساً در عصر جدید، یعنی مُدرن، و در یک محدوده جغرافیائی خاص، یعنی اروپای غربی، به دنیا آمده. با این استثنا که در چین، و بعضی از کشورهای کهن‌سال نیز، که وارث تمدن و فرهنگ بزرگی بوده‌اند، رُمان جایگاه مناسبی برای رشد و نمو یافته است. با این حال به نظر ما تولّد رُمان، به معنای مُدرن آن، در مغرب‌زمین و در ابتدای قرن هفدهم بوده است، با چاپ و انتشار دُن‌کیشوت، به قلم سروانتس. با این ترتیب رُمان مُدرن، کم و بیش محصول مرحله‌ای از تاریخ بشریت، یعنی دوران سرمایه‌داری است. و در جهان دو نوع فرهنگ و تمدن وجود



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

رُمان‌های کلیدی جهان

دومینیک ژنس

ترجمه دکتر محمد مجلسی

حروفچینی: گنجینه، لیتوگرافی: ترمه، چاپ: مهدی

چاپ اول زمستان ۱۳۷۹

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

شابک: ۸-۵۱-۶۵۶۴-۹۶۴

ISBN: 964 - 6564 - 51 - 8

نشر دنیای نو: تهران - صندوق پستی ۱۳۱۴۵/۱۶۹

تلفن: ۶۴۰۲۵۷۱ - دورنویس: ۶۴۹۱۹۰۸

چهار هزار و هفتصد و پنجاه تومان

داشته است، که هر یک توانسته‌اند رُمان را در پهنه سرزمین‌های خود پرورش دهند و بارور کنند: یکی در مغرب‌زمین و دیگری چین و اطراف و اکناف آن. رُمان مُدرن به‌نظر ما نوعی است ادبی، که پای‌بند قواعدی است و ساختاری با قاعده دارد. آدم‌های رُمان، هر یک صفات و خصلت‌های مشخصی دارند و اصولاً رُمان مخلوق ذهن و هنر یک نویسنده است، و بی‌مقدمه و خودبه‌خود به‌وجود نمی‌آید. و این نوع ادبی در جامعه‌های شکوفا و بارور می‌شود که سازمان یافته باشد، و دارای تشکیلات و سلسله مراتب اداری و حکومتی، و از نظر علوم و فنون پیشرفته، و صاحب سوابق بسیار در خلق آثار ادبی؛ و در ضمن این جامعه باید به‌فن چاپ مجهز باشد. زیرا رُمان به‌انتشار در سطح وسیع نیاز دارد. که جز به‌یاری چاپ چنین چیزی ممکن نیست. و در چنین جامعه‌ای باید همبستگی و اشتراک منافع و اقتصاد بازار به‌مراحلی از رشد خود رسیده، و طبقات اجتماعی در آن شکل یافته باشند.

در اروپای دوره رنسانس، و در چین، در دوران سلسله شونگ (قرنهای دوازدهم و سیزدهم میلادی) و سلسله مینگ (قرن پانزدهم تا قرن هفدهم میلادی)، چنین خصوصیتی را که برای پیدایش رُمان مُدرن لازم است، کم و بیش می‌یابیم. جامعه چین در آن ایام سرشار بود از شور زندگی فرهنگی، و تا حدودی آزادی برای روشنفکران، و نوعی برخورد عقاید و آراء در تعبیر و تفسیرهای مادی جهان. هنر داستانرانی و نقل حکایات به‌صورت حرفه درآمد بود، و وقایع داستانها با واقعیات زندگی نزدیک بود. هرچند که مغرب‌زمین به‌علت دارا بودن همه خصوصیات لازم، رُمان را به‌بلندترین قله‌ها می‌رساند، چین نیز استحقاق آن را دارد، که در این زمینه حق تقدم خود را حفظ کند. رُمان در چین به‌معنای لغوی کلمه جواب مطلوب‌تری می‌دهد. زیرا در آنجا رُمان را به‌زبان مردم کوچه و بازار می‌نوشتند، که با زبان ادبی تفاوت بسیار داشت. حال آن که در غرب، نخستین رُمانها به‌زبان ادبی لاتین شکل

می‌گرفتند، و این هم امتیاز دیگری است برای رُمان چینی. وانگهی چین در آن دوران پیش از اختراع چاپ در اروپا، به‌این فن دست یافته بود، و رُمانهای آن دیار روی کاغذی که از اختراعات چینی‌ها بود، و به‌قیمت ارزان در دسترس بود، چاپ می‌شد، و این دوران بین قرن دهم و قرن سیزدهم است. یعنی در سالهایی که هزاران هزار چینی شهرنشین شدند. و چنین چیزی را به‌این شکل. جهان کمتر به‌یاد دارد. ژاک ژرنه^۱ در کتابی به‌نام «زندگی روزانه چینی‌ها در آستانه هجوم مغول» این پدیده را دقیقاً شرح داده است.

اصل و ریشه رُمان

در این مجموعه منظومه‌های حماسی و خصوصیات رزمی و افسانه‌ها و رُمانهای منظوم را کنار گذاشته‌ام، و به‌حساب نیاورده‌ام. با این وصف باید پذیرفت که در عهد باستان داستانهای خیال‌انگیزی می‌گفتند و می‌نوشتند، که تا حدودی خصوصیات رُمان را داشتند. در مصر رُمان گونه‌هایی از این دست بوده است و در یونان نیز، داستانهای شبانی و روایات شگفت‌انگیز مانند ماجراهای «لوسیپ و کلیثوفن»^۲، بعضی از داستانهای هلیدوردیس^۳، دانیس و کلوته به‌قلم لئونگوس^۴، با رُمان فاصله زیادی ندارند. اما رُمان واقعی با ساتیریگون، اثر پترونیوس^۴ و خرطلانی از تألیفات آپولیوس^۵ شکل می‌گیرد. هرچند که «رُمان» یونانی در قلب امپراتوری روم شرقی تا دوران قرون وسطی تداوم می‌یابد، اما در مغرب‌زمین اقوام وحشی از راه می‌رسند و امپراتوری روم

۱- Jacques Gernet

۲- Leucippe et Clitophon

۳- Heliodore d'Emés داستانسرای یونانی.

۴- Longus نویسنده یونانی

۴- Caïus Petronius Arbitr نویسنده لاتینی (قرن اول میلادی)

۵- Apulée آپوله یا آپولیوس، نویسنده لاتینی (۱۲۵-۱۸۰ میلادی)

رُمان در عصر کلاسیک

رُمان در مقایسه با شعر و تراژدی و نوشته‌های فلسفی و ادبی، در ابتدا بی‌قدر و ناچیز جلوه می‌کند، و با آن که عده‌ای از رُمان خُرده می‌گیرند، از همان آغاز عده‌ای را مجذوب خود می‌سازد. هرچند رُمان برای خود قواعدی دارد، اما غل و زنجیر قواعد دشوار دست و پایش را نمی‌بندد. و به‌علت همین آزادگی و قیدناپذیری‌اش جای خود را زود در دل‌های مردم عادی باز می‌کند، اما افراد باریک‌بین و خرده‌گیر آن را در آغاز نمی‌پسندیدند. رُمان از هزاران چشمه سیراب می‌شود. و استعداد آن را دارد که ابعاد و جنبه‌های جورواجور زندگی را دربر گیرد. هم اشراف و اعیان را در اوراق خود جای دهد و هم خرده بورژواها و هم مردم محروم و بینوا را.

در قرن هفدهم رُمان به‌تصفیه و تهذیب خود می‌پردازد، و با رُمان‌های قدیمی که سرگذشت چند نسل را همراه با حوادث و ماجراهای دلاورانه و اغراق‌آمیز شرح می‌دهند، و حتی با رُمان پیکارسک، بیشتر فاصله می‌گیرد. ظریف‌تر می‌شود. به‌نازک‌اندیشی‌های روانشناسانه روی می‌آورد، و به‌تجزیه و تحلیل وقایع درون آدمی می‌پردازد. روشنفکران معتبر و صاحب نام و با ذوق چنین رُمانهایی را عرضه می‌کنند. این نوع رُمانها غالباً محیط خاص و محدود و محصور را بازتاب می‌دهند، و به‌انعکاس تصویر کوچکی در یک آینه می‌مانند. شاهکار این نوع رُمانها، «شاهزاده خانم کلو»^۱ است.

در سالهای بعد از سلطنت لوئی چهاردهم و پایان یافتن عصر کلاسیک، رُمان به‌گونه‌ای لجام‌گسیخته به‌سیر خود ادامه می‌دهد و رُمان‌نویسان انگلیسی در نوآوری پیشتاز می‌شوند، که از آن میان ریچاردسون، دِفُو، سویت، اِسترن نام‌آورترند. در این مسیر رُمان در برابر هر نوع قُرم و محتوایی در نمی‌ماند، و از حرکت باز نمی‌ایستد، و بی‌پروا پیش می‌تازد، و ابعاد گوناگونی می‌یابد. که

را با همه عظمتش با جاروی ستیز می‌رویند، و «رُمان» نیز در این هجوم محو می‌شود. اقوام وحشی سالها در سراسر اروپا تسلط خود را حفظ می‌کنند، و پس از آنها نیز تعصبات مذهبی قرون وسطی نفسها را بند می‌آورد. با این حال رُمان به‌شکل‌های گوناگون در گوشه و کنار جوانه می‌زند. و راویان و معرکه‌گیران در جلو کلیساها برای مردم داستانه‌های جَدَّاب و گاهی خنده‌آور نقل می‌کنند. و عطش خیال‌پروری آنها را سیراب می‌سازند، و وقایع‌نگاران برای افراد باسواد حکایات پُرماجرای رزمی می‌نویسند، که بسیاری از این داستانه‌ها و حکایات ریشه در تاریخ دارند. و از سوی دیگر رزم‌آوران جنگهای صلیبی دروازه‌های مغرب‌زمین را به‌روی امواج داستانه‌ها و روایات شرقی می‌گشایند، و این امواج که از یونان و مصر و ایران و هند برمی‌خیزد، به‌سراسر مغرب‌زمین سرازیر می‌شود.

رُمان «قرون وسطائی» در قالب‌های نظم و نثر عرضه می‌شود. روایات عاشقانه و با احساس، و داستانه‌های رزمی و دلاورانه، علاقمندان و مشتاقان بسیار می‌یابند. و در اسپانیا، در قرن پانزدهم و شانزدهم، رُمان از نو آفریده و بازسازی می‌شود، و رُمان پیکارسک^۱ به‌وجود می‌آید، که به‌گونه‌ای ممتاز و مشخص از روایات رزمی و حماسی فاصله می‌گیرد، و شکلی با قاعده و جمع و جور پیدا می‌کند. این رُمان مخلوق ذهن یک نویسنده است، و مردم عادی در صحنه‌های آن نقش عمده‌ای را به‌عهده دارند و با این حساب رُمان از مُدل‌های قبلی، که قهرمانان و دلاوران در همه صحنه‌ها حاضر بودند، جدا می‌شود. و اعمال و رفتار اشخاص با واقعیات سازگاری می‌یابد. و سرانجام دُون کیشوت اثر مشهور سروانتس قدم به‌میدان می‌گذارد، و رُمان قرون وسطائی را در هم می‌پیچد و به‌حاشیه می‌راند.

۱- Picaresque رُمان یا نمایشنامه‌ای را می‌گویند که قهرمان آن یک حادثه‌جوست، و این نوع رُمان برای نخستین بار در اسپانیا قرن نوزدهم با Lazarella de Tonnes پدید آمد.

۱- Princesse de Clèves از تألیفات خانم لافایت

این گوناگونی را در «تریسترام شندی» و «سفرهای گالیور» و «شیطان ننگ» می‌بینیم.

از قرن هجدهم رُمان وارد عرصه دیگری می‌شود، و با مباحث اجتماعی و رسایل فلسفی به رقابت می‌پردازد، و با «زن صومعه‌نشین»، و «کاندید»، و «هلوتیز جدید»، به ابعاد تازه‌ای دست می‌یابد، و حتی کلود کریبون^۱، در «گمراهی دل و جان»، و دولاکلو در «رابطه‌های خطرناک»، هوسبازها و لذت‌های جنسی را وارد این صحنه می‌کنند.

هرچند که رُمان در مسیر شفاف روشنائی‌ها پیش می‌رود، تاریکی‌ها را نیز به بند می‌کشد و به اعماق سایه‌های درون آدمی چنگ می‌اندازد، و به کاوش در این دنیای تاریک می‌پردازد. رُمانهای سیاه یا «گوتیک» انگلیسی و تألیفات مارکی دوساد این گونه کارها را به عهده می‌گیرند.

دنیائی خیال‌انگیز؟

قرن نوزدهم را عصر طلائی رُمان می‌شمارند. با این وصف تا اواسط این قرن، رُمان بی مقدار بود، و تا حدودی در حاشیه ادبیات جای داشت. و تنها زنان بیکاره، و آن دسته از مردم عادی، که مختصر سوادی داشتند، برای وقت‌گذرانی رُمان می‌خواندند. تا آن که نویسندگان بزرگی چون استاندال، بالزاک، فلور، داستایفسکی، تولستوی، و امیل زولا به صحنه می‌آیند، و رُمان را تا قله ادبیات مُدرن بالا می‌برند. و بعد از آنها امپریالیسم رُمان دیگر مرز نمی‌شاسد، و رفته‌رفته سراسر سیاره زمین را تسخیر می‌کند، و تقریباً دنیای ادبیات را زیر سیطره خود در می‌آورد، و واقعیات زمان و جهان را به شیوه‌های گوناگون باز می‌گوید، و واقع‌بینی و واقع‌گرایی را به دلخواه خود رنگ و آب می‌بخشد، و به شکلی که خود می‌داند و خود می‌خواهد دنیای واقعی را

۱- Claude Crébillon نویسنده فرانسوی (۱۷۰۷-۱۷۷۷)

منعکس می‌کند. مگر نمی‌گویند که «زندگی یک رُمان است؟»

در قرن بیستم رُمان بیایی و هم‌زمان در عرصه‌های متنوع قدم می‌گذارد: رؤیایپردازی می‌کند، به مبارزه برمی‌خیزد، وسیله‌ای برای سرگرمی و وقت‌گذرانی می‌شود، و از عواطف و اندیشه‌ها و ارزش‌ها سخن می‌گوید. رُمان عامه پسند نیز راه خود را در کنار انواع دیگر طی می‌کند. و هرچند که رُمان از آزمایش‌ها و تجربه‌های گذشته بهره می‌برد، نیروی تخیل را همچنان به کار می‌گیرد. آراگون، برناتوس، توماس مان، سیلین، ژبوئو، و سولژیتسین به پایه‌ای می‌رسند که از استادان بزرگ و پیشگامان خود در قرن نوزدهم چیزی کم نمی‌آورند.

اما صاحب‌نظران در این روزگار در برابر یک مسئله اساسی متحیر مانده‌اند، که آیا توسعه انتشار و همه‌گیر شدن رُمان در جهان نشانه حیات و حرکت و پیروزی آن در آینده است یا از علامات سرطانی مرگبار؟ بی‌بردوفر^۱، از منتقدان ادبی، معتقد است که «کثرت انتشار و گونه‌گون شدن فرم و محتوای رُمان از علامات حیات و حرکت آن در آینده است»، و ژان دُرمیسن^۲، برعکس، می‌نویسد: «دبرزمانی نیست که رُمان جای خود را در تاریخ ادبیات باز کرده است، و به بالاترین قله‌های هنر رسیده، اما بعید نیست که دیر یا زود رُمان نیز مانند حماسه‌ها و تراژدی‌های دوران قدیم به فراموش شدگان دنیای ادبیات بپیوندد.»

۱- Pierre Doffre

۲- Jean d'Ormesson

فهرست

۵	مقدمه نویسنده
۲۲	عصر کلاسیک
۲۵	ساتیریکون
۲۸	خَرِ طلائی
۳۱	خلخال
۳۴	سرگذشت رُن جی
۳۷	رُمان قرون وُسطی
۴۲	در حاشیه مرداب
۴۹	سه سرزمین
۵۲	گارگانتوا
۵۵	سفری به سوی غرب
۵۸	گُلِ پَر طلائی
۶۱	رُمان رزمی
۶۱	و رُمان پیکارسک اسپانیا
۶۶	+ دُن کیشوت
۷۲	آستره

۱۵۵	قرن بالزاک
۱۵۷	آتالا
۱۶۰	اُبرمن
۱۶۳	گورین، یا ایتالیا
۱۶۶	اکلف
۱۶۹	غرور و تعصب
۱۷۳	گربه‌ای به نام «مور»
۱۷۸	کواتین دوروارد
۱۸۱	رمان تاریخی
۱۸۴	آخرین موهیکان
۱۸۷	نامزدها
۱۹۰	سرخ و سیاه
۱۹۴	مادموازل دو موپن
۱۹۷	دختر سروان
۲۰۰	پندارهای از دست رفته
۲۰۶	ماجراهای آرتور گوردون پیم
۲۰۹	نفوس مُرده
۲۱۲	سه تفنگدار
۲۱۵	برکه شیطان
۲۱۸	چین ایر
۲۲۱	ارتفاعات ووزرینگ
۲۲۴	یاوه بازار
۲۲۷	داغ تنگ
۲۳۰	مُوبی دیک

۷۵	داستان کمیک فرانسوین
۷۸	رُمان کُمیک
۸۱	رُمان بورژوا
۸۴	شاهزاده خانم کیلو
۸۷	لذت پرست
۹۰	ژیل بلاس سانتیلانی
۹۳	راینسون کروژونه
۹۶	سفرهای گالیور
۹۹	ماتون لسکو
۱۰۲	زندگی ماریان
۱۰۵	گزارش محرمانه
۱۰۸	گلاریسا هارلوو
۱۱۱	تام جونز
۱۱۴	کاندید یا خوش بینی
۱۱۷	تریسترام شندی
۱۲۰	زن صومعه نشین
۱۲۳	ژولی یا هلویز جدید
۱۲۶	رُویا در عمارت قرمز
۱۳۱	رنجهای جوانی ورتیر
۱۳۴	دهقان فسادپذیر
۱۳۷	رابطه‌های خطرناک
۱۴۰	پُل و وبرژینی
۱۴۳	رُمان «گوتیک» انگلیسی
۱۴۸	داستان ژولیت

۲۱۶	اِسْتِپ
۲۱۹	گرسنگی
۲۲۲	تِس دورپرویل
۲۲۵	کتاب جنگل
۲۲۸	بی ریشه‌ها
۲۳۱	تاریخ معاصر
۲۳۴	سِنیلیتا
۲۳۷	لُر دجیم
۲۴۱	خاطرات یک زن خدمتکار
۲۴۵	قرن بیستم
۲۴۸	من یک گربه‌ام
۲۵۱	بالهای کبوتر
۲۵۴	آوای وحش
۲۵۷	همه این راه را طی می‌کنند
۲۶۰	سیر و سفرهای یک آزادمرد
۲۶۲	مرحوم ماتئاس پاسکال
۲۶۶	ژان کریستف
۲۶۹	جنگل
۲۷۲	گُورا
۲۷۵	پترزبورگ
۲۷۸	خانواده تیبو
۲۸۲	طَرَفِ خانۀ سوآن
۲۸۸	مُولِن کبیر

۲۳۳	کلبۀ عمو تُم
۲۳۶	زن افسون شده
۲۳۹	اُورلیا
۲۴۲	اُبُلومُف
۲۴۵	آرزوهای بزرگ
۲۴۹	بینوایان
۲۵۲	نخستین عشق
۲۵۵	دُمینیک
۲۵۹	جنگ و صلح
۲۶۵	آلیس در سرزمین عجایب
۲۶۸	آموزش عاطفی
۲۷۱	تارتارن دُو تاراسکون
۲۷۵	جزیره اسرارآمیز
۲۷۹	دونا پرفکنا
۲۸۲	ماجراهای توم ساویر
۲۸۵	بی‌خانمان
۲۸۸	وصیت‌نامه کریشئو کاتئو
۲۹۱	برادران کارامازوف
۲۹۴	جزیره گنج
۲۹۷	در جهت مخالف
۳۰۰	ژرمینال
۳۰۶	زن آقای رئیس
۳۰۹	پل - آمی
۳۱۲	شورش

۴۷۲	مرد بی کیفیت
۴۷۶	فرزند زمین
۴۷۹	رُمان سیاه آمریکائی
۴۸۵	خانواده
۴۸۸	مارشِ رادتسکی
۴۹۱	سفر به انتهای شب
۴۹۶	انسانهای با حسن نیت
۵۰۲	شیفتگی های گلاستون بری
۵۰۵	نیمه شب
۵۰۸	شأن انسانی
۵۱۱	داستان خانواده پاسکیه
۵۱۴	مدار رأس السرطان
۵۱۷	«باهیا»ی همه مقدسان
۵۲۰	بربادرفته
۵۲۳	نیمه شب
۵۲۶	خاطرات کشیش دهکده
۵۲۹	دختران جوان
۵۳۲	تهوع
۵۳۵	خوشه های خشم
۵۳۸	قلب، یک شکارچی تنهاست
۵۴۱	مرد شتاب زده
۵۴۴	أورلین
۵۴۸	داستانهای تخیلی
۵۵۳	نوتردام دِ فلور

۳۹۲	آتش
۳۹۵	ماریا شابدولین
۳۹۹	اولیس
۴۰۲	کوهستان سحرآمیز
۴۰۵	محاكمه
۴۰۸	گتسی بزرگوار
۴۱۱	مانهاتان ترانسفر
۴۱۵	سگه سازان
۴۱۹	خانم دالوی
۴۲۲	پولینا ۱۸۸۰
۴۲۵	خورشید همچنان می درخشد
۴۲۸	پلا
۴۳۱	آشفته گی احساسات
۴۳۴	رُمان پلیسی
۴۴۰	گرگ بیابان
۴۴۳	تیرز دِ که رو
۴۴۶	کنترپوان
۴۴۹	نادزا
۴۵۲	دُن آرام
۴۵۸	عاشق خانم چترلی
۴۶۱	تولد روز
۴۶۴	خشم و هیاهو
۴۶۷	پاتریانچالی
۴۷۰	خوابگردان

۶۲۹ باژون در بالای درخت
 ۶۳۲ مُدِراتو کاتتابیله
 ۶۳۶ یوزپلنگ
 ۶۳۹ لالزارد
 ۶۴۲ ضیافتِ عُرْبان
 ۶۴۵ زَزی در مترو
 ۶۴۸ شعبده‌بازِ لوبلین
 ۶۵۲ جادهٔ فلاندر
 ۶۵۵ زُمانِ علمی - تخیلی
 ۶۶۱ بهشت
 ۶۶۴ زُمانِ نو
 ۶۷۰ گذرگاه معجزات
 ۶۷۲ کیوتو
 ۶۷۶ قرن روشنائی‌ها
 ۶۷۹ مرگ آرتمیو کروزی
 ۶۸۲ صد سال تنهایی
 ۶۸۵ مارل
 ۶۸۸ شناسائی درد
 ۶۹۱ باغ فینزی - کوتیننی
 ۶۹۴ دهن کچی
 ۶۹۷ میوه‌های طلا
 ۷۰۰ مترجمان
 ۷۰۳ ادبیات آفریقای نو
 ۷۰۶ استاد و مارگریت

۵۵۶ پسرک سیاه
 ۵۵۹ مرد صاعقه‌زده
 ۵۶۲ آقای رئیس جمهور
 ۵۶۵ طاعون
 ۵۶۸ یک پادشاه بدون سرگرمی
 ۵۷۲ در زیر آتشفشان
 ۵۷۵ برهنگان و مُردگان
 ۵۷۸ ۱۹۸۴
 ۵۸۱ پوست
 ۵۸۴ تابستان زیبا
 ۵۸۷ پاراباس
 ۵۹۰ خاطرات آدرین
 ۵۹۲ ساحل سیدرا
 ۵۹۶ مالون می‌میرد
 ۵۹۹ ماجراهای اوجی مارچ
 ۶۰۲ دکتر زیواگو
 ۶۰۵ اعلیحضرت مگس‌ها
 ۶۰۸ صاحبِ قدرت
 ۶۱۱ لولیتا
 ۶۱۴ معبد طلائی
 ۶۱۷ اعتراف بی‌شرمانه
 ۶۲۰ گروه باله
 ۶۲۳ کوارتت
 ۶۲۶ در جاده

شوخی	۷۰۹
زیبای خداوندگار	۷۱۲
رؤیای بروئو	۷۱۵
اوت ۱۴	۷۱۹
کشور عجایب	۷۲۴
تاریخ	۷۲۷
کمریند برگها	۷۳۰
جوینده طلا	۷۳۴

عصر کلاسیک

رُمان که امروز ادّعی انعکاس همه جهان را در آئینه‌های خود دارد، همیشه در چنین پایگاه بلندی نبوده است. اصل و ریشه‌های رُمان گونه‌گونند و غالباً ناشناخته. هرچند که رُمان با خصوصیات امروزی‌اش قدمتی ندارد، اما دوران کودکی‌اش بسیار طولانی است و نامشخص، و در عین حال لغزان و مبهم. گمان نمی‌رود که بتوان سوابق تاریخی آن را با شعر و حماسه و فلسفه مقایسه کرد. اما شاید اجداد رُمان را در گاهواره‌های تمدن‌های باستانی، مصر و هند و چین، بتوان یافت.

در قرون وسطی در سرزمین مصر، حکایات و روایاتی شکل گرفته بودند که عجایب را با وقایع آمیختند. داستانهای طنزآمیز، حکایت دهقان خرابکار، ماجراهای سینوهه، افسانه‌های دریانوردان و کشتی شکستگان، در این ردیف بودند. و بسیاری از این حکایات و روایات لباس واقعیات را دربر کرده بودند. در یونان و روم قدیم نیز نوعی رُمان گونه‌ها، و داستانهای خیال‌انگیز، و حکایات اخلاقی به‌وجود آمده بودند. تمدن یونانی با آزاداندیشی همراه بود. شهرهای یونان، بزرگ و پرجمعیت بودند. و این تمدن در جهان شهره بود. بعضی از نویسندگان یونان داستانهایی می‌نوشتند که از اجداد رُمان به‌شمار می‌آیند. اما نخستین رُمان که رُمان کامل و تمام‌عیاری است در روم متولد شد. و آن «ساتیریکون» اثر پترونیوس بود، و پس از آن، «خر پلانی»، از

خَرِ طَلائی

آپولیوس (روم، قرن دوم میلادی)

زیر چتر حمایت الهه

جادوی مشرق زمینی و اسرار و رموز
یونانی به هم می‌آمیزند و روم را با همه
پیروزی‌هایش مبهوت می‌سازند.

آسان فهم و هوشمندانه

این رُمان آسان فهم و هوشمندانه، با خردمندی بسیار بر پایه‌های استوار
عرفان و فلسفه نوافلاطونی بنا شده است.

در این داستان تفتن و تخیل بر همه چیز تسلط دارند: لوسیوس، جوانی از
نجیب‌زادگان، در طی سفری به تسالی^۱، قربانی کنجکاوای ناهنگام خود
می‌شود، و به صورت خر در می‌آید، و در زیر چتر حمایت ایزیس^۲، در جاده‌ای
مرموز به این سو و آن سو می‌شتابد، بلکه بتواند گیاه جادوشکنی را بیابد و
بیوید و از این وضع رهائی یابد.

بازی مسخ کردن‌ها و تغییر شکل دادن‌ها همچنان تکرار می‌شود، و

رنگ‌آمیزی و توطئه‌های داستان را به وجود می‌آورد. لوسیوس خر می‌شود.
پامفیل، زن جادوگر، به شکل پرنده‌ای در می‌آید، و بعضی دیگر راسو و موش
می‌شوند، و این قدرت مرموز و نادیدنی، آدمیزادگان را مسخ می‌کند و به شکل
سگ آبی و قورباغه در می‌آورد.

اما این مسخ کردن‌ها و تغییر شکل دادن‌های افسونگرانه، با ماجراهای
واقعی همراه می‌شود. و نویسنده ضمن شرح این گونه چیزها خلیقات آدمیان را
در گیرودار گرفتاری‌ها نشان می‌دهد. و داستانهای عاشقانه را با رمز و راز
عرفان می‌آمیزد. و قطعات گاهی لطیف و گاهی خشونت‌آمیزی می‌آفریند، که
نظایرشان را قرن‌ها بعد در «دیکامرون»^۱ می‌یابیم. در داستان خر طلالی، در پایان
کار لوسیوس را به اتهام قتل سه مشک آب به دادگاه می‌برند. و همه چیز در این
رُمان بسط و گسترش فلسفی دارد آخرین قسمت رُمان حکایت
شگفت‌انگیزی است همراه با جذبه‌های عرفانی و کشف و شهودهای
تأمل‌انگیز.

پدر و اجداد

خَرِ آپولیوس

آپولیوس برای آفرینش «خر» ش از منابع یونانی بهره گرفته است. یک
داستان قدیمی یونان ماجراهای شگفت‌انگیز یک خر را شرح می‌دهد، و عنوان
آن «لوسیوس یا خر» است، و ظاهراً، نویسنده آن کسی بوده است به نام
«لوسیوس دوباترس» و عده‌ای نیز نویسنده دیگری به نام «لوسین ساموسات»،
یکی از معاصران لوسیوس را، خالق آن می‌دانند. در هر حال آپولیوس روی
پایه‌های همین حکایت مختصر، رُمان مفضل خود را سازمان داده، و اثری

۱- Décameron مجموعه داستان‌هایی که «برکاجیو» بین سالهای ۱۳۴۹ و ۱۳۵۳ گردآوری کرده
است، که خلیقات مردم قرن چهاردهم را به صورتی جذاب بیان می‌کنند

۱- Thésatie منطقه‌ای در یونان در جنوب کوه المپ

۲- Isis فرزند ایزیس ربه‌النوعی است در افسانه‌های باستانی مصر

آفریده است، با پیچ و خم‌های بسیار و نوآوری‌های گوناگون، که از هر نظر غنی و پُر بار است. این رُمان لحنی خنده‌آور و هجائی دارد. و منبع الهامی بوده است برای ادبیات منظوم لاتین و ایتالیائی و افسانه‌های لافوتن، افسانه‌سرای نام‌آور فرانسوی.

آپولیوس

لوسیوس آپولیوس در مادر، واقع در آفریقای شمالی، در حدود سال ۱۲۵ میلادی به دنیا آمد. در جوانی هنر سخنوری را آموخت. و چون متهم به جادوگری شد از هنر سخنوری‌اش یاری گرفت و به خوبی از خود دفاع کرد. و از آفریقای شمالی به آسیای صغیر و یونان رفت. در آتن با فلسفه افلاطون آشنا شد. به سیر و سفر علاقه بسیار داشت. سالها در سواحل دریای مدیترانه از این سو به آن سو می‌رفت. در بین سالهای ۱۶۰ تا ۱۷۰ میلادی در کارتاژ رد پای او گم می‌شود، دیگر کسی نمی‌داند که آپولیوس در کجا و در کدام گوشه و در چه سالی دار فانی را وداع گفته است.

روایتی دیگر

در سال ۱۵۵۰ روایت دیگری از خرطلانی آپولیوس در ونیز منتشر شد. «آگنولو - فیرنزولا» نویسنده این روایت، در اصل رُمان تغییراتی داده، و آن را با زبان و زمان خود سازگاری بخشیده است. و شرح قضایا را با طنزی بسیار گزنده آمیخته است.

خلخال^۱

شاهزاده ایلانگو آدیگال (هندوستان - قرن دوم و سوم میلادی)

از رقص عاشقانه تا طبل جنگ

بخش ناشناخته‌ای از تاریخ زودگذر و شکوهمند رُمان در هندوستان، به زبان تمول^۲.

به شعر آزاد

رُمان خلخال، با «شیلا پانديکارام»^۳ به زبان تمول، به شعر آزاد است و حماسه‌ای است رُمانتیک. که به رُمان‌ها و داستانهای عاشقانه قرون وسطای اروپا شباهت دارد.

دو دل‌داده

کاتاکي، دختر فرمانروای مشهوری است به نام مانایکان، که به قول نویسنده «ماتند ابرهای باران‌زای بهاری، دستی بخشنده دارد»، و گوالان، پسر شهزاده‌ای

۱- خلخال - حلقه‌ای از فلز که زنان به میج پا می‌اندازند.

۲- تمول یا تمیل - از زبانهای مرسوم در هند و سریلانکاست

۳- Shilappandi Karam

است به نام ماشانوان، که ثروتش حدّ و حساب ندارد. این دو جوان به همدیگر دل می‌بندند، و در نهایت عشق پیوند زناشوئی می‌بندند.

اما «ماده‌اوی»، رقاصه افسونگر، گوالان را مفتون خود می‌کند. و همه ثروت او را بر باد می‌دهد، و او را به گرداب فلاکت و افلاس می‌کشد. و سرانجام گوالان در منتهای بدبختی به خود می‌آید و نزد همسر خود باز می‌گردد، و با او به شهر «مادور» پایتخت کشور همسایه می‌گریزد. و در آنجا از شدت بینوائی خلخال جواهرنشان را از پای زنش باز می‌کند و برای فروش نزد جواهرفروشی می‌برد. جواهر فروش به او بدگمان می‌شود، و او را متهم می‌کند که خلخال جواهرنشان ملکه را دزدیده است. و با این اتهام او را به دادگاه می‌برند و محکوم می‌کنند و به دار مجازات می‌آورند.

کاتاکا پس از اعدام شوهرش خاطره او را گرامی می‌شمارد، و از بی‌گناهی او دفاع می‌کند، و در ابتدا به فکر انتقامجوئی می‌افتد. اما پس از تفکر و تأمل بسیار از انتقامجوئی چشم می‌پوشد. و بعد از مرگ به الهه وفاداری در زندگی زناشوئی تبدیل می‌شود.

رُمان عاشقانه

و چیزهای دیگر

رُمان خلخال، آداب و رسوم و انواع هنرهای مردم را در سرزمین هند، به دقت و به تفصیل شرح می‌دهد. و به قول خود مؤلف: «عشق و جنگ و ترانه و رقص و حتی نمایش با این داستان عاشقانه آمیخته است.»

این رُمان به زبان تمول نوشته شده، که از لحاظ ادبی با زبان سانسکریت رقابت می‌کند. ادبیات تمول در طی چند قرن آثاری را عرضه کرده است که در همه آنها آزاداندیشی و وسعت تفکر و تخیل را می‌توان یافت. نویسندگانی به نام «سانانار» دنباله‌ای برای رُمان خلخال نوشته است. که دختر گوالان را با

ماده‌اوی، رقاصه افسونگر رودررو قرار می‌دهد. رُمان دیگری به همین زبان در اواخر قرن یازدهم، داستان زندگی مردی خوشگذران و خوشبخت، از نوع دُون ژوان را حکایت می‌کند. و از این نمونه‌ها بسیارند. و قطعاً داستانهای دیگری هم بوده است که در طوفان ایام اثری از آنها برجای نمانده.

ایلانگو - آدیگال

تألیف رُمان خلخال را به شاهزاده ایلانگو - آدیگال نسبت داده‌اند. اما این رُمان صحنه‌ها و بخش‌های هنری و متنوعی دارد که ظاهراً در یک دوران طولانی شکل گرفته‌اند، و قدیمی‌ترین قسمتهای آن یادگار قرن دوم میلادی است، که نویسنده این فصل‌ها را به هم ربط داده، و رُمان جذابی پدید آورده است.

شاهزاده ایلانگو - آدیگال شخصیتی تاریخی است که نسبت او به پادشاهان سلسله «چرا» می‌رسد. این پادشاهان در منطقه مالابار، در جنوب غربی شبه‌جزیره هند، حکومت می‌کردند. و به‌گواهی تاریخ این شاهزاده به نفع برادرش از تاج و تخت چشم می‌پوشد و بقیه عمر را با زهد و ریاضت می‌گذراند و فلسفه و آئین جاینای را بنیاد می‌نهد.

جاینای

آئین جاینای آمیخته‌ای است از چند مذهب و فلسفه، و مسائل جهان را به گونه‌ای تعبیر می‌کند. که رگه‌هایی از آئین‌های هندی و بودایی‌ها در آن به هم پیوند خورده‌اند.

سرگذشت ژن جی

مورازاکی شیکی بو (ژاپن، ۱۰۰۴)

دوون ژوان ژاپنی

یک بانوی نویسنده ژاپنی، شش قرن پیش از خانم لافیت، مؤلف ژمان «شاهزاده خانم کیلو»، نخستین ژمان روانشناسانه را آفریده است.

ژمانی در پنجاه و چهار فصل

این ژمان که پنجاه و چهار فصل دارد، سرگذشت مردی است به نام ژن جی، و در ضمن آن هفتاد و پنج سال از درخشانترین دوران حیات تاریخی ژاپن را در عصر سلاطین «هیان» در قرون وسطی شرح می‌دهد.

از هر چمن گلی

بخش اعظم ژمان، شرح وقایع عاشقانه است. شاهزاده ژن جی، که از هر چمن گلی می‌چیند، و از زنی به زن دیگر می‌پردازد، مردی است بسیار با احساس و باریک‌بین، و با اندیشه‌ای بسیار ظریف. که زنان را به یاری ادب و دانائی خویش مجذوب می‌سازد و به دام می‌اندازد. و در این راه تا آنجا پیش

می‌رود که به دیوار یک عشق ممنوع می‌رسد. زیرا به همسر امپراتور دل می‌بازد. براساس فلسفه بودائی، عواقب گناهان آدمی را، حتی نسل‌های بعدی نیز متحمل می‌شوند. و به همین سبب فرزندان و نوادگان ژن جی گرفتار این عواقب می‌شوند.

ژن جی هنگامی که به اوج پیروزیهای عاشقانه‌اش می‌رسد، ناگهان به خود می‌آید و توبه می‌کند و به زهد و ریاضت پناه می‌رود. اما توبه او مانع از آن نمی‌شود که فرزندش «یوجیری»، و فرزند نامشروعش «کارو»، و نوه‌اش «نینو نوامیا»، دچار تلخکامی نشوند. و فصل‌های آخر کتاب به سرگذشت تلخ آنان اختصاص دارد.

ژمان روانشناسانه

خانم، مورازاکی شیکی بو، نویسنده این ژمان، در بعضی از فصل‌ها با آب و تاب و طول و تفصیل وقایع و ماجراهای زندگی درباریان را حکایت می‌کند. اما بیش از هر چیز به شرح روابط شاهزاده ژن جی با هریک از معشوقه‌هایش می‌پردازد. و چگونگی اغواگری‌های شاهزاده را در هر مورد با نگاهی روانشناسانه می‌نگرد. ژمان در اعماق خود با افکار و اعتقادات بودائی آغشته می‌شود، و دنیا و زندگی را در نهایت بدبینی توصیف می‌کند.

مورازاکی شیکی بو

و نازک‌اندیشی‌های عصر «هیان»

دوران حکمت سلسله هیان، عصر صلح و آرامش است و در محدوده دربار زنان با فرهنگ و اندیشمند نقش مهمی بازی می‌کنند. و نوعی ادبیات ظریف و زنانه در این دوران پدید می‌آید، که به رغم ادبیات خشن و مردانه کلاسیک چینی، سرشار از نازک‌اندیشی و باریک‌بینی است. گروهی از ادیبان

اشعار بسیار لطیفی می‌سرایند که مجموعه آنها را «واکا» می‌نامند، و نوعی خاطره‌نویسی بسیار صادقانه و با ظرافت به‌نام «نی‌کی» مد می‌شود. روایات و حکایاتی به‌نام «مؤنرگاتاری» از محصولات ادبی این دوران است. ایزومی شیکی بو، بانوی ادیب و شاعر، و مورازاکی شیکی بو، رُمان‌نویس، از این نوع «نی‌کی»ها بسیار نوشته‌اند. «سی شونانکن» در «یادداشت‌های بالینی» خود درباره زندگی درباری آن زمان تصویرهای دقیقی دارد.

مورازاکی شیکی بو

این بانوی نویسنده در سال ۹۷۵ میلادی به دنیا می‌آید. در جوانی پسرش را از دست می‌دهد. و در سال ۱۰۱۱ در سلک ندیمه‌های ملکه «آکیدو» در می‌آید. و احتمالاً در سال ۱۰۱۴ جان می‌سپارد.

زمان از دست رفته

بعضی از منتقدان ادبی از نظر شرح و تفصیل و نقل خاطرات، و نوع ارتباط آدمهای رُمان با همدیگر بین «رُمان از دست رفته»، رُمان معروف مارسل پروست، و سرگذشت ژن جی شباهت‌ها و قرابت‌هایی یافته‌اند.

رُمان قرون وُسطی

(فرانسه - اروپا: از قرن دوازدهم تا قرن چهاردهم)

رُمان در این عصر قدیمی‌ترین مواد و مصالح، و از جمله ادبیات قوم بیلت را به کار می‌گیرد. و در نتیجه نخستین حلقه‌های زنجیر رُمان اروپائی درست می‌شود.

رُمان یا رُمانس^۱

در قرون وُسطی لفظ رُمان را که از romanice در زبان لاتین برآمده بود، برای مشخص کردن ادبیات به‌زبان مردم، یعنی زبان فرانسه، در مقابل ادبیات به‌زبان لاتین به کار می‌بردند.

در اواسط قرن دوازدهم «رُمان» اقتباسی بود از آثار و تألیفاتی به‌زبان لاتین، و آفرینندگان این رُمان‌های قرون وُسطائی، نخبگان و افراد بافرهنگ و نازک‌اندیشی وابسته به‌دربار و طبقه اشراف بودند، که اکثراً خانمهایی از جامعه

۱. Romance کلمه‌ای اسپانیائی - شعر و ترانه‌ای است درباره یک موضوع لطیف و احساساتی.

دوره «تریستان»

داستان عاشقانه «تریستان و ایزوت»، قرن‌ها پیش از آن که واگنر موسیقی‌دان بزرگ براساس آن اپرایی بسازد، به شهرت و جاودانگی دست یافته بود. روایاتی از این داستان را شاعرانی مانند پرول^۱، و توماس^۲، با اشعار هشت هجائی حکایت کرده‌اند. موضوع داستان از این قرار است که تریستان شاهزاده جوان، در کودکی پدر و مادرش را از دست می‌دهد و زیر نظر مارک، پادشاه گرنوال، پرورش می‌یابد، و یک شوالیه تمام عیار می‌شود. و پادشاه او را به ایرلند می‌فرستد، تا همسر آینده او، ایزوت زیبای زرین موی را با خود بیاورد، تریستان به ایرلند می‌رود و با ایزوت، همسر آینده عمویش، با کشتی به سوی فرانسه حرکت می‌کند. در طی راه آن دو، معجون عشق را که برای ایزوت و مارک پادشاه گرنوال تهیه کرده بودند به اشتباه می‌نوشند، و به عشق همدیگر گرفتار می‌شوند. پس از چندی پادشاه به دلدادگی آنها پی می‌برد و هر دو را به مرگ محکوم می‌کند. عاشق و معشوق می‌گریزند و به جنگلی پناه می‌برند. پادشاه آنها را می‌یابد. و ایزوت را می‌بخشد و تریستان را تبعید می‌کند. اما سرنوشت شوم همچنان سایه‌های تیره فامش را بر سر آنها می‌گسترده، و سرانجام تریستان با خدعه‌ای کشته می‌شود. و ایزوت در آخرین لحظات به او می‌پیوندد، و هر دو در کنار همدیگر به آغوش مرگ می‌شتابند. و این دو دلداده که در عالم حیات نتوانسته بودند کامروا شوند، پس از مرگ به وصال همدیگر می‌رسند.

روایات دیگری از این داستان را، ایلهارت، و گوهرید، شاعران آلمانی در قرن‌های دوازدهم و سیزدهم با زبان شعر بازگفته‌اند. نویسندگان و شاعرانی نیز در دانمارک و انگلیس و ایتالیا در همان زمان، این داستان را با کم و بیش

اشراف و درباری مشسوق و الهام‌بخش نویسندگان آنها بودند، که در این میان از همه مشهورتر خانم الینور، دوشس آکیتن^۱ بود. این «رُمان»ها معمولاً ماجراهای گوناگون را با طرحی ادبی، در قالب اشعار هشت هجائی باز می‌گویند، و رفته‌رفته این «رُمان»ها رنگ و بوی داستانهای عاشقانه را می‌یابد، و در قرن‌های سیزدهم و چهاردهم به قدرت و قوت بیشتری می‌رسند. و نثر در این میان جای نظم را می‌گیرد، و کم‌کم آدمهای داستان چهره مشخصی پیدا می‌کنند، و هر کدام با خلیقات و خصلتهای خاص خود از دیگران متمایز می‌شوند. و شرح حوادث و وقایع به جای حماسه‌پردازی می‌نشیند، و زنها در این داستانها اعتبار و اهمیت بیشتری به دست می‌آورند. و داستانهای عاشقانه‌ای که قبلاً شاعران و نوازندگان دوره‌گرد در نهایت ظرافت و شیوایی، با آوازاها و ترانه‌هایشان به نقل آنها می‌پرداختند، رنگ تازه‌ای به خود می‌گیرند، و به صورت موضوع درجه اول این «رُمان»ها در می‌آیند.

و بدین گونه، «رمان‌های قرون وسطائی» از «رُمان»های قدیمی درخشانتر و شکوفاتر می‌شوند، و موضوعات و شخصیت‌پردازی‌ها و صحنه‌سازی‌ها را از گذشته‌های دور و نزدیک، به خصوص از داستانهای قوم سیلت وام می‌گیرند. سیر و حرکت این «رُمان»ها به دو دوره تقسیم می‌شوند: دوره حکایت عاشقانه «تریستان»، و دوره داستانهای شگفت‌آور عصر آرتور شاه، که شوالیه‌های میزگرد به صحنه می‌آیند، و خلق و خوی شوالیه‌گری و قهرمانی در این قلمرو با عرفان مسیحی می‌آمیزد.

۱- Aliénor d'Aquitaine (۱۱۲۲-۱۲۰۴) در سال ۱۱۳۷ با لویی هفتم پادشاه فرانسه ازدواج کرد. و در سالهای بعد با هانری پلانتاژنه پیوند زناشویی بست، که این شخص بعداً پادشاه انگلیس شد.

۱- Bérout اهل نرماندی - و مؤلف روایتی از تریستان.

۲- Thomas از شاعران قرن دوازدهم که مرگ تریستان را در اشعار خود توصیف کرده است.

تغییراتی روایت کرده‌اند و بار دیگر این داستان به فرانسه باز می‌گردد، و نویسندگان فرانسوی آن را به نثر می‌نویسند.

داستانهای عصر

آرتور شاه

منابع این داستانها را باید در دل افسانه‌ها و در تاریخ جست‌وجو کرد، اما شاعری به نام کرتین دوتروا^۱ به این افسانه‌ها جان تازه‌ای می‌بخشد. و چندین داستان دربارهٔ عصر آرتور شاه می‌نویسد، که این قضایا را برای همیشه در اذهان زنده نگاه می‌دارد. داستانهای «ارک و ایند»^۲ یا «کلیره»^۳ یا مرگ دروغین، «لانسلو یا شوالیه‌ای در گردونهٔ محکومان»، و «ایون یا شوالیهٔ شیرافکن، و پرشوال» از کرتین دوتروا به یادگار مانده‌اند. این «رُمان»‌ها از کشش و هیجانات ماهرانه‌ای برخوردارند و از طنز و ظرایف دیگر بی بهره نیستند. کرتین دوتروا در عین حال که به اصالت این داستانها وفادار می‌ماند، در نقل آنها به زبان شعر شگفتی می‌آفریند. در این داستانها واقع‌گرائی و افسانه‌پردازی و کفر و دین به هم می‌آمیزند، و از شوالیه‌های میزگرد شوالیه‌هایی تمام عیار می‌سازند.

در داستان «لانسلو یا شوالیه‌ای در گردونهٔ محکومان»، قهرمان «رُمان» برای رهایی ملکه، که در دام شوالیهٔ بیگانه‌ای اسیر است، کمر می‌بندد و با حوادث و موانع بسیار رو به رو می‌شود، و تجربه‌ها می‌اندوزد و به اسرار زیادی پی می‌برد، و اخلاص و وفادری‌اش را در رهایی ملکه به اثبات می‌رساند. وقایع داستان «اتون یا شوالیهٔ شیرافکن» در جنگل «بروسیلاند» اتفاق می‌افتد.

۱. Chrétien de Troyes شاعر فرانسوی در قرن دوازدهم

۲. Erec et Enide

۳. Cligés

و این داستان نیز عجایب و اتفاقات دور از انتظاری دارد. این شوالیه هرچند در دلاوری و بی باکی نظیر ندارد، در برابر عشق عنان اختیار را از کف می‌دهد، و همین امر باعث می‌شود که کارش به تبعید بکشد. اما در پایان داستان، شاه او را عفو می‌کند.

«لانسلو» نیز یکی از همین شوالیه‌های دلاور است. اما عیش آن است که به هیچ چیز اعتقاد و ایمان ندارد. و نویسنده پس از او قهرمان دیگری را به نام «پرشوال» به صحنه می‌آورد، که معایب لانسلو را ندارد. و ایده آلیست است. و برحسب اتفاق گروهی از شوالیه‌ها را می‌بیند و با آنها همراه می‌شود. و بعد از درگیر شدن با حوادث بی شمار، «شاه پرهیزکاران» را می‌بیند، و از او اسرار و رموز ایمان، و رسم و آئین تهذیب روح، و طریق جست و جوی جام مقدس خون مسیح را می‌آموزد. «رُمان»‌های کرتین دوتروا در این نقطه متوقف می‌مانند.

در قرن بعد عدهٔ دیگری از راویان و نویسندگان، این داستانها را بسط و توسعه می‌دهند، و وقایع عجیب دیگری را به این حکایات می‌افزایند، و قالب نثر را برای نقل این روایات برمی‌گزینند. معمولاً این داستانها با پیدایش و گسترش مسیحیت آغاز می‌شوند، و با خاتمهٔ سلطنت آرتور شاه به پایان می‌رسند. که با این وضع در آخر کار، بدی غالب می‌شود و حکومت آرتور شاه خاتمه می‌یابد. در این داستانها جام مقدس خون مسیح نماد باکی و معصومیت است، و جذبه‌های عارفانه رنگ و بوی خاصی به فضا می‌بخشند.

آخرین شکوفائی

«گیوم دولوریس» در سال ۱۲۳۰، و «ژان دومون» در سال ۱۲۷۰، «رُمان رُز» را تنظیم می‌کنند، که در آن عشق با ظرافت و زیبایی توصیف می‌شود. و داستان با عشق و اخلاص به خداوند به آخر می‌رسد. عناصر «رُمان» در اینجا،

در برابر شاعرانه بودن فضا محو می‌شوند، و می‌توان گفت که «رُمان رُز» به‌شعر نزدیکتر است تا به‌رُمان. و از قرن چهاردهم بیان عشق با این همه ظرافت شاعرانه، از صحنه خارج می‌شود، و جای خود را به‌انواع دیگری می‌سپارد. «رُمانِ رُنار»^۱ نیز یک پارچه و منسجم نیست. و تنها وجود «رُنار» همه چیز را به‌هم پیوند می‌دهد. و بقیه افراد در آن رُلِ نعش را بازی می‌کنند. این گونه داستانهای افسانه‌ای بیشتر از منابع قدیم‌تر سرچشمه می‌گیرند. و گاهی اصحاب کلیسا چنین «رُمان»‌هایی را می‌نویسند. «پی یر دُوسن کلر» از نویسندگان این گونه «رُمان»‌ها در قرن دوازدهم است. نویسندگان قرن پانزدهم از همین داستانها چیزهایی آموخته‌اند، و داستانهای نوشتند که بعضی از عناصر رئالیسم را در آنها می‌توان یافت.

در حاشیه مرداب

«شی نایان»^۱ و «لوئو گوانزهونگ»^۲ (چین، قرن چهاردهم)

ماندارن‌ها و راهزنان حق طلب

داستانهای راهزنان «در حاشیه مرداب»، از چنان شور و جوشی برخوردارند، که بیش از هزار سال منبع الهام راویان و داستانسرایان و نمایشنامه‌نویسان و فیلمسازان و آفرینندگان آپرا بوده‌اند.

نام و نشان

یولاد بازو - پلنگ تیز چنگال - آسمان در مُشت - بی‌رقیب - اجل معلق - و نامهایی در این ردیف، برازنده قهرمانان رُمان «در حاشیه مرداب» است. و این نامها نمودار شجاعت و بی‌باکی دلاوران پنجه‌آهین رُمان است.

رابین هود چینی؟

وقایع داستان در دوران فرمانروایی پادشاهان سلسله شونگ، در قرن‌های

۱. Shi Naian

۲. Luo Guanzhong

۳. Mandarin ماندارن، عنوان بعضی از مقامات عالی‌رتبه در چین قدیم.

۱. Roman de Renart حکایاتی است به‌زبان شعر، که «رُنار» شخصیت اصلی آنهاست.

یازدهم و دوازدهم اتفاق می‌افتد. که به تعبیری ژنسانس چین نیز در چنین سالهائی روی می‌دهد.

داستان بدین گونه است که یک دسته از افراد مبارز و بی‌آرام، نیمه راهزن و نیمه باغی، عدالت‌خواه و مخالف دولت، در حاشیهٔ مرداب پناه گرفته‌اند، و رهبری سونگ جیانگ را، که چریکی است رزمنده، پذیرفته‌اند. و این دسته با دولتمردان فاسد و وزیران خائن، و فرمانداران ظالم، و راهبان ریاکار می‌جنگند، و این درگیری‌ها و زد و خوردها و جنگ و ستیزها موضوع یک سلسله داستانهای قهرمانی است، که بسیار پُرکشش و مهیج و در عین حال با مزد و طنزآمیزند. و طبعاً این داستانها همیشه با پیروزی قهرمانان به پایان نمی‌رسند، و اکثراً با خونریزی و خشونت همراهند.

در میان این مبارزان دلاور، چند نفرشان برجسته‌تر و ممتازترند، و از جمله رزمنده‌ای به نام «گرداب سیاه»، که طبیعی وحشی دارد، و بعضی از داستانهای قهرمانی او مستقلاً موضوع رمان‌ها و نمایشنامه‌ها و اپراها قرار گرفته‌اند.

این مبارزات با شورهای دهقانی در مغرب‌زمین بی‌شابهت نیست. این گونه درگیری‌های راهزنان خوش‌قلب با دشمنان مردم، در کشورهای دیگر هم نظایر فراوانی دارد. اما در این مقایسه باید خصوصیات چینی این نوع پیکارها را در نظر گرفت، برای نمونه، راهزنان «حاشیهٔ مرداب» در عین حال که با دولتمردان فاسد و کارگزاران خائن امپراتوری می‌جنگند، اما معتقدند که شخص امپراتور برگزیدهٔ آسمان است، و مشروعیت او را به هیچ ترتیب نمی‌توان زیر سؤال برد. و سرانجام نیز امپراتور از حقایق باخبر می‌شود، و سونگ جیانگ، رهبر نام‌آور این دسته از راهزنان را عفو می‌کند، و از آن پس بخش دوم رمان آغاز می‌شود. و سونگ جیانگ و یارانش در خدمت امپراتور، و از راههای قانونی با دولتمردان فاسد به نبرد ادامه می‌دهند. بسیاری از این مبارزان در این جنگ و جدال‌ها کشته می‌شوند و عاقبتی غم‌انگیز دارند.

رمان عالمگیر

«در حاشیهٔ مرداب» غالباً جنبه‌های رزمی و قهرمانی پیدا می‌کند، حماسه و افسانه‌های پهلوانی یا به تعبیر چینی‌ها: *Strioto sensu* در چین تقریباً وجود ندارد. قهرمان داستانهای «در حاشیهٔ مرداب»، خلق و خوی انسانهای عادی را دارند. و رفتار و اخلاقشان آدمی گونه است. این رمان نرم‌نرم به سوی درام پیش می‌رود، و با تأثر قرابت پیدا می‌کند. گفت و شنود آدمهای داستان جاندار و با حال و گاهی نیشدار و گزنده است. و هرکس به زبان طبقهٔ خود و مناسب با فرهنگ خود سخن می‌گوید. و در میان راهزنان از همهٔ قشرها و طبقات، از مردم کوچک و بازار گرفته تا روشنفکران و اشراف هریک نمایندگان دارند. در این داستانها بعضی از قهرمانان گاهی به جادو و افسون متوسل می‌شوند، ولی جادو و جادوگری از قالب باورهای مردم آن زمان فراتر نمی‌رود و افسونگری به ماجراها جهش و پیچش بیشتری می‌بخشد. در این داستانها اعتقادات مذهبی نفوذ چندانی ندارند. «در حاشیهٔ مرداب»، در مسیری جدا از مذاهب مردم چین، پیش می‌رود.

دو نویسنده

و ادامه‌دهندگان راه آنها

شی‌نایان، ولو توگوانز هونگ از نویسندگان ممتاز آن روزگارند. در ابتدا شی‌نایان این رمان را می‌نویسد. و لو توگوانز هونگ رمان را بازخوانی، و سپس تکمیل می‌کند. لو توگوانز هونگ رمان دیگری به نام «در ساحل مرداب، و سه سرزمین»، در همین مایه دارد که از آثار کلاسیک این نوع از رمان است، نام دیگر این رمان، «راهزنان دریاها و دریاچه‌ها» است، و همهٔ خصوصیات «در حاشیهٔ مرداب» در آن حفظ شده است.

بعد از این دو نویسنده، بسیاری از نویسندگان و ادیبان چین دنبالهٔ این

موضوع را گرفتند، و با تغییرات و دگرگونی‌هایی، در مجموعه‌های بی‌شمار، سرگذشت این نوع راهزنان مبارز و اصلاح‌طلب را به تفصیل حکایت کرده‌اند.

شی‌نایان

شی‌نایان نویسندهٔ بن‌رمان در اواخر دوران سلسلهٔ مغولی یوآن مشاغل مهم اداری و قضائی داشته، و اوقاتش را بیشتر با مطالعه و تحقیقات ادبی می‌گذرانده است. و سالهایی از عمرش را، به‌اتهام شرکت در قیامی برضد حکومت، ناچار در مخفی‌گاه می‌زیسته است. و در حدود سال ۱۲۷۰، و در دوران استقرار سلسلهٔ مینگ درگذشت.

برگزیدهٔ آسمان

امپراتور چین در آن روزگار برگزیدهٔ آسمان بود، و مقامی فراتر از نظام حکومتی داشت و همین امر تداوم امپراتوری را تضمین می‌کرد. و هرگاه که امپراتور، که برگزیدهٔ آسمان بود، شایستگی و برازندگی‌اش را از دست می‌داد، مشروعیتش خدشه‌دار می‌شد، و کار مُلک به انحطاط و بی‌نظمی می‌کشید و در این هنگام مردی سرکش، که گاه دهقانی بود و گاه مرزبانی، قیام می‌کرد، و توده‌ها با او همراه می‌شدند، و امپراتور را از تخت به‌زیر می‌کشیدند، و برگزیدهٔ دیگر آسمان برتخت می‌نشست، و موهبت سلطنت به سلسلهٔ دیگری می‌رسید.

نیلوفر طلائی

فصلی از این رُمان

فصل مشهوری از رُمان «در حاشیهٔ مرداب» داستان نیلوفر طلائی است، که در نوع خود شاهکار است، و عشق و زیبایی زن موضوع اصلی آن است. و در ضمن آن خلیقات و آداب و رسوم مردم چین، با ظرافتی خاص، توصیف می‌شود.

سینما و اپرا

و بحث‌های انقلابی

براساس اقتباس‌هایی از این رُمان، و با کم و بیش تغییراتی، در سراسر جهان فیلم‌های سینمایی، و فیلم‌های کارتونی، و سریال‌های تلویزیونی ساخته‌اند. و حتی قسمتهایی از این رُمان در صحنهٔ تئاتر و اپرا لحظاتی به‌یادماندنی آفریده‌اند. در دوران انقلاب فرهنگی مائوتسه تونگ این رُمان، با راهزنان سرکش و حق‌طلب و انقلابی‌اش، موضوع بحث و جدل‌های بسیار بوده است.

رُمان کلاسیک در چین

رُمان در چین، که هم‌زمان با تئاتر آفریده شد، همانند تئاتر از اعماق فرهنگ مردم چین برآمده بود. فرهنگ کلاسیک دوران سلسلهٔ شونگ در اثر حملهٔ مهاجمان مغول فروپاشید.

رُمان کلاسیک چین از روایات و حکایات و آداب و رسوم و سنت‌ها و افسانه‌های کم و بیش تاریخی پایه و مایه می‌گیرد، و به‌سرعت از اصل و ریشهٔ روایات شفاهی و مردمی خود دور می‌شود. زیرا راویان این روایات را برای مردم نقل می‌کردند، و در هر جلسهٔ قسمتی از داستان را باز می‌گفتند، و داستان را در جایی ناتمام می‌گذاشتند که شنونده را کنجکاو و منتظر نگاه دارند، و در جلسهٔ بعد دنبالهٔ کلام را می‌گرفتند. اما نویسندگان این روایات، دربارهٔ هریک از حکایت مدتها می‌اندیشیدند و زیر و بم قضایا را می‌سنجیدند، و چون اشخاص ادیب و آگاهی بودند، و اکثراً به طبقهٔ ممتاز جامعه تعلق داشتند، حکایات را به‌صورت تازه‌ای، که برای افراد با سواد قابل قبول باشد تنظیم می‌کردند و از سوی دیگر راویان این داستانها را به‌زبان عوام نقل می‌کردند، و نویسندگان با آن که دوست داشتند که «زبان عوامانه» را به‌شکلی و به‌خصوص

در محاورات حفظ کنند، ولی طبعاً زبانی را به کار می‌گرفتند، که تا حدودی با زبان عوام متفاوت بود. با این وصف نویسندگان چون نمی‌خواستند که به عوام‌گرایی متهم شوند، برای چاپ داستانها از نام مستعار استفاده می‌کردند. به‌خصوص از آن بیم داشتند که بازنویسی و بازسازی چنین داستانهایی، با آن موضوعات گزنده و انقلابی، برای آنها دردسر و گرفتاری درست کند.

ادبیات عامیانه تا مدت‌ها مهجور بود، و در حاشیه مانده بود. و افراد طبقات ممتاز حاضر نبودند چنین چیزهایی را «ادبیات» بنامند. با این حال در دوران سلسله مینگ در قرن هفدهم و سلسله کینگ در قرن هجدهم زمان‌های بسیار قوی و خوش‌ساخت پدید آمدند که بسیار زنده و جاندار بودند، و نمونه‌های از زندگی اشرافی و خلیقات اشراف را منعکس می‌ساختند. در قرن بیستم نیز اصلاح‌طلبان و انقلابیون، هر کدام آثاری خلق کرده‌اند که در مجموع از نوعی توازن و تعادل برخوردارند.

سه سرزمین

لوئوگوانزهونگ (چین، قرن چهاردهم)

شاهکار زمان تاریخی چین

سراسر تاریخ چین مبارزه سازندگان است
با ویرانگران، و جدال تمدن و توحش

سه پاره از یک سرزمین

زمان «سه سرزمین»، سرگذشت‌های پیاپی چندین نسل است، در صد و بیست فصل. نویسنده در قرن چهاردهم، در اواخر دوران سلسله مغولی یوان و آغاز استقرار سلسله چینی مینگ می‌زیسته است. اما وقایع زمان در قرن سوم اتفاق می‌افتد، یعنی در آن زمان که سلاطین سلسله «هان» رو به ضعف و انحطاط می‌روند، و چین بین سه رقیب تقسیم می‌شود.

جنگ‌ها و توطئه‌ها

این سه پاره از یک کشور عبارتند از «وی»^۱ در شمال، «وو»^۲ در مرکز، و «شو»^۳ در جنوب دره «یانگری»^۴، که تقسیم کلامیک چین به همین گونه است.

۱. Wei

۲. Wo

۳. Shu

در صد و بیست فصل این رُمان، و هزار قطعه کوتاه، داستانهای پرکشش و پرماجرایی را می‌خوانیم و رُمان در مجموع شرح جنگها و رقابتها و توطئه‌ها و حیل‌گریهای فرمانروایان این سه سرزمین و عوامل و ایادی آنهاست.

در کنار تضادهای وصف‌ناپذیر ستمگران آزمند، داستان دوستی و همدلی سه دوست، ما را مجذوب می‌کند. دوستی این سه جوان، که سوگند برادری خورده‌اند، لطف و جذّابیت خاصی دارد، و رفاقت و صمیمیت آنها سه تفنگدار الکساندر دوما را به یاد می‌آورد.

از چهره‌های ممتاز این رُمان، کائوکائو است، که از ژنرال‌های عصر پادشاهان «هان» است و از بنیادگذاران سرزمین «وی». این سردار جنگاور تا حدودی به ژنرال‌های ایتالیائی دوره رنسانس می‌ماند، که فرماندهی سربازان مزدور را بدعهده داشتند. کائوکائو سرداری است با هوش و با فرهنگ، و روحی ظریف دارد. و در عین حال ستمگر و بی رحم و مکار است، و جنگلهای پادشاهان این سه سرزمین با یکدیگر، پیکاری است زیرکانه و بسیار شیطنت‌آمیز.

از تاریخ تا رُمان

مسائل ماورای طبیعی و فال‌بینی و پیشگویی در این داستانها سهمی دارند، اما جام جهان‌نمای پیشگویان، و حتی آئین تائوئیسم نمی‌توانند مسیر وقایع و اتفاقات را تغییر دهند، و آنچه بر وقایع و حوادث اثر می‌گذارد رآلیسم و حقایق تاریخی است.

این رُمان برپایه تاریخ قرار دارد، و از کتابهای ادبی و تاریخی بسیار بهره گرفته است. نویسنده در درجه اول از کتاب «تاریخ سه سرزمین» به قلم «شین سو»، که اثر معتبر و قابل اعتمادی است، و در در قرن سوم میلادی نوشته شده،

و همچنین از کتاب «هنر جنگ» نوشته «سون‌ژی»، استفاده کرده است، تا حوادث داستان از وقایع تاریخی دور نیفتد، و جنگهای آن عصر را به آن گونه که مرسوم بوده است، حکایت کند.

این رُمان «سه سرزمین» در ذهن و اعتقادات مردم چین تأثیر زیادی گذاشته است. تعبیرها و تفسیرهای تاریخی آن چنان استحکام و وسعتی دارد که مردم هر بار به مناسبتی از آن یاد می‌کنند، و در زندگی روزانه چیزهایی را شبیه حوادث و رویدادهای آن می‌یابند، و آدمهای این رُمان هرکدام نمونه‌هایی هستند که چینی‌ها خصوصیات و خلیقات افراد مورد نظر خود را به یکی از آنها تشبیه می‌کنند. در این رُمان می‌توان نمونه‌هایی از جوانمردی، یا حیل‌گری و خیانت، و همچنین اشاراتی به اندیشه‌های گوناگون فلسفی را یافت. و از نظر خیالپردازی نیز رُمان دامنه بسیار وسیعی دارد.

لوئو گوانز هونگ

از زندگی لوئو گوانز هونگ، نویسنده رمان، چیز زیادی نمی‌دانیم. یکی از دوستانش، که در سال ۱۳۶۴ با او مانوس بوده، می‌نویسد که این نویسنده اهل «تای - یوآن»، در منطقه شانکسی، واقع در شمال چین بوده، و قطعاً لوئوگوانز هونگ غیر از رُمان «سه سرزمین» و بازنویسی و تکمیل رُمان «در حاشیه مرداب» تألیفات دیگری داشته است، که از آنها بی‌خبریم.

دولتهای از یاد رفته

فرنگ منکلونگ (۱۶۴۴-۱۵۷۴) رُمانی با عنوان «دولتهای از یاد رفته» نوشته است که از وقایع تاریخی چین الهام گرفته، و بعضی از بخش‌های جذّاب و شنیدنی تاریخ چین را از قدیم‌ترین ایام تا هنگام بنیادگذاری نخستین امپراتوری در سال ۲۲۱ پیش از میلاد مسیح در طی داستانهایی باز گفته است.

گارگانتوا

فرانسوا رابله (فرانسه، ۱۵۳۴)

قهرمان تمدن آفرین فرانسوی

داستان زندگی بی همتای گارگانتوای
کبیر، پدر پانتاگروئل، پهلوانی برتر از همه
پهلوانان»

«بسیار هراس انگیز»^۱

زندگی «بسیار هراس انگیز» گارگانتوای کبیر سراسر حماسه است، که در ادبیات فرانسه چنین چیزی کمتر مانند دارد. رزمی و قهرمانی است. و در عین حال کارهای گارگانتوا با اسطوره پهلوی می‌زند. گارگانتوای کبیر جهان آفرین است با یک ضربه دم مادیان خود جنگل‌های سرسبز را به وجود می‌آورد، و دشت حاصلخیز «بوس» را در اطراف پاریس وسعت می‌بخشد، و مسیر رودخانه‌ها را تغییر می‌دهد و چنین کسی که ظاهراً نسبش به نوح پیامبر می‌رسد، از گوش چپ مادرش متولد می‌شود. و البته یازده ماهه به دنیا می‌آید! که تا حدودی عجیب می‌نماید!

۱- Beauce از دشت‌های اطراف پاریس

دلوری از شینون^۱

سرمشق قهرمانی و خرد

کودکی گارگانتوا نیز مانند چگونگی تولد او از عجایب است. اشتباهی عجیبی دارد. چنان پُر زور است که هیچ کس حریفش نمی‌شود. پدرش، پادشاه گران گوزیه^۲، تعلیم و تربیت او را به عهده یکی از استادان دانشگاه سوربن می‌گذارد، و در جوانی او را به پاریس می‌فرستد، تا اطلاعاتش را در علم و حکمت به نمایش گذارد. و این دانشجوی شگفت‌انگیز با همه سفسطه‌گران عالم نما به بحث می‌پردازد و همه را مجاب می‌کند، و همه دکترهای حقوق را مهوت می‌سازد!

گارگانتوا بعد از پایان تحصیل در سوربن به شینون، زادگاه خود باز می‌گردد، و به کمک پدرش می‌شتابد، که شاه «پیکروشول» به سرزمین او حمله‌ور شده است. و در این جنگ شجاعت خود را نشان می‌دهد، و پس از جنگ با راهبی به نام برادر «ژان» آشنا می‌شود، و آشنائی آنها به دوستی می‌انجامد. و به کمک او که مرد روحانی بی تعصب و نیک‌نفسی است، صومعه‌ای به نام «ته لم»^۳ می‌سازد، که تنها قانونش این است: «بکن هر چه دلت می‌خواهد!»

«گارگانتوا» کتاب اول یک ژمان دنباله‌دار است. کتاب دوم و سوم و چهارم این ژمان از ۱۵۴۶ تا ۱۵۵۲ از چاپ در می‌آید، کتاب پنجم در سال ۱۵۶۴، بعد از مرگ مؤلف چاپ می‌شود.

۱- Chinon ناحیه‌ای در جنوب پاریس

۲- Grand gousier

۳- Thélème

انسان‌گرایی و مدح دیوانگی

حوادث مضحک و خارق‌العاده و در عین حال عظیم قهرمان رابله، که با شور و هیجان عجیبی نقل می‌شود، سرشار از انسان‌گرایی است. در طرز بیان ابتکاراتی دارد. طنز و مطایبه در نهایت آزادی به کار می‌رود، و هیچ مرزی نمی‌شناسد. رابله در این کتاب سبکی دارد که مخصوص خود اوست و قایل تقلید نیست. و از نوع او حکایت می‌کند.

فرانسوا رابله

در سال ۱۴۸۴ در منطقه شینون به دنیا آمد. مدتی نزد راهبان فرقه فرانسیسکن زبان یونانی و انجیل می‌خواند، و سپس برای تحصیل پزشکی به مون‌پلیه رفت. در سال ۱۵۳۲ پانتاگروئل را منتشر کرد. که مردم آن را بسیار پسندیدند و او را ستودند اما علمای شوربن حکم تکفیر او را صادر کردند. رابله در سال ۱۵۵۳ بعد از یک دوره سفر و سرگردانی در فرانسه و ایتالیا، درگذشت.

ولتر و رابله

«رابله فیلسوف مستی بود که جز در هنگام مستی چیزی نمی‌نوشت». ولتر

سفری به سوی غرب

وو - شنگن^۱ (چین، قرن شانزدهم)

زائران و افسونگران

در چهار راه تمدن‌ها، برجاده ابریشم، در
جاده‌های زمینی و آسمانی، عجایب
چینی و خرد هندی با همدیگر تلاقی
می‌کنند.

داستان سفر

این زمان داستان سفر «کزوان زانگ»^۲ راهب بودایی است، در دوران
سلطنت تانگ، به هندوستان. و موضوع زمان ماجراهای این سفر تاریخی
است.

سفر آسمانی

در طی صد فصل، ماجراهای این سفر تاریخی با نقل عجایب و
خیالپردازی و شوخ‌طبعی می‌آمیزد.

۱- Wu Chengen

۲- Xuan Zang

در هفت فصل اول حوادث و اتفاقات و عجایب قلمرو آسمانی شرح داده می‌شود، که در فصل هفتم داستان میمونی را می‌خوانیم که از یک تخم سنگی به وجود می‌آید، و راز جاودانگی را برمی‌دارد و آن را با خود به جای دور دستی می‌برد و بعد از این داستان، رُمان به آغاز تاریخی خود می‌رسد. و امپراتور «کزوان زانگ»، راهب بودائی را مأمور می‌کند، که به «غرب» برود، و کتابهای خردمندانه آن دیار را با خود بیاورد، بلکه مطالعه آنها باعث نجات امپراتوری از فساد و گمراهی باشد. در این سفر «کزوان زانگ» تنها نیست. و همراهانی دارد، و از جمله «سون ووکنگ» همان میمونی که متهم به ربودن راز جاودانگی است، و بای جیلای، گرازی افسونگر، و شاسنگ یکی از راهبان بودائی. و این گروه در بین راه با حوادث عجیب و بدیاری‌های بسیار و گاهی مضحک روبه‌رو می‌شوند. و هرکدام از اعضای این گروه در مقابله با مشکلات و مصائب به‌شکلی رفتار می‌کند. «کزوان وانگ» پاکدل و زودباور است، و سون ووکنگ حيله‌گر است و شجاع و جنگاور، و «بای جیای» گستاخ است و بی‌شرم و پُرخور.

و سرانجام این گروه بعد از موفق شدن در هشتاد و یک آزمایش، و پشت سر گذاشتن خطرهای بسیار به مقصد می‌رسد، و «کزوان وانگ» از دست بودا متن‌های مقدس را می‌گیرد، و سفر به خوبی و خوشی به پایان می‌رسد.

رُمان فانتاستیک

همچنان که در اُدیسه می‌بینیم که خدایان در کار انسان‌ها دخالت می‌کنند، و گاهی او را از دنیای واقعی به دنیای خیالی می‌برند، در این رُمان هم با همین وضع روبه‌رو می‌شویم. در این رُمان آئین بودائی تنها در سطح حوادث گذر مختصری دارد و در حقیقت آئین لائوتسه با افسونگری‌هایش فصول گوناگون این رُمان را آغشته کرده‌اند. و خیالپردازی و واقع‌گرایی هر دو در ساختمان

داستان دست به دست هم می‌دهند، و رُمان سرگرم‌کننده و جذابی را به وجود می‌آورند.

وو - شنگن

وو - شنگن (؟ ۱۵۸۰ - ؟ ۱۵۱۰)، ظاهراً ادیب نام‌آور و خرده‌گیر و نکته‌سنجی بوده است که همه چیز را با نظر انتقادی می‌نگریسته، و با این وصف امپراتور به او لطف و عنایت داشته است. رُمان او در حدود سال ۱۵۵۰ منتشر شده، و نویسندگان دیگر نیز در دنباله این داستان چندین رُمان، و چندین نمایشنامه نوشته‌اند. که از همه جالب‌تر رُمان Xi You Ji Bu است از «دُونگ یو» که در ضمن نقل عجایب، جامعه و سیاست عصر خویش را به نقد کشیده است. و قطعاً فروپاشی غم‌انگیز سلسله مینگ (۱۶۴۴) در او اثر گذاشته است.

رُمانهای فانتاستیک

نویسنده دیگر چینی به نام «فینگ شن یان‌بی» رُمانی با همین سبک و شیوه نوشته است. و از اعتقادات و باورهای مردم برای نقش و نگار رُمان خویش استفاده کرده، و بسیاری از اسطوره‌های چینی را در لابه‌لای داستان آورده است.

گلِ پَرِ طَلائی

وانگ شیزهن^۱ (چین، قرن شانزدهم)

ماندارن‌ها، بازرگانان، زنان هوسران

تصویر بدبینانه‌ای از چین: اقوام وحشی
در مرزها و گمراهی و فساد در مرکز
امپراتوری.

عشق و هوس

رُمان گلِ پَرِ طَلائی در واقع بسط و گسترش فصلی عاشقانه از رُمان معروف
«در حاشیه مرداب» است، که آن داستان در اینجا رنگ و جلوه تازه‌ای یافته
است.

زیبارویان و مرد هوسران

وقایع این داستان نیز مانند رُمان «در حاشیه مرداب»، در دوران سلسله
سونگ، و در آستانه هجوم اقوام وحشی روی می‌دهد. که در آن ایام بحرانی
بنای امپراتوری در حال فروریختن است. اما در این رُمان از مبارزه راهزنان
جوانمرد با دولتمردان گمراه و فاسد سخنی در میان نیست، بلکه برعکس در

Wang Chizhen - ۱

این داستان در قلب امپراتوری شاهد نادرستی و فساد همه جانبه هستیم. و
بازرگانی را می‌بینیم که از این اوضاع آشفته سود می‌برد، و ثروت بسیار گرد
می‌آورد و به اوج رفاه و کامروائی می‌رسد. اما سرانجام قربانی هوسرانی‌ها و
دسیسه‌بازی‌ها و هرزگی‌های خود می‌شود. در چنین روزهایی که پایه‌های
امپراتوری سست شده، و عده‌ای از ترس هجوم اقوام وحشی از خانه‌ها
گریخته‌اند، و آنها که باقی مانده‌اند در اعماق فساد فرو رفته‌اند، همه چیز برای
پیروزی مهاجمان فراهم شده است.

آدمهای اصلی داستان، «کزیمن» بازرگان هرزه و هوسران و معشوقه‌های
او هستند، و از همه مهمتر زیباروئی به نام نیلوفر طلالی، کزیمن با نیرنگ‌ها و
دسیسه‌چینی‌هایش به اوج ترقی و ثروت می‌رسد، و به رفاهی بیش از حد
تصور دست می‌یابد. اما قربانی شهوات سیری‌ناپذیر معشوقه خود، نیلوفر
طلالی، می‌شود. و جان خود را بر سر این کار می‌گذارد. پس از مرگ این
بازرگان، یکی از دوستان کزیمن، نیلوفر طلالی را می‌کشد، و از سوی دیگر
همسر بازرگان تنها پسرش را برمی‌دارد و از شهر می‌گریزد و به صومعه بودائیان
پناهنده می‌شود، و فرزندش را به راهبان می‌سپارد، تا از عواقب جنایات پدرش
در امان بماند.

رُمان اِزوتیکِ چینی

این رُمان رآلیستی در نوع خود از شاهکارهای رُمان کلاسیک آن سرزمین
است. ترکیب و انسجام حوادث و اتفاقات، و توطئه‌های داستان بسیار دقیق و
حساب شده است، و هر چیز در جای خود نشسته. وانگهی فضای دوران
انحطاط را به خوبی مجسم می‌کند، و پرده از روی فساد و گمراهی افراد
فرصت‌طلب و بزرگان مملکت برمی‌دارد. و در عین حال شاهکار ادبیات
ازوتیک چینی است. و بسیاری از جنبه‌های شهوانی و سادیسم را در آن
می‌توان یافت.

این نویسنده در «تایزنگ» واقع در استان «جیانگ سو» در سال ۱۵۳۶ به دنیا آمد. در سال ۱۵۴۷، پزشک بود و صاحب مقام والائی در دستگاه حکومتی. اما به علت انتقاد و عیبجویی از یک وزیر فاسد، مقام و عنوان خود را از دست داد. چاپ و انتشار رُمان «گلِ پرتلائی» نیز وضع و موقع او را بیشتر تیره و تار کرد. زیرا در این کتاب از فساد و گمراهی بزرگان و افراد فرصت طلب و نیرنگباز در یک دوران تاریخی سخن گفته بود.

رُمان‌های اِروتیک

رُمان «گلِ پرتلائی» سرمشق بسیاری از نویسندگان و داستان‌نویسان چینی شد، که می‌خواستند رُمان‌هایی از این نوع بنویسند، که پایه‌های آن‌ها بر ماجراهای عشقی و هوس آلود قرار داشته باشد. و معمولاً این نوع داستانها در میان بازرگانان مرفّه و لذت‌جویان هوسران شهرهای جنوب چین هواخواهان بسیار داشت. که بهترین نمونه این قسم داستانها اثری بود از «لی یو» (۱۶۸۰-۱۶۱۱)، به نام «نیایش تن»

رُمان رزمی و رُمان پیکارسک اسپانیا

(اسپانیا، قرن‌های شانزدهم و هفدهم)

اشراف، ماجراجویان، راهبان، سربازان،
روسپیان، آفریقائیان، یهودیان،
اسپانیایی‌های ناب، دورگه‌ها، و همه
اقوام و ملیتهای ساکن اسپانیا به‌صحنه
داستان می‌آیند.

از رُمان‌های شوالیه‌ای

تا رُمان‌های پیکارسک

«رُمان» قرون وسطائی، از شوالیه‌ای تا ادیبانه، پیش از آن که صنعت چاپ و نشر کتاب توسعه پیدا کند، و کتاب در دسترس همگان قرار گیرد، تنها مطلوب و محبوب درباریان و خواص بود. اما در قرن شانزدهم رفته‌رفته رُمان جای خود را در میان توده‌ها باز کرد. رُمان «آمادیس دوگل»^۱، که به سبک داستانهای آرتورشاهی و شوالیه‌ای، منتها براساس افسانه‌ها و وقایع تاریخی

اسپانیا طرح‌ریزی شده بود، از رُمانهای موفق آن عصر بود. و چندین رُمان دیگر نیز در اسپانیا به‌همین سبک نوشته شده است.

داستانهای احساساتی و پُر سوز و گداز عاشقانه نیز هواخواهان بسیار داشت. «خوآن دوفلورس»^۱ در حدود سال ۱۴۹۵ داستان عاشقانه «گرمالت و گرادیس» را می‌نویسد و «فرناندو دورخا» در بین سالهای ۱۴۹۹ و ۱۵۰۲ داستان تراژی کمیک «گالیکس و ملیبه» را می‌آفریند، که نوعی رُومثوزولیت است. اما این اثر بیشتر به‌گفت و گوهای عاشقانه میماند تا رُمان. و بعد از آن نیز رُمان‌های دیگری به‌همین سبک پدید می‌آیند، که غالباً غم‌انگیز و گریه‌آورند.

شاهکار رُمانهای روائی قرن شانزدهم، «لازاریلو دوتورم»^۲ است، به‌قلم دیه گُهورتادو دومندوزا^۳ (۱۵۷۵-۱۵۰۳). که نمونه‌هایی از فساد طبقه اشراف را ارائه می‌دهد. و به‌ساتیریکون بی‌شبهت نیست. آدم‌های این رُمان هر کدام با حوادثی درگیر می‌شوند. و در گردابهای ماجرا از این سو به‌آن سو می‌روند. قهرمان داستان انگلی بیش نیست، که از هیچ نوع حقه‌بازی و کلاهبرداری و خیانت و جنایت دست برنمی‌دارد. و این داستان نتیجه اخلاقی و مطلوبی هم ندارد.

رُمان پیکارسک

قرن‌های شانزدهم و هفدهم دوران ظهور رُمان پیکارسک است و اسپانیا سهم عمده‌ای در خلق این ژانر در ادبیات جهانی دارد. داستان‌هایی از این نوع برپایه یک سلسله حوادث خوب و بد قرار دارند، که نویسنده با شرح آن چهره

مبهم و ناپایداری از یک جامعه را نقاشی می‌کند. و رُمان پیکارسک شرح قضا یا قرار می‌گیرد. این آدم ماجراجو، خواه دارا باشد یا ندار، خواه اصیل باشد خواه بی‌اصل و نسب، شخص اوّل رُمان است، و به‌تعبیر «شارل اوبرون»، «قاعدتاً این شخص پای‌بند ایمان نیست، و از هیچ گناهی چشم نمی‌پوشد، به‌گناهکاران دیگر سرد و بی‌اعتنا می‌نگرد، و در هر حال از آزادی و بی‌بند و باری خود دفاع می‌کند. گاهی چهره‌اش از خطاهای خود قرمز می‌شود، اما از طبیعت خود شرمسار نیست، و نظم اجتماعی را زیر سؤال نمی‌برد.»

ماتو آلهمان^۱ (۱۶۱۴-۱۵۴۷) در سال ۱۵۹۹ کتاب «زندگی گوزمن دالفاراش» را منتشر کرد، که داستان پسر یک بازرگان است، که در دوازده‌سالگی از خانه و خانواده می‌گریزد، و تسلیم حوادث می‌شود، به‌استخدام ارتش درمی‌آید. به‌ایتالیا می‌رود. خویشاوندانی در بندر جنوا دارد، که او را نمی‌پذیرند. و او نیز به‌آنها اعتنا نمی‌کند. و به‌هرکاری روی می‌آورد. دزدی می‌کند، کلاهبرداری می‌کند و در دریای گناه غرق می‌شود. و ثروتی گرد می‌آورد، و به‌اسپانیا باز می‌گردد. ازدواج می‌کند. دیری نمی‌گذرد که همه مال و ثروتش را از دست می‌دهد. دانشجوی علوم دینی می‌شود. اما دین و دانش مجذوبش نمی‌کنند. بار دیگر به‌دزدی و کلاهبرداری روی می‌آورد. به‌زندان می‌افتد. به‌زندان با اعمال شاقه محکوم می‌شود. چند سال بعد با «آزادی مشروط»، از زندان بیرون می‌آید. و در این دوران خاطراتش را می‌نویسد. حوادث این داستان برخلاف رُمان «لازاریلو دوتورم»، در محیط کشیشان و اشراف اتفاق نمی‌افتد، بلکه در طی داستان با بازرگانان، رباخواران، دزدان، گناهکاران و روسپیان رو به‌رو می‌شویم. این داستان رو به‌سوی دنیای جدید دارد و نه دنیای قدیم. و نمونه خوبی از داستانهای پیکارسک است.

و در همین مایه و سبک، نویسندگان اسپانیایی داستانهای دیگری نوشته‌اند:

۱. Mateo Aleman

۱. Juan de Flores

۲. Lazarillo de Torme

۳. Diego Hurtado de Mendoza

«دنباله روان» بدقلم و بیچته اسپنل (۱۶۲۴-۱۵۵۰)، و «ژوستینیای ماجراجو» نوشته فرانسسکو لویروآیدا، و «جیتاتیل» از سروانتس.

فرانچسکو دُوکودُو (۱۶۴۵-۱۵۸۰)، از دیگر نویسندگان رُمان پیکارسک در داستانی ماجراهای زندگی یک پسر یهودی را شرح می‌دهد که عمومیش جلاد است. پدر و مادر آزمندش او را به خدمت جوانی از اشراف می‌فرستد، تا بتواند دستمزدی بگیرد و به مدرسه هم برود. نیمه خدمتکار است و نیمه انگل. و از این وضع رنج می‌برد. حقه باز است و آب‌زیرکاه، و کم‌کم به این نتیجه می‌رسد که بدی همیشه در جهان پیروز می‌شود، و ناحق برحق غلبه می‌یابد. و خود را به بدی تسلیم می‌کند. دیگران را فریب می‌دهد و فریب می‌خورد. هم شکست می‌خورد و هم موفق می‌شود. به زندان می‌افتد. کتک می‌خورد. مضحکه دزدان می‌شود. از زندان که بیرون می‌آید، با هنرپیشگان سیار و روسپیان همراهی می‌کند، و با ولگردی روزگار می‌گذراند. از هر سو در تعقیب او هستند. سرانجام به آمریکا می‌رود. که آخرین پناهگاه چنین کسانی است. نویسنده این «رُمان»، که به لایه‌های پائین اشراف تعلق دارد، کینه طبقاتی خود را بروز می‌دهد، نوعی نژادپرستی و ضدیت با مذهب نیز در کار او دیده می‌شود. ضعیفان و بینوایان را نکوهش می‌کند، و دزدان و نابکاران طبقات پست را باعث و بانی ترویج فساد در جامعه می‌داند، و کسانی را که از نظر «خون و نژاد» مشکوک هستند، در داستان خود به ارتکاب بدترین کارها وا می‌دارد. اما این نویسنده توانا، زبان، و بیان تازه‌ای برای نقل داستان به کار می‌برد، و به غنای زبان اسپانیایی کمک می‌کند، و در آمیختن زبان عوام با زبان ادبی بی‌نهایت قوی و بی‌باک است. «کوُدُو» در این داستان بسیار بدخلق و بدبین است، و داستان دیگر او بنام "Vida del Bascon"، که در سال ۱۶۲۶ از چاپ درآمد، تصویرهای نومیدانه‌ای دارد.

رُمان پیکارسک در اسپانیا، با «سروانتس» به پایان خود رسید. اما در قرن

بعد عمری دوباره یافت. و «فیلدینگ» در انگلیس، و «لزاز» در فرانسه رُمانهایی به این سبک و سیاق نوشتند.

رُمان مردمی و رُمان زندگی‌نامه‌ای

در تاریخ رُمان، بارها دنیای مردم عادی و دنیای ادیبان و نخبگان همگرایی داشته‌اند.

سنت‌ها و حوادث و رویدادهای زندگی واقعی مردم، مواد و مصالح لازم را برای رُمان فراهم می‌آورند و رُمان‌نویسان، آدم‌ها و موضوعات خود را از پهنه اجتماع برمی‌گیرند. و به زبان ساده و روان، که برای مردم آشنا و قابل فهم است، مطالبشان را می‌نویسند، و در ضمن از ادبیات قدیم و اندیشه‌های نوع‌دوستانه غافل نمی‌مانند. و رُمان‌های بزرگ جهان به همین گونه به وجود آمده‌اند. و این وضع از قرن‌ها پیش تا روزگار ما ادامه داشته است.

و همین نویسندگان برجسته بودند که قراردادهای و سنت‌هایی را پدید آوردند، که نویسندگان بعدی از آنها پیروی می‌کردند. و هنوز بسیاری از آن قراردادهای پابرجاست و قابل پیروی. داستانهای رالیستی و داستانهای امروزی جهان دنباله همان قراردادهای گرفته‌اند. و حتی داستانهای ضد اخلاقی دیروز، سرمشقی بوده‌اند برای داستانهای اخلاقی، که در سالهای بعد به وجود آمده‌اند. و این داستانها نیز همان فرم را به‌وام گرفته‌اند. و بسیاری از عناصر رُمان از همان زمان شکل گرفته است. و رُمانی که کم و بیش زندگی‌نامه خود نویسنده است، از همان موقع شکل و قالب خودش را یافته است. و قطعاً عادت به اعتراف، که نزد مسیحیان مرسوم بوده، در خلق این نوع داستانهای زندگی‌نامه‌ای مؤثر بوده است. که در این داستانها، «مَن» نقش اصلی را بازی می‌کند.

دُن کیشوت

میگوئل سروانتس (اسپانیا، ۱۶۱۵-۱۶۰۵)

شوالیه‌ای با چهره غمگین

این قهرمان جهانی شده است و به صورت
اسطوره درآمد. و این کتاب از مهمترین
قدمهایی است که برای خلق رُمان مدرن
برداشته شده.

نخستین رُمان؟

همچنان که پیش از گوتبرگ فن چاپ برای مردم ناآشنا نبود، و کم و بیش
به صورت‌های دیگری به طبع کتاب می‌پرداختند، پیش از دُن کیشوت نیز، رُمان در
اروپا و در سرزمین‌های دیگر به اشکال گوناگون وجود داشت، و اگرچه
نمی‌توان سروانتس را «مخترع رُمان» دانست، اما نباید سهم عمده او را در این
مورد نادیده گرفت. با دُن کیشوت رُمان‌نویسی آغاز نمی‌شود، اما این اثر دو
دوره رُمان‌نویسی را به‌همدیگر متصل می‌کند، و سرفصل دوره‌ای است که
رُمان به صورت جدی و با تمام خصوصیاتش قدم به میدان می‌گذارد.

دُن کیشوت بر ویرانه‌های رُمان شوالیه‌ای بنیاد نهاده شد. این اثر از پیچ و
خم‌ها و مسیر زمان پیکارسک، و داستانهای شبانی و خیالی می‌گذرد. و همه

آنها را پشت سر می‌گذارد. و فرم مدرنی از رُمان را ارائه می‌دهد. و با این
حساب دُن کیشوت نخستین رُمان نیست، بلکه آغازگر و سرفصل دوران جدید
رُمان شمرده می‌شود.

آخرین شوالیه

به‌شیوه یکی از سنت‌های رُمان شوالیه‌ای، نویسنده دن کیشوت را به‌دروغ
ترجمه یکی از داستانهای عربی معرفی می‌کند. و سپس داستان یک نجیب‌زاده
فقیر و روستانشین را شرح می‌دهد که اوقاتش بیشتر با مطالعه داستانهای
پُرماجرایی قهرمانی می‌گذرد، و چنان مجذوب و مبهوت آن داستانها می‌شود،
که به‌خیالپردازی روی می‌آورد، و تخیلات او شعلدور می‌شود. دُن کیشوت، که
طبعی بخشنده و ساده و بی تزویر دارد، تخیلات خود را برای مردم روستا نقل
می‌کند، و کار به‌جایی می‌رسد که کشیش و آرایشگر دهکده به‌او نسبت
دیوانگی می‌دهند، اما زندگی تخیلی کم‌کم جای واقعیات را برای او می‌گیرد.
کلاه مقوایی لبه‌دارش را همچون کلاه خود جنگاوران به‌نظر می‌آورد، و اسب
لاغر و بینوایش را مرکبی رهوار و بادپا. و او را برازنده نام «رُوسینانت»
می‌بیند. و یکی از زنان روستائی در خیال او به‌یک بانوی مجلل خوش فکر و
خوش‌بیان تبدیل می‌شود، و نام اشرافی «دولچینه دو توبوسو» را به‌او
می‌بخشد، و به‌خاطر او به‌جنگ و ستیز می‌پردازد.

باید از جا جنبید... دُن کیشوت سراسر دنیا را به‌صورت صحنه حوادث و در
انتظار پیکار قهرمانان می‌بیند... باید جنگید! از خطر هراس نباید داشت!
خستگی‌ناپذیر باید بود!... مسافرخانه نیمه ویران و محقر روستا را همچون
قصری با شکوه می‌نگرد، و دختران عامی و عادی خدمتکار را به‌صورت زنان
شیک‌پوش اشراف می‌بیند، که در تالارهای زیبای این قصر می‌خرامند و فخر
می‌فروشند. و مسافرخانه‌دار مفلوک و حقه‌باز را شاهزاده‌ای می‌شمارد که

می‌تواند در طی یک مراسم به یادماندنی به او لقب شوالیه بدهد... اما افسوس که دُن‌کیشوت در پیکار بزرگ خود با عده‌ای از اوباش و ولگردان برخورد می‌کند، و در جنگ خیابانی درگیر می‌شود، و کتک خورده از این پیکار بیرون می‌آید... بسوزانیم کتابهای ملعون را، که این مرد بیچاره را به چنین روزی انداخته است! و به آسیابان و نزدیکان این مرد هشدار بدهیم!... بعد از مباحثات بسیار درباره حل مشکلات اخلاقی و وجدانی دُن‌کیشوت، قضایا به صورت جدی‌تری درمی‌آید.

دُن‌کیشوت از این شکست‌ها درس‌ها می‌گیرد. اما مأیوس نمی‌شود. و این بار همراه یک چابک سوار نام‌آور، که کسی جز سانچوپانسا، از دهقانان آن روستا نیست، از دهکده به بیرون می‌شتابد. سانچوپانسا نیز مثل خود او آدم خوش‌قلبی است. لاغر است و چهره‌ای عبوس دارد. و برعکس اربابش که غرق در اندیشه‌های قهرمانی است، او روستائی ترسو و محتاطی است! با این وصف گاهی از جا در می‌رود، و در پیکارهای خیالی از اربابش پیروی می‌کند، و سراب پیروزی را به چشم می‌بیند. سانچوپانسا قادر نیست که اربابش را متوجه حقیقت کند، و مانع پیکار «دلیرانه» او با آسیاب بادی شود، و دُن‌کیشوت که آسیاب بادی را با پره‌های بلندش همچون غولی می‌بیند که با او سر دشمنی دارد، از پیکار با او دست بردار نیست و بعد از این پیکار بزرگ، دو راهب نیکوکار را به جای دو راهزنی می‌گیرد که شاهزاده خانمی را ربوده‌اند، و با آنها می‌جنگد! و چوپانان تیره‌روز را دور خود جمع می‌کند، و برای آنها که با هزار زحمت نان روزانه‌شان را در می‌آورند، درباره برقراری صلح و آرامش آسمانی در زمین به وعظ و سخنرانی می‌پردازد.

و سرانجام بعد از بدیاری‌های بسیار، و فرو رفتن در اعماق خیالات جنون‌آمیز، در گردنه‌های پردرخت «سی برامورنا» به فکر بازنشستگی می‌افتد. خدمتکارش، سانچوپانسا، کشیش و آرایشگر دهکده را به کمک می‌طلبد، و

آنها دختر جوان و زیبا و مهربانی را به همدستی می‌خوانند، و او را یک شاهزاده خانم معرفی می‌کنند، و این شاهزاده خانم دروغین، قهرمانی‌ها و دلاوریهای دُن‌کیشوت را می‌ستاید، و با این تدبیر قهرمان به دنیای انسانی باز می‌گردد، اما نه به عالم واقعی. و در دنیای سحرآمیز دُن‌کیشوت، افراد همچنان شکل و شمایل خیالی خود را حفظ می‌کنند.

زندگی و هنر

ایده‌آلیسم دُن‌کیشوت، در عمل گاهی تا مرز افراط پیش می‌رود. و گاهی خدمتکارش، سانچوپانسا، راهی را طی می‌کند که خطرهای کمتری داشته باشد. و در هر حال این زوج جدائی‌ناپذیر به نتیجه مشترکی می‌رسند، که چیزی جز شکست و ناکامی نیست. این زوج عجیب مُدام در حال تحریک و تحرکند. و پیاپی با نظام ناعادلانه جهان درمی‌افتند. و در پایان کار نه دُن‌کیشوت به آرزوها و آرمانهایش می‌رسد، و نه سانچوپانسا به مال و منال دست می‌یابد. و هر بار که به پیکاری برمی‌خیزند، کسانی از راه می‌رسند و ضربات چوب و چماق را بر سر آنها فرو می‌بارند، و از صحنه دورشان می‌سازند.

دُن‌کیشوت در مرکز و قلب داستان، با رؤیای خود مشغول است. اما در حاشیه این قضایا، حوادث و اتفاقات دیگری نیز روی می‌دهد. کسان دیگری هم هستند که گره در کارشان می‌افتد، یا گره از کارشان گشوده می‌شود. «آنسلم» که افکار عجیبی دارد، و در مورد «کامی» تصوّرات خاصی در ذهن اوست، حاضر نیست از ذهنیات خود دست بردارد. «کاردینو» و «لوچینه» به همدیگر دل می‌بندند، و «فرناند» و «دوروته» در دام عشق می‌افتند. افسر فراری در هنگام عزیمت به آمریکا در کشتی برادرش را می‌بیند، و دو دل داده، «کلر» و «لوتی»، به دیدار همدیگر نائل می‌شوند. سروانتس در مقابله با

رؤیاسازی‌های دُن کیشوت، اندیشه‌ها و رؤیاهای دیگران را نیز، که چندان از واقعیات دور نیستند، در سر راه او قرار می‌دهد. و در لابه‌لای پیچیدگی‌های این دنیای بی سر و ته، قهرمان این داستان به‌جائی نمی‌رسد. و در اوج رؤیاسازی سوار بر یک گاری، که گاوی آن را می‌کشد، صحنه را ترک می‌کند. و چاره‌ای جز این نیست. زیرا دُن کیشوت به‌گونه‌ی اسرارآمیزی احساس می‌کند که خیالیاتی‌های او با ظواهر خنده‌آورش، نمونه‌هایی از همه رؤیاهای آرمانهای بی‌پایان و بی‌ثمر بشری است. و نویسنده درمی‌یابد که دیگر نیازی نیست که دُن کیشوت را در صحنه نگاه دارد. زیرا یک اثر هنری جاودانه را خلق کرده است.

میگوئل دوسروانتس

میگوئل دوسروانتس، در آغاز اکتبر ۱۵۴۷ در «آلکالا دو هنارس»^۱ به دنیا آمد. در سال ۱۵۷۱ در جنگ «لپاته» سرباز بود و زخمی شد، و در این جنگ اسپانیایی‌ها بر ترکها پیروز شدند. چندی بعد به‌دست دزدان دریایی اسیر شد. و از ۱۵۷۵ تا ۱۵۸۰ در الجزایر زندانی بود. بعد از بازگشت به اسپانیا با انتشار ژمانی به‌نام «گالاته» از گمنامی بیرون آمد، و در محافل بزرگان راه یافت، و با بعضی از نویسندگان و ادیبان زمان خود بحث‌ها و مجادلاتی داشت، که از همه معروفتر بحث و جدال او با لُوپ دووگا^۲ بود. و دومین قسمت دُن کیشوت پاسخ اوست به‌نظریات لُوپ دووگا.

نخستین قسمت دُن کیشوت در سال ۱۶۰۵ چاپ شد، و دومین قسمت آن، ده سال بعد در سال ۱۶۱۵. سروانتس در ۲۳ آوریل ۱۶۱۶ درگذشت.

۱. Alcalá de Henares.

۲. Lope de Vega شاعر و نویسنده اسپانیایی (۱۵۶۲-۱۶۳۵).

داستان و نمایشنامه و اپرا

در سال ۱۶۱۴، پیش از انتشار قسمت دوم دُن کیشوت، نویسنده‌ای با نام مستعار «آلونزو فرناندز»، خلاصه و اقتباسی از قسمت اول را به‌صورت ژمان مستقلاً منتشر کرد. در سالهای بعد، «گیلین دوکاسترو» (۱۶۳۰-۱۵۶۹)، و «مانوفاگوسو» (۱۶۸۹-۱۶۰۸)، نمایشنامه‌هایی برای تأثر، با الهام از دُن کیشوت تنظیم کردند. و سپس در اسپانیا و ایتالیا و امریکای جنوبی، نویسندگان و هنرمندان، نمایشنامه‌ها و منظومه‌هایی براساس این داستان آفریدند. و موسیقی‌دانان هنرمندی چون پورسل، تله‌مان، سالی یه ری، ماسنه، و ریشارد استراوس، با الهام از این ژمان موسیقی‌های صحنه، و اپراهایی آفریدند.

نظر یک منتقد ادبی

«مردی در سن پختگی و کمال، در یک روز آفتابی تصمیم می‌گیرد که از زندگی عادی دست بردارد، و ترک دیار کند، و به‌استقبال خطر برود. رنج‌های این سفر پُرماجرا، نیشخندهای دیگران، برخورد با حوادث، و ضربات چوب و چماق که از هرسو بر سرش فرو می‌بارند، او را از ادامه این کار باز نمی‌دارند. و همچنان، در این راه پُر خطر پیش می‌رود، و از اجرای نقشه‌هایی که در سر دارد منصرف نمی‌شود. و عاقبت بعد از تحمل این همه مصائب، و این همه گرفتاری‌ها و شکست‌ها پایدار می‌ماند. سرگذشت او به‌سرنوشت کتاب می‌ماند. که اگر کتابی دارای ارزش و اصالت باشد، خواه موضوع آن واقعی باشد یا نباشد، خواه بر پایه وجدان و ایمان باشد یا نباشد، در اعماق ادبیات جایگیر می‌شود، و هیچ‌گونه هو و جنجال و نیشخند و مخالفتی نمی‌تواند مانع از بقا و دوام چنین کتابی شود. و معمولاً بعضی از آثار ارجمند ادبیات چنین سرنوشتی دارند.»

«مارت رابر»

آستره^۱

آنوره دورفه^۲ (فرانسه، ۱۶۷۲-۱۶۰۷)

عاشقانه و شبانی

عشقی نازکانه و دلنشین، در دوران

هانری چهارم، با ذوق و سلیقه‌ای نوظهور

عشق در سرزمین «گُل»^۳

وقایع ژمان در فوره، در مرکز سرزمین «گُل» روی می‌دهد. اما سرچشمه وقایع خیال‌انگیز ژمان را در گذشته، یعنی در منابع لاتینی - یونانی باید جست، که این گونه افکار و تخیلات در طول زمان به‌آذهان مردم ایتالیا و اسپانیا منتقل شده بودند.

دو چوپان

سیلاذن پسر چوپان، و آستره دختر چوپان به‌همدیگر دل می‌بندند، اما اقوام و خویشاوندان این دو چوپان، با هم دشمنی دارند، و آن دو جوان را با حيله و

۱. Astrée

۲. Honoré d'Urfé

۳. Gaule نام قدیمی‌ترین سرزمین‌هائی بین زاین، آلپ، مدیترانه، پیره، و اقیانوس اطلس

تزویر از هم جدا می‌کنند. سیلاذن بعد از جدائی از آستره، آن قدر متأثر و ناراحت می‌شود، که به‌قصد خودکشی خود را در آبهای خروشان رود لینیون^۱ می‌اندازد. اما پریان جنگل نجاتش می‌دهند، و او را به‌قصر گالاته، ملکه خویش می‌برند. ملکه مقدم او را گرامی می‌دارد، و گمان می‌کند که سرنوشت این جوان را نزد او فرستاده است. سیلاذن که نمی‌تواند آستره را به‌فراموشی بسپارد، در برابر عشق گالاته مقاومت می‌کند. و از قصر می‌گریزد و در آن حال افسرده است و پریشان. تا آن که «آداماس» افسونگر نقشه‌ای طرح می‌کند، و به‌او لباس زنانه می‌پوشاند، و او را به‌شکل دختر جوانی در می‌آورد، و سیلاذن با این وضع نزد آستره می‌رود و همراه او گوسفندان را به‌چرا می‌برد. اقوام و خویشان آستره نیز فریب می‌خورند و منعی برای دوستی این دو «دختر» چوپان نمی‌بینند.

تا آن که جنگی در می‌گیرد، و سیلاذن رخت دخترانه را از تن در می‌آورد و براسب می‌نشیند، و به‌جنگ دشمن می‌رود و دلاورانه می‌جنگد و آستره شاهد دلاوری‌های اوست. و عاقبت افسونگرهای «آداماس» و حقیقت عشق به‌بار می‌نشیند و این دو دل‌داده به‌وصال همدیگر می‌رسند.

خیال‌پوری و شبانی

ژمان آستره نمونه‌ها و سرمشق‌هائی در ایتالیا و اسپانیا دارد: «آرکادیا» از سانازار (۱۵۰۲): «دیانا» از مونته‌مایر (۱۵۵۹)، «گالاتا»، از سروانتس (۱۵۸۵)، «آمیتا» از تاسه، و «یاستورفیدو» از گوارینی. اما آنوره دورفه داستان را در قالبی جدید می‌ریزد. و آن را به‌شکل و وضع اروپائی در می‌آورد. و در عین حال اصالت آن را با قرار دادن وقایع ژمان در سرزمین فرانسه و «گُل» نگاه می‌دارد. و پایه‌های یک سنت ادبی را استحکام می‌بخشد، که در طول قرن

۱. Lignon رودی در منطقه فوره، که شهرنش را مدبون همین ژمان آستره است.

هفدهم سرمشق و مُدل قرار می‌گیرد. و داستانهای بسیاری به تقلید از این رُمان نوشته می‌شود. از سوی دیگر این رُمان مخالفت نویسندگان رُمانهای رآلیست را برمی‌انگیزد. و به‌خصوص شارل سُورِل در مورد تأثیرگذاری این رُمان هشدار می‌دهد.

آستره در زمان ما از مُد افتاده، با این وصف در نوع خود یک مُدل کلاسیک، و از نظر زبان و طرز بیان، حلقه‌ای از زنجیر رُمانهای عاشقانه در تاریخ ادبیات جهان به‌شمار می‌رود. نوعی عشق پرسوز و گداز، و آمیخته با اندیشه‌های نو افلاطونی در این رُمان انعکاس یافته است.

اُنوره دورفه

در سال ۱۵۶۷ در ماریسی به دنیا آمد. جوانی را در ساحل رود لینیون گذراند. ابتدا در خدمت ارتش هانری چهارم بود، و سپس به خدمت دولت ساووا درآمد. سالهای آخر عمر را بیشتر در سفر و میدان جنگ گذراند. مرد عمل بود و مرد تفکر و ادبیات.

اورفه

نویسنده منطقه پروانس؟

اورفه، نویسنده رُمان آستره، هرچند در منطقه پروانس^۱ به دنیا آمده بود، اما بیشتر عمرش را دور از این سرزمین گذراند، و ساووا وطن دوم او بود. در آنجا با «سن فرانسوا دوسال» دوستی داشت، و منظومه‌ها و اشعارش را در آنجا می‌سرود. و برای استحکام و پیروزی دولت ساووا می‌جنگید. و عاقبت، در جنگی بر ضد ارتش «جنوا»، که با مردم ساووا می‌جنگید، جان داد.

۱- Provence ناحیه‌ای در جنوب فرانسه

داستان کمیک فرانسیون

شارل سُورِل (فرانسه، ۱۶۳۲-۱۶۲۲)

بلای هرزگی

این رُمان صرفنظر از ظواهر اشراف مآبانه‌اش، از المپ ایده‌آل‌ها فرود آمده، و در سواحل رآلیسم بار انداخته است.

سلاحی بر ضد اشرافیت

این رُمان واقع‌گرا، داستان جوان خوشگذرانی است از طبقه اشراف. که اگر دقیقاً به آن بنگریم سلاح مؤثری است بر ضد ظاهرسازی‌ها و زرق و برق‌های جامعه اشراف آن عصر

رُمانی با فصل‌های ناپیوسته

رُمان کمیک فرانسیون داستانهایی به هم پیچیده و ناپیوسته را نقل می‌کند. فرانسیون از تبار اشراف است، و از مالکان اراضی در منطقه برتانی. بیشتر اوقات را با می‌گساری و عیاشی می‌گذراند، و زن سبکسری به نام لُورِت شریک و همراه خوشگذرانی‌های اوست. فرانسیون در این ایام با جوانی به نام

شارل سورل

شارل سورل در ۱۶۰۲ در پاریس به دنیا آمد. پدرش دادستان کل بود. اما خود او بیشتر به ادبیات می پرداخت. و به نوشتن مقالات و وقایع نگاری مشغول بود، و آثار زیادی به یادگار گذاشت ولی در تاریخ ادبیات او را به نام مؤلف «داستان کمیک فرانسویون» و داستان «چوپان شگفت انگیز» (۱۶۳۴-۱۶۳۳-۱۶۲۷)، می شناسند. نقد ادبی هم می نوشت. و از جمله درباره ژمان «استره» نقد بسیار تند و گزنده ای نوشت، و آن را «ضد ژمان» معرفی می کرد.

موافق و مخالف

فورتی بر درباره ژمان کمیک فرانسویون می نویسد: «جز بدگوئی و بدکاری و هوسرانی چیزی در این ژمان وجود ندارد و از نیکی و نیک اندیشی در آن اثری دیده نمی شود.»

اما میشل کایو در کتاب راهنمای ادبیات فرانسه در قرن هفدهم می نویسد: «فورتی بر این ژمان را با نظر بدبینی می نگرد، حال آن که طنز شارل سورل در این اثر، و بی باکی او در بیان هرزگی و فساد جامعه اشرف در آن عصر، نبوغ او را، هرچند به دود و دم آلوده است، به نمایش می گذارد.»

ریموند، و زنی به نام آگات، که روسپی خانه ای را اداره می کند، آشنا می شود شبی آگات و لورت برای فرانسویون، داستان گذشته خود را باز می گویند، و فرانسویون نیز برای آنها از روزگاری سخن می گوید که معلمان فضل فروش را دست می انداخته است. و ضمن این اعترافات از ناپاکی های افراد صاحب مقام و با فرهنگ، و هرزگی ژنرال های غارتگر و پُرادعای ارتش پرده برمی دارد. و اما فرانسویون پس از چندی در دستگاه یکی از اشرف و مالکان بزرگ به نام «کلرانت» وارد می شود، و در توطئه های او برای ایجاد بلوا، و استفاده از بازار آشفته شرکت می کند. تا آن که اسرارشان فاش می شود، و خطر را احساس می کنند، از جامعه شهری می گریزند و به مناطق دوردست کوهستان می روند. و در آنجا فرانسویون در یک شب می گساری در یک قصر، دوباره با لورت رو به رو می شود، و دور از شهر نیز از عیاشی و خوشگذرانی بی نصیب نمی مانند. و بعد از مدتی که آنها از آسیاب افتاد، فرانسویون به اتفاق لورت باز می گردد، و ماجراجویی را دنبال می کند، و با دختران چند خانواده اشرفی نرد عشق می بازد. و در این میان فرانسویون باز یگر کمیک این حوادث است. و در پایان داستان به دختری دل می بندد و با او ازدواج می کند.

انتقادی و رآلیستی

شارل سورل ژمان رآلیستی و انتقادی را پایه ریزی می کند. و تصویری از خلیقات بخشی از جامعه عصر خود را به دست می دهد. قهرمانان ژمان او افرادی فرومایه اند یا از اشرف بدنام. رآلیسم او جنبه کمیک دارد و به نمایشنامه های کمدی می ماند، و زبان مردم و زبان ادیبانه را در کنار همدیگر برای بیان مقصود به کار می گیرد.

رُمانِ کُمیک

پُل اسکارُون (فرانسه، ۱۶۵۷-۱۶۵۱)

بازی ماسک‌ها

این رُمان از غم و غصه‌های احساساتی و گفت و شنودهای ظریف و تصنعی فاصله می‌گیرد، و شوخ و شنگ و تآثرگونه است.

هنرپیشگان ماسک‌دار

در میان دسته‌ای از هنرپیشگان سیّار، مرد جوانی از یک خانوادهٔ اصیل، ماسک به‌چهره دارد، تا بتواند با دختر محبوبش زندگی کند. هنرپیشگان این دو دلداده را، «آقای سرنوشت» و «دوشیزه ستاره» می‌نامند. زوج دیگری هم در این گروهند: مردی به‌نام لئاندر، که بیشتر نقش نوکر را بازی می‌کند، و محبوبهٔ او آنزلیک، که مادر او «کاورن» از هنرپیشه‌های قدیمی تآثر بوده است، و افراد دیگری هم در این داستان سهم دارند، از جمله «رُکبرون» شاعر، خانم بوویون فریه و خوش‌گوش، که به «آقای سرنوشت» بی‌علاقه نیست! و همچنین یک وکیل بدون پروانهٔ وکالت، و یک افسر پلیس.

حوادث در مسافرخانه‌ای در شهر مانس اتفاق می‌افتد: شبی این، گروه

سیّار به آن شهر می‌رسند، و در این مسافرخانه منزل می‌کنند. و در آنجا حوادث عجیبی روی می‌دهد و همه چیز را درهم می‌ریزد. حوادثی مثل گم شدن یک الماس گرانبها، و ربودن دوشیزه ستاره و دوشیزه آنزلیک، و ورود افراد پلیس به مسافرخانه برای کشف قضایا. دسیسه‌بازی‌های عاشقانه، و ماجراهای قهرمانی و کُمیک هر لحظه به این وضع شکل تازه‌ای می‌بخشد.

شادی در بی‌نظمی

از خصوصیات اصلی این رُمان، علاوه بر مضحک بودن قضایا، تحرکات عجیب اشخاص و حوادث است. و به این ترتیب پُل اسکارُون خود را از ادبیات مرسوم آن زمان کنار می‌کشد و فضای دیگری را می‌آفریند، حوادث در بی‌نظمی و شلوغی و در عین حال همراه با شور و حرارت و شادی اتفاق می‌افتد، و بعضی اوقات از مسیر طبیعی خود خارج می‌شود. این حوادث پایانی ندارد، و نویسنده برای این گیرودارها پایانی را در رُمان خویش پیش‌بینی نمی‌کند. و اما بعد از مدتی دو نویسنده: ژیرُو در سال ۱۶۶۲، و پرشا در سال ۱۶۷۶، دنبالهٔ این رُمان را می‌نویسند و آن را به‌ذوق خود پایان می‌رسانند، که متأسفانه این «دنباله‌ها» جذابیت چندانی ندارند!

پُل اسکارُون

پُل اسکارُون (۱۶۶۰-۱۶۱۰)، در سه سالگی مادرش را از دست داد، و او و خواهر و برادرانش زیر دست نامادری بزرگ شدند، و در نوجوانی او را از خانه طرد می‌کنند. و معلوم نیست این موجود رانده شده از خانه، در کجا و چگونه زبانهای یونانی و لاتینی و اسپانیایی را یاد گرفته است. و ما او را در بیست سالگی در پاریس می‌یابیم که وضع مطلوبی دارد، و اوقاتش را با تفریح و شادی و رفت و آمد در محافل می‌گذرانند. اسکارُون در سال ۱۶۵۱ تا

۱۶۵۷ ژمان کُمیک را منتشر می‌کند، و پس از آن به کار ادبی ادامه می‌دهد. اما روماتیسم جسم او را در هم می‌شکند، و بیست سال آخر عمر را با بیماری و ناتوانی می‌گذرانند، و کم‌کم به سوی فلج کامل پیش می‌رود و از ریخت و قواره می‌افتد، و چهره زشت و هولناکی پیدا می‌کند، و چنان مأیوس می‌شود که خود را «شیطان لنگ» می‌نامد

ژمان هنرپیشگان

پل اسکارون بازیگران و هنرپیشگان را به‌صحنه ژمان می‌آورد. این نویسنده علاوه بر ژمان، نمایشنامه‌های کمدی بسیاری نوشته است، که سبک و شیوه او، خصوصیات تأثر اسپانیا را به یاد می‌آورد.

ژمان بورژوا

آنتوان فورتی پر (فرانسه، ۱۶۶۶)

تقوا و بی‌تقوائی در میدان مُویر^۱

از رآلیسم تا ناتورالیسم. ژمان باعنوانی
تحریک آمیز و مرموز، به طرح مسائل
جدی می‌پردازد.

«لوکرس» و «ژاوت»

سرگذشت لوکرس بدنام و ژاوت ساده‌دل تا حدودی با قهرمانان زن ژمان معروف مارکی دوساد، «ژولیت و ژوستین» شباهت دارد.

زن طنّاز

وزن ساده‌دل

لوکرس در یک خانه بدنام پرورش یافته، و در آنجا درس دلبری آموخته است، و در عین حال از آموزش‌های دختران خوب در خانواده‌های خوب نیز بی‌بهره نیست. و هنگامی که قبول می‌کند از آن پوسته و طبقه بیرون بیاید و مانند دختران خوب زندگی کند، در تعلیمات آن خانه بدنام به کمک او می‌آید.

۱- Maubert میدانی در پاریس

یا لوکرس خود این گونه می‌پندارد. آغاز کار مشکل است. اما پس از چندی با زندگی در یک خانواده خوب انس می‌گیرد. با این وصف دیری نمی‌گذرد که از آنجا رانده می‌شود، و اجباراً به صومعه‌ای پناه می‌برد، و کم‌کم بدنامی گذشته را به فراموشی می‌سپارد، و به پاک‌ی و پاکیزگی روی می‌آورد، و با مردی ازدواج می‌کند، و زندگی گذشته او در زندگی زناشویی‌اش لکه‌ای به جای نمی‌گذارد. و در طی همین سالها دختر دیگری به نام ژاوت زیر نظر مادری بسیار سخت‌گیر بزرگ می‌شود، و اخلاق و صفات خوب را می‌آموزد. اما عاقبت از روی سادگی فریب مرد زبان‌باز و شیادی را می‌خورد، که او را دنبال خود می‌کشد و تیره‌روزش می‌کند.

کمدی کوچک انسانی

فورتی بر در زمان خود جنبه‌هایی از زمان‌های افسانه‌ای و زمان‌های شوالیه‌ای، و داستان‌های شبانی را می‌گیرد و به هم می‌آمیزد. و در آن هنگام که نویسندگانی چون اسکارون و شورل بیشتر به جنبه‌های کمیک زمان خود می‌پردازند، او به ابعاد واقعی زمان توجه می‌کند، و این ابعاد را با دقت بسط و توسعه می‌دهد. و به نظر می‌آید که او از پیشگامان دوردست رالیسم بالزاک، و حتی ناتورالیسم زولا است.

حوادث زمان در میدان، موبر، در یک محله بورژوا، روی می‌دهد. و این نویسنده گاهی زیاده از حد در کار خود دقیق می‌شود، و در نوشتن خط به خط داستان چنان دقت و وسواسی به کار می‌برد که بعضی از قسمتهای زمان یکنواخت و کسالت‌آور می‌شود.

آنتوان فورتی بر

در خانواده‌ای میانه‌حال، در سال ۱۶۱۹ به دنیا آمد. وکیل دادگستری بود.

به همین علت از دنیای تبهکاران اطلاعات بسیار داشت. و عده‌ای معتقدند که تأثیر «مدافعان» راسین را در نوشته‌های او می‌توان دید.

از کارهای مهم او تنظیم نوعی «فرهنگ لغت» است که بسیاری از کلمات متداول بین افراد طبقات پست و دزدان و تبهکاران را در آن گردآورده، که طبعاً قسمتی از آنها رکبیک و دور از ادب است و فورتی بر این فرهنگ را بدون اجازه فرهنگستان فرانسه به چاپ رساند. و این کار برای او گران تمام شد. و کسانی که خود را متولی فرهنگ و اخلاق جامعه می‌دانستند، نام او را از فهرست افراد موجه حذف کردند! فورتی بر در سال ۱۶۸۶ در پاریس جان سپرد.

فرهنگ لغات

فرهنگ لغات او در سال ۱۶۸۴ منتشر شد، و مخالفت گروهی از همکارانش را برانگیخت، و حتی به دزدی آثار دیگران متهم شد. و او را به فرهنگستان سلطنتی فراخواندند و از او بازجویی کردند، و عاقبت اتهام سرقت ادبی را وارد ندانستند. و فورتی بر بدون توجه به مخالفت دیگران به کار خود یعنی تکمیل این فرهنگ لغات ادامه داد، و تا آخرین لحظات عمرش به این کار مشغول بود، شجاعت و تهور ستایش‌آمیز او در مبارزه با مشکلات، به تلاش پی‌گیر «اصحاب دائرةالمعارف»، و درگیری‌های آنها شباهت دارد.

شاهزاده خانم کیلو^۱

خانم لافایت (فرانسه، ۱۶۷۸)

از انجماد تا جوشش

رُمان روانشناسانه خانم لافایت، حدّ
فاصلی است بین ظرافت رُمانهای ادیبانه،
و خشونت رُمانهای رآلیست.

شکوه آداب دانی

تفاخر و آداب دانی، هرگز در فرانسه مثل آخرین سالهای سلطنت هانری
دوم جلوه و رونق نیافته است و کوتاه و گزیده گفتن و قدرت تجسّم، هرگز در
تاریخ رُمان به این اندازه نرسیده.

غمِ عشق

دوشیزه «دوشارتر»^۲ زیبایی و دانائی اش در حدّ کمال است، و بدون عشق
و علاقه با یکی از اشراف زمان خود، به نام «کیلو» ازدواج می کند. آن دو روابط
احترام آمیزی دارند، که عشق در آن جایی ندارد. و صاحب قلب خانم کیلو،

۱. La Princesse de Clèves

۲. de Chartre

دوک دونمور^۱ است، که در یک مجلس رقص همدیگر را دیده اند، و این زن
به عشق دوک پای بند و وفادار مانده است. اما بین این دو دلباخته موانع بسیار
وجود دارد، و هرگز با هم روابط عاشقانه نداشته اند. با این حال شاهزاده خانم
کیلو، چنان مجذوب و مفتون این عشق است، که در یک لحظه بحرانی همه چیز
را به شوهرش می گوید. و با آن که این زن گناهی مرتکب نشده، شوهرش
به حسادت دچار می شود، و به خصوص رفتار موقرانه و متین دوک دونمور بر
حسادت او می افزاید. و پس از چندی با این غم جان می سپارد. شاهزاده خانم
کیلو، پس از مرگ شوهر عشق خود را به دوک ابراز می کند. اما به خاطر آرامش
روح خود، تن به ازدواج نمی دهد. و به یک صومعه پناه می برد.

فصاحت و روانشناسی

شاهزاده خانم کیلو، محصول تالارهای اشرافی قرن هفدهم است، که در آن
عصر زنان با فرهنگ، که از نظر دانائی و ادب ممتاز بودند، به دربار و تالارهای
اشراف حکومت می کردند، و این رُمان در زیر زرق و برق و لعاب ایده آلیستی
و چشم نواز همین زنان «ممتاز» چیزهای دیگری را پنهان کرده است. و هرچند
به زبانی بسیار ادیبانه، و تا حدّی سرد و خشک و «منجمد» نوشته شده، عشقی
سوزان و احساساتی پُر شور را بیان می کند، و با بدبینی غم انگیزی آغشته شده
است.

در آن عصر دوشیزه دُو اسکودری^۲ (۱۶۰۷-۱۷۰۱) رُمانهای طولانی و
پُر حجمی می نوشت، که بیانی ظریف داشت، اما در خیالپردازی افراط می کرد و
از واقعیات دور می شد. و اما سَورل، اسکاژون و فورتییر، در همین ایام
رُمانهای رآلیستی و بورژوای خود را خلق کردند. و خانم لافایت شکل

۱. duc de Nemours

۲. Melle de Scudéry

دیگری از زمان مدرن را با ابعادی کوچک و توطئه‌ها و حوادثی بهم پیچیده و متراکم و منطقی و براساس حقایق تاریخی می‌آفریند. تجزیه و تحلیل روانشناسانه‌آدمها در این زمان، درست و دقیق است. و از تحلیل‌های روانی پرسوز و گداز اشک‌انگیز مرسوم در آن زمان، بسیار جلوتر است.

خانم لافایت

«ماری مادلن پیوش دولاورنی» (۱۶۹۳-۱۶۳۶)، که بعداً به نام خانم لافایت معروف شد، جوانی را با خوشی و شادمانی گذراند. در خانواده فرهنگ دوستی پرورش یافته بود. ازدواج او براساس عقل بود و این خانم حتی بدون «شاهزاده خانم کیلو» نیز در محافل ادبی و روشنفکری عصر خود درخشش بسیار داشت.

شاهزاده خانم کلو

در سینما

در سال ۱۹۶۱ فیلمی با اقتباس از این زمان ساخته شد. سناریوی آن را ژان کوکتو (۱۸۸۹-۱۹۶۳) نوشت، و بین سالهای ۱۹۴۵ تا ۱۹۶۱ برای تهیه این سناریو تلاش بسیار کرد.

لذت پرست

ایهاراسایاکاگو (ژاپن، ۱۶۸۶)

ژاپن بی نقاب

خوشبختی‌ها و بدبختی‌های یک زن در
دنیای تلخ و شیرین لذت‌طلبی، در
دسیسه‌ها و نیرنگهای مردم طبقات
گوناگون در بندر آزاکا.

حکایت پشیمانی

حکایتی است از اظهار پشیمانی یک زن به سبک بودائی (که در مغرب زمین بین کاتولیکها به صورت اعتراف به گناه مرسوم است). این زن در بندر آزاکا همه ماجراهای زندگی خود را برای دو مرد جوان باز می‌گوید.

سقوط

این زن از یک خانواده اشرافی است، که به عشق مرد جوانی از طبقات پائین گرفتار می‌شود، و در این مسیر همه حیثیت و اعتبار خود را از دست می‌دهد، و ناچار با پیرمردی صاحب مقام و بانفوذ ازدواج می‌کند. بعد از مدتی شوهرش می‌میرد، و او تسلیم طبع هوسران خود می‌شود، و کم‌کم کار او

به‌روسی‌گری می‌کشد، و در اعماق این جهنم تا آنجا فرو می‌رود که به پائین‌ترین طبقهٔ روسپیان سقوط می‌کند. و این زن در حکایت پشیمانی‌اش، و در واقع با اعترافاتش، که بسیار بی‌پرده است، اسرار و رموز جامعهٔ شهری و بازرگانی ژاپن را در قرن هفدهم آشکار می‌کند. و تنها داستان «باران و ماه» به قلم «اوادا آکیناری» (۱۷۳۴-۱۸۰۹) را می‌توان با این زمان مقایسه کرد. نام ایهاراسایاکو نویسندهٔ این زمان، پس از مرگ او فراموش شد. تا آن که نویسندگان قرن نوزدهم و قرن بیستم، تألیفات او را از کُنج فراموشی بیرون کشیدند، و نام او را دوباره بر سر زبانها انداختند.

قرن اُزاکا

ژاپن در قرن هفدهم آرام بود و پیشرفته، بندر اُزاکا مرکز داد و ستد بود و بسیار ثروتمند. و همهٔ ثروت و سرمایه‌اش را مدیون تجارت بود. در آن دوران افراد کاسبکار و منفعت‌جو به‌مال و ثروت بسیار دست یافته بودند، و کم‌کم نوعی فرهنگ لذت‌پرستی برجامعه تسلط یافته بود. محله‌های بدنام در هر گوشه از این بندر، بسا تآثرهای کابوکی و قمارخانه‌های متعدد و روسپی‌خانه‌های بسیار از مرکزهای رفت و آمد قشرها و طبقات مختلف اجتماع بودند. و این حقایق و وقایع خشونت‌آمیز شبهای اُزاکا در زمانهای آن روزگار انعکاس یافته است.

ادبیات

ضد آکادمیک

وقایع زمان در بندر اُزاکا اتفاق می‌افتد، که از نظر اقتصادی بسیار پیشرفته است و از نظر اجتماعی پُر تحرک. و در آن هنگام، در قرن هفدهم، نویسندگان حرفه‌ای و منتقد و رالیست ژاپن تالیفاتی پدید آورده‌اند کم و بیش جدی، که

در عین حال سرگرم‌کننده‌اند و پُر کشش.

داستانهای ایهاراسایاکو، ویژگی‌های اشعار کوتاه، «هایکا»ی ژاپنی، را دارند، که مدتها خود او از این گونه شعرها می‌گفت. و داستانهای او نیز، کوتاه و سریع، مسائل و قضایای بسیار مهمی را، از زندگی و احساسات بشری باز می‌گویند، و از حوادث جدی به‌سوی طنز و شوخ‌طبعی می‌شتابند. و در هر حال وضع زندگی زنان را در یک جامعهٔ نیمه فئودال و نیمه بورژوا با لحنی انتقادآمیز بیان می‌کند.

ایهاراسایاکو

ایهاراسایاکو (۱۶۹۳-۱۶۲۴)، در یک خانوادهٔ بازرگان به دنیا آمده است. ایهارا نام خانوادگی اوست و سایاکو نام ادبی او. این نویسنده در سال ۱۶۸۴ حکایات و داستانهای را که بر سر زبانها بود، جمع آوری کرد و در مجموعه‌ای به نام «حکایات شهرستانی» منتشر کرد. و سپس زمان لذت‌پرست او به چاپ رسید. دربارهٔ زندگی طبقات پائین جامعه نیز داستانها و مقالات بسیاری نوشته است.

ژیل بلاس سانتیلانی^۱

آلن رنه لوساژ^۲

از «پیکارو» تا فیگارو^۳

نویسنده از تاریخک و روشن فضای اسپانیا
مدد می‌گیرد و تا به وقایع عصر نیابت
سلطنت^۴ نظر دارد

از وقایع و داستانهای اسپانیا

زمان ژیل بلاس سانتیلانی از وقایع و حکایات کشور اسپانیا الهام گرفته است، و تنها زمان فرانسوی از نوع پیکارسک است. ژیل بلاس در «آستوری» به دنیا می‌آید. پدرش ستوریان است و مادرش خدمتکار. در هفده سالگی خانواده‌اش را ترک می‌گوید، تا به سالامانک برود، و در دانشگاه آنجا درس بخواند.

۱. Gil Blas de Santillani

۲. Alain René Lesage

۳. پیکارو، حادثه‌جو است در زمانهای پیکارسک، و فیگارو آرایشگر نماینده و برای معروف آرایشگر شهر سویل است.

۴. دوران حکومت فیلیپ دُورلئان (۱۷۲۳-۱۷۱۵) پس از لوئی چهاردهم، در ایام کودکی لوئی پانزدهم.

بالانشین‌ها

و زیردست‌ها

ژیل بلاس در راه سالامانک، با قاطرانی آشنا می‌شود، که این مرد از سادگی و زودباوری او استفاده می‌کند، و اندوخته‌اش را از او می‌ستاند، سپس به دام راهزنان می‌افتد. اما از این دام فرار می‌کند، و زنی از طبقه اشراف را نیز، که به دست راهزنان اسیر شده بود، نجات می‌دهد، و این زن با سخاوت به محبت او پاسخ می‌دهد. اما زن دیگری که ژیل بلاس از او تعریف و تمجید می‌کند پولش را می‌دزدد. در «والادلیه» با مرد وطن پرستی به نام فابریس آشنا می‌شود، و همراه او به سیر و سفر ادامه می‌دهد، و به کمک این مرد به خدمت یک مرد روحانی درمی‌آید، و سپس نزد پزشکی که همه کارهایش عجیب است مشغول کار می‌شود، و در مادرید نیز در دفتر وکالت یک وکیل دادگستری کار می‌کند، و به یک زن هنرپیشه دل می‌بازد، و به کلاس‌های سخنوری می‌رود، و در این فن خیره می‌شود، و در ضمن تحصیل از دفتر وکالت یک وکیل دادگستری به دفتر وکیل دیگر می‌رود، و با این گونه کارها روزگار می‌گذراند. و سرانجام در دستگاه دوک دُولرم به کار می‌پردازد، و مورد توجه عنایت دوک قرار می‌گیرد.

هرچند که نویسنده در ضمن شرح حوادث و ماجراهای ژیل بلاس، دسیسه‌های حکومتی را در اسپانیا باز می‌گوید، اما منظور اصلی او افشای حقایق مشابیهی در دوران نیابت سلطنت در فرانسه است. ژیل بلاس حادثه‌جو، که برای نزدیک شدن به قدرتمندان از زبان چرب و نرمش برای تملق‌گویی و چاپلوسی مدد می‌جوید، در نظر منتقدان به فیگارو شباهت پیدا می‌کند. ژیل بلاس ماجراجو، گاهی طرف توجه قدرتمندان است و گاهی کارش به زندان می‌کشد. و عاقبت با ازدواج بورژوا مآبانه‌ای به ساحل نجات می‌رسد.

کتاب اوّل رُمان ژیل بلاس در سال ۱۷۱۵ منتشر می‌شود، و سومین قسمت در ۱۷۲۴ و چهارمین در ۱۷۳۵. و در طی این سالها تحولات زیادی در حکومت فرانسه، که مورد نظر مؤلف است، پدید می‌آید. اما لوساژ همچنان بر انتقادات اجتماعی پای می‌فشارد. در سال ۱۷۰۷ رُمان دیگرش را به نام «شیطان لنگ» به چاپ می‌رساند، و در سال ۱۷۲۶، چاپ دوم آن را با تجدید نظر منتشر می‌کند. و این کتاب با این تغییرات به صورت تازه‌ای درمی‌آید. لوساژ از یک سو به نویسندگان و دانشمندان اخلاق‌گرای قرن هفدهم، لاروشفوکو و لاپرویر، نظر دارد، و از طرف دیگر به فلاسفه آن عصر، و به خصوص مونتسکیو. مونتسکیو نیز در «نامه‌های ایرانی» (۱۷۲۱)، از ایران سخن می‌گوید، و در واقع منظورش انتقاد از حکومت فرانسه است.

الن رنه لوساژ

به سال ۱۶۸۸ در سارزوا، در یک خانوادهٔ بورژوا به دنیا آمد، در جوانی به پاریس رفت و زندگی پر تلاش و پرتلاطم یک نویسندهٔ حرفه‌ای را آغاز کرد. لوساژ از راه قلم نان می‌خورد. نمایشنامه‌هایی از زبان اسپانیایی ترجمه می‌کرد، و خود نیز نمایشنامه‌های زیادی نوشت، که تعدادشان به صد می‌رسد.

شغل نویسندگی

سنت بود، منتقد ادبی دربارهٔ او می‌نویسد: «همه روز چیز می‌نوشت، و همیشه دست به قلم بود. و از هر موضوعی کتابی به وجود می‌آورد. و در هر مورد شایستگی‌اش را در هنر نویسندگی نشان می‌داد. و در واقع نویسندگی شغل و حرفهٔ او بود.»

رابینسون کروزوئه

دانیل دفو (انگلیس، ۱۷۱۹)

بازسازی دنیا

«این رُمان، اولین کتابی است که امیل من آن را خواهد خواند. و تنها کتابی است که آن را سالها در کتابخانهٔ خود نگاه خواهد داشت.»

«ژان ژاک روسو - در کتاب امیل»

زندگی و حوادث عجیب

در کتاب زندگی و حوادث عجیب رابینسون کروزوئه، قهرمان داستان که مانند دُن کیشوت، فاوست، آلیس، و موبی دیک به‌امطوره‌های ادبی پیوسته است، تمدن‌آفرین است، و تجسّمی از یک انسان پر تلاش و سازنده.

مردی در جزیره

پسر یک بازرگان، به نام رابینسون، به‌منظور درگیر شدن با حوادث، با کشتی به سفر دریائی می‌رود. کشتی آنها غرق می‌شود، و او رهائی می‌یابد. در دومین سفر با کشتی، به دست قبایلی از آفریقائیان اسیر می‌شود، و می‌گریزد، و با یک کشتی پرتغالی به برزیل می‌رود، و مدّتی در آنجا می‌ماند و کارش رونق

می‌گیرد. اما در برزیل نیز مدت زیادی قرار نمی‌گیرد، و باز به کشتی می‌نشیند و به سفر دریائی می‌رود، و این بار کشتی نزدیک مصب عظیم رود آرُنک غرق می‌شود، و او تنها کسی است که جان سالم در می‌برد، و گذارش به جزیره‌ای می‌افتد که هیچ انسانی در آن زندگی نمی‌کند. و در آنجا در می‌یابد که چاره‌ای جز قبول این وضع ندارد. بعد از آن که از بهت و حیرت بیرون می‌آید، از کشتی غرق شده، که نزدیک ساحل نیمی از آن زیر آب فرو رفته است، وسایل و ابزارهائی را همراه می‌آورد، و به یاری مهارت و کاردانی خود پناهگاهی می‌سازد و برای خود لباس تهیه می‌کند و لوازم و امکانات زندگی را فراهم می‌آورد و به کشاورزی و دامداری می‌پردازد، و حتی به این کارها قناعت نمی‌کند، بلکه همه اتفاقات و رویدادها را در دفتری می‌نویسد، و انجیلی را که از کشتی با خود آورده، مطالعه می‌کند.

رابینسون در سالهای طولانی تنهائی، همه دشواری‌ها را تحمل می‌کند. تا آن که روزی گروهی از آدمیخواران به جزیره می‌آیند. و رابینسون یکی از اسیران آنها را نجات می‌دهد، و او را «جمعه» می‌نامد. و از آن پس «جمعه» خدمتکار و مونس و همزبان او می‌شود. به «جمعه» درس می‌دهد، به او خواندن و نوشتن می‌آموزد.

سالها می‌گذرد و یک کشتی انگلیسی به آن جزیره می‌آید، و او را پس از یک غیبت سی و پنج ساله به انگلیس می‌برد. اما داستان در اینجا به پایان خود نمی‌رسد. رابینسون ازدواج می‌کند. همسر او چندی بعد جان می‌سپارد، و رابینسون به جزیره‌اش، که در این زمان به صورت مستعمره دریانوردان انگلیسی و اسپانیائی درآمد، باز می‌گردد. و داستان با اعلام سفرهای بعدی او پایان می‌یابد.

تولّد نوعی

کاپیتالیسم و استعمار

در سال ۱۷۰۹ دربانوردی به نام الکساندر سلکرک^۱ به انگلیس باز می‌گردد، او نیز پنج سال به تنهائی در جزیره «خوان فرناندز» زندگی کرده است. و کتاب او به نام «گشت و گذار در اطراف دنیا»، پس از چندی از چاپ در می‌آید. این کتاب تا حدودی به سبک و سیاق «رابینسون کروزونه» نوشته شده است. رابینسون کروزونه در عین حال که راهنمای نوعی کاپیتالیسم و استعمار است، کتابی است فلسفی و تا حدی عرفانی.

دانیل دفو

بزرگان بود و صنعتگری ماهر و مأمور اطلاعات، چند بار به زندان افتاد، و تا پای چوبه‌دار نیز رفت. دانیل دفو (۱۷۳۱-۱۶۶۰)، تألیفات زیادی در زمینه‌های گوناگون دارد: «خانم رُکسانا»، و «خاطرات سال طاعون». کتابهای او نشان می‌دهد که از واقعیات عصر خود اطلاعات کافی داشته است.

تأثیرات این کتاب

رابینسون کروزونه پس از مرگ مؤلف آن تأثیرات زیادی در ادبیات جهان داشته است. ژولورن این نوع رُمان را در قالب‌های دیگری ارائه داد. «جزیره اسرارآمیز»، «تعطیلات دوساله»، «مکتب رابینسون‌ها»، از تألیفات ژولورن، تقریباً دنباله همین طرز تفکر به حساب می‌آید. در قرن بیستم هم تأثیرات رابینسون کروزونه را در بسیاری از کتابها می‌توان یافت. در «سوزان و اقیانوس آرام» به قلم ژبرودو، «اعلیحضرت مگس‌ها» از ویلیام فیلدینگ، «جمعه و زندگی وحشیانه» از میشل تورنیه، و چندین اثر مشهور دیگر تأثیر نفس‌های گرم رابینسون کروزونه احساس می‌شود.

۱ - A Selkirk

سفرهای گالیور

جوناتان سويفت (انگليس، ۱۷۲۶)

مجمع الجزایر خیالی

ماجراهای گوناگون «لموئل گالیور»،
به جوناتان سويفت امکان می‌دهد که
تصویری شگفت‌انگیز و خنده‌آور و
طنزآمیز از سیاره زمین بیافریند.

در جزیره لی‌لی‌پوت

گالیور در ساحل جزیره لی‌لی‌پوت، که بلندی قامت ساکنانش در حدود پانزده سانتیمتر است، اسیر می‌شود، و کوتاه‌قامتان او را به بند می‌کشند و نزد خود می‌برند، و به خدمت او می‌دارند. گالیور، امپراتوری آدمک‌های پانزده سانتیمتری را در هجوم دشمنان نجات می‌دهد، و آتش‌سوزی قصر فرمانروای جزیره را با فرو ریختن ادرار خود خاموش می‌سازد. اما با این همه خدمتگزاری، فتنه‌گری‌ها و توطئه‌چینی‌های درباریان، او را با گرفتاریهای بسیار روبه‌رو می‌کند.

Lemuel Gulliver ۱

۹۶ / زمان‌های کلیدی جهان

ابعاد گوناگون

سرشت آدمی

در دومین سفر، گالیور گذارش به سرزمین مردان غول‌آسا می‌افتد. و عروسک یک دختر کوچولو، از ساکنان این جزیره، می‌شود. و حس کنجکاوی درباریان را برمی‌انگیزد. در سومین سفر جزیره لاپوتا را کشف می‌کند، که دانشمندان گیج و آشفته ذهن بر آن حکومت می‌کنند. و از آنجا به جزیره دیگری می‌رود که کمین‌گاه پیشگویان و ارواح سرگردان است. و در جزیره دیگری گروهی از انسانهای تیره‌روز را می‌بیند که به زندگی جاودانه محکوم شده‌اند. و سپس به جزیره‌ای می‌رسد که حکمرانان آن نیمه انسان و نیمه میمونند. و انسانهای خوب و نجیب و خردمند را همچون برده به خدمت گرفته‌اند، و همچون اسب از آنها سواری می‌گیرند. و در این «بهشت»، گالیور ذوق و روح خود را به آن انسانهای خوب و نجیب که برده شده‌اند و سواری دهند، نزدیک می‌بیند. اما سرشت و طبیعت خود را با آن حکمرانان نیمه انسان و نیمه میمون همانند می‌داند.

هدف این نیشخندها

آنها که دنیای معاصر سويفت را خوب می‌شناسند، هرگز پی نبرده‌اند که او می‌خواهد با این اثر نیشخندآمیز چه کسانی را هدف قرار دهد، و نیش‌گزنده خود را در تن چه افراد و گروهی فرو کند.

با این وصف کسانی که این اثر را مطالعه می‌کنند به این گونه چیزها توجه ندارند، و نمی‌خواهند هدف نیش‌گزنده او را بشناسند، و اگر خوانندگان دقیق و مطلع باشند، آن را اثری خردمندانه می‌یابند، که به قول «موریس پونس»، «منظوری فراتر از آن دارد که هیاهوی باد و طعم نمک و بوی خاک را توصیف کند». و منابع فکری این زمان را باید در آثار بزرگانی چون هومر، لوسین،

فیلولستوات، آریستوفان، رابله، و سیرانو دویژوراک پیدا کرد.

این زمان در عین شوخ طبعی و طنز، معترض و مبارز است، لیبرالیسم فلسفی سوئیفت عمیقاً با نظام سلطنتی مخالفت دارد. سوئیفت در محدوده مذهب به تسامح و آزاداندیشی معتقد است. و با تعصباتی که در عصر او حاکم برجامعه بود، سخت مخالف بود. و طرز تفکر او را در این کتاب به خوبی می توان دید.

جوناتان سوئیفت

این نویسنده انگلیسی در سال ۱۶۶۷ در دوبلین پایتخت ایرلند به دنیا آمد. مدتی در خدمت کلیسا بود، بعد از انتشار کتابی به نام «خُمره» در سال ۱۷۰۴، و چاپ مقالات انتقادی اش، نام او بر سر زبانها افتاد، و رفته رفته به صورت قهرمان ملی ایرلندی ها درآمد. شاهکار او، «سفرهای گالیور»، در سال ۱۷۲۶ منتشر شد. آندره برتن معتقد است که او مبتکر «طنز سیاه» در تاریخ ادبیات جهان است. جوناتان سوئیفت در سال ۱۷۴۵ درگذشت.

مردی که می خندد

ایپولیت تین^۱ درباره سوئیفت می نویسد: «مبتکر شوخی بی رحمانه و طنز شوم بود و شادی تشنج آمیز. بسیاری از چیزهای متضاد را در آثار او می توان یافت. مثل مرد زنده پوشی است که اساطیر جهان را با همه عظمتشان در کوله پشتی خود دارد. منظومه ای را آفریده است که مخصوص خود اوست و قابل تقلید نیست. و با نقاشی ماهرانه چیزهای به ظاهر عادی، و وقایع پیش پا افتاده، قدرت خود را نشان داده است. قدرت او با غم پیوند خورده است. و مطالب آزاردهنده ای را که ما سعی در پنهان کردنشان داریم در نهایت توانائی بیان کرده است.»

۱- Hypolite Taine فیلسوف و مورخ و منتقد ادبی فرانسوی در قرن نوزدهم

مائون لِسْکُو

آبه پِرُو (فرانسه، ۱۷۳۱)

«زندگی یک موجود هوسران»

عشق و ماجرا، روایت و نقاشی اجتماعی،
رآلیسم و ژمانیتیسیم.

تنها قسمت باقی مانده

داستان «شوالیه دِگِریو و مائون لِسْکُو»، که مختصراً به نام «مائون لِسْکُو» شهرت جاویدان یافته، قسمت هفتم این داستان است، و در واقع تنها قسمتی است که باقی مانده.

عشق دیوانه وار

ماجرای عشق دیوانه وار شوالیه، از آنجا آغاز می شود که در شهر آمی بِن در دلجانی که از «آراس» به آن سو آمده بود، زن جوانی را می بیند و به او دل می بازد، و این عشق جنون آمیز و بدون حد و مرز شوالیه را از مسیر زندگی موفق و جاه طلبانه اش منحرف می سازد، و در راه دیگری می اندازد. شوالیه دِگِریو دنبال آن زن زیبای ماجراجو به پاریس می رود، و در کنار او و معاشرانش: افراد فاسد و گروهی از دزدان و تبهکاران و کلاهبرداران و زنان

سبکسر، مدتها زندگی می‌کند، و از ترقی و شهرت چشم می‌پوشد. آن زن که در ابتدا شمع محفل بزرگان و اشراف بوده، رفته‌رفته در ورطهٔ بدنامی بیشتر سقوط می‌کند، و به‌خانه‌های بدنام و قمارخانه‌های پست کشیده می‌شود، و به‌زندان می‌افتد، و به‌علت بیماری او را از زندان به‌بیمارستانی می‌برند، که زنان بدنام را در آن بستری می‌کنند. شوالیه دگریو در تمام این مراحل به‌او وفادار می‌ماند، و سرانجام با او به‌لویزیان می‌گریزد، و در آنجا این زن بیمار و درمانده در کنار دلدادۀ خود جان می‌سپارد.

رُمان

یا «شرح وقایع»؟

این رُمان با نگاهی رالیستی به‌دنیائی بی‌ترحم می‌نگرد. تا آنجا که «مارکی دوساد»، در کتابی دربارهٔ رُمان‌نویسی، مانون لسکو را از نظر تکنیک و انتخاب موضوع و شرح واقعیات زمانه، نمونه‌ای از رُمان مدرن می‌داند، مانون لسکو در واقع رُمان، حوادث و وقایع است. عشقی پُر شور و پُر حرارت را شرح می‌دهد. و تصویری ایده‌آل از دلدادگان را ترسیم می‌کند. شاتوبریان در قسمت پایانی «داستانهای آمریکائی» اش از مانون لسکو تأثیر پذیرفته است. رُمانتیک‌ها در بیان عشقهای پُراحساس از مانون لسکو مدد جسته‌اند. ژیلبر لیلی در سال ۱۹۴۴ می‌نویسد: «اگر جست‌جوی کمال مطلق مخصوص شعر باشد، باید گفت که شوالیه دگریو شاعر است. شاعر زندگی.»

آبه‌پرو

آنتوان فرانسوا پروو دگزیل^۱، معروف به‌آبه‌پرو، در سال ۱۶۹۷ در پیکاردی به‌دنیا آمد. در جوانی مدتی در خدمت ارتش بود. و سپس به‌مدرسه

مذهبی ژزوئیت‌ها رفت. چند سالی را نیز با سیر و سیاحت گذراند. عاشق‌پیشه بود، و ایمان پارچائی نداشت. دوستدار ادبیات بود و زندگی او به‌یک رُمان شباهت داشت. اما همهٔ این خصوصیات باعث نمی‌شود که بتواند رُمانی مانند مانون لسکو را بیافریند. بلکه نوشتن چنین رُمانی به‌ذوق عالی نیاز دارد. آبه‌پرو و غیر از رُمان مانون لسکو تالیفات دیگری هم دارد: «فلسفهٔ انگلیسی» (۱۷۳۸-۱۷۳۱)، و ترجمهٔ یکی از آثار ریچاردسون، و چند کار دیگر. در جوانی اصحاب کلیسا او را تکفیر و خلع لباس کرده بودند. و این وضع همچنان ادامه داشت، تا آن که چند ماه پیش از مرگش مورد عفو قرار گرفت.

در دنیای موسیقی و سینما

مانون لسکو، بسیاری از نمایشنامه‌نویسان و فیلمسازان و موسیقی‌دانان را مجذوب خود کرده است، که با الهام از این رُمان آثار زیادی را در قالب‌های دیگر هنری به‌وجود آورده‌اند، از آن جمله‌اند: اوژن اسکریب، دانیل اوبر، ژول ماسنه، لوئیجی ایلیکا، جیاکومو پوچینی، هانس ورنر هنتس،... و از همه نزدیکتر به‌زمان ما، سینماگران معاصر: هانری ژرژ کلوژو، و ژان اُدرل، که در سالهای ۱۹۴۹، و ۱۹۶۸ فیلمهایی با اقتباس از این رُمان ساخته‌اند.

زندگی ماریان

ماریوو (فرانسه، ۱۷۴۱-۱۷۳۱)

سوای کارهای دیگر ماریوو

ماریوو از بنیادگذاران رُمان احساساتی و ملودراماتیک، و ریچاردسون فرانسه است.

ماجراهای خانم کنتس

کتاب «زندگی ماریان یا ماجراهای خانم کنتس دُو...»، بسیار طولانی است. (و ناتمام است و در یازده قسمت)، و نمونه‌ جامعی از زن احساساتی را در دنیای رُمان خلق کرده است. ماریوو در دوران جاافتادگی و کمال خود این کتاب را نوشته است، و نوعی از رُمان را به وجود آورده، که سهل و ممتنع است و ملودراماتیک.

زنی از این عصر

ماریان، که پدر و مادر واقعی‌اش را نمی‌شناسد، دارای ظرافت روح است و نوعی غرور، که علاماتی از اصالت خون، و اشرافیت اوست. و خود او در ضمن شرح ماجراهای زندگی‌اش، به این نکته اشاره می‌کند که چگونه در

منتهای گرفتاری، کرامت خویش را حفظ می‌کرده است. ماریان از عشقها و سرگردانی‌هایش در ایام جوانی، که دختر شاد و با احساسی بوده، داستانها می‌گوید. و هرگز این گونه چیزها از ارزش و عزّت او نمی‌کاهند.

ماریان در پانزده سالگی خود را در برابر خطرهای عشق تنها و بی دفاع می‌بیند، و در ابتدا طعمه هوسرانی پیرمرد شایادی با خصوصیات تارتوف، می‌شود و سپس عشق به سراغ او می‌آید، جوان ظریف و خوش قیافه‌ای به نام والویل را می‌بیند و به او دل می‌بازد.

ماجراهای عاشقانه این دو دل داده، سومین و چهارمین قسمت رُمان را در بر می‌گیرد. موضوع قسمت پنجم رُمان، ازدواج سعادت‌آمیز این دو دل داده است. در دو قسمت بعدی، رُمان با شرح ماجراهای عاشقانه والویل ادامه می‌یابد، که به همسرش خیانت می‌کند، و ماریان چنان به خشم می‌آید که تا مرز جنون پیش می‌رود. و در این هنگام معلوم می‌شود که پدر واقعی ماریان، یک دوک عالیمقام بوده است و از اشراف درجه اول مملکت. و چاره‌ای نمی‌بیند جز آن که یا به صومعه‌ای پناهنده شود، یا در کنار شوهرش که از طبقه پستی است و به او خیانت می‌کند، به زندگی ادامه بدهد. و قسمت بعدی رُمان، بحث و گفت‌وگوی او با راهبه‌ای است که سعی می‌کند ماریان را از پناهنده شدن به صومعه منصرف کند.

اندیشه نو

و سنت‌های رُمان

ماریوو بعضی از ماجراهای داستان را با دقت عجیبی روایت می‌کند، که با واقعیات بسیار نزدیک است. روشن‌بینی ماریان، این زن پُر احساس، جذّابیت خاصی دارد. زیرا این زن هرچند به مقررات اجتماعی چندان پای بند نیست، سعی دارد که مسائل خود را منطقی حل کند، و نمی‌خواهد که زندگی را بر پایه

پیش‌آمدها و تصادفات قرار دهد. با این حال رُمان به‌دنیای کلاسیک تعلق دارد. و با وجود نوآوری‌ها، از سنت‌های رُمان و مسائل قراردادی آن، پیروی می‌کند.

مارئوو

«پی‌یر کارله دوشاملن دوماریو»^۱ در سال ۱۷۶۳ به دنیا آمد. در «ریوم» به‌مدرسه رفت. اولین نمایشنامه تأثری‌اش را در شهر لیموژ نوشت، و پس از آن عمر خود را وقف کار نمایشنامه‌نویسی و روزنامه‌نگاری و رُمان‌نویسی کرد. «زندگی ماریان» و «دهقان به‌دوران رسیده»، دو اثر معروفش، در سال ۱۷۳۵ انتشار یافتند. نمایشنامه‌های او از نوآوری‌های بسیار برخوردارند، هم هوشمندانه‌اند و هم دلچسب و هم شوخ و مفرح، و هم تجزیه و تحلیل‌های روانشناسانه را در آنها می‌توان یافت.

به عقیده مارئوو:

«همان طور که جسم آدمی هنوز اسرار ناشناخته‌ای دارد، ما با همه زوایای روح بشر هنوز آشنا نیستیم، و همه ابعاد اندیشه و احساس انسان برای ما آشکار نیست.»

گزارش محرمانه

وو - کینک تسو (چین، ۱۷۳۶)

آشوب در کشور آسمانی

این رُمان نقد بی رحمانه‌ای است از اوضاع جامعه چین در دوران عظمت امپراتوری.

تاریخ غیررسمی

این «گزارش محرمانه» را می‌توان به تعبیری، «تاریخ غیررسمی» چین در آن روزگار دانست. زیرا نگاه هجوآمیزی است به تاریخ رسمی سلاطین، که در چین مورد قبول بود. و اما «وو - کینک تسو» با این سبک رُمان‌نویسی بسیار هنرمندانه، و زیر این پوشش زیرکانه، واقعیاتی را که در تاریخ‌های رسمی پنهان می‌مانند، افشا کرده است. و در چین قرن هجدهم چنین کاری تحریک‌آمیز و عجیب به نظر می‌آید.

درگیری‌ها

و دسیسه بازی‌ها

زهوجین، مردی است دانش دوست، که بعد از چندین بار شکست، عاقبت

در امتحانات نهائی موفق می‌شود، و به‌درجه «جین شی» - که معادل دکتری است - دست می‌یابد، و از آن پس خود استاد می‌شود و ممتحن، یکی از کسانی که برای امتحان دادن نزد او می‌آید، دانشجویی است لاغراندام و ضعیف که سالها در امتحان نهائی برای کسب درجه «جین شی» شکست خورده، و پیر و شکسته شده است. نام این دانشجو «فان جین» است، که هنر و دانش معما گونه‌ای دارد، و در فصل‌های غم‌انگیز یا خنده‌آور ژمان، چند چشمه از هنر و دانش خود را نشان می‌دهد. «فان جین» در چند داستان کوچک در فصل‌های گوناگون کتاب مانند یک نابغه دیوانه جلوه می‌کند. و نمونه‌ی کسانی است که در چین آنها را دیوانگان پیرو تائوئیسم می‌نامند. که در هر حال این نوع اعتقادات و رزنه‌هایی هستند برای تعادل و توازن معتقدان جدی و با فرهنگ پیرو کنفوسیوس. و «فان جین» با اعتقادات و کارهای معماگونه خود بسیاری از فصل‌های کتاب را به هم پیوند می‌دهد.

«گزارش محرمانه»، ژمانی است بسیار مفصل و پربار، آدمهای ژمان در حدود دویست و پنجاه نفرند.

دشواری‌های ژمان نویسنده

«وو - کینگ تسو» نویسنده این ژمان در اداره دویست و پنجاه نفر و ارتباط موضوع‌های متعدد مورد نظر، و شکل دادن به ابعاد عظیم و وسیع داستان، توانائی خود را نشان داده است. اما منتقدان غربی، که از سنت‌های داستانی چین بی‌خبرند، از نظر ساختاری و تنظیم حوادث و ماجراها بر این داستان بسیار خرده گرفته‌اند. از سوی دیگر برخلاف عقیده هگل درباره «استبداد شرقی»، چاپ و انتشار اثری مانند «گزارش محرمانه» ثابت می‌کند که حکومت‌های استبدادی مشرق زمین آنقدرها هم بکسویه و بی‌منفذ نبوده‌اند، و گاهی از روی تسامح اجازه می‌دهند که این چنین کتابهایی که همه چیز را

به باد نکوهش و انتقاد می‌گیرند، منتشر شود. «وو - کینگ تسو» را باید در ردیف نویسندگانی گذاشت که هر چه می‌نویسند براساس تفکر و تأمل است، و قالب و قید خاصی را نمی‌پذیرند، و آزادانه حقایق را می‌نویسند.

وو - کینگ تسو

وو - کینگ تسو (۱۷۵۴-۱۷۰۱) در بخشی از دوران پُر افتخار و شکوهمند امپراتوری کینگ زندگی می‌کرد، که مبلغان مسیحی آن را «عصر طلائی» نام داده‌اند. اما از «گزارش محرمانه» چنین بر می‌آید که آن عصر چندان هم «طلائی» نبوده، و بر عکس فساد و تباهی در همه جا رخنه داشته است.

«وو - کینگ تسو» از خانواده اشرف بزرگ چین بوده است، اما برای آن که آزاد باشد و درست ببیند و درست بیندیشد در گمنامی قعر زندگی می‌کرد.

فساد و هرزگی

در این ژمان، زنان هنرپیشه، روسپیان، روحانیون همه ادیان، و قاضیان فاسدتر از دزدان و تبهکاران، اشرف جنایت‌پیشه، و افراد و طبقات گوناگون فرو رفته در گنداب فساد را می‌بینیم که توی هم می‌لولند، و خوش می‌گذرانند و از هیچ کار زشتی فروگذار نمی‌کنند. این نویسنده را گوگول چین لقب داده‌اند.

گلاریسا هارلوو^۱

ساموئل ریچاردسون (انگلیس، ۱۷۴۸-۱۷۴۷)

هوسرانی و ملودرام

گلاریسا هارلوو رُمان احساسی را به سوی احساسات گرائی (سانتیمانتالیسم) می برد، و خواننده را به اشک ریختن وا می دارد.

دختر جوان پاکدامن

گلاریسا هارلوو، دختر جوان پاکدامنی است، که مردان هرزه بارها سعی می کنند براو دست یابند، اما هر بار تیر آن‌ها به سنگ می خورد، و گلاریسا به شکلی پاکدامنی خود را حفظ می کند.

گلاریسا، و لاولیس^۲

گلاریسا در ابتدا زیر فشار خودخواهی‌های بی رحمانه و حسادت‌های آزاردهنده اقوام و خویشاوندانش قرار می گیرد، و بارها تا آستانه فدا شدن در قربانگاه آزمندی‌های خانوادگی پیش می رود، و سرانجام به یک ازدواج

۱. Glarissa Harlowe

۲. Lovelace

نامناسب تن می‌هد. گلاریسا در عین پاکدامنی، بسیار زودباور و ساده دل است، با این وصف وقتی احساس می‌کند که جوان هرزه و عیاشی قصد فریب دادنش را دارد در برابر او مقاومت می‌کند. اما این جوان خوشگذران از آن فریبکارانی است که شکست را نمی‌پذیرد، و به هر شکلی می‌خواهد بر طعمه خود دست یابد. و در اینجا هم به خدعه متوسل می‌شود، و به یاری قرص‌های خواب‌آور به مقصود خود می‌رسد.

دختر جوان بعد از این ماجرا احساس می‌کند شرافت و پاکی خود را از دست داده است، پدر و مادر و دوستانش نیز بعد از پی بردن به قضایا او را از خود می‌رانند. گلاریسا به این نتیجه می‌رسد که بیش از لاولیس، آن جوان هرزه و عیاش، اقوام و خویشاوندان و نابسامانی‌های اجتماعی در شکست او مقصرند. و به این ترتیب افکار تیره و تاری ذهن او را پُر می‌کند، و به بیماری و بدبختی دچار می‌شود، و همه دارائی‌اش را از دست می‌دهد، و برای ادامه زندگی به گداخانه‌ای پناه می‌برد، و در آنجا می‌میرد. یکی از پسر عمه‌هایش، به نام سرهنگ موزر، به انتقام او، لاولیس را در دوئل می‌کشد.

رودی پُر از اشک

گلاریسا پیش از مرگ، رویدادهای زندگی، و در واقع تجربه‌های خود را در نامه‌هایی به دوستش دوشیزه «هسو» می‌نویسد. و این مکاتبات کتاب پرحجمی را در هفت قسمت فراهم می‌آورد. این کتاب از رُمان‌هایی است که ماجراهای داستان را با نامه‌نگاری بیان می‌کند. و از این نظر یک نمونه است. این رُمان با توفیق عجیبی روبه‌رو شد. بعضی از نویسندگان با الهام و اقتباس از آن نمایشنامه‌هایی نوشته‌اند. ساموئل ریچاردسون در این رُمان پُر احساس، ماجراهای زندگی یک زن را شرح داده، و سعی می‌کند خلیقات و روحیات او را به دقت بشکافد و بررسی کند. و با این ترتیب تا حدودی از

غلتیدن در اعماق گرداب سانتیماتالیسم، که موجب انتقادهای زیادی از این اثر شده است، می‌گریزد. و اما این عیب به‌خصوص در ترجمه فرانسوی آن به‌وسیله آبه‌پروو - نویسنده ژمان مانون لِسگُو - که تا مدتها تنها ترجمه آن به‌زبان فرانسه بود، بیشتر احساس می‌شود.

ساموئل ریچاردسون

ساموئل ریچاردسون (۱۷۶۱-۱۶۸۹)، در لندن به دنیا آمد، چاپخانه‌داری بود فعال و بورژوائی شرافتمند. سر و کارش با چاپ و چاپخانه، رفته‌رفته پای او را به‌دنیای ادبیات کشید. در سال ۱۷۴۰ ژمان «پاملا» را نوشت، سپس «گلاریسا» را، که مقلدان زیادی داشت، و گروهی نیز آثارش را به‌نقد کشیدند و او را تخطئه کردند. از جمله هانری فیلدینگ، نویسنده ژمان تام‌جونز، در یکی از تألیفاتش به‌نام «ماجراهای جوزف آندریوز» کارهای او را به‌باد انتقادی ریشخندآمیز گرفت.

ریچاردسون قصد داشت مقابله به‌مثل کند، و هجونا‌مه‌ای درباره «تام جونز» بنویسد. اما بعد از شکست آخرین اثرش، با عنوان «سرچارلز گراندیسون»، برای همیشه ساکت ماند، و دوران کوتاه نویسندگی او پایان گرفت.

دیدرو

درباره ریچاردسون

دیدرو در مقاله‌ای با عنوان «مدح ریچاردسون» می‌نویسد: «آه! ریچاردسون!... به‌جرات می‌گویم که واقعی‌ترین داستانها از دروغ لبریزند، و ژمان تو از واقعیات لبریز است.»

تام جونز

هانری فیلدینگ (انگلیس، ۱۷۴۹)

اسپانیایی - انگلیسی

تام جونز، مثل ژیل بلاس که اسپانیایی - فرانسوی است، فرزند مشروع ژمان پیکارسک اسپانیایی است که لباس انگلیسی به‌تن کرده.

طفل «پیدا شده»

تام جونز داستان زندگی کسی است که پدر و مادر واقعی خود را نمی‌شناسد، و خلیقات عجیبی دارد، و رگه‌های بسیاری از ژمان پیکارسک را در ماجراهای زندگی او می‌توان یافت. اما تام جونز پسر شجاعی است و مانند قهرمانان ژمان پیکارسک معتاد به‌ولگردی نیست. و هرچند که گاهی حوادث و رویدادهای اجتماعی او را به‌حاشیه پرتاب می‌کنند، هر بار خود را باز می‌یابد و مشروعیتش را به‌دست می‌آورد.

عشق و ارثیه

تام جونز طفل گمشده‌ای است که او را پیدا می‌کنند، و آقای آلورتی، یک

انسان نوع دوست او را به فرزند می‌پذیرد. این قهرمان که جمعاً به سنت‌های مرسوم قرن هجدهم تعلق دارد، تا حدودی از طبقه خود جدا شده، و در عین حال از لابه‌لای طبقات و قشرهای اجتماعی عبور می‌کند.

«بیلی فیل» وارث قانونی آقای آلورتی، که موجود نفرت‌انگیزی است، به‌تام جونز بهتان می‌زند. عشق تام جونز نیز به یک دختر طنان از طبقات ممتاز به شکست می‌انجامد، و این قضایا باعث می‌شود که به‌گرداب دشواری‌ها و سرگردانی‌ها فرو افتد. در هجده قسمت طولانی، و در شش مجلد، حوادث و توطئه‌های بسیار پشت هم ردیف می‌شوند، و خواننده را به دنبال خود می‌کشند. تنها رشته‌ای که همه قضایا را به‌همدیگر ربط می‌دهد عشق نامحدود و زوال‌ناپذیر دختری است به‌نام سوفی، که زود خشم است و از خانواده‌ای ثروتمند. سوفی شیفته تام جونز است و او را در تیره‌بختی‌ها تنها نمی‌گذارد. و حتی به‌خاطر او خانه پدری را ترک می‌گوید. و در تحمل دشواری‌ها و سرگردانی‌ها به‌او کمک می‌کند. و در همه جا شریک و همراه اوست. اما تام جونز از قبیله شوالیه‌ها و فاتحان نیست، با این وصف در پایان کار به نتیجه مطلوب می‌رسد. و ارثیه آقای آلورتی به‌او می‌رسد. و بر «بیلی فیل» پیروز می‌شود. و در نتیجه سرشت خوب و قلب پاکش موجب رستگاری او می‌شود.

شوخی طبیعی و نیشخند

هانری فیلدینگ پاکدل و آزاده، در خیالپردازی‌هایش انواع گوناگون رُمان را به‌یاری می‌گیرد، و شوخی طبیعی و طنز را نیز فراموش نمی‌کند. این نویسنده درباره بعضی از آثار ریچاردسون انتقادات تند و گزنده‌ای نوشته است. و این نوع انتقادات او بسیار زهرآگین و نیشدار است.

فیلدینگ با کتاب «زندگی جوانان وایلدکیر» در ضمن شرح زندگی یک راهزن، سعی کرده است انتقادات اجتماعی خود را در لابه‌لای داستان بیچد. با

این حال فیلدینگ نیز مانند ریچاردسون در مسیر ملودرام‌های احساساتی آسان‌تر پیش می‌رود چون اصولاً به‌گمان او انسان موجود نیک‌نفسی است.

هانری فیلدینگ

در سال ۱۷۰۷ به دنیا آمد. در «ایستون» درس خواند، و در جوانی از خانواده‌اش جدا شد، تا در لندن زندگی آزاد و مستقلی داشته باشد. در همان سالها چندین، نمایشنامه نوشت، و مدتی یک دسته تأثیری را اداره می‌کرد. سپس وکیل دادگستری شد. بر مسند قضاوت نشست. اما از نظر جسمی ضعیف، و غالباً بیمار بود. در سال ۱۷۵۵ جان سپرد.

نظر والتر اسکات

درباره فیلدینگ

«فیلدینگ از نخستین رُمان‌نویس‌های انگلیسی است. و نام او جاودانه خواهد ماند. تألیفات او از همه آثار خیال‌انگیزی که نویسندگان انگلیسی خلق کرده‌اند، انگلیسی‌تر است.»

«والتر اسکات»

کاندید یا خوش بینی

ولتر (فرانسه، ۱۷۵۹)

بهترین دنیاها ممکن

این زمان با ساده‌ترین طرز بیان، ذوق و روح آدمی را به بازی می‌گیرد.

جوانی به نام کاندید

جوانی به نام کاندید، که روح آزاده و آرامی دارد، از مربی و معلم خود، دکتر پانگلووس، یکی از پیروان و معتقدان فلسفه لیب نیتز^۱، آموخته است که دنیا کاملاً و لزوماً خوب است. اما متأسفانه میزبان او، بارون «تاندرتن ترونخ»، او و دخترش کونه گوند را در وضع نامناسبی غافلگیر می‌کند، و از خانه خود بیرونش می‌اندازد.

اوضاع بد دنیا

کاندید همراه استادش، دکتر پانگلووس توصیف‌ناپذیر، در جاده‌ها و

کوره‌راههای سراسر دنیا از این سو به آن سو می‌رود و شاهد حوادث و مسائل بسیاری می‌شود، و از جمله «قصای قهرمانانه» جنگ در بلغارستان، فقر و گدائی در هلند، طوفان و زمین‌لرزه در پرتغال، و سپس زجر و شکنجه در دادگاههای تفتیش عقاید و پس از مدتها سرگردانی خانواده بارون «تاندرتن ترونخ» را باز می‌یابند که به دست مهاجمان، قتل عام شده‌اند. و از این میان تنها کونه گوند زنده مانده است. که او هم به روسپیگری افتاده، و وضع بسیار بدی دارد. کاندید موفق می‌شود کونه گوند را از آن وضع نجات دهد و از خانه بدنام بیرون بیاورد.

و باز به گشت و گذار ادامه می‌دهد. و در پاراگوئه دوباره به دام دادگاه تفتیش عقاید می‌افتد. و تصادفاً به‌الدورادو می‌رسد، و بهشت خیالی خود را در آنجا می‌یابد، که مساوات برقرار است و طلا و ریگ بیابان برای مردم فرق ندارد. طلا فراوان است و کسی به آن توجه ندارد. کاندید ثروت زیادی با جمع کردن طلاها به دست می‌آورد و به دنیای خود باز می‌گردد. ولی در دنیای خود دوباره دزدی را مشاهده می‌کند و بردگی و خیانت و جنایت را. همه ثروتش را به بغما می‌برند. و باز مسأله خیر و شر در مقابل او قرار می‌گیرد. بدی چیست؟ خوبی کدام است؟ و پرداختن به این فلسفه تنها مایه تسلای خاطر اوست. «مارتن» که فیلسوف بدبینی است، در طی سفر با او همراه می‌شود. و درباره این موضوع با او بحث می‌کند. در بازگشت به اروپا دوباره تابلوهای سیاه فساد رادر لندن و پاریس می‌بیند. و عاقبت کاندید و مارتن و کونه گوند و دکتر پانگلووس در قسطنطنیه به همدیگر می‌رسند. و در آنجا یک پیرمرد ترک‌نژاد به کاندید توصیه می‌کند که دنیا را فراموش کند و در باغ او به پرورش گل بپردازد.

حکایت یا زمان؟

داستانهایی که ولتر در این کتاب نقل می‌کند به حکایات و افسانه‌های شرق

۱. Leibnitz فیلسوف و ریاضی‌دان آلمانی (۱۶۴۴-۱۷۴۱) به نظر او موجودات را از «شوناد» هائی ساخته شده‌اند، که بین آنها هم‌آهنگی وجود دارد. و نتیجه می‌گیرد که «همه چیز برای بهتر بودن در بهترین دنیاها ممکن است».

و غرب بسیار نزدیک است. با این وصف در کاندید، وسعت و پیچیدگی و همه عناصر زمان را می‌توان یافت.

ولتر مواد و مصالح و عناصر زمان را با آزادی و بی‌پروایی به‌کار می‌گیرد. که این عمل دور از کار یک زمان‌نویس نیست. اما با خیالپردازی و بازی با کلمات و بذله‌گونی سعی می‌کند در ورای زمان، مسائل و نظریاتی را طرح کند که بسیار جدی هستند.

ولتر

فرانسوا ماری آروئه^۱، معروف به ولتر (۱۶۹۴-۱۷۷۸)، فیلسوف و هجونیوس و نمایشنامه‌پرداز و شاعر و تاریخ‌نگار و وقایع‌نویس و انسان‌دوست، و پاپ اعظم روشنفکران، و شرق‌شناس، و دوست پادشاه پروس، داستانها و زمانهائی نوشته است با عناوین: صادق (۱۷۴۸)، میکرومگاس (۱۷۲۵)، کاندید (۱۷۵۹) و...

چند کلمه از

لیبب نیتز:

«در بی‌نهایت دنیاهای موجود، خداوند باید بهترین دنیا را جای داده باشد، که در آنجا عقل و حکمت حکومت کند.»

تریسترام شنّدی

لاورنس استرن (انگلیس، ۱۷۶۳-۱۷۵۹)

آموزش یک قهرمان

لاورنس استرن برای اعتراض به ژانر زمان، که در آن هنگام جا افتاده بود، به خیال خود یک «ضد زمان» به وجود آورد، که برخلاف تصور او، به صورتی یکی از اسب‌های دوندۀ میدان زمان جدید درآمد.

زندگی و عقاید

در قسمتهای اوّل «زندگی و عقاید تریسترام شنّدی»، برخلاف نام کتاب، اثری و خبری از تریسترام شنّدی نیست و تقریباً در اواسط داستان این شخص به دنیا می‌آید!

قسمت اوّل کتاب اختصاص دارد به شرح نگرانی‌ها و دل‌واپسی‌های پدر تریسترام شنّدی، که اعتقاد دارد پسرش بدستاره است و سرنوشت شومی در انتظار اوست و باید نام منحوسی برای او انتخاب کرد!

۱. François Marie Arouet.

گفت و شنود بی پایان

و اما در اطراف تریسترام شندی، که طفلی بیش نیست، اشخاص دیگری نیز دیده می‌شوند. و از جمله مادر طفل، که در این کتاب کار چندان مهمی ندارد، و عمو «توبی»، که سابقاً افسر سواره نظام بوده، و اخلاق خوب و ملایمی دارد. و آزارش به یک مورچه نمی‌رسد. و این چند نفر به اتفاق بیوه‌زنی به نام خانم وادمن، بی‌هیچ نظم و قاعده، و بی دلیل در صحنه داستان ظاهر می‌شوند و مسائلی را مطرح می‌کنند. و از این اشخاص که بگذریم، کشیشی به نام یوریک نیز، که کارهایش به دلک‌های شکسپیر می‌ماند، و بسیار ساده و در عین حال بسیار عجیب است، گاهی وارد گفت و شنود می‌شود. این کتاب بسیار مفصل است. و آن گفت و شنودها به جایی نمی‌رسند. و در آن حال که قهرمان کتاب، یعنی تریسترام شندی طفلی بیش نیست، زمان به پایان خود می‌رسد.

یک دائرةالمعارف

زنده و بی پایان،

«تریسترام شندی» در محدوده زمان یک تجربه است. رشته نازک داستان، مدام در کلاف گفت و شنودهای بی‌پایان، و از این شاخ به آن شاخ پریدن‌ها، و انحراف از موضوع، گم می‌شود. و همه چیز در امواج مباحثاتی که گستردگی و پهناوری آنها بی انتها می‌نماید، فرو می‌رود. و به گونه‌ای درهم برهم، مسائل آموزشی، دستور زبان، و عظه‌های مذهبی، افکار و عقاید گوناگون، مباحث روانشناسی، و بحث‌هایی درباره کودکان استثنائی، و طرز لباس پوشیدن رومیان قدیم، و عشق، پیش می‌آیند و به هم گره می‌خورند، و سراسر زمان را فرا می‌گیرند.

نویسنده از نظر حادثه‌پردازی و طنز و شوخ‌طبعی، از رابله و سروانتس

یاری گرفته است، و افکار نوع دوستانه مونتینی^۱ بر «استرن» اثر گذاشته است. و او که روح زمان خود را در این تألیف مجسم ساخته، در بعضی از فصل‌های کتاب مطالب احساساتی و ظریفی را به قلم می‌آورد، و گاهی اندیشه‌های فلسفی را با شیوایی روایت می‌کند. پُر گوئی‌های جذّاب دارد و گاهی نبوغ آمیز. رمان او نوآوری‌های بسیار دارد. که در تضاد با قالیهای مرسوم زمان است، و همه این چیزها از «استرن» یک زمان‌نویس پیشگام می‌سازد.

لاورنس استرن

لاورنس استرن (۱۷۶۸-۱۷۱۳) کشیشی بود نه چندان جدی، و بسیار مهربان و دوست‌داشتنی. زندگی را بیشتر با سیر و سفر و مطالعه و تحقیق می‌گذراند. بعد از «تریسترام شندی»، کتاب خاطرات خود را با عنوان «یک سفر احساساتی در فرانسه و ایتالیا»، در سال ۱۷۶۹ به دست چاپ سپرد.

بحث و موعظه

استرن نه تنها در کلیسای بزرگ بورک، بلکه گاهی در تالارها و محافل لندن با دوستانش که اغلب از شکارچیان بودند به بحث و گفت و گو می‌پرداخت. و در بحث و موعظه مهارت بسیار داشت و این مباحثات را در کتاب‌های: «موعظه‌های آقای یوریک و نامه‌های یوریک به الیزا» (۱۷۶۷-۱۷۶۶)، و «نامه‌های یوریک به کاترین دو فورمانیال»، که یک دختر جوان فرانسوی بود و در بورک اقامت داشت، به تفصیل نقل کرده است.

زن صومعه‌نشین

دنیس دیدرو (فرانسه، ۱۷۹۶-۱۷۶۰)

رُمان افشاگرانه

دیدرو نورا فکن‌های آزاداندیشی را در
تاریکی‌های صومعه، و پشت درهای
بسته آن می‌افکند.

در سال ۱۸۶۰

زنی که قهرمان داستان است در نامه‌ای به‌حامی خود، مارکی دوکرواسمارا
(و در حقیقت یکی از دوستان دیدرو) حقایق پشت پرده را می‌نویسد.

رسوایی در پشت درهای بسته

سوزان سیمون^۱، دختر نامشروع یک وکیل دادگستری از جامعه طرد
می‌شود، و او را به‌صومعه می‌فرستند و سالها از این صومعه به‌آن صومعه
می‌رود. و با اسرار این دنیای بسته آشنا می‌شود.
اولین صومعه در لُون‌شان^۲، یک جهنم واقعی است که راهبه‌های

۱- Marquis de Croismare

۲- Suzanne Simonin

۳- Long-Champs

۱۲۰ / رُمان‌های کلیدی جهان

شیطان‌صفت و ناباب در آن جای دارند، که از آزار و شکنجه لذت می‌برند.
صومعه دوم سرپرستی دارد که یک مادر روحانی است. و به‌ریاضت‌کشی
جنون‌آمیز اعتقاد دارد، و دشمن زندگی است. و وحشت در این صومعه
حکومت می‌کند. صومعه سوم، که دو بخش از این رُمان را به‌خود اختصاص
داده، مادر روحانی و سرپرستش، در مورد شهوات و نیازهای جنسی
احساسات و افکار بیمارگونه‌ای دارد. و کشیشی که در این صومعه از دختران
اعتراف می‌گیرد، سخت‌گیری‌هایی می‌کند که باورکردنی نیست، و هرگونه فکر
و احساسی را گناه می‌شمارد. و در اینجا چنان مقررات هولناکی برقرار است
که نام جهنم براننده آن است. و راهبه‌ها که محرومیت‌های جنسی را تحمل
می‌کنند به‌هر نوع شرارتی تن می‌دهند. و در این صومعه کار به‌جائی می‌رسد
که مادر روحانی، سرپرست این صومعه، دیوانه می‌شود.

سوزان بعد از مدتی ناچار از صومعه می‌گریزد. و در بیرون از صومعه نیز با
تیره‌روزی‌ها و گرفتاری‌های دیگری روبه‌رو می‌شود. و خواننده این دلهره را
دارد که سوزان دوباره به‌صومعه پناه ببرد، اما سوزان، به‌جای بازگشت
به‌صومعه در نامه‌هایی خاطرات دوران صومعه‌نشینی‌اش را برای مارکی
دوکرواسمار می‌نویسد.

رُمان ضد تعصب

رُمان فلسفی

آنچه در صومعه می‌گذرد، موضوعی است که بسیاری از رُمان‌نویس‌های
قرن هجدهم را مجذوب می‌کند. و این نویسندگان خلاق به‌فکر می‌افتند که با
شرح فجایع واقعی یا فرضی پشت درهای بسته تاریک‌اندیشی‌ها را نشان
بدهند. نویسندگان «گوتیک» انگلیسی، و آزاداندیشان افراطی فرانسوی، و از
جمله مارکی دوساد، برای ارائه افکار و نیت خود، درباره صومعه داستانها
نوشته‌اند.

رُمان زن صومعه‌نشین در سال ۱۷۶۰ منتشر شد. اما گروهی مطالب آن را باور نکردند، و نویسنده را به انحراف از واقعیات متهم ساختند. و به این علت کتاب «دیدرو» به فراموشی سپرده شد. اما «گریم»، در سال ۱۷۷۰ در «نامه‌های ادبی» از این رُمان تجلیل کرد، و در سال ۱۷۹۶ بار دیگر این کتاب انتشار یافت، و این بار بسیار موفق بود و بحث و جدل‌های بسیار به همراه داشت.

دنيس دیدرو

دیدرو (۱۷۸۴-۱۷۱۳) در کنار بزرگانی چون روسو، گوندیباک^۱، ودالامیر از روشنگران عصر خود بود، و از آفرینندگان دائرةالمعارف، رُمانهای او فرم‌های متفاوتی دارند: «برادرزاده رامو» مباحثاتی است فلسفی، و در «ژاک قَدری»، دیدرو از فضای والای خود پائین می‌آید، تا در میان کسانی که در جهالت و بی‌خبری سیر می‌کنند، راه برود و با آنها همدرد شود.

بحث و مجادله‌ای تلولاتی

رُمان زن صومعه‌نشین در چاب دوم خود، در سال ۱۷۹۶، بحث و جدل‌های بسیار بین طرفداران و مخالفان صومعه‌ها به وجود آورد. و در دوران بازگشت سلطنت این مباحثات به اوج خود رسید. این کتاب از سال ۱۸۲۴ تا سال ۱۸۲۶ ممنوع‌الانتشار شد. اما جنگ و جدال با کلیسا در بین سالهای ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ دوباره نام این کتاب را بر سر زبانها انداخت. در سال ۱۹۶۶، ریوت^۲، فیلمی با الهام و اقتباس از این رُمان ساخت، که قربانی سانسور شد، و بار دیگر غوغا آفرید.

۱- Condillac اتی بن ثوئو دو گوندیباک ۱۷۸۰-۱۷۱۴

۲- Rivette

ژولی یا هلویز جدید

ژان ژاک روسو (فرانسه، ۱۷۶۱)

یک «آموزش احساساتی»

تناقض و ابهام احساس به سبک روسو،
در لابه‌لای روشنگری‌های فلسفی و
عشق‌های رمانتیک

در کنار دریاچه لمان

«سن پِرو»^۱، که نشانه‌هایی از خود روسو دارد، آموزگار و مربی دختری است از طبقه اشراف، به نام ژولی دِتانژ^۲، که در کنار دریاچه لمان، در سویس، منزل دارد.

سن پِرو و ژولی

آموزگار و شاگرد او، «سن پِرو» و «ژولی»، بعد از مدتی دلباخته همدیگر می‌شوند. ولی آنها از دو طبقه کاملاً متفاوتند، و عشق آنها غیر ممکن می‌نماید. خانواده ژولی وقتی به حقیقت پی می‌برند، شتاب‌زده مقدمات ازدواج ژولی و

۱- Saint Preux

۲- Julie d'Étange

آقای دو وُلمار^۱ را فراهم می‌کنند. سن پرو به فکر خودکشی می‌افتد و برای درمانِ درد خود به یک سفر طولانی می‌رود.

پس از چند سال آقای دو وُلمار که تصور می‌کند با مرور زمان شعله‌های این عشق خاموش شده است، و سن پرو و همسرش می‌توانند مانند دو دوست ساده نزدیک همدیگر زندگی کنند، از سن پرو دعوت می‌کند که به ملک شخصی او در کلارنس برود و به فرزندان او و ژولی درس بدهد. کلارنس جانی است که از نظر حسن روابط طبقات مختلف جامعه، و تعلیم کودکان نمونه است، و احساسات والا و پاک در آنجا حکومت می‌کند.

اما روزی در طی گردش در کنار دریاچه لمان، سن پرو احساس می‌کند که هنوز عاشقانه ژولی را دوست دارد، و به وسوسه می‌افتد، و عشقش را به او ابراز می‌کند. ژولی می‌کوشد که از او دور شود، و با این وصف اعتراف می‌کند که او نیز همچنان عاشقانه دوستش دارد.

چند روز بعد یکی از فرزندان ژولی به دریاچه می‌افتد، و ژولی برای نجات او خود را در آب می‌اندازد، و غرق می‌شود، و در آخرین لحظات عمر امیدش آن است که در دنیای دیگر با محبوبش، که در روی زمین وصالشان غیرممکن بود، پیوندی جاودانه داشته باشد.

جوانها و رؤیاهایشان

ژولی یا هلوئیز جدید شاهکار رمان نامه‌نگاری است. و با آن که لحنی آموزشی دارد، در بیان رمانهای عاشقانه سرمشق تازه‌ای به وجود می‌آورد. این رمان از همان سال انتشار، در سال ۱۷۶۱، در میان نسل جوان طرفداران بسیار به دست آورد، و در جامعه تأثیر بسیار گذاشت. و از این نظر در ردیف آثار شاتوبریان، سنانکور، بالزاک، ونروال قرار می‌گیرد. روسو در این رمان

de Volmar - ۱

مسئله آزادی عواطف و احساسات و شور و هیجانات طبیعی را با جامعه بشری در میان می‌گذارد، و در آثار بعدی خود، «اعترافات» (۱۷۸۰)، و «خیالپردازی‌های گردشگر تنها» (۱۷۸۳)، همین مطلب را با شکل‌های دیگری بیان می‌کند.

ژان ژاک روسو

در سال ۱۷۱۲ به دنیا آمد، مادرش در کودکی او جان سپرد. در شانزده سالگی از زنو، شهر پدری‌اش، گریخت و به ساووا، و سپس به فرانسه رفت، و در پاریس عضوی از گروه روشنگران دائرةالمعارف شد، که دیدرو در صدر آن بود. و ده‌دوازده سالی (از ۱۷۵۱ تا ۱۷۶۲) را در پاریس گذراند، و مجموعه‌ای از آثار فلسفی و سیاسی و ادبی و هنری‌اش را در این مدت به دست چاپ سپرد.

زندگی دشواری داشت. از نظر مادی در مضیقه بود. احساس درد می‌کرد. رنج می‌کشید. و این احساس تلخ را همیشه در ژرفای جان خود داشت. در سال ۱۷۷۸ در اِرمانویل^۱ درگذشت.

در نامه‌ای به یک دوست:

«تخیلات و تفکرات من به زودی در مردم تأثیر می‌گذارد. زمین همیشه این طور خالی و بی‌بار و بر نخواهد ماند. قلم من گواهی می‌دهد که به زودی افکار من جهان را آباد خواهد کرد. و اعتقادات بی‌پایه و پندارهای واهی و شور و هیجانات تصنعی را از بین خواهد برد، و افراد شایسته و برازنده را به دامان طبیعت خواهد کشاند، تا در آنجا زندگی کنند.» ژان ژاک روسو - ۱۷۶۲

۱- Ermaville در فرانسه. ژان ژاک روسو در این شهر در املاک متعلق به مارکی دو ژیرار دن درگذشته است.

رؤیا در عمارتِ قرمز

کائوکزوکن (چین - ۱۷۶۵)

عشق در باغ چینی

عظمت و انحطاط یک خانواده ممتاز و
مقتدر، و مظهري از شکوه و شکست
تمدن درخشان امپراتوری

یک تابلوی واقعی

«عمارت قرمز»، همچون سنگ سحرآمیزی از آسمان جدا شده، و به زمین آمده، و رؤیائی را با خود آورده است. حکایات زمینی وجود و مبنای خود را از آسمان کسب می‌کنند. و این داستان تابلویی است واقعی از دوران زندگی نویسنده در اواسط قرن هجدهم، و آدمهای رُمان تجسم و مظهري از موجودات آسمانی هستند. و در جایی که داستان به پایان می‌رسد، همه آن اشخاص در پَس یک پرده دود ناپدید می‌شوند.

دنیا در دانه خردل

در شهر «سنگ»، در چین جنوبی، قصری است متعلق به خانواده‌های اشرافی رُنگ، و نینگ. افراد عالیمقام با نفوذی از این دو خانواده برخاسته‌اند. و

این خانواده‌ها به‌خاندان بزرگ جیا وابسته‌اند. عموها و عمه‌ها و بچه‌ها و نواده‌ها و پسرعموها و دخترعموها و گروهی از زنان و مردان خدمتکار در این قصر بزرگ زندگی می‌کنند. باغ بسیار بزرگی با برکه‌ها و جویبارهایش، آن قصر مجلل را در میان گرفته است. و در گوشه و کنار این باغ بی سر و ته، ویلاهای پراکنده و تپه‌های کوچک تنوع چشم‌نوازی به‌وجود آورده‌اند. و جمعاً دنیای کوچکی در اینجا درست شده است که چینی‌ها آن را دانه خردل می‌گویند. دنیائی در یک دانه خردل!

در میان آدمهای رُمان یک دختر جوان به‌نام «دی یو»، یعنی بشم تیره‌گون، با زیبایی و جذابیت بسیار، و یک پسر جوان به‌نام «بائویو»، یعنی بشم سحرآمیز، نامدارترند. این پسر جوان، وقتی که به‌دنیا آمد سنگ‌ریزه‌ای از بشم زیر زبان داشت، که نقش‌های مرموزی داشت... بشم سحرآمیز و بشم تیره‌گون، همدیگر را دوست دارند. اما هر دو بی نهایت حساس‌اند، و ناملايمات بسیار آزارشان می‌دهد. بائویو، بشم سحرآمیز، طبیعت هوسناکی دارد. و زود عاشق می‌شود. و مدتی نیز مجذوب دخترعمویش، بائوشای، می‌شود، که یک سال از او بزرگتر است، و بسیار جدی و در عین حال پُر جاذبه‌است.

و اما خواهر بزرگتر بائویو، بشم سحرآمیز، که سوگلی و محبوب شخص امپراتور است، یک بار از پایتخت برای چند روزی به‌تماشای اقوام خود می‌آید. و به‌افتخار این دیدار پارک بسیار بزرگی در کنار باغ می‌سازند، که چشم اندازه‌های شگفت آوری دارد. و از آن پس این خاندان، یعنی خاندان جیا، به‌اوج اقتدار و افتخار می‌رسد و بائویو و خواهرانش و پسرعموها و دخترعموهایش در این پارک، و ویلاهای آن ساکن می‌شوند، و زندگی را با شادی و بی‌خیالی می‌گذرانند، و دنیا را بسیار زیبا و ظریف و بی‌عیب و نقص می‌بینند. اما کم‌کم حوادثی اتفاق می‌افتد که بائویو، بشم سحرآمیز، در می‌یابد که دنیا جز خوبی و زیبایی چیزهای دیگری هم دارد:

زنی از ساکنان قصر خودکشی می‌کند. یکی از برادرانش بیمار می‌شود و می‌میرد. به یک زن خدمتکار به اشتباه تهمت دزدی می‌زنند، و او خود را توی چاه می‌اندازد. یکی از خویشاوندانش یک انگشتر گرانبها را می‌بلعد. زن خدمتکاری که بائویو به‌او علاقه دارد، به‌علتی از باغ رانده می‌شود، و از غصه جان می‌سپارد... و کم‌کم بی‌خیالی و سبکباری بائویو از بین می‌رود. گل‌ها پژمرده می‌شوند و پرده‌ای از اندوه و عزا بر تمام باغ کشیده می‌شود. نامادری بائویو، از روی حسد او را آزار می‌دهد، و توطئه‌چینی می‌کند، و بائویو، یشم سحرآمیز، از شدت ناراحتی بیمار بستری می‌شود.

در چنین فضای نامطمئن و ناپایداری، رُمان در هشتاد فصل به‌پایان خود می‌رسد. اما بعداً در سال ۱۷۹۲، روایت کاملتری از این رُمان در صد و بیست فصل منتشر می‌شود. که بدبختی‌ها و بیماری‌ها و مرگ و میرها در آن بیشتر است. و در این روایت، بائویو، یشم سحرآمیز خود را گم می‌کند، و بیماری‌اش شدت می‌یابد، و یشم تیره‌گون به‌بیماری سل دچار می‌شود، و خواهر بزرگتر یشم سحرآمیز، که سوگلی و محبوبه شخص امپراتور است، و همه حیثیت و اعتبار و قدرت و ثروت خاندان جیا به‌او وابسته است، می‌میرد، و بائویا با دخترعمویش بائوشای، ازدواج می‌کند، یشم تیره‌گون، که از بی‌وفائی بائویو به‌خشم می‌آید در شب عروسی او همه اشعارش را می‌سوزاند و جان می‌سپارد. رئیس خانواده از دربار رانده می‌شود. و این خانواده همه قدرت و ثروتش را از دست می‌دهد. با این حال امیدهای تازه‌ای در دل وابستگان خانواده می‌شکفتد: بائویو شفا می‌یابد، و تحصیلاتش را به‌پایان می‌رساند، و امپراتور دوباره با آن خاندان بر سر لطف می‌آید. اما بائویو ناگهان ناپدید می‌شود، و هیچ کس اثری از او پیدا نمی‌کند.

پدر بائویو بعد از بازگشت از یک سفر طولانی، در یک شب برفی کسی را می‌بیند با سر تراشیده و پای برهنه، که پیش می‌آید و در مقابل او سر فرود

می‌آورد. پدر در چهره او دقیق می‌شود و فرزند خود، بائویو را می‌شناسد. دست او را می‌گیرد تا به‌خانه ببرد. اما دوفتر در لباس روحانیون تائوئیست پیش می‌آیند و بائویو را با خود می‌برند. و لحظاتی بعد ناپدید می‌شوند.

یک رُمان اساطیری

چینی‌ها این رُمان را در قله ادبیات داستانی خود قرار می‌دهند. مطالعه و تحقیق درباره این رُمان به‌صورت یک علم پُر دامنه درآمده است. این مطالعات جنبه‌های گوناگونی دارد. رُمان از نظر ادبی، زیباشناسی، و فلسفی قابل مطالعه و تحقیق است. و این زیباترین رُمان چینی، آئینه‌ای است که چین را می‌توان در آن دید.

در روزگار ما، اصلاح‌طلبان و انقلابیون، از «هوشی» فرضیه‌پرداز اولین انقلاب فرهنگی گرفته تا مائوتسه تونگ، این رُمان را شرح و توصیفی از جامعه فئودالی در دوران سلسله کینگ می‌دانند. ظاهراً نویسنده در این رُمان تأسف خود را از سپری شدن دوران طلایی جوانی باز می‌گردید. و این تأسف را با تجلیل از دختران زیبا و حساس و هوشمند خانواده خویش می‌آمیزد، که آنها را از نظر عقل و هوش از خود برتر می‌داند. عنوان اصلی کتاب «دوازده دختر زیبای چین لینگ» بوده است.

کائو کزوکن

انتساب این اثر به کائو کزوکن مدتها موضوع بحث و اختلاف بود. اما امروز دیگر بحث‌ها و اختلافات وجود ندارد. کزوکن در سال ۱۷۱۵ به دنیا آمد. پدر بزرگ او از استادان بزرگ نجاجی بود. و امپراتور کانگسی شخصاً به‌این مرد توجه داشت. و منسوجات کارگاه او را غالباً برای خانواده امپراتور می‌بردند. اما خانواده این نویسنده ناگهان همه ثروتشان را از دست دادند و به فقر و

تیره‌روزی افتادند. کائوکزوکن که تحصیلکرده و بافرهنگ بود و زندگی مرفهی داشت، به‌وضع بدی گرفتار شد، و ناچار بود با فقر بسازد. و بعد از مرگ فرزند خویش گوشه‌گیر شد و بیشتر اوقاتش را با می و مستی می‌گذراند. و گاهی شعر می‌گفت، و هنرپیشگی می‌کرد. و در سال ۱۷۶۴ در اثر افراط در می‌خوارگی جان سپرد. دست نوشته این زمان را در خانه او یافتند، و یک سال بعد از مرگش به‌چاپ سپردند.

دختران ثروتمندِ عمارت قرمز

زمان «رؤیا در عمارت قرمز»، با چهارده سرود دلنشین آغاز می‌شود، این داستان در ابتدا نام دیگری داشت، اما سی سال بعد از مرگ نویسنده، عنوان «رؤیا در عمارت قرمز» را برای آن انتخاب کردند. و این عنوان از یکی از اشعار «بای جوایل» (۱۸۴۸-۱۷۷۲) برداشته شده است، که می‌گوید:

«دختران ثروتمندِ عمارتِ قرمز

جامه‌های ابریشمین پوشیده‌اند،

با نقشی از رشته‌های طلا»

نتیجه تحقیقات

محققان به این نتیجه رسیده‌اند که نزدیکان و خویشاوندان نویسنده، کمک و مددکار او بوده‌اند، و در گفت و شنودها، و در بافت و پرداخت موضوع به‌او یاری می‌کرده‌اند، و در میان آنها از همه مهمتر، «زهی بانزها» بود، که تقریباً ویراستار این زمان به‌حساب می‌آید. و چاپ اول کتاب، بعد از مرگ مؤلف، و زیر نظر او انجام گرفت. چاپهای بعدی کتاب تا امروز، تعبیرها و تفسیرهای بسیار به‌دنبال داشته است. و ظاهراً از زمان‌هایی است که تا دنیا دنیاست مورد بحث و تحقیق و تفسیر قرار خواهد گرفت.

رنجهای جوانی ورتِر

گوته (آلمان، ۱۷۷۴)

مدح خودکشی

در لپزیگ ۱۷۷۴، مسئولان حکومت فروش این زمان را ممنوع اعلام می‌کنند، زیرا این اثر جاودانی در مدح خودکشی است.

تلاطم درونی ورتِر

ورتر که تنها به‌خود و تلاطم درونی خود می‌اندیشد، احساس درماندگی می‌کند، و برای متلاشی شدن آماده می‌شود، و خود را از بین می‌برد.

عزیزترین

با آن که دلش می‌خواست که محبوب باشد، از جمع کناره می‌گرفت. و بی آن که پاکی و صفای خود را از دست بدهد، از خود جدا می‌شد. ورتِر به‌معنای «عزیزترین» است، و می‌گویند که رونوشتی است از گوته جوان. ورتِر عاشق دختر جوانی می‌شود به‌نام لوت، که در یک مجلس رقص با همدیگر آشنا شده‌اند. ورتِر دل‌باخته لوت است، اما لوت نامزد آلبرت دوست صمیمی اوست.

و طبعاً چنین عشقی وضع پیچیده‌ای را به‌وجود می‌آورد، و عشق و دوستی و محبت و حسادت باهم‌دیگر درگیر می‌شوند. اما ورتر با اطمینان کامل حرفش را می‌زند. عشقش را با صراحت به‌لوت ابراز می‌کند. و درد خود را با دوستش آلبرت نیز در میان می‌گذارد.

این جوان بلندپرواز از طبقه بورژواست، که در شهر محل سکونتش او در حلقه اشراف پذیرفته نمی‌شود، و حتی اشراف شهر، که با هم‌دیگر اتحادی نفوذناپذیر دارند، او را به‌محافل خود راه نمی‌دهند. و به‌ر حال این جوان، که خصوصیاتش دارد در حدّ وسط بین قهرمانان داستانهای روسو و استاندال، وقتی به‌بن‌بست می‌رسد، دست به‌خودکشی می‌زند.

طوفان و تلاطم^۱

در سال ۱۷۷۶ نخستین دستور زبان و فرهنگ لغات آلمانی از چاپ درآمد ورتر، ژمان تابناک دوران جوانی گوته نیز در همان سال انتشار یافت، و در سراسر اروپا چنان تأثیر گذاشت، که خودکشی نه تنها به‌صورت یک مُد بلکه یک بیماری واگیر درآمد. خانم استائل می‌نویسد: «ورتر، بیش از زیباترین زنان دنیا، جوانان را به‌خودکشی واداشته است.» علمای دین این ژمان را تکفیر کردند، و فیلسوفان آن را مردود شناختند. اما اروپای روشفکر با ژمان «رنجهای جوانی ورتر»، گوته را کشف کرد.

گوته جوان در آن هنگام از افراد فعال نهضت ادبی «طوفان و تلاطم» بود. و در کنار دوستش، شیلر، و نویسندگان دیگر سنت‌شکنی می‌کردند، و به‌رهائی از قیود کهن، و بیان آزاد شور و هیجانات فردی معتقد بودند.

۱- Sturm und Drang یک نهضت ادبی در آلمان، که در حدود سال ۱۷۷۰ برضد راسیونالیسم و کلاسیسم شکل گرفت، که پیروانش معتقد بودند که نباید به‌سنت‌های ادبی یونان و نعل گرائی وفادار ماند.

گوته

یوهان ولفگانگ فُن گوته، نویسنده و شاعر و فیلسوف و وکیل دادگستری و مدیر تئاتر و وزیر، در سال ۱۷۴۹ در فرانکفورت به‌دنیا آمد. بعد از گذراندن دوران پُر تلاطم و پُر آشوب جوانی، در سال ۱۷۵۹ در وایمار ساکن شد. و رفته‌رفته از اعتقادات ایام جوانی‌اش دست برداشت، و از نظر ادبی به‌منابع قدیمی، یونانی، و رنسانس ایتالیا روی آورد. و نه تنها در آلمان، بلکه در سراسر جهان مشهور شد. و در همه اروپا پیروان و معتقدانی داشت، و آثار گوناگون و ارجمندی آفرید. ژمان ویلهلم مایستر (۱۷۹۵)، نمایشنامه فاوست (۱۸۰۸ و ۱۸۳۳)، و اشعار او در «دیوان غربی و شرقی» (۱۸۱۹) از معروفترین یادگارهای او به‌شمار می‌آیند. گوته در سال ۱۸۳۲ درگذشت.

گوته جوان

«به‌گمان من، گوته جوان علاقه داشت همراه ورتر به‌اعماق آب برود و خود را هلاک کند، اما بعد از ورتر، گوته این حقیقت را دریافت، که اگر با ورتر همراهی کند، سرنوشت او نیز با غرق شدن به‌پایان می‌رسد. و لاجرم از نابود کردن خویش چشم پوشید.»
موریس بلانشار

دهقان فسادپذیر

رتیف دولابرتن^۱ (فرانسه، ۱۷۷۵)

پیشگام «راستینیاک»^۲

ادبیات مرزی هم دارد؟ داستان یک
دهقان زیاده‌طلب را می‌توان با
نامه‌نگاری حکایت کرد؟

دهقان و زن دهقان

رُمان «دهقان، فسادپذیر»، و در دنباله آن رُمانی دیگر به نام «زن دهقان فسادپذیر»، از همین نویسنده، تألیفاتی اخلاق‌گرا به نظر می‌آیند، که مسئله مهاجرت روستائیان را به شهرهای بزرگ مطرح می‌کنند. این روستائیان همه چیز را در دانشکده اجتماع می‌آموزند و برای موفق شدن از هیچ کاری روی‌گردان نیستند. و اما در بخشی از داستان «دهقان فسادپذیر»، نویسنده در حقیقت داستان زندگی خود را بازگو می‌کند.

۱. Restif de Labrtonne

۲. Rastignac از اشخاص رُمانهای بالزاک که در باباگروبو و چند داستان دیگر او را می‌بینیم. این شخص شرور است و زیاده‌طلب، و در واقع «ضد قهرمان»

صعود

ادموند، دهقان‌زاده است. پدرش او را نزد پسرعمویش به‌شهر «اوسیر»^۱ می‌فرستد، که معلم نقاشی است، و از او می‌خواهد که به‌ادموند نقاشی بیاموزد و این جوان که چندان پای‌بند نظم و قاعده‌ای نیست، به فکر می‌افتد که به‌هر ترتیب در دنیا جائی برای خود پیدا کند. رتیف، نویسنده داستان نیز در بیست و یک سالگی در سوم سپتامبر ۱۷۵۵ به‌همین ترتیب از روستای خود به «اوسیر» رفته بود، تا فن چاپ را بیاموزد. و پس از چندی از «اوسیر» به پاریس رفته بود، و او نیز مانند قهرمان داستانش می‌خواست به‌هر قیمتی موفق شود. و در پاریس با گرفتاری‌ها و توطئه‌ها و حوادث عاشقانه درگیر شده بود. اما قهرمان داستان او برای موفق شدن حدّ و مرزی نمی‌شناسد، و در مسیر فساد و دزدی و هرزگی بی‌محابا پیش می‌تازد، و به ثروت و رفاه و همه آرزوهایش می‌رسد. و در اینجا نویسنده، ظاهراً برای آن که روستائیان را که به پایتخت می‌روند و کامروا می‌شوند، بترساند، برای ادموند، بعد از موفق شدن، حوادث تلخ و گزنده‌ای می‌آفریند. ادموند را مار می‌زند، و یک دست او را قطع می‌کنند. و یک چشم او نابینا می‌شود، و به جرم دزدی و فساد به‌نه سال زندان با اعمال شاقه محکوم می‌شود. و کارش به جایی می‌رسد که از فرزندانش صدقه می‌گیرد، و در واقع رتیف دولابرتن، سالها قبل از بالزاک یک «ضد قهرمان» می‌آفریند.

نوعی زندگی‌نامه

رتیف دولابرتن، در سال ۱۷۸۴ رُمان دیگری نوشت به نام «زن دهقان فسادپذیر»، که در آن، سقوط اورسول، خواهر ادموند را، پس از رفتن به شهر نشان می‌دهد.

این دو کتاب مجموعه‌ای هستند در دو هزار صفحه، و بی تردید نویسنده از

۱. Auxerre

ریچاردسون، ژمان نویس انگلیسی تأثیر پذیرفته، و در ضمن نامه‌هایی که ردّ و بدل می‌شوند وقایع را شرح می‌دهد. و بهر حال تابلوی واقع‌گرایانه‌ای را از زندگی مردم عادی پاریس و شهرستانها ترسیم کرده است. اما جمعاً این ژمان از رآلیسمی اخلاق‌گرا پیروی می‌کند و اصولاً نوعی زندگی‌نامه نویسنده است.

رتیف دولابرتن

نیکلا ادم رتیف، معروف به رتیف دولابرتن، دهقان‌زاده بود. در سال ۱۷۳۴ در روستائی به نام «ساسی» نزدیک «اوسر» به دنیا آمد، و در سال ۱۸۰۶ درگذشت. رتیف می‌خواست که از دنیای دهقانی بگریزد، و فن چاپ را در «اوسر» یاد گرفت، و به پاریس رفت، و چندین سال در چاپخانه‌ها کار کرد، و آثار خود و دیگران را به چاپ می‌رساند. و از همین راه وارد دنیای ادبیات شد.

تصویری از این نویسنده

ژرار دو نروال در یکی از آثارش به نام «الهام‌دهندگان» (۱۸۵۲)، داستان زندگی بعضی از بزرگان ادب را که الهام‌بخش دیگران بوده‌اند به زبان ادیبانه‌ای بازگفته است، و در این میان تصویر جذّابی از رتیف دولابرتن ترسیم کرده، و ماجراهای جوانی او، و عشق‌ها و فصل‌های گوناگون زندگی او را شرح داده است. و او را به سبک مخصوص خود، به صورت یکی از قهرمانان ژمان درآورده است.

رابطه‌های خطرناک

شودرئو دو لاکلو^۱ (فرانسه، ۱۷۸۳)

نامه‌ها و ماجراهای عاشقانه

وقتی یک نظامی رسته توپخانه
ماجراهای عاشقانه را شرح می‌دهد، طبعاً
رابطه‌های عاشقانه نیز به جنگ و ستیز
تبدیل می‌شوند.

آخرین شاهکار

رابطه‌های خطرناک آخرین شاهکار ذوق و اندیشه در محدوده عشق و هوس است، که محصول تمدنی است نازک‌اندیش و در عین حال بی‌ترحم. و حوادث آن در زمانی روی می‌دهد که آشوبهای انقلاب نزدیک می‌شود. در این ژمان قواعد دقیق و حساب شده‌ای رعایت شده، و شبکه فشرده‌ای از رابطه‌های عاشقانه، آدمهای ژمان را به هم‌دیگر پیوند می‌دهد. و همه چیز در نامه‌هایی که چند نفر به هم‌دیگر می‌نویسند شرح داده می‌شود. و داستان بدین گونه شکل می‌گیرد.

۱. Choderlos de Laclos

در دام خویش افتاده

خانم مارکیز دویرتوی^۱، و شوالیه دووالمون^۲، قبلاً از دلدادگان همدیگر بوده‌اند، و به همدیگر اعتماد در بست دارند. به همین علت شوالیه دووالمون این راز را با مارکیز در میان می‌گذارد که قصد دارد همسر قاضی تورول را که به تقوا و پاکدامنی معروف است بفریبد و به دام بیندازد. اما مارکیز دومرتوی که دلدادش «دانشی»، او را ترک کرده، از شوالیه زودالمون می‌خواهد که انتقام او را از «دانشی» بگیرد، و نامزد او را بفریبد، و فریب دادن و به‌تور انداختن همسر قاضی تورول را برای وقت دیگری بگذارد!

اما مارکیز که هنوز دل در گرو مهر شوالیه دارد، وقتی خبردار می‌شود که او در فریب دادن همسر قاضی موفق شده، از او می‌خواهد که این زن را فراموش کند. و شوالیه بعد از آن که به آن زن دست می‌یابد، او را رها می‌کند، و همسر قاضی تورول وقتی بی‌به‌حقیقت می‌برد، و می‌فهمد که فریب چه مرد شیادی را خورده، از شدت افسردگی کارش به جنون می‌کشد، و جان می‌سپارد. و از سوی دیگر مارکیز دومرتوی نیز راز ارتباط عاشقانه شوالیه را با نامزد دانشی فاش می‌کند، و دانشی و شوالیه به‌دوئل می‌پردازند. و شوالیه در این دوئل کشته می‌شود. و در این هنگام بیماری آبله به‌جان مارکیز دومرتوی می‌افتد، و مارکیز چنان صورت کریهی پیدا می‌کند که از شهر می‌گریزد و از صحنه حوادث بیرون می‌رود.

جنگ عشاق

«شودرلو دو لاکلو»، نویسنده این رمان، افسر توپخانه است، و از پیشگامان با تجربه آموزشهای نظامی و در آن موقع که فرانسه و انگلیس برای جنگ در

مقابل همدیگر صف‌آرایی می‌کردند، این سروان توپخانه عشاق را به میدان جنگ می‌برد، و با استفاده از فوت و فن‌ها و استراتژی نبرد، آنها را در مقابل همدیگر قرار می‌دهد و به‌جنگ وا می‌دارد. و این نوع مبارزات عاشقانه در آن ایام مد روز بود. و «کلود کریئون» نیز در رمان «سرگردانی‌های دل و جان» روایتی جذاب در همین مایه دارد و اما لاکلو، که از پیروان ژان ژاک روسو بود، و اخلاق‌گرا به‌سبک شاتوبریان، و پای‌بند به اعتقادات مذهبی نبود، تعبیری رالیستی و در عین حال بدبینانه از جنگ عشاق را به‌قلم می‌آورد.

لاکلو در این رمان، زولی یا هلوئیز جدید را برای نمونه و سرمشق خود انتخاب می‌کند، و با نامه‌هایی که آدمهای رمان به همدیگر می‌نویسند، به‌شرح قضا یا می‌پردازد.

شودرلو دو لاکلو

پی‌یر آمبرداز شودرلو دو لاکلو، درآمی‌ین در ۱۸ اکتبر ۱۷۴۱ به دنیا آمد و هرچند نظامی بود. برای رهایی از محیط کسالت‌آور پادگان نظامی، مقاله و داستان می‌نوشت. او در سال ۱۸۰۳ که در ایتالیا درگذشت. و بزرگترین روشنائی زندگیش چاپ همین کتاب رابطه‌های خطرناک بود. در ایامی که در ایتالیا بود با استاندال جوان دیداری داشت.

دیدار با لاکلو

استاندال می‌نویسد: «وقتی من، در ایتالیا به دیدار لاکلو، نویسنده معروف «رابطه‌های خطرناک» رفتم، ژنرال پیری بود که در ستاد ارتش کار می‌کرد. اما من در این دیدار نمی‌خواستم درباره ارتش با او حرف بزنم، بلکه رفته بودم تا از رمان رابطه‌های خطرناک او تعریف و تمجید کنم.»

دیدار لاکلو و استاندال از نظر نمادین اهمیت خاص دارد. زیرا لاکلو از پل‌هایی است که ادبیات قرن هجدهم و نوزدهم را به یکدیگر متصل می‌کند.

۱- Marquise de Merteuil

۲- de Valmont

پُل و ویرژینی

برناردن دوسن پی‌یر^۱

رومئوژولیت سرزمین بیگانه

نمایشی از زیبایی و پاکدلی در دامان

طبیعت، در ضدیت با آلودگی‌های تمدن

در جزیرهٔ موریس

پُل و ویرژینی در سال ۱۷۸۴ انتشار یافت. این کتاب، داستان دو «فرزند طبیعت» است که از یک شیر تغذیه شده‌اند، و در ایل دوفرانس، که امروز آن را جزیرهٔ موریس می‌نامند، پرورش یافته‌اند.

عشق در جزیره

مادران آن دو کودک بعد از تحمل دشواری‌ها و گرفتاری‌ها از فرانسه می‌گریزند، و به ایل دوفرانس می‌روند و در آنجا یک جمع بسیار کوچک به‌سبک روسو به‌وجود می‌آورند، که در آن زیبایی و معصومیت حکومت می‌کند، و لطف و مرحمت خداوند را می‌توان در زندگی آنها، در طبیعت و در چگونگی اخلاق و رفتار آنها احساس کرد. دو کودک همدیگر را دوست دارند،

۱. Bernardin de Saint - Pierre

و با این حساس بزرگ می‌شوند، بی‌آنکه طبیعت و کیفیت این احساس را بشناسند. و همین موضوع گاهی مضطربشان می‌سازد. ویرژینی این آشوب درونی را حس می‌کند و رنج می‌برد. و موقعی که ویرژینی را به فرانسه می‌فرستند تا ارثیهٔ یکی از عمه‌هایش را دریافت کند، درمی‌یابد که جامعهٔ پاریس برای او جذاب نیست، و در او تأثیری نمی‌گذارد. و در هنگام بازگشت، در نزدیکی ساحل و زیر نگاه پُل، ویرژینی به دریا می‌افتد و در اعماق آب فرو می‌رود، و در واقع قربانی شرم و حیای خود می‌شود، و در آخرین لحظات، «یک دست را روی جامه‌اش می‌فشارد و دست دیگر را روی قلبش..» اما بعد از مرگ، فکر و روح او در سراسر جزیره پخش می‌شود، «جزیره گرمای نفس ویرژینی را حس می‌کند، و با او نفس می‌کشد، و از حضور ناپیدای او برخود می‌لرزد.

تابلوی عاشقانه

این تابلوی عاشقانه در چهارچوبی غم‌انگیز قاب شده است: دریا دشمنی می‌کند، تخته سنگهای ساحلی مرگیارند. طوفانها و رگبارها از سرنوشت شومی خبر می‌آورند. اما همهٔ این چیزهای غم‌انگیز در آغوش طبیعتی وسیع و بخشنده فرو رفته است. بعضی از معاصران برناردن دوسن پی‌یر او را فیلسوفی غمگین می‌نامیدند. امروز «عده‌ای این زمان را «داستان عشقی هوس‌آلود و خالی از لطف» می‌نامند، اما در آن دوره گروهی بی‌شمار را مجذوب خود کرده بود، و همه با شور و شوق آن را می‌خواندند.

از ایل دوفرانس تا «صحرای آمریکائی» شاتوبریان، و «گل‌های بدی» بودلر فاصلهٔ زیادی نیست بودلر نیز در اشعار خود از «بنفشه‌های پریده رنگ مرگ» و «مرگ آبی فام» سخن گفته است.

«ژاک هانری برناردن دوسن پی‌یر» در «هارو» در سال ۱۷۳۸ به دنیا آمد. در دوازده سلگی ژمان رابینسون کروزوئه را خواند. در همان سالها به جزایر مارتینیک سفر کرد. در جنگهای هفت ساله در جبهه جنگ بود. مدتی نیز در هلند و روسیه و لهستان و مالت به سیر و سیاحت پرداخت. بین سالهای ۱۷۶۸ تا ۱۷۷۰ در ایل دو فرانس اقامت داشت. و پرتاژهای جذابی از وضع زندگی در آنجا تهیه کرد. پل ویرژینی بخش چهارم یکی از تألیفات اوست به نام «مطالعه در طبیعت». در آثار دیگر او نیز زیبایی و شکوه طبیعت را می‌بینیم. این نویسنده معتقد بود که آدمی باید به دامان طبیعت پناه ببرد.

نظر شاتوبریان درباره برناردن دوسن پی‌یر

«نوعی غم و اندوه در آثار او می‌درخشد، که آدمی را به یاد پرتو مهتاب می‌اندازد، که جامه‌ای از نور را بر اندام گل‌های منزوی باغ می‌پوشاند.»

ژمان «گوتیک» انگلیسی

(انگلیس، پایان قرن هجدهم)

جنايات در صومعه‌ها و زندان‌ها و
جاهاى ديگر، و پيچ و خم‌هاى اعماق
روح آدمى، از عناصر و موضوعات ژمان
سياه هستند. كه فصلى از تاريخ ژمان را
به وجود آورده‌اند.

دلهره و وحشت و تاریکی

ژمان گوتیک انگلیسی نه یک نهضت ادبی است و نه یک مکتب ادبی. نه فلسفه‌ای دارد و نه زیباشناسی، و نه تئوری خاصی. با این وصف کشتزار وسیعی را در ادبیات ژمان سیراب می‌سازد، که به آن فانتاستیک می‌گویند و انگهی ژمان «گوتیک» راهگشای عصر ژمانتیک نیز بوده است.

می‌گویند که در قرن روشنائی کشت و کشتار ۱۷۹۳ اتفاق افتاد، و مارکی دوساد، و ژمان سیاه، قدم به عرصه ادبیات گذاشتند، و مسیحیت بیهوده سعی می‌کرد بر این عقل‌باختگی و لجام‌گسیختگی فائق آید. ژمان «گوتیک» چیزی را از نو نمی‌سازد. همه عناصر و اجزای آن در ژمان قرن هفدهم وجود دارد.

به‌خصوص در رُمان فلسفی، و رُمان‌هایی که با صراحت به‌مسائل جنسی می‌پرداختند. رُمان «گوتیک» به‌نقطه‌های ناپیدا یا ممنوع قدم می‌گذارد. به‌زندان‌ها، صومعه‌ها و به‌اعماق اجتماع می‌رود. قهرمانان این داستانها دختران جوان و معصومی هستند که قربانی شهوات کشیشان هرزه و هوسران می‌شوند. در این رُمان‌ها مردان و زنان شهوتران عرصه‌ای برای تاخت و تاز پیدا می‌کنند. و بعضی از مسائل عجیب و غیر منطقی طرح می‌شوند. و تفسیر و تعبیرهای شبه‌علمی جان می‌گیرند و با این ترتیب رُمان «گوتیک» به‌چیزهای غیر واقعی واقعیت می‌بخشد. مسائل اخلاقی و فلسفی در درجه‌ دوم اهمیت قرار می‌گیرند. این رُمان کمتر به‌رالیسم توجه دارد. و به‌هر حال نوع دیگری از رُمان است.

یک داستان گوتیک

هوراس ولپول^۱، رُمان «قصر اُترنت» را در سال ۱۷۶۴ منتشر می‌سازد، و عنوان «یک داستان گوتیک» را برای آن انتخاب می‌کند. و بدین گونه آغاز کار رُمان گوتیک اعلام می‌شود. این رُمان شرح ماجراهای مردی است از طبقه اشراف، به‌نام مانفرد، که غاصب و ظالم است. و در قرن دوازدهم زندگی می‌کند. حوادث داستان پیچیده است و پُر از ابهام، و بسیار تأثرانگیز. و جمعاً به‌نوعی کابوس می‌ماند. غیب‌گوئی و ظهور ارواح و جادوگری در ایجاد و ترکیب حوادث نقش اصلی را به‌عهده دارند. و چیزی است بین بعضی از آثار شکسپیر و نمایش‌های عروسکی.

واثق، داستان شرقی

واثق، در نیمه راه بین ولتر و داستانهای هزار و یک شب است. ویلیام بکفورد این رُمان را به‌زبان فرانسه نوشته، و در سال ۱۷۸۷ به‌دست چاپ سپرده است.

در این داستان، واثق فلسفه مشرق زمین به‌قصر زیرزمینی ابلیس می‌رود و قراردادی با او می‌بندد. واثق نه تنها روح خود را براساس این قرارداد در اختیار ابلیس می‌گذارد، بلکه گرانه‌ترین هدیه آسمانی، یعنی «امید» را نیز به‌او می‌سپارد. که سالها بعد از او در قرن بیستم نویسنده دیگری به‌نام «هوارد فیلیپس لاوکرافت» همین موضوع را در رُمان خود به‌نام «دیوها و عجایب» بازسازی می‌کند.

خانم «گوتیک»

رمان گوتیک پیشوا و رهبر خود را در آثار خانم «آن رادکلیف» (۱۸۲۳-۱۷۶۴) پیدا می‌کند این خانم در رمان «اسرار اوڈلف» (۱۷۹۴). زجر و شکنجه یک دختر جوان را شرح می‌دهد. این دختر «امیلی سن اُوبر»، یتیم است و خانم «چِرِن» او را وحشیانه زجر می‌دهد و از او می‌خواهد که از «والانکورت»، دلداده خود جدا شود. این زن بی‌رحم دختر یتیم را برای عذاب دادن و ترساندن به‌قصر «اوڈلف» می‌برد. این قصر قدیمی زیرزمین‌های هولناک و اتاق‌های مرطوب و تاریک دارد، که مرکز رفت و آمد اشباح و ارواح است. اما دختر یتیم همه شکنجه‌ها را تحمل می‌کند و تسلیم نمی‌شود. و سرانجام این دختر بی‌گناه و پاکدامن به‌رستگاری می‌رسد.

رُمان «ایتالیایی - یا اعترافات توبه‌کنندگان»، رُمان سیاه واقعی است و با کیفیتی بالاتر. داستان در ایتالیا اتفاق می‌افتد قهرمان آن دختر جوانی است به‌نام «النا رُزالییا»، و موضوع آن عشق است و اختلاف بین دو خانواده «دووینچتسیو» و «دوویوالدیا». همه عناصر و مسائل رُمان سیاه را در این رُمان می‌توان یافت: ربودن یک دختر، به‌بند کشیدنش در صومعه، فرار دختر، دخالت دادگاه تفتیش عقاید، و چیزهای دیگر. و رُمان سیاه همین است. و این داستان در نوع خود موفق و در حد کمال است.

۱- Horace Walpole

«راهب» به قلم «گرگوری لوپس» (۱۷۷۵-۱۸۱۸)، ژمانی است که همه خصوصیات ژمان سیاه را دارد. در این داستان، «آمبروزیو» راهب فرقه کاپوسین در مادرید به نفس اماره تسلیم می‌شود و برای رضای نفس خویش ابتدا جادو را به کار می‌برد و سپس دست به جنایت می‌زند. بازجوی دادگاه تفتیش عقاید او را شکنجه می‌دهد و به مرگ محکوم می‌کند. راهب برای فرار از این وضع تسلیم شیطان می‌شود. «راهب» از نمونه‌های کامل رمان سیاه است.

آخرین محصولات

با «ماری شلی» (۱۸۵۱-۱۷۹۷)، همسر «شلی» شاعر نامدار ژمانتیک، به پایان این داستان می‌رسیم. این خانم، «فرانکنشتین» یا پرومته مدرن، آخرین غول ژمان سیاه را در سال ۱۸۱۸ خلق کرده، و به ریشه دیگری از یک ژانر دیگر ژمان دست می‌یابد، که آن را علمی - تخیلی نام داده‌اند. در این ژمان دانشمندی به نام فرانکنشتین موجود غول‌آسایی را می‌سازد، و رؤیاهای ما را به دنیای تازه‌ای می‌برد. این گونه نویسندگان رمانهای سیاه، جوشش و حرکت تازه‌ای را در دنیای ادبیات به وجود آورده‌اند، که سالها بعد، در قرن بیستم، آثارشان در عالم سینما نیز تأثیرگذار بوده است.

فصلی از داستانهای احساسی

بعضی از منتقدان معتقد که رمان سیاه فرزند نامشروع رمان احساسی است از جمله، «ژان ریموند» می‌گوید: «احساس در اینجا به خدمت وحشت درآمده است»، و تازهور «مارکی دوساد»، ژمان سیاه موضوعات و سبک رمان احساساتی را به کار می‌برد، یا به صورت دیگری آن را عرضه می‌کند، و گاهی

احساسات را به نیشخند می‌گیرد. بعدها رمانتیسیم این گل‌های زهرآلود را خواهد چید و عطرشان را در فضا پراکنده خواهد کرد. خانم «آن رادکلیف» که به نام «ملکه جنایت» یا «ملکه ترس و دلهره» مشهور شده است، پیشگام نویسندگان نام‌آور قرن‌های بعد در این ژانر است. و می‌توان آگاتا کریستی را ادامه دهنده راه، و مکمل او دانست، که این نوع داستانها را به اوج کمال، و پختگی خود رسانده است.

ژمان گوتیک فصلی است از داستان احساسی، و فصلی است از ترس. که به هر حال نمی‌توان آن را از پدیده‌های مهم در تحول رمان به حساب آورد، اما باید پذیرفت که در شکل دادن عناصر رمان مؤثر بوده است.

داستان ژولیت

مارکی دوساد (فرانسه، ۱۷۹۷)

رُمان سیاه پایان قرن

فلسفه روشنگری در نهایت برهنگی، و

در تاریکترین زوایای روح آدمی

ایدئولوژی قرن

تعقل می‌خواست برای این قرن حکومت کند، فلاسفه روشنگر و فرضیه‌پردازان انقلاب فرانسه، همه از حکومت خِرَد سخن می‌گویند، و سرچشمه خِرَد را در طبیعت می‌دانند. طبیعت در نظر آنان با همه وسعتش منبع و مرکز توزیع همه نیکی‌ها و پاکدلی‌هاست، و الهام‌بخش پاکدامنی و معصومیت. مارکی دوساد، که گروهی او را به اختلال سلسله اعصاب متهم می‌کنند، و او را نمونه و نماد بی‌خردی می‌دانند، این اتهامات را رد می‌کند. فلسفه این نویسنده چنین بود که طبیعت برخلاف آنچه بعضی‌ها گمان می‌کنند، بدی‌ها را به وجود می‌آورد، و جنایات را خیر و برکت می‌بخشد، و آدمی را به سوی لذت‌طلبی می‌راند. ساد به پاکی نفس و معصومیت آدمی معتقد نبود. و برعکس اعتقاد داشت که طبیعت انسانهای قوی را به سعادت و کامروائی می‌رساند، و افراد ضعیف را پایمال می‌کند و زجر و عذاب می‌دهد. قهرمانان داستانهای او به نظر خودش

طبیعی‌ترین افرادند و نه انسانی‌ترین آنها. قهرمانان ساد رانده‌شدگان جامعه‌اند و مجذوب‌لذایذ مورد علاقه خویش، و در راه لذت‌طلبی از هیچ جنایتی روی‌گردان نیستند، و برای ارضای هوس‌های خود هیچ کاری را عیب نمی‌شمارند. در حقیقت مارکی دوساد نویسنده و فیلسوف لذت‌طلبی‌ها و هوسرانی‌هاست. و این طرز تفکر فلسفه مخصوص آن قرن بود. و حتی می‌توان گفت که مارکی دوساد آخرین دانشمند دوران خِرَدگرایی است. زیرا تاریکترین نقطه‌های روح را در معرض روشنائی بی‌نهایت قرار می‌دهد.

یک منظومه وحشت آور

ساد در داستان ژولیت نغمه هوسناکی را ساز می‌کند، و آوای آن را به‌دورترین نقطه‌ها می‌رساند. در «رُمان بورژوا»، دیدیم که فورتی بر، نویسنده داستان، همه چیز را در دو قهرمان زن داستان متمرکز می‌کند. ساد نیز در داستان ژولیت، و رمان دیگرش «ژوستین»، همین کار را می‌کند. این دو زن خلیقات متفاوتی دارند. ژوستین پاکدامن و خوش‌قلب است، و چیزی جز گرفتاری و تیره‌روزی نصیب او نمی‌شود. و این سیاه‌روزی محصول پاکدامنی اوست. اما ژولیت برعکس، آزمند است و لذت‌طلب، و در نتیجه همیشه موفق است و کامروا.

ساد درباره «ژوستین» سه روایت با موضوع‌های گوناگون می‌نویسد، که قضا یا از روایتی به روایت دیگر متصل می‌شود و گسترش می‌یابد. اولین روایت (۱۷۸۷)، به نام «گرفتاریهای پاکدامنی» است، روایت دوم (۱۷۹۱)، عنوان «ژوستین یا تیره‌روزیهای معصومیت» را دارد، و بیشتر در محدوده رمان سیاه است. سومین و آخرین روایت «ژوستین»، داستان آن دختر را شرح می‌دهد که زیر شکنجه است و عذاب می‌کشد و از هر سو بدبختی تازه‌ای به او روی می‌آورد، و دلیل همه سیاه‌روزی‌های او، به تعبیر دقیق مارکی دوساد: «صفات

ملعون پاکدامنی و معصومیت اوست». زیرا به نظر نویسنده ژوستین ساده‌اندیش است و ضعیف و مفلوک، و شخصیت کارساز و نیرومندی ندارد، و طبعاً بازیچه سرنوشت می‌شود، و طعمه هوس و کامرانی دیگران. سرگذشت «ژوستین»، از نمونه‌هایی است که نویسنده برای اثبات نظریه خود، بر آن تکیه می‌کند.

در سال ۱۷۹۷، داستان «ژوستین» تجدید چاپ شد، و در چاپ جدید نویسنده، روایت سوم این داستان را وسعت و گسترش بیشتری بخشید، و آن را «ژوستین جدید - یا بدبختی‌های غرور و پاکدامنی» نام داد، و داستان خواهرش ژولیت را نیز، با عنوان «کامیابی و ناپاکی» بر آن افزود. ژولیت در این داستان شیفته هرزگی و لذت‌طلبی است. و به همین علت در همه امور موفق و کامیاب می‌شود. ژولیت نیز مانند خواهرش ژوستین یتیم و بی‌سرپرست است، و به قول ساد، از آزادی کامل خود بهره‌برداری می‌کند، و به‌سوی یک زندگی هوس‌آلود و بی‌بندوبار می‌شتابد.

ژولیت در صومعه هوسبازی را آغاز می‌کند. و از صومعه به یک خانه بدنام می‌رود. و تقریباً به یک نیمه روسپی بدل می‌شود، و یکی از وزرا مسئولیت امور محفل‌های می‌گساری و خوشگذرانی‌اش را به او واگذار می‌کند. و از آن پس در ناز و نعمت غرق می‌شود، و به همه آرزوهای خود می‌رسد.

در حقیقت مارکی دوساد، ما را به یک دنیای سحرآمیز می‌برد، و هر چیزی را که در تصوّر آدمی می‌گنجد در داستان خود به مرحله عمل در می‌آورد. اما در این داستان ژولیت پس از مدتی با وزیر اختلاف پیدا می‌کند و به ایتالیا می‌گریزد و به سرزمینی می‌رود که بسیاری از حوادث رمان‌های سیاه در آنجا اتفاق می‌افتد، و در آنجا در ضیافت‌هایی به سبک شب‌نشینی‌های دوران یرون و مسالین^۱ شرکت می‌کند، و از هرزگی و دزدی و شرکت در قتل و غارت دیگران و اهمه‌ای ندارد.

حوادث عجیب قصر مینسکی، از فصلی از این رمان است، که حتی از بقیه فصل‌های داستان بی‌پرده‌تر و جسورانه‌تر است. در فصل دیگر «در ژم، پاپ بی‌هفتم، جلسات محرمانه‌ای برای کامجویی ترتیب می‌دهد در ناپل، برای تفریح و رضایت خاطر پادشاه فردیناند و همسرش کارولین، تأثر «بی‌رحمی» را برای او نمایش می‌دهند. ژولیت یکی از همکارانش را در دهانه کوه آتشفشان می‌اندازد. و عاقبت این زن پس از ارتکاب جنایات بی‌شمار، قربانی بی‌رحمی و انتقامجویی دختر خود می‌شود.

بیرون از چهارچوب قرن هجدهم

این رمان در نوع خود ابتکاراتی دارد و در حد کمال است. و با آن که مجموعه‌ای از شهوترانی‌ها و کامجویی‌ها را شرح می‌دهد، ولی به‌گونه‌ای داستانسرایی می‌کند که کسالت‌آور نیست، و اصالت کار او کمتر مانند دارد. مارکی دوساد به نقل حوادث «ماجراهای هوس‌آلود» اکتفا نمی‌کند، و گاهی آدمهای داستان او به بحث و گفت و شنود فلسفی می‌پردازند، که در واقع علل وریشه‌های این گونه کارها را بررسی و موشکافی می‌کنند، و در بعضی از بخش‌ها حضور مؤلف در داستان احساس می‌شود.

هرچند که بعضی از بخش‌های رمان ساد، از چهارچوب ادبیات آن عصر بیرون می‌رود، سبک و ابتکارات و موضوعات رمانهای او در همان محدوده است، و بی‌تردید مارکی دوساد از رمان‌نویس‌های خوب آن عصر به حساب می‌آید، و تالیفات او در ادبیات قرن هجدهم جای ممتازی دارد. مارکی دوساد داستانها و حکایات غم‌انگیز و خنده‌آور بسیار نوشته است. و رمانی دارد به‌شیوه نامه‌نگاری، و یک سفرنامه و چند هجویه سیاسی نیز از او باقی مانده است.

نهایت استعداد او را در رمانهای هوس‌آلود باید جست، و در رمانهای

۱- Messaline از ملکه‌های روم.

فلسفی «در اتاق خلوت زنانه» (۱۷۹۵) و «صد و بیست روز سودوم»، که پس از مرگ او به چاپ رسید.

ساد

دُناسیون آلفونس فرانسوا، مارکی دوساد (۱۷۴۰-۱۸۱۴) نویسنده‌ای است مشکل‌ساز و جنجال‌آفرین، که غالباً برای خلاص شدن از مزاحمت‌هایش او را به زندان می‌انداختند. در همه رژیم‌ها و به‌علت‌های گوناگون مطرود بود و رانده شده. بعد از مرگش نیز به‌صورت یک معمای حل‌نشده باقی ماند. و آثار او تا مدت‌ها موضوع بحث و جدل‌های فراوان بود، و تا امروز هر کس به‌ذوق خود نوشته‌های او را تعبیر و تفسیر می‌کند.

نویسنده بی‌پروا

ژیلبر لیلی، منتقد ادبی، در کتاب خود به نام «ساد»، می‌نویسد: «هر نوشته‌ای که امضای ساد زیر آن باشد، عشق است و نیایش عشق»
«ایوین فوا» در کتاب «دیدار با آدم‌های رمان ساد» می‌نویسد: «هر آنچه نام ساد را به‌دنبال دارد، عشق است. به این معنا که ساد بی‌پروا میان‌بر می‌زند تا به حقیقت برسد. ساد متهور است، و با تهوّر فرم‌ها و سبک‌های گذشتگان را کنار می‌گذارد، و مسیر جدیدی را طی می‌کند، تا بعداً عده‌ای به‌راه او بروند.»

پیروان ساد

تنها ساد نبود که چنین ژمانهائی می‌نوشت. مارکی دوساد پیروان زیادی داشت. «روژنی سن سیر»^۱، افسری که در سالهای آخر عمر دیوانه شد، در

سال ۱۸۲۹ رمانی نوشت به نام «پولیکا» که سراسر آن هوسرانی است. تولت^۱، در سال ۱۸۰۲ رمان «جنایات تعصب» را نوشت، که در همین مایه بود. خانم باژون «گراردومه ره»^۲ رمان «سه راهب» را نوشته است که از همین سرچشمه سیراب شده. رمانهای دیگری در دوران انقلاب و عصر بازگشت سلطنت به چاپ رسید، که همه آنها نقش و مهر تألیفات ساد را داشتند.

۱. Toulotte

۲. baronne Guerard de Méré

۱. Révéroni Saint Cyr

قرن بالزاک

قرن نوزدهم را معمولاً «قرن رمان» می‌نامند. رُمان در این قرن در مسیرهای متفاوت و بسیار وسیعی پیش می‌رود. و بسیاری از رمانهای نبوغ‌آسای جهان در این قرن به‌وجود می‌آیند، و رُمان جنبه‌های مطلوب‌تر و جهانی‌تری پیدا می‌کند. پس قرن نوزدهم شایستگی دریافت عنوان «قرن رمان» را دارد. هرچند که در قرن بیستم رمان به‌حدّ کمال و پختگی خود می‌رسد، و قواعد و اصول اساسی آن تثبیت می‌شوند، و نمونه‌ها و سرمشق‌های رمان در هر شکل و طریقه به‌عرضه می‌آیند، امّا در قرن نوزدهم غول‌هایی چون بالزاک، فلور، دوما، داستایوسکی و تولستوی قدم به‌میدان می‌گذارند. و جمعاً رمان اروپائی به‌اوج پیروزی می‌رسد. حال آن‌که در قرن بیستم رمان‌نویسان بزرگی در سرزمین‌های دیگر، در آمریکای شمالی، در آمریکای جنوبی و ژاپن و آفریقا در صحنهٔ ادب ظاهر می‌شوند.

آیا قرن نوزدهم را باید از روز اوّل ژانویه به ۱۸۰۱ به‌حساب آورد؟ در این تاریخ در فرانسه، شاتوبریان، و سنانکورا، نخستین آثار رمانتیک را خلق کردند. انقلاب کبیر چند سالی در کارهای ادبی وقفه انداخت، امّا نرم‌نرم رمان‌نویسان به‌انتشار آثار خود پرداختند. با این وصف تا چندین دهه رمان نیز مثل سایر رشته‌های ادبی در همان فضائی که محصول ذوق بزرگان قرن

۱- Senancour (۱۸۴۶-۱۷۷۰) نویسندهٔ فرانسوی مؤلف رمان «اُیرمن»

روشنگری بود، سیر می‌کرد.

رمان «کلاسیک»، این مخلوق قدرتمند رالیسم، که تا مدت‌ها رمان «واقعی» تلقی می‌شد، در سال ۱۸۳۰ به‌صحنه آمد. و از نظر اساس و بنیاد، خالق و خداوندگار بزرگ آن، اُونوره دوبالزاک بود، و «کمدی انسانی» بالزاک تاریخ رمان را زیر سلطه خود آورد، و نمونه و سرمشق جهانی شد. و در همه جا مورد تحسین و تقلید قرار گرفت. عده‌ای برضد این جریان بودند، و مسیرهای دیگری را برگزیدند، و در نتیجه سبک و سیاق‌های متفاوتی به‌وجود آمد.

از بالزاک تا زولا، از دیکنز تا تولستوی، رمان‌های رالیست، و رمان‌های روان‌شناسانه، بر صحنه مسلط شدند، و رمان در این مسیر پیش رفت، و در سراسر قرن نوزدهم این وضع برقرار بود. و در قرن بیستم نیز گروهی از رمان‌نویسان - ژرژ مارتن دوگار، ژومن رولان، ژرژ دوهمل و دیگران همین راه را طی می‌کردند.

در پایان قرن بیستم، بر ویرانه‌های «ناتورالیسم» گلهای عجیبی روئید، که عده‌ای از منتقدان معتقد بودند که رمان در این دوره به‌انحطاط رسیده، اما گروهی عقاید دیگری داشتند، و می‌گفتند که این نویسندگان معترض و سرکش، که لئون بلوا^۱، اکتاو میرابو^۲، و ژرژ داریان^۳، و نظایر آنها، راههای تازه‌ای یافته‌اند. و نوآوری در عالم هنر از ضروریات است، و رمان قرن بیستم با این ابتکارات ریشه‌ها و اصول خود را به‌دست می‌آورد. و از طرف دیگر در آن سوی اقیانوس اطلس، رمان آمریکائی نخستین آثار بزرگ و درخشانش را به‌جهان عرضه می‌کند و غرب استعمارگر، رمان خود را همراه چیزهای دیگر، به‌هند و ژاپن و خاورمیانه و آفریقای جنوبی می‌برد. که بعضی از این سرزمین‌ها از مستعمرات غرب بودند.

۱- Leon Bloy

۲- Octave Mirabeau

۳- George Darian

آتالا

فرانسوارنه دوشاتو بریان (فرانسه، ۱۸۰۱)

مسیری در صحرا

از حماسه انسان و طبیعت، تا دردهای

عصر رمانتیک

عشق در صحرا

آتالا، یا عشق دو موجود وحشی در صحرا، رمان کوتاهی است. و این داستان قسمتی از مجموعه «نبوغ مسیحیت» شاتوبریان است که در دفاع و ستایش از مسیحیت نوشته شده، و در عین حال قسمتی از مجموعه مفصل‌تری به‌نام «حماسه انسان و طبیعت» است که شاتوبریان آرزوی نوشتنش را داشت.

یک اثر تمثیلی

رنه، یک جوان فرانسوی، در سیر و سیاحتش به‌قبیله سرخ‌پوستان ناتجر، در لویزیان، می‌رسد. چاکتاس یک پیرمرد سرخ‌پوست، داستان زندگی خود را برای رنه باز می‌گوید. داستان او از این قرار است که یک مرد اسپانیائی به‌نام لویز او را بزرگ می‌کند. اما چاکتاس با زندگی شهری انس نمی‌گیرد، و پدرخوانده‌اش را رها می‌کند، و به‌زندگی آزاد و وحشی خود باز می‌گردد. و در

آنجا به دست جنگجویان یکی از قبایل دشمن اسیر می‌شود. آتالا دختر رئیس قبیله او را از مرگ نجات می‌دهد، و به اتفاق به صحرا می‌گریزند. آتالا در واقع از ازدواج لویز با یک زن سرخ‌پوست به وجود آمده، و مادرش از او قول گرفته است که باکره بماند و یک مسیحی واقعی باشد. آتالا بین عشق چاکتاس و وفاداری به قول و تعهد خود درمی‌ماند. و سرانجام خود را به مرگ تسلیم می‌کند.

بعد از مدتی یک مُبلّغ مسیحی به نام پدر روحانی اوبری، سعی می‌کند این قضیه را به صورت درس اخلاقی، برای پیروان مسیحیت دریاورد. و داستان با شرح تشییع جنازه آتالا پایان می‌یابد، و چاکتاس نیز به وصیت آتالا عمل می‌کند و مسیحی می‌شود.

فرزند قرن خویش

شاتوبریان زیبایی طبیعت را در سواحل می‌سی‌سی‌پی، با زبانی بسیار شیوا و شاعرانه حکایت می‌کند، و نبوغ افسونگرانه‌اش را در این توصیف نشان می‌دهد، و به قله شاعرانه بودن کلام می‌رسد.

شاتوبریان، با این رمان، که از منابع الهام‌دهنده رمانتیسیم است، و رمان دیگرش به نام «رنه» درد قرن را، عشق آسمانی و ازلی را، توصیف می‌کند. «رنه» بعضی از خصوصیات شاتوبریان جوان را دارد، مانند «ورتر»، که به جوانی گوته می‌ماند، و شاتوبریان نیز مانند گوته، در سالهای بعد از مخلوق خود، رنه جوان، فاصله می‌گیرد.

شاتوبریان

فرانسوا رنه شاتوبریان، در سن مالو در سال ۱۷۶۸ متولد شد. در دوران

کودکی در سواحل برتانی پرسیه می‌زد، و در قصر «کومبورگ»^۱ بیشتر در انزوا زندگی می‌کرد. در دوران جوانی در محافل اجتماعی پاریس رفت و آمد داشت. مدتی به آمریکای شمالی رفت و چندسالی در آنجا ماندگار شد. سپس به اروپا آمد و در ارتش شاهزادگان به خدمت مشغول بود. به نندن تبعید شد. چندی به ژنر رفت. با چاپ و انتشار تألیفاتش: رنه، آتالا، نبوغ مسیحیت، به شهرت رسید. به شرق سفر کرد. مدتی به سیاست پرداخت. نماینده مجلس و سفیر و وزیر خارجه شد. در سال ۱۸۳۰ از سیاست کناره گرفت. و کتاب «خاطرات پس از مرگ» او، از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰، بعد از مرگ او به چاپ رسید.

جاودانگی

شاتوبریان از پیشوایان رمانتیسیم است، و از وقایع‌نگاران عصر خود، در «آتالا» و «رنه»، دردهای زمانه را شرح می‌دهند. و در «نبوغ مسیحیت»، به درمان دردها می‌پردازد. و در «خاطرات پس از مرگ»، به جایگاه والاتری گام می‌گذارد، این اثر نوعی تخیلات پیامبرگونه است، که نویسنده‌اش را به «جاودانگی» می‌رساند.

اُبرَمَن

سنانکور (فرانسه، ۱۸۰۴)

در ستایش بیکارگی

آخرین شعله‌های آتشدان روسو، و
نخستین جرقه‌های رُماتیک

نامه‌های مردِ بلنداندیشه

این رمان از نود و یک نامه ترکیب شده است، که اُبرَمَن، قهرمان داستان، مردی بلنداندیشه، این نامه‌ها را برای دوستی می‌نویسد، و با ظرافت و در عین سادگی وضع و حال خود را شرح می‌دهد.

روایتهای «یک گردشگر تنها»^۱

اُبرَمَن در بیست سالگی برای فرار از اجتماعی که به نظر او کسالت‌آور و تحمل‌ناپذیر می‌نماید، به سویس پناه می‌برد، و همهٔ تابستان را در کوهستان «واله»^۲ به گشت و گذار می‌پردازد، بازگشت به پاریس برای او بازگشت به دلتنگی هاست. و در پاریس نیز اُبرَمَن در جست و جوی آرامش است، و

۱- قسمتی از عنوان کتابی از ژان ژاک روسو

۲- Valais

روزهای آفتابی را با گردش در جنگل فوتن بلو می‌گذرانند. چند سال بعد ارثیه‌ای به اُبرَمَن می‌رسد. و از نظر مادی خیال او آسوده می‌شود، و در سویس اقامت می‌گیرند. و در آنجا، در انزوایی که دوست دارد، با تأثراتی که از عشقی بی‌سرانجام به‌جان او نشسته، روزگار می‌گذرانند، و در گوشهٔ امن خود هر بار که به زندگی می‌نگرد، آن را نمی‌پسندد. این روایت تا حدودی به‌افکار روسو نزدیک است، اما از امید مبهمی به‌ایجاد یک جامعهٔ انسانی بهتر، تهی نیست. و با این خصوصیات، اُبرَمَن به‌زحمت ساختار یک رُمان را پذیرفته است.

دلتنگی اگزستانسیالیستی

اُبرَمَن، مانند رنهٔ شاتوبریان، توصیفی است از درد قرن رمانتیک. اندوه اُبرَمَن، دلتنگی وصف‌ناپذیر او، از رنه شاتوبریان عمق بیشتری دارد. و پیشگام نویسندگانی است چون گِزَن^۱، ونروال، و همچنین راهگشای نویسندگان اگزستانسیالیست در قرن بیستم.

بی‌علاقگی به‌واقعیات زندگی اجتماعی، اُبرَمَن را به‌بطالت و بیکارگی می‌کشد، و کم‌کم انکار وجود، و تمایل به‌عدم را در او به‌وجود می‌آورد، حتی در این رمان نمی‌توان اثری از احساسات نوع‌دوستی و انسان‌گرایی پیدا کرد. روح اُبرَمَن تنها به‌سیر و سیاحت در طبیعت و زیبایی و جاذبهٔ تنهائی و انزوا اکتفا می‌کند و به‌شیوهٔ روسو، سنانکور نواحی کوهستانی سویس را وارد دنیای ادبیات کرده است.

اُبرَمَن پس از انتشار این کتاب شهرتی به‌دست نیاورد و علاقمندانی نیافت. تا آن که بعد از سالها، «سنت یوو»، منتقد معروف ادبی، در اوج رمانتیسیم آن را به‌دوستان ادب معرفی کرد.

۱- Eugén de Guérin بانوی ادیب و نویسندهٔ فرانسوی (۱۸۰۵-۱۸۴۸)

در سال ۱۷۷۰ در پاریس به دنیا آمد، و در سال ۱۸۴۶ در گننامی در سن کلو درگذشت. در ایام جوانی از کشیش شدن، که مقدمات آن را طی کرده بود، گریخت، و در سال ۱۷۸۹ به سویس رفت و در آنجا به مطالعه آثار روسو پرداخت. رمانتیک‌های آلمان نیز در شکل دادن به افکار او مؤثر بودند. در دوران دیرکتوار به فرانسه بازگشت. و بی‌سر و صدا و گننام به فعالیت ادبی مشغول شد، و چندین کتاب نوشت: «آلدوین، یا خوشبختی در تاریکی» (۱۷۹۵)، «رویاپردازی در سرشت ابتدائی انسان» (۱۷۹۹)، و «اُبرمن» (۱۸۰۴).

اُبرمن با مقدمه سنت بوو

اُبرمن در سال ۱۸۳۳ بار دیگر، و با مقدمه «سنت بوو» منتشر شد و ارزش و اعتبار یافت، و در توسعه و گسترش جنبش رمانتیک تأثیر گذاشت. «سنت بوو» در این مقدمه می‌نویسد: «سنانکور در مسیری پیش می‌رفت که با دل و جان خود آن را کشف کرده بود. و مجذوب اندیشه‌های تلخ و نومیدی بی نهایت خود شده بود. به طبیعت پناه برده بود، و در برابر طبیعت نیز خود را ناچیز و ناتوان احساس می‌کرد.»

گورین، یا ایتالیا

مادام دو استائل (فرانسه، ۱۸۰۷)

رمانتیسیم زنانه

این رُمان، که بخشی از آن زندگی‌نامه خود نویسنده است، گفت و گوئی دارد دربارهٔ عشق و هنر ایتالیا.

آشنائی در رُم

اُسوالد نلوویل^۱ در رُم، با گورین، شاعره‌ای که در کاپیتول^۲، تاج گل بر سرش نهاده‌اند، آشنا می‌شود، و به او دل می‌بندد. و این دو، به اتفاق در ایتالیای گذشته و حال به گشت و گذار می‌روند. و این موضوع بهانه‌ای است برای شروع مطلب.

یک ترانهٔ عاشقانه

این عشق چندان دوام نمی‌آورد. اُسوالد بعد از مدتی احساس می‌کند که دیگر به گورین علاقه‌ای ندارد، و این دختر حساس را که مدام از بیماری

۱- Oswald Nelvil

۲- Capitoie میدانی در رُم

پدرش برای او حرف می‌زند، و شعر می‌گوید و شعر می‌خواند، به حال خود می‌گذارد. و به اسکاتلند باز می‌گردد. و در آنجا با لوسیل، خواهر ناتنی کورین، آن هم نه با عشق، بلکه به اقتضای پیروی از سنت‌های اجتماعی ازدواج می‌کند.

کورین که از جامعه سنت‌گرای انگلیس گریخته، و به ایتالیا آمده، تا آزادانه زندگی کند، پس از مدتی به اسکاتلند می‌رود و در آنجا خیر ازدواج اُسوالد و لوسیل را می‌شنود، و افسرده و نومید به ایتالیا باز می‌گردد. و آخرین ترانه‌های عاشقانه‌اش را می‌سراید، و به بستر احتضار می‌افتد. لوسیل و اُسوالد که از بیماری او باخبر می‌شوند، به ایتالیا می‌روند، و در آنجا کورین در آغوش لوسیل و اُسوالد جان می‌سپارد.

یک مانیفست

کورین تجسم زنی است که قربانی قراردادهای سنت‌های اجتماعی می‌شود. و این گونه چیزها در ادبیات قرن هجدهم علاقمندان بسیار داشت. اما از طرف دیگر کورین نخستین زن قهرمان در رمانهای رمانتیک است. اما قربانی شدن او بی ثمر نمی‌ماند. کورین سرکوب عشق نمی‌شود. بلکه پیروزی زنانه را در قلمرو احساسات عاشقانه، و حساسیت‌های هنرمندانه، و وفاداری به اعتقادات و آرمانهایش، ارائه می‌دهد.

این رمان آغاز یک رشته از رمانهای فرانسوی است که حوادث آن در ایتالیا روی می‌دهد. و از سوی دیگر این رمان زیبایی‌شناسی رمانتیک را معرفی می‌کند، که در آلمان و انگلیس شکل گرفته بود و به کمال خود نزدیک می‌شد.

مادام دواستائل

در پاریس، در سال ۱۷۶۲ متولد شد. پدرش وزیر بود. نام واقعی او «آن لوئیز زرمن نیکر» است و عنوان اشرافی‌اش «خانم بارون دواستائل هلشتین» است. که در دنیای ادبیات به نام مادام دواستائل معروف شده است. این خانم ذوق و استعداد ممتازی داشت. در سال ۱۷۹۲ به لندن مهاجرت کرد. و از آنجا به سویس رفت. و در سال ۱۷۹۵ به پاریس بازگشت. در سال ۱۸۰۳ به اشاره ناپلئون بناپارت از پاریس دور شد. و در سالهای بعد محفلی به وجود آورد، که اندیشمندان و نویسندگان لیبرال و هنرمندان رمانتیک در این محفل گرد می‌آمدند و به بحث و گفت و گو می‌پرداختند.

مادام دواستائل در رساله‌ای با عنوان «از آلمان»، به شرح تئوری‌های رمانتیک می‌پردازد، اما در واقع با رمانهایش - دلفین (۱۸۰۲)، و کورین (۱۸۰۷)، رمانتیسیم فرانسوی را به خوبی عرضه کرده بود. و بعد از او نیز ژرژسان، با زندگی و آثارش، به توسعه و گسترش این جنبش کمک می‌کند. رابطه عاشقانه مادام دواستائل با بنزامن کنستان، مدتها بر سر زبانها بود. و جنجال‌ها برانگیخت. بنزامن کنستان، آنچه را از خانم دواستائل آموخته بود، در شاهکارش به نام «ادلف»، با تحلیل‌های روانشناسی درآمیخت.

درباره مادام دواستائل

«مادام دواستائل به آلمان آمد تا اشتعال قلب سوزان خود را فرو بنشانند. نفس پاک شاعرانه، او را آرام می‌کرد و طراوت و صفای عالمی فراتر از دنیای زمینی در او اثر خوب می‌گذاشت. و آلمان در نظر او کشوری بود لبریز از ذوق و هنری آسمانی، که انسانها در این سرزمین بدون توجه به جسم و ماده، با تقوا و پارسائی در مزارع برف‌آلود به گشت و گذار مشغولند.» «هاینریش هاینه»

پایان یک رابطه

ادلف جوانی است از یک خانواده اشرافی ژنو. که با دربار یکی از شاهزاده نشین‌های آلمانی رفت و آمد دارد. و در آنجا دلدادۀ زنی می‌شود به نام ایلنور. که ده سال بزرگتر از اوست، و از معشوقش، کنت کُوپ... دو فرزند دارد. ادلف در عشق خود پای می‌فشارد، و ایلنور کُنت را رها می‌کند، و تسلیم او می‌شود و به یک عشق عجیب تن می‌دهد. ادلف در برابر همه دشواری‌ها و مخالفت‌ها ایستادگی می‌کند و از عشق این زن دست برنمی‌دارد. آیا ادلف مستحق سرزنش پدر خویش است؟ آیا واقعاً با این عشق زندگی خود را تلف کرده است؟

النور همه چیز را ترک می‌کند و تمام و کمال به عشق ادلف تن می‌سپارد. و در آن حال که روز به روز بر شور و هیجان او افزوده می‌شود، آتش عشق ادلف کم‌کم به خاموشی می‌گراید. و سرزنش‌های پدر و دوستانش نیز در او اثر

می‌گذارد، و نصایح آنان را می‌پذیرد. در این موقع یکی از دوستان ادلف به‌النور خبر می‌دهد که ادلف قصد جدا شدن از او را دارد. النور با غم و اندوه، ادلف را به حال خود می‌گذارد، و دیری نمی‌گذرد که از غصه جان می‌سپارد. ادلف آزاد می‌شود. می‌تواند به دلخواه زندگی کند. دیگر مانعی در سر راهش نیست. آزاد، اما ویران شده است و سترون. و خود او می‌گوید: «دیگر آزاد بودم اما دیگر کسی دوستم نمی‌داشت. و برای همه دنیا بیگانه بودم».

ژمان کلیدی

بنزامن کنستان در این رمان ظاهراً گوشه‌هایی از وقایع زندگی خود را بازگو می‌کند. و منتقدان ادبی، النور و مادام دواستائل را در یک قالب می‌بینند. ویژگیهای زمان، ادلف را با آن خصوصیات و خلقیات به وجود می‌آورد، و بنزامن کنستان در این اثر، بدون هیچ گونه انحراف، از همان ابتدا در مسیری پیش می‌رود که به مرگ النور می‌انجامد. و گوئی این امر اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. ژمان قالبی منسجم دارد و نثری استوار، نویسنده در این ژمان به تمثیل یا چیزهای خارق‌العاده متوسل نمی‌شود، بلکه بیشتر به روانشناسی آدمهای رمان می‌پردازد. و به هر حال اثری اخلاق‌گراست.

بنزامن کنستان

بنزامن کنستان دُوریک^۱ از ۱۷۶۷ در لوزان سویس به دنیا آمد. در انگلیس و آلمان تحصیل کرد. در سال ۱۷۹۴ تابعیت فرانسه را پذیرفت، و با مادام دواستائل آشنا شد. و این عشق، آغاز یک رابطه پانزده ساله بود. که در این فاصله دوبار به علت ازدواج‌های بنزامن کنستان در آن وقفه‌هایی حاصل شد، و در کتابی به نام «دفتر قرمز» (چاپ ۱۹۰۷) از رابطه‌های عاشقانه بنزامن

۱. Benjamin Constant de Rebecque

کنستان با چندین زن پرده برداشته است. در دوران امپراتوری و بازگشت سلطنت نقش یک سیاستمدار درجه اول را بازی می‌کرد، و با وجود تردیدها و انحرافات از پیشروان طرز تفکر لیبرالی بود. ادلف اثر جاودانه اوست. این نویسنده در هشتم دسامبر ۱۸۳۰ درگذشت.

زندگی‌نامه

بنژامن کنستان در حدود سال ۱۸۱۰ زندگی‌نامه خود را در کتابی به نام «سسیل»^۱ نوشت، که ناتمام ماند. و سالها بعد از مرگ او به چاپ رسید. کنستان در این کتاب با دقتی کم‌نظیر، داستان روابط عاشقانه‌اش را با زنی به نام شارلوت هاردنبرگ^۲، و همچنین با مادام دو استائل، حکایت می‌کند.

غرور و تعصب

جین اوستین (انگلیس، ۱۸۱۳)

کاوش در ذوق و احساس انگلیسی

از ویژگیهای ادبیات انگلیس ظهور چندین بانوی رمان‌نویس بزرگ است که جین اوستین نخستین آنهاست.

طوفان در آرامش

طوفان در یک دهستان بسیار آرام، همه چیز را درهم می‌ریزد: یک جوان مجرد و ثروتمند به نام چارلز بینگلی^۱، ساکن این منطقه می‌شود. و طعمه خوبی، برای خانواده‌هائی است که دختر دم بخت دارند! به نظر می‌آید در این میان خانواده «بیت»، که ساده و بی‌پیرایه زندگی می‌کنند، و پنج دختر دارند، امیدهای زیادی در دل می‌پروراندند. و بینگلی نیز سعی می‌کند شانس خود را در این خانواده بیازماید، و در اولین دیدار دل‌باخته «جین» می‌شود.

وقایع شهرستانی

خواهران چارلز بینگلی، و دوست او فیتز ویلیام دارسی سعی می‌کنند که او

۱- Charles Bingley

۱- Cecile

۲- Charlotte Hardenberg

را از انجام چنین پیوند نامناسبی باز دارند. و با هزار زحمت چارلز را از صحنه دور می‌کنند که این عشق به ازدواج نینجامد. داری در این رفت و آمدها، عاشق الیزابت خواهر جین می‌شود. و از او تقاضای ازدواج می‌کند. اما درخواست خود را با تفرعن و تکبر با الیزابت در میان می‌گذارد، چون تصور می‌کند که این دختر از خانواده فرودستی است. و الیزابت که غرور و تکبر او را می‌بیند درخواستش را نمی‌پذیرد.

در این هنگام لیدیا، یکی دیگر از این پنج خواهر، فریب مرد هوسبازی به نام جرج و بگهام را می‌خورد، و به اتفاق می‌گریزند، و لیدیا کم‌کم متوجه می‌شود که در چه دامی افتاده است. از سوی دیگر ویلیام داریسی، خون شوالیه‌گری‌اش به جوش می‌آید و آنها را تعقیب می‌کند، و به آنها می‌رسد، و جرج و بگهام را وادار می‌کند که با لیدیا پیوند زناشویی ببندد. و سپس خود نیز غرور و تکبرش را کنار می‌گذارد و بار دیگر از الیزابت درخواست ازدواج می‌کند. و این بار درخواست او پذیرفته می‌شود. و چارلز بینگلی در این وضع باز می‌گردد و تغییر فضا را حس می‌کند، و با جین نامزد می‌شود.

رُمان تحلیلی

رُمان‌های جین اُستین، از نظر حوادث و اتفاقات چندان جذاب نیستند، اما از نظر بررسی و موشکافی خصوصیات و روحیات و احساسات آدم‌های داستان فوق‌العاده‌اند، و از طنز جالبی نیز برخوردارند. و تعصبات اجتماعی را به هجو و نیش‌خند می‌گیرند.

در معروفترین رُمان او، «غرور و تعصب»، قهرمانان رُمان گاهی با همدیگر متحد می‌شوند، و گاهی رو در روی هم می‌ایستند. و هر بار یکی از آنها نقش قهرمان اوّل رُمان را بازی می‌کند. در بین شخصیت‌های فرعی داستان، خانم پیت، مادر پنج دختر از همه جالب‌تر است. این زن که اعصاب حسّاسی دارد،

مدام غصّه وضع و حال دخترانش را می‌خورد و برای آنها نگران است. «کالینز»، کشیش آن منطقه نیز خلقیات خاصی دارد، غرورش باصفا و سادگی می‌آمیزد، و همه آدَم‌های این رُمان در صحنه ادبیات انگلیسی شناخته شده‌اند و نامشان بر سر زبانهاست.

جین اوستین

خانم جین اُستین (۱۷۷۵-۱۸۱۷)، بسیار فروتن بود، و هنر خود را با فروتنی بسیار عرضه می‌کرد، و در آثارش از مردم عادی انگلیس، و روحیات خاص آنها، و ارتباطشان، با همدیگر تصویر صادقانه‌ای رسم می‌کرد، که این گونه آثار را «رُمانهای خانگی» باید خواند. و جین اُستین در واقع از پیشگامان داستانهای بعد از خویش است که به کند و کاوهای روانشناسانه در شخصیت‌های رُمان پرداخته‌اند.

«غرور و تعصب»، و بعد از آن «مانسفیلد پارک» (۱۷۱۴)، «اما» (۱۸۱۶)، «کاترین مورلاند» (۱۸۱۸)، و چند رُمان دیگر او، در دوران حیات او چندان موفق نبودند. و جین اوستین، در حاشیه دنیای ادبیات و در شهرستان، در کنار خواهرانش و فرزندان آنها و در خانواده زندگی می‌کرد.

نویسنده نامرئی

یکی از خواهرزاده‌های او می‌گوید: «برای همه ما عجیب بود که جین اُستین چه وقت و چگونه رُمانهایش را می‌نویسد. زیرا اتاق کار نداشت، و جایی در اختیارش نبود که جدا از دیگران به کار نویسندگی بپردازد. بیشتر آثارش را در اتاق نشیمن مشترک خانه می‌نوشت. یعنی در جایی که همه می‌رفتند و می‌آمدند و با هم حرف می‌زدند و شلوغ می‌کردند. و گاهی این سر و صدا و شلوغی به حدّی می‌رسید که خاله‌ام نوشته نیمه کاره‌اش را کنار

می‌گذاشت. سعی می‌کرد که خدمتکاران و مهمانانی که به‌خانه می‌آمدند متوجه جدی بودن کار او نشوند. و تنها بعضی از اعضای خانواده از اهمیت کار او خبر داشتند!»

گرابه‌ای به نام «مور»^۱

ا.ت. آ. هوفمن (آلمان، ۱۸۲۱)

استاد داستانهای شگفت آور

هُوفمن، استاد الهام‌بخش داستانهای اسطوره‌ای و افسانه‌ای است، و با خیالپردازی‌های ماورای طبیعی، و شور و شوق غنائی‌اش، از آلمان به سرزمین‌های دورتر می‌رود و همه را مجذوب می‌کند.

خاطرات یک گربه دانا

«گرابه‌ای به نام مور»، ژمانی است که با ترکیب چند عنصر گوناگون شکل گرفته است. و این گربه هم داناست و هم فیلسوف است و هم شاعر. و در خانه یوهان کریسلر (یوهان کریسلر نام مستعار هوفمن در این داستانهاست)، رهبر گروه آواز کلیسا، زندگی می‌کند، و به تناوب یکی از صفات و هنرهای خود را به کار می‌گیرد. و در مجموع کارهای او بی‌نظم است و درهم ریخته. و در هر حال تصوّرات شگفت‌آور این گربه محترم و معتبر از هر جهت زیرکی و نبوغ او را می‌نمایاند.

Murr - ۱

نگرانی‌های ناشناخته

در حقیقت زندگی پرماجرای کریسلر، عناصر لازم برای ژمان را به وجود می‌آورد، حال آن که تفسیرها و دلچک‌بازی‌ها و فضل‌فروشی‌های گربه ساکن در کتابخانه او، جنبه‌های طنزآمیز و هجوگونه ژمان را تأمین می‌کنند.

برخوردها و اختلافات دوطرفه، یعنی استاد و گربه‌اش، آشوب و اضطراب برمی‌انگیزند، و دل‌نگرانی‌های ناشناخته‌ای به وجود می‌آیند، که زیگموند فروید از این گونه حالات در فرضیه‌هایش یاد کرده است.

«مور»، داستان عشق‌های ایام جوانی‌اش را برای استاد حکایت می‌کند، و ماجرای عیش و عشرتها، وقت‌گذرانی‌ها و پرسه‌زدن‌هایش را با دوستان و همگان. و این دنیای کوچک «گربه‌ای»، در واقع تمثیلی است از یک دنیای انسانی. از طرف دیگر «مور» گربه دانشمندی است، و درباره این موجودات عجیب، یعنی انسانها، مدام مطالعه و تحقیق می‌کند. از جمله درباره خلقیات استادش، و از همه عجیب‌تر در مورد آبراهام، مشاور شاهزاده ایگنار، که در قصر خود به گروهی از ارواح حکومت می‌کند.

این حکایات پیچ و خم‌های بسیار دارد، و حوادث خیال‌انگیز بی‌شمار. که هیچ کدام آخر و عاقبت خوبی ندارند. کریسلر در واقع کسی جز خود هوفمن نیست که زندگی‌نامه ذوقی و تفضلی، و نیمه تمام خود را در این داستانها می‌نویسد.

واقعی و تخیلی

با کتاب «حکایاتی به سبک کولوت»^۱ (۱۸۱۴)، هوفمن نقدنویس و نوازنده موسیقی، در دنیای افسانه‌سرای و داستان‌نویسی قدم گذاشت. در آثار او سایه‌هایی از گلوک آهنگساز، و دون ژوان هوسباز، و برگانزا، سگ ژمان دُون

کیشوت را می‌توان دید. و به‌خصوص در ژمان «ساحر» این سایه‌ها بسیار مشخصند.

«اکسیرهای شیطان» (۱۸۱۶)، ژمانی است که به داستانهای سیاه پلیسی بی‌شبهت نیست. و در ژمان دیگر او، «برادران مدارد»، نوادگان مجازات گناهان اجداد خود را متحمل می‌شوند. و معجون اسرارآمیزی آنها را از پا در می‌آورد.

ماجراهای غم‌انگیز «برادران مدارد» ما را به یاد بدبیری‌های «راهب» اثر «لوئیس» می‌اندازد، که به گونه مرموزی به سوی بدبختی و گناه پیش می‌رود. و این داستان مکملی هم دارد، که در آنجا برعکس، همه به سوی سعادت و کمال می‌روند. و این مجموعه از بهترین آثار ژمانتیسیم فانتاستیک است.

داستانهای «برادران سراپیون» (۱۸۱۹ تا ۱۸۲۱) در چهار جلد و شرح ماجراهای شش دوست همدل و همراه است که در روز «سراپیون قدیس» دور هم جمع می‌شوند، و داستانهای پریان و حکایات خنده‌آور یا غم‌انگیز را برای همدیگر نقل می‌کنند. و این داستانها جنبه‌های گوناگون دنیای هوفمن را نشان می‌دهند. اما داستان «شاهزاده خانم برامبیلا» (۱۸۲۰)، آمیخته‌ای است از حقیقت و خیال.

هوفمن

ارنست تئودور آمادئوس هوفمن^۱ (۱۷۷۶-۱۸۲۲)، نوازنده، شاعر، نمایشنامه‌نویس و افسانه‌سرا، شاد و پرشور بود و در عین حال غمگین و نومید، و از دوستداران نوعی مشروب به نام پنج^۲. و اطلاعات وسیعی در همه زمینه‌های ادبی و اجتماعی داشت. درباره آلمان و مشرق‌زمین چیزهای زیادی

۱. Ernest Théodor Amadéus Hoffmann

۲. Punch نوعی مشروب که آمیخته‌ای است از ژم، و دارچین و لیموترش

می‌دانست. تخیل بسیار نیرومندی داشت. و رُمانها و داستانهائی آفرید که جمعاً نوعی هزار و یک شب مغرب‌زمینی را به‌وجود آورده‌اند.

رُمانتیسیم و فانتاستیک

آثار هوفمن موسیقی و شعر و ادبیات و رُمان را در خود جمع کرده‌اند. و آمیخته‌ای از شوخ‌طبعی و هجا و خیالپردازی و واقع‌بینی و قطعه‌های غنائی‌اند. اضطراب و یأسی که در گوشه‌های تاریک روح آدمی پنهان می‌شوند، گاهی در بخش‌هایی از تألیفات او خود را نشان می‌دهند، و از این نظر با رُمانتیک‌ها شباهت دارد. هوفمن مخلوطی است از نروال و هوگو و ژول‌ورن. استاد رُمانتیسیم فانتاستیک است و در عین حال افسانه‌سرا و رُمان‌نویس. نقدنویسان قرن بیستم در کارهای او سرچشمه‌های الهام‌بخش تحلیل‌های روانشناسانه را یافته‌اند. آثار هوفمن در فرانسه، با ترجمه بسیار ظریف و دقیق «لوتو-ویمار»^۱، محبوبیت بسیار یافته‌اند.

شارل نودیه^۲ (۱۸۴۴-۱۷۸۰) از نویسندگانی است که از هوفمن تأثیر پذیرفته، و در داستانهائی او نیز وهم و خیال نقش مهمی را بازی می‌کنند. «دیوهای شب» (۱۸۲۱)، و «ذره‌های پری‌گونه» (۱۸۳۲) از رُمانهای خوب او هستند.

تقریباً همه نویسندگان رمانتیک مجذوب ژانر فانتاستیک شده‌اند. و کم و بیش تألیفاتی از این نوع دارند. توفیل گوتیه با رُمانهای «ژتاتورا» (۱۸۴۵)، و «مومیائی» (۱۸۵۷) در این راه به‌کمال رسیده است.

بعضی از دیگر نویسندگان، و از جمله پتروس بؤرل^۳ (۱۸۵۰-۱۸۰۹)،

مؤلف رُمانهای «خانم پوتیفار» (۱۸۳۹) و چند رمان دیگر از همین دست، فانتاستیک و رُمانتیک را به‌شکلی درآمیخته‌اند، که اصالت هر دو نوع را حفظ کرده‌اند. ژرار دونروال (۱۸۵۵-۱۸۰۸) نیز رمانهای فانتاستیکی دارد که در آنها رُیا را به‌مرز جنون می‌رساند.

رُمانهای فانتاستیک در این عصر انواع گوناگونی دارند، و با انواع دیگر ادبی پیوند یافته‌اند. بودلر این نوع را با «سورناتورالیسم» درآمیخته است، و با باربی دُورویل^۱، ولترآمون^۲، و هویسمن^۳، با سوررآلیسم.

طراوتِ تصوّرات دوران کودکی

شارل نودیه می‌نویسد: «هوفمن با ذوق شگفت‌انگیز خود، که به‌تفریح و تفنّن تمایل بسیار داشت، آثاری خلق کرده است، که هم صمیمی و خودمانی است و هم عارفانه، گاهی اضطراب‌آمیز است و گاهی خنده‌آور، هم ساده است و هم عجیب و باورنکردنی. و در چند کلمه باید گفت که هوفمن برای دوران سالخوردگی ما کتابهائی نوشته است، که طراوت و درخشندگی توهمات و تصوّرات ایام کودکی ما را دارد.»

۱- Barbey d'Aureville

۲- Lautréamont

۳- Huysmans

۱- Loève-Weimars

۲- Charles Nodier

۳- Petrus Borel

کوانتین دوروارد

والتر اسکات (انگلیس، ۱۸۳۲)

آوای نغمه‌سرای اسکاتلندی

والتر اسکات با نوشتن رُمان‌های اصیل تاریخی در «قرن رُمان»، تأثیرگذار بوده است.

کماندار دلاور

در رقابت لوئی یازدهم با چارلز بی‌باک، و دسیسه‌چینی‌ها و جنگ و ستیزهای آن زمان، کوانتین دوروارد^۱، کماندار دلاور اسکاتلندی، در خدمت پادشاه فرانسه، نموندهای از یک قهرمان جنگاور را ارائه می‌دهد.

شوالیه در خدمت کنتس

کوانتین دوروارد مأموریت دارد که کنتس «الیزابل دوکروای»^۲، بانوئی از اشراف بورگونی را به لی‌بز^۳ ببرد، و او را به اسقف آن شهر بسپارد. در طی راه با

۱. Quantine Durward

۲. Isabelle de Croye

۳. Liège شهری در بلژیک.

خطرات بسیار رو به‌رو می‌شود، و با شجاعت از دام‌های پُر خطر بیرون می‌آید، و در ضمن حوادث بسیار با گیوم دولامارک توطئه‌گر و شیطان‌صفت، که قصد دارد مردم را بر ضد چارلز بشوراند، درگیر می‌شود، و او را از میان برمی‌دارد، و سرانجام کنتس الیزابت دوکروای به همسری او در می‌آید.

در فصل‌های مربوط به‌درگیری‌های نظامی لوئی یازدهم و چارلز بی‌باک، خلقیات لوئی یازدهم و مشاور او، «تریستان لِرِمیت»^۱، و «آلیویه‌لُودَن» آرایشگر و محرم اسرار او را دقیق و استادانه توصیف می‌کند.

رُمان تاریخی و رُمان سیاسی

رُمان تاریخی والتر اسکات، فضاسازی و انتخاب و ساخت و پرداخت موضوع را به‌رماتیکها یاد می‌دهد. دوستاناران داستانهای پُر حادثه به‌رُمانهای او علاقه زیادی دارند. والتر اسکات در عین حال که چهره تاریخی چارلز بی‌باک را به‌ما نشان می‌دهد، و این آخرین شوالیه، و شاه سیاستمدار را، که هنوز به‌دنیای قرون وسطی وابسته است، معرفی می‌کند، تعبیر و تحول ارزشهای اجتماعی و اخلاقی، و انحطاط دوران شوالیه‌گری و فئودالیسم را به‌نمایش می‌گذارد.

رُمان‌های والتر اسکات یک دوران تاریخی را تجسم می‌بخشند. و از این نظر بی‌شبهت به‌داستانها و فیلمهای وسترن نیستند، که یک دوره از ماجراهای تاریخ امریکا را توصیف می‌کنند. این نویسنده جنگ و جدال نرمان‌ها و ساکسن‌ها را در دوران سلطنت ریچارد شیردل در «آیهوانهو» (۱۸۱۹) شرح می‌دهد، که این رُمان به‌صورت یک اُسطوره ادبی درآمده است. و هرچند بعضی از منتقدان از نظر سبک و ساختار داستانها به‌والتر اسکات ایرادهائی گرفته‌اند، اما این نویسنده بی‌تردید روایتگر تاریخ زادگاه خویش، اسکاتلند

۱. Tristan l'Hermitte سیاستمدار فرانسوی در قرن پانزدهم

است و روایتگر تاریخ دوران خویش. و در ژمانهایش حوادث قهرمانی را با وقایع زندگی روزانه می‌آمیزد. ژمانهای «عتیقه‌فروش» (۱۸۱۶)، و «پیورتین‌های اسکاتلند» (۱۸۱۶) از آثار معروف او به‌شمار می‌آیند.

والتر اسکات

در سال ۱۷۷۱ در ادینبورگ متولد شد، و در آبتسفورد^۲، در ۱۸۳۲ درگذشت. رؤیای اسکاتلند نیمه واقعی و نیمه شاعرانه، که در دوران کودکی در ذهن او نقش بسته بود، در همه عمر با او بود. آثار بورگر^۳ و گوته را ترجمه کرد. و علاوه بر ترجمه آثار بزرگان ادب، شعر هم می‌سرود. مدتی در یک مؤسسه انتشاراتی به‌کار مشغول بود. و این مؤسسه وضع مالی بدی داشت و به‌عده زیادی مقروض بود. و او ناچار به‌وکالت دادگستری می‌پرداخت، و ژمانهای بسیاری می‌نوشت. و بیشتر به‌آن علت چیزی نوشت که بتواند دبون آن مؤسسه انتشاراتی را پردازد!

نقاش سرزمین اسکاتلند

شاتوبریان می‌نویسد: «والتر اسکات را باید نقاش مشهور سرزمین اسکاتلند نام داد. اما به‌نظر من ژانر بی‌بنیادی را در دنیای ادبیات پایه‌گذاری کرد، که نه ژمان است و نه تاریخ».

رمان تاریخی

رمان تاریخ

تاریخ پیش از والتر اسکات به‌صحنه رمان راه یافته بود. ژمان‌های سیاه یا «گوتیک» انگلیسی غالباً ویژگی‌های ژمان تاریخی را داشتند، اما در چند دهه اول قرن نوزدهم، ژمان تاریخی به‌صورت یک ژانر وارد دنیای ادبیات شد.

با اوج گرفتن جنبش ژماتیک ناسیونالیسم، ژمان تاریخی در دوران بازگشت سلطنت و استقرار مجدد نظام پادشاهی در فرانسه اعتبار و محبوبیت زیادی به‌دست آورد. که امروز دیگر آن درجه از عزت و اعتبار را ندارد. و در همین سالها بود که بعضی از شاهکارهای ژمان تاریخی آفریده شد. پروسپرمیریمه^۱ (۱۸۰۳-۱۸۷۰) نخستین بار با کتاب «روایاتی از دوران شارل یازدهم» (۱۸۲۹) به‌شهرت رسید. این نویسنده در ایامی که از طرف دولت بازرس بناهای تاریخی بود، بخش بزرگی از یادگارهای دوران «ژمان»^۲، و گوتیک را از ویرانی نجات بخشید.

۱- Puritains پیوریتین‌ها فرقه‌ای بودند که به‌بازگشت به‌پاکی و خلوص مسیحیت ابتدایی

اعتقاد داشتند.

۲- Abbotsford

۳- Bürger شاعر آلمانی (۱۷۴۷-۱۵۳۱)

۱- Proper Mérimée نویسنده فرانسوی

۲- Roman یک سبک هنری که در قرن‌های یازدهم و دوازدهم در اروپا به‌شکوفایی خود رسید.

آلفردو وینی^۱ نیز، که از بازماندگان یک خانواده اشرفی قدیم بود، که در ایام انقلاب به وضع بدی دچار شده بودند، مجذوب عظمت تاریخ بود، و برخلاف والتر اسکات، که حوادث ناچیز و قهرمانان گمنام را ترجیح می‌داد، این نویسنده در زمان «پنجم مارس» (۱۸۲۶)، یک قهرمان ژماتیک را به صحنه می‌آورد، که با ریشلیو در می‌افتد، و خود را به حوادث متلاطم سرنوشت می‌سپارد. بالزاک در حوادث عصر انقلاب و دوران امپراتوری، ریشه‌های تاریخی دنیای معاصر را جست‌وجو می‌کند. ویکتور هوگو در آثار دوران جوانی‌اش از والتر اسکات تأثیر می‌پذیرد. و در زمانهای «هان ايسلندی» و «بوک زارگال»، کم و بیش در سرزمین‌های دیگر به رویدادهای تاریخی می‌پردازد، و سپس در «نوتردام دوپاری» (۱۸۳۱)، تصویری از قرون وسطی را ترسیم می‌کند، که نوعی رمان سیاه نیز به حساب می‌آید. و در رمان «نودوسه» (۱۸۷۴)، این تصویر تاریخی را تا دوران انقلاب جلو می‌آورد، و در رمان «مردی که می‌خندد» (۱۸۶۹)، از وقایع تاریخی انگلستان سخن می‌گوید، و در «بینوایان» (۱۸۶۲)، مانند بالزاک به تاریخ باز می‌گردد، و ریشه‌های تاریخ معاصرش را از دل خاک بیرون می‌کشد.

امسا استاد بزرگ زمان تاریخی فرانسه، بی تردید الکساندر دوما (۱۸۷۱-۱۸۰۲) است، با زمانهای «سه تفنگدار» (۱۸۴۴)، «ملکه مارگو» (۱۸۴۱)، «گردن‌بند ملکه» (۱۸۴۹)، و بیش از بیست زمان دیگر.

زمان تاریخی در طول قرن نوزدهم و بخشی از قرن بیستم در نظر مردم ارزش و اهمیت خود را حفظ کرد. هرچند که امروز روشنفکران به زمان‌های تاریخی با بدگمانی می‌نگرند، جاذبه این نوع زمان‌ها همچنان باقی است در طی یک قرن و نیم اخیر بعضی از نویسندگان داستانهائی از این نوع نوشته‌اند، که غالب آنها بسیار سرگرم‌کننده و جذاب بوده‌اند. از جمله زمان Quo va dis

۱ Alfred de Vigny

به قلم هانریک سینکیه ویچ لهستانی (۱۹۵۰-۱۸۴۴) و «سوس یهودی» اثر «لیون فوشتوانگر» (۱۹۵۸-۱۸۸۴)، که نازیها با تغییرات و انحرافات، از این کتاب یک فیلم ضد یهودی ساخته‌اند.

استاندارد و فلوریو پوشکین و تولستوی، از بزرگترین نویسندگان قرن نوزدهم نیز زمان تاریخی نوشته‌اند. و بعضی از نویسندگان قرن بیستم، گاهی به زمان تاریخی روی آورده‌اند. که برای نمونه می‌توان از آراگون نام برد و کتاب «هفته مقدس» او، و نویسندگان دیگری چون ژیبو (هوسارد^۱ روی بام)، آله خوکار پنتیه (قرن روشنگری)، سولزنیستین (اوت ۱۴)، مارگریت یورسنر (خاطرات آردین). بعضی از نویسندگان نیز مانند ریموند کنو^۲ در زمان «گل‌های آبی»، وقایع تاریخی و این نوع زمان را به بازی می‌گیرند.

عقیده یک صاحب نظر

رژر لوکاک در کتاب «زمان تاریخی» می‌نویسد: «برخورد استاندارد با مسائل تاریخی عصر خویش، پیش از آن که نوعی زمان تاریخی به سبک جدید باشد، انتقادی است اجتماعی از اوضاع قرن هجدهم. و این نوع زمان تاریخی در جهت درک آگاهانه از تاریخ را، بالزاک به حد کمال می‌رساند. والتر اسکات زمان تاریخی را به حرکت انداخته، و به جلو برده بود، و بالزاک قدرت و قوت بیشتری به این نوع زمان بخشید، و شکل جدیدی از زمان تاریخی رئالیستی را خلق کرد. و در «پندارهای گمشده»، گرایش دیگری از زمان تاریخی را به وجود آورد، که الزماً جایگزین زمان تاریخی والتر اسکات شد.»

۱- Hussard دسته‌ای از سواره‌نظام که در قرن هفدهم در فرانسه به وجود آمد، که به سبک نظامیان مجارستان لباس می‌پوشیدند.

۲- Raymond Queneau

آخرین موهیکان

فینمور کوپر (ایالات متحده آمریکا، ۱۸۲۶)

چراگاه، فضای تازه‌ای برای خیالپوری

فینمور کوپر هم در واقع‌گرایی، هم در خیالپردازی، هم در انتخاب موضوع، و هم از نظر فرم ادبی، پدر و بنیادگذار رُمان آمریکائی است.

در سال ۱۷۵۷

در سال ۱۷۵۷، فرانسویها قلعه «ویلیام هانری» را محاصره می‌کنند. «کُورا» و «آلیس»، دختران سرهنگ مونرو، فرمانده انگلیسی قلعه، همراه سروان دونکان هیوارد در راهند، تا در قلعه به پدر خود بپیوندند. «ماگُورا»، راهنمایشان، آنها را فریب می‌دهد و به دامشان می‌اندازد. اما «ناتلی بومپو»، معروف به «دامن چرمی»، که شکارچی ماجراجوئی است، آنها را نجات می‌دهد.

ماجرا پُشتِ ماجرا

«مُون کالم» قلعه را تسخیر می‌کند، و به سرهنگ مونرو و دخترانش قول

می‌دهد که از آنها حمایت کند. با این وصف سرخ‌پوستان دو خواهر را می‌ربایند. «ناتلی بومپو» و «اونکاس»، به اتفاق سروان دونکان هیوارد، آلیس را در اردوگاه سرخ‌پوستان می‌یابند و او را از این دام می‌رهانند، اما «کُورا» به دست «ماگُورا» اسیر شده است. از سوی دیگر فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها موقتاً باهم متحد می‌شوند و با سرخ‌پوستان می‌جنگند، قبیله‌های موهیکان و دلوار هم متحداً با قبیله ابروکوا وارد جنگ می‌شوند. و در این گیرودار، که همه به جان هم افتاده‌اند، «ماگُورا» با «کُورا» که اسیر اوست، به سوئی می‌گریزد، و در راه او را می‌کشد. اما ناتلی بومپو، «ماگُورا»، را به انتقام کشتن «کُورا» و «اونکاس» به قتل می‌رساند. و «اونکاس» آخرین نفر از قبیله موهیکان است که در این جنگ و ستیز کشته می‌شود.

پس از این ماجراهای پی‌در پی، سروان دونکان هیوارد و آلیس به شهر بازمی‌گردند، و ناتلی بومپو و یارانش به مناطق دوردست و وحشی می‌روند، و دیگر کسی از سرنوشتشان خبردار نمی‌شود.

اسطوره حماسی

در این رُمان، فینمور کوپر آمریکای جوان را به نمایش می‌گذارد، جنگ و جدال استعمارگران فرانسوی و انگلیسی باهمدیگر از یک سو، و جنگ سرخ‌پوستان با آنها و باهمدیگر از سوی دیگر، و طرز زندگی مهاجران نخستین، از موضوعات اساسی این رُمان است. فینمور کوپر بنیادگذار این نوع داستانهاست، که در نهایت سادگی قضا یا را شرح می‌دهد. این رُمان از نظر خیالپردازی و رویدادهای عاشقانه و احساساتی، در نوع خود نمونه و سرمشقی است برای رُمانهای بعدی. که جمعاً بسیار قراردادی و غالباً سطحی است. اما توصیف زندگی شکارچیان، که حیوانات را برای پوستشان شکار می‌کنند، و آداب و رسوم سرخ‌پوستان، و آهنگ تند حوادث و ماجراها، و ارائه

عظمت طبیعت، در این داستان آن قدر جذّابیت دارد، که همه معایب آن را می‌پوشاند.

فنیّمور کوپر

جیمز فنیّمور کوپر در سال ۱۷۸۹ در بورلینگتون به دنیا آمد، و در سال ۱۸۵۱ در کوپراستون، واقع در ایالت نیویورک، درگذشت، و عجیب آن است که این نویسنده، که رُمانی با آن عظمت و وسعت درباره جنگ و جدال در چراگاه‌های آمریکا نوشته است، در عمر خود به چراگاه و آن گونه مناطق قدم نگذاشته بود. و اگر به سیر و سفری می‌رفت، با کشتی بود. و شاید به همین دلیل به دریا علاقمند بود و چند رُمان درباره دریانوردان، و کتابی به نام «تاریخ دریانوردی آمریکا» (۱۸۳۹)، از او به یادگار مانده است.

نامزدها

آلساندرو مانزونی (ایتالیا ۱۸۲۴-۱۸۲۸)

واقعه‌ای در لُمباردی

این رُمان بنیادی ادبیات ایتالیا، در اِتامی که «ملت ایتالیا» شکل می‌یابد، به وجود می‌آید.

بدببیری‌های دو جوان

رُمان نامزدها، با تکنیکی استوار و براساس واقعه‌ای در قرن هفدهم، شکل گرفته است. و بدببیری‌های «رنزو» و «لوچیا»، دو جوان آماده برای ازدواج را شرح می‌دهد که بعد از گذشتن از جاده‌های پریپچ و خم موانع و مشکلات به وصل همدیگر می‌رسند.

یک تابلوی عظیم

«رنزو» و «لوچیا»، این دو روستائی ساده‌اهل لُمباردی^۱، قربانی حیل‌گری‌ها و دسیسه‌چینی‌های دُون زودریگو از مالکان اسپانیائی تبار آن ناحیه می‌شوند. مالکان ظالم و مقامات فاسد محلی به دُون زودریگو کمک

۱ - Lombardie منطقه وسیعی در شمال ایتالیا نزدیک کره‌های آلپ

می‌کنند، و این دو جوان دلداده را وادار می‌سازند که از هم جدا شوند. اما این دو دلداده، به یاری کریستوفر، کشیش روستا موفق به فرار از آن حدود می‌شوند. و سپس با صدها ماجرا، چنان که در رُمانهای کلاسیک مرسوم است، رودرو می‌شوند، و سرانجام رسماً ازدواج می‌کنند.

رُمان «نامزدها»، یک تابلوی عظیم تاریخی از وقایع قرن هفدهم لمباردی درگیر و دار حوادث فاجعه‌بار جنگ سی ساله است. راهزنی و قحطی و آشوب و غارت و ترور و شیوع طاعون و جنگ و جدال، در این تابلوی عظیم با قلمی بسیار قدرتمند نقاشی شده است. و در ضمن محاصره «ماتتو»^۱، نمایشی از دلاوریها را می‌بینیم. و این جنگ با همان وسعت و عظمتی که در رُمانهای خوب قرن نوزدهم سابقه دارد، توصیف شده است.

رُمان ایتالیائی

بلند پروازی‌های مانژونی در این رُمان به‌بالزاک و استاندال می‌ماند. این نویسنده در رُمان «نامزدها» یک «کمدی انسانی» کوچک ایتالیائی خلق می‌کند. همه طبقات اجتماعی در این اثر ظاهر می‌شوند، و رُمان‌نویس جمعاً کشوری را نشان می‌دهد که هنوز از فئودالیت و قتل و غارت و جنگهای داخلی و خارجی رنج می‌برد، و نیروهای تازه‌نفس و جوان از دل ویرانه‌های نسل قدیم برمی‌خیزند.

اعتقادات مسیحی نویسنده به‌قهرمانان جوانش چنان قلب و روح پاک و مصفائی بخشیده است که از این نظر نمونه و سرمشق به حساب می‌آیند. این نویسنده میهن پرست و آزادیخواه، در این کتاب مُبَلِّغ - البته مُبَلِّغ پنهان و محتاط - ایتالیای مُدرن است که به‌سوی جنگ‌های استقلال طلبانه پیش می‌رود.

آدمهای متعدد این رُمان به‌صورت «نمونه» درآمده‌اند، بی آن که پیچیدگی

خلقیات و روانشناسی آنان قربانی این «نمونه»‌سازی شود. رالیسم مانژونی زنده و صمیمانه است و دلچسب، و آمیخته با تسامح اعتقادات مسیحی. اما پیام‌های نویسنده ساده و آسان فهم نیستند. حزم و احتیاط مانژونی، باعث شده است که نویسنده متعهدی چون بندتو کروچه^۱، او را به‌لقاطی متهم کند.

آلکساندر و مانژونی

در سال ۱۷۸۵ در میلان به دنیا آمد، و در سال ۱۸۷۲ در همین شهر جان سپرد. در دوران جوانی روشنگری‌های انقلاب فرانسه بر او اثر گذاشته بود. اما هرگز از ایمان مسیحی‌اش دست برنداشت. زیرا این اعتقادات از کودکی در جان او نشسته بود، و اشعار او با اعتقادات مذهبی‌اش آغشته شده‌اند. مانژونی سعی می‌کند که مسیحیت را با دموکراسی و استبدادستیزی با همدیگر بیامیزد. «نامزدها» در سه جلد از سال ۱۸۲۵ تا ۱۸۲۷ منتشر شد، و در سال ۱۸۴۲ با تصحیح و تجدید نظر خود مؤلف بار دیگر به چاپ رسید.

به عقیده استاندال:

«مانژونی یک مقلد است. مقلد شرمگین شکسپیر. مانژونی به‌مکتب رُمانتیک علاقه نشان می‌دهد، بی آن که از احترام به‌مکتب کلاسیک دست بردارد. و سعی می‌کند که هم دوستداران شکسپیر و هم ستایشگران راسین را راضی نگاه دارد.»

۱ - Benedetto Croce

۱ - Mantou شهری در لمباردی ایتالیا

سرخ و سیاه

استانداال (فرانسه، ۱۸۳۰)

عشق و بلندپروازی

استانداال با نقل یک رویداد عادی، داستانی را می‌آفریند که در واقع روایتگر شکست عشقی والا، در اثر برخورد با قراردادهای ناگزیر اجتماعی است.

معلم سرخانه

سرخ و سیاه شرح یک رویداد واقعی است در سال ۱۸۳۰، با تغییرات بسیار. ژولین سورل^۱، که فرزند درودگری است در «وری‌یر»^۲ واقع در منطقه ژورا، و زیر نظر آبه شیلان آموزش دیده و پرورش یافته، برای تعلیم فرزندان مردی از طبقه اشراف به نام آقای «دورنال»^۳ به‌خانه آنها می‌رود.

شکست تمایلات

ژولین سورل با مذهب و سلطنت مطلقه مخالف است، و ناپلئون را در دل

Julien Sural - ۱

Verrière - ۲

de Rénal - ۳

می‌ستاید، و به‌خاطر همین اعتقاداتش لطمه‌های بسیار دیده، و سرخورده و بسیار افسرده است. و در آن ایامی که در خانه آقای دورنال معلم و مربی فرزندان اوست، به‌همسر او ابراز عشق می‌کند، و با او روابط عاشقانه برقرار می‌سازد، و این قضیه افشا می‌شود، و او را از آنجا بیرون می‌کنند.

ژولین از آنجا به‌مدرسه علوم مذهبی بزانشون می‌رود، و پس از چندی منشی مارکی دولامول می‌شود. ماتیلد دولامول، دختر مارکی، به‌پیروی از مود آن روزگار به‌تمایلات شدید نفسانی خود پاسخ می‌دهد و خود را تسلیم عشق ژولین می‌کند. و تا اینجا «سرخ»، در فضای داستان پیروزمند است. تا آن که «سیاه» ناگهان پدیدار می‌شود و کشیش اعتراف شنو خانم دورنال را وامی‌دارد که نامه‌ای بنویسد و ژولین را فریبکار و اغواگر معرفی کند. ژولین وقتی از موضوع با خبر می‌شود، به «وری‌یر» باز می‌گردد و به‌خانه خانم دورنال می‌رود، و با تپانچه تیری به‌او شلیک می‌کند. او را به‌زندان می‌برند. و خانم دورنال که از این حادثه جان به‌در برده، به‌اتفاق ماتیلد، دختر مارکی، کوشش می‌کنند که او را از زندان بیرون بیاورند. اما ژولین در زندان تغییر روحیه می‌دهد، و اعتقاد و افکارش به‌رنگ دیگری درمی‌آید، و ژولین دیگری با خصوصیات اخلاقی دیگری متولد می‌شود. و ماجرا با مرگ ژولین پایان می‌یابد، و چند روز بعد از او خانم دورنال نیز جان می‌سپارد.

وقایع توخس آمیز

ژولین پُرجوش و پُر حرارت است و تنها به‌ارضای تمایلات خود می‌اندیشد، و بر ضد جامعه بسته و بورژوازی زده، و متظاهر به‌اخلاق عسبان می‌کند. استانداال نیز کم و بیش همین خصوصیات را دارد. استانداال رئالیست و ژماتیک، در ایتالیای دوران رُنسانس فضائی را یافته بود که مانند رؤیاهای او

هم دل‌انگیز، و هم طوفانی و توحش‌آمیز بود. و فابریچو دل دونگوا، قهرمان ژمان دیگر او به‌نام «لاشارتروز دوپارم»، بی‌نهایت ظریف و آداب‌دان و بی‌نهایت خشن و بی‌رحم بود. هم وارث روحیات شوالیه‌ها بود و هم وارث ماکیاوول. در آن ژمان هم الهام‌بخش استاندال، رویدادهای عادی بود، که در ایتالیای قرن پانزدهم اتفاق افتاده بود و او این وقایع را با موشکافی‌های خشک و دقیق در آمیخته، تابلوی دردانگیزی فراهم ساخته بود.

استاندال

هانری بیل^۲، معروف به استاندال (۱۸۴۲-۱۷۸۳)، با آن که داستان‌نویس بود برای معاصرانش قابل درک نبود. و التفات چندانی به او نداشتند. و پس از پایان قرن نوزدهم و آغاز قرن بیستم، یعنی سالها بعد از مرگش به‌مقام و منزلت این ژمان‌نویس بزرگ پی بردند. و علاوه بر ژمانهای او، ارزش کارهای دیگر او نظیر: «زندگی هانری برولار»، و «خاطرات خودستایانه» نیز معلوم شد. و دوستداران ادبیات دریافتند که استاندال از پیشگامان روانکاوی در دنیای ادب بوده است. استاندال مرد گذشته و در عین حال مرد آینده بود. بدرغم میل خود ژمانتیک بود. صریح و بی‌پرده واقعیات را می‌نوشت و گوئی با نخبگان نسل‌های آینده قصد دیدار داشت، و به‌قول آراگون: «استاندال نویسنده دنیای آینده بود.»

استاندال در سینما

در سال ۱۹۶۰، «کلود اوتان لارا»^۳ با اقتباس از ژمان سرخ و سیاه فیلمی

۱- Fabrice deldongo

۲- Hen Beyte

۳- Claude Aotan Lara

ساخت، که ژرارفیلیپ در آن نقش ژولین را بازی می‌کرد. در فیلمی نیز که از «لاشارتروزدوپارم» ساخته شد، ژرار فیلپ، «فابریچو دل دونگو» بود. بدین گونه ژرارفیلیپ چهره محبوب و قهرمان سرشناس سینمای فرانسه در قرن بیستم، قهرمانان ادبی قرن نوزدهم استاندال را تجسم بخشیده است.

مادموازل دو موبین

تئوفیل گوتیه (فرانسه، ۱۸۳۵)

دوشیزه‌ای همتای کاپیتن فراکاس

گوتیه یک قهرمان جذاب و درخشان زن می‌آفریند، که آزادگی و هوسبازی‌اش آدمی را به حیرت می‌اندازد. و با این رُمان، مانیفست زیبایی‌شناسیِ چنین تحولی را به ما ارائه می‌دهد.

یک داستان طولانی

مادموازل دو موبین، داستانی طولانی است، با فرم نامه‌نگاری، قهرمان رُمان زنی است مجرّد و آزاد، که تسلیم هیچ مانع و مشکلی نمی‌شود. و در ضمن داناست و با فرهنگ. و تصوّر‌اتش چنان پر شور و شعله‌ور است که حوادثی داستان‌گونه پدید می‌آورد. و حتّی ظاهر خود را تغییر می‌دهد و لباس مردانه می‌پوشد.

بازی ماسک‌ها

مادموازل دو موبین، با لباس و ظاهر مردانه وارد دنیائی می‌شود که در

ورودی آن به‌روی زنان بسته است. و با این وضع همچون مردان از زنان دلربائی می‌کند، و خواهر یکی از دوستانش به‌او دل می‌بازد، و او ناگزیر به‌خاطر این عشق به‌دوئل تن در می‌دهد. و در همان حال خود دلباخته یک مرد احساساتی می‌شود. و این عشق، به‌او و احساس او وضعی دویپهلو و ابهام‌آمیز می‌بخشد. و خود او با این وضع و حال ابهام‌آمیز در برابر اصرار آن جوان احساساتی به‌عشق تسلیم می‌شود. در واقع، گوتیه عصاره همه داستانهای پُرماجرای قرن هفدهم، و چکیده همه داستانهای هوس‌آلود قرن هجدهم را بیرون کشیده، و با همدیگر ترکیب کرده است. و خواننده یا مجذوب جاذبه‌های عجیب این رُمان می‌شود، یا استادی و مهارت نویسنده را در این ترکیب نمی‌پسندد و آن را تصنعی می‌شمارد. در مقدمه رُمان، گوتیه درباره استقلال مطلق هنر شرحی دارد، و بر ضد منتقدان، که خلق چنین آثاری را بر ضد اخلاق می‌دانند، مطالبی می‌نویسد.

تئوفیل گوتیه در رُمان دیگرش، کاپیتن فراکاس (۱۸۶۳-۱۸۶۱)، داستان یک دسته از هنرپیشگان سیار را نقل می‌کند. این رُمان المثنای رُمانتیک «رُمان کُمیک» به‌قلم اسکارن است، و گوتیه با شور و حرارت بیشتر آن قضایا را باز می‌گوید، و به‌موضوعات فرعی آن بیشتر پر و بال می‌دهد. کاپیتن فراکاس دویپهلو و ابهام‌آمیز نیست. و هرچند این رُمان را در دوران پختگی و کمال خود نوشته، همان خصوصیات و همان روح رُمانتیک مادموازل دو موبین را در آن می‌توان یافت. و بار دیگر گوتیه جوان را به یاد می‌آورد که جلیتقه قرمز می‌پوشید، و برای دفاع از «ارنانی» و بکتور هوگو جنجال می‌آفرید.

تئوفیل گوتیه

تئوفیل گوتیه (۱۸۷۲-۱۸۱۱) از کمانداران و مدافعان پُرشور گروه رُمانتیک‌ها بود، و از همراهان پُر حرارت ژراردونروال، نظریه پرداز اندیشه

«هنر برای هنر»، که بودلر جوان را شاعری در حد کمال می‌خواند و او را می‌ستود.

توفیل گوتیه مانند بعضی از سوررآلیست‌های قرن بیستم، از قرن خود جدا افتاده بود، در دوران پختگی نیز اعتقادات ایام جوانی‌اش را انکار نمی‌کرد. هم به‌رمانتیک‌ها روی آورده بود، هم به بررسی تحلیلی آثار هنری و تاریخ هنری می‌پرداخت، و هم نقد هنری می‌نوشت. و این گونه فعالیت‌های هنری برازنده هنرمندی چون او بود.

از شعر و داستان تا نقد هنری و سفرنامه

گوتیه در جوانی از مبارزان جنبش رمانتیک بود، و سپس به‌پروان نظریه هنر برای هنر پیوست و جنجال‌ها آفرید. روزنامه‌نگاری پرکار بود. در مجلات آثار هنری را نقد می‌کرد. شهرتش از یک نویسنده بیشتر بود. چندین سفرنامه از او به یادگار مانده است. چیزهایی می‌نوشت که گاهی عجیب و غریب می‌نمود. و تنها قصدش از نوشتن این گونه چیزها، مانند بسیاری از نویسندگان معاصر خویش، مخالفت با سنت‌ها و چیزهای مرسوم بود. نه تنها داستانهای تخیلی، بلکه برای باله نیز نمایشنامه می‌نوشت.

دختر سروان

الکساندر پوشکین (روسیه ۱۸۳۶)

شورش پوگاچف

پوشکین پایه گذار زمان روسی است یا
گوگول؟ شاید گروهی بر سر این موضوع
بحث و جدل داشته باشند. ولی در واقع
باید پذیرفت که هر دوی آنها خطوط
اصلی این زمان را یافته‌اند.

استبداد در روسیه

در آن هنگام روسیه حکومتی داشت مستبد، روشن‌بین اما ستمگر و
بی‌رحم. در دوران استبدادی سلطنت کاترین دوم، فضائی به‌وجود آمده بود که
بی‌شبهت به‌فضای نمایشنامه‌های شکسپیر نبود.

گرینیف^۱ و ماریا

زمان «دختر سروان»، ما را تا قلب شورش پوگاچف فرو می‌برد. گرینیف
افسر جوان، خانه پدری را همراه با «ساوولی ایچ» خدمتکار وفادارش، ترک

می‌کند، تا برای انجام یک مأموریت نظامی به دژ دوردست «بیه لوگورسک»^۱ برود. در نخستین روزها، دلباخته ماریا می‌رود، دختر فرمانده دژ می‌شود. و حتی به خاطر او با رقیب به جنگ تن به تن می‌پردازد. در همین ایام پوگاچف دژ را محاصره می‌کند، و آنجا را به تصرف در می‌آورد. پوگاچف رهبر شورشیان، بعد از تصرف دژ، گرینیف را می‌بیند، و به یاد می‌آورد که روزی این افسر پوستین خود را به او داده است. و به همین سبب او و ماریا را عفو می‌کند.

چندی نمی‌گذرد که اوضاع دگرگون می‌شود. و گرینیف را به خیانت و بندوبست پنهانی با شورشیان متهم می‌کنند. «شوارین»، خیانتکار واقعی، در این دسیسه‌چینی برضد گرینیف پیروز می‌شود. اما ماریا خاموش نمی‌نشیند، و به نفع گرینیف شهادت می‌دهد. و رفته‌رفته پرده از روی اسرار کنار می‌رود. و امپراتور به درخواست ماریا، گرینیف را عفو می‌کند.

گزارش تاریخی

پوشکین مدتی برای نوشتن «داستان شورش پوگاچف»، در آرشیو دولتی در پترزبورگ، به مطالعه اسناد و مدارک این قضیه مشغول بود. اما مطالعاتش را نیمه تمام رها کرده بود. و از همین اطلاعات در نوشتن شاهکارش به نام «دختر سروان»، بهره بسیار برد. «دختر سروان»، زمان کوتاه و درخشانی است، که بر بسیاری از نویسندگان روسیه، و حتی تولستوی در «جنگ و صلح»، اثر گذاشته است. پوشکین مانند دوست خود گوگول، از بینادگذاران زمان روسی است. گوگول از نظر اساس و اصول، و پوشکین از لحاظ مایه‌های تاریخی و رالیسم و وقایع‌نگاری، در این پایه‌گذاری مؤثر بوده‌اند. پوشکین در زمانهای خود اشخاصی را خلق کرده است که به صورت اسطوره درآمده‌اند.

نبوغی صاعقه‌آسا

زمانهای «بوریس گودونف» (۱۸۳۱)، «اوگن اونگین» (۱۸۲۶)، و «بی‌بی پیک» (۱۸۳۲)، از مراحل گوناگون کارهای استثنائی او به‌شمار می‌آیند، که در عین کوتاهی پربارند. گوگول روح و ذوق روسی را با همه خصوصیاتش در آثار خود معرفی می‌کند، و پوشکین آن روی دیگر سنت‌های روسی را به‌ما نشان می‌دهد، یعنی آن چیزهایی که اروپائی هستند و جهانی، و در عین حال در فرهنگ مردم روسیه ریشه دارند.

الکساندر پوشکین

الکساندر سرگئیویچ پوشکین، در سال ۱۷۹۹ در مسکو به دنیا آمد، و در سال ۱۸۳۷ از دنیا رفت. شاعر بود و نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس به‌نظم و به‌نثر، و تاریخ‌نگار و منتقد ادبی. جمعاً پوشکین تجسمی بود از نبوغ ملی روسیه. زندگی‌اش زمانتیک بود: کوتاه و پرماجرا و پُرشور، که با وضع تأثیرانگیزی در یک دوئل به پایان رسید. قدرت او در کار، شگفت‌آور بود. تصور و تجسم او از تاریخ روسیه، و نبوغش بر معاصران او، و وارثان ادبی‌اش الزاماً تأثیر گذاشته است.

پوشکین روح ما بود

گوگول می‌نویسد: «او تنها تجسم فکر و ذوق روسی بود». داستایوسکی معتقد است: «او زبان شاعرانه ما را آفرید». تورگنیف هم نظر او را تأیید می‌کند. بولگاکف مدعی است که: «او عشق ماست، شادی ماست، هوایی است که در آن نفس می‌کشیم. روح ماست»

و به‌هر حال پوشکین نمونه و سرمشقی بی‌همتای بود. و عظمت او انکارناپذیر.

پندارهای از دست رفته

اُونُوره دُوبالزاک (فرانسه ۱۸۴۳-۱۸۳۷)

والس بلندپروازیها

«کمدی انسانی»، که قرن بزرگ رُمان را زیر سلطه خود گرفته است، نمونه و سرمشقی است که از آن فراتر نمی‌توان رفت. و قله واقعی رُمان‌نویسی است.

در مرکز

پندارهای از دست رفته، که بسیاری از موضوعات مورد نظر بالزاک، و بخش بزرگی از اشخاص مخلوق او را در خود جای داده، در مرکز «کمدی انسانی» جایگیر شده است.

رُمانی در سه بخش

این رُمان سه بخش دارد. بخش اول: «دو شاعر» (۱۸۳۷)، که حوادث آن در سال ۱۸۲۱، در شهرستان، در آنگولم روی می‌دهد: «داوید بیشار»^۱، چایخانه پدرش را اداره می‌کند. اما تجارت پیشه و مرد عمل نیست بلکه

David Séchard ۱

۲۰۰ / رُمان‌های کلیدی جهان

جوانی است آرمان‌گرا. که دوست دارد مطالعه و تحقیق کند، و منشاء تغییر و تحولی باشد. و بالزاک خود تجربه‌ای نظیر او داشته است، و بعضی از خصوصیات روحی و جسمی‌اش را به داوید بخشیده است. (و همین داوید در بخش سوم، به خاطر آرمان‌طلبی‌اش بسیار رنج می‌برد). داوید هوشمند است و توانا و تنومند. اما لوسین شاردون، مکمل و در عین حال متضاد با او است: باریک اندام است و ظریف. جاه‌طلب است. اما در کار خود دقت و وسواس لازم را ندارد، و تنها به هوش و زیرکی خود تکیه می‌کند. و به معنویات معتقد نیست. لوسین شاردون می‌خواهد به درجات بالاتری برسد. و خود را در وضع نامناسب و حقارت‌آمیزی می‌بینید. پدرش داروساز است و مادرش از خانواده «روبا میره»^۱ است، و کارش نگهداری بیماران. لوسین شبی به‌خانه خانمی از طبقه اشراف به نام «دوبارژتون»^۲ دعوت می‌شود، که سی و شش ساله است و زیبا و باهوش. لوسین خود را de Rubempré معرفی می‌کند^۳ تا او را از طبقه اشراف بشمارند، و در ضمن در وصف زیبایی آن خانم اغراق می‌گوید و او را ملکه زیبایی آنگولم می‌نامد، و در دل او جای خود را باز می‌کند، و جایگزین باژون دوشاتله، درباری پیر می‌شود، که بعد از این ماجرا کینه لوسین را در دل می‌گیرد. اما از آن پس لوسین و خانم دوبارژتون، در همه جا در کنار همدیگرند، و در سپتامبر ۱۸۲۱، این خانم به پاریس می‌رود و لوسین را به همراه خود می‌برد.

عنوان بخش دوم این رُمان، «یک آقای شهرستانی در پاریس» (۱۸۳۹)، است، که این بخش دنباله داستان لوسین را می‌گیرد. لوسین در پاریس با مشکلات بسیار رو به رو می‌شود. و به‌هرکاری دست می‌زند، تا همچنان

۱- Rubempré

۲- de Bar geton

۳- de پیش از نام خانوادگی از علائم نسبت داشتن با اشراف است.

محبوب خانم دویرژتون باشد. اما موفق نمی‌شود. و بارون دوشاتله بار دیگر نزد این خانم باز می‌گردد. و لوسین که خود را طرد شده می‌بیند، مدتی در یک اتاق محقر زیر شیروانی، در کنار چند شاعر گمنام زندگی می‌کند. و با دسته‌ای از جوانان ایده‌آلیست که انجمنی به نام «گروه کوچک» تشکیل داده‌اند همراه می‌شود. در بین آنها شاعران و نویسندگان و هنرمندان بشردوست بسیارند، و رئیس آنها کسی است به نام دانیل دارژر.^۱

فهم و دانائی لوسین در آن حد نیست که در سطح آنها باشد، و خود را در کنارشان حقیر می‌بیند، و به کمک دوست خود، «لوستو»، که دلال و کارگزار ادبی است، در حلقه روزنامه‌نگاران و کتابفروشان وارد می‌شود، و به یاری نیمی از هنر و نیمی از حقه بازی‌هایش به سرعت در این مسیر پیش می‌رود و به شهرت می‌رسد، و با مردی به نام راستینیاک، که ظاهری بسیار فریبنده دارد، آشنا می‌شود، و در این ایام لوسین به بالاترین درجه پیروزی و افتخار در پاریس دست می‌یابد.

اما سقوط او بی‌رحمانه است، ناچار از پاریس می‌گریزد. و دشمنان در تعقیب او هستند. طلبکاران سعی می‌کنند به ترتیبی او را به دام بیندازند. معشوقه‌اش، کورالی، نیز جان می‌سپارد، و دوستان او را از خود می‌رانند، و با بدبختی‌هایش داوید را به خطر می‌اندازد.

بخش سوم رمان، یعنی «رنج‌های مخترع»، ما را به آنگولم باز می‌گرداند. داوید سشار زیر ضربات تازیان‌های رقیبان از پا در می‌آید، و قربانی آرمان‌گرایی خود می‌شود. و لوسین که سهمی از مسئولیت را به عهده دارد، در فکر آن است که خود را در امواج رودخانه «شرانت» غرق کند. و در چنین وضع و حالی آبه «کارلوس هیرا» او را نجات می‌دهد. و اما این بار مرد

دیگری که تجسم دیگری از شیطان است، به نام «وُترن»^۱، که ما او را در باباگوریو نیز می‌بایم. با لوسین دوست و همدست می‌شود.

سرنوشت لوسین در کتاب دیگر بالزاک با عنوان «شکوه و بینوائی زن خودفروش» (۱۸۴۷-۱۸۳۷) تکمیل می‌شود که رمانی است در «چهار بخش» و بالزاک بار دیگر در این کتاب تکنیک‌های «رمان - پاورقی»^۲ را از سر می‌گیرد. که در این نوع رمان، «اُژن سو»^۳، با داستان، «اسرار پاریس» توفیق و شهرت بسیار به دست آورده بود.

به عقیده بودلر:

«عده‌ای گمان می‌کنند که عظمت بالزاک تنها در آن است که تماشاگر دقیق مسائل است، حال آن که به نظر من هنر اصلی بالزاک در قدرت تخیل اوست، که دنیا را از زاویه تصورات و تخیلات افسونگرانه و پُرشور خود می‌بیند.»

و به عقیده هوگو فون هوفمنشتال^۴

«در آثار بالزاک، آدمها مثل نُت‌های یک سمفونی بزرگند. و گوئی اشخاصی که بالزاک به صحنه‌شان می‌آورد هر عضو بدن خود را از خون و روح ما به دست آورده‌اند. و ما وقتی در هوای شهرهای بزرگ، نفس می‌کشیم، وجود آنها را حس می‌کنیم.»

۱. Vautrin

۲. رمانهائی که به تدریج و فصل به فصل در مجلات و روزنامه‌های هفتگی به چاپ می‌رسند.

۳. Eugène Sue

۴. Hugovon Hofmannsthal (۱۸۷۴-۱۹۵۶) نویسنده اتریشی

در «تور»^۱، در سال ۱۷۹۹ به دنیا آمد. در پاریس دانشجوی حقوق بود. و در دوران دانشجویی با اتاقهای محقر زیر شیروانی، که بعدها قهرمانانش در آنها زندگی می‌کردند، آشنا شد. از ۱۸۲۲ تا ۱۸۲۵ نخستین رُمانهایش را با نام مستعار به دست چاپ سپرد. که نتیجه آن شکست بود برای او، و مقدار زیادی بدهکاری برای ناشر. بالزاک در آن ایام در محافل اجتماعی و محافل اشرافی پاریس رفت و آمد داشت. در سال ۱۸۲۹، «آخرین شوآن»^۲ (که بعدها به نام «شوآن‌ها» به چاپ رسید) از تألیفات او منتشر شد. و نخستین حلقه کمدی انسانی بدو وجود آمد. زندگی بالزاک در این هنگام به نوعی گردباد شباهت داشت. رفت و آمد در محافل، روزنامه‌نگاری، رُمان‌نویسی، و روابط عاشقانه، وقت اضافی برای او باقی نمی‌گذاشتند. در سال ۱۸۳۲، نامه‌نگاری با یک زن بیگانه به نام هانسکارا آغاز کرد. که یک بانوی ثروتمند لهستانی بود. بالزاک در سال ۱۸۵۰ پنج ماه قبل از مرگش با او ازدواج کرد.

کمدی انسانی

بالزاک در سال ۱۸۴۱ این عنوان را برای مجموعه رُمانهای خود انتخاب کرد، و این نام با آگاهی و خرد بسیار انتخاب شده بود. کمدی انسانی یادآور «کمدی الهی» دانته است، و نموداری از بلندپروازی روح بالزاک. چند سال پیش از انتخاب چنین عنوانی، یعنی از سال ۱۸۳۲، در رُمانهای او، بعضی از اشخاص و قهرمانان کمدی انسانی به وجود آمده بودند. از جمله در «باباگوریو» (۱۸۳۴)، راستینیاک را به صحنه می‌آورد، که قبلاً در «چرم ساگری» (۱۸۳۱) نیز او را معرفی کرده بود.

۱. Tours شهری در ۲۳۵ کیلومتری جنوب غربی پاریس.

۲. Chouan شورشیان، غرب فرانسه در هنگام انقلاب، بهره‌بری ژان شوآن.

بالزاک جزئیات این مجموعه را بدین گونه تقسیم‌بندی می‌کند:

اتودهای درباره اخلاق و عادات فردی، اجتماعی: «صحنه‌های زندگی خصوصی»، «صحنه‌های زندگی شهرستانی»، «صحنه‌های زندگی پاریسی»، «صحنه‌های زندگی سیاسی»، «صحنه‌های زندگی نظامی»، «صحنه‌های زندگی مردم روستائی». که مهمترین رُمانهای او در این محدوده عبارتند از: اوژنی گراند (۱۸۳۳)، دوشس دولاتزه (۱۸۳۴)، زنیق دره (۱۸۳۶)، زن سی ساله (۱۸۳۴)، پندارهای از دست رفته (۱۸۴۳-۱۸۳۷)، دختر عمو پت (۱۸۴۶)، پسر عمو پونس (۱۸۴۷).

اتودهای فلسفی در رُمانهای «چرم ساگری» (۱۸۳۱)، لوئی لامبر (۱۸۳۲)، سرافینا (۱۸۳۵)، ماسیمی لا دونی (۱۸۳۹) و...

اتودهای روانشناسی، که با «فیزیولوژی ازدواج» آن را طرح‌ریزی کرده بود.

بالزاک ۹۱ اثر از ۱۳۷ کتابی را که برای اجرای برنامه خود پیش‌بینی کرده بود، به پایان رساند، این نویسنده بزرگ، که اندیشه «نقاشی انسان در ابعاد و افشار گوناگون اجتماعی» را از «ژوفرواستن هیلر»^۱، طبیعی‌دان فرانسوی، وام گرفته بود، سراسر قرن خود را در یک تابلوی بسیار عظیم و وسیع ترسیم کرد، و در سطح ظاهری آدیان باقی‌نماند، و در آنها عمیق شد، و بداعماق اجتماع فرو رفت، و در خصوصیات و عکس‌العمل‌های انسانها، که از هر سو زیر فشار عوامل و نیروهای گوناگون و مبهم و گاهی نامعلوم قرار می‌گیرند دقت کرد، تا آنها را بهتر بشناسد و بهتر بشناساند. و هر چند رُمانهای او جنبه رالیستی دارد، از نفس و شور رُمانتیک نیز خالی نیست. بی‌جهت نیست که بعضی از منتقدان، مانند بودلر معتقدند که بالزاک ناظر و راوی واقعیات نیست، بلکه با تخیلات قوی و شورانگیز خود آن همه آثار ماندگار را آفریده است.

۱. Geoffroy Saint-Hilowe (۱۷۷۲-۱۸۴۴) طبیعی‌دان فرانسوی

ماجراهای آرتور گوردون پیم

ادگار آلن پو (ایالات متحده آمریکا، ۱۸۳۸)

عجیب و پریچ و خم

زمانها و داستانهای ادگار آلن پو، راه

ورود به نیوانگلند^۱

مردی از نانتوکت^۲

آرتور گوردون پیم، اهل نانتوکت است و بسیار جوان. پنهانی سوار کشتی صید نهنگ گرامپوس می‌شود. در کشتی شورش درمی‌گیرد. شورشیان عده‌ای را می‌کشند، و عده‌ای را نیز در یک قایق بزرگ می‌نشانند و آنها را به دل اقیانوس می‌فرستند. و به‌تنها کسی که سخت نمی‌گیرند، و با او کاری ندارند، «آگوست»، فرزند نوجوان ناخدای کشتی است.

آگوست و آرتور

آگوست که پیش از آغاز شورش، به‌حضور پنهانی آرتور در کشتی پی

برده، به کمک او می‌شناخت. زیرا آگوست را شورشیان در گوشه‌ای انداخته‌اند، و او گرسنه و تشنه و بی حال است. یکی از افسران کشتی، که از شورش جان سالم به‌در برده، این دو جوان را زیر چتر حمایت خود می‌گیرد، و به آنها کمک می‌کند که با حيله و نیرنگ شورشیان را بر سر عقل بیاورند، و خود اداره کشتی را به‌دست بگیرند.

اما کشتی دچار طوفان می‌شود. و شورشیان که در هدایت کشتی مهارت چندانی ندارند، در طوفان جان می‌بازند، و تنها آن افسر و آرتور گوردون زنده می‌مانند. دریانوردی به نام جان گای که با کشتی خود به سوی قطب می‌رود، آنها را نجات می‌دهد. و در سر راه خود در جزیره تسالا در ساحل پیاده‌شان می‌کند. وحشی‌های شیطان صفت جزیره، ابتدا آنها را با روی خوش می‌پذیرند، اما وقتی این دو به طبیعت وحشی آنان پی می‌برند، با قایق از آن جزیره دور می‌شوند، و به‌مدار ۸۴ درجه جنوبی می‌رسند. و بارانی از خاکستر بر سرشان فرو می‌بارد، و سپس با یک موجود غول‌آسا روبه‌رو می‌شوند، که پوستش به سفیدی برف است.

تمثیلی یا فانتاستیک؟

بودلر، ادگار آلن پو و آثارش را به فرانسویان شناساند، و ظاهراً از نظر زیبایی‌شناسی هنری، و طرز تفکر نوعی نزدیکی با او احساس می‌کرد. و نظریات بودلر درباره‌ی آن پو مورد قبول بسیاری از منتقدان هنری بعد از او قرار گرفت؛ و بدین گونه او را استاد فانتاستیک سیاه، همانند نمونه‌های انگلیسی‌اش می‌شناختند. اما آلن پو، کمتر به نقد و تحلیل آثار خود علاقه نشان می‌داد، و بیشتر به جنبه‌های تمثیلی کارهای خود توجه داشت.

ادگار آلن پو در بسیاری از داستانهایش دقایق و جزئیاتی را در نظر می‌گیرد، که همین ریزه‌کاریها او را به‌سطح آفریدگار زمان پلیسی پژوهشی و

۱- New England نام شش ایالت آمریکائی که در ابتدا مستعمره انگلیس بودند، و در قرن

مقدم استقلال یافتند.

۲- Nantucket در ماساچوست، که یکی از آن شش ایالت است

روانکاوانه فرا می‌برد. در بعضی از آثارش، و از جمله «لیجیا»، همه زرادخانه زُمان سیاه را، و در بعضی دیگر، و برای نمونه «ویلیام ویلسون»، همه عناصر زُمان روانکاوانه را می‌توان یافت.

ادگار آلن پُو

پدر و مادرش هنرپیشگان تأثر سیار بودند، و در کودکی او جان سپردند. و آقای آلن پُو او را به‌فرزندی پذیرفت. در جوانی بسیار بی‌بندوبار بود، و بقیه عمر را در دام الکل گرفتار بود. و تألیفات او، از نقد ادبی گرفته تا شعر و داستان و زُمان، در آمریکای آن زمان، که با افکار پُرشور و میهن‌پرستانه مشغول بود، جایی باز نکردند. ادگار آلن پُو (۱۸۰۹-۱۸۴۹) به‌ظرافت ادبی می‌اندیشید، و با اخلاق و اجتماع سازگاری نداشت.

به‌عقیده هائری جمینز:

«شور و اشتیاقی که از چندی قبل برای مطالعه آثار پُو به‌وجود آمده، نشان می‌دهد که خواننده تازه در اوّل کار است، و به‌مرحله ابتدائی فهم داستان‌های او رسیده است.»

نفوس مُرده

نیکلا گوگول (روسیه، ۱۸۲۴)

فروش ارواح

با گوگول زُمان روسی خصوصیات و قلبهای اصلی‌اش را پیدا می‌کند، و سپس به بالاترین درجات می‌رسد.

دهقانان وابسته به‌زمین

چیچکف نمی‌خواهد مرتکب کار بدی بشود، ولی از بینوایی نفرت دارد، و قصدش این است که به‌هر قیمتی پابرجا بماند. و برای این منظور بهترین راه را پیدا می‌کند: در روسیه آن روزگار که دهقانان وابسته به‌زمین بودند، نه تنها جسم آنها بلکه ارواح دهقانان نیز متعلق به‌مالکان اراضی بود. و طبعاً بین دو سرشماری، تعدادی از دهقانان می‌مردند، و ارواحشان باقی می‌ماند. و این ارواح - یعنی نفوس مُرده - بر تعداد دهقانان یک مالک می‌افزودند. و او می‌توانست با افزودن نفوس مُرده به‌دهقانان زنده خود مبلغ بیشتری از بانک قرض بگیرد.

چیچکف به اتفاق سلیفان و پتروشکا - یعنی درشکه چی و خدمتکارش - به جست‌وجو و جمع‌آوری دهقانان می‌پردازند، و حتی این مرد سعی می‌کند که کوزیچکا، یکی از مالکان اراضی را زیر فشار بگذارد، و وادارش سازد که ارواح دهقانان املاکش را به او واگذار کند، و اما مانیلف، یکی دیگر از مالکان اراضی، حساس و انسان‌دوست است، و برای خرید نفوس مُرده او، چیچکف احساساتش را برمی‌انگیزد تا زودتر به نتیجه برسد، و پولی بابت آنها نپردازد. حال آن که سوباکویچ، ارواح دهقانان خود را مانند یک متاع به او می‌فروشد. یکی دیگر از مالکان اراضی، نُوزدریف، لاف زن و قمارباز و شیاد است و با چیچکف رقابت می‌کند، و برخوردهای این دو از مضحک‌ترین قسمتهای رُمان است.

یکی دیگر از مالکان اراضی، پلیوشکین بسیار خسیس است و تنها زندگی می‌کند، و دنیای عجیب و جنون‌آمیزی برای خود درست کرده، و به اشیاء و خرت و پرتهایی که دور خود جمع کرده، هویت انسانی بخشیده، و خود در دام عجیبی گرفتار شده، طبیعت انسانی‌اش را از دست داده است.

تولد رُمان روسی

این اثر ناتمام، که از روسیه تصویری مضحک و یأس‌آور ترسیم می‌کند، و بین رالیسم و رُمان فانتاستیک نوساناتی دارد، با آن که مبتذل‌ترین و احمقانه‌ترین مسائل را شرح می‌دهد، به عظمتی انکارناپذیر دست یافته است. رُمان روسیه با این کتاب، که اعماق روح مردم را می‌کاود، متولد می‌شود. موضوع این رُمان را پوشکین برای گوگول حکایت کرده، و خلق این اثر سراسر زندگی ادبی گوگول را در بر گرفته است - از ۱۸۳۵ - تا ۱۸۵۲ - نخستین قسمت آن در ۱۸۴۲ منتشر شد. برای گرفتن اجازه چاپ کتاب از

ادارهٔ سانسور به انواع حقه‌ها و نیرنگها متوسل شده بودند. گوگول در سالهای بعد دچار نوعی بحران روحی شد. با این وصف قسمتهای دُوم و سوّم نفوس مرده را نوشت. اما در ژوئیه ۱۸۴۵ بحران روحی او شدت گرفت، و این نوشته‌ها را پاره کرد و از بین برد، و با این ترتیب نسخه‌ای از رُمان که در سال ۱۸۵۲ تجدید چاپ شده بود، قطعیت پیدا کرد، و دیگر چیزی بر آن افزوده نشد.

نیکلا گوگول

نیکلا و اسیلویچ گوگول در سال ۱۸۰۹ در اوکرائین متولد شد. و در سال ۱۸۵۲ در پترزبورگ درگذشت. و او خود را همیشه در این شهر غریبه حس می‌کرد. و روح صادق و ساده و روستائی او با این پایتخت ظریف و آداب‌دان و سیاست‌باز و پلیس‌مآب سازگاری نداشت. گوگول کار ادبی خود را با نوشتن داستانهای مردمی، مانند «شب‌نشینی هامو» (۱۸۳۱) آغاز کرد، و سپس رُمان تاریخی تاراس بولبا را نوشت. اما سبک ادبی او با خلق آثار انتقادی و نیشخندآمیز: «دفتر خاطرات یک دیوانه»، «شنل»، «دماغ»، تثبیت شد. که در آنها تأثیری از کارهای هوفمن مشهود است. و سالها بعد کافکا از او تأثیر می‌پذیرد.

گوگول دربارهٔ گوگول

«اطمینان دارم که بعد از من، نام من از من خوشبخت‌تر خواهد شد.»

«گوگول»

سه تفنگدار

الکساندر دوما (فرانسه، ۱۸۴۴)

شنل و شمشیر

الکساندر دوما جایگزین والتر اسکات،
و استاد ژمان تاریخی است، که بهترین
اوراق داستانهای اعجاب‌انگیز،
ژمان‌های طولانی و پرحادثه و پرکشش و
دنباله‌دار متعلق به اوست.

سه نجیب‌زاده

سه نجیب‌زاده، از تفنگداران لوئی سیزدهم: آتوس رماتیک و مغرور،
پرتوس تنومند و آرام‌طبع، آرامیس شاعر پیشه و حيله‌گر، دوستان جدائی‌ناپذیر
همدیگرند. شوالیه دارتانیان لافزن و ماجراجو نیز با آنها همراه می‌شود.

دوستان و دشمنان

این قهرمانان یک دشمن دارند: کاردینال ریشلیو. و البته با کارگزاران و
افراد زیر فرمان او نیز دشمنی دارند. سه تفنگدار و دوست همراهشان، شوالیه

دارتانیان، در مبارزه هزار بار ضربه می‌خورند و از پا در می‌آیند. اما به‌هیدرا
می‌مانند که هرچه سرشان را ببرند دوباره سرشان سبز می‌شود و به‌جای خود
می‌نشیند! و چندین زن هم در این ژمان در صحنه می‌درخشند. از جمله
کنستانس بوناسیو خدمتکار «آن دوتریش»، که نامزد دارتانیان است. و
«میلادی» سیاه دل و گستاخ، که برای کاردینال ریشلیو جاسوسی می‌کند. و اما
موضوع اصلی ژمان رقابت انگلیس و فرانسه است. و البته ماجراهای عاشقانه
نیز به‌حوادث قهرمانی رنگ و جلوه خاصی می‌بخشند.

الکساندر دوما

«الکساندر دوما داوی دولا پاتری، معروف به الکساندر دوما
(۱۸۷۰-۱۸۰۲)، در بیست سالگی به پاریس می‌آید. جوان است و بلندپرواز. و
نخستین گلوله‌های توپش را با نوشتن نمایشنامه‌های رماتیک، و از جمله
«هائری سوم و خواهرش» (۱۸۲۹)، و «آنتونی» (۱۸۳۱) در دنیای ادب
شلیک می‌کند. این دو نمایشنامه حتی از «ارنانی» و «بکتور هوگو رماتیک» ترند.
اما او با ژمانهای خود شهرت عالمگیر پیدا می‌کند و به‌نام خالق بزرگ افسانه‌ها
و اسطوره‌ها و داستان‌سرای مدرن به شهرت جهانی دست می‌یابد.

از ژمان تاریخی تا ژمان دنباله‌دار

سه تفنگدار را در آثار دیگری، بر ضد مازارن، در ژمان «بیست سال بعد»
(۱۸۴۵)، و سرانجام در ژمان «ویکونت براژلون» از یادگارهای دوران پیری او
می‌یابیم. والتر اسکات ژمان را از دل تاریخ بیرون می‌آورد. اما الکساندر دوما
رودرروی تاریخ می‌ایستاد، و چهره پنهان تاریخ را با تاریخچه‌ها و نقل
ماجراهای قهرمانان فراموش شده و گمنام نشان می‌داد. دوما در ژمانهایش

۱- Hydre مار افسانه‌ای که هرچه سرش را ببرند دوباره درمی‌آید. و هرکول در یکی از
نبردهایش با چنین ماری درگیر می‌شود.

شور قهرمانی را می‌پروراند، و با تخیلات بی انتها و لجام‌گسیخته‌اش به‌نوع دیگری از داستان‌سرایی می‌پرداخت که حکایاتی بود با فصل‌های گوناگون و بسیار طولانی و پُرکشش: کنت مونت کریستو (۱۸۴۵)، ژُزف بالسامو (۱۸۴۶)، گردن‌بندِ ملکه (۱۸۴۹)، آنریئتو (۱۸۵۱)، و چندین رُمان دیگر. با بسط و گسترش مطبوعات، و افزوده شدن تعداد خوانندگان روزنامه‌ها، این نوع رُمان که به‌صورت «پاورقی» در روزنامه‌ها و مجلات چاپ می‌شد، یکی از پدیده‌های عصر را به‌وجود آورد. اُوژن سو (۱۸۵۷-۱۸۰۴)، با رُمان معروف «اسرار پاریس» استادی خود را در خلق این نوع رُمان نشان داد. در این رُمان گاهی افراد خطرناک، دزدان و فقیران و اراذل و اوباش نقش‌های برجسته‌ای به‌عهده داشتند، و گاهی نویسندگان به‌شرح و تفسیر کارهای عجیب انجمن‌های سری می‌پرداختند. رُمان‌نویسان دیگری نیز دنبال این کار را گرفتند: پُل فوال (۱۸۸۷-۱۸۱۷)، رُمان اسرار لندن (۱۸۴۴) را نوشت؛ پانسون دوترای (۱۸۸۶-۱۸۱۷)، رُمان رُکامبُول (۱۸۵۹)؛ امیل گابوریو (۱۸۷۳-۱۸۳۲) چند رُمان جنائی، و گزایوه مونتِه پِن (۱۹۰۲-۱۸۳۳)، رُمان «زن نانو» را به‌یادگار گذاشتند.

دوما و کارگروهی

این نویسنده آثار بی‌شماری از هر نوع، رُمان و نمایشنامه و زندگی‌نامه، به‌دنیای ادب عرضه کرد. و اما عده‌ای از نویسندگان مشخص یا نامشخص در این راه با او همکاری داشتند. که یار و مددکار دستهای خسته و روح خسته استاد بودند. «اُوگوست ماکه»^۱ از معروفترین همکاران او بود، که از ۱۸۳۹ تا ۱۸۵۱، در کنار او بود. الکساندر دوما با همکاری دوست هنرمندش، ژرارِدو نروال نیز چندین نمایشنامه برای تئاتر نوشت، و از جمله نمایشنامه «لتوبورکار» را، که در سال ۱۸۳۹ روی صحنه آمد

۱- Auguste Maquet

برکه شیطان

ژرژسان (فرانسه، ۱۸۴۶)

شیطان مهربان

از یک سو «مرداب» بود و رسوائی می‌آفرید، و از سوی دیگر بانوی مهربان بود و مثل دیگران بازیچه تقدیر.

نخستین و بهترین

«برکه شیطان» نخستین و در عین حال بهترین رُمان «شبانی» اوست.

داستان شب‌زنده‌داری

ژرمن، دهقانی است که زنش مرده، و با سه فرزند خردسالش تنها مانده است. یکی از خویشانش، بیوه‌زنی را برای همسری او پیدا کرده، که پدرش یک دهقان ثروتمند است، و در دهکده‌ای نه چندان دور سکونت دارد. ژرمن سوار بر مادپانش به‌راه می‌افتد، تا به آن دهکده برود و آن بیوه‌زن را از نزدیک ببیند. پسر کوچکش، و یک دختر جوان و فقیر، که قرار است در آن دهکده، به‌چوپانی گوسفندان گمارده شود، در این سفر همراه او هستند.

اما در این سفر راه را گم می‌کنند، و شب را ناچار زیر آسمان پُر ستاره، و

در جنگلی نزدیک «برکه شیطان» می‌گذرانند. در آن شب آرام و اسرارآمیز ژرمن و دختر چوپان، در تاریکی احساسات قلبی خود را، در پرده به‌همدیگر باز می‌گویند.

روز بعد، وقتی به مقصد می‌رسد. ژرمن بیوه‌زنی را که برای او نامزد کرده بودند، می‌بیند، و او را از خود راضی و جلف می‌یابد، و به‌خشم می‌آید، و به‌دهکده خود باز می‌گردد. ماری، دختر چوپان، نیز در آنجا نمی‌ماند، و با ژرمن و پسر کوچکش همراه می‌شود. ژرمن و ماری احساس می‌کنند که دلباخته همدیگر شده‌اند، و این عشق به ازدواج می‌انجامد.

داستان عاشقانه شبانی

داستان آن قدر ناب است که به یک شعر منثور می‌ماند. بعضی از منتقدان ادبی خلیات ژرژسان را با ستایش زندگی روستائی نامتناسب می‌دانند. اما آنان فراموش کرده‌اند که این داستان ستایش زیبایی‌های عشق و زندگی است. و با تابلوی غم‌انگیزی که هُلین نقاشی کرده، و دهقان بینوائی را در هنگام شخم زدن نشان می‌دهد، که مرگ در کنار اوست، تفاوت و تضاد دارد.

ژمانتیسیم، فمینیسم و سوسیالیسم

زندگی و آثار ژرژسان نشانه‌هایی از عصیان دارند. عصیان بر ضد محدودیت‌های ازدواج، و عصیان بر ضد محدودیت‌ها و مشکلات زنان. (که البته فمینیسم او جنبه تعقلی و جدی ندارد!) و از لابلاهی همین گونه عصیان‌هاست که ژرژسان، این «مرد دنیای ادب» تخیلاتش را به پرواز درمی‌آورد، و زندگی آزاد را توصیه می‌کند، و بعضی از رمانهای او، و از جمله «آیندیانا» (۱۸۳۲)، و «لیلا» (۱۸۳۳)، در این فضا به‌سیر می‌پردازند. و بعضی

دیگر برای نمونه «همراهان دور فرانسه» (۱۸۴۰)، و کنسوللو (۱۸۴۳-۱۸۴۲) - بیشتر به سوسیالیسم روی آورده‌اند. بعد از انقلاب ۱۸۴۸، این بانوی نویسنده فعالیت‌های سیاسی را کنار می‌گذارد، و در روستای «پری»^۱ ساکن می‌شود. و دوباره منبع الهام روستائی‌اش را پیدا می‌کند، که در داستانهای «شبانی» او انسان‌گرایی پُر از رمز و راز او جذابیت خاص خود را دارد.

ژرژسان

«اُزر دوپن بارون دودوان»^۲، معروف به ژرژسان (۱۸۷۶-۱۸۰۴)، ماجراهای زندگی پرحادثه و پرجنب و جوش خود را در بهترین اثرش: «داستان زندگی من» (۱۸۵۵-۱۸۵۴)، بازگفته است، داستان عشق‌های او با آفره دوموسه، و شوپن شهرت جهانی دارد.

به عقیده گوستاو فلوبر:

«باید ژرژسان را عمیقاً شناخت، همچنان که من او را شناختم، و دریافتم که در قلب این «مرد بزرگ» چه چیزهای زنانه‌ای وجود دارد.»

۱- Berry

۲- Aurore Dupin, baronne Dud-Vant

۱. Holbein نقاش آلمانی

جین ایر

شارلوت برونته (انگلیس، ۱۸۴۷)

از رُمان سیاه تا ملودرام

سیر و سفر یک خانم معلم فقیر و ناچیز،
در انگلستان مغرور و بی‌ترحم.

تپه‌ها و زمین‌های بایر

داستان در زمین‌های ایر، و تپه‌های اطراف آن روی می‌دهد، که جمعاً
منظره بسیار غم‌انگیزی دارند. و این ناحیه را تُوَرَنفیلد می‌نامند.

خانم معلم

در رُمان پُرحدانۀ جین ایر، وقایع شتابان و گذرا جایگزین یکدیگر
می‌شوند و جین ایر، خانم معلم جوان، در مقابل خود اشرافیت روستائی را، با
غرور و تعصبات خاص خود می‌بیند. در میان ساکنان این قصر خانم بلانش
اینگرام، عامی و خودنماست، الیزا حسابگر است و جورجیانا طَنّاز و دلریا. و
دو مرد، با خلیقیات متفاوت نیز در این قصر هستند. یکی دیورز، و دیگری
راچستر، که مالک تُوَرَنفیلد است.

جین ایر به راچستر علاقه دارد و راچستر نیز به او بی‌علاقه نیست. اما این

مرد رفتاری عجیب و گاهی عذاب‌آور دارد. جین ایر بعد از مدتی در می‌یابد که
زن اوّل راچستر، آن طور که به او گفته‌اند، در اثر جنون نمرده، و هنوز زنده
است و در یکی از اتاقهای قصر زندانی است. جین ایر به وحشت می‌افتد و سعی
می‌کند به کمک دیورز به حقایق دست یابد. ربورز که مرد خشک و عبوسی
است، و اسرار ناگفته‌ای در زندگی خود دارد، از جین ایر می‌خواهد که با او
ازدواج کند، و به اتفاق به هندوستان بروند. و برای جین ایر حکایت می‌کند که
افکار عجیبی به ذهنش فشار می‌آورد، و گوئی از جانی به او ندا می‌دهند که باید
به هندوستان برود، و مردم آن سرزمین را از بدبختی و بت‌پرستی نجات بدهد.
اما در واقع قصدش از داستانرئی‌ها آن است که جین ایر را وسیله قرار دهد.
جین ایر به مصلحت می‌بیند که همچنان به راچستر وابسته بماند. که مردی
است با خلیقیات نامتعادل. و این تصمیم او درست و به موقع است، زیرا رُمان را
از پایان خوش، که به یک ازدواج مبتذل بینجامد، نجات می‌دهد.

بانوان رُمان نویس

قضیه خواهران برونته به صوت معماً درآمده است. این زنان جوان در
حاشیه اجتماع، منزوی زندگی می‌کردند. و حاضر نبودند از دنیای خیال‌انگیز
کودکانه‌شان بیرون بروند. شارلوت در این میان تنها کسی بود که به بلوغ رسید
و رُمان‌های واقعی به وجود آورد.

جین ایر با آن که فضای رُمانتیک رُمان سیاه را دارد، پیشگام افشای مظالم
اجتماعی است، که بعداً چارلز دیکنز نیز این مسیر را می‌پیماید. شارلوت این
اندیشه را در «شرلی»^۱ (۱۸۴۱) گسترش بیشتری می‌بخشد و عصیان زنان
کارگر را شرح می‌دهد، و در «ویلت»^۲ (۱۸۵۲)، بار دیگر از رُمانتیسیم فاصله
می‌گیرد.

۱- Shirley

۲- Vilette

شارلوت برونته (۱۸۵۵-۱۸۱۶) و دوخواهرش، امیلی متولد ۱۸۱۸، و «آن» متولد ۱۸۲۰، فرزندان یک کشیش بودند، و هر سه ادیب و شاعر و رُمان‌نویس و در واقع یک جوخه ادبی را تشکیل می‌دادند. از ۱۸۳۵ تا ۱۸۴۵ این سه خواهر بیشتر اوقاتشان را به کار تعلیم و تربیت کودکان می‌گذراندند. اما برادری داشتند به نام «برانول»، که شیفته قمار و می‌گساری بود. شارلوت با انتشار جین ایر به شهرت رسید، و امیلی با «ارتفاعات و اووذرینگ»^۱، و «آن» با «آگنس گری»^۲

«درباره سبک و شیوه ادبی شارلوت برونته، در چند کلمه می‌توان گفت که از پائین‌ترین لایه‌های رالیسم به بالاترین درجه رمانتیسم رسیده است.»
گیلبرت کیت چستر تون»

ارتفاعات و وذرینگ

امیلی برونته (انگلیس، ۱۸۴۷)

یک داستان شیطانی

دختری جوان و حسّاس و شکننده، رگبار تند رُمانتیسم را تجسّم می‌بخشد.

طوفان در ارتفاعات

طوفان در ارتفاعات و وذرینگ هیاهو می‌کند، و در زمین‌های بایر، و در فکر و روح آدمهای رُمان، حضور پُر طنین طوفان احساس می‌شود. و در همین ساعات طوفانی، آقای «ارنر شاو» کودک یتیم و بی سرپرستی را، که پیدا کرده، به خانه می‌آورد. نام این کودک هدکلیف است. هدکلیف در این خانواده بزرگ می‌شود. بعد از مرگ آقای «ارنر شاو»، پسر نالایق او، هیندلی، این جوان یتیم را مُدام آزار می‌دهد. هدکلیف کاترین خواهر هیندلی را، که در کودکی همبازی او بوده، عاشقانه دوست دارد، و به خاطر او، این زجر و عذابها را تحمل می‌کند. اما وقتی از کاترین می‌شنود که حاضر نیست خود را خوار و خفیف کند و به ازدواج جوان ولگردی چون او تن در دهد، به خشم می‌آید، و دیگر آرام نمی‌گیرد. پنداری ندائی را از اعماق طوفان می‌شنود، که او را به پاره کردن زنجیرها فرامی‌خواند.

۱. Wuthering Heights

۲. Agnes Grey

هدکلیف ناپدید می‌شود. کاترین با «ادگار لیتون»، مالک ملک مجاور ازدواج می‌کند. سه سال می‌گذرد، و ناگهان روزی هدکلیف بی‌ترحم و شیطان صفت باز می‌آید. هدکلیف دیگر آن جوان حقیر نیست. مرد ثروتمندی است، و هیچ کس نمی‌داند از کجا و چگونه این همه ثروت را به دست آورده. اما او نقشه‌های اهریمنی عجیبی در سر دارد. در همان روزهای نخست ایزابل خواهر ادگار لیتون را دلباخته خود می‌کند. و سپس با زیرکی و حیل‌گری اراضی و املاک خلائواده «ارنزشاو» را مالک می‌شود، و با ظلم و تحکم کارهایش را پیش می‌برد، و ایزابل و هیندلی را مثل بردگان به کار می‌گیرد. عشق او به کاترین نیز به صورت یک معنای شوم در می‌آید، و چنان کاترین را پریشان و ناتوان می‌کند که او پناهگاهی جز مرگ نمی‌یابد. انتقام هدکلیف حتی نسل بعدی را نیز در بر می‌گیرد: این موجود شیطان‌صفت، هارئون، پسر هیندلی را به یک موجود وحشی و بی‌آرام تبدیل می‌کند، و کتی دختر کاترین را وادار می‌سازد که با پسر خود او، که جوانی ضعیف و نفرت‌انگیز است ازدواج کند. اما این پسر می‌میرد، و کتی به هارئون علاقمند می‌شود. نیروهای انتقامجو خسته می‌شوند. هدکلیف بیهوده سعی می‌کند که آن دو دل‌داده را به قلمرو خشم و نفرت بکشاند. «کتی» با هارئون ازدواج می‌کند. و طوفان آرام می‌شود.

امیلی برونته

امیلی برونته تنها سی سال، از ۱۸۱۸ تا ۱۸۴۸، در کره‌خاکی باقی ماند. اما در همین دوره کوتاه، برادر و خواهرانش در او تأثیر گذاشتند، و او را به‌دنیای ادبیات کشاندند، فرزندان برونته و حتی «برانول»، که بیشتر اوقاتش را در جوانی با قمار و می‌گساری می‌گذرانند، در نوجوانی بسیار کتاب‌خوانده

بودند، و با گوشه و کنار دنیای رؤیایا آشنا بودند. و از سرودن شعرو و نوشتن داستان غفلت نمی‌کردند.

چهره‌ای عرفانی

امیلی برونته بیشتر چهره‌ای عرفانی دارد، و کمتر به یک نویسنده واقع‌بین می‌ماند. آثارش، بیشتر با تصورات جذبه‌آور درآمیخته است. «ا. ال. ولیز»، درباره‌ او می‌نویسد: «از راه تخیل به حدّ اعلاّی حقانیت و کمال تجربه‌رسیده است.» و در هر حال نقد ادبی از هر بُعدی که بنگرد، نمی‌تواند منکر چنین نویسنده‌ایده‌آلی شود.

یاوه بازار

ویلیام ثاکری (انگلیس، ۱۸۴۸-۱۸۴۷)

آئینه چکاوکها

یاوه بازار، زمانی است بدون قهرمان، که با رآلیسم ساده‌ای سعی می‌کند عیب‌های ناچیز جامعه بشری را به ما نشان دهد.

دو داستان در کنار همدیگر

در «یاوه بازار، داستان بدون قهرمان»، دو داستان در کنار همدیگر قرار می‌گیرند، که تقریباً هیچ‌گونه برخوردی با همدیگر ندارند، این زمان، که ثاکری آن را از سال ۱۸۴۷ تا ۱۸۴۸ به صورت جزوه‌هایی به چاپ می‌سپارد، داستان ربکا، و دوست همکلاسی او، آملیا سدلی است.

سرنوشت‌های متقاطع

ربکا دختری است بی‌چیز و بلندپرواز. بعد از تمام کردن دوران دبیرستان، در خانه دوستش، آملیا سدلی، اقامت می‌گزیند. و به وسیله او سعی می‌کند که «جو» برادر آملیا را به دام عشق خود گرفتار کند، اما «جو» جوانی است بی غیرت و بی‌مقدار و می‌خواره. و این ماجرا به جایی نمی‌رسد، و ربکا به خانه

«سیر پیت کراولی»^۱ می‌رود، و مرتباً بچه‌های خانواده می‌شود. و در آنجا همه را مجذوب خلق و خوی خود می‌سازد، و آقای کراولی، که همسرش را از دست داده، به ربکا پیشنهاد ازدواج می‌کند. اما این دختر با کوچکترین پسر آقای کراولی، به نام «رادوان» مخفیانه پیوند زناشویی می‌بندد، و پس از چندی خبردار می‌شود که خاله ثروتمند این جوان، او را از ارث خود محروم ساخته، و با این ترتیب درمی‌یابد که خود را در گرداب فقر و بینوائی غرق کرده است، و برای بیرون آمدن از این گرداب باید همه سعی خود را به کار بندد.

در این هنگام آملیا، دوست ربکا، با آن که نامزدش جرج را صمیمانه دوست دارد، در فکر جدا شدن از اوست، چون پدر جرج کارش به افلاس و ورشکستگی کشیده، و این جوان نیز مال و ثروتی ندارد. اما سروان «دوبین» مانع قطع رابطه آنها می‌شود، و نامزدی آنها به ازدواج می‌انجامد... از قضا جرج در جنگ و انزوا کشته می‌شود. و آملیا افسرده و مأیوس، سالهای سخت و فقیرانه‌ای را می‌گذراند. و در طی این سالها مدام با خاطره جرج محشور و مأنوس است، و حاضر نیست که با سروان «دوبین» که او را دوست دارد، ازدواج کند. اما بعد از سالها، که خاطره جرج را عزیز می‌شمارد و با فقر و محرومیت می‌سازد، ناگهان به این حقیقت پی می‌برد که جرج غیر از آن بوده است که او می‌پنداشته. و سرانجام بعد از پانزده سال مقاومت بیهوده (!)، درخواست ازدواج سروان «دوبین» را می‌پذیرد.

اخلاق‌گرایی کلاسیک

این زمان، چه در میان آدمهای بدش و چه در جمع خوبانش، افراد برجسته و شاخصی ندارد، و با صداقت چهره‌هایی از واقعیات و اشخاص را ترسیم می‌کند. و در عصری که ستاره چارلز دیکنز طلوع می‌کند، «یاوه بازار» زمان

۱ Sir Pitt Crawley

مدرنی به حساب می‌آید. اما رآلیسم اخلاق‌گرا و هجائی این اثر، آن را به‌رمانهای قدیم‌تر از خود نزدیک می‌سازد.

در سال ۱۸۴۶، ثاکری به شهرت رسیده بود، و در چند مجله چیز می‌نوشت، و در دنیای ادب با احترام از او نام می‌بردند. «یاوه بازار»، مقام ادبی او را بالاتر برد. و زمان او به‌علت توصیف و تشریح وضع طبقات گوناگون اجتماعی، و ترسیم دقیق چهره‌های اشخاص، توفیق بسیار به‌دست آورد.

ویلیام ثاکری

در سال ۱۸۱۱ در عالیپور، در هندوستان متولد شد، و در سال ۱۸۶۳ در لندن درگذشت. ثاکری طبعی ملایم داشت. چشمانش نزدیک‌بین بود. از ورزش کناره می‌گرفت. در یک جنگ تن‌به‌تن زخمی شده، و شکل و ریخت بدی پیدا کرده بود. و به‌همین علت زودرنج و تلخکام شده بود. و با لحنی نیشدار و هجوآمیز از همه چیز سخن می‌گفت. روزنامه‌نگاری را مانند یک حرفه پذیرفته بود. جز «یاوه‌بازار»، آثار دیگری هم دارد. «خاطرات باری لیندون»، (۱۸۴۴)، و چند اثر دیگر او نیز دوستداران زیادی دارند.

به عقیده چسترتون:

«فلسفه اخلاق ثاکری، او را به اخلاق‌گرایان قدیم، و به‌خصوص فلاسفه بدبین نزدیک می‌کند. ثاکری معتقد است که زندگی تنها در یک مسیر پیش می‌رود، که بیهودگی نام دارد اما این بدبینی او به‌حد زولا و درایزر نمی‌رسد، که معتقد بودند زندگی خود چیز بیهوده و بی‌ارزشی است.»

داغ‌تنگ

ناتانیل هاو ثورن (ایالت متحده آمریکا، ۱۸۵۱)

آموزش از طریق گناه

ناتانیل هاو ثورن، اندیشه‌اش با پیوریتانیسم نیوانگلند آغشته شده، و از سمبولیست‌هایی است که ذهنش از نوعی بدبینی مبهم لبریز است.

در آمریکای مستعمره

در آمریکای مستعمره پیوریتانیسم پیروز است، در بوستون، کشیش جوانی به‌نام آرتور دیمسدل^۱، از متعصبان پرشور این آئین است. و با سخنانش شور و اشتیاق جمع مؤمنان را برمی‌انگیزد. اما زهد و دیانت او ظاهری است،

داستان پیوریتن‌ها

این کشیش جوان با زن زیبا و جوانی به‌نام اِستر پراین^۲، که حرفه‌اش گلدوزی است روابط عاشقانه دارد. شوهر این زن، چیلینگ وُرت مفقودالاثر

۱- Arthur Dimmesdale

۲- Esther Prynne

است، و دیرزمانی است که کسی از او خبر ندارد. «استر» نمی‌تواند میوه عشق، و ثمره رابطه پنهانش را با کشیش مدت زیادی مخفی نگاه دارد. و هیچ تهدید و فشاری نمی‌تواند زبان «استر» را باز کند تا نام معشوقش را به زبان آورد. و این زن به تنهایی شرم و رسوائی را می‌پذیرد. و به رسم پیروان آن آئین، در آن روزگار، روی بدنش با آهن تافته داغ می‌گذارند. و با این نقش ارغوانی او را به نام یک زن زناکار به جامعه معرفی می‌کنند.

«دیمسدل» کشیش، ندای وجدانش را خفه می‌کند، و حاضر نمی‌شود که حقیقت را بگوید. و ناگهان شوهر او که به اسارت سرخ‌پوستان درآمده بود، باز می‌گردد، و هنگامی که به حقیقت پی می‌برد، سعی می‌کند از کشیش انتقام بگیرد.

اما «استر» از او می‌خواهد که کشیش را عفو کند. و چون شوهرش حاضر به قبول چنین کاری نمی‌شود، به کشیش اصرار می‌کند که باهمدیگر بگریزند. و کشیش به خود می‌آید، و در مقابل مردم به گناه خود اعتراف می‌کند، و خسته و درهم شکسته در آغوش «استر» جان می‌سپارد.

ظلمی جای ظلم دیگر را می‌گیرد

هاوئورن معتقد است که بدی می‌تواند نیکی را با خود بیاورد. و نیکی نیز گاهی در قالب بدی فرو می‌رود. «استر» از طریق گناه آموزش می‌بیند. و درد و رنج درونی، به او شایستگی و برازندگی می‌بخشند. با این وصف پیوریتن‌ها، این آدم‌های خوب، که در اعتقاداتشان سختگیر و انعطاف‌ناپذیرند به دیو و دد تبدیل می‌شوند.

هاوئورن که مانند هرمان ملویل از اندیشه‌های امرسون تأثیر پذیرفته، نویسنده‌ای است سمبولیست، که از امرسون و هرمان ملویل بدین‌تر است، و به گمان او در همه جوامع بشری استبداد پیروز می‌شود، و هر ظلمی که از بین

برود ظلم دیگری جای آن را می‌گیرد. اما «گناهی که ما آن را از همه چیز در جهان بدتر و سیاه‌تر می‌شماریم، یکی از عناصر آموزش انسانی است، که از طریق آن می‌توان به آموزش و تربیت دست یافت.»

ناتانیل هاوئورن

ناتانیل هاوئورن در ۱۸۰۴ در سالیم (در ماساچوست) به دنیا آمد، و در ۱۸۶۴ در پلیموت (در نیوهمپشایر) درگذشت. کودکی‌اش را در خانه‌ای، که می‌گفتند ارواح و اشباح در آن رفت و آمد می‌کنند، گذراند. و از همان موقع به گوشه‌نشینی و تأمل و مراقبه انس گرفت، و در پی کشف اسرار روح آدمی بود. و گاهی حس می‌کرد که در پرده‌ای از اوهام و ابهام اسرار عجیبی را می‌بیند. آثار او از فضای فرهنگی خاص نیوانگلند، و پیوریتانیسم حاکم بر آن، دور نیست.

به عقیده ژولین گرین:

«گاهی ناتانیل هاوئورن در آثارش ما را به گردشی طولانی در یک فضای نامرئی می‌برد، و با چند جمله کوتاه انبوهی از افکار و عقاید را بیان می‌کند و با دو سه کلمه ما را به اعماق مطالب مورد نظر خود می‌برد.»

مُوبی دیک

هرمان ملویل (ایالات متحده آمریکا، ۱۸۵۱)

انجیل اقیانوس

نهنگ سفید، این جانور حقیقی و در عین حال افسانه‌ای، در زمان ملویل، حامل همهٔ رؤیاهای آدمی است.

نهنگ سفید و کشتی پگود

موبی دیک نهنگ سفید، پگود کشتی نفرین شده، ناخدا آکاب تلخکام و عبوس، و اقیانوس و امواج نافرمان، منظومه‌ای از دریا و انسان را پدید می‌آورند. کشتی از «نانتوکت» بدسوی اقیانوس می‌رود. و به تعقیب یک رؤیا می‌پردازد. و حوادثی شگفت‌آور پیش می‌آید. زمان وارد قلمرو افسانه‌ها می‌شود. و به زحمت می‌توان گفت که این یک زمان است. زیرا در اینجا انسان چیزی جز یک ابزار نیست. و تنها یک نیروی ناچیز و فرعی است که در زیر فشار قدرتهای خوب و بد درهم شکسته می‌شود. مُوبی دیک و اقیانوس جاودانه‌اند. و پس از آن که درام به پایان می‌رسد، باقی می‌مانند و بدون هیچ گونه تغییر و تبدیل. و بدین گونه منظومه‌ای حماسی آفریده می‌شود و مُوبی دیک بدآیسه بیوند می‌خورد.

به سوی اقیانوس

ابتدا قهرمانان را بشناسیم: اسماعیل، که می‌خواهد دوباره «دنیای آبها» را ببیند. کوئی کوئگ، شکارچی زبردست نهنگ با نیزه، که از جزایر اقیانوس اطلس آمده است، و بدنش پوشیده از خالکوبی‌های عجیب و اسرارآمیز است. هردوی آنها در «نانتوکت»^۱ برای کار در کشتی پگود اجیر شده‌اند. و ناخدای این کشتی عجیب، موجودی است تقریباً نامرئی. که کمتر در انظار ظاهر می‌شود. و هنگامی که کشتی در اقیانوس پیش می‌رود، اعضای این گروه شکار نهنگ، تک تک به‌عرشه می‌آیند. و هریک از نمونه‌های ایده‌آل دریانوردانند... و بعد از آنان ناخدا آکاب شوم و عبوس، با یک پای مصنوعی آشکار می‌شود. و به این ترتیب اعضای گروه شکار به‌نمایش در می‌آیند. و سپس از زبان راوی مطالبی را می‌شنویم دربارهٔ نهنگ و شکار نهنگ و فواید این عمل. که در نوع خود دائرةالمعارفی است، و ما را با همهٔ ریزه‌کاریهای شکار نهنگ آشنا می‌کند. و آنگاه در می‌یابیم که این گروه زیر نظر ناخدا به‌جنگ تن به‌تن با موبی دیک می‌روند، که عظیم‌ترین و شیطان‌صفت‌ترین نهنگی است که اقیانوس به‌خود دیده. و خواننده احساس می‌کند که سخن از یک کشتی و یک نهنگ و آبهای اقیانوس نیست، بلکه از کل جهان گفت و گو در میان است.

این تعقیب طولانی و هولناک سرانجام به‌پایان می‌رسد، و ناخدا آکاب و نهنگ سفید رو در روی همدیگر قرار می‌گیرند، و بدجدالی شگفت‌آور و باورنکردنی می‌پردازند. و در عاقبت کار هم ناخدا و هم نهنگ سفید در اعماق دریا ناپدید می‌شوند. و به همدیگر می‌پیوندند.

شکاری فراتر از همهٔ شکارها

هرمان ملویل از شکار نهنگ اطلاع کامل داشت. و این داستان رُمانتیک او

۱. Nantuchet جزیره‌ای در ماساچوست، که تا قرن هفدهم پایگاه شکارچیان نهنگ بود.

براساس اطلاعات و تجربه‌های او استوار بود. و پیش از آفریدن «موبی دیک»، دربارهٔ شکار نهنگ در دریا‌های جنوبی، دو داستان «امو»^۱ و «تیبی»^۲ را نوشته بود. اما در موبی‌دیک شکار عارفانه‌ای را شرح می‌دهد، که شکارچی منظورش از شکار دست یافتن به خداوند است و این فکر را در یک قالب رالیستی عرضه می‌کند. اما ملویل با زیرکی استادانه‌ای، زمان خود را از پیوستن به آنبوه داستانهای متافیزیک بازاری نجات می‌دهد، و آن را از زبان یک راوی ساده‌دل نقل می‌کند، و تا حدودی داستان را با شوخ‌طبعی و طنز می‌آمیزد.

هرمان ملویل

در سال ۱۸۱۹ در نیویورک به دنیا آمد. همیشه اشتیاق داشت به چیزهای دشوار و دور از دسترس دست یابد، و به همین سبب با دریانوردی و شکار نهنگ آشنا شد. و مدتی در دریا‌های جنوبی شکار نهنگ را تجربه کرد. با چاپ و انتشار نخستین کتابهایش به شهرت رسید. اما شاهکارش، یعنی موبی دیک، چندان موفق نبود، و این نویسنده پس از چندی گرفتار فقر شد، و آثارش نیز در گودال فراموشی فرو رفتند. هرمان ملویل در سال ۱۸۹۱ درگذشت.

مرزهای آینده

هرمان ملویل با آوای پیامبرگونه‌اش، پیش‌بینی می‌کرد که آمریکا روزی از مرزهای خود فراتر خواهد رفت، و ماجراجویانه بر سراسر جهان دست خواهد انداخت.

۱- Omno

۲- Typee

کلبهٔ عمو تم

هاریت بیچر - استو (ایالات متحدهٔ آمریکا، ۱۸۵۲)

مسیح سیاه

«کلبهٔ عمو تم» انسان سیاه‌پوست را از درِ مخصوص خدمتکاران وارد عمارت ادبیات آمریکا کرده است.

پیش از لغو بردگی

حوادث داستان در کنتوکی، و در دوران پیش از لغای بردگی روی می‌دهد. ماجرا از این قرار است که یک ارباب «خوب» ناچار می‌شود از برده‌های «خوب» خود جدا شود. برده‌های او عبارتند از: تم، پیرمردی مخلص و صمیمی؛ هانری خردسال، و زنی دورگه به نام الیزا، که مادر هانری است. و این زن موفق می‌شود از دست کسانی که تعقیبش می‌کنند، بگریزد، و از آهایو عبور کند، و سرزمین‌های پوشیده از یخ را پشت سر بگذارد، و به گروهی از اعضای فرقهٔ کواکرا پناهنده شود، و شوهرش جرج نیز در آنجا به او می‌پیوندد، و به اتفاق به کانادا می‌گریزند.

۱- Quakers اعضای یک فرقهٔ مذهبی، که پیروانش بیشتر در آمریکا هستند.

تُم نیز سرنوشت خود را می‌پذیرد. مردی مهربان و خوش‌اخلاق او را می‌خرد. دخترش «اوانزِلین سن کلر»، به‌سرنوشت این برده سیاه علاقه نشان می‌دهد. تُم عمیقاً مذهبی است. و در اینجا با آرامش زندگی می‌کند. اما اوانزِلین می‌میرد، و پدرش پس از او جان می‌سپارد. و تُم بعد از آنها، زیر دست ارباب بی‌رحمی، به نام «سیمون لگری» می‌افتد، که او را به کارهای سخت وامی‌دارد. و سرپرستی مزرعه پنبه خود را به او می‌سپارد. و چون تُم نمی‌خواهد به برادران سیاه‌پوستش که در مزرعه کار می‌کنند سخت بگیرد و با آنها بدرفتاری کند، ارباب بی‌رحم او را به قصد کشت کتک می‌زند. اما تُم همه عذابها را تحمل می‌کند، و به اعتراض و پرخاشگری روی نمی‌آورد. و حتی تا دم مرگ کلمات عشق و بخشایش را به زبان می‌آورد.

فرزندان عمو تُم

این رُمان، اثر مبارزه‌جویانه‌ای است در راه الغای بردگی، و حتی این کتاب در آبراهام لینکلن اثر گذاشته است. کلبه عمو تُم نقشی انکارناپذیر در بیدار کردن وجدان جامعه داشته است.

بیان صادقانه و ملایم اعتراض و تنفر، و دقت و قاطعیت در بیان مستند واقعیات، این اثر را، که از نظر ادبی چندان ارزش و اهمیتی ندارد، به بالاترین درجه اوج و اعتبار می‌رساند. عمو تُم در این رُمان یک «تیپ» است، که در واقع نمونه‌ای است از سیاه‌پوست شجاع و صادق و صمیمی، و قربانی بی‌رحمی اربابان خویش. که در عین حال مذهبی است. و از مسیحیت درس اخلاق می‌آموزد. و عمل مسیح نجات‌دهنده را در برابر جلادش تکرار می‌کند. البته در سالهای بعدی، بسیاری از سیاهان آمریکائی به‌این «مدل» وفادار نماندند، و مسیر دیگری را انتخاب کردند، و در مقابل تبعیضات نژادی سر

به‌شورش برداشتند. و «ریچارد رایت» در حدود یک قرن بعد، در سال ۱۹۳۸، در کتاب «فرزندان عمو تُم»، هنوز واقعیات را نو می‌دکند می‌بیند، و معتقد به‌شورش و طغیان است.

بیچر - استو

هاریت الیزابت بیچر - استو (۱۸۹۶-۱۸۱۱) دختر کشیشی از فرقه پوریتن بود. این بانوی نویسنده منظور خود را در اثر معروفش، «کلبه عمو تُم»، بسیار پرشور بیان می‌کند. اما از اندیشه‌های ناب مذهبی دور نمی‌شود. بیچر - استو در این کتاب اعتقادات ضد بردگی‌اش را در قالب داستانی پُر ماجرا شرح می‌دهد و فاجعه بردگی را حکایت می‌کند. خود او معتقد بود که «خداوند این کتاب را به من دیکته کرده است».

دنباله کلبه عمو تُم

هاریت بیچر - استو در سال ۱۸۵۶ دنباله رُمان «کلبه عمو تُم» را منتشر کرد. و پس از آن نیز داستانها و مقالات بسیاری درباره بردگی نوشت و در مقاله‌های به‌برده‌داران جنوبی، که با او مخالفت می‌کردند و به او تهمت‌هایی می‌زدند، جواب گفت. رُمان‌های بعدی او نیز با اعتقادات مخصوص پوریتن‌ها آغشته شده‌اند.

زن افسون شده

ژول باربی دُرویلی^۱ (فرانسه، ۱۸۵۴-۱۸۵۲)

سلطنت طلبی

ژول باربی دُرویلی، کهنه پرست و مرتجع بود؟ یا مرد شیک پوش و خوش سر و پُزی بود که کوچکترین نوسانات مُد را زیر نظر داشت؟ هر چه بود، هنرش مغشوش کردن ذهن دیگران بود.

یک موضوع مهم و ابهام آمیز

ژول باربی دُرویلی، «موضوعی مهم و ابهام آمیز» را در برابر بعضی از ارزشهای نادرست و مورد قبول قرن قرار می دهد. و از سلطنت طلبی در «کوتانتن»^۲ سخن می گوید، که موضوع رُمان «افسون شده» اوست.

زن افسون شده

سواری از راه می رسد. و به میخانه «گاو قرمز» که در حاشیه سرزمین

۱. Jules Barbey d'Aurville

۲. Cotentin شبه جزیره نرماندی غربی، که در دریای منش پیش رفته است.

«لیسه»^۱ واقع شده است می رود، و این مرد ناشناس بعد از ساعاتی با استاد «تیبو» از میخانه بیرون می آید. این استاد در همه امور خیره است، و آن سرزمین اسرارآمیز را خوب می شناسد، و با همه آشناست. و روایتگر ماهری است. و ما در هوای مه آلود آن منطقه از زبان این روایتگر شیرین سخن داستان آبه «دولاکروا - ژان» را می شنویم، که رهبر گروهی از سلطنت طلبان آن حدود بوده، و بعد از شکست طرفدارانش چندین بار دست به خودکشی می زند. اما موفق نمی شود و زنده می ماند، و تنها یک علامت سوختگی روی صورت او برجای می ماند. و دختری زیبا و جوان، به نام «ژان دوفوآردان» دلباخته این مرد صورت سوخته می شود. پنداری که این زن افسون شده است.

آبه «دولاکروا - ژان» به این زن افسون شده توجهی ندارد و «موضوعی مهم و ابهام آمیز» ذهن او را مشغول کرده است. و این «موضوع مهم» بازگشت دوباره سلطنت است، و قصدش آن است که گذشته را زنده کند، چون دیگر از راه جنگ و ستیز نمی تواند به پیروزی دست یابد، به دسیسه چینی می اندیشد. زن زیبا و افسون شده، نزد جوان چوپانی که جادوگری می داند، می رود، و اصرار دارد که او را به خانه آبه «دولاکروا - ژان» ببرد، تا در اجرای نقشه هایش به او کمک کند. چوپان قضایا را به شوهر او خبر می دهد و صبحدم روز بعد ژان را در رختشوییخانه عمومی، غرق شده می یابند.

شیطان صفتان

«رن افسون شده» از موضوعات مورد علاقه ژول باربی دُرویلی است، که با نوعی اشرافیت جانبدار سلطنت، و همچنین با اعتقادات مذهبی بسیار سنتی ارتباط دارد. و جوّی «سورناتورالیسم» در این داستان احساس می شود، و تا مرزهای رُمان فانتاستیک پیش می رود. و زیبایی شناسی مخصوص خود را

۱. Lessay

دارد و فضائی بسیار غم‌انگیز؛ و نویسنده همه این چیزها را با استادی و مهارتی شگفت‌آور به‌همدیگر پیوند داده است.

مرموز بودن فضا، افسونگری، عشق‌های پنهانی، جنایت، و حضور افکار شیطانی، در همه آثار ژول باربی دُرویلی وجود دارد. در ژمان «کشیش متأهل» (۱۸۶۵)، و به‌خصوص مجموعه داستانهای او، با عنوان «شیطان‌صفتان» (۱۸۷۴)، این ویژگی‌ها را می‌توان یافت. وقایع عجیب که اکثراً با خشونت و بی‌رحمی همراه است، ابعاد شیطانی آثار او را گسترش می‌دهد.

ژول باربی دُرویلی

ژول باربی دُرویلی (۱۸۸۹-۱۸۰۸)، مجموعه‌ای از تضادها بود. مردی بود شیک و بسیار آراسته، که به‌مسائل روحی و درونی آدمی نیز بسیار توجه داشت. به‌گذشته وابسته بود و مُدرن‌نست بود. بهتر از هرکس بودلر و استاندال را درک می‌کرد. و بعضی از آثار او پیشگام داستانهای مویاسان به‌شمار می‌آیند. با این وصف زیبایی‌شناسی داستانهای او به‌عصر بازوک نزدیکتر است. این نویسنده تنها با ژمان‌هایش جنجال به‌پا نمی‌کرد، بلکه نقدهای ادبی او چنان تند و گزنده بود، که او را «قاضی دادگاه نظامی ادبیات» لقب داده‌اند.

فضای شوم و اندوه‌افزا

«آثار ژول باربی دُرویلی در نوع خود منحصر به‌فردند. موضوعات مورد علاقه و سبک نگارش او به‌فضائی شوم و اندوه‌افزا وابسته است. پنداری اصرار داشت که خصوصیات آثار نویسندگان منحط و نحوست دوست دوران قدیم را در کارهای خود احیا کند».

ژورلیس - کارل - هویسمان

اُورلیا

ژرار دُونروال (فرانسه، ۱۸۵۵)

هدیان‌گوئی و روشن‌بینی

با نثری شاعرانه در قالب ژمان، ژرار دُونروال می‌خواست «جاری شدن رؤیا را در مسیر زندگی واقعی» توصیف کند.

روایت شاعرانه

اُورلیا یا «رؤیا و زندگی»، بیشتر به‌روایت شاعرانه‌ای به‌زبان نثر می‌ماند تا به‌ژمان، با این حال نمی‌توان آن را از دنیای ژمان کنار گذاشت. اُورلیا، که با مُدل‌های بالزاک شباهتی ندارد، بر بسیاری از نثرنویسان قرن بیستم تأثیری ناپیدا و عمیق داشته است.

گردشگری

در دنیای وهم و خیال

اُورلیا در سال ۱۸۵۵، بعد از مرگ ژرار دُونروال به‌چاپ رسید، و وصیت‌نامه معنوی و ادبی او بود، که از جنون و ابهام الهام می‌گرفت. و این وصیت‌نامه سفر ساحران‌های است به‌دوزخ، در جست و جوی نخستین زنی که

محبوب او بوده، و هرگز نتوانسته است فراموشش کند. و در این زمان رؤیا از مسیر «عشقی جنون‌آمیز»، و خیالپردازیهای پری‌گونه، و اوهام و تصوّراتی دردآلود می‌گذرد، و اورلیا احساس می‌کند که رؤیا تنها چیز واقعی زندگی اوست. و این زمان دنباله آثار قبلی ژراردونروال: خاطرات والوا (۱۸۵۲)، و سفر به مشرق‌زمین (۱۸۴۸-۱۸۵۱)، و در ادامه همان مسیر است.

راوی داستان با یک دلهره قوی و اسرارآمیز درگیر است. و هر بار که نگاهش به «چهره‌های پریده‌رنگ و کاملاً بی‌احساس و بی‌حرکت کسانی که در برزخ منتظر مانده‌اند» می‌افتد، تخیلات تیره و کدر به‌سوی او هجوم می‌آورند، و کوشش نروال برای مقاومت در مقابل دیوانگی و احساسات «ماورای انسانی» بیشتر می‌شود، و «گردشگر شبهای اکتبر» (۱۸۵۲) را در آن حال باز می‌یابیم، که در پاریس فانتاستیک با حالاتی رؤیایگونه با همراه یا همزاد خود از این سو به آن سو می‌رود، و رپر تازی درباره دیوانگی تهیه می‌کند.

در پایان این گردش و سیاحت، شادی شگفت‌آوری به او دست می‌دهد، و آرامش حکمفرما می‌شود. اما این شادی مبهم و ناشناخته است. ژراردونروال در اینجا اورلیا را ناتمام می‌گذارد و دیگر به آن دنیا باز نمی‌گردد.

خاطرات

آثار نروال از خاطرات ایام کودکی او، و نخستین تجربه‌های او در آشنائی با زمان، و زمین تأثیر پذیرفته است. و رؤیاگردی‌های او از همین جا آغاز می‌شود. سفرهای او نیز رؤیایگونه است. سفر او به آلمان رُمانتیک، و سفر به مشرق‌زمین، و پاریس، که نروال آن را کشف می‌کند، ما را به یاد آثار «رتیف دولابرتن» می‌اندازد.

ژراردونروال

ژرارلابرونی، معروف به ژراردونروال (۱۸۵۵-۱۸۰۸)، کودکی را در سرزمین افسون‌کننده «والوا»^۱ گذرانده، و در سالهای بعد آن رؤیاها را در حافظه و آثار خود حفظ کرده است. در سالهای جوانی با تشوفیل گوتیه و الکساندر دوما آشنا شد، با الکساندر دوما در اروپای رُمانتیک آن روزگار به‌سفر رفت و این دو به‌اتفاق چند نمایشنامه نوشتند. نروال بعد از مدتی فعالیت‌های گوناگون ادبی، در سرازیری بینوایی و بیماری و جنون و مرگ افتاد. ژراردونروال مثل شهابی در آسمان درخشید و ناپدید شد.

دهقانان پاریس

کتاب «دهقانان پاریس» (۱۹۲۶)، به‌قلم آراگون، گردشگری‌های رؤیایگونه و شگفت‌انگیز نروال را به‌یاد می‌آورد. و «نادژدا» (۱۹۲۸) اثر آندره برتون، از دیوانگی‌های روشن‌بینانه نروال بسیار تأثیر پذیرفته است.

۱- Valois جایی در فرانسه، در ساحل چپ رود «اوروا»

ابُلومُف

ایوان گنچارُف (روسیه ۱۸۵۷)

ستایش تنبلی

گنچارُف از کوشاترین و شکیباترین و
خستگی‌ناپذیرترین سبک‌گرایان است، و
کاراو به پنه لُپ^۱ شباهت دارد، که از
مطلوب خود جدا نمی‌شود.

ابُلومُف کیست؟

دوبرولیوُف، منتقد ادبی در یک مقاله تحقیقی این سؤال را مطرح می‌کند:
«ابُلومُف کیست؟» و در جواب این سؤال می‌نویسد: «آیا ابُلومُف نموداری است
از نوعی بیماری که بدروح و روان مردم روسیه چنگ انداخته؟ یا نوعی
دوراندیشی و تعقل است؟ راستی ابُلومُف کیست؟»

قضیه ابُلومُف

ابُلومُف یکی از مالکان زمین‌های زراعی است که در پترزبورگ زندگی
می‌کند، و تنبل و بی‌قید و بی‌خیال است، و همه چیز را به‌حال خود رها کرده.
به‌نظر می‌رسد که حال و وضع او نموداری از نوعی بیماری باشد. بیماری تنبلی

۱ - Pénélope همسر اولیس و مادر تلماک که در وفاداری به‌شوهرش نمونه است (اساطیر)

و بی‌قیدی که نتیجه‌اش جز سقوط نیست. دوستانش به‌فکر می‌افتند که او را از
این وضع و حال بیرون بیاورند. «استُولز»^۱ برای آن که ابُلومُف را به‌جنب و
جوش و حرکت وا دارد، او را به‌خانواده‌ای معرفی می‌کند که دختر دم‌بختی
دارند به‌نام اُلگا. استُولز با چرب‌زبانی سعی می‌کند ابُلومُف را مردی خوب و
دوست‌داشتنی جلوه بدهد، و این تعریف و تمجیدها در اُلگا اثر می‌گذارد. و این
دختر هم در او جاذبه‌هایی می‌یابد. ابُلومُف هم به‌زیبائی و جذبات اُلگا بی‌اعتنا
نیست... آیا این چیزها باعث می‌شود. که ابُلومُف به‌خود آبد و از کاهلی و
بی‌قیدی رها شود؟... نه! ابُلومُف دوباره به‌بی‌حالی و بی‌خیالی خود باز
می‌گردد، و برای ازدواج با اُلگا اقدامی نمی‌کند. و این دختر با استُولز، که معرف
ابُلومُف بوده پیوند زناشویی می‌بندد. و ابُلومُف همچنان در رؤیاهای خود فرو
می‌رود، و رفتار ملایم و خونسردانه‌اش را حفظ می‌کند. و یک «تیپ»
می‌آفریند، که در دنیای رُمان مخصوص خود اوست. و بدین گونه «ابُلومُفیسم»
متولد می‌شود.

رؤیای ابُلومُف

رُمان ابُلومُف اثری است رأیستی، که نقاشی دقیقی از خلیات قشری از
مردم روسیه است در آن روزگار. و در فصلی جداگانه به‌نام رؤیای ابُلومُف،
زندگی پدرسالارانه شهرستانی مردم روسیه را با همه جزئیاتش، در این رُمان
می‌خوانیم.

بیش از ده سال طول کشید تا گنچارُف چنین رُمانی را بنویسد. زیرا این
مرد، خود کارمند اداره بود، و گرفتار بیماری ابُلومُفیسم! گنچارُف پیش از
ابُلومُف، «یک داستان ساده» (۱۸۶۷)، و «سیل‌گاه» (۱۸۶۹) و داستانهای
دیگری را نوشته بود، اما بعد از چاپ و انتشار «ابُلومُف» دیگر چیزی ننوشت.

۱ - Stolz

و برای همیشه خاموش ماند، و دنیای ادب را مانند ابلوئف به حال خود رها کرد. اما مخلوق او زنده ماند و به شهرت جهانی رسید.

در زمان ابلوئف، مهمترین مسائل و گرفتاریهای روسیه آن عصر را می توان یافت. و این زمان، مانند زمانهای بزرگ دیگر روسیه، این سرزمین و مردم آن را در قرن نوزدهم توصیف می کند، و قرن نوزدهم دورانی است که روسیه در میان ایده آل و واقعیات، اطاعت کورکورانه و نیهیلیسم^۱ دست و پا می زند.

ایوان گنچارف

ایوان الکساندروویچ گنچارف، در سبیری، در ششم ژوئن ۱۸۱۲ به دنیا آمد، و در ۱۸۹۱ در سن پترزبورگ درگذشت. و در همه عمر کارمند دولت بود. با این وصف بین سالهای ۱۸۵۵ و ۱۸۵۷ سفری به دور دنیا کرد، که محصول آن داستانی بود و روایتی، که مدتها با تورگنیف، که او را متهم به سرقت ادبی می کرد، بر سر آن بحث و مجادله داشت جمعاً گنچارف شخصیت عجیبی داشت که برای هیچ کس شناخته شده نبود. در داستان «سیل گاه»، از گروهی از افراد زحمتکش و سرکش سخن می گوید که زیر بار زور نمی روند. اما خود او در اداره سانسور روسیه خدمت می کرد. راستی گنچارف چه کسی بود؟

اشخاص زمانهای او

«هریک از افراد مخلوق گنچارف، نموداری از نوعی از طبایع گوناگون آدمی اند. و در هر کدام فکری و مقصودی نهفته است. که جمعاً جزئیات رسواکننده زندگی جاری را ارائه می دهند.»
«مرژکفسکی»

۱. Nihilisme به معنای نفی مطلق و طرد هرگونه اندیشه مثبت است. اما انقلابیون نیهیلیست نظام های کهنه و ارتجاعی را نفی می کردند.

آرزوهای بزرگ

چارلز دیکنز (انگلیس، ۱۸۶۱)

در میان رمز و طنز

داستان دوران کودکی قهرمان زمان است، و آرزوهای برآورده نشده او و در عین حال محصول دوران پختگی و کمال مؤلف آن، و کمال تألیفات اوست.

کودک یتیم

«پیپ»، کودک یتیم، در گورستانی غم زده و مه آلود، پناهگاهی یافته است، تا با غم هایش خلوت کند. اما آبل ماگویچ، یک زندانی فراری محکوم به اعمال شاقه، ناگهان مانند شبحی در گورستان پدیدار می شود، و «پیپ» به او کمک می کند، تا از قید زنجیرهایش آزاد شود.

ماجراهای «پیپ»

پیپ در خانه خانم هاویشام با حوادث عجیبی روبه رو می شود. خانم هاویشام زنی است نیم دیوانه. که با خاطرات ازدواج های شکست خورده

قبلی‌اش زندگی می‌کند: نامزدش در روز انجام مراسم ازدواج ناپدید شده است. و اتافی که برای حجله آراسته و آماده کرده بودند بعد از سالها برجای مانده، و همه چیز آن در زیر گرد و غبار تارهای عنکبوت دفن شده است، و خانم هاویشام، تنها به عشق انتقام کشیدن از جنس مرد زنده مانده، و استلا، دختر جوان را نیز با همین طرز تفکر آموزش می‌دهد، و به او می‌آموزد که چگونه از زیبایی خود برای زجر دادن مردها استفاده کند. «پیپ» به استلا دل می‌بازد، و آرزو می‌کند که به‌رتبه و مقامی برسد. یک ثروتمند نیکوکار و سرشناس، معلوم نیست به‌چه دلیل، هزینه تحصیلات او را می‌پردازد، و توسط وکیل خود، گاهی با او تماس می‌گیرد، و به او وعده می‌دهد که ثروت زیادی را در اختیار او خواهد گذاشت. کودک یتیم با این وضع آرزوهای بزرگی را در دل می‌پروراند، و از آدمهای فقیری که با آنها زندگی می‌کرد، روی برمی‌گرداند. و برای آن که به‌مقام بالائی برسد همه سعی خود را به‌کار می‌برد، و در لندن با حامی سرشناس خود، که کسی جز آبل ماگوویج، زندانی فراری و سابقه‌دار نیست، ملاقات می‌کند، و در موقعی که دنیا را به‌کام خود می‌بیند، خیردار می‌شود که استلا او را ترک کرده، و با دشمن و رقیب او، «بتلی درومل» ازدواج کرده است. و این مرد نه تنها به‌استلا علاقه‌ای ندارد، بلکه با او بدرفتاری می‌کند. این واقعه چنان او را مأیوس می‌سازد، که از همه چیز چشم می‌پوشد، و دوباره به‌زندگی محقر خویش باز می‌گردد، و در کنار آدمهای ناچیز و ساده روزگار می‌گذراند. اما پس از چندی همه چیز دگرگون می‌شود، و استلا مغرور و بی‌ترحم، که در اثر تجربه‌های زندگی تغییر اخلاق داده، و خلق و خوی مهربان و سازگاری پیدا کرده، به‌سوی او می‌آید، و او را از فقر و مذلت اختیاری نجات می‌دهد.

آفریدگار

دیکنز در شمار بزرگترین رُمان‌نویسان قرن نوزدهم، و از آفریدگاران دنیائی است که گنجینه‌های گرانبه‌ای رُمان در آن جای دارد. این آفریدگاران توانا، با نیروی تخیل اعجاب‌انگیز و خلاق خود، زندگی را با همه ابعادش نشان داده‌اند. رُمان‌های دیکنز مثل تابلوهای عظیمی هستند که مجموعه‌ای در حد کمال از این هنر را در آنها می‌توان یافت، در این رُمانها چند حادثه و توطئه موازی و همراه، چرخ‌های داستان را به‌حرکت در می‌آورند، و اشخاص و فصل‌های داستان یکی پس از دیگری می‌آیند، و به‌تدریج وابستگی آنها به‌همدیگر آشکار می‌شود.

دیکنز فقر و بینوائی را در شهرهای صنعتی نشان می‌دهد. و از کودکان مطرود و گرفتار، قهرمانان مطلوب خود را به‌وجود می‌آورد. در یک رشته از رُمان‌های قوی و ملودراماتیک او: آلیور توئیست (۱۸۳۹-۱۸۴۷)، دیوید کاپرفیلد (۱۸۵۰-۱۸۴۹)، دُوریت کوچولو (۱۸۵۸-۱۸۵۷)، این ویژگی‌ها دیده می‌شود، و توجه او به‌جنبه‌های شگفت‌انگیز و تخیلی رُمان نیز به‌او امکان می‌دهد که سایه‌ها و گوشه‌های دور از نظر را تقاشی کند. طنز و شوخ‌طبعی از سلاح‌های بُرنده او هستند، که به‌جا و به‌موقع آنها را به‌کار می‌برد.

چارلز دیکنز

چارلز دیکنز (۱۸۷۰-۱۸۱۲)، در خانواده‌ای که از نظر مادی و معنوی در گرداب فقر فرورفته بودند، پرورش یافت. در جوانی حرفه او روزنامه‌نگاری بود و کاربیکاتورسازی. و گاهی طرح‌هایی نیز برای داستان و رُمان آماده می‌کرد. همین تمرین‌ها مقدمه‌ای برای ورود او به‌دنیای رُمان‌نویسی شد.

«در رُمان‌های او همه‌چیز بی واسطه و مستقیم است و رنگین، که گاهی یکنواخت می‌شود با این وصف رُمانهای دیکتور بسیار غنی و پُر بار هستند و محصول یک ذهن خلاق، و خلاقیت در حدّ عالی. دیکتور همه چیز را در برابر شما قرار می‌دهد و همه چیز در رُمانهای او اجتماعی است. و هیچ چیز آن در محدوده انزوا و تنهایی، و سکوت و تأمل به‌برگ و بار نمی‌نشیند.»

بینوایان

ویکتور هوگو (فرانسه، ۱۸۶۲)

انجیل دنیای رُمان

ویکتور هوگو علاقه داشت که چهره خود را پشت نقابهایی پنهان کند، تا دیگران او را بزرگ‌مرد و پیامبر و استاد برجسته آموزش و پرورش بدانند، و به‌همین علت گاهی فراموش می‌شود که او در میان بزرگترین رُمان‌نویس‌های قرن نوزدهم جای دارد.

استاد بزرگ قرن

ویکتور هوگو با قرن خود پیوند خورده است. بدون تردید از بزرگان قرن بود و استاد و معلّم و مرتبی و سخنگوی روشنائی‌ها و تاریکی‌های قرن

داستان و حماسه

بینوایان حماسه‌ای است غنائی و تاریخی. هوگو در رُمان بینوایان ویژگی‌های قرن را با ساختن و پرداختن چند نمونه ارائه می‌دهد: زان والزان که

هم باراباس است و هم مسیح. تبهکار است و زندانی توبه‌کار، و در مرحله بعدی بورژوا، و سپس یک حامی نیکوکار، و در پایان وظیفه نجات‌دهنده را به‌حد کمال می‌رسد، و تا مقام و درجه رهائی‌بخش فرا می‌رود... نمونه دیگر، فانتین، زن درهم شکسته، به‌علت وضع خاص و شرایط زندگی زنان کارگر در آن ایام، که ناچار دخترش، کوزت را به‌تارديه‌ها می‌سپارد... و تارديه‌ها، که در تاریکی و بدی فرو رفته‌اند، و در پایان به‌حال و روزی می‌افتد که نرحم را برمی‌انگیزند... و ژاور بازرس پلیس، که انتقام‌جوست و نموداری از جبر اجتماعی، که هرگز از تعقیب ژان والزان دست بر نمی‌دارد، زیرا در نظر او ژان والزان محکوم جاودانی است و او را در هر حال محکوم می‌شمارد، و به‌خصوصیات دیگر او توجهی ندارد... ژان والزان نیکوکار نگهدار و حامی کوزت است، و در همه حال در کنار اوست. تا وقتی که کوزت بزرگ می‌شود و به‌دنیای جوانی قدم می‌گذارد، و ماریوس دانشجوی ایده‌آلیست به‌کوزت دل می‌بندد. ژان والزان در ابتدا نگران می‌شود. اما بعداً تغییر وضع می‌دهد و مانع را از سر راه آن دو دلداده برمی‌دارد، و خود به‌نهایت درجه انسانیت می‌رسد. و این وقایع در حریق انقلاب ۱۸۳۰ جریان می‌یابند. و آن انقلاب با همه حوادث غم‌انگیزش به‌عالی‌ترین شکل در این زمان توصیف می‌شود، و ما در این میان تصویر گاوژش، پسرک ولگرد پاریسی را می‌بینیم، و جوشش و شورش خود به‌خودی مردم را.

نبرد جهانی

زمان تاریخی و اجتماعی بینوایان، که به‌بی‌عدالتی‌های جامعه حمله‌ور می‌شود، نبردی است عالمگیر بین خیر و شر. بینوایان، در کنار تألیفات دیگر او: «تردام دوپاری، (۱۸۳۱)، با وقایع سیاه قرون وسطائی‌اش، جبر مذهبی را هدف قرار می‌دهد، و «کارگران دریا» (۱۸۶۶)، که زمان مبارزه انسانهاست با

نیروهای طبیعی، و «نودوسه» (۱۸۷۴)، که زمان انقلاب است، از آثار و تألیفات پیامبرگونه ویکتور هوگو به‌شمار می‌روند.

ویکتور هوگو

ویکتور ماری هوگو (۱۸۸۵-۱۸۰۲)، شاعری است بزرگ، نمایشنامه‌نویس و رهبر نویسندگان مکتب رمانتیک در دوران بازگشت سلطنت. انقلاب ۱۸۴۸ و کودتای ناپلئون سوم، در تحولات فکری او بسیار مؤثر بودند. و اندیشه او را در مسیر جمهوری‌خواهی و آزادی‌طلبی انداختند. در دوران امپراتوری دوم چند سالی را در تبعید به‌سر برد، و با افکاری روشن‌تر و نیرومندتر، در دوران جمهوری سوم به‌فرانسه بازگشت، و بقیه عمر را با عزت و احترام زندگی کرد و به‌شهرت جهانی دست یافت.

در گذرگاه قرن بیستم

ویکتور هوگو، که در قرن خود چنان درخشش تابناکی داشته، در گذرگاه قرن بیستم، آن گونه که برازنده اوست، مورد ستایش و تجلیل قرار نگرفته است. تنها آراگون او را صمیمانه و با اشتیاق می‌ستاید. آندره‌زید برعکس، چیزهای دیگری می‌گوید، و با تعبیری بدین گونه: «ویکتور هوگو، افسوس...». آرتور رمبو «بینوایان» را یک منظومه تمام عیار می‌داند. اما سینماگران نظریات متفاوتی دارند. و «بینوایان» بارها الهام‌بخش فیلمسازان و تهیه‌کنندگان سریال‌های تلویزیونی بوده است.

نخستین عشق

ایوان تورگنیف (روسیه، ۱۸۶۲)

عشقهای ناتمام

تورگنیف روسی‌ترین اروپائی، و

اروپائی‌ترین رُمان‌نویس روسیه بود.

در آن سوی دیوار باغ

در آن سوی دیوار باغِ ولادیمیر، دختر جوانی به نام زنائید منزل داشت، که در اطراف او دلدادگانش پروانه‌وار چرخ می‌زدند. و او با طنازی‌ها و بازی‌هایش آنها را به حسادت همدیگر برمی‌انگیخت، و وادارشان می‌کرد که با هم شرط‌بندی کنند و سرگذشت خود را بگویند. و دلدادگانش را به هر نوع حماقتی وامی‌داشت، تا خود تفریح کند. اما هیچ کدام از این ستایشگران، و حتی ولادیمیر در قلب او جایی نداشتند، با این حال ولادیمیر به گمان خود در میان عشاق جای گزیده‌تری داشت.

مرد محبوب آن دختر طناز

ولادیمیر جوان شبی در باغ در میان درختان زنائید را با پدرش می‌بیند و می‌فهمد که پدرش، که مردی است خوش‌سیما و جدی و با اراده، محبوب این

دختر طناز است. و از کشف خود مبهوت می‌شود. و از درد به‌خود می‌بیجد. و حال جنون پیدا می‌کند. اما رفته‌رفته نخستین عشق او مثل یک زخم التیام می‌یابد، و به آرامش می‌رسد. و پس از چندی پدر ولادیمیر با سکتۀ قلبی می‌میرد، و زنائید ازدواج می‌کند، و در موقع زایمان جان می‌سپارد.

رُمان تحلیلی

در رُمان نخستین عشق، زبان‌های احساس عاشقانه در اشخاص گوناگون با دقت عجیبی تحلیل می‌شود، درست مثل حشره‌شناسی که مورچه‌ای را زیر ذره‌بین می‌گذارد تا همه جزئیات کارهای او را دریابد. و به این ترتیب موضوع رقابت غم‌انگیز پسری با پدرش، در این رُمان در درجهٔ دوم اهمیت قرار می‌گیرد.

تورگنیف کودکی‌اش را زیر پنجه‌های آهنین مادر سخت‌گیرش گذرانده بود، و به طبیعت و شکار عشق می‌ورزید، و به مردم ناچیز و ناتوان با مهر و محبت می‌نگریست، و عصیان دهقانان را بر ضد قانون وابستگی آنها به زمین ستایش می‌کرد و همهٔ مسائل را در «داستان یک شکارچی» او (۱۸۵۲)، می‌توان دید. در «رودین»^۱ (۱۸۵۶)، ایده‌آلیسم نسل جوان را ارائه می‌دهد و در «آشیانهٔ نجیب‌زادگان» (۱۸۵۸)، با نظام اجتماعی قدیم روسیه وداع می‌کند. این داستانها و رُمانها برای او شهرت و محبوبیت زیادی فراهم آوردند. به‌خصوص چهره‌های دختران جوانی که در این رشته از تألیفاتش ترسیم کرده بود، در حد کمال بودند.

در «پدران و فرزندان» (۱۸۶۲)، از یک دانشجوی نیهیلیست سخن می‌گوید که نه ایمانی دارد و نه به قانونی پای‌بند است. و نویسنده در این کتاب می‌کوشد که معایب دوستان ترقی‌خواهش را افشا کند، که نوعی عقب‌نشینی از

۱. Roudine

مواضع اعتراضی او به حساب می‌آید.

سپس روسیه را ترک می‌گوید. و آخرین آثارش: سیلابهای بهاری (۱۸۷۲)، و «زمین‌های پکر» (۱۸۷۷)، محصول این جدائی است.

ایوان تورگنیف

ایوان سرگئیویچ تورگنیف (۱۸۱۸-۱۸۸۳)، دوست فلوروزرژسان و مریمه بود. مدام در سیر و سفر بود. و به جهان می‌اندیشید، و از آزادیخواهان بود. و با آن که بیشتر ایام عمر را در خارج از روسیه گذرانده بود. عمیقاً روسی بود. و به این سرزمین وابستگی قلبی عمیق داشت. معاصران او به تجدید حیات فکری و سیاسی روسی علاقه داشتند، و او نیز در این تحوّل سهم عمده‌ای داشت.

زیبائی و زندگی

«تورگنیف به زیبایی عشق می‌ورزید و سعی می‌کرد زیبایی را با زندگی پیوند دهد. به اعماق روح طبیعت دست یافته بود، اما هرگز نتوانست تا آن حدّ در اعماق روح آدمیان نفوذ کند» «دیمیتری مرزکوفسکی»

دُمینیک

اُوژِن فُرْمانتِن^۱ (فرانسه، ۱۸۶۳-۱۸۶۲)

پیروزی چشم‌پوشی

دُمینیک، داستانی است که روایت در آن غالباً جای خود را به تأمل و مراقبه می‌دهد و به یک «نقاشی احساساتی» بیشتر شباهت دارد.

گذشته پُرا احساس یک مرد آراسته

چه کسی می‌توانست باور کند که این بورژوازی اهل «شُرانت»^۲، که شوهری است خوب و آرام، و پدری مهربان و دلسوز، و در ضمن شهردار، و سردفتر اسناد رسمی، در جوانی موجودی بوده است سرکش، و دنبالِ ارضای غرایز نفسانی، و اسیر رؤیاهای عاشقانه؟ و این مرد آراسته شبی ماجراهای ایّام جوانی خود را برای یکی از دوستانش حکایت می‌کند.

۱. Eugène Fromentin

۲. Charanta منطقه‌ای در فرانسه

دُمینیک دُوبره^۱، روح و اندیشه‌ای رُمانتیک دارد. شیفتهٔ شعر است و بیشتر اوقات با دوستش اولیویه همراه و همگام است. اولیویه دختر عمویی دارد به نام مادلن. دُمینیک دلپاختهٔ مادلن می‌شود. و این عشق را چون رازی در قلب خود نگاه می‌دارد. و آن را ابراز نمی‌کند. تا آن که مادلن ازدواج می‌کند و از آن پس از دسترس او دور می‌شود. اما این عشق همچنان در قلب او شعله‌ور است. و سرانجام بی‌تاب می‌شود، و عشق خود را با او در میان می‌گذارد. مادلن هربار می‌کوشد که او را تسلّی دهد و با مهربانی آرامش سازد. اما خود نیز احساس می‌کند که به طرز عجیبی به سوی دُمینیک کشیده می‌شود، و ناچار این احساس را به دُمینیک باز می‌گوید. با این وصف آن دو بعد از بحث و گفت و گوئی طولانی و عاقلانه، به مانعی که بین آنهاست تسلیم می‌شوند، و هریک دنبال سرنوشت خویش می‌رود.

دُمینیک بعد از چند سال در صحنهٔ ادب و سیاست به پیروزیهای دست می‌یابد، و وسوسه می‌شود که عهد و پیمان بشکند و به وصل مادلن برسد. اما ناگهان به خود می‌آید، و حدود این عشق را می‌شناسد، و به سرزمین مادری خود، «سن تونز»^۲ می‌رود. زیبایی طبیعت این منطقه به او آرامش می‌بخشد. و بعد از مدتی ازدواج می‌کند و به خانه و خانواده دل می‌سپارد، و در زندگی آرام و خانوادگی، ثمرهٔ ترک عشق، و چشم‌پوشی از معشوق را احساس می‌کند، و زیبایی خاطرهٔ عشق ایام جوانی را برای همیشه در دل و جان خود نگاه می‌دارد.

آرام کردنِ زوجِ رُمانتیک

دُمینیک مثل «آموزش عاطفی» فلور، خداحافظی با رُمانتیسم است. این شاهکار رُمانِ روانشناسانه، نمایشی است از یک عصر. و همچنین نمایش شخصیت مؤلف آن است که تصویرگری ورزیده و صاحب سبک بود. این نویسنده در کتابی به نام «یک تابستان در صحرا - یک سال در ساحل»، گزارش سفرش را به آفریقای شمالی، به زیبایی نوشته است، در کتاب دیگرش به نام «استادان قدیم»، نقاشان بزرگ فلامان را با قلمی شیوا معرفی کرده است و آثار او در سالهایی جلوه‌گری می‌کنند، که رُمانتیسم به خستگی و فرسودگی دچار شده، به انتهای کار خود نزدیک می‌شود.

در «دُمینیک، مردی آراسته» از ایامی سخن می‌گوید که آرزوهای غرورآمیز دوران جواناش درهم می‌شکند، و از مسیر ناکامی می‌گذرد، و به دوران عقل و فرزاندگی می‌رسد. نویسنده ترک عشق را در این داستان به گونه‌ای توصیف می‌کند که نمی‌توان آن را به نوعی ناپایداری و روی گرداندن از عشق تفسیر و تعبیر کرد. بلکه خواننده چشم‌پوشی عاشق را می‌پذیرد، و او را مُحق می‌شمارد.

اُورژن فرماتتن

اُورژن فرماتتن (۱۸۷۶-۱۸۲۰) در نوزده سالگی از سن تونز، زادگاهش به پاریس رفت و به نقاشی و نویسندگی پرداخت. و در هر دو کار موفق بود. نقاشی‌هایش طرفداران زیادی داشت، و تا حدودی رفاه مادی را برای او فراهم می‌کرد. با این وصف قلمش بهتر از قلم‌موی او مناظر را نقاشی می‌کرد، و رُویاها و احساسات او را روی کاغذ می‌آورد.

۱- Dominique de Bray

۲- Sintonge شهرستانی در غرب فرانسه

تأمل و مراقبه

اوژن فرمانتن، به تأمل و مراقبه بیش از روایت توجه دارد. و در سفرنامه‌ها، و ژمان اعتراف گونه‌اش، دُمینیک، بیشتر کارش نقاشی است تا ژمان نویسی. و در سفرنامه‌اش، در آن حال که سیر و سیاحتش را در آفریقا شرح می‌دهد، مثل این است که با قلم، کار قلم‌مو را انجام می‌دهد، و مناظر صحرا و سواحل را نقاشی می‌کند.

جنگ و صلح

لیو تولستوی (روسیه، ۱۸۶۹-۱۸۵۵)

جنگ دوران

«جنگ و صلح»، پیش از آن که یک ژمان طولانی و بزرگ کلاسیک، یا یک تابلوی عظیم تاریخی باشد، اثری است معنوی و پُر معنا، که تاریخ در آن نقش برتر را دارد.

تاریخ دو خانواده

«جنگ و صلح» در درجهٔ اوّل تاریخ دو خانواده است: خانوادهٔ بولکنسکی^۱، و خانوادهٔ رُستف^۲، که هر دو به‌اشراف روسیه تعلق دارند.

از وقایع‌نگاری خانوادگی تا حماسه

شاهزاده بولکنسکی سالخورده، از دوستان آثار و افکار ولتر است. که هم هوشمند است و هم مستبد. دخترش ماری، نه جوان است و نه زیبا. اما

۱. Bolkonsk

۲. Rostov

جذابیت و معنویت خاصی دارد. شاهزاده آندره قهرمان واقعی کتاب است. که هرچند از طبقه اشراف است، روحی آزاده دارد، و آزرده‌خاطر است و سرخورده و مأیوس. که علت این امر تا حدودی به تعبیرات عرفانی او از زندگی بستگی دارد. و حوادث ناگهانی و تلخ نیز در طرز تفکر او مؤثر بوده است.

شاهزاده آندره در نبرد اوسترلیتز زخمی می‌شود و به‌خانه باز می‌گردد. در همین ایام همسرش می‌میرد. پس از چندی به‌ناتاشا رُستف، که دختری جوان و زیبا و پُرشور است، دل می‌بندد. اما این دختر به‌آناتول کوراگین خودستا و از خودراضی نظر دارد. و با او بر سر مهر است. و این قضیه آندره را افسرده‌تر می‌کند. و به‌جنگ واترلو می‌رود، و زخم دیگری برمی‌دارد. و به‌هر ترتیب از شلوک عارفانه‌اش دست بردار نیست. و از عشق‌های زمینی دل می‌کند و به‌عشق خدائی روی می‌آورد.

اما در خانواده رُستف، نیکلا صفات خوبی دارد. اشرافیت، صداقت و صمیمیت او را محو نکرده است. برای همسرش، ماری، شوهر خوبی است. ناتاشا رُستف در این خانواده با شادی و شور خود غم از دل‌ها می‌زداید، و این سیمای تابناک زنانه در مرکز این تابلو همه را مجذوب می‌کند. اما وقتی که به‌دام آناتول کوراگین می‌افتد، این ستاره روشن کدر می‌شود. و هنگامی که به‌خطای خود پی می‌برد تلخی عمیقی را در خود حس می‌کند. و حتی آرزوی مرگ دارد. برادر جوانش در میدان جنگ می‌میرد. و ناتاشا در کنار مادرش می‌ماند، و خود را وقف او می‌کند.

عشق بی‌پروا^۱ دوباره ذوق و شور زندگی را در ناتاشا زنده می‌کند. بی‌پروا فرزند کنت سیریل بزوخف است. این جوان، تنومند است و بسیار خوب و مهربان. اما ظاهراً برای زیستن ساخته نشده، و نمی‌تواند خود را با واقعیات

زندگی سازگار کند. این مسأله چندان مسأله‌ساز نیست. با این وصف یک ازدواج نامناسب باعث می‌شود که بی‌پروا از اجتماع فاصله بگیرد، و برای نجات خود وارد سازمان فراماسونری می‌شود. و به‌آرمانهای دور از دسترس علاقه پیدا می‌کند.

تصویرسازی عجیب و جذابی از جنگهای ناپلئونی، و نمایش جانبازی و عظمت روح ملت روسیه زمان را به‌سطح ایلیاد بالا می‌برد. و در آمیختن داستان با فلسفه نועدوستی و انسان‌گرایی، و عرفان، و سرنوشت جهان، «جنگ و صلح» را به‌کمندی الهی نزدیک می‌کند.

جنگ دنیا

تولستوی در ابتدا طرح یک زمان را، در مسیر دیگری دنبال می‌کند، و به‌تدریج در طریق دیگری قرار می‌گیرد، و اثر مستندی درباره رویداد بزرگ قرن می‌آفریند. «جنگ و صلح» زمانی است تاریخی که برپایه‌های بسیار محکمی استوار شده است. و به‌زیربنای یک رالیسم مُسلم تکیه می‌زند، و جزئیات تردیدناپذیری را باز می‌گوید. با این وصف «جنگ و صلح»، یک اثر عینی به‌مفهوم کامل کلمه نیست. فلسفه و اعتقادات اخلاقی تولستوی، و تخیلات وسیع و عالمگیر، این اثر را از قالب تاریخ فراتر می‌برد. تولستوی در این مسأله که موتور و نیروی محرک تاریخ، قهرمانی توده‌های مردم است یا تقدیر بی‌تغییر الهی، تردید می‌کند. با این حال به‌نظر می‌آید که در این محاسبه، تخیلات او بیشتر به‌جانب اعماق روح مردم روسیه تمایل دارد. و «پلائون کاراتایف»، سرباز گمنام را بهتر و صمیمی‌تر معرفی می‌کند، تا ژنرال کُوتوزف سردار ارتش روسیه را. و سادگی آن سرباز، در نظر او از ذوق و ظرافت اشرافی آن سردار جلوه بیشتری دارد.

«جنگ و صلح» بعد از انتشار به محبوبیت و شهرت کم نظیری دست یافت. لئو تولستوی با زندگی نظامیان آشنا بود. و با جنگ نیز در قفقاز آشنا شده بود. و در کتابهای قبلی خود: «کودکی، نوجوانی، جوانی» (۱۸۵۶-۱۸۵۲)، و «داستانهای سیاستوئیل» (۱۸۶۸)، در این محدوده چیزهائی نوشته بود. از طرف دیگر در اراضی و املاک وسیعی که به ارث به او رسیده بود، نوعی اصلاحات به نفع کشاورزان انجام داده بود، و از این نظر احساس خوشبختی می کرد. اما ناگهان این احساس در او راه یافت، که زندگی بیهوده است، و در پشت همه چیز مرگ و نیستی قرار دارد و در این مرحله تولستوی مسیر زندگی خود را تغییر داد. و سالهای سال از عمرش را با تجربه های عرفانی گذراند. انعکاسی از این بحران روحی در آفریده های بعدی او اثر می گذارد، و در «آناکارینا» (۱۸۷۷-۱۸۵۷)، شور و هیجانان عاشقانه و هوس آلود، ترازوی خلق می کند. و در این زمان شخصیت زنانه ای را می آفریند، که به «دلربائی تقریباً دوزخی» روی می آورد، و عشق او به سقوط و مرگ می انجامد.

هنر تولستوی آن است که به لافزنی و گزافه گوئی، و اسلوبهای پُرزرق و برق بی اعتناست. و هنر خود را بر پایه ای محکم و مطمئن و ساده قرار می دهد. و علت توفیق او را در همین امر باید جست، که هرگونه چیز ساختگی و تصنعی را دور می افکند. اما در طی سالها بحران روحی اش آرام نمی گیرد. بلکه عمیق تر می شود. و با تشریفات و کارهای جزئی و سطحی کلیسا درمی افتد. یک مذهب شخصی به وجود می آورد. و در بحث و جدل بین جسم و جان فرو می رود. و با آن که از رفاه مادی برخوردار است، به ترک دنیا می اندیشد. و ایده آل او از یاری و دستگیری کارگران و زحمتکشان ساده و بی چیز فراتر می رود. و برای رهایی روح خویش به درگاه خداوند پناه می برد. آخرین آثار او محصول همین بحث و جدلها هستند: شونات کروتزر (۱۸۹۰)، ارباب و خدمتکار (۱۸۹۵)، مرگ ایوان ایلیچ (۱۸۸۶)، و رستاخیز (۱۸۹۹)

در بیست و هشتم اوت ۱۸۲۸ در «یازنایاپولیاننا» به دنیا آمد. پدرش از مالکان بزرگ، و از اشراف بود، و لقب کُنت را از او به ارث برد. و به پیروزی ادبی در روسیه و در جهان دست یافت. لئو نیکلائویچ تولستوی، در خانه شخصی خود، در مرکز طوفان زندگی می کرد. بحران روحی او در اطرافیانش اثر می گذاشت، و در ایامی که همه او را تحسین می کردند، و سخت زیر نفوذ و تأثیر افکار و آثار او بودند، ناگهان همه چیز را از هم پاشید، و با صراحت به طرفداران و پیروانش گفت: «روح من سنگینی عجیبی را احساس می کند. میل عجیبی به رفتن دارم» و در ۲۸ اکتبر ۱۹۱۰، شب هنگام خانه اش را ترک کرد و در طی سفر، در ایستگاه راه آهن «استایوو»، سرما خورد و بیمار شد، و به حال احتضار افتاد. و در میان خویشان و آشنایانش، بی آنکه در زندگی به صلح و آرامش برسد، در هفتم نوامبر ۱۹۱۰ برای همیشه خاموش شد.

نقد آثار یک نابغه

معاصران و همکاران ادبی تولستوی، گاهی به او ایراد می گرفتند و از نقد آثارش مضایقه نمی کردند. داستایوسکی درباره او می نویسد: «تولستوی آن قسمت از روح و ذوق مردم روسیه را توصیف و تشریح می کند، که آن را به روشنی و وضوح در برابر خود می بیند، و هرگز قادر نیست که سرش را به چپ و راست بچرخاند، تا ببیند که در اطراف او چه می گذرد.» و چخوف در این مورد می نویسد: «اخلاق و کردار او دیگر کسی را اغوا نمی کند. و من از ته دل می گویم که چنان کارهائی را تأیید نمی کنم. در رگهای خود من خون دهقانی جریان دارد، ولی این امر باعث نمی شود که در چنان طریقی گام بردارم.»

«ضعف و خطای تولستوی در این امر نیست که می‌خواست فراتر از یک هنرمند باشد، بلکه از آن است که گاهی کارهایی می‌کند که مقام او را از یک هنرمند پائین‌تر می‌آورد. و این وضع و حال در لحظاتی نبود که می‌خواست خداوند را به یاری بگیرد، بلکه در صفحات و اوراقی بود که غالباً دیگران را، و نه خدای خود را، به یاری می‌گرفت.»

«دیمیتری مرژکوفسکی»

آلیس در سرزمین عجایب

لوئیس کارول (انگلیس، ۱۸۶۶)

داستانی پری گونه و منطقی

زُمان قرن نوزدهم قهرمانان زن بسیار
آفریده است، که یکی از آنها دختر
کوچکی است به نام آلیس

آلیس و خواهرش در جنگل

آلیس و خواهرش در جنگل، خرگوش سفیدی را می‌بینند که به سویی
می‌رود، آلیس دنبال او می‌دود، و ناگهان در سوراخی می‌افتد، و وارد یک
دنیای زیرزمینی می‌شود.

یک رؤیا

آلیس در خانه خرگوش یک تکه نان قندی می‌خورد، و شربت سُکرآوری
می‌نوشد، و قد و قامتش کوچک می‌شود. گربه‌ای بدنام چستر را می‌بیند که
به اراده خود می‌تواند پیدا یا ناپیدا شود، و به هنگام نامرئی شدن تنها لبخند او
در فضا باقی می‌ماند. و هرچیزی به آسانی به صورتی مضحک و در عین حال
اضطراب‌آور تغییر شکل می‌دهد. و این گونه چیزها بخشی از بازی‌های

تفریحی بی‌بی دل است که زن بدذات و بی‌ترحم و دیوانه‌ای است. و در این میان از آلیس می‌خواهد که در محاکمه یک سرباز که به‌دزدی یک دانه نان قندی متهم شده، شرکت کند. و همه اشخاص ورقهای بازی دور تادور آنها چرخ می‌زنند و به‌بازی مشغولند... و آلیس از خواب بیدار می‌شود.

«آن سوی آئینه»، که در سال ۱۸۶۵ منتشر شد، دنباله داستان «آلیس در سرزمین عجایب» است. در این کتاب نیز آلیس شاهد حوادث عجیب دیگری است. و این دختر کوچک از آئینه عبور می‌کند، و به آن سوی آئینه می‌رود، و کشوری را می‌بیند که به‌صفحه شطرنج شباهت دارد. ماجراهای این داستان عجیب‌تر و ابهام‌انگیزتر، و در عین حال منطقی‌ترند.

عجایب دنیای خیال

در ابتدا به‌نظر می‌آید که این داستان، که ماجراهای آن تا حدودی حساب شده و منطقی تنظیم شده، وسیله‌ای برای سرگرمی دختر بچه‌هاست. حال آن که زمانی است تمام عیار، بر پایه تخیلات، و معماهای بازی‌گونه ریاضی. و نوعی اکتشاف علمی در دنیا خیال است. عجایب و غرایب در اینجا به‌صورت مسخ و استحاله نمودار می‌شود، و بر اساس عقل و منطق است، و دلهره‌آور و اضطراب‌انگیز نیز هست.

آلیس در واقع خواهر عزیز دُرَدانه دختر بچه‌های دیگری است که در داستانهای نویسندگان دیگر، از ویکتور هوگو تا کنتس دوسگور وارد شده‌اند، و بی‌آن که دنیای فانتزی را ترک گویند، قدم به دنیای بزرگترها گذاشته‌اند. بعضی از جنبه‌های منطقی و معماوار این داستان در ترانه‌ها و شعرهای دایه‌ها و پرستارهای کودکان اثر گذاشته است و بعد دیگر آن در آثار ادبی معماگونه و تخیلی دنیای مدرن، و از جمله در داستانهای جی. آر. آر. تولکین (۱۸۹۲-۱۹۷۳)، بی‌تأثیر نبوده است. که این نویسنده نیز به‌سهم خود از

استادان این گونه داستانهاست.

لویس کارل

چارلز داجسون (۱۸۹۸-۱۸۳۲)، که ریاضی‌دان برجسته، و صاحب تألیفاتی در ریاضیات است. آدمی را به‌یاد دکتر جکیل و مسترهاید می‌اندازد. زیرا این ریاضی‌دان دانشمند، با نام مستعار «لویس کارل» داستانهایی برای کودکان می‌نویسد، که در نوع خود شاهکار به حساب می‌آیند.

آقای داجسون

آقای چارلز داجسون^۱، استاد ریاضیات مدرسه «کریست چرچ» اکسفورد، مؤلف کتاب «مقایسه اصول هندسه مسطحه اقلیدس با هندسه مدرن»، ظاهراً هیچ‌گونه نسبت و ارتباطی با آقای لویس کارل ادیب و عکاس و نویسنده داستانهای کودکان ندارد!؟

۱- Charles Dodgson

آموزش عاطفی

گوستاو فلوبر (فرانسه، ۱۸۶۹)

نسل ۱۸۴۸

در این کتاب مسائلی بالاتر از شکست در عشق، و دوام ناراحتی‌های آن تا سالها بعد، مورد نظر نویسنده است.

سرنوشت فردریک موزو

فردریک موزو زندگی بی‌قیدانه‌ای دارد. خود را به دست حوادث و پیش‌آمدها می‌سپارد. ولی یک واقعه وضع را تغییر می‌دهد. و روشنایی سراسر وجود او را فرا می‌گیرد.

چهره یک زن

جوانی به نام فردریک موزو، در سال ۱۸۴۰ با مادرش تعطیلات تابستان را در «نوزان - سور - سین»^۱ می‌گذراند، و در یک گردش با قایق، خانم آرنو را می‌بیند و چهره زیبایی او در ذهنش نقش می‌بندد. سپس به پاریس باز می‌گردد، و این نقش او را رها نمی‌کند. فردریک موزو در پاریس زندگی را به بیهودگی

Nogent - sur - Seine - ۱

۲۶۸ / زمان‌های کلیدی جهان

می‌گذراند. جوانی است سرگشته که با دانشجویان و هنرمندان و سیاست‌بازان و معامله‌گران و کولی‌صفتان رفت و آمد دارد. سرگردان است و غمی هم ندارد. و در ضمن این بیهوده‌گردی‌ها با شوهر خانم آرنو، که ثروتمند است و کارش خرید و فروش تابلوهای نقاشی، آشنا می‌شود. این مرد لافزن است و حقه‌باز و عیاش. و زنی طناز و سبکسر، به نام رُزانت از معشوقه‌های اوست، که غالباً نمایشگاه‌های نقاشی میعادگاه آنهاست... فردریک بعد از مدتی از بیهوده‌گردی خسته می‌شود، و خود را کنار می‌کشد، و حاضر نمی‌شود که با لوئیز، که او را دیوانه‌وار دوست دارد، ازدواج کند. و حتی دیگر دلش نمی‌خواهد روابطش با زن ثروتمندی به نام خانم دامپروز ادامه بدهد. در چنین ایامی جنب و جوش‌های انقلابی سال ۱۸۴۸ آغاز می‌شود. و یکی از دوستان فردریک، به نام «سرنال» مجذوب این جوشش و شورش می‌شود، اما فردریک به این شور و هیجانات انقلابی نیز بی‌اعتناست.

در این روزها فردریک تصادفاً خانم آرنو را می‌بیند، و با آن که آتش عشق او هنوز در قلبش خاموش نشده، چیزی در این باره به او نمی‌گوید. گوئی هیچ چیز، و حتی دست‌یابی به آرزوها نیز برای او اهمیت ندارد.

بیست و هفت سال بعد از آن روزی که خانم آرنو را در «نوزان - سور - سین» دیده، و تصویر او در ذهنش نقش بسته، به آن نقطه باز می‌گردد، و داستان را برای دوست خود، دلوریه نقل می‌کند.

در نیمه قرن

این زمان پیچیده و پُر ابهام، یک نسل را به صحنه می‌آورد. این نسل پایان عصر سلطنت ژوئیه، و شکست جمهوری، و فرسوده شدن قدرت رُماتیسیم، سرگردان است و نتوانسته است به‌قله آرزوهایش برسد. «آموزش عاطفی»، از «مادام بُوواری» (۱۸۵۷)، دیگر شاهکار فلوبر سردتر و خشک‌تر است، و در طی آن دورانی را بررسی و موشکافی می‌کند که هنوز بعضی از حساسیت‌ها و

گوستاو فلوبر

هرچند فلوبر (۱۸۸۰-۱۸۲۱)، مدتی در پاریس زندگی می‌کرد، و یک سفر به مشرق زمین رفت، اما عمر او بیشتر در نرماندی سپری شده است. در واقع نویسندگی او در آزمایشگاه خود مشغول تحقیق بود، و به عبارت دیگر، کسی بود که در کلینیک ادبیات کار می‌کرد. و دوگرایش را در او می‌توان دید. گرایشی که او را به سوی رالیسم می‌برد، و گرایش دیگر، که او را به رنگ‌آمیزی و شور و هیجان داستان سوق می‌دهد. «سالامبو» (۱۸۶۲)، و «سوسه سنت آنتونیو» (۱۸۷۴-۱۸۴۹)، در میان تألیفات او به گرایش دوم نزدیک‌ترند. وصیت‌نامه ادبی فلوبر را در «بووار و پکوشه»^۱ (۱۸۸۰) می‌توان یافت، که سرشار از پوچ‌گرایی و بدبینی است، و چراگاهی را فراهم کرده است برای همه نویسندگان «اوانگارد» تا روزگار ما.

رُمان بعد از بالزاک

گی دوموپاسان می‌نویسد: «حُسن کار فلوبر را در فرم باید جست. که در میان نویسندگان توجه به چنین امری کمیاب است. و کمتر کسی به این موضوع توجه دارد. در کارهای فلوبر «فرم» همه چیز است، و این قالب‌ها و فرم‌های متفاوتند که فضا و محیط مناسب را برای موضوع فراهم می‌کنند.»

امیل زولا معتقد است: «او برای رُمان قوانین و قواعد ثابتی به وجود آورد، تا آدم‌های داستان آزادانه در مسیرهای مشخص پیش بروند. و بیهوده درباره آنها اغراق‌گرایی نشود. گوستاو فلوبر داستان را به صورتی منسجم و یک‌پارچه درآورد، تا سلیقه‌های شخصی نتوانند انسجام آن را درهم بریزند. رُمان زیردست‌های او مانند مرمر، زیبایی حیرت‌انگیزی یافت.»

۱- Bouvard et Pécuchet

تارتارن دُو تاراسکون^۱

آلفونس دُوِدِه (فرانسه، ۱۸۲۷)

قهرمانی به سبک رابله

با «تارتارن دُو تاراسکون»، جنوب فرانسه
وارد دنیای ادبیات می‌شود.

ماجرای شگفت‌انگیز تارتارن دُو تاراسکون

ماجراهای شگفت‌انگیز تارتارن دُو تاراسکون، قطعاً به تقلید از قهرمانان آثار رابله نوشته شده است و تارتارن در دنیای رُمان، در کنار گارگاتوا و پانتاگروئل می‌نشیند، و داستان اکتشافات او بر سر زبانها می‌افتد. اما تارتارن یک ضد قهرمان است. خودستاست و افسانه‌پرداز. پُرگوئی می‌کند و اغراق می‌گوید. و جمعاً فاقد هر نوع اصالت و نجابتی است. و «تیب» قشری از اغراق‌گویان پرحرف «جنوب فرانسه‌ای»^۲ را به وجود می‌آورد.

۱- Tartaria de Tarascon

۲- Midi مجسوعه نواحی جنوب فرانسه

در تاراسکون^۱ شهرت ماجراجویی تارتارن به گوش همه مردم رسیده، و او چاره‌ای جز این ندارد که برای حفظ این شهرت، دنبال ماجرا برود. و راستی که با چه فصاحتی کارهای کرده و ناکرده خود را شرح می‌دهد!

اما در بیرون از دروازه‌های تاراسکون کسی از ماجراهای تارتارن خبر ندارد، و شهرت او به گوش آنها نرسیده است؛ و تارتارن برای آن که شهرتش را عالمگیر کند، و به‌همه نشان بدهد که مشهور شدتش بی دلیل و علت نیست، به استقبال خطر می‌رود.

در ماریسی به کشتی می‌نشیند و به‌الجزیره می‌رود. و در آنجا با هزار مشکل و مانع درگیر می‌شود، اما بیشتر کارهای او به‌جای آن که قهرمانانه باشد، عجیب و مضحک است، و هر بار متوجه می‌شود که فریب خورده، و کلاه سرش گذاشته‌اند. و در جریان حوادث قربانی سادگی خاصّ خویش و پُرمدعائی‌های معصومانه‌اش می‌شود. در نقل این حوادث، آلفونس دُوده، نمونه‌ای از استعمار فرانسه در الجزایر را زیر نقاب «خاورشناسان» برای ما ترسیم می‌کند که چندان، درخشان و ستایش‌آمیز هم نیست، و هرچند که این سیر و سفر پُرماجرایی تارتارن با شکست خاتمه می‌یابد. اما بازگشت او به تاراسکون، در اثر یک سوء تفاهم، بسیار افتخارآمیز و پیروزمندانه است!

داستان تارتارن دنباله‌هایی نیز دارد. و آلفونس دُوده در کتاب «تارتارن بر فراز آلپ» (۱۸۸۵)، تارتارن را به سویس می‌فرستد، و با کوهنوردان همراه می‌کند، که همه قضایای آن مضحک و کاریکاتوری است. در کتابهای بعدی تارتارن به سفرهای پُرماجرایی دیگری می‌رود، و از هیچ کوششی برای اثبات و دوام شهرت خود مضایقه نمی‌کند.

در سال ۱۸۴۰ در «نیم»^۱ به دنیا می‌آید، در ۱۸۹۷ در پاریس از دنیا می‌رود. آلفونس دُوده، در ابتدا شعر می‌سرود، و حکایات شاعرانه‌ای می‌نوشت. اما جنگ ۱۸۷۰ در تصوّرات و افکار او تأثیر زیادی گذاشت، و از او یک نویسنده رالیست بوجود آورد. و از آن پس دُوده، آثار رالیستی بسیاری خلق کرد، و از جمله: جَک (۱۸۱۶) تَبَاب (۱۸۷۷)، و سَافُو (۱۸۸۴)

رُمان محلی

آلفونس دُوده بعد از میسترال، که شاعر بود، با داستانهای زلال و شفاف خود با عنوان «تامه‌های آسیابان من» (۱۸۶۶)، به دنیای ادبیات محلی منطقه پروانس قدم گذاشت. و در سالهای بعد نویسندگان دیگری ادبیات محلی پروانس را غنی‌تر و پُربارتر کردند. هانری بُوسکُو^۲ (۱۷۸۸-۱۹۷۶) با چند کتاب؛ مارسل پانیول (۱۸۹۵-۹۷۴)، با رُمانهای سه گانه خود؛ ماریوس - فانی - سزار (۱۹۲۸-۱۹۳۶). و خاطرات دوران کودکی؛ ژان ژبونو (۱۸۹۵-۱۹۷۰) با چند رُمان، که همه رنگ و آب این منطقه را داشتند، و همه قهرمانان آنها خصوصیات و خلیات مردم پروانس را معرفی می‌کردند، ادبیات بسیار پُربار و استوار این منطقه را به وجود آوردند. در پایان قرن نوزدهم، در نقاط دیگر فرانسه نیز انبوهی از داستانهای منطقه‌ای و محلی انتشار می‌یابد، که با روح ناسیونالیسم و جمهوریخواهی آمیخته‌اند. و از جمله در الازس، اِرکمن^۳ (۱۸۹۹-۱۸۲۲)، و شاتریان^۴ (۱۸۹۰-۱۸۲۶) داستانها و رُمانهای محلی و دهقانی و مردمی می‌نویسند.

۱- Nimes شهری در جنوب فرانسه

۲- Henri Bosco

۳- ErKmann

۴- Chatrian

۱- Tarascon شهر بسیار کوچکی در جنوب فرانسه، در منطقه «بوش دوژن»

لئون دُوده فرزند آلفونس دُوده درباره پدرش می‌نویسد: «او در همه عمر از گفته‌ها و کرده‌های دیگران یادداشت برمی‌داشت، اما همیشه سعی می‌کرد این حرف‌ها و اعمال را درست و دقیق درک کند، و در نوشته‌های خود، آنها را درست و دقیق و در سر جای خود به کار می‌برد. و در واقع هر چیز را از جلد خود بیرون می‌کشید و قالب مناسب ادبی را برای آن پیدا می‌کرد.»

جزیره اسرار آمیز

ژول ورن (فرانسه، ۱۸۷۴)

رابینسون‌های مُدرن

ژول ورن که نتوانسته بود در میان ماجراجویان و جهانگردان جایی پیدا کند، در اتاق خود می‌نشست و به سراسر دنیا سفر می‌کرد. و او که، همچون کودکی در عالم رؤیاهایش به گرداگر جهان می‌گشت و دمی آرام نمی‌گرفت، به جاودانگی دست یافت.

چند نفر در یک جزیره

یک دانشمند، یک ماجراجو، یک روزنامه‌نگار، و یک پسر بچه، که زندانی جنوبی‌ها در جنگهای انفصال با یک بالن، که مخزن سوخت آن با گازی سبک‌تر از هوا پر شده است، فرار می‌کنند، و طوفان باعث می‌شود که بالن در یک جزیره دورافتاده فرود آید.

فراریها به زودی متوجه می‌شوند، که این جزیره کوچک منابع طبیعی کشف نشده‌ای دارد، و این گروه چهار نفری نمونه‌ای از افراد یک جامعه متفکر و عاقل و ماهر و سازنده را ارائه می‌دهند. و بعد از چند سال این چند نفر (که بچه‌ای در میان آنهاست، اما از زن در این جمع خبری نیست!)، در این جزیره «بهشت تمدّن» را به وجود می‌آورند.

اما در قلب جزیره رازی ناگشوده هست، و این گروه احساس می‌کنند که یک نیروی ناشناخته، پنهانی از آنها حمایت می‌کند، و گاهی این تصوّر در ذهنشان جای می‌گیرد که مشیّت الهی نگهدار آنهاست. و یک روز کشف می‌کنند که در جزیره کوچک مجاور یک انسان تنهای مطرود، به نام اِرْتون، زندگی می‌کند، که از زندانیان اعمال شاقّه بوده است. مهندس سیروس اسمیت، رئیس گروه، سعی می‌کند به راز جزیره پی ببرد. به خصوص که در این موقع عدّه‌ای از دزدان دریائی با کشتی به آن حدود می‌آیند و به آنها حمله‌ور می‌شوند، ولی یک نیروی غیبی به یاری آنها می‌آید، و حمله دزدان دریائی به شکست می‌انجامد. و عاقبت بعد از مواجه شدن با حوادث و خطرات بسیار، درمی‌یابند که ناخدا نمُو، یک ماجراجوی عجیب، در زیردریائی خود، ناتیلوس، در یک دریاچه زیرزمینی، در پای کوه آتشفشان جزیره زندگی می‌کند، و از طریق علم و اکتشافات به قدرت بی نظیری دست یافته است. ناخدا نمُو وقتی حس می‌کند که به پایان راه خود رسید، مقدمات فرار از جزیره را، که با فَعّال شدن کوه آتشفشان در حال نابودی است، فراهم می‌کند.

سفرهای شگفت‌انگیز

«جزیره اسرارآمیز» (۱۸۷۴)، با دو کتاب قبلی ژول ورن: «فرزندان کاپیتان گرانت» (۱۸۶۵)، و «بیست هزار فرسنگ زیردریا» (۱۸۶۹)، مجموعه سه

گانه‌ای را می‌سازند که قهرمان اصلی و مرکزی آنها ناخدا نمُو است. ژول ورن با آثارش سعی می‌کند که به گونه‌ای عالمانه و دقیق اسرار سیّاره زمین را بازگو کند، و ما در این تألیفات داستان سفرهای اعجاب‌انگیز و اکتشافات بی شمار علمی را می‌خوانیم، و با معمّاهای حل نشده و رازهای پیچیده روبه‌رو می‌شویم. این کتابها که به منظور آموزش و سرگرمی نوشته شده‌اند، نه تنها کودکان و نوجوانان، بلکه بزرگسالان را مهیوت و مجذوب ساخته‌اند. در آغاز ژول ورن خیالپردازیهای خوش‌بینانه‌ای داشت. و ما در «پنج هفته در بالّن» (۱۸۶۲)، «سفر به مرکز زمین» (۱۸۶۴)، از «زمین به ماه» (۱۸۶۵)، خوش‌بینی نویسنده را احساس می‌کنیم. اما به مرور زمان ابرهای تیره و تاری را در فضای آثار ژول ورن می‌بینیم. ژول ورن در سالهای آخر عمر خود با نوعی اضطراب به آینده بشر می‌نگرد.

ژول ورن

ژول ورن (۱۸۲۸-۱۹۰۵)، دانشجوی حقوق بود. اما ذوق نمایشنامه‌نویسی و رُمان‌نویسی داشت و کم‌کم به سوی ادبیات کشیده شد. کتاب «سفرهای شگفت‌انگیز» او بسیار موفق بود و هواخواهان بسیاری یافت، ناشر آثار او، ژول هتزل^۱ برای او دوست و مشاور و همراه بسیار خوبی بود.

کشف دوباره ژول ورن

در آغاز آثار ژول ورن تنها در میان کودکان طرفداران و علاقمندانی داشت. تا آن که منتقد و نویسنده‌ای به نام مارسل مورّه^۲ (۱۸۸۷-۱۹۶۹)، چندین کتاب و رساله درباره ژول ورن نوشت، و او را چنان که بود به دنیا

۱. Jules Hetzel

۲. Marcel Moré

معرفی کرد. مارسل مُوره در دو کتاب: «ژول ورن بسیار شگفت‌انگیز» (۱۹۶۰)، و «اکتشافات ژول ورن» (۱۹۶۳)، ژول ورن را به دنیا شناساند. و از آن به بعد دوستداران ادب با نظر جدی‌تری به ژول ورن می‌نگرند.

دونا پرفکتا

پنیتو پرزگالدوس (اسپانیا، ۱۸۷۶)

نگهبان یک نظام مرگبار

پرزگالدوس بهتر از دیگران، زمان
ناتورالیست را با واقعیات اسپانیا وفق
داده است.

سنت‌ها در اسپانیا

در اسپانیای آن روزگار، که سنت‌ها هنوز قدرت و قوت قانون را داشتند، پدر «پپ ری» از او می‌خواهد که با دختر عموش، رُزاریو، ازدواج کند. دختر عمو و پسر عمو در خانه «دُنایرفکتا» مادر رُزاریو همدیگر را می‌بینند. و همه چیز ساده و آسان پیش می‌رود، تا این که قضیه عجیبی، پیش می‌آید: دختر عمو و پسر عمو پیش از ازدواج عاشق همدیگر می‌شوند!

عشق بی‌هنگام رُزاریو و پپ

پپ که چندان به سنت‌ها معتقد نیست، و ایمان درست و استواری ندارد، چیزهایی به زبان می‌آورد، که در نظر دُنایرفکتا و خانواده متعصب «پولانتینو»

کُفرآمیز جلوه می‌کند، و ناگهان رسوائی به پای می‌شود، و همه یک صدا می‌گویند که این جوان تخم شیطان است! دونا پرفکتا قضا یا را برای کشیش اعتراف شنو شرح می‌دهد، و کشیش به‌خشم می‌آید، و آتش را شعله‌ورتر می‌سازد. و دونا پرفکتا تصمیم می‌گیرد که این دو جوان را، که پیش از ازدواج عاشق همدیگر شده‌اند، از همدیگر جدا سازد، به‌خصوص که این زن علاقه دارد دخترش رُزاریو با برادرزاده‌اش، یاچیتُتو، ازدواج کند. و با این وضع از هر طرف دستی بیرون می‌آید و توطئه‌ای می‌چیند تا «پپ» را از رُزاریو دور کند. اما رُزاریو که پپ را عاشقانه دوست دارد، از او می‌خواهد که با همدیگر فرار کنند. دونا پرفکتا چنان اسیر تعصب است که چشمهایش هیچ جا را نمی‌بیند، و آدمکشی را اجیر می‌کند تا «پپ» این جوان «افسونگر»، را بکشد. اما این جنایت فاجعه بزرگی به‌وجود می‌آورد، و رُزاریو از شدت درد و اندوه کارش به‌جنون می‌کشد. موضوع این رُمان جنبه‌های دراماتیک بسیار قوی دارد. و به‌همین علت، پرزگالدوس، براساس موضوع این رُمان نمایشنامه‌ای هم نوشته است.

اسپانیا، سرزمین رُمان

پرزگالدوس، رُمان نویس پُرکار و توانا، دونا پرفکتا را در دوران پختگی و کمال هنری خود نوشت. رالیسم او به‌ناتورالیسم نزدیک می‌شود. هرچند در تألیفات سالهای آخر عمرش، اعتقادات سیاسی و اجتماعی خود را مطرح می‌کند، و با این کار به لطف و زیبایی رُمانهایش لطمه می‌زند، اما دونا پرفکتا این گونه عیب‌ها را ندارد. و به‌رحال در اسپانیا آن موقع، که افکار ارتجاعی و قهقرائی بر اجتماع مسلط شده بودند، پرزگالدوس نقش یک نویسنده خوشفکر و مترقی را باز می‌کند.

به‌هر ترتیب رُمان در خاک اسپانیا به‌صورتی مُدرن متولد شده بود، و رُمان

اسپانیا به‌جنشی که سراسر اروپا را فرا گرفته بود، تعلق داشت. و حکم یک «شهرستان» را داشت که به‌تصرف قاره اروپا چشم دوخته است.

پرزگالدوس

پرزگالدوس (۱۸۴۲-۱۹۲۰)، مثل بسیاری از هم‌میهنانش به پاریس چشم دوخته بود، و سالها در این شهر اقامت داشت. در آغاز به آثار بالزاک علاقمند شده بود، و به‌ناتورالیست‌ها هم بی اعتقاد نبود.

بخش بزرگی از زندگی خود را وقف نوشتن تاریخ اسپانیا قرن نوزدهم، در بیست مجلد، کرد، و وقایع سیاسی و اجتماعی کشور خود را نیز در چندین کتاب و رساله تنظیم کرد.

گالدوس در اواخر عمر خود مبارزی پُر شور بود، و به‌صف جمهوریخواهان پیوسته بود.

رُنسانس رُمان

در نیمه دوم قرن نوزدهم رُمانهای برجسته و ارزشمندی در اسپانیا، در مقایسه با بقیه کشورهای اروپا، نوشته شد. علاوه بر «پرزگالدوس»، رُمان‌نویسان توانائی با مشرب‌ها و مسلک‌های متفاوت، رُمانهای معتبری به‌یادگار گذاشتند، که در میان آن نویسندگان، کلارین (۱۹۰۱-۱۸۲۵)، پدرو آنتونیو دوآلارکن (۱۸۹۱-۱۸۲۳)، خوزه ماریا دوپره‌دو (۱۹۰۶-۱۸۲۳)، لوئیس کلمو (۱۹۰۴-۱۸۵۱)، و خوان والرای آکالاگالیانو (۱۹۰۵-۱۸۲۴) و آرماندو پالاجیووالدس (۱۹۳۸-۱۸۳۵) از دیگران نام‌آورترند، و جمعا این نویسندگان بازیگران صحنه رُنسان رُمانتیک در اسپانیا بودند.

ماجراهای توم ساویر

مارک تواین (ایالات متحده آمریکا، ۱۸۷۶)

نخستین نسل‌های مهاجر

حماسه نخستین نسل‌های ساکن دشتهای
غرب میانه آمریکا، از نگاه یک کودک.

داستان دوستان

مارک تواین برای نوشتن ماجرای توم ساویر (و رفیق و همراه او هکلبری فین)، غالباً داستان همدردسان خود را در مدرسه در ذهن داشته است.

شاهد قتل و قاتل

«توم» و «هک»، دو پسر بچه، که در غرب آمریکا، و در میان نخستین نسل‌های مهاجر، زندگی می‌کردند، به قبرستان می‌روند تا گربه مرده‌ای را دفن کنند. شب است و در تاریکی سرخ‌پوستی به نام «جو»، و مرد نیم‌مستی به نام «مف پوتر»، در آن موقع به قبرستان آمده‌اند، تا به کمک پزشک محل، جنازه‌ای را از قبر بیرون بیاورند. در این میان بگومگوئی پیش می‌آید، و هر سه با هم درگیر می‌شوند، و «جو» دکتر را می‌کشد، و بعداً «مف پوتر» را متهم به قتل می‌کند. کار به دادگاه می‌کشد، و توم که شاهد قتل بوده، حقیقت را شرح می‌دهد

«جو» که انکار را بی‌فایده می‌بیند، فرار می‌کند، و قصد کشتن توم را دارد، که اورالو داده. توم در یک غار پنهان می‌شود، و خطرات و دشواری‌های زیادی را از سر می‌گذرانند. و سرانجام «جو» سرخ‌پوست می‌میرد، و مرگ او به این واقعه غم‌انگیز پایان می‌دهد. و این واقعه از نظر یک پسر بچه به حماسه می‌ماند. مارک تواین در نقل این ماجرا از خاطرات ایام کودکی خود بهره بسیار برده است. و در داستان «توم ساویر کارآگاه» (۱۸۷۸)، و چند داستان دیگر بقیه ماجراهای توم ساویر را حکایت می‌کند، که بعضی از آنها جاذبه داستانهای پُر حادثه پلیسی را دارد. و بعضی دیگر، مثل «توم ساویر در خارجه» (۱۸۹۴)، تخیلی است، و در این داستان توم ساویر، مانند قهرمانان داستانهای ژول ورن با یک بالن برفراز اقیانوس و صحرا پرواز می‌کند، اما دنباله واقعی داستان، که همان سبک و سیاق کارهای مارک تواین را دارد، «ماجراهای هکلبری فین» است، که در سال ۱۸۸۵ انتشار یافته.

مضحکه و هجو

زمان‌ها و داستانها و واقعه‌نگاری‌های مارک تواین نوعی مضحکه و هجو اوضاع و باورهای زمان خویش است. که به آثار سوپرفت نزدیک می‌شود. اما این تألیفات ریشه در تاریخ پیشگامانی دارد که به غرب آمریکا رفته‌اند، این گونه مردان عادت داشتند در نقل حوادث و اتفاقات اغراق‌گوئی کنند، و از هر موضوع ساده‌ای داستان خارق‌العاده‌ای به وجود آورند.

مارک تواین

ساموئل لانگهورن کلمانس، معروف به مارک تواین (۱۸۳۵-۱۹۱۰)، با ظهور ستاره‌هالی به دنیا آمد و با ظهور مجدد این ستاره از جهان رفت. کودک ماجراجوی مضطربی بود، که پدر و مادری خیالپرست داشت، که جمعاً

خصوصیات او به «رتیف دولابرتن» شباهت دارد. مدتی در چاپخانه کار می‌کرد، و سپس در یک کشتی مسافری در مسیر رودخانه می‌سی‌سی‌پی به کار مشغول شد. و چندی بعد نیز به اردوی جویندگان طلا پیوست. و در پایان کار روزنامه‌نگار شد. و بدین گونه نمونه‌ای بود از نویسندگان آمریکائی، که بهر کار و حرفه‌ای روی آورده‌اند، و از راه تجربه به کسب کمالات پرداخته‌اند. مارک تواین با آثارش به شهرت رسید. اما مدتی نیز با بدبختی و گرفتاری دست به‌گریبان بود. و آخرین کتاب او، «بیگانه اسرارآمیز» (۱۹۱۶)، دنیای تاریک آخرین سالهای عمر او را تا حدودی نشان می‌دهد.

دوست جدائی‌ناپذیر توم

با «ماجراهای هکلبری فین» (۱۸۸۵)، که دوست جدائی‌ناپذیر توم ساویر بود، صحنه عوض می‌شود، در اینجا نویسنده لحن رآلیستی‌تری دارد. و خیلی محکم‌تر. بینوایان چندین شهر، در اوهایو و میسوری، از آدمهای این داستانند. «هک» در مقایسه با توم، با خطرهای بزرگتری روبه‌رو می‌شود. و همراه فقیر و بینوائی دارد، به نام «جیم»، که یک برده فراری است. اما داستان پایان خوشی دارد.

بی خانمان

هکتور مآلو (فرانسه، ۱۸۷۸)

کودک ولگرد

ملودرامی که برای صحنه تأثر طرح‌ریزی شده بود، در دنیای زمان جای خود را پیدا می‌کند.

رمی و مادرخوانده‌اش

مادر روحانی «باربرین»، رمی را نزد خود می‌پذیرد و بزرگ می‌کند. و سپس او را به یک معرکه‌گیر، که او را «سینیور ویتالیس» می‌نامند می‌سپارد. ویتالیس پیرمردی است با ریش سفید، که به جای لباس پوست گوسفندی را به تن می‌کند. این معرکه‌گیر سردسته گروه سیاری است که در فرانسه از این روستا به آن روستا می‌روند، و نمایش می‌دهند و چند حیوان عجیب و بسیار دانا دارند، که با نمایش هنرهای جالب خود مردم را مجذوب می‌سازند.

رمی کودک «پیدا شده»

رمی در همان نخستین روزها مجذوب فضای شاد این گروه پرجنب و جوش می‌شود، که از دهکده‌ای به دهکده دیگر می‌روند و با نواختن هارپ و

نیلبک و ویولن، و شیرین کاری‌های یک سگ سفید و یک میمون کوچولو، و چند حیوان فرزند و چابک دیگر، تماشاگران روستائی خود را در همه جا مجذوب می‌کنند. تحمل سرما و گرسنگی و حاشیه‌نشینی بر بعد دراماتیک این نوع زندگی می‌افزاید. ویتالیس مدتی به زندان می‌افتد و «ریمی» وظایف بیشتری را در گروه به عهده می‌گیرد، و با یک خانم مهربان انگلیسی آشنا می‌شود... پس از چندی ویتالیس می‌میرد و ریمی نزد یک باغبان به کار مشغول می‌شود. و به دختر او، لینو، دل می‌بندد. اما پیش از همه چیز دیگر به فکر ترتیب دادن یک گروه نمایشی است و به کمک ماتیا، نوازنده ویولن، گروه نمایشی را به راه می‌اندازد. و عاقبت مادرش را که همان بانوی مهربان انگلیسی است، باز می‌یابد و با «لینو» ازدواج می‌کند. و ماتیا وارد دنیای موسیقی می‌شود.

احساسات ملایم و واقعیات خشن

بینوائی را در هر کجا می‌توان یافت. کشور در حال صنعتی شدن است، و این زمان، چنین دورانی را با شفافیت در آئینه خود منعکس می‌کند. ناتورالیست‌ها تابلوی غم‌انگیز و تیره و تاری را از این عصر ترسیم می‌کنند، و چارلز دیکنز نیز به شیوه خود چهره قرن را نشان می‌دهد، و طنز و فانتری را به واقع‌گرایی‌اش می‌افزاید. در زمان «بی‌خانمان»، کودکی که از خانواده‌اش جدا مانده، به صورت قهرمان در می‌آید. وکتور هوگو همین موضوع را با پیچیدگی‌های بیشتر، در داستانهای خود به شکل‌های گوناگون و گاهی فاجعه‌بار باز می‌گوید. و هکتور مالو در سطح پائین‌تری به همین راه می‌رود. داستانهای او بیشتر از حد لزوم احساساتی‌اند، و پایان خوشی دارند. با این وصف ساخت و ترکیبشان ماهرانه است. این صنعتگر ماهر می‌داند که باید حقایق را به نمایش بگذارد. و خود از این وضع باخبر است. و خواننده در آن حال که ریمی را در اطراف فرانسه دنبال می‌کند، با پیشه‌وران و صاحبان

حرفه‌های گوناگون در آن روزگار آشنا می‌شود. از یک طرف فقر را می‌بیند و از طرف دیگر می‌بیند که شهرها و روستاها به سوی دنیای صنعتی و مدرن پیش می‌روند. «بی‌خانمان» نوعی دائرةالمعارف مردم‌شناسی، و آشنائی با خصوصیات روحی و اخلاقی و زبان قشرهای گوناگون اجتماعی است، که آموزگاران مدارس می‌توانند درس‌های زیادی از آن بیاموزند. و کشور فرانسه‌ای را در صفحات خود مجسم می‌کند، که شاعرانه و زیبا بوده است، و دیگر وجود ندارد.

هکتور مالو

در سال ۱۸۳۰ در ژرماندی به دنیا آمد. در روئن به مدرسه رفت، و سپس در پاریس به کار روزنامه‌نگاری مشغول شد. نخستین زمان او با عنوان «دلدادگان» در سال ۱۸۹۱ انتشار یافت، که بسیار موفق بود. در بین سالهای ۱۸۵۹ و ۱۸۶۹، یعنی در ظرف ده سال، در حدود هفتاد زمان نوشت، و به دست چاپ سپرد. «بی‌خانمان» (۱۸۷۸)، و زمان دیگر او «در خانواده» (۱۸۹۳)، دو زمان از این هفتاد زمان‌اند. هکتور مالو در سال ۱۹۰۷ درگذشت.

ادبیات کودکانه

هکتور مالو با زمان «بی‌خانمان» خود در کنار ژول ورن و کنتس دوسگور قرار می‌گیرد، و او نیز یکی از آفرینندگان دنیای ادبیات کودکانه است. کنتس دوسگور (۱۷۹۴-۱۷۹۹) نیز در این میان تخیلی بسیار وسیع و نیرومند دارد، و با زمانهایش: دختر کوچولوهای نمونه (۱۸۹۵)، خواهر گریبوی (۱۸۶۱)، و بدبختی‌های سوفی (۱۸۶۴)، تصویر ایده‌آلیستی و جالبی از دوران امپراتوری دوم در فرانسه نقاشی می‌کند. و این کتابها را برای سرگرمی و آموزش نوه‌هایش می‌نویسد.

وصیت‌نامه کریشنو کانتو

بانگیم چاندرا چاترجی (هندوستان، ۱۸۷۸)

ارثیه درد

این رُمان با ساخت کلاسیک خود، در ادبیات هندی که در سنت‌های منحنی فرو رفته بود، انقلابی پدید آورد.

جبر تقدیر

به‌نظر چاترجی، آدمیان اسیر تقدیرند. و در این داستان عشق نیز حاصلی جز درد ندارد. و زیبایی زنان آتش برمی‌افزود، و همه را می‌سوزاند.

انحطاط یک خانواده

کریشنو کانتو به‌نفع برادرزاده‌اش، گوین دُلال، که مورد علاقه اوست، وصیت‌نامه خود را تنظیم می‌کند. و این قضیه حسادت پسر او، هُو دُلال را برمی‌انگیزد. و توطئه‌چینی می‌کند، و «رُوهینی»، بیوه جوان و زیبا را برای اجرای نقشه خود نزد گوین دُلال می‌فرستد. اما بیوه زن زیبا مجذوب جاذبه و مردانگی گوین دُلال می‌شود، و حقیقت را به‌او می‌گوید. و گوین دُلال تازه متوجه می‌شود که وصیت‌نامه عمویش چه گرفتاریهای بزرگی برای او فراهم

کرده است، و در صدد برمی‌آید که به‌ترتیبی خود را از این دام برهاند. از طرف دیگر «بوهرومور»، همسر گوین دُلال، که از رفت و آمد بیوه زیبا نزد شوهرش به‌او بدگمان شده، او را متهم به‌خیانت می‌کند، و کار به‌جائی می‌رسد که گوین دُلال از هر طرف زیر فشار قرار می‌گیرد، و ناچار می‌شود که با «رُوهینی» به‌گوشه دوردستی بگریزد. و پس از چندی گوین دُلال بیوه زیبا را می‌کشد، و همسر او از غصه می‌میرد. و خود او به‌گدائی و دربوزگی می‌افتد. و عشق بدین گونه خانواده‌ای را از هم می‌پاشد

سلطان ادب

را بیندرا نات تاگور، چاترجی را «سلطان ادب» می‌نامد، و در میان ادیبان پیش از خویش، او را تقدیس می‌کند. چاترجی شاعر بود و روزنامه‌نگار و رُمان‌نویس. این نویسنده در بنگال یک «حکومت ادبی» تشکیل داده بود، که نظیرش را در جای دیگر نمی‌توان یافت. رُمان «وصیت‌نامه کریشنو کانتو»، در سال ۱۸۷۸ منتشر شد. این رُمان جنبه‌های مُدرن داشت، حال آن که قبل از او، ادبیات هندی اسیر سنت‌های کلاسیک بود، و حتی شاهکاری چون رُمان «خلخال» به‌قلم شاهزاده ایلانگو - آدیگال، و داستانهای رُمان‌گونه، در زیر آوار حکایات سنتی پنهان شده، و از یاد رفته بودند.

و اما پس از آن که ارتباط با مغرب‌زمین بیشتر شد، بعضی از نویسندگان از ادبیات سنتی فاصله گرفته، و به‌رآلیسم روی آوردند، بنگال غرب‌زده‌ترین ناحیه هندوستان بود. و در همین ناحیه جنبش‌های اجتماعی و مذهبی اوج گرفته، و رنسانس هندی را به‌وجود آوردند.

چاترجی

بانگیم چاندرا چاترجی (۱۸۹۴-۱۸۳۱)، در مدرسه‌های انگلیسی درس

خواند. اما چون در یک خانواده برهنه به دنیا آمده بود، در دوران کودکی به سنت‌ها وابسته ماند. با این وصف نوآور بود و به شیوه رآلیسم مغرب‌زمین و ادبیات علاقمند شد. و گاهی مسائل اجتماعی ذهنش را مشغول می‌کرد. «درخت زهرآلود» (۱۸۳۷)، نخستین رمان او بود، که وقایع عصر او را منعکس می‌کرد. و با چندین رمان تاریخی نیز علاقه خود را به تحولات نشان می‌دهد.

وجه مشترک

«وجه مشترک همه رمان‌های چاترچی، جبر تقدیر است، که مانند باری بر دوش همه انسانها سنگینی می‌کند. جاذبه‌های زیبایی زنانه را نیز در همه آثار او می‌توان یافت. و پنداری که قهرمانان داستانهای او مثل پروانه‌هایی هستند که داوطلبانه روی شعله‌های آتش می‌نشینند، و سوزش درد را می‌پذیرند.»
«ناندادولالیده»

برادران کارامازوف

فئودور داستایوسکی (روسیه ۱۸۷۹)

رمان متافیزیک

داستان یک گناهکار بزرگ، و جدال

بین خیر و شر

پسران فئودور

در یک طرف مفسدین و گناهکاران و محکومان به عذاب الهی قرار گرفته‌اند: فئودور پدر مستبد و بی‌رحم، و پسران او: میتیا، و ایوان، و پسر نامشروعش، اسمردیاکف، که هم‌ردیف خدمتکاران خانه است. و در طرف دیگر آلیوشا، پسری که لطف الهی شامل حال اوست، و نقش او، به علت ناتمام ماندن داستان، فرعی و درجه دوم است.

پدرکشی

استحکام بنیان این خانواده براساس جنون است و کینه‌توزی، میتیا خودخواه است و سنگدل و شهوتران، اما مستعد برای خوب شدن. عشق «گروچ» زیبا و هوسناک را در دل دارد، و پدرش نیز به این دختر علاقمند است. «ایوان» خشن است و بی‌ایمان، که به لطف و عنایت الهی بی‌توجه است.

و کاتیا را که نامزد میتیاست، دوست دارد. اسمردیاکف، مطرود خانواده است، اما مانند میتیا، و ایوان، از پدرش نفرت دارد، و همه آنها آرزویشان کشتن این پدر مستبد و بی رحم است. برادران اسمردیاکف را، که در عین مطرود بودن سپر بلای خانواده است، برای این منظور در نظر می‌گیرند. و میتیا به این جنایت متهم می‌شود. اسمردیاکف وضع دشواری پیدا می‌کند. ایوان، افسرده و غم‌زده در هذیان‌های عجیب خود فرو می‌رود، و بیهوده سعی می‌کند که میتیا را از محکومیت نجات دهد. و زمان در همین جا قطع می‌شود.

یک زمان اخلاق‌گرا

زمان «ایده»‌ها، زمان متافیزیک، زمان اخلاق‌گرا، زمان «برادران کارامازوف»، نظریه‌های فلسفی داستایوسکی را در مورد خیر و شر ارائه می‌دهد. و تاثیرات بد کینه‌ورزی‌ها و شهوات را باز می‌گوید. با این وصف شخصیت آلیوشا، که لطف الهی شامل حال اوست، و به خیرات و برکات خداوندی معتقد است و مؤمن، آن چنان که باید در این زمان شکل نگرفته، و شاید به این علت که این فضا حوزه عمل او نیست، و نمی‌تواند در چنین جایی نقش مهمی بازی کند.

از نظر قدرت تخیل، برادران کارامازوف عظمت خاصی دارد، اما از لحاظ تکنیک زمان، همسطح با «جنایت و مکافات» (۱۸۶۶)، زمان دیگر داستایوسکی نیست. جنایت و مکافات کشمکش و هیجان زمان‌های پلیسی را دارد و موضوع آن مکافات عمل است. تألیفات داستایوسکی جنبه‌های متفاوتی دارد. در «ابله» (۱۸۶۸)، از شخصیتی مسیح گونه سخن می‌گوید. و در «قمارباز» (۱۸۶۶) می‌کوشد که وسوسه‌های خود را مهار کند. و در «خاطرات خانه اموات» (۱۸۶۱) دورانی را شرح می‌دهد که در سبیری زندانی بوده است.

فئودور داستایوسکی

فئودور میکائیلویچ داستایوسکی (۱۸۸۱-۱۸۲۱)، پدری داشت بی‌رحم، و هنگامی که پدر او به قتل رسید، نوعی پدرکشی سمبولیک را احساس می‌کرد. داستایوسکی پیش از آن که در دنیای ادب جایی برای خود باز کند، به اصلاح طلبان پیوندد، مردی بود تنها و فقیر. و به اتهام آزادیخواهی محکومش کردند و طعم زندان و تبعید را چشید. و با آن که آثارش برای او افتخار و پیروزی به همراه آوردند، همچنان گرفتار بود. و با دشواریها دست و پنجه نرم می‌کرد.

«چنین گفت نیچه»:

«داستایوسکی تنها کسی است که از آثار او چیزهایی درباره روانشناسی آموخته‌ام.»

«نیچه»

جزیره گنج

رابرت لوئی استیونسون (انگلیس، ۱۸۸۳)

دزدان دریائی

رُمان ماجراهاست، و به خصوص
ماجراهای دریائی. که قلمرو
آنگلوساکسون فضای مناسبی برای چنین
شاهکاری بوده است.

مسافرخانه دورافتاده

«دریادار پِن بُو»، نام مسافرخانه دورافتاده‌ای است، در حومه یک بندر کوچک، در انگلستان، و در هنگام شروع حوادث، جو بسیار سنگین و دلهره‌آوری در آن مسافرخانه حکمفرماست. از وقتی که «بیلی بُونز»، یک دریانورد پیر و باده‌خوار، که جای زخمی در صورتش دارد، در این مسافرخانه اقامتی اجاره کرده، در اطرافش مدام اشباح و سایه‌های مرموزی در رفت و آمدند.

تعقیب یک رؤیا

آن طور که «جیم هاوکینز»، جوان دهقان‌زاده روایت می‌کند، در آن موقع

مسافرخانه مرکز اسرار می‌شود و یک شب مرد نایبانی برای بیلی بُونز، دریانورد اسرارآمیز، طلسم سیاهی را می‌آورد، که نزد دزدان دریائی نشانه مرگ است، بیلی در حال مستی، آخرین نفس‌ها را می‌کشد، و جان می‌سپارد. جیم و مادرش در صندوق متعلق به دریانورد پیر نقشه‌ای پیدا می‌کنند، که مخفی‌گاه گنجی را نشان می‌دهد، که همراهان ناخدا فلینت در یک جزیره غیرمسکون زیر خاک دفن کرده‌اند.

در همان شب عده‌ای از دزدان دریائی به مسافرخانه حمله‌ور می‌شوند. و جیم حلقه محاصره را می‌شکند و می‌گریزد، و نزد دکتر «لیورسی» و شوالیه «تِره لاونی» می‌رود، و نقشه گنج را به آنها نشان می‌دهد، و به اتفاق کشتی «هیسپانیول» را کرایه می‌کنند، و به طرف جزیره گنج می‌شتابند.

این سه نفر عده‌ای را هم اجیر کرده‌اند که در این سفر یار و مددکار آنها باشند. و بعضی از افراد دارودسته ناخدا فلینت هم خود را در این میان جا زده‌اند، و از جمله مردی به نام «جان سیلور» که یک پای چوبی دارد، و یک طوطی همیشه در کنار اوست. و در طی راه، «جان سیلور» به خواهش دکتر «لیورسی» برای وقت‌گذرانی داستانها حکایت می‌کند. اما وقتی به جزیره می‌رسند. کارگران کشتی شورش می‌کند و جنگ و ستیز در می‌گیرد، و افراد دو دسته می‌شوند. وقایع زیادی پیش می‌آید. اما پیروزی نهائی و گنج، نصیب خوبان، یعنی جیم و دوستانش می‌شود.

مرز کمال

با «جزیره گنج» استیونسون، این نوع رُمان پُرماجرا، که دانیل دُفو، آن را پایه‌گذاری کرده بود، به مرز کمال می‌رسد. و داستان استحکام بیشتری پیدا می‌کند، و آدمهای داستان به صورت «تیپ» در می‌آیند، و نوشته متوازن و متعادل می‌شود و خوب تر و پاکیزه‌تر. و جو حادثه بدخوبی شکل می‌گیرد، و

حدود رؤیا و واقعیات معلوم و مشخص می‌شود. بعدها، جوزف کُتراد در این گونه از زمان، عمیق‌تر در دل اسرار فرو می‌رود، و جک‌لندن در این شیوه، شور و حرارت حادثه‌جویان را ستایش می‌کند.

رابرت لوئی استیونسون

متولد سال ۱۸۵۰، در مدت کمی داستانها و زمان‌های بی‌شمار می‌نویسد. بعضی از این داستانها در فضای مه‌آلود اسکاتلند شکل می‌گیرد، و بعضی دیگر در دریای آفتاب جنوب، در سال ۱۸۹۴، در چهل و چهار سالگی جان می‌سپارد. چند داستان تاریخی هم نوشته است. اما «دکتر جکیل و مستر هاید» (۱۸۸۶)، بی‌تردید شاهکار اوست.

استیونسون بیه‌ای قوی داشت. اما غالباً بیمار بود. سالهایی از عمر خود را در سیر و سفر در فرانسه و آلمان و آمریکا و اقیانوسیه گذراند.

رآلیسم او

«واقع‌گرایی آثار استیونسون در آنجاست که به کمال «غیرواقعی» می‌رسد و در این نقطه به نهایت قدرت نویسندگی خود می‌رسد!»

«مارسیل شُوب»

در جهت مخالف

ژوریس - کارل هویسمن (فرانسه - ۱۸۸۴)

در بُرج عاج

یک هنرمند منزوی، یک باره منکر همه چیز می‌شود، و از همه روی برمی‌گرداند، و از ناتورالیسم به انحطاط «پایان قرن» می‌رسد، و سپس به مذهب روی می‌آورد.

داستان عجیب

این نویسنده برای بیان منظور خود داستان عجیب «ژان دِزِسنت»^۱ را نقل می‌کند، که از خانواده معتبری است، و ناگهان از همه چیز مأیوس می‌شود.

مجموعه‌ای از شگفتی‌ها

«ژان دِزِسنت» از همه لذایذ زندگی خسته می‌شود و به دهستانی می‌رود، و در آنجا به سبکی اشراف منشانه به‌انزوا پناه می‌برد. و «... حتی در دهستان نیز نمی‌خواهد در دامان طبیعت زندگی کند، بلکه چیزهای تصنعی را جانشین طبیعت

۱- Jean désésseinte

می‌کند. «ژان دِزسنت» در ساختمانی که عیناً از روی مُدل اتاق‌های کشتی ساخته شده، زندگی می‌کند. و اشیای عجیب را دور خود می‌چیند، و انواع و اقسام شرابها و عطرها و زر و زیورها و گل‌های مناطق گرمسیری را در آن فضا گرد می‌آورد.

و در این ساختمان یک کتابخانه ایده‌آل درست می‌کند. و مجموعه‌ای از آثار گزیده نویسندگان قدیم و جدید را در آن جای می‌دهد. و قسمتی از اوقات خود را با مطالعه این کتابها می‌گذراند.

اما در این تجربه بسیار اشرافی و در عین حال معنوی، که به گمان خود در جهت مخالف طبیعت و زندگی اجتماعی قدم برمی‌دارد، به جایی نمی‌رسد. و برعکس، «ژان دِزسنت» را به دروازه مرگ و نیستی نزدیک می‌کند و خداوند نیز به یاری او نمی‌شتابد.

قطع رابطه

این نویسنده، به دنبال مالارمه، سعی می‌کند که از بن‌بست ناتورالیسم پایان قرن بیرون برود، و راه تازه و سبک تازه‌ای پیدا کند. که در این راه تنها نبود، «ویلیه دو لیل - آدام»^۱، و پل کلودل نیز در ایام جوانی، به همین راه می‌رفتند.

در این زمان در کارهای هویسمن گرایش‌های «سورناتورالیسم» دیده می‌شود. و در بعضی از آثارش مانند «آنجا» (۱۸۹۱)، تغییر جهت می‌دهد، و به سوی مذهب گام برمی‌دارد. و در کتابی به نام «کلیسای جامع» (۱۸۹۸)، بحث تأمل‌انگیزی دارد درباره معماری گوتیک کلیسای جامع «شارتر»

اما هویسمن در جریان مسخ شدن و استحاله روحی، سبک و سیاق و گرایش‌های اکسپرسیونیستی‌اش را حفظ می‌کند.

ژوریس - کارل هویسمن (۱۸۴۸-۱۹۰۷)، با آثارش در دنیای ادبیات

مُدرن پایگاه استواری دارد در آغاز از اشعار بودلر تأثیر می‌پذیرد؛ بعداً چند ژمان رآلیستی به سبک و شیوه «گُنکور» می‌نویسد «مارت» (۱۸۷۶)، که ژمانی است درباره روسپیگری، «خواهران واتار» (۱۸۷۹) در مورد وضع کار و زندگی زنان کارگر، از این جمله‌اند. و در کتابهای بعدی خود به ناتورالیسم به سبک زولا نزدیک می‌شود.

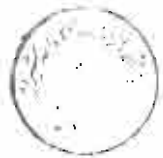
هویسمن کارمند دولت بود و مجرد زندگی می‌کرد. و ماجراجوئی‌اش در دنیای تفکر و تأمل بود. وگرنه زندگی آرامی داشت.

بازنشسته

«باربه دُرویلی» می‌نویسد: «بعد از انتشار کتاب» «در جهت مخالف»، ژوریس - کارل هویسمن، گوئی دیگر حرف تازه‌ای نداشت»، بازنشسته شد. و در «لیگوزه» اقامت گزید. و از آن پس اگر چیزی هم می‌نوشت، در تبلیغ مذهب بود.»

سظرهائی از نوشته‌های او

«... باید فراتر از زمان باشم و شادی کنم. هرچند که دنیا از شادی من می‌ترسد، و دنیای بی‌رحم و خشن نمی‌داند که من می‌خواهم چه بگویم...»



ژرمینال

امیل زولا (فرانسه، ۱۸۸۵-۱۸۴)

گل‌های قرمز «ژرمینال»

زُمان نبرد «سرمایه» با «کار»

در معادن شمال

ژرمینال با رسیدن «اتی‌ین لانتیه»^۱ (از خانواده روگن - ماکار)^۲، به منطقه معدنی «مُن سو»^۳، در شمال فرانسه آغاز می‌شود. این جوان را به کارگری در معدن می‌پذیرند، و او فقر و بینوائی و زندگی طاقت‌سوز، معدنچیان و خانواده آنها را می‌بیند. کودکان از قربانیان کار در معدن بودند، و زنان از فشاری مضاعف رنج می‌بردند، و دختران جوان طعمه‌های هوس و شهوت بودند، و گاهی بر سر آنان جنگ و جدال در می‌گرفت.

زُمان معدن

اتی‌ین لانتیه، که بديک گروه مبارز وابسته است، تئوری سوسیالیسم

۱. Etienne Lantier

۲. Rougon-Maquart

۳. Mont Sou

انقلابی را در عمل مطالعه می‌کند، و افکار گروه خود را با کارگران در میان می‌گذارد، و آنها را به همراهی و همکاری می‌خواند، و از مبارزه دست برنمی‌دارد. در این هنگام بحران اقتصادی آغاز می‌شود و دستمزدها پائین می‌آید. کارگران که استثمار می‌شوند، به عصیان روی می‌آورند. اتی‌ین لانتیه رهبری گروهی از اعتصابیون را به عهده می‌گیرد. گرسنگی و فقر بر کارگران اعتصابی فشار می‌آورد.

کارگران از پا در می‌آیند، و اعتصاب به شکست کامل می‌انجامد، و پایان غم‌انگیزی می‌یابد. و «سووارین»^۱ کارگر انقلابی، که افکار آنارشیستی دارد، کارگران را به مسیر هولناکی می‌کشد، و آنها را تحریک می‌کند که برای ویران کردن معدن، مسیر آب را به طرف زیرزمین‌های آن منحرف کنند. و با این عمل گروهی از معدنچیان در آب غرق می‌شوند.

کاترین نمونه‌ای از زنان کارگر است که از دو سو زیر فشار است. هم فشار کار و بی‌عدالتی کارفرمایان را تحمل می‌کند، و هم مانند بقیه زنان جوان کارگر، باید مراقب باشد که سماجت‌های شهوانی مردان او را به دام نیندازد. کاترین موجودی است ملایم و شکننده. که در آغاز، برای آن که نیروی خود را آزمایش کند، از اتی‌ین لانتیه جانبداری می‌کند، و لانتیه به او دل می‌بندد. و این مرد در اثر عشق، و مقاومت‌های دلیرانه‌اش در مبارزه، سیمانی مسیح‌گونه می‌یابد.

در بحبوحه شکست امیدی در دلها زنده می‌شود. کارگران شکست‌خورده عاصی شده‌اند و با آن که عده‌ای از آنها در آب غرق شده‌اند، امیدها نابود نشده است. و امید به آینده، و تحولات و تغییرات فردا، و دگرگونی‌های ژرف و شگرف، در دلها نرم‌نرم جوانه می‌زند. و ژرمینال به صورت یک نماد در می‌آید. ژرمینال زحمتکش‌شان را به اتحاد فرا می‌خواند. در تشییع جنازه امیل زولا،

۱. Souvarine

گروهی از معدنچیان در صف اول قرار می‌گیرند، و گل‌های قرمز را با علامت ژرمینال نار گور او می‌کنند. که همین عمل نشان می‌دهد که ژرمینال جوانه زده است و سالهای بعد به‌بار خواهد نشست.

ناتورالیسم

ژرمینال از نظر موضوعات و تکنیک‌ها، بی‌نهایت غنی و پُر بار است و در حد کمال. در این ژمان فقر و تیره‌روزی کارگران، و تعاون و همراهی آنها با همدیگر، و موضوع انقلاب سوسیالیستی، با مدارک و مستندات واقعی و تخیلات هنرمند درهم می‌آمیزند. و از طرف دیگر این کتاب نوعی آموزش عاطفی و خودآموزی است. داستانی است ناتورالیستی، و حماسه‌ای است غنائی.

ژرمینال در پایان قرن نوزدهم نبرد سمبولیک کار را با سرمایه‌ها نشان می‌دهد، و زولا به‌جای کارخانه، معدن را برای این منظور برمی‌گزیند، که انتخاب دقیق و زیرکانه‌ای است. امیل زولا نه یک احساس‌گرایی نازکدل است و نه یک خیال‌پرداز، و نه یک ایده‌آلیست. تخیلات و داستان او با خشونت آمیخته است. کارگران، یعنی قربانیان استثمار شده، در ژمان او خشن و بی‌رحم و وحشی و مسخ شده‌اند. و جلادان این قربانیان از آنها بی‌رحم‌ترند. و منظور زولا از ساختن چنین فضائی، آن است که شیوه فشار را بهتر و دقیق‌تر، و در عین حال زشت‌تر و بی‌رحمانه‌تر نشان بدهد. اما در دل همین قربانیان، همین کارگران خشن و زشت‌کردار، وقتی که جوانه‌های امید نیش می‌زند، سیمائی تابناک پیدا می‌کنند. و این ژمان سیاه‌کارگری، با پیامی انجیل‌وار پایان می‌یابد، و اثر دیگر زولا به‌نام «کار» (۱۹۰۱)، بار دیگر این پیام را تأیید می‌کند، و بر آن تأکید می‌ورزد.

امیل زولا، که فلوربر را به‌چشم یک پدر و یک استاد می‌نگریست، خود

استاد و پیشوای یک مکتب ادبی شد. مویاسان، و هویسمن، کم و بیش مجذوب جاذبه‌های این ستاره شده‌اند. زولا مدتی روزنامه نگار بود. و تعهد اجتماعی و سیاسی، و تهیه مطالب مستند، و تحقیق و مطالعه را از حرفه روزنامه‌نگاری آموخته بود و از همان وقت یادگرفت که چگونه ژمانی بنویسد که استوار و مستدل و منسجم باشد، و چهره دنیای معاصر خود را بی‌زر و زیور، و در نهایت سادگی و صداقت نقاشی کند. با این وصف ژرمینال او چیز دیگری است. زولا با این کتاب نظریه پرداز و پاپ اعظم ناتورالیسم می‌شود. زولا برای نوشتن کتابی چون ژرمینال، مانند یک محقق همه اطراف و جوانب قضیه را می‌سنجد و مطالعه می‌کند، و سند و مدرک گرد می‌آورد، و یادداشت برمی‌دارد، و مانند یک روزنامه‌نویس بی‌باک حقایق را با مردم جهان در میان می‌گذارد. ژرمینال یک سمفونی سیاه و غم‌انگیز، و در مه و گل فرو رفته است. از ویکتور هوگو زیاد فاصله ندارد. و شاید ژرمینال بزرگترین ژمان رمانتیک باشد.

امیل زولا

در سال ۱۸۴۰ به دنیا آمد. کودکی و جوانی‌اش را در «اکس آن پروانس» گذراند. در آغاز روزنامه نگار بود، و سپس به ژمان نویسی پرداخت. ژمان «تِرز راکن» را در ۱۸۸۷ نوشت. و از ۱۸۷۰ تا ۱۸۹۳، در بیست مجلد مجموعه ژمانهای «روگن - ماکار» را منتشر کرد، که همه وقایع یک دوران را در بر می‌گیرد.

در سال ۱۸۹۸ بیانیه «من متهم می‌کنم» را منتشر کرد. و دلیرانه وارد پیکار به نفع دریفوس^۱ شد، و مدتی به انگلستان تبعیدش کردند. در سال ۱۹۰۲ درگذشت.

۱- Dry four افسر فرانسوی به‌ردی نبار، که به‌اتهام دروغین خیانت و فروش مدارک محرمانه به آلمانی‌ها محاکمه و محکوم شده بود.

عصر او عصر جامعه‌شناسی پزشکی، و نظریه توارث، و ناتورالیسم بود. زولا که می‌خواست در مسیر ادبیات مُدرن از بالزاک جلوتر برود، به یک نظام خاص احتیاج داشت. اولین نظریه‌های توارث هنوز کُلّی بود. و او همین کلیات را به کار گرفت. و بدین گونه سلسله آثار «روگن - ماکار» خود را به وجود آورد، که شاخه‌ها و شعبه‌های بسیار داشت، و جمعاً تمام جامعه را در دوران امپراتوری دوّم فرانسه در بر می‌گرفت. براساس این نظریه، خانواده‌ای که افراد حریص و فاسد و قاتل و بیماران روانی در آن بسیارند، قطعاً این خصوصیات را از اجداد عصبانی و الکلی خویش به ارث برده‌اند. نوادگان «روگن - ماکار» به هر رنگی در می‌آیند، و هر نقشی را بازی می‌کنند. و زولا با این شیوه می‌تواند چهره جامعه را در دوران امپراتوری دوم نقاش کند:

چهره محافل مالی و سیاسی: در «کشیش» ۱۸۷۰، «عالیجناب اوزن روگن (۱۸۷۶)، پول (۱۸۹۱).

بورژوازی: در «پو - بوئی» (۱۸۸۲)

تجارت: در «شکم پاریس» (۱۸۷۳)، «اُبنوردِ دام»^۱ (۱۸۸۳)

دنیای کارگران: در «آسوموار» (۱۸۷۷)، و «ژرمنال» (۱۸۸۵)

روستانشینان: در «زمین» (۱۸۸۷)

عناصری که به‌قشر و طبقه خاصی تعلق ندارند: روسپیان در «نانا» (۱۸۷۹)، هنرمندان در «اثر» (۱۸۸۶)، نقاشان در «خطای آبه مُوره» (۱۸۷۵) و این رشته آثار «روگن - ماکار»، مانند زندگی زولا به پایان می‌رسند، اما با امید، با امید به آینده، و رو به سوی روشنایی‌های جامعه بشری. و در «دکتر پاسکال»، که آخرین کتاب از این رشته کارهای اوست، این پیام را واضح و روشن به زبان قلم جاری می‌کند.

ژول لومترا می‌نویسد:

«زولا، سرایت خشم را در یک جمع بزرگ، و اتحاد توده‌ها را در هنگام مصیبت و گرفتاری، و قضایائی را که جبری است و ناگزیر، و به یک شخص ارتباط ندارد، و کورکورانه همه را دنبال خود می‌کشد، با صراحت و شفافیت و در عین حال با عظمت و شکوه شرح می‌دهد.»

توماس مان می‌گوید:

«من زولا را با ریشارد واگنر مقایسه کرده‌ام، و بین رشته آثار «روگن - ماکار»، و «حلقه نیبلونگ»، پیوندهای استواری یافته‌ام. در وسایل و مسائلی که این دو هنرمند برای بیان خود در نظر گرفته‌اند، و در ذوق و تیات و مقاصد آنها نزدیکی و خویشاوندی بسیار دیده‌ام. چگونه می‌توان در برابر آثار برجسته زولا بی‌اعتنا و قدرشناس نبود؟ در حماسه زولا سمبولیسم تا حدّ اسطوره پیش می‌رود، و همه نیروهای بی‌ترحم و خشن، به خدمت رالیسم درمی‌آیند، و فضائی پدید می‌آید، که تا مرزهای متافیزیک فرا می‌رود.»

زن آقای رئیس

کلارین (اسپانیا، ۱۸۸۵-۱۸۸۴)

مادام بُوواری اسپانیائی

کلارین به کار دشواری می‌پردازد، و قصد دارد ژمانتیس فلوپر را با ناتورالیسم زولا آشتی بدهد.

شوهر سالخورده

آقای «ویتوریو کوینتانار» پیرمرد اخمو و بداخلاق، رئیس دادگاهی است در شهر «اُویدئو»^۱، و همسر جوان او درگیر احساسات و تمایلات متضاد و التهاب‌آمیزی است.

هیجان‌ات هوس آلود

به هر حال این زن نجیب، نمی‌تواند در برابر وسوسه‌های دو مرد فریب‌کار، که هر کدام جداگانه قصد اغوای او را دارند، بی‌اعتنا بماند. یکی از این دو مرد، «دُون فیرمینو دوپاز»، کشیش اعتراف‌شنوی اوست، که به‌او دل باخته، و دیگری مرد هوسرانی است به‌نام «دُون آلوارومیسو». و سرانجام این مرد

هوسباز، که می‌داند با چه زبانی با زنها حرف بزند، و در فریب دادن آنها مهارت دارد، پیروز می‌شود. و «دُنا آنا»، زن آقای رئیس را به‌دام می‌اندازد. وقایع ژمان در محیط کوچک و تنگ شهرستان، که لبریز از ریا و تعصب است، و مردم با فرومایگی برای همدیگر توطئه می‌چینند، روی می‌دهد. «پترا» زن جوان خدمتکار، که سرش برای این جورکارها درد می‌کند، با کنجکاوی به‌قضیه پی می‌برد، و به‌شوهر خانم خبر می‌دهد. کشیش اعتراف‌شنو، وقتی این خبر را می‌شنود، به‌خشم می‌آید. زیرا می‌بیند که رقیب او پیروز شده است. و به‌همین سبب براین آتش دامن می‌زند. و در نتیجه دُون ویتوریو، و دُون آلوارو به‌جنگ تن به‌تن می‌پردازند، و در این دوئل شوهر خانم، یعنی آقای رئیس کشته می‌شود. و از آن پس زن مرحوم آقای رئیس، ناچار زخم زبان مردم را تحمل می‌کند، و افراد پاک‌تبت نیز به‌محکومیت او رأی می‌دهند.

ژنسانس ژمان شبه‌جزیره ایبریا

«زن آقای رئیس»، ژمانی است مفضل، در هزار صفحه، با رألیسم معتدل، و آمیخته با طنز و شوخ‌طبعی، کلارین از ژمانتیس فلوپر و ناتورالیسم زولا تأثیر می‌پذیرد، و در این ژمان تصویر دقیقی از شهرستان زادگاهش، آستوریا، ترسیم می‌کند. و در ضمن صفات و مشخصات آدمهای داستان را به‌دقت باز می‌گوید، و به‌بررسی افکار و روحیات آنها می‌پردازد. و به‌خصوص ما را در جریان جدال دراماتیک وجدان کشیش گناهکار قرار می‌دهد، که هوس‌ها و امیال شهوانی او در مقابل پارسائی و تقوای این مرد به‌نبرد برمی‌خیزند. کلارین داستانهای دیگری هم دارد. و از جمله: «خروس سقراط»، و «خداحافظ کوردرا»، و «کلاو آقای کشیش»، که با این آثار نوعی رنسانس را در ژمان اسپانیائی به‌وجود آورد.

۱. Ovidéo شهری در اسپانیا

لئوپلندو گارسیا دُولاس آلاس ای اورنا، معروف به کلارین (۱۹۰۱-۱۸۲۵)، منتقد ادبی بود، و سخنران مبلغ سوسیالیسم، اما تمایل و توجه او به بررسی و موشکافی احساسات و اعتقادات مردم، باعث شد که به تهذیب نفس از طریق اخلاق و احساسات مذهبی گرایش پیدا کند.

پدرش حاکم غیرنظامی «زامورا» بود. کلارین در رشته حقوق تحصیل کرد، و بیشتر به کارهای ادبی می‌پرداخت، اما در دانشکده حقوق سالامانک نیز استاد درس اقتصاد سیاسی بود، و در این رشته مطلع و صاحب نظر بود.

مجرد زیستن کشیشان

درباره مجرد زیستن کشیشان کاتولیک و هوسبازی‌هایشان، نویسندگان قرن نوزدهم شبه‌جزیره لیبریا داستانهای بسیار نوشته‌اند، که از آن میان، «جنایت پدر روحانی آمارو» (۱۸۷۵) به‌قلم نویسنده پرتغالی، خوزه ماریا آچادوکوئروز (۱۹۰۰-۱۸۴۵)، و ژمان پیتیا خیمه نز (۱۸۷۴) از آثار خوان‌والرا آلکالا گالیانو (۱۹۰۵-۱۸۲۴) نویسنده آندلسی، معروفترند.

پِل - آمی

گی دوموپاسان (فرانسه، ۱۸۸۵)

شاگرد اعجوبه فلوبر

گی دوموپاسان، شاگرد اعجوبه فلوبر، این شاهکار را خلق می‌کند، که هم ژمان تحلیلی است و هم ژمان تجربی

جوان جذاب

«ژرژ دورا»^۱ پسر یک میخانه‌دار اهل نرماندی است. این جوان از مال دنیا چیزی ندارد جز یک ظاهر زیبا و جذاب، که خوش‌آیند زنان است، و به همین سبب او را «پِل آمی» می‌نامند. و او نیز بی‌هیچ‌گونه تردید و دودلی، با تمام قوا و باشتاب می‌خواهد از این امتیاز خداداد استفاده کند، و هرمانعی را از سر راه بردارد، و به‌قله پیروزی برسد.

کامیابی و پیروزی

شارل فورسیت، که از دوستان قدیمی پِل - آمی است، و روزنامه‌نگاری است که در روزنامه «زندگی فرانسوی» مقاله می‌نویسد، به او کمک می‌کند تا

۱- Georges Douroy

در کار روزنامه‌نگاری شانس خود را بیازماید. شارل فورستیه و همسر او، مادلن، هر دو نویسنده و روزنامه‌نگار سابقه‌دارند، و برای موفق شدن او، هر چه از دستشان برمی‌آید انجام می‌دهند، و حتی مادلن نخستین مقاله‌های او را تصحیح و تنظیم می‌کند.

پس از چندی شارل فورستیه می‌میرد، و چند هفته بعد از مرگ او، بل - آمی با همسر او، مادلن، ازدواج می‌کند. و از مردم‌داری و هوشیاری و کاردانی این زن نهایت استفاده را می‌برد، و در همین زمان با چند زن دیگر، و از جمله «کلوتید دومارل»، و خانم «والتر» نرد عشق می‌بازد، و از امکانات آنها برای موفق‌تر شدن و به‌پله‌های بالاتر قدم گذاشتن، بهره می‌گیرد. بل - آمی تنها به ترقی و پیروزی فکر می‌کند. و به اخلاق و به این گونه مسائل بی‌اعتناست. دیری نمی‌گذرد که از مادلن، که همه چیزش را در راه ترقی او نثار کرده است، جدا می‌شود، و با دختر مدیر روزنامه «زندگی فرانسوی» پیوند زناشویی می‌بندد، و از این راه همه دارائی او، و روزنامه آقای مدیر را تصاحب می‌کند.

پل - آمی، روزی که بعد از انجام مراسم ازدواج با دختر آقای مدیر روزنامه، از پلکان کلیسای معروف مادلن پائین می‌آید، نگاهش در فضا دور می‌زند، و روی بنای باشکوه «مجلس شورای ملی» ثابت می‌ماند. در این موقع اطرافیانش نیز به کفایت و درایت او اطمینان داشتند. و معتقد بودند که «او مرد باعرضه و توانائی است، و به زودی نماینده مجلس و وزیر خواهد شد.»

دورانی دیگر

اشخاص بلندپرواز در داستانهای استاندال روح و تفکر رُمانتیک داشتند. بلندپروازان در رُمان‌های بالزاک نامتعادل و غیرعادی بودند، اما پل - آمی در دوران ناچیز و بی اعتباری زندگی می‌کند، یعنی در جمهوری سوم؛ دوران رسوائی‌های «پایان قرن». پل - آمی - این جوان جاه‌طلب و بلندپرواز - به‌لذایت

زندگی توجه دارد، و صفات او به یک قهرمان نمی‌برازد. حتی برازنده یک قهرمان شیطان‌صفت نیز نیست. و ترس از مرگ مُدام به او ضربه می‌زند و آزارش می‌دهد.

گی دو مو پاسان

موپاسان (۱۸۹۳-۱۸۵۰) در انجمن ناتورالیست‌ها، از پیروان زولا بود؛ در محفل فلوربر، از شاگردان او بود، و سعی داشت رُمان تحلیلی و رُمان ناتورالیستی را به هم پیوند دهد، و ابعاد فلسفی ناتورالیسم را از رُمان جدا کند، و رالیسمی از نوع تجربی به وجود آورد.

زندگی پاریسی و جنگ نحوست بار ۱۸۷۰، برای او موضوع‌های بسیار فراهم آوردند، و تجربه‌های او را بارور کردند، هرچند موپاسان به خاطر نوشتن داستانهایی که در نرماندی و محیط روستائی اتفاق می‌افتد، مشهور شد، داستانهای او ابعاد مدرن دارد، و بیشتر آنها از ایام کودکی او مایه گرفته‌اند. او دهقانان منطقه «کو»^۱ را به خوبی می‌شناخت، و با آنها صمیمی و خودمانی بود. دهه ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰ برای او بسیار پربار بود. چون در این دهه بهترین حکایات و روایات و داستانهای کوتاه خود را نوشت، که بعضی از آنها در نوع خود از نمونه‌های در حد کمال داستانهای کوتاه در سراسر جهان به‌شمار می‌آیند: کُپلی - مادمازل فیفی - ایوت - توان - و بعضی از رُمانهای او - و از جمله «یک زندگی» (۱۸۸۳)، و «پی‌یر و ژان» (۱۸۸۴) نیز در نوع خود نمونه‌اند. موپاسان داستانهایی هم دارد که اشباح و ارواح در آنها راه یافته‌اند، مانند «هُورلا»، که تمایلات او را برای ورود به مرزهای ناشناخته اندیشه‌های بشری نشان می‌دهند.

۱- Caux در نرماندی

گی دوموپاسان از استادان مسلّم داستان‌های کوتاه، و حکایات مدرن است، تورگنیف، و بعضی دیگر از معاصرانش استادی او را در این قلمرو پذیرفته‌اند، و تأثیر او در ادبیات جهانی، در ابتدای قرن بیستم انکارپذیر است. ارنست همینگوی نویسنده نامدار آمریکائی، و ناتسوم سوزکی^۱ نویسنده ژاپنی از آثار او درس‌های بسیار آموخته‌اند.

شورشی

ژول وِالس^۱ (فرانسه، ۱۸۸۴)

ناتورالیسم شعله‌ور

عصیان یک بچه شورشی برضد قرن

خویش

ژاک وِنترای شورشی

«شورشی»، آخرین قسمت مجموعه رمانهای سدگانه ژول وِالس است، که تا حدودی زندگی‌نامه خود مؤلف به حساب می‌آید. و در عین تاریخی بودن - منظور تاریخ وقایع روز است - جنبه رآلیستی دارد، و بسیار خشن و غم‌انگیز است.

«کمون»^۲ پاریس

نویسنده در فضای وقایع «کمون پاریس»، و به‌خصوص «هفته خونین» آن، که شورشیان ورسای را دسته دسته قتل‌عام می‌کنند، داستان خود را شکل

۱- Jules Vallés

۲- کمون پاریس - حکومت انقلابی کوتاه‌مدت کارگران (از ۱۸ مارس تا ۲۷ مه ۱۸۷۱)، که بعد از دفع محاصره پروس‌ها برقرار شد. و ارتش حکومت تی‌یر آن را برانداخت.

می‌بخشد. ژاک و ترا، قهرمان زمان ژول وایس، از رهبران کمون است. وقتی که مبارزان «کمون» در حال جنگ، قدم به قدم عقب می‌نشینند، و قتل عام می‌شوند، ژاک و ترا از نقش خود، که بازیگر شاهد این واقعه است؛ فراتر می‌رود، و به صورت تجسم، و حتی روح «کمون» در می‌آید. شورش او بر ضد یک جامعه بی‌ترحم و تهی از عدالت، در واقع نمادی است از عصیان توده‌ها. ژاک و ترا به تخیلات خود پناه می‌برد، و هنگامی که به صورتی معجزآسا موفق به فرار می‌شود، و از پاریس بیرون می‌رود، به آسمان سرخ‌فام می‌نگرد، و آن را «آغشته به خون» می‌بیند.

ژاک و ترا

ژول وایس در «کودک» (۱۸۷۹)، که کتاب اول این مجموعه سه‌گانه است، ایام کودکی ژاک و ترا را شرح می‌دهد. و در آنجا به صراحت می‌نویسد: «بچه‌هایی که از پدر و مادر و معلمانشان مُدام کتک و توسری خورده‌اند، و همیشه عذاب دیده‌اند، اگر احمق و سر به زیر نباشند، و به یک خَر باربر تبدیل نشوند، قطعاً یاغی خواهند شد». «کودک» ژول وایس، نقطه مقابل همه تصورات و تخیلات ظریف، و نازک‌اندیشی‌های زیبا و زنانه کنتس دوسگور، و خیالپردازی‌های دلسوزانه و ترحم‌آمیز ویکتور هوگوست.

در «فارغ التحصیل» (۱۸۸۱)، دومین کتاب از این مجموعه، ژاک و ترا با زبان‌های یونانی و لاتین، مانند گل‌ها و لجن‌هایی که سرپای پاریس آن زمان را فرا گرفته‌اند، محسوس می‌شود. و در آن حال احساس دل‌تنگی و بینوایی می‌کند. و پس از پایان دوران تحصیل به روزنامه‌نگاری و تجارت و انواع کارهای دیگر می‌پردازد، و هر بار با هزار گونه گرفتاری روبه‌رو می‌شود. و احساس کینه و عداوت نسبت به جامعه بی‌ترحم در او رشد می‌کند. و کم‌کم به یک انسان یاغی، به یک «شورش‌ی» تبدیل می‌شود. و ما یاغی‌گری او را در کتاب سوم این مجموعه، یعنی «شورش‌ی» می‌بینیم.

ژول وایس

در «پوئی»، در سال ۱۸۳۲ به دنیا آمد. در سنت اتی‌ین و نانت تحصیل کرد. ژمان‌های او تا حدودی وضع زندگی او را در ایام کودکی و نوجوانی و جوانی توصیف می‌کنند. در حرفه روزنامه‌نگاری‌اش با دشواری‌های بسیار درگیر بود. از مبارزان انقلابی «کمون» بود. بعد از شکست این نهضت و قتل عام بسیاری از مبارزان، در دادگاه نظامی محکوم شد، و به لندن گریخت. و تا سال ۱۸۸۳ به پاریس بازنیامد. در سال ۱۸۸۵ جان سپرد. ژول وایس در شخصیت «ژاک و ترا»، و تجسم دیگری از انسان عصر خود را به وجود می‌آورد. لحن نیشدار و گزنده او، ژمان غنائی ژماتیک‌وارش را، با هجائی مؤثر می‌آمیزد.

فریاد مردم

ژول وایس، وقایع‌نگار و گزارشگر بینوایی‌ها و تیره‌روزی‌های خلق بود. همه اندیشه‌هایش را با فصاحت و بلاغت در آثارش بازگو می‌کرد. جز مجموعه ژمان «ژاک و ترا»، آثار دیگری هم دارد: «نافرمان» (۱۸۶۲)، و «تابلوی پاریس»، که سالها بعد از مرگ او در ۱۹۳۲ به چاپ رسید، و چند کتاب دیگر. در دوران مبارزه‌اش در کنار دلاوران انقلابی «کمون پاریس»، روزنامه «فریاد مردم» را منتشر کرد.

اِسْتِپ

آنتوان چخوف (روسیه، ۱۸۸۸)

دائرة المعارف استپ^۱

آنتوان چخوف از زندگی روزانه مردم روسیه تابلویی نقاشی کرده است، که جزئیات رآلیستی آن با وسعت تخیلات او در تناقض نیست.

نخستین داستان بلند چخوف

استپ نخستین داستان بلند چخوف، شرح سفر کودکی است به نام «یگوروشکا»^۲، که برای مدرسه رفتن از روستا به شهر می‌رود.

سفر یگوروشکا

یگوروشکا را با یک گاری به شهر می‌فرستند. و این گاری جزئی از کاروانی است که مال‌التجاره‌هایی را حمل می‌کند، و در طی راه از دهکده‌های

۱- استپ - کلمه روسی (Steppe) بیابانها و علفزارهای مناطق نیمه مرطوب گرمسیری را گویند.

۲- legorouchka

بسیار می‌گذرد. و در طول این سفر دور و دراز کاروان به‌هرجا که می‌رسد مختصر توقیفی می‌کند، و بهانه به‌دست نویسنده می‌دهد که خلقیات و آداب و رسوم مردم، و حکایتی از حکایات مخصوص آن منطقه را شرح بدهد. بنابراین «استپ»، یک رشته داستان است، که به موسیقی و شعر می‌ماند، و فصل‌های آن، با موضوع بجهای که به‌شهر می‌ود، و حضور دائمی و ملتهب و انسان‌گونه استپ به‌همدیگر متصل می‌شوند. و هر فصل مطالعه و تحقیقی است در قوم‌شناسی. حوادث و اتفاقات در درجه دوّم اهمیت است، و این حوادث نیز با احساسات و تصورات بجهای که با گاری سفر می‌کند، می‌آمیزد، و به‌ما منتقل می‌شود.

چخوف راوی و زمان نویسی

روایات منثور چخوف، که به‌صورت قصه‌ها و داستانهای کوتاه، در طول زمان «استپ» بازگو می‌شوند، شکلی از داستان‌پردازی است که زمان، این گونه روایات را در زیر پوشش خود پنهان می‌کند، چخوف وقتی دانشجو بود، این نوع روایات را می‌نوشت، و روزنامه‌ها و مجلات آنها را در صفحات خود چاپ می‌کردند. و معمولاً این داستانهای کوتاه و هجائی در روسیه بر سر زبانها می‌افتند و به‌صورت ضرب‌المثل درمی‌آیند.

چخوف صدها روایت و حکایات از این نوع دارد، که از محصولات بیست سال فعالیت و کار ادبی او به‌شمار می‌آیند، و در همه این داستانها، نویسنده به‌رآیسم وفادار می‌ماند، و هرچند که این روایات و حکایات شوخ‌طبعی و خوش‌ذوقی چخوف را ارائه می‌دهند، نوعی بدبینی را در اعماق خود دارند. قهرمانان این حکایات مردم عادی‌اند. که صاحب دم و دستگاہ و نام و عنوانی نیستند. و موضوع آنها از دردها و رنج‌ها و گرفتاریهای مردم مایه می‌گیرد، که گاهی این رنج‌ها چنان جانکاهند که آدمیان را به‌سرزمین جنون نزدیک

می‌کنند. چخوف که در رشته پزشکی درس خوانده، به‌خوبی می‌داند که این گونه چیزها را چگونه تجزیه و تحلیل کند. «راهب سیاه دل» (۱۸۹۴)، و اتاق شماره ۶ (۱۸۹۲)، و داستانهای دیگر خود را موجز و مختصر می‌نویسد، و هر مسئله‌ای را که مستقیماً با موضوع داستان ارتباط ندارد، حذف می‌کند.

در «یک داستان پیشی پا افتاده»، یک مرد عالم و بسیار موفق، در سوئدمند بودن زندگی‌اش شک می‌کند. در «حکایت یک مرد ناشناس» (۱۸۹۳)، باز از همین شک، و موضوع بی‌فایده بودن زندگی سخن می‌گوید. و در این داستان مرد اصیل و نجیبی که موقع و مقام خود را به‌علتی از دست داده، ناچار به‌خدمت مردی در می‌آید که گرفتارتر و مسئله‌دارتر از اوست، در «موژیک‌ها» (۱۸۹۷)، تابلوی تیره و تاری از بینوایی یک دهقان را نقاشی می‌کند.

آنتون چخوف

آنتون پاولویچ چخوف (۱۸۶۰-۱۹۰۴) در میان رُمان‌نویس‌های بزرگ روسیه، از همه مُدرن‌تر بود، و آئینه تمام‌نمای عصر خود به‌شمار می‌آید.

عقیده یک صاحب‌نظر:

«هیچ کس تا حال نتوانسته است مانند چخوف عیب‌ها و نقص‌های طبیعت آدمی را در تمدن کنونی نشان بدهد. و به‌خصوص ورشکستگی و افلاس افراد با فکر و بافرهنگ را، در برخورد با مسائل ناچیز و گنگ و دست و پاگیر زندگی روزانه، بهتر از هر نویسنده دیگری شرح می‌دهد.»

«پی‌تر الکسئویچ کروپوتکین»^۱

۱- Petr Aleksevite Krotokine شاهزاده کروپوتکین - انقلابی روس (۱۸۴۲-۱۹۲۱) از نظریه‌پردازان آنارشسیم.

گرسنگی

کنوت هامسون (نروژ، ۱۸۹۰)

یک دنیای درهم ریخته

کنوت هامسون گاهی به‌سوی بالاترین درجه تنهایی، و گاهی به‌سوی شاعرانه‌ترین تخیلات، و گاهی به‌سوی اضطراب‌آورترین نظریه‌ها کشیده می‌شود.

تنها همدم آن مرد

مردی در عذاب است و مُدام از این سو به آن سو می‌رود. و تنها همراه و همدم او گرسنگی است. بینوایی و بی‌خانمانی، او را ناچار به‌ولگردی می‌کند.

خاطرات مردِ اندوهگین

گاهی یکی از مقالات او در روزنامه‌ای چاپ می‌شود، و پولی از این بابت می‌گیرد و چند روزی شکمش را سیر می‌کند، و مختصر امید در دلش زنده می‌شود. اما این چند روز مثل برق و باد می‌گذرد. و دوباره آن مرد گرسنه می‌ماند. و زندگی چهره اندوهگین و نومیدانه‌اش را به‌او نشان می‌دهد.

گرسنگی با سماجت و لجاجت در او چنگ می‌اندازد، و او را ناتوان می‌کند.

افکار هذیانی به‌او روی می‌آورد. و شور و اشتیاقی غیر طبیعی و افراطی در او پدید می‌آید. و بی‌درنگ این شور و شادی بی‌معنی از بین می‌رود، و سست و بی‌حال می‌شود، و نه تنها جسم او، بلکه روحش عذاب می‌کشد. با این وصف طبیعت و غرور اشراف منشانه‌اش را از دست نمی‌دهد. اما گرسنگی همچنان روی او فشار می‌آورد، و او به‌سوی تجربه‌ی دردناک دیگری می‌رود. شهر را ترک می‌کند، و به‌صف کارگران کشتی می‌پیوندد. و به‌سوی دریاها می‌شتابد.

یک داستان ساده

شهری که آن مرد در آن زندگی می‌کند و گرسنگی می‌کشد، مشخص نیست، و آن مرد نیز چندان خصوصیات واضح و معلومی ندارد. بنابراین داستان می‌تواند برای هرکس و هر کجا اتفاق بیفتد. حتی تاریخ وقوع این قضیه نیز چندان معلوم نیست. داستان بیانی ساده دارد. و از حادثه و ماجرا بی‌بهره است و طرز بیان، به‌تقل خاطرات می‌ماند. و تحلیلی روانشناسانه، که آثار و زیانهای گرسنگی و تنهایی را در یک انسان شرح می‌دهد.

هرچند در «گرسنگی»، کنوت هامسون یک زندگی‌نامه را طرح‌ریزی می‌کند، اما هنرش را نیز نشان می‌دهد. برعکس ناتورالیسم زولا، کنوت هامسون حرکات و جنب و جوش‌های روح آدمی را باز می‌گوید، و تا مرز ناخودآگاه پیش می‌رود. و دریچه‌های دنیای «پوچ‌گرایی» در ادبیات را می‌گشاید.

یک پیامبر سرگردان

کنوت هامسون آموزش‌ها و تجربه‌های شخصی خود را، که آغاز

دراماتیک و دشواری دارند، در اندیشه و زیبایی‌شناسی مخصوص خود، و جدا از همه جنبش‌های روشنفکری و ادبی عصر خویش، بسط و گسترش می‌دهد. داستانهای «راز» (۱۸۹۲)، «زیر ستاره‌های یائیز» (۱۹۰۶)، «ولگردی که با سوردین^۱ می‌نوازد» (۱۹۰۴)، در شمار بهترین کارهای اویند. که در این کتابها نیز مانند «گرسنگی» همان مرثیه ادامه پیدا می‌کند، و همان قهرمان با نامهای متفاوت به‌صحنه می‌آید. قهرمانی که از دیگران کناره می‌گیرد، و خصوصیات غیر از دیگران دارد، و ولگردی در «جوهر» اوست. و از همه بدتر، کنوت هامسون از فلسفه‌ی نیچه تأثیر می‌پذیرد، و به‌نظریه «انسان برتر» او اعتقاد پیدا می‌کند. و ایده‌آل خود، یعنی انسان برتر را، در نژاد ژرمن می‌جوید. و در دوران پیری عضو جنبش نازیسم می‌شود.

کنوت هامسون

کنوت پدربین^۲، معروف به کنوت هامسون (۱۸۵۹-۱۹۵۲)، برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوبل در ۱۹۲۰. در سال ۱۹۴۹، یعنی بعد از سقوط نازیسم کتابی می‌نویسد، و از آثار و افکار خود دفاع می‌کند.

عضویت در حزب

عضویت هامسون در حزب نازی، با شور و اشتیاق همراه بود. و در این کار تردیدی نداشت. مُبَلِّغ متعصبی بود. بعد از پایان جنگ در دادگاه محکوم شد و همه‌ی اموالش را مصادره کردند.

۱- Sordine چیزی که روی بعضی از آلات موسیقی قرار می‌دهند تا صدائی آهسته‌تر و خفیف‌تر داشته باشد.

۲- Knut Pedersen

تس دور برویل^۱

توماس هاردی (انگلیس، ۱۸۹۱)

سقوط

توماس هاردی شاعر سرزمین وِسکس^۲ بود. و آثارش مرزهای این ناحیه را به همدیگر پیوند می‌دهد. و بهتر بگوئیم که او سعی می‌کرد در این منطقه کشوری شاعرانه را بازسازی کند، که جانشین واقعیات آن سرزمین شود.

حکم سرنوشت در آثار توماس هاردی

قهرمانان توماس هاردی به حکم سرنوشت به سوی مقصد حرکت می‌کنند. و خارج از همه اصول اخلاقی و اجتماعی به راه خود می‌روند و همین حکم برگشت‌ناپذیر، «تس» را، که یک دختر جوان روستائی است، دچار زحمت و محنت می‌کند.

۱. Tess d'Urberville

۲. حکومتی که در بخشی از انگلستان در حدود سال ۴۹۵ میلادی تأسیس شد، و حکمرانانش وحدت آنگلوساکسون‌ها را تحقق بخشیدند.

تس و دست سرنوشت

«آلک»، تس را مجذوب می‌کند و می‌فریبد و به راه خود می‌رود. آلک خانواده سرشناسی دارد، و از اشراف منطقه است. بچه‌ای که تس از او در شکم دارد، به محض تولد می‌میرد. و این زن با «آنجل کلر»، پسر یک مرد روحانی ازدواج می‌کند، و در شب عروسی ماجرای گناه گذشته‌اش را برای این مرد باز می‌گوید. شوهرش او را از خانه بیرون می‌اندازد. و در این هنگام «آلک» فریبکار دوباره پیش می‌آید و تس به رغم بیزاری و کراهتی که از او دارد، بار دیگر با او روابط عاشقانه برقرار می‌کند. و این بار نیز این مرد باعث بدبختی او می‌شود. پس از چندی «آنجل کلر»، پشیمان و شرمسار، برای آشتی نزد تس می‌رود. اما تس که آشتی با او را غیر ممکن می‌بیند، آلک را می‌کشد. مدتی تس به گوشه‌ای می‌رود و پنهان می‌شود. اما او را می‌یابند و محاکمه می‌کنند و به مرگ محکومش می‌سازند و تقدیر کار خود را به پایان می‌رسانند، و داستان به پایان می‌رسد.

داستانهای «ویسکس»

توماس هاردی با تألیفاتش، نقش نقاش امپرسیونیست وِسکس را به عهده گرفته است. وِسکس منطقه‌ای است با ابعاد ناچیز. و این نقاش ناچار رنگ‌ها و نقش‌هایی از این منطقه کوچک را روی تابلوی رُمانهای خود می‌کشد، و بدین گونه وسعت عمل او محدود است. در همه آثار او رد پای تقدیر را می‌توان دید. در رُمان «تس دوربرویل»، سرنوشت به صورت نیروئی کور و کینه‌توز درمی‌آید.

در نخستین رُمانهایش طبیعت جای به‌خصوصی دارد. در رُمان «جنگلبان» (۱۸۸۷)، توماس هاردی سادگی و صداقت ده‌نشینان را انکار می‌کند، و دهقانان و جنگلبانان را از نظر هرزگی و فساد در کنار شهرنشینان جای می‌دهد.

در ژمان «جیود» (۱۸۹۶)، که در ابتدا نام «قلبه‌های نافرمان» را برای آن انتخاب کرده بود، «جیود» آرمانخواه است، و از راه کار و کوشش می‌خواهد به ترقیات اجتماعی دست یابد، اما احساسات و هیجانات او را از راه منحرف می‌کنند و باعث سقوط او می‌شوند، و سرانجام همه تلاش‌های او به شکست می‌انجامد، و در فقر و بینوائی جان می‌سپارد. در اینجا جبر تقدیر در درون روح قهرمان داستان جای می‌گیرد، و او را به بدبختی و ناکامی می‌کشاند. که در واقع مسئله عمیق‌تر از ژمانهای دیگر اوست. و گوئی از اعماق روح ساکسون‌ها در قرن‌های گذشته برآمده باشد.

توماس هاردی

توماس هاردی (۱۸۴۰-۱۹۲۸)، حرفه‌اش معماری بود، و با آن که سالها در لندن زندگی می‌کرد، و قسمتی از عمرش را در فرانسه و هلند و ایتالیا گذراند، اما همیشه به زادگاهش، وسکس، وابسته بود. ویژگی «روستائی» ژمانهایش، که تقریباً خشک و خشن می‌نماید، بعضی از منتقدان را به ستایش، و بعضی دیگر را به نکوهش واداشته است.

توماس هاردی شعرهای بسیار سروده، و داستانهای کوتاهی نوشته است، که در چندین مجموعه گرد آمده است. با عنوان «داستانهای وسکس».... در سالهای آخر عمر خود بیشتر شعر می‌سرود، و یک تراژدی تاریخی نیز نوشت.

لکه‌های زودگذر

«اشخاص داستانهای او به لکه‌های زودگذری می‌مانند که عناصر و مناظر دیگری آن لکه‌ها را احاطه کرده‌اند. اما وقتی که توماس هاردی، طبیعت بدون انسان را در آثارش نقاشی می‌کند، به مرحله بالاتری می‌رود. هرچند که در آن موقع نیز از تهی بودن طبیعت از آدمیان، متأثر می‌شود.» «لالو»

کتاب جنگل

رُویارد کیپلینگ (انگلیس، ۱۸۹۴)

یک بچه وحشی

کتابی است از نوع ژمانهای پُر حادثه، با ابعادی متفاوت، به اضافه امپراتوری انگلستان

کتابهای اوّل و دوم

کتاب جنگل (۱۸۹۴)، و کتاب دوم جنگل (۱۸۹۵)، مجموعه‌ای است از روایات و داستانهای کوتاه، که جمعاً ژمانی را به وجود آورده‌اند. اما محبوبیت این ژمان بیشتر به علت حضور «مُوگلی»، «انسان ریزه اندام» است، که گمشده جنگلی است در هند.

مُوگلی ۱ - بچه گرگ

ماده گرگی مُوگلی را می‌پذیرد و می‌پروراند. موگلی بزرگ می‌شود. و چون با «قانون جنگل» بزرگ شده، از آن قانون پیروی می‌کند. موگلی، که مخلوق ذهن کیپلینگ است، هرچند پایه‌های فکری‌اش براساس اطاعت از قوی‌تر

است، قانون جنگل را تمام و کمال نمی‌پذیرد. و درست تسلیم آن نمی‌شود. و با آن که گرگی او را پرورانده، یک انسان است. و مثل آدمیان از قانون جنگل تخطی می‌کند، و گاهی زیر بار آن نمی‌رود. قبیله‌ای از میمونها او را می‌ربایند خرس و یوزپلنگ و پلنگ سیاه به کمک او می‌شتابند، و سپس مِوگلی با شیرخان، یک ببر درنده و هولناک، درگیر می‌شود، و در این پیکار او را زیرکانه به دام می‌اندازند.

اما انسان در هر حال به‌سوی انسان گرایش دارد. و نمی‌تواند این تمایل و کشش را در خود نابود کند، مِوگلی نیز روزی به‌سوی کشتزاری می‌رود، و به‌سوی سرزمین انسانها و همنوعان خودش.

از افسانه و حکایت تا ژمان پُر ماجرا

داستان مِوگلی می‌تواند بعد جدیدی از ژمان رابینسون کروزوئه، و ژمانهای نظیر آن باشد. انسان در اینجا، مطرود و منزوی زندگی می‌کند، و وسایل و امکانات آدمیان یک جامعه را ندارد. مِوگلی با آن که بجهت برهنه‌ای بیش نیست، ولی از حد خود تجاوز می‌کند. در برابر قوانین جنگل سر فرود نمی‌آورد. و به جنگل و خانواده‌اش بعد انسانی می‌بخشد. دنیائی که کیپلینگ خلق می‌کند، چندان از دنیای دانیل دفو خالق رابینسون کروزوئه دور نیست. و دنیائی است که از یک سلسله قوانین، بعضی از قوانین نژاد برگزیده انسانها باید پیروی کند. در نظر کیپلینگ این نژاد برگزیده انسانها، انگلیسی است و بس! کیپلینگ می‌خواهد که دنیای خود را براساس قوانین، و به‌سبب قواعد امپراتوری بریتانیای کبیر ترتیب بدهد. سالها او را «کیپلینگ استعمارگر»، «کیپلینگ فاشیست» می‌خواندند، و شاید این «القاب» و آن دشنام‌ها چندان هم بی‌اساس نباشد!

کیپلینگ روایتگری است شگفت‌انگیز. و تجسم او از جنگل و زیبایی‌های

طبیعت بسیار شاعرانه و رؤیایی است و آثار دیگری هم از همین دست دارد: «معجزه پرون باگات»^۱، «فک سفید» و چند کتاب دیگر

منبع الهام او سرزمین هندوستان است، که در آن ایام مستعمره انگلیس بود. کیپلینگ درباره این مستعمره گزارشهای بسیار تهیه می‌کرد و برای روزنامه‌ها می‌فرستاد، و ژمان «کیم» نیز محصول همین آشنائی او با سرزمین هندوستان است. رآلیسم کیپلینگ با طنز و شوخ‌طبعی آمیخته است. و اصولاً سبک او از تجربه‌های روزنامه‌نگاری او پایه و مایه می‌گیرد. کیپلینگ از آفریدگاران ژمان پُرماجراست.

رودیارد کیپلینگ

در بمبئی، در سال ۱۸۶۵ متولد شد، و در سال ۱۹۳۲، در لندن درگذشت. روزنامه نگار بود و وقایع‌نویس و جهانگرد. بارها به اطراف هندوستان و قاره‌های اروپا و آمریکا و آفریقا سفر کرد. مدتی خبرنگار جنگ بود.

اُسکار وایلد

درباره کیپلینگ می‌گوید:

«از لحاظ ادبی، کیپلینگ نابغه‌ای است که توجهی به زیبایی کلام ندارد. کیپلینگ یک «گزارشگر» است که بیش از هر کس از «وقایع روز» خبر دارد. دیکتاتور ظاهر امور و طنز را می‌شناخت، و کیپلینگ جوهر زندگی و اعماق آن را می‌شناسد.»

بی ریشه‌ها

موريس باریس (فرانسه، ۱۸۹۷)

مَن، برتر از همه

موريس باریس رُمان «غیرت ملی» را می‌نویسد، و در آن حال می‌خواهد در فرانسه رو به انحطاط عصر خویش، نقش یک قهرمان رهائی بخش را، به سبک ژاندارک، بازی کند.

هفت جوان

هفت جوان از اهالی لُورن، مجذوب سخنان پُر شور پُل بوتیه^۱، استاد جمهوریخواه و ایده‌الست خود می‌شوند، و همراه او برای انجام وظایف ملی به پاریس می‌روند. این جوانان ایده‌آلیست، در پاریس با واقعیاتی آشنا می‌شوند که از رؤیاهای آرمانهای آنها بسیار فاصله دارند، و با فرانسه‌ای روبه‌رو می‌شوند که متزلزل و از هم گسیخته است، و سالها بعد از شکست ۱۸۷۰ را می‌گذرانند، و در گردابی از آشوبهای اجتماعی فرو رفته است.

۱. Paul boutheiller

سرگردان‌ها

هفت مرد جوان حقایق را می‌بینند، و سعی می‌کنند که از اندیشه‌ها و آرمانهای دور از واقعیات خود دور نشوند. اما رفته‌رفته از وابستگی به سرزمین مادری خود فاصله می‌گیرند، و خیالات واهی از ذهنشان پاک می‌شود، و درمی‌یابند که شکست خورده‌اند، و «بی ریشه» می‌شوند. و در این حال چنان تعادل خود را از دست می‌دهند، که حاضرند به آب و آتش بزنند و با هر خطری رودر رو شوند. و حتی دو نفر از آنها، راکادو و موشفرن، برای آن که روزنامه‌شان را از زیر بار قرض بیرون بیاورند، دزدی می‌کنند و یک زن ارمنی ثروتمند را می‌کشند.

موشفرن در گوشه‌ای مخفی می‌شود. اما راکادوگیر می‌افتد و بعد از محاکمه با گیتین اعدامش می‌کنند، و از طرف دیگر پل بوتیه، استاد و راهنمای آن هفت جوان، به نتیجه مطلوب می‌رسد، و از لورن به نمایندگی مجلس انتخاب می‌شود.

جست‌وجو

«بی ریشه‌ها» (۱۸۹۷)، اولین کتاب از یک مجموعه سه گانه است، که دو کتاب دیگر هم در پی دارد. «فراخوانی سرباز» (۱۹۰۰)، و «سیمای آنان» (۱۹۰۲).

در «بی ریشه‌ها»، موريس باریس اصول و قواعد ناسیونالیسم مورد قبول خود را به نمایش می‌گذارد، و مخالفتش را با ایده‌آل‌های واهی، که به سنت‌ها لطمه می‌زنند، نشان می‌دهد. در ضمن بی اعتمادی‌اش را به انقلاب، که فرانسه را به هرج و مرج کشیده است، اعلام می‌کند.

موريس باریس، در همه عمر این جست‌وجو را برای رسیدن به کمال مطلوب ادامه می‌دهد. و این کاوش را در رُمان سه گانه دیگر او نیز می‌توان

دید: «زیر نگاه وحشیان» (۱۸۸۱)، «یک انسان آزاد» (۱۸۸۹)، و «باغ پرنیس» (۱۸۹۱)، که داستان زندگی درونی مردی را در این سه کتاب شرح می‌دهد، که احساس و اندیشه خود را حکایت می‌کند. و «من» خود را نشان می‌دهد، و در این راه گاهی از «من» بالاتر می‌رود، و به «من برتر از همه» می‌رسد.

این نویسنده ناسیونالیست است، و به فلسفه‌ای معتقد است که در زمانهای خود این فلسفه را نقل می‌کند. و حتی در بعضی از آثارش دفاع از مذهب کاتولیک را به عهده می‌گیرد. زمانهایش سبک و شیوه باشکوهی دارد... و از نویسندگانی است که می‌داند چگونه باید افکار و فلسفه خود را به خوانندگان منتقل کند و در آنها تأثیر بگذارد.

موريس بارِس

مرد ادب و سیاست است. موريس بارِس (۱۸۶۲-۱۹۲۳)، در همه نهضت‌های ملی و ناسیونالیستی دوران خود در کشور فرانسه، از اعضای فعال و مبارز بوده است.

رد پای فلوربر

«آثار موريس بارِس ویژگی‌هایی دارند. ریتم و آهنگشان با دیگر تألیفات آن عصر متفاوت است، و خود او از پیروی مکتب‌های هنری عصر خود پرهیز می‌کرد، اما رد پای فلوربر را در سبک هنری او می‌توان دید.»
«زُبرِرازیاک»

تاریخ معاصر

آنا تول فرانس (فرانسه، ۱۹۰۱-۱۸۹۷)

معلم خوب

آنا تول فرانس با شرح ماجراهای زندگی آقای برزره، یک «قهرمان» بسیار معمولی، به زمانه خود نیشخند می‌زند.

در چهار زمان کوتاه

در چهار زمان کوتاه، آنا تول فرانس عصر و زمانه خود را بررسی و تحلیل می‌کند. و برای این منظور برزره را، به عنوان سخنگو بر می‌گزیند.

در آن زمان...

برزره در کتاب اول این مجموعه، که در سال ۱۸۹۷ انتشار یافت، استاد دانشکده‌ای است در یک شهرستان، که از روی کنجکاو و در عین حال برای تفریح و سرگرمی درباره مردم آن محل و خلق و خو و آداب و رسومشان تحقیق می‌کند. پاتوق او یک مغازه کتابفروشی است. و دوستی جز کتاب ندارد. در کتاب دوم (چاپ ۱۸۹۸)، نویسنده از زندگی زن‌اشوئی آقای برزره

سخن می‌گوید، که بسیار تیره و تار است. و به‌جدائی استاد از همسرش می‌انجامد. و دوباره استاد به‌دنیای تجرد باز می‌گردد.

در کتاب سوم (چاپ ۱۸۹۹)، مسائل جدی‌تر می‌شود. دو کشیش عالیمقام که در امور مربوط به تقسیم مقامات در دنیای روحانیت با همدیگر رقابت دارند، درباره‌ی واقعه‌ی بزرگ قرن، یعنی قضیه‌ی دریفوس با همدیگر به‌بحث می‌پردازند، و آقای برژره، که طرفدار دریفوس است، از این مباحثه رنج می‌برد.

در کتاب چهارم، «آقای برژره در پاریس» (۱۹۰۱)، استاد به‌دانشگاه سوربن پاریس منتقل می‌شود. و قضایا و مباحث وسعت بیشتری می‌یابد. و اساسی‌ترین موضوع کتاب، مربوط به همه‌گیر شدن قضیه‌ی دریفوس است. آقای برژره در صف اول مبارزه قرار می‌گیرد. و در این هنگام که به‌پختگی و کمال رسیده، و به‌فلسفه‌ی مورد نظر خود احاطه پیدا کرده، در درون خود احساس تعادل می‌کند.

یک «جنازه» کاملاً زنده

«یک جنازه»... آناتول فرانس با این تعبیر بی‌رحمانه از سور رآلیست‌ها نام می‌برد. زیرا به‌گمان او سور رآلیست‌ها، کلاسیسیسم او را، مسامحه و بردباری او را، و افتخاراتی را که در دوران جمهوری، در آخرین سالهای عمر به‌دست آورده، مخدوش کرده‌اند. و بدین گونه آناتول فرانس در مکتب خود، و محدوده زبان و شیوه‌ای که با آن اندیشه‌ها و فلسفه‌ی مخصوص خود را بیان کرده، و بسط و گسترش داده، مقید می‌ماند.

مؤلف «تاریخ معاصر»، با شوق و علاقه به‌سوی گذشته می‌نگرد. بعضی از آثارش به‌گذشته تعلق دارد، و حوادث آنها در دوران قدیم اتفاق می‌افتد. «تاریخ کمیک» او، «رُمان کمیک» اسکارژون را به‌یاد می‌آورد. در «بریان‌پزی

ملکه سبا» (۱۸۹۳)، حوادث در قرن هجدهم اتفاق می‌افتد. و مسائلی را طرح می‌کند که بسیار جذّاب و شنیدنی، و با عقاید عامه در تضاد است. «جزیره‌ی پنگوئن‌ها» (۱۹۰۸)، ناکجاآبادی است در جهت منفی، که بدبینی آناتول فرانس در این کتاب به‌اوج می‌رسد.

آناتول فرانس

آناتول فرانسوا تیئو، معروف به آناتول فرانس (۱۹۲۴-۱۸۴۴)، یک پارسی پُر شور و پُر احساس بود، و یکی از دلباختگان کتاب و فرهنگ و قایع‌نگار روزنامه «لوتان»^۱ بود. دنیادار بود و خوش و آسوده روزگار می‌گذراند. مارسل پروست، «پِرگوت»^۲، یکی از آدمهای رُمان «در جست‌وجوی رُمان از دست رفته» را با خصوصیات آناتول فرانس ساخته و پرداخته است.

خدایان تشنه‌اند

«خدایان تشنه‌اند» (۱۹۰۲)، قوی‌ترین رُمان آناتول فرانس است، که در نوع خود نظیر ندارد. و زندگی روزانه مردم پاریس را در دوران انقلاب، به‌دقت و صحت بسیار بیان کرده است.

۱- Le Temps

۲- Bergote

سنیلیتا

ایتالا اِسوُو (ایتالیا، ۱۸۹۶)

از معاصران فروید

به یاری نوعی زبان ایتالیائی نامأنوس، این نویسنده مرز نشین اروپای مرکزی، ماجراهای قلمرو کشف نشده‌ای را، در دنیای ناخودآگاه، حکایت می‌کند.

کارمند دون پایه

امیلیو براتتا، قهرمان رُمان، موجودی است ناچیز. کارمندی است دون پایه، که به سن کمال رسیده. ظاهری جدی دارد. و با خواهرش آمالیا زندگی می‌کند.

سقوط

آشوب وقتی در این خانواده آرام راه پیدا می‌کند، که آنژیولینا، زنی ظریف و طنّاز و جلف، وارد صحنه می‌شود. امیلیو زمام عقل را از کف می‌دهد. کار خود را رها می‌کند، و به اصطلاح از خط خارج می‌شود. آنژیولینا مُدیل

Senilita - ۱

Itala Svevo - ۲

۳۳۴ / رُمان‌های کلیدی جهان

مجسمه‌سازی است به نام «بالی»، که دوست امیلیو است. و از قضا یا آمالیا خواهر امیلیو هم دلبسته بالی مجسمه‌ساز است. و با این دلباختگی‌ها، همه ترمزها می‌بُزد، و همه آدمهای رُمان سقوط می‌کنند.

آملیا وقتی احساس می‌کند که بالی مجسمه‌ساز دیگر با او بر سر مهر نیست، بیمار می‌شود. و پس از مدتی می‌میرد. امیلیو که از سستی و بی حالی خود رنج می‌برد، افسرده و نومید می‌شود، و روحاً در گودالی فرو می‌رود، که بی شباهت به مرگ نیست.

نوسانات روح

نویسنده در این رُمان، مثل رُمان دیگرش، «یک زندگی» (۱۸۹۲)، وقایع را با موشکافی و تحلیلی روانشناسانه و بسیار ماهرانه شرح می‌دهد، و حتی کوچکترین نوسانات روح قهرمانانش از زیر قلم او فرار نمی‌کند. و ابزار عمق‌یاب خود را در ژرف‌ترین نقطه تاریک ضمیر بشری فرو می‌برد. که فروید نیز چنین می‌کرد.

ایتالا اِسوُو، در سال ۱۹۰۳ با جیمز جُویس که به «تریست» رفته بود، آشنا شد. و آشنائی آنها به دوستی انجامید. اِسوُو به افکار و آثار فروید نیز علاقمند بود، و کتاب «دانش رؤیاها»ی او را ترجمه کرد. رُمان دیگر او به نام «وجدان زُئو»، در سال ۱۹۲۳ به چاپ رسید. و تأثیر افکار جُویس و فروید در آن آشکار است. ریزه‌کاری‌های روانکاوانه و ابتکارات نویسنده، این رُمان را به صورت یک مانیفست درآورده است.

ایتالُو اِسوُو

اُتور اشمیتز، معروف به ایتالو اِسوُو، در تریست، در سال ۱۸۶۱ به دنیا آمد.

Etto Schmitz - ۱

قرن بالزاک / ۳۳۵

پدرش بازرگان بود، و از تبار مردم «رنانی»^۱. ایتالو اِسوِو در مدرسه‌ای در باویر تحصیل کرد، و سپس در وین کارمند بانک شد. و از آنجا به‌ترست رفت، و در زادگاه خود، که در مرز ایتالیا و یوگسلاوی واقع است، اقامت گزید. و با آثار ادبی‌اش این شهر مرزی ایتالیا را در عالم ادب مشهور ساخت. نخستین کتابهای او توفیقی نیافتند، و او چنان تلخکام شد، که مدتی به‌خاموشی فرو رفت. اما سالها بعد روشنفکران و آوانگاردیست‌های اروپا، «وجدان زُئو»ی او را، در واقع کشف کردند، و در مقایسه او با مارسل پروست مقالات و رسالاتی نوشتند. نویسندگانی چون جویس، اوجینو مونتاله، والر لاربُو، از او تجلیل کرده‌اند. در آخرین سالهای عمرش مشهور شده بود، اما در سال ۱۸۲۸ در یک تصادف اتومبیل کشته شد. و تألیفات او همچنان در مرکز بحث و جدل باقی ماند. و این بحث‌ها هنوز ادامه دارد. و هر بار که دست نوشته‌ای از او می‌یابند آن را چاپ می‌کنند، و بار دیگر «معنای اِسوِو» را از قبر بیرون می‌کشند و به‌بحث و جدل می‌پردازند.

عقیده والر لاربُو^۲ درباره اِسوِو:

«جذاب‌ترین چیزی که در آثار اِسوِو می‌توان یافت، این است که قهرمانان ژمانهای او با مسأله‌ای درگیر می‌شوند، و مدام درباره این مسأله به‌تفکر و تأمل می‌پردازند، و این گفت و گوی با خویشتن ادامه پیدا می‌کند و هرگز به‌پایان نمی‌رسد. و اما این اشخاص تنها در افکار خود با این مسأله مشغولند و به‌آن می‌پردازند، و برای رهایی از این قید کاری نمی‌کنند و قدمی بر نمی‌دارند.»

۱- Rhénanie منطقه‌ای در آلمان - در ساحل رود راین.

۲- Valery Larbaud (۱۸۸۱-۱۹۵۷) ژمان‌نویس و منتقد ادبی فرانسوی

لُردجیم

جُوزف کُنراد (انگلیس، ۱۹۰۰)

سزای عمل

جُوزف کُنراد که سالها دریانورد و ناخدای کشتی بوده است، در پیرامون خود در انگلیس، کندوکاو کرده، و عناصر لازم را برای خلق ژمانی با ماجراهای متافیزیک یافته است.

زندگی پُرماجرا

جیم جوان، که به‌زندگی پُرماجرا عشق می‌ورزد، در یک کشتی کوچک، که گروهی از زائران را به‌مقصد می‌برد، معاون ناخداست. و در طی این سفر کشتی با امواج سهمگین درگیر می‌شود، و در بحبوحه خطر، جیم جوان به‌اتفاق چند نفر دیگر، کشتی‌نشینان را به‌گرداب مهلکه می‌سپارند، و خود به‌ساحل نجات می‌رسند. و این عمل ناجوانمردانه همچون ننگ و نفرین او را رنج می‌دهد، و هرگز نمی‌تواند خود را از این کابوس برهاند.

مدتی از آن فاجعه می‌گذرد، و جیم در یک شرکت مسافرت‌های دریائی به‌عنوان منشی استخدام می‌شود، و برای انجام کارهای شرکت از بندری به بندر دیگر می‌رود، و سعی می‌کند که در یک جا بماند، و رفته‌رفته آن خاطره زشت و نفرت بار را به فراموشی بسپارد. اما در این سیر و سفرها مُدام ترس دارد که کسی پیدا شود که از آن واقعه خبر داشته باشد، و تقاب از چهره او بردارد و رسوایش کند. زیرا آن اتفاق در هنگام وقوع بین دریانوردان سروصدای زیادی به پا کرده بود، و همه با نفرت از آن چند ملوان و دریانورد فراری ناجوانمرد یاد می‌کردند.

جیم بعد از سفرهای دریائی بسیار، به جزیره‌ای دورافتاده به نام «پاتوزان»^۱ می‌رسد، که جزیره‌ای است از مجمع‌الجزایر «ماله»^۲. و این جزیره در جنگهای داخلی زیان بسیار دیده، و در آن هنگام نیز آتش جنگ همچنان در آنجا شعله‌ور است. جیم در اینجا در کنار «دورامین» رئیس دسته‌ای از جنگجویان قرار می‌گیرد، و با شجاعت بسیار با دسته مخالف او، که مردی به نام علی رهبر آن است می‌جنگد. دلاوری و بی باکی جیم در این جنگ باعث می‌شود که او را «لُردجیم» بنامند. و از آن پس سعادت و نیکبختی به او روی می‌آورد. و با دختر جوانی به نام جواهر، از بومیان مجمع‌الجزایر ماله ازدواج می‌کند. اما این وضع چندان نمی‌پاید. مرد مرموزی به نام «پراون»، که از جنایتکاران فراری است، به جزیره پاتوزان می‌آید، و دوباره آتش جنگ را شعله‌ور می‌کند.

جیم سعی می‌کند با خویشتن‌داری و بردباری فضا را آرام سازد، تا «پراون» از آتش‌افروزی خسته شود، و به جای دیگری برود. اما «پراون» فتنه‌ها به پا می‌کند. و بومیان وفادار به لُردجیم را به شورش وامی‌دارد و کشت و کشتار به راه

می‌اندازد. و حتی در این جنگها پسر «دورامین» به دست شورشیان کشته می‌شود. لُردجیم آن کابوس هولناک را در برابر خود می‌بیند، و احساس می‌کند که گناه نفرت‌آور گذشته هرگز او را آسوده نخواهد گذاشت. و ناچار به حکم تقدیر تن می‌دهد. و تسلیم شورشیان می‌شود، و آنها نیز مثل یک سنگ او را می‌کشند.

قهرمانان در عذاب و تردید

داستان طولانی است. و گاهی شرح عذابهای روحی لُرد جیم، سیر وقایع حوادث را کُند می‌کند. زیرا جوزف کنراد، که همه امکانات و ابزارهای رُمان‌های پُرماجرایی کلاسیک را به کار می‌گیرد، در ضمن شرح حوادث، سعی می‌کند وقایعی را که در درون قهرمان خود، لُرد جیم، روی می‌دهد. نقل کند. قهرمان او دارای چند بُعد است. و کنراد تلاش می‌کند در ابهامات روحی او فرو رود، و از اسرار درونی او باخبر شود.

وقایع نخستین رُمان کنراد، «دیوانگی - آلمایر» (۱۸۹۵)، نیز در محدوده جزایر ماله می‌گذرد، و با رُمانهای دیگر او، «مرد مطرود جزایر» (۱۸۹۶)، «طوفان» (۱۹۰۳)، و چند رُمان دیگر مجموعه‌ای را فراهم آورده‌اند که همه به‌شکلی با جزایر آن حدود ارتباط دارند. و در رُمان «کشتی نارسیس»، کنراد داستان پُرابهام و بدعاقبت یک کشتی را روایت می‌کند، و در رُمان «قلب تاریکی‌ها» (۱۹۰۶) از خاطرات سفرش به کنگوی علیا بهره می‌گیرد، و دنیائی را وصف می‌کند که به دنیای زمینی شباهت ندارد. و دیوانه‌ای خون‌آشام به نام «گورتز» در چنین دنیائی حکومت می‌کند.

جوزف کنراد

رُمان‌نویس انگلیسی لهستانی تبار (۱۸۵۷-۱۹۲۴)، بسیار دلیر وارد دنیای

Patuzan - ۱

Malais - ۲ در مجمع‌الجزایر اندونزی

ادبیات شد. در ابتدای جوانی به حرفه دریانوردی مشغول بود، و سالها با دریا
اتبس داشت. و موضوع بیشتر رُمانهایش را از آن سالها گرفته است.

لرد جیم و جوزف کنراد

جوزف کنراد درباره لرد جیم می‌نویسد: «جیم من محصول خیالات واهی
نیست. من در یک صبح آفتابی او را در ساحل خلیجی در مشرق‌زمین دیدم،
که در افکار خود فرو رفته بود. و از کنار من گذشت. خاموش بود. و حتی یک
کلمه با من حرف نزد.»

خاطرات یک زن خدمتکار

اُکتاو میرابُو (فرانسه ۱۹۰۰)

طبقات پائین در «عصر زیبا»^۱

نسلی شورش‌پسند آمدند، که
به جامعه پیروزمند بورژوازی اعتراض
می‌کرد، و توقع داشت که زمان نیز
به اسلحه‌ای برای جنگ تبدیل شود.

پستی‌ها و زشتی‌ها

سیلستین^۲ در چندین خانواده بورژوا خدمتکاری می‌کند، و در همه جا
پستی‌ها و زشتی‌ها را می‌بیند.

دوزخ سیلستین

سیلستین با فقر و بینوائی به دنیا آمده است. پدرش، که از کارگران کشتی
است، در دریا جان می‌سپارد. مادر و خواهر او کارشان به فساد و فحشا کشیده
می‌شود، و مردی که دوستش می‌دارد، به‌سل مبتلا می‌شود و می‌میرد. و او

۱- سالهای نخست قرن بیستم را عصر زیبا Belle Epoque می‌نامند.

۲- Celestine

احساس می‌کند که محکوم به زجر و عذاب است. ناچار برای خدمتکاری از این خانه به آن خانه می‌رود. در یک خانه ارباب او پیرمرد دیوانه شیطان‌صفت و هوسبازی است، که جز بهارضای شهوات خود به چیزی نمی‌اندیشد. در خانه بعدی اربابش مردی به ظاهر مذهبی و انسان‌دوست است که در پشت پرده به هزار گونه فسق و فجور مشغول است. در خانه‌ای دیگر مادری را می‌بیند، که از آغوش این به آغوش آن مرد می‌رود، و پسرش را به جاده فساد می‌کشاند، و هر نوع امکانی را در اختیار او می‌گذارد.

سلسنتین، خود نیز بی عیب نیست. و در یکی از خانه‌ها با مرد خدمتکاری آشنا می‌شود، که برای تهیه پول به دزدی و هرکار نادرست دیگر دست می‌زند. آشنایی سلسنتین با این مرد کم‌کم به دوستی می‌انجامد. سلسنتین همراه این مرد به مارتسی می‌رود، و در آنجا این مرد با پولی که از راه دزدی و حقه‌بازی به دست آورده، میخانه‌ای می‌خرد، و به اصرار سلسنتین، با او ازدواج می‌کند. و به این ترتیب، زن از خدمتکاری در خانه‌ها نجات می‌یابد، و در اداره میخانه شریک شوهر خود می‌شود.

ناتورالیسم افراطی

رُمان‌های اُکتاو میرابو، هرچند از ناتورالیسم زُولا تأثیر می‌پذیرد، به بعضی از مسائل بیشتر توجه می‌کند، و از جمله به قضایای مربوط به نقطه‌های تاریک اجتماع. و یا بیانی خشن و تند و تیز و هجائی، فسادهای جامعه را آشکار می‌کند. میرابو گویا از نوعی آشفتگی شهوانی الهام می‌گیرد و صحنه‌هایی از وقایع رسواکننده را به وجود می‌آورد.

و این آشفتگی شهوانی گاهی به صورتی افسون‌کننده درمی‌آید و به آثار مارکی دوساد نزدیک می‌شود. به خصوص که گاهی این گونه هوسرانی‌ها، ابعاد خشن و بی رحمانه پیدا می‌کند. در رُمان «باغ عذابها» (۱۸۹۹)، که وقایع آن

در چین افسانه‌ای روی می‌دهد، از این نوع صحنه‌ها بسیار است. خشونت در رُمانهای اُکتاو میرابو، در آن عصر جنبه استثنائی نداشت. در کارهای ژول والس، نویسنده عاطفی و انقلابی نیز خشونت گاهی به بالاترین درجه می‌رسد. و «لئون بلوا» که اعتقادات کاتولیکی پرشوری دارد، در نمایش کینه‌توزی‌ها، و ارائه ناجوانمردی‌ها و بی‌غیرتی‌های «عصر زیبا» به حد افراط می‌رسد. و در کتاب «نومید» (۱۸۸۷) که شرح حال خود اوست، و در رُمان «زن بیچاره» (۱۸۹۷)، خشونت در سراسر رُمان حاکم است.

اُکتاو میرابو

اُکتاو میرابو (۱۸۱۵-۱۹۱۵)، در کودکی مادرش را از دست داد. اما در تمام عصر خشونت‌های پدرش را فراموش نکرد. برای امرار معاش همه کارها و پیشه‌ها را آموخت، و حاضر نبود از هیچ کس اطاعت کند و زیر بار زور برود. سالها به کار روزنامه‌نگاری مشغول بود. تند و تیز چیز می‌نوشت. روزنامه‌نگاری به قلم او استحکامی پولادین بخشیده بود.

فیلمی از رُمان او

رُمان «خاطرات یک زن خدمتکار» افشاگرهای بسیار دارد، و از بسیاری از رسوائی‌ها پرده برده می‌دارد. در سال ۱۹۴۶ با اقتباس از این رُمان فیلمی ساخته شد، که جنجال بسیار آفرید.

قرن بیستم

قرن نوزدهم پایان یافت. و تضادهای زیادی به جای گذاشت. مرگ ناتورالیسم خلاتی به وجود آورده بود. در فرانسه، چنین به نظر می آمد که رُمان از نفس افتاده است. گلهای نازپرورده «پایان قرن» گوئی پزمرده شده بودند. فریادهای خشم و عصیان، در پایکوبی های بی قیدانه از بین رفته بودند. و گرایش های تازه هنری نیز هنوز استوار و پایدار نشده بودند. اما در دهه دوم قرن بیستم با فرا رسیدن جنگ بزرگ جهانی وضع دیگرگون شد. امیدها به گور خفتند و همه چیز در اعماق گودال های نیستی فرو رفت.

دنیای رُمان در جاهای دیگری جز اروپا به تحوّل و دگرگونی خود نزدیک شد. رآلیسم خشن همینگوی، ساختار پیچیده کارهای دُس پائوس، و رُمان های سیاه نویسندگی چون هایت^۱، مک کوی^۲، و چاندلر^۳، نمونه هایی از این تغییر و تبدیل بودند. مغرب زمین رُمان خود را به نقاط دیگر جهان صادر کرده بود.

در هندوستان و چین، بی آن که انقلابی در کار باشد، این رُمان ریشه داد و به بار نشست. در ژاپن، رُمان وارداتی، در جوّ اصلاح طلبانه و مدرنیست دوران

۱. Hammet (۱۸۹۴-۱۹۶۱) خالق رُمانهای سیاه پلیسی.

۲. Mc Coy

۳. Chandler

امپراتور می‌جی^۱، دچار تحولات بسیار شد. و این تغییرات و تحولات را در سالهای بعد در آمریکای لاتین و سپس در آفریقا خواهیم دید، که ژمان در آن نقاط به شکوفائی و غنای تازه‌ای دست یافت.

نه در قلب اروپای غربی، بلکه در بعضی از حواشی آن، بعضی از گونه‌های تازه در دنیای ژمان رشد کرد و میوه داد. در جائی دورافتاده از مرکز اروپا، در ایرلند، نویسنده نام‌آوری چون جیمز جویس ظهور کرد، که ژمان را با همه قواعدش از هم پاشید، و از نو ساخت، و در اروپای مرکزی، کافکار را می‌بینیم، که کسی نمی‌دانست یهودی است یا آلمانی یا به‌ملت چک تعلق دارد. این نویسنده در روح ژمان چنگ انداخت، و ژمان را به «محاكمه» خردستزانه کشید.

در فرانسه، در قرن بیستم، تحولات ژمان با «جست و جوی زمان از دست رفته» مارسل پروست گشایش می‌یابد، که انقلاب خاموشی در دنیای ژمان به حساب می‌آید. و پس از او آندره ژید با «سگه سازان»، قدم‌های معترضانه‌ای بر می‌دارد. و «ناتالی ساروت»^۲ با ژمانهایش تردید خود را در مورد قواعد ژمان نشان می‌دهد، و مکتب‌های جدیدی در دنیای ژمان به کوشش آلن رُوب گری به^۳ - ژر پنه^۴ - میشل بوئور^۵ - و کلود سیمون به وجود می‌آید. و کسی نمی‌داند که این تحولات و این دگرگونی‌ها پایان کار است، یا باید در سالهای بعد شاهد مکتب‌های تازه‌تری باشیم؟

ناتالی ساروت در کتاب «دوران کودکی»، نوآوری‌های بسیاری را عرضه

۱. Meiji Tenuo امپراتور ژاپن بین سالهای ۱۸۶۷-۱۹۱۲ که اصلاح طلب بوده، و به جذب تمدن مغرب‌زمین اعتقاد داشت.

۲. Nathalie Sarraute

۳. Alain Robbe - Grillet

۴. Robert Pinget

۵. Michel Butor

می‌کند. و آلن رُوب گری به، در شرح حال خویش در قالب ژمان، ابتکاراتی دارد. در این قرن بسیاری از ژمان‌ها در صدها هزار نسخه چاپ می‌شوند، و هواخواهان بسیار دارند. ولی باز این سؤال به ذهن می‌آید، که آیا دوران ژمان به سر رسیده، یا ژمان مقام و محبوبیت خود را همچنان حفظ خواهد کرد؟

من یک گربه‌ام

ناتسومه سوزکی (ژاپن، ۱۹۰۶-۱۹۰۰)

گربه‌ای دیگر به سبک هوفمن

شوخی طبیعی و رآلیسم و ابتکار، و در عین حال بهره‌برداری از میراث ادبیات کلاسیک، این رمان را به صورت یک نقطه عطف ادبی درآورده است.

گربه‌ای در خانه یک معلم

این گربه در خانه معلمی به نام گورامی زندگی می‌کند، و درباره همه مسائل بحث می‌کند، و از بررسی و موشکافی قضایا خسته نمی‌شود.

گربه بازیگوش

گفت و شنود درباره حوادث روز است. مسائل مربوط به تغییرات و تحولاتی در آن عصر، در کنسور آفتاب تابان نیز در این مباحثات بازتاب می‌یابد. گربه این رمان از گربه هوفمن خودمانی‌تر است. عقل و هوش کمتری دارد. و گاهی در بحث به مسائل انحرافی روی می‌آورد. و کار او به بازیگوشی و هجوگوئی و بحث و جدل می‌کشد.

تولد رمان مدرن

ناتسومه کوزاکی نویسنده این رمان، در آغاز شعر می‌سرود، و در سرودن شعرهای بسیار کوتاه «کائی کائی»، که بسیار پُر احساس و خیال‌انگیزند، استاد بود. خصوصیات شاعرانه او در رمان «من یک گربه‌ام» بی‌تأثیر نیست. این رمان که به صورت پاورقی، و به تدریج، در مجله ادبی «فاخته» انتشار می‌یافت، آغازی برای رمان مدرن ژاپن بود به سبک اروپائی. ناتسومه سوزکی معلم زبان انگلیسی بود، و مدتها در انگلیس زندگی کرده بود.

سبکهای ادبی اروپائی، از چند دهه قبل از او، در ژاپن وارد شده بود. و به خصوص ناتورالیسم زولا بر فضای رمان چیرگی داشت. ناتسومه سوزکی، با آن که ادیبی بود معتقد به سبک کلاسیک، به سوی ژمانتیسیم، بیشتر از ناتورالیسم، گرایش داشت. و نخستین اثر بزرگ ادبیات مدرن ژاپن مخلوق اوست. ناتسومه سوزکی روزنامه نگار و ادیب موفقی بود.

کوکورو

در سال ۱۹۱۴ ناتسومه سوزکی رمان «کوکورو» را نوشت، که ترجمه فرانسوی آن با عنوان «قلب بینوای آدمیان» به طبع رسیده است. «کوکورو»، داستان دانشجوی جوانی است، که احساس می‌کند استادش از چیزی رنج می‌برد، و درد خود را به زبان نمی‌آورد. این دانشجو بیهوده سعی می‌کند که از اسرار استاد خود سر در بیاورد، تا آن که روزی نامه‌ای به دست او می‌رسد، که وصیت‌نامه معنوی استاد اوست. استاد در این نامه شرح می‌دهد که سالها پیش خطای او باعث مرگ دوستش شده است. و به همین علت شب و روز رنج می‌کشد و خود را گناهکار می‌داند. این رمان کلاسیک، فضائی مدرن دارد، و از فضای سنتی نیز دور نشده است. هم افکار بودائی در رمان او اثر گذاشته، و

هم موشکافی و تحلیل‌های روانشناسانه‌ای به‌سبک غربی دارد و بعد از او، «کاواباتا یاسوتاری» در رُمانهایش همین لحن و همین آهنگ را از او به‌وام گرفته است.

ناتسومه سوزکی

ناتسومه سوزکی (۱۹۰۶-۱۸۰۷) برای ژاپنی‌ها یک استاد تمام عیار بود. و ژاپن در دوران زندگی او هنوز در حال و هوای عصر امپراتور می‌جی سیر می‌کرد، و تمایلات نظامی‌گری این سرزمین را به‌سوی فاجعه نکشیده بود.

زبان انگلیسی

ناتسومه سوزکی به‌زبان و ادبیات انگلیسی علاقه بسیار داشت. در سال ۱۹۰۰ به‌انگلیسی رفت، تا زبان انگلیسی خود را کامل کند. و برای سرگرمی از آنجا نامه‌هایی به‌دوستش می‌نوشت و خبرها و وقایع لندن را برای او شرح می‌داد. و نخستین رُمان او نیز در سال ۱۹۰۵ منتشر شد. که عنوان آن، «برج لندن» بود.

بالهای کبوتر

هنری جیمز (ایالات متحده آمریکا ۱۹۰۲)

ساعت‌ساز

تعلیمات آئین پیورتن درون‌نگری را به‌او آموخته بود. هنری جیمز ساعت‌سازی بود که پیچ و مهره‌های ریز روح آدمی را به‌خوبی می‌شناخت.

در لندن

ما در لندن هستیم. «کیت» دختری است زیبا و جوان، که نزد عمه ثروتمند خود، خانم «مود لاودر» زندگی می‌کند. عمه خانم برای او آرزوهای دور و درازی در سر می‌پروراند. اما این دختر به «مرثن دینسر» روزنامه‌نگار دل باخته است، که ظاهراً آینده درخشانی در انتظار او نیست.

کبوتر و باز

در دنیای کوچک این دختر و عمه ثروتمند او، ناگهان کسی قدم می‌گذارد که ظاهراً فراتر از موجودات زمینی است. و او زنی است که به‌فرشته‌ها می‌ماند. و از نظر زیبایی و هوشمندی در حدّ کمال است. این موجود فرشته مانند «میلی

تیل» نام دارد. «میلی تیل» به یک بیماری مرگبار مبتلاست. و می‌داند که وقت زیادی برای زنده ماندن ندارد. پدر و مادر او یکی پس از دیگری درگذشته، و ثروت زیادی برای او گذاشته‌اند، و میلی تیل می‌خواهد که در دوران اقامت کوتاهش در میان زنده‌ها مظهر خوبی و مهربانی باشد.

اما زنده‌ها حریص و خودخواهند. و مثل باز شکاری به این کیوتر معصوم می‌نگرند. «کیت» که با این زن آشناست، نقشه عجیب و بسیار پیچیده‌ای را طرح می‌کند، طبق این نقشه معشوق او، یعنی «مرتن دنشر» روزنامه‌نگار، بایستی با «میلی تیل» ثروتمند ازدواج کند، تا بعد از مرگ این زن بیمار وارث ثروت او شود، که در آن صورت قطعاً عمه‌اش با ازدواج او و «مرتن دنشر» ثروتمند مخالفت نخواهد کرد! و برای اجرای این طرح پیچیده، ابتدا قضیه را با مرتن دنشر در میان می‌گذارد. روزنامه‌نگار جوان با طرح او مخالفت می‌کند. اما در اثر اصرار «کیت»، تسلیم نظر او می‌شود؛ سپس «کیت» مقدمات آشنائی و دوستی «مرتن» و «میلی تیل» را فراهم می‌کند. و آن زن مجذوب این روزنامه‌نگار جوان می‌شود. و آن دو ازدواج می‌کنند. «مرتن» در کنار این زن احساس عجیبی دارد، و مدام احساس می‌کند که در کنار زنی زیبا و مهربان، که پایش لب‌گور است، به سر می‌برد. و اما وقتی که «میلی تیل» می‌میرد، «مرتن» حاضر نمی‌شود که ارثیه این زن را بپذیرد. و با آن که همیشه در آرزوی زندگی در کنار «کیت» را داشته است، نمی‌خواهد که روی ثروت «میلی تیل» چنگ بیندازد.

روانشناسی و خیالپردازی

هنری جیمز تصویر چند زن را در تالار این رُمان در کنار همدیگر به نمایش گذاشته است. و ما خلیقات زنهای گوناگون را در بسیاری از رُمان‌های او می‌یابیم. در «دُن میلر» (۱۷۷۸)، و «آنچه میسی می‌دانست»

(۱۸۹۷) تصویرهای دیگری از زنان را می‌یابیم. هنری جیمز را «استاد آمریکائی کاوش‌های روح بشر» نام داده‌اند، این نویسنده دستگاه دقیق و پیچ و مهره‌های ریز روح آدمی را مثل یک ساعت‌ساز می‌شناسد. در بعضی از آثارش به داستانهای تخیلی می‌پردازد. و در این گونه رُمانهایش نیز همان ریزه کارهای مخصوص او را می‌توان یافت.

هنری جیمز

در سال ۱۸۴۳ در نیویورک به دنیا آمد. خانواده او مردان بزرگی را در دامان خود پرورش داده است - برادرش ویلیام جیمز فیلسوف بود - و او اوقات خود را بیشتر با مطالعه و تأمل و مراقبه می‌گذراند. مردم نیویورک به نظر او عامی می‌آمدند و آنها را نمی‌پسندید. و خود را بیشتر اروپائی حس می‌کرد تا آمریکائی. مدتی در فرانسه، یعنی در وطن فلوبر و گنکور، ساکن شد. ولی در آنجا نیز زیاد دوام نیاورد، به لندن رفت، و در سال ۱۹۱۵ تابعیت انگلیسی را به دست آورد، و در سال ۱۹۱۶ درگذشت.

خلق و خوی او

«هنری جیمز خلق و خوئی والا داشت، و استادانه می‌نوشت، و وسواس و ریزبینی‌اش در نویسندگی بی‌نهایت بود. هنری جیمز هنرمندی بود مقید و مسئول»

«رابرت لوئی استیونسون»

آوای وحش

جک لندن (ایالات متحده آمریکا، ۱۹۰۳)

رُمان سگ

در همه عمر کیش او کوشش کردن بود و تسلیم نشدن. و به تعبیر نیچه، می خواست ابرمردی شود. با این وصف زخمی که در درون او بود، هرگز التیام نیافت.

سگی به نام بوک

بوک از پیوند یک سگ سن برنار، و یک سگ چوپان اسکاتلندی به وجود آمده. و روزهای خوب و آرامی را در ناحیه‌ای در جنوب، در روستائی متعلق به قاضی میلر می‌گذراند. و در چنین ایامی است که ماجراجویان برای کشف معادن طلا به کلوندیک، در آلاسکا می‌شتابند.

داستان بوک

بوک را می‌ربایند و می‌فروشند. و او را به مناطق سرد و یخ بسته می‌برند. و در این جابجائی‌ها بوک مرتباً از صاحبانش کتک می‌خورد، و چند بار زخمی می‌شود، و گاهی او را به جنگ با سگهای دیگر وامی‌دارند. و گاهی به سورت‌مه

می‌بندند. و گاهی چندین روز گرسنه می‌ماند. اما تحمل این همه سختی او را جان‌سخت‌تر می‌کند، و عضلاتش محکم‌تر می‌شود. و کم‌کم این غریزه در اعماق جاننش جای می‌گیرد. که باید با تمام قوا هرمانعی را از سر راه بردارد. و حتی با کشتن حریفانش در جنگ و جدال، به زندگی ادامه بدهد. و کم‌کم در اثر این جنگ و ستیزهای پیاپی، زوزه‌های آرام او به نعره‌های توحش‌آمیز تبدیل می‌شود. بوک در دنبال این حوادث، همراه سه نفر از جویندگان طلا، به‌وایلد، یک منطقه وسیع و وحشی می‌رود. و بعد از چندین شبانه روز راه‌پیمائی دشوار، تنها او زنده می‌ماند، و مردی به نام تُرتُن^۱ صاحب او، و در واقع خدای او می‌شود. و مدتی در خدمت این مرد خوی وحشیانه‌اش به‌ملایمت می‌گراید. و در همه جا دنبال ترتن می‌رود. اما این مرد نیز به‌دست سرخ‌پوستان کشته می‌شود. و بوک از آن پس بندها را می‌گسلد و به‌سوی توحش می‌رود. و به‌ندای برادران گرگ خود، که از دوردست او را فرا می‌خوانند. پاسخ می‌دهد، و «زوزه‌های گرگانه» از اعماق جان او برمی‌آید، و به‌گرگها می‌پیوندد.

دنیا از آن شماست

رُمان «آوای وحش» برای جک لندن شهرت و محبوبیت بسیار فراهم آورد. توصیف طبیعت وحشی و ترسناک و در عین حال جذاب شمال، و نقاشی تصویرزنده یک حیوان، که همه احساسات و شور و هیجانانش را به‌ما منتقل می‌کند، باعث درخشندگی این رُمان شده بود.

جک لندن اندیشمندی است که ابهامات و تضادهائی در تفکراتش وجود دارد. این نویسنده تلاش می‌کند که سوسیالیسم را، که به‌آن اعتقاد دارد با فرضیه ابرمرد نیچه بیامیزد و این طرز تفکر را در «گرگ دریاها» (۱۹۰۶)، نیز می‌توان یافت. در «مارتین ایدن» (۱۹۰۹) خاطرات دوران کودکی و

نوجوانی‌اش را شرح می‌دهد. اما بهترین کارهای او دربارهٔ حوادث «شمال» است: «عشق زندگی» (۱۹۰۷)، «پسر گرگ» (۱۹۰۰)، و «سپیده‌دم تابناک»...

جک لندن

جک لندن (۱۸۷۶-۱۹۱۶) به‌قهرمانان خود شباهت داشت. پُرشور بود و حادثه‌جو و سخت‌کوش. دوران کودکی را با فقر و بینوائی و ولگردی گذراند. و پس از آن که کودکی را پشت سر گذاشت با گروهی از جویندگان طلا به کلونیدیک رفت. و در طی این جست‌وجو سختی‌ها کشید، و به طلا دست نیافت. اما آثارش او را مشهور کردند. و سپس به‌الکل معتاد شد. و ماجراهای می‌خوارگی را در «میخانهٔ آخرین شانس» (۱۹۱۳) به تفصیل حکایت کرده است. و هرچند که به‌قلهٔ شهرت و افتخار رسید. همیشه مضطرب بود و شب و روز با دلهره می‌زیست. و می‌ترسید که نیروی خود را از دست بدهد. افکار عجیبی به‌ذهن او راه یافته بود. و سرانجام دردمند و نگران در چهل سالگی جان سپرد.

جک لندن

ماجراجوی ژمانتیک

جک لندن، ماجراجوی ژمانتیک، مدام در تلاش و تقللاً بود. یک دم آسودگی نداشت و سالهای بسیار را با ماجراجویی گذراند. و عاقبت نویسندهٔ حرفه‌ای شد و خود او می‌گفت: «من برای ناشرانم چیز می‌نویسم، نه برای خودم!»

همه این راه را طی می‌کنند

ساموئل باتلر (انگلیس، ۱۹۰۳)

در مسیر جانانان سوئیت

باتلر ژمان نویسی است اخلاق‌گرا و هج‌پرداز و آرمان‌طلب، که در مسیر سنت‌های ادبی سرزمین خویش، که جانانان سوئیت پایه گذاران آن بوده است، گام برمی‌دارد.

چند نسل از یک خانواده

این ژمان - که پس از مرگ نویسنده‌اش به‌چاپ رسید - داستان چند نسل از یک خانواده را حکایت می‌کند. در فصل‌های اوّل ژمان، با اختلافات و تضادهای پوتیفکس نجار دهکده، و پسرش جرج، که ناشر کتاب است، آشنا می‌شویم. و در فصل‌های بعدی اختلافِ ثوبالد با پسرش ارنست، مسائل بسیاری به‌وجود می‌آورند. و هر بار این اختلافات و تضادها به‌درگیری‌های بی‌رحمانه می‌انجامد.

مسئله اصلی کتاب، بیشتر مربوط است به رنج‌ها و سرگردانی‌های ارنست. ارنست را وادار می‌کنند که درس علوم دینی بخواند و کشیش شود. اما او ناگهان سر به عصیان برمی‌دارد، و به‌راه دیگری می‌رود، و زنی را به‌روسپیگری می‌کشد، و این زن آبرویاخته به‌شش ماه زندان محکوم می‌شود، اما ارنست از رسوائی و اهمه‌ای ندارد. و کار او به‌جائی می‌کشد که با زنی می‌خواهد و سبکسر، که قبلاً در خانواده آنها خدمتکار بوده، ازدواج می‌کند، که بعداً معلوم می‌شود این زن شوهر دیگری نیز دارد. اما ارنست بعد از مدتی از قید این گرفتاری‌ها آزاد می‌شود. اثریۀ هنگفتی هم به‌او می‌رسد، و از آن پس می‌تواند آسوده زندگی کند. و این وضع به‌او امکان می‌دهد که به‌تهذیب نفس پردازد، و بقیۀ عمر را وقف موسیقی و ادبیات کند.

در آخرین قسمت ژمان، ساموئل باتلر جزئیات تصویر ارنست را نقاشی می‌کند، که اگر سردی و خشکی فرهنگ دوران ویکتوریا و آئین پیوریتن را کنار بگذاریم، تنها چیزی که باقی می‌ماند، وابستگی‌های عاطفی پدر و مادر و فرزندان است، که در جای خود خوب و لازم می‌نماید. و این اثر به‌تمام معنی آئینه‌ای است از زندگی خانوادگی در دوران ملکه ویکتوریا. باتلر، «نویسنده فلسفی» با شوخ‌طبعی در این کتاب مسائل زیادی را می‌نویسد و آموزش می‌دهد.

ساموئل باتلر (۱۸۳۵-۱۹۰۲)، در بیولوژی و موسیقی و ادبیات مطالعه می‌کرد. «شیفته هنر» بود. و معاصرانش او را با این صفت می‌شناختند.

باتلر، "Erewhon"، یا آن سوی کوهستان را در سال ۱۸۷۲ به‌دست چاپ سپرد. نام کتاب واژگونه درهم ریخته‌ای از کلمه Nowhere. و در واقع سفری به‌ناکجا‌آباد است. این ژمان، داستان یک مرد عادی انگلیسی است به‌نام هیگز، که در یکی از مستعمرات دوردست به‌پرورش دام می‌پردازد. - ساموئل باتلر، خود چهار سال در زلاندنو به‌دام‌پروری مشغول بود - و اما هیگز از روی کنجکاری به کوهستانی می‌رود، و جایی را کشف می‌کند، به‌نام «اروون». شرح چگونگی زندگی در این سرزمین و آداب و رسوم مردم، ما را به‌یاد ماجراهای سفرهای گالیور اثر سوفت می‌اندازد. باتلر هم در این اثر، و به‌بهبانۀ توصیف اسرار این سرزمین ناشناخته و عجیب، اوضاع زمانۀ خود را نقد می‌کند، و به‌نقد و نکوهش نابسامانی‌ها می‌پردازد.

«من بارها گفته‌ام که اگر ایپیکور در عصر ما زندگی می‌کرد، و می‌خواست شرح و وصف این دوران را بنویسد، همان چیزهایی را می‌نوشت که ساموئل باتلر نوشته است، و همان چیزهایی را آموزش می‌داد که ساموئل باتلر آموزش داده است.» «والری لاریو»

می‌رسد با صدای زنگوله ورودش را اعلام می‌کند و در حدّ توان و دانش و تجربه خود به درمان بیماران می‌پردازد. و اگر دستش برسد جلو بی عدالتی‌ها را می‌گیرد.

شرح سفر این مرد آزاده، روایتی است تمثیلی از اوضاع کشور چین، در ایامی که هنوز در راه تحوّل و مدرنیسم قدم نگذاشته، و از یافتن جای پائی در دنیای جدید باز مانده است. لائوکان، دو زن بیچاره را که به‌علت فقر ناگزیر به روسپی‌گری شده‌اند، از آن ورطه بیرون می‌کشد. و یک زن جوان و پدر او را، که به‌حکم یک قاضی بی انصاف به‌زندان افتاده، و در زیر شکنجه به‌حال احتضار افتاده‌اند، نجات می‌دهد. یک فصل از این کتاب به‌شرح طغیان رود زرد، و سرازیر شدن سیلاب به‌شهرها اختصاص دارد. و در فصلی دیگر مطالب گوناگونی دارد درباره موسیقی و نظریه‌های فلسفی و مذهبی کنفوسیوس و لائوتسه.

نخستین رُمانِ مُدرنِ چینی

این رُمان ریشه در سنت‌های کهن چینی دارد. و مناظر و زیبایی‌های این سرزمین، و خلیقات مردم را در ضمن حکایات، و بسیاری چیزهای دیگر را فشرده و بسیار دقیق شرح می‌دهد. اما نه‌جای آن که زبان خواص و دانشمندان را در روایات خود به‌کار ببرد، زبانی مدرن دارد. و همه ویژگی‌های رُمان مدرن را داراست. «لی یو-ای» نویسنده این داستان، سبک و شیوه ادبی‌اش بی‌سابقه است. و از نویسندگان پیش از خود تأثیر نپذیرفته. و رُمان چینی را از تاریکی و فراموشی بیرون آورده است. سبک این رُمان به‌ناتورالیسم، و هیچ کدام از مکتب‌های ادبی غربی مدیون نیست. و به‌آنها شباهت ندارد.

لی یو-ای

در سال ۱۸۵۴، در یک خانواده ادب دوست متولد شد. در رشته‌های

سیر و سفرهای یک آزادمرد

لی یو-ای (چین، ۱۹۰۶-۱۹۰۳)

سفر به‌قلب امپراتوری

یگانه گواه سالهای انحطاط پایان قرن در

چین

داستان یک سفر پرخطر

این رُمان، داستان سفر دور و دراز و پرخطر و پرماجرانی است در مرکز چین بی تحرّم و رو به انحطاط و فرتوت. که در پایان قرن نوزدهم دچار ضعف و تزلزل است. و مردی که به‌این سفر می‌رود، از حاشیه‌نشینان اجتماع است. این مرد به‌طبقه خاصی از اجتماع وابسته نیست. و از هر جهت آزاده و بی باک است و به‌تمام معنا وارسته و پاکدل و مهربان

اُدیسه لائوتسه اوار

قهرمان رُمان آزادمردی است به‌نام لائوکان، که در یک جا بند نمی‌شود. پزشک سیّار است. از دهکده‌ای به‌دهکده‌ای دیگر می‌رود، و به‌هر جا که

۱- Laotseo لائوتسه فیلسوف چینی، و نویسنده کتاب «طریق پرهیزکاری». در تصویرها لائوتسه را معمولاً سوار بر یک گاو میش نشان می‌دهند.

ریاضی و ستاره‌شناسی و فلسفه و شعر و موسیقی و پزشکی مطالعات بسیاری داشت. در همه عمر از طبقه اشراف فاصله می‌گرفت. و در داد و ستد و تجارت با اروپائینی که در شانگهای مستقر شده بودند، به ثروت زیادی دست یافت. با طرح ابتکاری او از اتلاف آب رو زرد، در سال ۱۸۸۰ تا حدود زیادی جلوگیری شد. و چندین بار موفق شد که انبارهای ثروتمندان محترک را بگشاید، تا مردم فقیر و گرسنه به آذوقه‌های احتکار شده دست یابند. لی‌یو-ای ساختن راه‌آهن را در چین توصیه می‌کرد. و در هر حال مرد رزم بود و مرد عمل. در سال ۱۹۰۸، در تبعید، در شهرستان کسینجی پانگ درگذشت.

رُمان‌های دیگر

در میان رُمان‌های برجسته قرن‌های هجدهم و نوزدهم چین، چندتائی قابل بحث و تقدند. «جینگ هوا یوآن»، رُمانی است فمینیستی به قلم «لی روزهن»، و «یزوپوین» نوشته «کز باجینگ گی‌یو»، که اغراق‌گویی‌های بسیار دارد. و «داستان یک پسر و دختر»، که در حدود سال ۱۸۷۰ انتشار یافته است، و چند رُمان دیگر که حوادث آن بیشتر در جای‌خانه‌ها، و زیرزمین‌های مخصوص کشیدن تریاک روی می‌دهد، و رُمانی از تألیفات «لی باوجلایا»، هجویه‌ای است از زندگی اشراف و افراد صاحب‌مقام چین.

مرحوم ماتياس پاسکال

لوئیجی پیراندلو (ایتالیا، ۱۹۰۴)

در جست و جوی هویت گمشده

رُمان‌ها و داستانهای کوتاه پیراندلو، قسمتهائی از یک منظومه بزرگند، که نمی‌توان آنها را به نظم و ترتیب مقید کرد.

مرد پرهیزکار

خود او بود یا دیگری؟ ماتياس مرد پرهیزکار و باشرفی بود، که یک روز عاصی شد، و از دست زن و مادرزن خود فرار کرد.

ماتياس و آدرین

در قمارخانه مونت‌کارلو، شانس به او روی می‌آورد، و مبلغ زیادی برنده می‌شود. در همین وقت خیر مرگ خود را می‌شنود! از قرار معلوم جنازه مرد مفلوک و بینوائی را پیدا کرده، و به اشتباه هویت او را «ماتياس پاسکال» تشخیص داده بودند! ماتياس پاسکال که گمان می‌کرد شانس دیگری به او روی آورده، به رُم می‌رود، و در آنجا به نام «آدرین میس» زندگی جدیدی را آغاز می‌کند.

«مرحوم ماتیاس پاسکال» در ژم در یک پانسیون خانوادگی اتاقی کرایه می‌کند. این پانسیون برای خود دنیای کوچکی است که هرکدام از افراد آن برای خود داستانی دارند. آنسلم پائتاری، صاحب و مالک پانسیون است. دخترش آدرین، و «ترنس پایانو» که قبلاً با دختر دوم پائتاری ازدواج کرده و از او جدا شده، و «سیپین» برادر «ترنس پایانو»، که دزد و نادرست بود و مرض صرع هم داشت، و همچنین «سیلویا کائورال» معلم موسیقی، که مُدام پیانو می‌نوازد، در این پانسیون حضور دارند.

و بدین گونه زندگی جدید «مرحوم ماتیاس پاسکال» شکل می‌گیرد، و روزها با غم‌های کوچک، و شادی‌ها و لذایذ کوچک می‌گذرند، اما ماتیاس نمی‌تواند با این جمع بجوشد و زیاد نزدیک شود. چون می‌ترسد که رازش آشکار شود. به‌خصوص که این مرد از قوم و قبیلهٔ ماجراجویان نبود، و به‌این علت گوشه می‌گیرد و کمتر با دیگران دمخور می‌شود. و سرانجام بعد از چند سال تاب نمی‌آورد و بدهکدهٔ خود باز می‌گردد. و در آنجا زنش را می‌بیند که شوهر کرده، و بچه‌دار شده است. و ناچار «مرحوم ماتیاس پاسکال» هرروز سر قبر خود می‌رود، و اهالی دهکده او را از دور به‌همدیگر نشان می‌دهند و پوزخند می‌زنند.

شوخی غم‌انگیز

ژمان «مرحوم ماتیاس پاسکال» در آغاز فرم نامتعارفی دارد، و هرچه پیش می‌رود، بیشتر به‌بیان شاعرانهٔ غم‌ها و شادی‌های زندگی می‌پردازد. و در آخر با شوخی و هزل به‌پایان می‌رسد. که تا حدودی غم‌انگیز نیز هست. و تعادلی بین جدی و شوخی به‌وجود می‌آورد. ژمان هم شعرگونه است و هم با شوخی و طنز آمیخته است. و ابهامی از این نوع را در کمتر داستانی می‌یابیم. و شاید به‌همین علت از همان آغاز انتشار به‌شهرت رسید.

لوئیجی پیراندلو، که کار ادبی‌اش را با شعر شروع کرد، تالیفاتش ابعاد زیادی دارد: مقاله و ژمان و داستان کوتاه و نمایشنامه برای تئاتر. و شهرت او بیشتر به‌خاطر نمایشنامه‌های اوست که در میان آنها، «شش شخصیت در جست و جوی نویسنده» از بقیه مشهورتر است. اما نمایشنامه‌هایش غالباً از داستانهای کوتاه و ژمانهای او الهام گرفته‌اند.

لوئیجی پیراندلو

پیراندلو (۱۸۶۷-۱۹۳۶)، زندگی خود را «اقامت داوطلبانه‌ای در زمین» می‌دانست، و او در دوران «اقامت داوطلبانه» اش بسیار فعال و پُر کار بود. و تالیفات بسیار از خود به‌جای گذاشت. زندگی را با تفکر و تأمل و نظم و انضباط می‌گذراند. در کارهای او تنوع و نوآوری را می‌توان یافت. در سال ۱۹۳۴ جایزهٔ ادبی نوبل را دریافت کرد.

داستانهای او

داستانهای پیراندلو نمایشنامه‌هایش را تغذیه می‌کنند. غالباً موضوعات داستانهای قبلی خود را با تغییراتی در نمایشنامه‌هایش می‌آورد. این عمل مانند رشته‌ای آثار او را به‌همدیگر پیوند می‌دهد. این شیوه در ادبیات چین و اروپا، برای پیوند دادن آثار گذشته و حال بسیار مرسوم بوده است. ژمانهای پیراندلو در واقع داستانهای کوتاهی هستند که «بلند» شده‌اند و بسط و گسترش یافته‌اند. و با تفسیرها و تعبیرهای متفاوت به‌صورت تازه‌ای درآمدند. داستانهای کوتاه و حکایاتش، هستهٔ مرکزی آثار او هستند، هسته‌ای که استوار و شفاف است مثل بلور.

ژان کریستف

رومن رولان (فرانسه، ۱۹۱۲-۱۹۰۴)

موسیقی خداگونه

در نیمه نخستین قرن بیستم نوعی از ژمان، که قهرمان آن به صورت اُسطوره در می‌آید، به شکوفائی رسید. ژان کریستف از نخستین سرمشوق‌های این گونه ژمان‌هاست.

خانواده موسیقی‌دان

ژان کریستف کرافت^۱ در یک خانواده موسیقی‌دان، در ناحیه رناتی به دنیا آمد. و نوازنده زبردستی شد. و به شهرت رسید. و به خدمت یکی از دربارهای کوچک شاهزادگان آلمان درآمد.

ذوق و استعداد

ژان کریستف، نخستین بار به شاگردش، مینا، دل باخت. اما آنها از دو طبقه اجتماعی متفاوت بودند. و این مانع پیوندشان را غیرممکن می‌ساخت. ژان

کریستف تازه‌جوان، دوره بحرانی عجیبی را گذراند. و دچار تردید و سرگشتگی شد. اما پس از آن که این بحران را از سر گذراند، به مذهب روی آورد، در موسیقی طبیعت را کشف کرد، و در خود جوهر خدائی را، و به شوق و جذبه رسید.

و از آن پس گاهی با شوق و شور درونی خود خلوت می‌کرد و گاهی با غمها و شادیاها نزدیک می‌شد. هرچند ماجراهای عاشقانه، و دوستی‌ها، و عصیان بر ضد بی‌عدالتی‌های اجتماعی، و حتی گاهی «بعضی از سرگرمی‌ها و وقت‌گذرانی‌ها»، به زندگی او تا حدودی طعم و رنگ می‌داد، اما به نوعی عرفان دست یافته بود. و به نهایت صداقت و شفافیت روح رسیده بود. و در آن حال که به نوای «ارکستر نامرئی» موسیقی گوش سپرده بود، جان داد.

ژمان طولانی و بی‌پایان

ژان کریستف از ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۲ به همت شارل پگی در «کایه دولاکزن»^۱ چاپ شد. در ده‌بخش: سپیده دم - نوجوان - عصیان - بازار مکاره‌ای در میدان - آنتوانت - در خانه - دوستان - نهال سوزان - روز نو.

ژان کریستف یک ژمان کامل است. و مجموعه‌ای است که می‌خواهد یک باره پایه و اساس و «مجموع زندگی» را شرح بدهد. در نیمه نخست قرن بیستم، به تأثیر یادگارهای ادبی قرن نوزدهم، نمونه‌های زیادی از این گونه ژمان به وجود آمد. با این وصف این نمونه‌های قرن بیستمی، به علت برنامه‌ریزی خاص، و روانکاوی فرویدوارشان، از نمونه‌های قرن نوزدهمی خود ممتازترند.

در ژان کریستف نوعی ژمان غنائی و در عین حال ایده‌آلیستی بی‌تکلف را می‌توان یافت. دریافتهای فلسفی و زیبایی‌شناسی خاص رومن رولان، به این ژمان زیبایی خاصی بخشیده است.

رُومن رُولان (۱۸۶۶-۱۹۴۲)، استاد تاریخ هنر بود و نظریه پرداز ادبی، و نویسنده‌ای مسئول و متعهد و هوادار صلح. که به صلاح و سعادت همه جهانیان می‌اندیشید. و گوشه‌هایی از طرز تفکر او در کتاب «برفراز هیاهو» (۱۹۱۵-۱۹۱۴)، انعکاس یافته است. تعهدات اجتماعی و چپ‌گرایی او را در مجله «اُزوپ»، که خود از بنیانگذاران آن بود، و اعتقادات معنوی‌اش را در کتابی که به گاندی و آئین هندوان اختصاص دارد، می‌توان یافت.

رومن رولان در عین حال مرد تفکر و تأمل است و این جنبه از کارهای او کمتر شناخته شده است. «سفر به درون»، و خاطراتش درباره «پگی»^۱، و چند اثر دیگر او ابعاد فکری و معنوی‌اش را به ما نشان می‌دهند. این نویسنده در سال ۱۹۱۶ به جایزه ادبی نوبل دست یافت.

به عقیده اشتفن تسوایک:

«رومن رولان از قله‌های تهائی خود، برای هدایت یک نسل از جهانیان نورافشانی می‌کرد، و گمان می‌برد که اندیشه‌های او می‌توانند برای همه نسل‌ها و همه زمانها روشنگر و راهنما باشند.»

جنگل

آپتن سینکلر (ایالات متحده آمریکا، ۱۹۰۶)

رآلیسم بی‌رحمانه

دنیائی جدید از شهرهای صنعتی آمریکا را در این زمان می‌یابیم، که خشن است و بی‌رحم. انسان‌ها را در هم می‌شکند، و دور می‌اندازد. و آدمی را به وضعی درمی‌آورد که نمونه آن را در فیلم «عصر جدید» چارلی چاپلین دیده‌ایم.

حماسه گوشت

جنگل، حماسه گوشت است. گوشت آدمی، ماده‌ای است چرب. و صاحبان صنایع در شیکاگو، در کشتارگاههای عظیم امپراتوری‌های مالی و صنعتی خود از آن بهره می‌برند. و کارگران بی‌نواي خود را مانند تکه‌های گوشت در قفسه‌بندیهای این کشتارگاهها جای می‌دهند، و به بی‌رحمانه‌ترین و وحشیانه‌ترین شکل استثمارشان می‌کنند.

۱- Charles Peguy نویسنده فرانسوی (۱۸۷۳-۱۹۱۴)

آپتن سینکلر در بیست و هشت سالگی، «جنگل» را به چاپ سپرد، و از آن هنگام به شهرت رسید، و نام این کتاب و نویسنده‌اش بر سر زبانها افتاد، و این کتاب بر افکار و اذهان عمومی چنان تاثیری گذاشت، که روزولت رئیس جمهور وقت آمریکا اپتن سینکلر را نزد خود خواند، و بعد از مشورت با او دستور داد کمیته‌ای برای تحقیق دربارهٔ وضع کارگران صنعتی به وجود آید، و برای این نوع استثمار وحشیانه نیز قواعد و قوانینی وضع شد.

اپتن سینکلر شیادی‌های مقامات عالی‌رتبهٔ بانک‌ها را در کتاب «صرافان» (۱۹۰۸)، افشا کرد، و سپس سیاه‌کاریها و عملیات مزورانهٔ تراست زغال سنگ را در رُمان «سلطان زغال» (۱۹۱۷) و قدرت شوم و هولناک پادشاهان نفت را در رُمان «نفت» (۱۹۲۷) به تفصیل شرح داد.

رُمانهای اپتون سینکلر، بیش و پیش از آن که رُمان باشند، به رپرتاژهایی می‌مانند به‌منظور تبلیغات سیاسی و مبارزه. و در مجموع هجویه‌هایی هستند کاملاً واقعی. با این وصف اپتن سینکلر، برخلاف نظر منتقدان، به تاریخ ادبیات مُدرن آمریکا تعلق دارد. و او با رُمانهای واقعی خود تصویرهایی ساخته است از آمریکای صنعتی و بی نهایت پیشرفته، و هنوز «وحشی».

اپتن سینکلر

در سال ۱۷۸ در بالتیمور به دنیا آمد. و در طی پنجاه سال با تألیفات متعدّدش به افشاگرهای صادقانه و خوش‌بینی و امیدواری انقلابی‌اش وفادار ماند. این نویسنده در سال ۱۹۶۸ درگذشت.

رآلیسم آمریکائی

ادبیات آمریکائی در آغاز، با هر سبک و از هر نوع، ستایشگر آمریکا، و

ستایشگر عظمت و افتخارات آن بود. از میان نویسندگان، ادگارالین پُو یک استثنا بود. که در حاشیهٔ این گونه مسائل حرکت می‌کرد. اما بعد از آن سالها بعضی از نویسندگان، و از جمله هاوُورن زبان به انتقاد گشودند، و پس از او این انتقادات بازتر و صریح‌تر و خشن‌تر شد. و نویسندگان ناتورالیست: فرانک نُوریس (۱۸۰۷-۱۹۰۲)، در رُمان «هشت پا» (۱۹۰۱)، تئودور درایزر (۱۸۷۱-۱۹۴۵) در «تیتان» (۱۹۱۴)، و «یک ترازوی آمریکائی» (۱۹۲۵)، استفن گرین (۱۸۷۱-۱۹۰۰) در «مگی، دختر کوچوها» (۱۸۹۲)، و «پیروزی شهامت» (۱۸۹۵)، و سینکلر لویس (۱۸۸۵-۱۹۵۱) در «باییت» (۱۹۳۲) جامعه را به باد انتقاد گرفتند. و به‌دنیال آنها جک لندن و اپتن سینکلر واقعیات جامعهٔ آمریکائی را به زبان قلم جاری کردند. و در عین حال از امید به آینده، و استقرار سوسیالیسم سخن گفتند.

مرزهای ادبیات

آیا اپتن سینکلر مبلّغ بُرشور و «خوش‌بین، انقلابی»، و تهیه‌کنندهٔ رپرتاژها و هجونامه‌ها، که جای پای هنر را در آثارش نمی‌توان یافت، یک نویسنده است؟ بسیاری از منتقدان ادبی او را خارج از این محدوده می‌پندارند، و آثار اپتن سینکلر را در مرزها و حواشی هنر و ادبیات جای می‌دهند. اما در واقع این نویسنده در تاریخ رُمان جائی برای خود باز کرده است، و ما نمی‌توانیم آثار او را از محدودهٔ رُمان بیرون بگذاریم.

برخورد واقعی غرب و شرق را در آثار او می‌یابیم. که در این زمینه توفیق کم‌نظیری دارد. گوئی این نویسنده، با همه دنیا سخن می‌گوید، و اسرار درونش را افشا می‌کند.

یک تابلو

رایبند رانات تاگور، در رُمان «گُورا» تابلویی از وجدانهای اعضای خانواده‌های بورژوازی کلکته را در آغاز قرن بیستم ترسیم کرده است.

باد شرقی، باد غربی

تاگور دوران جوانی‌اش را، کم و بیش در این رُمان حکایت می‌کند. او به یک خانواده ثروتمند بنگالی تعلق داشت. پدر و پدربزرگش، در جنبش‌های فرهنگی و مذهبی هند نقش‌های عمده‌ای به عهده داشتند. تاگور در «گُورا» دشواری‌ها، تلخکامی‌ها، شور و شوق‌ها، خویشتن‌داری‌ها، نومیدی‌ها و

سرخوردگی‌های قهرمانان جوان داستانش را به تفصیل می‌نویسد.

مبارزات اجتماعی، اعضای خانواده را رودر روی همدیگر قرار می‌دهد. و هرکس در موضعی جای می‌گیرد. در گیرودار جنبش‌های «پیش از انقلاب»، بعضی‌ها به سنت‌های کهن معتقدند، و به مذهب برهمنی وفادارند، و بعضی دیگر به افکار «دام موهان رُوی» (۱۸۳۲-۱۷۷۲) دل بسته‌اند، که معتقد به اصلاح و تجدید نظر در مذهب بود و بعضی دیگر اعتقاداتی جز اینها داشتند و به رسم و راه و معیارهای مغرب‌زمینی علاقمند بودند.

نوعی تعادل

در برخورد عقاید و آرا، تاگور موضعی غیر از دیگران دارد. به گمان او شرق و غرب باید به جای برخورد، با همدیگر تلفیق و ترکیب شوند. نظریه او را کسانی مانند کیپلینگ، که معتقد به برتری نژاد غربی‌ها بودند، غیر ممکن می‌دانستند. در رُمان «گُورا» طرفداران هر نوع عقیده و مسلکی، ظرافت و بذله‌گوئی را در مباحثات به کار می‌برند، و برخوردهایشان عاری از پیچیدگی‌های روانشناسانه نیست. و غالباً همین نکته‌سنجی‌ها و ریزه‌کاریها، خشونت مباحثات را تعدیل می‌کند.

در فصل «خانه‌ها و دنیا»، تاگور از زبان آدمهای رُمان به نوبت سخن می‌گوید، عقاید افراطی، و بی‌عدالتی، و در عین حال بایکوت ضد انگلیسی را محکوم می‌کند. در فصل «آخرین منظومه» تراژدی و کمدی را به هم می‌آمیزد. در «گُورا»، در طقّ بسط و گسترش مطالب و موضوعات گاهی گسست‌هایی ایجاد می‌شود. تاگور در این فواصل به ستایش یا نکوهش عقاید آدمهای مخلوق خود می‌پردازد.

تاگور از ادبیات مغرب‌زمین تأثیر پذیرفته است. و آثار غنائی او، که بیشتر در منظومه‌هایش انعکاس می‌یابند، ریشه در سنت‌های دیرین هندی دارند، امّا

در زبان او روایت تازه‌ای می‌یابند. زیرا از زبان کسی بازگو می‌شوند که در چهره‌های روح خود را به‌سوی جهان گشوده است و جهانی می‌اندیشد. گروهی از شاعران انگلیسی زبان، و در صدر آنها ییتز، ارزش آثار او را انکار می‌کردند و معتقد بودند که به‌مد روز چیز می‌نویسد. اما در فرانسه، آندره ژید، گیتانجالی او را ترجمه کرد. جایزه ادبی نوبل ۱۹۱۳ به او تعلق گرفت. و افتخارات ادبی او را تثبیت کرد.

رابیندرانات تاگور

رابیندرانات تاگور^۱، معروف به تاگور (۱۸۶۱-۱۹۴۱)، در سراسر جهان به نام یک زائر خستگی‌ناپذیر رُسناس معنوی، مشهور شده است. و رومن رولان، با شور و اشتیاق عقاید و افکار او را ستایش می‌کند.

استاد زندگی

قلمرو فکری تاگور به‌گونه‌ای است که انساندوستی‌اش جنبه جهانی دارد. تولستوی در روسیه نیز از همین قبیله بود. و افکار و الهاماتی از همین نوع داشت. تاگور در سال ۱۹۰۱ مدرسه‌ای را به نام «صدای جهان» بنیاد گذاشت، که در آن تنها شاگردانی را می‌پذیرفت، که به افکار و آرمانهای او معتقد باشند، و کار را با طبیعت در آمیزند، از سلامت جسم غافل نشوند، و فکری روشن داشته باشند. بسیاری از اروپائیان مقیم هند به مدرسه او می‌رفتند، و به افکار و اعتقادات او بستگی داشتند.

۱. Wiliam . Butler Yeats (۱۸۶۵-۱۹۳۹) نریسنده ایرلندی، برنده جایزه ادبی نوبل ۱۹۲۳

۲. Rabindranath thakur

پترزبورگ

آندره بیه‌لی (روسیه، ۱۹۱۲)

یکه‌سوار سالهای بحرانی

در جاده‌ای میان شرق و غرب، و عرفان و انقلاب، آندره بیه‌لی درفش نمایان زمان روسیه را به‌اهتزاز در می‌آورد، و نزدیک شدن انقلاب را پیشگویی می‌کند.

پایان قرن نوزدهم

پترزبورگ بر تابلویی ترسیم شده است که در متن آن انقلاب شکست خورده ۱۹۰۵ را می‌توان دید. که از پایان قرن نوزدهم خبر می‌دهد، و در قسمت جلوی این تابلو فضای پیش از انقلاب را می‌بینیم، که نوعی پیشگویی پیامبرگونه می‌نماید.

در سال ۱۹۰۵، زمین می‌لرزد

موضوعات و مسائل مربوط است به سرزمین پهناور روسیه، که بین اروپای به‌هم ریخته، و آسیای وحشی آن روزگار تقسیم شده است. جوانان

ایده‌آلیست، حیران و سرگردان، و بیشتر عضو جنبش‌های مذهبی بودند تا سیاسی و اکثراً به آنارشیسیم و تروریسم می‌اندیشیدند. و شکل و شمایل این مبارزه به سبک گذشته است. اما در میان این گُر گرفتن‌ها و شعله کشیدن‌ها، گاهی گسست‌هایی پدید می‌آید، و تجدید سازمان فوتوریست‌ها و اکسپرسیونیست‌ها به چشم می‌خورد. جنون و مرگ در این گیرودارها نقش اساسی را بازی می‌کنند. بگومگوهای پُر شور و گاهی جنون‌آمیز، بحث و جدل‌های دور از عقل و منطق، «پترزبورگ» را گاهی به‌هذیان گوئی و وهم و خیال نزدیک می‌کند.

در میان این گردباد چندتائی از آدمهای رُمان در جوش و تلاشند، با این قصد که آشفتگی‌ها را مهار کنند و دیگران را به بازی بگیرند. اما خود بازیچه‌های تقدیرند. نیکلا که در ابتدا به‌حوادث نیشخند می‌زند، و همه چیز را با نظر استهزا می‌نگرد، بعداً به‌مرکز توطئه قدم می‌گذارد، و داوطلب می‌شود که پدر پیرش را که سناتور بیمار و سالخورده‌ای است و نماد مضحکی از نظام در بحبوحه انحطاط به حساب می‌آید، بکشد. با چه وسیله‌ای؟ با یک بمب دستی که به شکل یک جعبه ساردین درست شده است! اما توطئه کشف می‌شود، و سناتور که حافظه خود را از دست داده، آخرین روزهای عمرش را در یک دهستان دورافتاده می‌گذراند. نیکلا تبعید می‌شود. پترزبورگ در گرداب تظاهرات ضد رژیم و سوء قصدها و کشت و کشتارها فرو می‌رود. و به‌قول نویسنده «اسب مفرغی دیگر شُم‌هایش را به زمین نمی‌گذارد. زمین شکاف می‌خورد.»

سمبولیسم پیامبرگونه

پترزبورگ، کتاب دوم، از رُمان سه‌گانه «شرق و غرب» این نویسنده است. کتاب اول این مجموعه: «کبوتر تیره‌ای» (۱۹۱۰)، از طریق بررسی و کاوش در

اوضاع و احوال یک فرقه، سعی می‌کند اعماق روح مردم روسیه را بشکافد و در کتاب سوم: «کوتیک لتایف» (۱۹۱۴)، بیهلی دنباله داستان را می‌گیرد. نویسنده در هر سه کتاب از سمبولیسم بهره می‌گیرد، تا بتواند مسائل را پیشگویی کند، و از این راه به بررسی و تحلیل قضایای اصلی پردازد و کار او شباهت‌هایی با آثار پروست و جویس دارد.

آندره بیهلی

بوریس نیکلائویچ بوگایف، معروف به آندره بیهلی (۱۸۸۰-۱۹۳۴) شاعر و عارف مسلک بود، و انقلابی؛ به مسائل رمزی و علمی هم علاقمند بود. و از مدیران مجله سمبولیست «وزی»^۱. در آغاز از مبارزان فعال انقلاب اکبر بود. اما دیری نگذشت که از انقلاب فاصله گرفت. اما هرگز به ضد انقلاب نیوست.

در آشوب قرن

در آشوب قرن، ادبیات روسیه نیز مانند همه چیزهای دیگر این کشور، دگرگونی‌ها را پذیرفت. رالیسم در آثار ماکسیم گورکی، به «رالیسم سوسیالیستی» تبدیل شد. و سمبولیست‌ها (به‌خصوص نماینده برجسته آن، الکساندر بلوک)، و مدرنیست‌ها، و آکمه‌ایست‌ها^۲، و فوتوریست‌ها، که بیشتر به کلام و فرم توجه داشتند، در تحولات رُمان بی تأثیر نبودند، و پیش از آن که شب تاریک حکومت استالین فرا رسد، و این صداها را خاموش سازد، ادبیات فرمایشی آن سالها را نمی‌پذیرفتند، و زیر بار «قالبی» شدن ادبیات نمی‌رفتند.

۱- Vésy

۲- Acméisme از مکتب‌های ادبی روسیه در قرن بیستم، که با سمبولیست‌ها مخالف بود.

خانواده تیبو^۱

رژه مارتِن دوگارد^۲ (فرانسه، ۱۹۴۰-۱۹۲۲)

داستان خانواده‌های بزرگ

رُمانی است طولانی در شرح زندگی چندین نسل به فرم کلاسیک، که حوادث آن در دوران عجیبی روی می‌دهد که همه چیز در معرض ایراد و اتهام است. و حتی افراد باوجدان از بحران وجدان زمانه رنج می‌برند.

یک خانواده پاریسی

خانواده تیبو، از خانواده‌های بورژوازی بزرگ پاریسی است که در اواخر قرن نوزدهم به اوج پیروزی و افتخار می‌رسد، و در آغاز جنگ بزرگ جهانی در هم می‌ریزد.

وقایع نیم قرن

در بخش «دفتر خاکستری»، در ابتدا فضای رُمان ترسیم می‌شود، و آمدها به صحنه می‌آیند. پدر خانواده، مستبد است و همه گوش به فرمان او، و کاتولیک و عاقل و دوراندیش. پسر بزرگتر او، آنتوان، پزشک است و در کار خود موفق و خیره. اما پسر دیگر او، ژاک، از چهارده سالگی به عصیان روی می‌آورد، و در سالهای بعد همچنان سرکش است. و دوست دارد که روشنفکر مبارزی باشد. پس از چندی، ژاک خانه را رها می‌کند، و به اتفاق یکی از رفقاییش از شهر می‌گریزد. و در بخش «ندامتگاه» در این رُمان، ژاک را می‌بینیم که در خانه است و زیر نظر پدرش، که سعی می‌کند با تحکم او را در زندان خانه نگاه دارد، و به تأدیب او پردازد. اما ژاک این دوره را نیز سپری می‌کند، و در فصل‌های بعد، عاشق می‌شود. و با عشق نیز به خوشبختی نمی‌رسد. به سویس می‌رود، و به دار و دسته‌های آنارشیست و سوسیالیست می‌پیوندد. برادر بزرگ او، آنتوان، هر چند افکار متعادلی دارد، و پزشک موفقی است. اما در فصل‌های بعدی رُمان، او را می‌بینیم که وجدان آسوده‌ای ندارد، و در بخش «مرگ پدر»، او را بر بالین پدرش که در حال احتضار است می‌یابیم، که حتی در آخرین لحظات عمر نیز می‌خواهد نقش یک پدر مسلط و فرمانروا را بازی کند. اما مرگ به او مهلت نمی‌دهد، و پس از او پسران بی‌ایمان و بی‌اعتقاد او به هم‌دگر نزدیک می‌شوند. گوئی پیوندهای خونی و خانوادگی، دوباره آنها را به هم ربط می‌دهد.

نویسنده در جلد‌های بعدی رُمان، که از ۱۹۳۶ تا ۱۹۴۰ انتشار یافته، بیشتر به وقایع جنگ اول جهانی می‌پردازد، و در تابستان ۱۹۱۴، داستان به پایان خود می‌رسد. و ژاک که از مبارزان نهضت‌های آنارشیستی و سوسیالیستی است، و بر ضد جنگ تبلیغ می‌کند، به دست ژاندارم‌ها اعدام می‌شود. و آنتوان نیز به زندگی دردآور خود پایان می‌دهد. و پیش از مرگ، در

۱. Les Thibaults

۲. Roger Martin du Gard

آخرین صفحات رُمان، به تیرگی و تاریکی حیات آدمی می‌اندیشد. و گمان می‌کند که مرگ پایان همه دردهاست. اما نمی‌تواند آینده فرزند ژاک را نادیده بگیرد.

روشنفکران بین دو جنگ

از نظر سبک و شیوه رمان‌نویسی، «خانواده تیبو» هیچ چیز تازه‌ای ندارد. و نویسنده به قواعد و ضوابط رُمان سنتی، که در قرن نوزدهم دوام و استحکام یافته بود، وفادار می‌ماند، و تنها منظورش آن است که تحولات ضمیر روشنفکران را در دوران عذاب‌آور بین دو جنگ نقاشی کند. که در این میان، ژاک جز به طغیان به چیزی نمی‌اندیشد. و آنتوان مُدام از شک و بی‌اعتقادی رنج می‌برد. و بدین گونه بزرگترین معمای دوران در این رُمان منعکس شده است. «خانواده تیبو» از بحرانی سخن می‌گوید که جنگ اول جهانی، با غوغای هولناکش در جهان به همراه آورد، و حس اعتماد و اطمینان را دفن کرد. و آخرین جلد‌های کتاب بیشتر به همین موضوع اختصاص دارد.

روژه مارتن دوگار

روژه مارتن دوگار (۱۹۵۸-۱۸۸۱)، بعد از انتشار نخستین رُمان خود به نام «ژان باروا» در سال ۱۹۲۱، بیست سال از عمر خود را به نوشتن رُمان «خانواده تیبو» اختصاص داد. در بخشی از این رُمان، با عنوان «تابستان ۱۹۱۴»، که به تنهایی نیمی از این کتاب را تشکیل می‌دهد، نویسنده فرصت می‌یابد که بلندپروازیهایش را در محدوده تاریخ‌نویسی به نمایش بگذارد. پایان زندگی این نویسنده با ناتوانی و بیماری همراه بود. روژه مارتن دوگار در سال ۱۹۳۷ جایزه ادبی نوبل را دریافت کرد.

«روگن - ماکار» ی دیگر

امیل زولا، نظریه ژنه تیک را که رشته داستانهای «روگن - ماکار» خود را براساس آن پایه‌گذاری کرده بود، و در واقع «صدای خون» را، برای روزه مارتن دوگار به ارث گذاشت. و در این رُمان می‌بینیم که دو برادر، دو موجودی که طبع و خوی کاملاً متفاوتی دارند، اما چون از نظر خونی به هم وابسته‌اند، به‌سوی همدیگر کشیده می‌شوند.

طَرَفِ خانۀ سوآن^۱

مارسل پروست (فرانسه، ۱۹۱۲)

کند و کاو ادبی

پروست در تألیفاتش نورافکن را روی جامعه انسانی در یک محوطه محدود می‌اندازد. و همه چیز را در چند تالار و چند گرمابه آبهای معدنی می‌بیند، و با سبک خاص و قدرت تجسم و ساختاری خردمندانه، نکته‌های گریزان و نیافتنی را می‌یابد و به بند می‌اندازد، و اثری محو نشدنی در ادبیات قرن بیستم به جای می‌گذارد.

راوی

راوی، خاطرات ایام کودکی‌اش را - که به خوشمزگی نان قندی است - نقل می‌کند، و در این مسیر پیش می‌رود، و به «گمیره»^۲ می‌رسد، که جایی است

۱- Du coté de chez Swann

۲- Combray

سحرآمیز. و در اینجا حکایات و مطالب لطیف و ساده‌ای را از خواننده‌ها و شنیده‌ها، از اصول و قواعد مخصوص مادر بزرگ، و از اعتقادات فرانسواز خدمتکار - بازگو می‌کند، و از چیزهایی سخن می‌گوید که در یک فضای نامعلوم و مبهم روی می‌دهد. سپس فضائی را به وجود می‌آورد که داستانشا و زوایا و آدمهای خاص خود را دارد.

عشق سوآن

بخش «عشق سوآن» از بقیه قسمت‌های «جست و جوی زمان از دست رفته»، بیشتر ویژگی‌های زمان را دارد، «سوآن»، همسایه آشنایان و اقوام راوی داستان است. و نمونه‌ای است از مردانی که در محافل بورژوازی پاریس رفت و آمد دارد. سوآن به راهنمایی زن سبکسری به نام اُدت به محفل خانواده «وردورن»^۱ راه می‌یابد، که بی شباهت به محافل حومه «سن ژرمن» نیست. پروست در ضمن نقل این قضیه تصویرهای مضحک و گزنده‌ای، از کسانی که بدین محفل رفت و آمد دارند، و از جمله خانم «وردورن» را ارائه می‌دهد. سوآن از معایب سقوط در این گونه محافل آگاه است، اما دیوانه‌وار به اُدت دل‌باخته است، و می‌خواهد در همه جا دنبال او باشد. اما دیری نمی‌گذرد که اُدت از او جدا می‌شود، و سوآن را با حسد و رنج تنها می‌گذارد، و جز خاطره دردناکی از دوران کوتاه دوستی با اُدت برای او نمی‌ماند. سوآن به نوعی خودکشی دست می‌زند و با اُدت، در زمانی که دیگر عشقی بین آنها وجود ندارد ازدواج می‌کند.

یادآوری این خاطره دردآور، راوی را آشفته می‌کند. و گویا تقدیر او را به راهی می‌کشد، که خود او دل‌باخته ژیلبرت، دختری که تنها یادگار ازدواج اُدت و سوآن است، می‌شود، و او نیز به نوبه خود رنج می‌برد و درد عشق را

۱- Verdurin

تحمل می‌کند. و با تکرار و یادآوری خاطره ایام کودکی درمان نمی‌پذیرد روزی در طی گردش در جنگل، راوی سعی می‌کند که خاطرات ایام کودکی، یعنی جزئیات داستان عشق خود را به‌آدت به‌یاد آورد. اما دیگر آن شور و هیجان در او مُرده است. و جنگل از سرسبزی عاطفه‌ها محروم شده است.

بعد از «طرف خانه سوان» (۱۹۱۲)، بخش دوم «در جست‌وجو زمان از دست رفته»، به‌نام «در سایه دختر جوان گلگون» (۱۹۱۹) منتشر شد، که جایزه گنکور را نصیب مارسل پروست کرد.

همین راوی نقل وقایع را در مجلدات بعدی از «جست‌وجو» تا «زمان از دست رفته» ادامه می‌دهد و پس از آن که جنگ جهانی ۱۹۱۸-۱۹۱۴، دنیا را آشفته می‌کند و همه چیز را درهم می‌ریزد، راوی به‌حقیقت بالاتری دست می‌یابد، و استعداد هنری و خلاقیتش را کشف می‌کند، و زمان را متوقف می‌سازد، و آن را باز می‌یابد.

آخرین مجلدات این کتاب بعد از مرگ نویسنده به‌چاپ رسید. اما این بخش‌ها از نظر نگارش، آن پاکیزگی و آراستگی بخش‌های قبلی را ندارد. و این مسأله بحث و جدل‌های بسیار بین ویراستاران و مترجمان این اثر پدید آورده است.

دنیا از لابه‌لای پرده خاطرات

در کتاب «در جست و جوی زمان از دست رفته»، همه چیز در چند فضای محدود و بسته، چرخ می‌زند، و آدمهای زمان بسیار پیچیده و ابهام‌انگیزند. و در همین محیط تنگ و با همین آدمهای پُر از ابهام و پیچیدگی، نویسنده خصوصیات و خلقیات طبقات و قشرهای عظیمی از اجتماع را بررسی و موشکافی می‌کند، و تابلوی عظیمی به‌وجود می‌آورد، که به‌کارهای بالزاک می‌ماند. اما کار او بیشتر کاوش در درون آدمیان است، و یک مسیر پریچ و

خم و تردیدآمیز و مه‌آلود را طی می‌کند، و به‌جست‌وجو می‌پردازد، و در هر حال این جست‌وجو ادامه می‌یابد.

راوی در طول زمان بین چند مسیر در رفت و آمد است. و هرکدام از آدمهای زمان را برای رسیدن به‌منظوری، ابزار و وسیله می‌شوند: ژیلبرت و آلبرتین برای عشق، «رُبردوسن لو» برای زندگی در محافل ثروتمندان، باژون دو شارلو» برای نمایش دوزخ همجنس‌گرایی، «وتتوی» نوازنده، «الستیر» نقاش، و «پِرگوت» نویسنده برای ادامه زندگی هنری. و جالب اینجاست که راوی در این «جست‌وجو» به‌سیر و سلوک‌های عارفانه، که گذشتگان از آن بهره برده‌اند، توجهی ندارد، و از مسیر روانکاوی نیز پیش نرفته است، بلکه ابزار و وسایل کار او صرفاً ادبی است»، و کلمات او آن قدرت را دارند که افکار سرگردان را به‌همدیگر پیوند دهند، و خود وسیله‌ای برای بررسی و تحلیل شوند.

مارسل پروست

مارسل پروست (۱۸۷۱-۱۹۲۲) در آغاز مانند آدمهای زمانش در محافل و تالارهای ثروتمندان بورژوا رفت و آمد داشت، اما بعد از آن که به‌بیماری تنگ نفس مبتلا شد، بیشتر وقت خود را در آپارتمانش می‌گذراند، و جز به‌خلق آثارش به‌چیز دیگر نمی‌اندیشید.

در کتابی از همین مجموعه، با عنوان «در سایه دختران جوان گلگون» بازگویی خاطرات با غم‌ها و نگرانی‌های مهم ژیلبرت آغاز می‌شود. راوی لحظاتی به‌یک زن هنرپیشه به‌نام «پِرما» توجه می‌کند، که در تعطیلات تابستانی با پذیرزگش به‌سواحل نرماندی آمده است. و «الستیر» نقاش او را با آلبرتین سیمونه آشنا می‌کند. مادر بزرگ این دختر نیز از سوی دیگر به‌دیدار یکی از دوستانش به‌نام خانم «ویلپاریزی»، که از طبقه اشراف است، می‌رود. و

از همینجا باب گفت و گو دربارهٔ محافل اشرافی و اجتماعات دیگر باز می‌شود: بازون «دوشارلو» برادر دوک «دوگرمانت» نیز ماجراهائی دارد، که راوی آن را نقل می‌کند.

در قسمت دیگری از این مجموعه با عنوان «طرف خانه دوگرمانت» (۱۹۲۱-۱۹۲۰)، راوی از محافل کاملاً اشرافی، حکایت‌های دیگری دارد. و داستان دوشس دیان را شرح می‌دهد، که از دام بارون «دوشارلو» می‌گریزد، و به‌آلبرتین نزدیک می‌شود.

در «سوڈم و گومورا» (۱۹۲۱-۱۹۲۰)، قسمت دیگری از این زمان، راوی از شور و هیجانات عجیب و گاهی غیر عادی بارون «دوشارلو»ی همجنس‌گرا داستان می‌گوید، و حسودانه از کامروائی‌های آلبرتین حرف می‌زند.

در «زن زندانی» - که در سال ۱۹۲۳ بعد از مرگ مؤلف چاپ شده است - راوی سعی می‌کند آلبرتین را از قضایا دور نگاه دارد، و شکست بارون «دوشارلو» را روایت می‌کند.

در «زن فراری» - چاپ شده در سال ۱۹۲۵، بعد از مرگ مؤلف - راوی بعد از آن که آلبرتین را از دست می‌دهد، به‌ونیز سفر می‌کند تا آرامش درونی‌اش را بازیابد. و «در جست‌وجوی زمان بازیافته» با «زمان بازیافته» - که آن هم بعد از مرگ مؤلف در سال ۱۹۲۷ به‌چاپ رسیده است - پایان می‌یابد.

فریود و پروست

«پروست و فریود شیوهٔ تازه‌ای برای پرسش از ضمیر خویش یافته‌اند. و به‌جای آن که به‌احساسات پردازند، علامت و آثار احساسات را زیر نظر می‌گیرند. و احساسات را از روی علائم و آثارشان می‌سنجند و بررسی می‌کنند» «ژاک ری‌ویر»

زمان داستان

«زمان وقوع داستان به‌گونه‌ای در این زمان طرح می‌شود، که گوئی با جامعهٔ انسانی از هر نوع و در هر زمان بستگی دارد. به‌همین علت به‌آدمهای گوناگون، از هر قشر و طبقه امکان می‌دهد که در صحنه ظاهر شوند. و زمان از شخص نویسنده فراتر می‌رود. و در جائی که باید قطع شود. بسط و گسترش می‌یابد.»

«ژرار پیکون»

نوسانات خیال

«نوسانات تخیلی این روایات، به‌شکلی است که با نوسانات زندگی مارسل پروست تطبیق می‌کند. و خود او با این نوسانات زمان را طی می‌کند و پیش می‌رود، تا به‌یک نقطهٔ افسانه‌ای برسد، که در آن با وقایع برخورد می‌کند، و در چنین وضعی هر اتفاقی را ممکن می‌سازد.»

«مورس بلانشو»

مُولِن کبیر^۱

آلن فورنیه (فرانسه، ۱۹۱۳)

جوانی پایدار

«مولن کبیر» با درآمیختن واقعیات روستائی و خیالپردازیهای رُمانتیک توفیق معجزه‌آسایی داشته است. و لحظه ادبی حساسی را در چرخش قرن ارائه می‌دهد.

فرانسوا، سُوْرِل

پدر و مادر فرانسوا سُوْرِل، راوی داستان، در دهستان آموزگارند. و او داستان زندگی خود را شرح می‌دهد که حوادث نامنتظری ندارد، و در عبور از مسیر حوادث به رؤیایها و عوالم مرموز پناه می‌برد.

فرانسوا، و اُگوستن

اُگوستن مُولِن، ملقب به «مولن کبیر»، معلم دبستان دهکده است. و از همان نخستین روزها که به‌این محل می‌آید. در خانه پدر و مادر فرانسوا، راوی

۱- le grand Meaulnes این کتاب در زبان انگلیسی با عنوان The Wanderer سرگردان ترجمه و چاپ شده است.

داستان، پانسیون می‌شود. و به‌خاطر سنّ و سال و پختگی و خلق و خوی اسرارآمیزش احترام دیگران را برمی‌انگیزد، و به‌همین علت او را «مولن کبیر» می‌نامند.

حوادث داستان در «سولونئی»^۱، نقطه‌ای زیبا و رؤیائی روی می‌دهد. اگوستن مولن، در یک روز زمستانی در جاژه «وی یر زُن» راه را گم می‌کند و سرگردان می‌شود، و بی هدف به‌سوئی می‌رود و به‌جائی می‌رسد که بچه‌ها جشن گرفته‌اند، و صورت‌هایشان را با ماسک‌های گوناگون پوشانده‌اند. اگوستن مولن نیز خود را به‌شور و هیجانات جشن می‌سپارد، و همراه دیگران به‌قایق می‌نشیند و از تماشای مناظر زیبای اطراف رودخانه لذت می‌برد. و در این میان با دختری به‌نام «ایوُن دوگاله» آشنا می‌شود. و چهره زیبای این دختر او را مجذوب می‌کند و تصویر آن در دل و جان او می‌نشیند و این جشن و شادی ناگهان به‌پایان می‌رسد و همه به‌قصر کوچکی می‌روند، تا در مراسم نامزدی والاتین شرکت کنند، اما از والاتین اثری نمی‌یابند.

چراغ‌ها خاموش می‌شود. و بچه‌های شاد و پرجنب و جوش مثل پریان جنگل غیب می‌شوند. اگوستن مولن خود را تنها می‌بیند. و در تاریکی شب صدای گلوله‌ای را می‌شنود.

نمی‌داند از چه راهی باید به‌سنت آگات باز گردد، و همه چیز را در پرده‌ای از عالم رؤیا می‌بیند. فرانسوا، که راوی داستان است در رؤیاهای او شرکت می‌کند. و ناگهان مولن کبیر در تاریکی مرد سرگردانی را می‌بیند، که کسی جز «فرائس دوگاله» نیست. و این مرد سرگردان، بعد از ناپدید شدن نامزدش والاتین، به‌قصد خودکشی گلوله‌ای به‌سوی خود شلیک کرده، و دستش لرزیده، و گلوله به‌جای دیگری خورده، و او زنده مانده است.

مولن کبیر همراه این مرد سرگردان به‌جست و جوی والاتین می‌رود. چند

۱- Sologne منطقه سرسبز و زیبائی بین پاریس و لوار

روز بعد آگوستن مؤلن، با ایون دوگاله زیبا ازدواج می‌کند و چند ماه بعد، به اتفاق برادر همسرش، فرانتس دوگاله، به جست و جوی والاتین می‌روند. این جست‌وجو مدتها طول می‌کشد، و سرانجام نومیدانه باز می‌گردند، و خبردار می‌شوند که ایون دوگاله به‌هنگام زایمان مرده است. اما نوزاد، که دخترکی است، زنده مانده.

واقعی و تخیلی

این تنها ژمان نویسنده است که بارها آن را ساخته و پرداخته است. آلن فوریه، مؤلف این ژمان، یک سال پس از چاپ این کتاب، در جنگ اول جهانی، در ۱۹۱۴ کشته شد. اما ژمان او جای خود را در میان اسطوره‌های ادبی باز کرد. در نخستین صفحات این ژمان، نویسنده وضع و حال مدرسه کوچک دهستان را در دوران جمهوری سوم با همه جزئیات شرح می‌دهد. که در حد کمال است و آن قدر دقیق و واقعی است، که می‌توان به آن استناد کرد. در بخش‌های رؤیائی کتاب، مانند جشن و شادی و سرور در یک محل اسرارآمیز و حاشیه‌های خیال‌انگیز آن، و جست و جوی فرانتس برای یافتن معشوقه گمشده‌اش، از حیث زیبایی و ظرافت، به ژمان «سیلوی» اثر ژرار دو نروال نزدیک شده است.

آلن فوریه

پدر و مادر هانری آلین فوریه، معروف به آلن فوریه (۱۸۸۶-۱۹۰۴) آموزگار بودند و از تبار دهقانان. آلن فوریه بعد از شکست در مسابقه ورودی دانشسرای عالی، بیشتر اوقاتش را در محافل ادبی پاریس می‌گذراند. و در آغاز جنگ جهانی دوم کشته شد. از او اشعار و مقالات و قطعات ادبی زیادی به یادگار مانده است.

منظره شاعرانه

این رمان مناظر شاعرانه منطقه «سولونی» را در نهایت زیبایی توصیف می‌کند. در تابلوهای نقاشی موریس ژنه ووا^۱ (۱۸۹۰-۱۹۸۰) نیز گوشه‌هایی از مناظر خیال‌انگیز این منطقه را می‌توان دید. در ژمان «سرزمین دست‌نیافتنی» آندره دوتل^۲ نیز وصف این مناظر را می‌بینیم.

۱. Maurice Genevoix

۲. André Dhôtel

آتش

هانری باربوس (فرانسه، ۱۹۱۶)

جنگ و صلح

رُمان هانری باربوس به صورت یک اثر کلاسیک در توصیف جنگ بزرگ جهانی درآمده. و کتاب آسمانی «نسل آتش» است.

رُمان مستند

«آتش»، رُمان مستند، شرح و تفسیر جنگ از زبان سربازان فرانسوی در جنگ اوّل جهانی است، که از عناصر این اُسطوره‌اند. و در عین جنگاوری به صلح می‌اندیشند، و در نبرد دیگری برای صلح تلاش می‌کنند. و در واقع این رُمان، خاطرات دسته‌ای از سربازان است.

جلّادان و قربانیان

از افراد دسته‌ای از سربازان پیاده‌نظام، که قهرمانان این داستانند، تنها چند نفری در پایان جنگ زنده می‌مانند. نویسنده با زبردستی عجیبی زندگی و رزم آنها را شرح می‌دهد. و این سربازان، به رغم خود، و گاهی به ناگزیر دلاورانه

می‌جنگند. و اما شرح وقایع غم‌انگیز و روزانه زندگی سربازان، و فضای پُر از ترس و مرگ و کثافت و نکبت جنگ از چیزهای دیگر جَدّاب تر است. هانری باربوس احساس می‌کند که وظیفه دارد سخنگوی رفقایش باشد. و با صداقت و وفاداری، زندگی و رزم آنها را باز می‌گوید، و از جنگ تصویر نو میدانه‌ای رسم می‌کند، و نشان می‌دهد که با جنگ هیچ چیز به نتیجه مطلوب نمی‌رسد: «... آنها در واقع به گونه‌ای شرافتمندانه، وظیفه جلاّد را انجام می‌دهند». با این وصف برای آن که محبت و علاقه خود را به «سربازان شجاع» نشان بدهد، و تلاش و مقاومتشان را به نمایش بگذارد، گاهی به اغراق گوئی می‌پردازد، و به یاری جمله‌ها و تعبیرات زیبا صحنه‌های جَدّابی را می‌آفریند. و در آخرین فصل کتاب با عنوان «سپیده دم»، هانری باربوس از منظور اصلی خود پرده بر می‌دارد، و فریاد «مرگ پرچنگ» سر می‌دهد. و خواننده درمی‌یابد که نویسنده از مبارزان جنبش «پیکار برای صلح» است.

هانری باربوس در این کتاب جنگ را بی‌نقاب و بی‌تردید و بی‌ترویر شرح می‌دهد، و واقعیات تلخ آن را حکایت می‌کند، و به همین علت رُمان او جنجال‌ها برانگیخت. زیرا «آتش» در سال ۱۹۱۶، یعنی در بحبوحه جنگ منتشر شد و نویسنده در چنان ایامی فریاد صلح‌خواهی سر داده بود. و در آستانه شورش‌های سال ۱۹۱۷، میهن پرستان پُرشور و احساساتی، انتشار این کتاب را نوعی خیانت می‌شمردند.

از «آتش» تا «سفر به انتهای شب»

برای نویسنده‌ای که درباره جنگ چیزی می‌نویسد، دو قطب و دو خطر وجود دارد. که اگر از آن سو برود، می‌گویند که جنگ طلب است و به نفع جنگ طلبان تبلیغ می‌کند. و اگر از سوی دیگر برود، اتهام خیانت به میهن در

انتظار اوست. استفن کِرِن^۱، نویسنده آمریکائی در رُمان «بیروزی شهامت» (۱۸۹۵)، تصویری بی‌رحمانه از جنگ‌های داخلی آمریکا ترسیم کرده است. هانری باربوس در آن حال که به‌خنده‌های جنگ‌افروزان اشاره می‌کند، ولی توصیفاتش از جنگ، او را به‌نا‌تورالیست‌ها نزدیک می‌سازد. عصیانش برضد جنگ به‌تمایلات انسان‌دوستانه او مربوط می‌شود. بعد از او بسیاری از نویسندگان درباره جنگ‌های بزرگ جهانی کتابها نوشتند. و بی‌رحمی‌های جنگ را در کنار دل‌آوری قهرمانان نشان دادند، که از آن جمله‌اند: ژلان دُرژلس^۲ (۱۸۸۵-۱۹۷۳) در رُمان صلیب چوبی (۱۹۱۹)، و موریس ژنه ووا (۱۸۹۰-۱۹۸۰) در رُمان جنگاوران سال ۱۴ (۱۹۲۳-۱۹۱۶)، و رُژه مارتن دُوگار، و آراگون، و ژول ژومن، و همچنین سلین در رُمان «سفر به‌اتهای شب»

هانری باربوس

در سال ۱۸۷۳ متولد شد. در سال ۱۹۱۴ داوطلبانه به‌جنگ رفت و بعد از جنگ از مبارزان جنبش هواداران صلح بود. و کتابها و مقالات بسیاری در ضدیت با جنگ نوشت و سرانجام در سال ۱۹۳۵ در مسکو جان سپرد.

در خط مقدم جبهه

بسیاری از نویسندگان در جبهه‌های جنگ بوده‌اند، و تجربه‌های خود را در رُمان‌هایشان منعکس کرده‌اند. و از آن جمله‌اند: ژنه بنژامن، در رُمان «گاسپار» هانری باربوس با «آتش» - موریس ژنه‌ووا، با «جبهه جنگ وردن» - هانری ماسی با «آثار جنگ» - هانری پولای با «نان سرباز» - ژرژ دوهاویل در «زندگی شهیدان» - رُنالد دُرژلس در «صلیبه‌های چوبی» - ژومن رولان در «کیلرامبو» - پی بر شین در «خاطرات یک موش»

Stephen Crane - ۱

Roland Dorgelès - ۲

ماریا شابدولن

لوئی اِمون (کانادا، ۱۹۱۶)

زادگاه

ماریا شابدولن، فرانسویان را به‌یاد هم‌میهنان فراموش شده‌ای می‌اندازد که به کشور دیگری مهاجرت کرده‌اند.

نخستین مهاجران فرانسوی

در آثار فنیئور کوپر داستان مهاجران پیشگام آنگلو ساکسون را به‌قاره آمریکا می‌خوانیم، ولی لوئی اِمون برای نخستین بار داستان مهاجران پیشگام فرانسوی را حکایت می‌کند.

عشق و زمین

خانواده شابدولن در مرزهای کانادا، در جایی بسیار دورافتاده، به‌زمین‌های قابل کشت می‌رسند. شابدولن‌ها هفت نفرند: پدر و مادر، چهار پسر، و یک دختر به‌نام ماریا. سه نفر از مهاجران نیز با آنها همراه شده‌اند: «اوتروپ گانیون»^۱ دهقان، و

Eutrope Gagnon - ۱

«لورنزو»، که در ابتدا به ایالات متحده آمریکا مهاجرت کرده، و حالا در جست و جوی جایی در کانادا برای زندگی است، و نفر سوم، فرانسوا پاراد، آزادمردی که شیفته طبیعت و به خصوص جنگل است. اما فرانسوا پاراد، موقتاً از این گروه جدا می‌شود، و برای کاوش در جنگل به نقطه دورستی می‌رود. ماریا و فرانسوا پاراد همدیگر را دوست دارند، و قرار گذاشته‌اند که به محض بازگشت فرانسوا پاراد از این سفر باهم ازدواج کنند.

ماریا مدتی در انتظار فرانسوا می‌ماند. اما انتظار او بی‌فایده است. فرانسوا در این سفر گرفتار طوفان شده است، و کسی از او خبری نمی‌آورد. چندی می‌گذرد و ماریا از بازگشت فرانسوا نومید می‌شود. و احساس می‌کند که بیش از این نمی‌تواند منتظر بماند. عشق در قلب او می‌میرد، اما عشق به زمین زنده است. و ماریا نیز مانند بقیه پیشگامان مهاجرت به زمین وابسته است. و می‌داند که برای ادامه حیات باید در زمین به کشت و کار پرداخت. و به همین علت با «اوترپ» دهقان ازدواج می‌کند. که صاحب زمین است.

بخشی از ادبیات فرانسه

لوئی اِمون فرانسوی تبار، رُمانی را با طبیعت کانادایی به ادبیات زبان فرانسه اهدا کرده است. و با این رُمان، فرانسویانی که برای تصاحب چند جریب زمین برف‌پوش به کانادا رفته، و فراموش شده بودند، دوباره به ذهن‌ها بازمان می‌گرداند. ساخت و پرداخت این رُمان کانادایی فرانسوی، چنان قدرت و قوتی دارد که می‌تواند مستقلاً روی پای خود بایستد، و به صورت نمونه‌ای از ادبیات کانادایی جلوه‌گر شود.

لوئی اِمون

در سال ۱۸۸۰ در «برست» به دنیا آمد. بیشتر عمرش را با سیر و سیاحت

گذارند. در انگلیس گزارشگر ورزشی بود و در کانادا هم‌زمان شکر. و در سال ۱۹۱۳ در کانادا در تصادف با یک قطار به وضع جانگدازی کشته شد. و ماریا شابدولن سه سال بعد از مرگ او به چاپ رسید. و در آن هنگام، که دیگر وجود نداشت، مشهور شد. و چند داستان و رُمان دیگر او نیز پس از مرگش انتشار یافت.

نویسندگان فرانسوی در سرزمین‌های دیگر

خانم «آنتونین مایه»^۱ متولد ۱۹۲۹، از نویسندگان فرانسوی است که در بخشی از کانادای انگلیسی زبان اقامت دارد، و رُمان «پلاژی - لا - شارپ» او در سال ۱۹۷۹ جایزه گُنکور را دریافت کرد. «رژان دوشارم»^۲ نیز از نویسندگان فرانسوی تبار کاناداست، که برای خود سبک خاصی در رُمان‌نویسی دارد. اما ماریا شابدولن در نوع خود اسطوره‌ای شده است، و بسیاری از شاعران و ترانه‌سرایان درباره این اسطوره شعر و ترانه ساخته‌اند.

یک اسطوره

لوئی اِمون، که در سال ۱۹۱۳ در تصادف با قطار کشته شد، تا آن هنگام ناشناس مانده بود. و ماریا شابدولن در سال ۱۹۱۴ در یک مجله به صورت پاورقی چاپ شد، و در سال ۱۹۱۶ کتاب آن انتشار یافت. اما چاپ این کتاب هم شهرتی برای نویسنده‌اش به همراه نیاورد. تا آن که در سال ۱۹۲۱، «دانیل هاله‌وی»^۳ در مجله ادبی خود به نام «دفترهای سبز» نقد جامعی درباره این کتاب نوشت. و از آن موقع شهرت این کتاب آغاز شد، و بعد از مدتی ماریا

۱- Antonine Maillet

۲- Rejean Ducharme

۳- Daniel Halévy

شابدولن، اُسْطوره‌ای شد، و چنان شهرتی یافت، که جوانان کانادائی را به دفاع از خود واداشت، و آنها ادعا می‌کردند که ما به‌خاطر زمین مُنکر عشق نمی‌شویم! چند اثر دیگر لوئی امون در سالهای بعد کشف شد و به‌چاپ رسید، که از همه مهمتر رُمان «آقای ریپوا»^۱ بود، که در سال ۱۹۵۱ انتشار یافت.

اولیس

جیمز جویس (ایرلند، ۱۹۲۲)

قهوه ایرلندی

مجموعه‌ای هومروار، جهانی،
سمبولیک، و توهم‌آمیز، از محصولات
فرهنگ مغرب‌زمین.

لئوپولد بلوم

مردی به‌نام لئوپلد بلوم، و به‌عبارت دیگر، «اولیس»^۱، که حال و روزی شبیه یهودی سرگردان دارد. ماجراهائی برای او اتفاق می‌افتد که محل وقوع آن دUBLIN است. یعنی در گوشه‌ای از جهان. و مدتی بعد نویسنده «اولیس» عجایب زندگی «استفن - ددالوس - تلماک» را نیز به‌این رشته از کارهای خود افزود.

سفر پرخطر و اعجاب‌انگیز

أدیسه^۲، و در واقع سفر پرخطر و اعجاب‌انگیز لئوپلد بلوم، در درجه اول

۱. Ulysses شهر پنهان بلوم، و پدر تلماک

۲. Odeysée منظومه ادیسه منسوب به هومر، از معروفترین آثار ادبی جهان است، که داستان

نیشخندآمیز است. و این سفر به چند نقطه محدود می‌شود، و به چند جای عادی و بی اهمیت شهر، مانند کوچه و دفتر پستخانه و کلیسا و رستوران و بیمارستان و اتاق‌های کوچک و کتیف، و روسپی‌خانه، و به‌خانه‌ای که زن و شوهری، و خانواده‌ای در آن زندگی می‌کنند. و از طرف دیگر این سفر فقط یک روز طول می‌کشد. اما لئو پلد در این سفر «دور و دراز» یک روزه، چه چیزهایی کشف می‌کند؟ کشفیات او در هم ریخته و آشفته‌اند.

با این حال چنین سفری در هر مرحله، از نظر نمادین، یک فصل واقعی از این اُدیسه، و این سفر پُر ماجراست و در ضمن این قضایای به‌ظاهر مسخره، بعضی از مسائل جدی هم پیش می‌آید، که غم‌انگیز است. و حدود زندگی و وضع و موقع آدمی را نشان می‌دهد، که ناچار باید در دنیائی زندگی کند که خدایان نظم آن را به‌هم ریخته‌اند. بعضی از تضادهای این سفر یک روزه، کشتارهای «هلیوس» را در داستانی از هومر به‌یاد می‌آورد. سپس لئوپلد و استفن را می‌بینیم که به‌روسیبی خانه‌ای در خیابان «مائوت» می‌روند، و به‌می‌گساری و عیش و نوش می‌پردازند.

در این رُمان که لئوپلد بلوم با خود سخن می‌گوید، با ستایش سپیده‌دم در ساحل دریا آغاز می‌شود، و با سخن گفتن پنه‌لوپ، همسر لئوپلد، با خود، پایان می‌یابد، که حدیث نفس او چکامه پایانی است، و کم‌کم با آخرین ستاره‌های شبانگاهی به‌آخرین نقطه می‌رسد.

رُمان بحث‌انگیز

رُمان ماسرسل پروست بحث و جدل را درباره رُمان برانگیخت، و نویسندگان «او انگارد»، که از فروید تأثیر پذیرفته بودند، این مباحثات را ادامه دادند. و جیمیز جویس با «اولیس» این بحث و جدل را به‌مسیر تازه‌ای هدایت

بازگشت اولیس را از جنگ تروا، و حوادث و سرگشتگیهای او را در طی راه و قضایای دیگری را شرح می‌دهد.

کرد. «اولیس»، از هیجان‌ات مرسوم رُمان، و پرداختن به مسائل روانشناسانه عاری بود. و به‌طرز نگارش و زبان خاص رُمان نیز توجهی نکرده بود. و با این اوصاف انقلابی در رُمان‌نویسی پدید آورده بود. زیرا این رُمان خواننده را بدون هیچ گونه تفاوت و تبعیض در معرض برخورد با ضمیر و باطن آدمی قرار می‌دهد.

جیمیز جویس در اثر دیگر خود، به‌نام «فینی گاتزوویک»^۱ (۱۹۳۹)، با قاطعیت همه ویژگیهای رُمان را کنار می‌گذارد، و در اینجا «طرز بیان» هم آغاز است و هم پایان، و هم بهانه و هم موضوع و هم نتیجه. و شعری است منتور. که به‌نوعی تردستی و شعبده‌بازی در رُمان می‌ماند. که ترجمه پذیر نیست. و گویی در این اثر با همه بزرگان و پیامبران پیشین رُمان درگیر شده است.

جیمیز جویس

جیمیز جویس (۱۴۱-۱۸۸۲)، در دورانی که جنبش ناسیونالیسم در ایرلند به‌اوج خود رسیده بود، این نویسنده ایرلندی به‌اروپا روی آورد، و بقیه عمر را در تریتست و پاریس و زوریخ گذراند. جهان وطن بود و پذیرای همه تمدن‌ها و فرهنگ‌ها. و آثارش هم جهانی است و هم در حاشیه مسائل حرکت می‌کند.

«دنیا در یک پوسته گردو»

جیمیز جویس همه عظمت جهان را به‌قول خود «در یک پوسته گردو» می‌بیند، و رُمانهایی می‌نویسد، و از این طریق در ادبیات جهان اثر می‌گذارد. و در همه تألیفاتش همه قضایا را تکرار می‌کند. که گویی همه آنها یک کتاب بیش نیستند. و همه حوادث این رُمانها - اگر بتوان نام آن اتفاقات را حوادث گذاشت - در دوبلین اتفاق می‌افتند، و همه چیز در این شهر، که در فکر خود همیشه در آن می‌زیست، تکرار می‌شود.

کوهستان سحرآمیز

توماس مان (آلمان، ۱۹۲۴)

تحلیلی از رویای دیروز

کوهستان سحرآمیز، روایت فرهنگ
والای اروپائی است، و نویسنده آن در
نیمه نخستین قرن بیستم، وجدان
بورژوازی آلمان به شمار می‌آیند.

به شیوه گوته

کوهستان سحرآمیز نوعی از ژمان ناب و تمام‌عیار است، که گوته آن را
به حد کمال رسانده بود.

ژمان با فرهنگ

هانس کاشتورپ، برای دیدار پسرعمویش، یواخیم، به آسایشگاه مسلولین
داؤس، واقع در دامنه کوهی در سویس، می‌رود. و چنان مجذوب فضای آنجا
می‌شود، که هفت سال در این آسایشگاه می‌ماند.

هانس کاشتورپ، این بیمار «سالم»، هفت سال را در آسایشگاه مسلولین،
و در آن محیط بسته می‌گذارند. و جسم و روحش نرم نرم استحاله می‌یابد. در

این مدّت با اشخاص زیادی، دارای فرهنگهای گوناگون، آشنا می‌شود. و از
هر یک چیزهایی می‌آموزد: استمیرینی، نظریه پرداز پُر حرارت اندیشه‌های نو
در سال ۱۹۸۹، و «نافتا»، مدافع آزاد گذاشتن غریزه‌های آدمی و متمایل
به نوعی زندگی اشتراکی، و «میتتر پیرگورن» هلندی، طرفدار بی‌قیدی و
بی‌بندوباری، و معشوقه او خانم «شوشا»، که مدّتی نیز به اظهار عشق هانس
کاشتورپ، پاسخ مثبت می‌دهد، از جمله این اشخاصند.

و این وضع ادامه می‌یابد، تا وقتی که جنگ اوّل جهانی درمی‌گیرد. و هانس
کاشتورپ، به قول خودش، در این «جشن بزرگ جهانی» شرکت می‌کند.

یک نقطه ایده آل

کوهستان سحرآمیز، مانند اولیس اثر جیمز جویس، روایتگر والای فرهنگ
اروپائی در ابتدای قرن بیستم است، و همه دانش‌ها و عقاید و نظریه‌ها، و
ایده‌ها، و زیبایی‌شناسی‌های آن روزگار را بازگو می‌کند. و در این نقطه ایده‌آل،
در سویس، یعنی در قلب اروپا، در ارتفاع دو هزارمتری و بر فراز مرزها،
به سبک انسانهای قرن هجدهم به بازی اندیشه‌ها و احساسات تسلیم می‌شود، و
در زمانی که بسیار نزدیک است به دوران مورد نظر مارسل پروست، درباره
اروپا در آستانه قرن جدید و سپس فرو ریختن آن بحث می‌کند.

توماس مان معرّف رنسانس ژمان سرزمین خویش است. که ناتورالیسم را
نمی‌پذیرد، و به گونه‌ای ابهام‌آمیز مجذوب ناسیونالیسمی می‌شود، که به رغم میل
او به سوی نازیسم پیش می‌رود.

توماس مان

توماس مان (۱۹۵۵-۱۸۷۵)، در دوران حکومت هیتلر به آمریکا تبعید شد.
و بعد از سال ۱۹۴۵ سخنگوی آلمان لیبرال بود. و اثر بزرگ خود «دکتر

فاستوس» را بعد از سال ۱۹۴۷ به چاپ سپرد. در این کتاب آمیخته‌ای از اندیشه‌های گوته و نیچه و شوپنبرگ را می‌توان یافت، و منظور مؤلف ارائه نمادین سرنوشت آلمان است.

هنریش مان (۱۸۷۱-۱۹۵۰)، برادر او نیز با تألیفاتش چون «پروفسور اونرات» (۱۹۰۴)، و «فرشته آبی» (۱۹۳۰)، در دنیای ادب شهرت دارد. و از کلوس مان، (۱۹۰۶-۱۹۴۹)، فرزند او ژمانی با عنوان «مفیستو» (۱۹۳۶)، به یادگار مانده است.

توماس مان

درباره توماس مان:

«من بازمانده هنر بورژوائی آلمان قرن نوزدهم و بیستم هستم. سبک هنری و اعتقادات و نظریات من در سرزمین خودمان ریشه دارند. استادان آلمانی مرا مجذوب کرده‌اند. و ایده آل هنری من آنها هستند. اما من طبعاً فرزند عصر خویشم. و از ژمانتیسیم و ناسیونالیسم و بدبینی و شک این دوران، و در عین حال شوخ طبعی و طنز و عشق به موسیقی، که در چرخش قرن نوزدهم به قرن بیستم مرسوم بوده است، تأثیر پذیرفته‌ام.»

محاکنه

فرانتس کافکا (چکوسلواکی، ۱۹۲۵)

بازسازی ژمان

این یهودی ناچیز و به ظاهر بی مقدار، و با خصوصیتی پر از ابهام، ژمان را در هم ریخته و بازسازی کرده است.

بُهتان

«یقیناً به ژرف ک.. بهتان زده بودند. و بی آنکه مرتکب عمل ناروایی شده باشد، یک روز صبح او را بازداشت کرده بودند». این کارمند دون پایه بانک علت محکومیت خود را نمی‌داند. و با آن که خطائی از او سر نزده، معلوم نیست چرا محکومیتش را می‌پذیرد، و چرا اعتراضی نمی‌کند و به دادگاه می‌رود؟

ژرف ک...

ظاهراً ژرف ک... را بعد از محکومیت آزاد می‌کنند. اما عده‌ای که اونیفورم‌های عجیبی پوشیده‌اند، به سراغ او می‌آیند و آزارش می‌دهند، و او را به بیخ و خم‌های عذاب‌آوری می‌کشند. که همیشه ابهام‌انگیز است. و این

گرفتاریهای بی دلیل مُدام جان او را می فرسایند. و چنین می نماید که او را زیر فشار گذاشته اند، و دائماً زجرش می دهند، تا گناه ناکرده را بپذیرد. و این وضع همچنان ادامه دارد. و او خود را همچنان در ذهنش به محاکمه می کشد، و این دادگاه نامرئی مثل عنکبوت تارهایش را در گرداگرد او می تند. و او خود را در یک دالان پر پیچ و خم می بیند، که راه به جایی ندارد، و در فضای بیرون از این دادگاه نامرئی هیچ چیز وجود ندارد.

و سرانجام یک شب، دو نفر که لباس سیاه پوشیده اند، او را به حومه شهر می برند، و می کشند.

دنیای کافکا

فرانتس کافکا، از استادان داستانهای کوتاه، چند رُمان ناتمام نیز نوشته است که دوست او، ماکس بُورد، این رُمانها را بعد از مرگ او به چاپ رسانده است. که در این میان «محاکمه» و «قصر» از بقیه کاملترند، و بی تردید از اکسپرسیونیسم آلمان تأثیر پذیرفته اند. این رُمانها رابطه مبهم و دشواری با یهودی بودن نویسنده شان دارند.

کافکا جمعاً دنیائی آفریده است بسیار اختصاصی. خود او گمان می کرد که داستانهای ابهام انگیز و وهم آور او مضحک و مسخره اند. اما نسل های بعد از کافکا، آثار او را اضطراب آور و ویرانگر یافتند، و معتقد شدند که کافکا از نابودی جامعه های استبدادی ما سخن می گوید، و به سبک فروید، نگرانی های ضمیر ناخود آگاه را بازگو می کند.

هر چند که تألیفات او به نظر شگفت آور و غیرعادی می آیند، اما این آثار مخلوقات فکری هنرمندی آگاه و روشن بین و با فرهنگند، که در کار خود استاد بوده است. در داستانهای او منطق و مسائل مبهم و دور از عقل با همدیگر در جنگ و جدالند. و ما این قضیه را به خصوص در «سخن»، داستان معروف او

بیشتر حس می کنیم. در این داستان آدمی به یک حشره تبدیل می شود. و نویسنده وضع و موقعی غیرممکن را خردمندانه به نمایش می گذارد.

فرانتس کافکا

معلوم نیست که فرانتس کافکا به چگونه فرهنگی تعلق دارد. در ۱۹۸۳ در پراگ به دنیا آمد. یهودی بود، و از اهالی چک بود و در عین حال آلمانی. و در آن موقع اروپای مرکزی تابع امپراتوری رو به زوال اتریش بود. «خاطرات خودمانی او» (۱۹۴۸)، و نامه هایش، چهره پاک و بی پیرایه او را جلوه گر می سازند، و نشان می دهند که این مرد در دنیای آرزوهایش، در عشقش، در انتخاب میهن ایده آلیش، و حتی در مسیر افتخار و شهرت ادبی اش ناکام مانده است.

گتسبی بزرگوار

فرانسیس اسکات فیتز جرالده (ایالات متحده آمریکا - ۱۹۲۵)

جاز و منع مشروبات الکلی^۱

طفل نازپرورده آمریکای مغرور و پیروز،
و سرودخوان شادی‌های جلف و بیهوده،
نویسنده مسمتاز ادبیات آمریکائی
می‌شود.

سرکار ستوان

چی گتسبی، زندگی مجلل و پرزرق و برقی دارد، و مثل ریگ پول خرج می‌کند، و کسی نمی‌داند این همه مال و ثروت را از کجا آورده. این سرکار ستوان سابق ارتش آمریکا، قبل از ثروتمند شدن عاشق دختری بوده است به نام «دیزی فی». اما این دختر رقیب او را که مردی خشن و ثروتمند بوده، بر چی گتسبی ترجیح داده است. اما بعد از آن که گتسبی ثروتمند می‌شود، «دیزی فی» را می‌یابد، و این دختر معشوقه او می‌شود.

یک ملودرام باورنکردنی

روزی «دیزی فی» با اتومبیلی که متعلق به گتسبی است به جایی می‌رود، و

۱- از ۱۹۱۹ تا ۱۹۳۳ در ایالات متحده آمریکا نهی و فروش مشروبات الکلی ممنوع بود.

در راه زنی به نام میرتل ویلسون را زیر می‌گیرد. و این زن که تصادفاً معشوقه شوهر «دیزی فی» است، کشته می‌شود. «دیزی فی» پس از زیر گرفتن میرتل از محل حادثه فرار می‌کند. گتسبی سعی می‌کند او را از این مخمصه نجات دهد. و در نتیجه کینه «توم بوجانان»، شوهر دیزی را برمی‌انگیزد، و این مرد گتسبی را به عنوان شریک جرم و همراه و همدست «دیزی»، در این حادثه به ویلسون شوهر میرتل معرفی می‌کند. و در نتیجه ویلسون، گتسبی را می‌کشد، و سپس خودکشی می‌کند.

این داستان کاملاً ملودراماتیک، و تا حدودی باورنکردنی، که سبکی آسان فهم و سبک و در عین حال جذاب دارد، از نوعی زیبایی و وقار پنهان برخوردار است.

رؤیای آمریکائی

فرانسیس اسکات فیتز جرالده، در زندگی و آثارش اسطوره آمریکائی موفق را مجسم ساخته است. این نویسنده مال و ثروت و جاه و مقام، و مناظر و حوادث بسیار درخشان، و حتی زرق و برق را دوست دارد. داستانهای کوتاه بی شماری نوشته است که همه آنها ریتم تندی دارند، مثل موسیقی جاز. اما در کار او تصنعی هست. منتقدان به او ایراد گرفته‌اند که نوعی سبک مغزی در کارهای قهرمانان داستانهای او دیده می‌شود. و از اتفاق داستانی دارد به نام «سبک مغز».

نویسنده در آثارش سطحی بودن ایده‌آل‌های آمریکائی را می‌نماید، و نشان می‌دهد که چگونه و با چه وضعی شخصیت این گونه افراد شکسته می‌شود و لطمه می‌بیند.

فیتز جرالده بلندپروازیهای خود را در عالم ژمان، در «لطیف است شب» (۱۹۳۴)، به نمایش می‌گذارد، که محصول ده سال کار و زحمت اوست. قهرمان

این زمان رفته رفته همه نیروی معنوی‌اش را از دست می‌دهد، و خود را در گرداب جنون محبوب بودن رها می‌کند. نومیدی و سرخوردگی با همه تار و پودهای این زمان در آمیخته است، و این سرخوردگی در ذهن و روح فیتز جرالده موجود بود، و منبع الهام او نیز همین احساس بود.

فیتز جرالده

فرانسیس اسکات فیتز جرالده (۱۸۹۶-۱۹۴۰)، در ابتدا جاذبه درخشان و خیره‌کننده دهه بیست قرن بیستم را حکایت می‌کند، و در آثار بعدی‌اش در غم سپری شدن آن سالهای باشکوه سخن می‌گوید. و به تدریج بیماری و الکلیسم و سقوط به سراغ او می‌آید.

فیتز جرالده و زنی به نام لیندا، یک زوج ایده‌آل، سالهای شادی و جنون را به وجود می‌آورند. تا وقتی که کار لیندا به جنون می‌کشد، فیتز جرالده در سال ۱۹۲۲ کتاب «فرزندان جاز» را نوشت، و بعد از آن «گتسی بزرگوار» را، که هر دو با توفیق بسیار روبه‌رو شدند، و سپس به اروپا رفت، و مدتی در آنجا مقیم بود. اما موسیقی زندگی او کم‌کم چنان ریتم تند و شتاب‌زده‌ای یافت، که به رقص مرگ شباهت داشت. و آخرین داستان او با عنوان «آخرین نباب» ناتمام ماند، و قلب این جوان اول ادبیات آمریکائی در دهه بیست، در سال ۱۹۴۰ از حرکت باز ماند.

تجربه آمریکائی

«فیتز جرالده در عین حال که پاکسی و خلوص رویاهای قهرمانان داستانهایش را تأیید می‌کند، از شکست‌ها و محرومیت‌هایشان پرده برمی‌دارد. و در نوشته‌های خود تنها به معرفی عصر جاز نمی‌پردازد، بلکه در آثار او پیروزی‌ها و افتخارات تجارت و اقتصاد آمریکائی را نیز می‌توان یافت.»

«پرواز»

مانهاتان ترانسفر^۱

جان دوس پاسوس (ایالات متحده آمریکا، ۱۹۲۵)

فرد و جامعه

جان دوس پاسوس از بینادگذاران سبک رئالیست آمریکائی است، و در میان زمان‌نویسان بزرگ این سبک نقش استاد نخست را به عهده دارد.

قلب دنیای سرمایه‌داری

نیویورک، قلب دنیای سرمایه‌داری، شهر رویاها، و مرکز همه شکست‌خوردگان و غرق‌شدگان رویاپرست است.

در آمریکا

«بودگور پنینگ»، جوان است که از روستا، در جست و جوی کار، به شهر عظیم نیویورک می‌آید. و بعد از ده سال تحمل سختی‌ها خودکشی می‌کند. و این داستان، سرگذشت یکی از هزاران کسانی است که برای همین منظور به نیویورک می‌آیند. در طول داستان با افراد زیاد و متفاوتی آشنا می‌شویم، که

۱- Manhatan Transfer

از آن جمله‌اند: «گاس مک نیل» مقاطعه‌کار ثروتمند، «جُو اُکیف» از فعالان سندیکای کارگری، «جان اُگل تورپ» سرمایه‌دار فاسد و تباه‌شده، «هاری گلدوست» کارچاق‌کن بی خیال، «استانوودامری» نیمه‌کازانووا، «جیمی هرف» روزنامه‌نویس ژرنیس و بی‌اعتقاد، «جُو هرلاند» دلال افسونکارِ وال استریت، که بعد از گردآوری ثروت بی حساب، در گرداب الکلیسم غرق می‌شود.

چهره اصلی این رُمان، «اِلن تاچر»، زنی هنرمند و بی مال و مکت است، که با «اُگل تورپ» سرمایه‌دار فاسد و مسخ شده ازدواج می‌کند، و «گلدوست» دلباخته اوست. و این زن از شوهر اوّل خود جدا می‌شود، و با «جیمی هرف» روزنامه‌نویس پیوند زناشویی می‌بندد. «اِلن تاچر» در واقع آریان^۱ این لایرنت است. در طی داستان ما شاهد چندین آتش‌سوزی و تصادف و جنایت و زد و خورد و خودکشی هستیم. و گاهی گردبادی از حوادث برمی‌خیزد و همه چیز را درهم می‌ریزد و همه قواعد را از بین می‌برد. و با تمام این اوصاف، زندگی در این شهر پر است از زرق و برق، و روشنائی کدر و تیره‌ای از هر سو می‌درخشد.

عصر با عظمت

جان دُوس باسوس، به‌نسل بنیادگذار آمریکا تعلق دارد، که سرودخوان و سخنگوی آن عصر و زمانه‌اند. و صفاتی مانند «بزرگ» و «بزرگترین» و «سراغاز همه عظمت‌ها» را به‌چنان دورانی می‌بخشند و در حقیقت هرچند که تابلوی عظیمی از درنده‌خوئی سرمایه‌داری را ترسیم می‌کند، ولی عظمت و

۱. Ariane دختر مینوس و پازیفائه - که وقتی تزه برای جنگ با مینوتور به جزیره کیرت آمد، آریان عاشق او شد، و برای آن که تزه بتواند از لایرنت زندان مینوتور درآید، کلاف نخی را به او سپرد تا با گشودن آن بتواند راه بارگشت را پیدا کند.

جذابیت آمریکا را نیز با گردش قلم خود نشان می‌دهند. جان دُوس پاسوس، بعد از ناتورالیست‌های ابتدای قرن، فرم تازه‌ای از رئالیسم را به‌وجود می‌آورد، و بعضی از عناصر ناتورالیستی و امپرسیونیستی را به‌کار می‌گیرد، و با مونتاز آنها چیز تازه‌ای می‌آفریند، و با چسباندن این قطعات در کنار همدیگر، تصویر معماگونه‌ای از شهرهای بزرگ آمریکا درست می‌کند.

این فرم از رئالیسم را در سالهای بعد در بعضی از تألیفات ژان پل سارتر، و از جمله «مهلت»، می‌توان دید.

جان دُوس پاسوس، اسطوره آمریکائی بی‌عیب و نقص را درهم می‌ریزد، و ناتوانی فرد و فردگرایی را در برابر اجتماع نشان می‌دهد.

جان دوس پاسوس

جان رودریگو دوس پاسوس (۱۸۹۸-۱۹۷۰) از نوادگان مهاجران پرتغالی بود. پدرش از مردان خودساخته‌ای بود که کار خود را با تنبور زدن در دسته‌های موسیقی در جنگهای داخلی آمریکا آغاز کرد، و در سالهای بعد وکیل دادگستری شد. جان دوسوس پاسوس به‌نویسندگان سرگشته بعد از جنگ اوّل جهانی تعلق دارد، که چند سالی را در اسپانیا و چند کشور اروپائی و مکزیک و خاور نزدیک به‌سیر و سفر پرداخته است.

و پیش از آن که رُمان بزرگ خود، «مانهاتان ترانسفر» را بنویسد، «سه سرباز» را نوشت، که افشاگر بلاهای جنگ بود. در آغاز گاهی به‌آنارشسیسم و گاهی به‌کمونیسم متمایل بود، و افکارش، بین این دو قطب در نوسان بود. اما بعداً این گونه اعتقادات را کنار گذاشت و از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۶ تریلوژی خود را نوشت، و این مجموعه را «آمریکا» نام نهاد.

جان دوس پاسوس، در ابتدا آثار مارکس و لنین را می‌خواند، و از آنارشیست‌ها جانبداری می‌کرد، و جمعاً مارکسیست بود. اما از سال ۱۹۴۰، تغییر عقیده داد، و به‌ارزش‌ها و معیارهای اساسی و بنیادی مورد علاقه آمریکائیان معتقد شد. و تحقیقاتش را درباره «جفرسون»، در سال ۱۹۴۵ منتشر کرد. و در آخرین ژمانهای او تحولات فکری‌اش احساس می‌شود. این نویسنده چپ‌گرا، در آخرین مرحله عمر در پوست یک نویسنده مرتجع و تاریک‌اندیش، و طرفدار گلدواتر، فرو رفت و از دخالت آمریکا در ویتنام طرفداری می‌کرد.

سکه‌سازان

آندره ژید (فرانسه، ۱۹۲۵)

دسته‌ای از گمراهان

آندره ژید بعضی از داستانهایش، و از جمله «سکه‌سازان» را «ژمان» می‌خواند. که ژمانی است بدون سوژه. یا به عبارت دیگر ژمانی است که «سوژه» مخصوص خود را دارد.

همه آدمهای این ژمان

همه آدمهای این ژمان، از زن و مرد و پیر و جوان، بی‌گناه و گناهکار، به‌سوی گمراهی و فساد می‌شتابند. و برای آن که چهره خود را پنهان کنند، یا با چهره دیگری ظاهر شوند، با سکه‌های قلب احساسات آلوده‌شان، و ایسده‌آل‌های ساختگی‌شان بازی می‌کنند، و جز «ژمان» جایی برای ماندگارشدن نمی‌یابند.

ژمان ژمان

«برنارد پروفیتانديو»، ناگهان کشف می‌کند که فرزند قاضی «پروفیتانديو»

نیست، و احساس می‌کند که از قید آزاد شده است، و خانه «پدري» را ترک می‌گوید. برنار در میان دوستانش به «اسکار» و «ونسان» فرزندان آقای مولی‌نیه، از قضات عالی‌رتبه، بیش از دیگران اعتماد دارد. ادوارد برادر آقای مولی‌نیه، نویسنده سرشناسی است. برنار در ضمن مطالعه یادداشتهای ادوارد، این نکته جالب را می‌یابد، که نویسنده شرح می‌دهد که دربارهٔ زمان آینده‌اش با عنوان «سگه‌سازن»، تردیدهایی دارد... و ما به این شکل در مرکز قضایا قرار می‌گیریم. و در حواشی این زمان ناب، که نوشتنش غیرممکن می‌نماید، با حقایقی روبه‌رو می‌شویم.

و در آن هنگام که خانم دکتر «سوفرونیسکا»، از نظریات او از اعتقادات او دربارهٔ زمان سوالاتی می‌کند، و به روانکاوی بوریس، یکی از رفقای دوران تحصیل برنار، می‌پردازد، فرزندان آقای مولی‌نیه نیز مانند برنار از خانواده خود جدا می‌شوند، و عشق را در زندگی خود تجربه می‌کنند. و به اتفاق کسانی که با آنها در یک پانسیون جمع شده‌اند، به تجربه‌های خطرناکتری می‌پردازند. و این دسته از جوانان، که تصور می‌کنند با دست‌زدن به این تجربه‌های خطرناک، مردان نیرومندی شده‌اند، برای آن که جرأت و جسارت خود را نشان بدهند و ثابت کنند که لیاقت قهرمان شدن را دارند تصمیم می‌گیرند که در یک قرعه‌کشی شرکت کنند. و قرعه به نام هرکس که افتاد، آن شخص باید بدون هیچ علت و بهانه‌ای خودکشی کند. و قرعه به نام بوریس می‌افتد، و او در مقابل پدرش، که با حیرت و ناباوری به او می‌نگرد، خودکشی می‌کند. برنار پس از این ماجرا تغییر جهت می‌دهد و به کانون گرم خانه قاضی «پروفیتاندیو» باز می‌گردد.

یک زمان تجربی

آندره ژید در «سگه‌سازان» عناصر و مصالح زمان بالزاک گونه را به کار

می‌گیرد، و درک جدیدی از زمان را ارائه می‌دهد. و پیش از ویلیام فاکنر، در زمان از واقعه‌نگاری صرفنظر می‌کند. و به شرح اقدامات مسائلی می‌پردازد که در یک زمان، و مقارن همدیگر اتفاق می‌افتد، و داستان را به صورت خودجوش، و در هنگام وقوع عرضه می‌کند. آندره ژید در بعضی از نوشته‌های قبلی خود نیز این تجربه را آزموده بود.

آندره ژید

آندره ژید (۱۸۶۹-۱۹۵۱) برضد قواعد و مقررات اجتماعی قدم برمی‌دارد، و آشکارا همجنس‌گرایی خود را اعلام می‌کند، و در جنگ و جدال اندیشه‌ها شجاعانه و بی‌پروا درگیر می‌شود. این «استاد اندیشمند»، با تمام این خصوصیات در همهٔ عمر به اخلاق‌گرایی سبک «مُنتنی»^۱ وفادار می‌ماند. و بسیاری از تألیفات او در ادبیات جهانی جای خود را باز کرده است. کتابهای او دربارهٔ اتحاد شوروی، کنگو، کمونیسم، و استعمار، در نوع خود ممتاز و مشهورند. در خاطره‌نویسی چنان بی‌پرواست که آدمی را مهیوت می‌کند. این گونه کارهای او به اضافهٔ داستان‌ها و زمانها، و روایات، و هجویه‌های اجتماعی و سیاسی‌اش جمعاً تصویر کاملی از او را به ما ارائه می‌دهند. «دَر تنگ» (۱۹۰۹)، «ز یرزمین‌های واتیکان» (۱۹۱۴)، «سمفونی پاستورال» (۱۹۱۹)، از جمله آثار معروف او به‌شمار می‌آیند.

«آندره ژید در سال ۱۹۴۷ جایزهٔ ادبی نوبل را به‌دست آورد. این نویسنده در جست و جوی نوعی انسان‌دوستی مُدرن بود، که کوشش عقل را با جوشش غرایز و احساس آدمی آشتی دهد.

اعترافات صادقانه

«هنوز دربارهٔ اعترافات صادقانهٔ آندره ژید، قضاوت نهائی انجام نگرفته

۱- Montaigne نویسندهٔ فرانسوی قرن شانزدهم

است. این نویسنده معتقد بود که «بهترین کار مضطرب کردن دیگران است»، و سعی داشت مخلصانه و شجاعانه با دروغ و ریا بجنجد، و پرده از روی هر نوع دروغ و ریا بردارد. و حتی دروغگویی‌ها و ریاکاریهای خود را افشا می‌کند. و در این مورد هیچ‌گونه مصلحت و خوشتن‌داری را نمی‌پسندد. و تا آنجا پیش می‌رود که گوئی با نوع بشر سر جنگ دارد. عده‌ای اعترافات او را اضطراب‌آور، و گروهی ویرانگر و شیطانی خوانده‌اند.»

«هانری ماسی»

خانم دالاوی

ویرجینیا وولف (انگلیس، ۱۹۲۵)

چای انگلیسی

رُمانی است روانشناسانه و زنانه، و بسیار استوار، که شکنندگی یک وجدان آماده برای انفجار را نشان می‌دهد.

مثلِ اولیس

«خانم دالاوی»، مثل اولیس اثر جویس، داستان یک روز از زندگی یک زن، یعنی قهرمان رُمان است. یک روز با اهمیت، که همه جزئیاتش بازگو شده است.

یک روز از زندگی کلاریسا

خانم کلاریسا دالاوی، در یک بامداد روشن و آفتابی ماه ژوئن، برای خریدن گل از خانه بیرون می‌رود. قرار است آن روز عصر در خانه او ضیافتی داده شود. کلاریسا در ضمن گردش در خیابان چیزهایی را در اطراف خود می‌بیند، و به فکر فرو می‌رود، و به یاد خاطرات ایام جوانی‌اش می‌افتد. و احساسات خود را در ذهنش تجزیه و تحلیل می‌کند، و یاد پی‌تر، و عشقی که

به‌همدیگر داشتند، در فکر و روحش زنده می‌شود. پی‌تر چندی قبل به‌هندوستان رفته بود، و قرار بود که در همان روز به‌انگلیس بازگردد. و سپس به‌یاد یکی از آشنایانش به‌نام وارن اسمیت می‌افتد، که بعد از بازگشت از جبهه جنگ، از برخورد با واقعیات وحشت داشت، و کارش به‌جنون کشید.

بعد از ظهر آن روز، کلاریسا در خانه است، و پی‌تر در نخستین روز بازگشت از سفر به‌دیدار او می‌آید و او را بیشتر در خاطرات عاشقانه گذشته‌اش فرو می‌برد. و بعد از رفتن پی‌تر، دخترش الیزابت نزد او می‌آید. و آن روز عصر عده‌ای از آشنایان و خویشاوندان، در این ضیافت دور او جمع می‌شوند. و از جمله مهمانان یک پزشک است که وارن اسمیت را معالجه و مداوا می‌کند، و این پزشک برای خانم کلاریسا شرح می‌دهد که وارن اسمیت در همان روز قصد خودکشی داشته است. و سخنان پزشک چنان در جمع اثر می‌گذارد که همه به‌فکر فرو می‌روند، و دنیا و همه چیز در نظر کلاریسا ارزش و اعتبار خود را از دست می‌دهد و متحول می‌شود.

بانوی ژمان‌نویس و بانوی ناشر

خانم ویرجینا وولف که در ابتدا در نوشته‌ها یش از جین اوستین تأثیر می‌پذیرفت، به‌تدریج سبک و شیوه خاص خود را می‌یابد، و در دنیای ادبیات چهره ثابتی پیدا می‌کند. ویرجینا وولف در ژمانهایش تجزیه و تحلیل‌های بسیار ظریف و زنانه و روانشناسانه‌ای از قهرمانان خود دارد، در ژمان‌های «امواج» (۱۹۳۱)، و «گردش در کنار فانوس دریائی» (۱۹۲۷)، این نوع ظرافتها را می‌توان یافت.

نخستین آثارش را برای چاپ به‌خانم کاترین مانسفیلد (۱۸۸۸-۱۹۲۳) که هم ژمان‌نویس بود و هم ناشر کتاب، و سرانجام از شدت نومییدی خودکشی کرد، سپرد. خانم کاترین مانسفیلد، در ژمانهای «گاردن پارتی» (۱۹۲۲) و

«لانه کبوتران» (۱۹۲۳)، به‌تقل و قایح اکتفا نمی‌کند، بلکه حوادث و صحنه‌ها را در کنار هم می‌گذارد، و به‌گفت و گوهای درونی و ذهنی با خویشتن می‌پردازد.

ویرجینا وولف

ویرجینا وولف (۱۸۸۲-۱۹۴۱) به‌اتفاق برادرانش کانون روشنفکرانه ایده‌آلی را به‌وجود آورده بود. به‌فلسفه و نقد ادبی علاقه داشت. دفاع از حقوق زنان در برنامه کار او بود. و در این مورد مقالات بسیاری نوشت. ژمانهای او لطافت بسیار دارند، و به‌نوعی حدیث نفس می‌مانند. این بانوی نویسنده نیز، مانند دوست خود خانم کاترین مانسفیلد، سرانجام از فرط افسردگی خودکشی می‌کند.

نگاهی به‌اعماق

«آنچه ما در خودمان توان دیدنش را داریم، نمونه‌های ناچیزی هستند از یک دنیای بسیار بزرگ.»

«ویرجینا وولف»

پولینا ۱۸۸۰

پی‌یر ژان ژوو^۱ (فرانسه، ۱۹۲۵)

تشعشع گناه

أرفه^۲ و إژس^۳، و فروید، و خداوند،
پشتیبانان معنوی الهامات شاعرانه پی‌یر
ژان ژوو، در این زمان به‌شمار می‌آیند.

در ایتالیا

وقایع زمان در سرزمین ایتالیا روی می‌دهد، که دارای آسمان شفاف است،
و خداوند به آن لطف مخصوصی دارد. و ذهن مردم آن سرزمین لبریز است از
احساسات عاشقانه و ابهامات لطیف که استاندال نیز به این گونه چیزها علاقه
خاصی داشت.

سال ۱۸۸۰ مبداء تاریخ پولینا

در سال ۱۸۸۰، پولینا مرتکب گناهی می‌شود، و ۱۸۸۰ برای او به‌صورت

یک مبداء تاریخی درمی‌آید. پولینا، «میکله» و گناه را دوست دارد، و گناه به‌او
نیرو می‌بخشد، و او را به‌سوی خداوند می‌برد. وارد صومعه می‌شود، اما هیچ
گونه مجازات هیچ‌گونه قاعده و انضباطی، خواه خیرخواهانه و خواه وحشیانه،
نمی‌تواند تشعشع گناه او را خاموش کند. و حتی در اثر تلقینات او یکی از زنان
صومعه آرامش روحی خود را از دست می‌دهد و به‌سوی گمراهی و گناه
می‌رود. و ناچار پولینا را از صومعه بیرون می‌کنند. و او دوباره به‌سوی عاشق و
دلداداهش، میکله، می‌رود، و در غرقاب گناه فرو می‌رود. اما سرانجام میکله را
می‌کشد، و در آن حال که قصد دارد خود را نیز بکشد گرفتار می‌شود. و ده
سال را در زندان می‌گذراند. و تحمل تحقیر و عذاب در این سالها، تشعشع گناه
را عاقبت در او خاموش می‌کند.

در دهکده‌ای در ایتالیا، خانه‌ای وجود دارد که روستائیان گاهی روی در
آن خط‌هایی سیاه و کج و معوج می‌کشند. در این خانه پیرزنی زندگی می‌کند،
که گوئی از دایره زمان بیرون رفته است و به یک زنده بی جان می‌ماند. روزی
مرد بیگانه‌ای به آن خانه می‌رود، و به آن زن سالخورده سلام می‌کند. تبسم
معصومانه و پاکی بر لبهای او نقش می‌بندد. گوئی عشق این زن سالدیده از
دلدادگی‌های زمینی فراتر رفته است.

تجربه معنوی

پولینا موجودی است با پوست و گوشت آدمی، و با روح و فکری آزاد.
پولینا نه فقط نمایشی از تجربه معنوی نویسنده است، بلکه نتیجه تحقیقات او را
در زمینه روانشناسی منعکس می‌کند.

بودلر و مالارمه و ژمبو در قریحه شاعرانه پی‌یر ژان ژوو اثر گذاشته‌اند. اما
ژوو، بیش از هر چیز بحران عمیق اخلاقی سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ را در این
زمان بازتاب می‌دهد. این نویسنده با خلق «پولینا ۱۸۸۰»، آثار قبلی خود را

۱- Pierre Jean Joue

۲- Orphée مشهورترین موسیقی‌دان زمان‌های قدیم

۳- eros - خدای عشق، نزد یونانیان (اساطیر)

انکار می‌کند و دوباره متولد می‌شود. کشفیاتش در دنیای روانکاوی، و کاوش در ضمیر ناخودآگاه آدمی، و مسائل نمادین مسیحیت، در او انقلابی پدید می‌آورد، و به‌سوی دنیائی می‌شتابد، که در آن ضمیر ناخودآگاه آدمی به‌سوائی‌های ناخواسته تسلیم می‌شود. و اضطرابات عارفانه‌ای در انسان پدید می‌آورد، که به‌هیچ ترتیب از بین نمی‌رود.

ژوو شاعر بود، و چندین رُمان شاعرانه نوشت: پولینا ۱۸۸۰ (۱۹۲۶)، دنیای تهی (۱۹۲۶)، هیکات^۱ (۱۹۲۱)، واگادا (۱۹۳۱)، و صحنه اصلی (۱۹۳۵)، که داستان زنی است به‌نام «هلن دوسانی»، که بعد از معاشقه با یک مرد جوان می‌میرد، و بعضی از نظریه‌های فروید را در کشاکش داستان به‌یاد می‌آورد.

پی‌یر ژان ژوو

زندگی و کار پی‌یر ژان ژوو (۱۸۸۷-۱۹۷۶) به‌همدیگر آمیخته شده است، او شاعری را رهائی‌بخش می‌دانست. و در جنگ دوم جهانی از مبارزان نهضت مقاومت بود، و همه او را به‌نام شاعر آن نهضت می‌شناختند.

حرکتی منطقی

«در اشعار پی‌یر ژان ژوو، همیشه حرکتی منطقی به‌سوی چیزی که غایب و از ما دور است، احساس می‌شود، و همه چیز حالتی مجازی و استعاره‌ای می‌یابد. اما گاهی در دنیای مخلوق او، همه مسائل دست‌به‌دست هم می‌دهند و یک‌بارده زیر حجاب می‌روند، و به‌دو بخش تقسیم می‌شوند، یکی خطاهای نزدیک، و دیگری معصومیت‌های دوردست».

«ایوبُن فوا»

۱. Hécate رب‌النوع افسون و جادو

خورشید همچنان می‌درخشد

ارنست همینگوی (آمریکا - ۱۹۲۶)

قهرمانی در شکست

ارنست همینگوی بعضی از آدمهای «نسل از دست رفته»، و خودتبعیدی آمریکائی را، که دوران «سرگشتگی اروپائی» را می‌گذرانند، به‌صحنه می‌آورد.

بعد از جنگ

دسته‌ای از خودتبعیدیان آمریکائی، در اروپا سرگشته‌اند. این آمریکائیان نمی‌دانند چه باید کرد، و تهی بودن زندگی خود را احساس می‌کنند. الکل مثل موج در رگهایشان جاری می‌شود، و گاهی با عیش و عشرت سر خود را گرم می‌کنند.

شعله و پروانه

خانم «پرت آشلی»^۱، در جبهه پرستار بوده است، و دوبار ازدواج کرده، و از

۱. Brette Ashley

شوهر دوم نیز طلاق گرفته است، و در حال حاضر همسر یک نفر اسکاتلندی است، که از خانواده خوبی است، اما می‌خواره است و تباه شده. و با این وضع چند نفری از مردان که اوضاع را مساعد می‌بینند، مثل پروانه دور شعله وجود این زن می‌چرخند، و خانم آشلی از میان دلدادگانش یکی را انتخاب می‌کند، تا از تهی بودن زندگی خود، و زیستن در کنار یک مرد می‌خواره و مسخ شده، راه گریزی بیابد. اما خانم اشلی کسی را از میان عشاق خود انتخاب کرده است که نمی‌تواند نجات‌بخش او باشد. زیرا این مرد، یعنی «جک بارنز»، خبرنگار یک روزنامه آمریکائی است، که در جنگ زخمی شده و از نظر جنسی ناتوان است. در نظر اول این عشق ترحم‌آمیز می‌نماید. «جک بارنز» مردی است غمگین، که مدام در خویش فرو می‌رود، و به حال خود افسوس می‌خورد. اما کم‌کم این مرد برضعف‌های روحی خود چیره می‌شود، و تضادهای روحی او با «مردانگی» اش، قهرمانی از نوع آدم‌های دلخواه همینگوی را به وجود می‌آورد، که نویسنده در آثارش و زندگی خود براین موضوع بسیار تکیه می‌کند. هرچند «جک بارنز» از نظر «مردانگی» عیب و ایراد دارد، اما از نظر روحی و معنوی دارای خصوصیتی است که با هیچ کدام از دلدادگان خانم آشلی، که مثل پروانه دور او می‌چرخند، قابل قیاس نیست. از میان عشاق گذرای خانم اشلی، کوهن یهودی، که مثل سایه او را دنبال می‌کند، و او را به ستوه می‌آورد، غوغای بیشتری دارد. این مرد در این کشاکش با جوان گاو‌بازی که به خانم اشلی اظهار عشق می‌کند، درگیر می‌شود، و ماجرای غم‌انگیز و در عین حال مسخره‌ای را پدید می‌آورد.

گاو وحشی ادبیات

«خورشید همچنان می‌درخشد»، شهرت همینگوی را تثبیت کرد. و با این رُمان، همینگوی اسطوره «نسل از دست رفته» روشنفکران آمریکائی بعد از

جنگ را به صحنه می‌آورد. و در رُمان دیگری با عنوان «پاریس یک جشن است»، همین موضوع را پی‌گیری کرد.

رُمانها و داستانهای همینگوی براساس خشونت، و مسائل آتی و مستقیم زندگی پایه‌گذاری شده، بیانی فشرده و موجز دارد، و شرح مطالب به زبان محاوره است. همینگوی این شیوه و سبک را در رُمانهای «وداع با اسلحه» (۱۹۲۹) در فضای نخستین جنگ جهانی، «ناقوسها برای که به صدا درمی‌آیند» (۱۹۴۰) در مورد جنگهای داخلی اسپانیا، و «برفهای کلیمانجارو»، و «پنجاه هزار دلار»، و «مرگ در بعداز ظهر» (۱۹۳۲)، به کار برده است.

ارنست همینگوی

در سال ۱۸۹۹ به دنیا آمد، و از زندگی خود یک اسطوره ساخت. همینگوی شخصیتی است نیرومند، و در می‌گساری پُرطَاقَت. معشوقه‌های بسیار دارد، شکارچی است و حادثه‌جو. و خصلت‌های او با خصوصیات قهرمانان داستانهایش می‌آمیزد. این نویسنده که همه چیز را از راه خودآموزی یاد گرفته، روزنامه‌نویس است و با روشنفکر بازی مخالف است، و معمای دلهره‌ها و دلواپسی‌های سرکوب شده‌اش تنها با خشونت، و سرانجام با خودکشی او حل می‌شود.

عقاید دیگران درباره او

«روح آدمی را «دراماتیزه» می‌کند. در عصر ما، همینگوی درام نابودی خود را نوشته است». «ژ.ب. بیشوب»

«با آن که به خشونت و قدرت جسمی علاقه نشان می‌داد، اما قهرمانانش تقریباً از نظر جسمی عیب و ایراد دارند. عصبی‌اند. و پیروزی آنها را نه در قدرت جسمی، بلکه فضایل معنوی باید جست». «ادموند ویلسون»

رُمان‌های ژیرودو رقت و ظرافتی کم‌نظیر دارند. و شکنندگی آنها به یک هوس زودگذر، و در عین حال یک شاهکار می‌مانند.

بلا رد باندار^۲

بلا رد باندار، و فیلیپ دُوباردو، همدیگر را دوست دارند. و هر یک متعلق به یک خانواده سیاسی مخالف به یکدیگرند. که این دو خانواده را بیش از اختلاف عقیده، اختلاف دو فرهنگ از هم جدا می‌کند. با این حال هر یک سعی می‌کند به سوی دیگری برود. اما یک مانع درونی آنها را از نزدیک شدن به همدیگر باز می‌دارد.

جدائی

هر چیز کوچک و بی‌اهمیت، هر حرکت و «ژست» بی‌مطالعه، و هر

Jean Giraudoux ۱

Bella Redbendart ۲

جمله‌ای که ناخودآگاه به زبان یکی از آنها راه می‌یابد، فاصله بین آن دو را عمیق‌تر می‌کند، و گردابی از عدم تفاهم بین آنها به وجود می‌آید. اما هیچ کدام از آن دو بر ضد دیگری حرفی نمی‌زنند، و زبان به بدگویی دیگری نمی‌گشاید. بین آنها هیچ خشمی و هیچ فریادی و هیچ پرواز و پرشی نیست. جدائی آن دو از یکدیگر بسیار عادی صورت می‌گیرد.

حکایت‌ها

کمال سبک ژیرودو، که به فرم‌های کلاسیک توجه دارد، فاجعه را از بین می‌برد، و آن دو احساس می‌کنند که دیگر پیوندشان غیرممکن است. داستانهای سیاسی در معاصران بسیار تأثیر می‌گذارد، و به همین جهت «بلا» موفق شد سر و صداهای بسیار برپا کند.

این رُمان، با دو رُمان دیگر ژان ژیرودو، نوعی تریلوژی را به وجود می‌آورند. «بلا» کتاب دوم از این مجموعه است. کتاب اول «زیگفرید و لیمورن» (۱۹۲۲)، فرهنگ دو سرزمین فرانسه و آلمان را در برابر هم قرار می‌دهد، و کتاب سوم «اگلاتین» (۱۹۲۷)، تمثیلی از کشور فرانسه است که بعد از جنگ به حال تردید باقی می‌ماند.

ظرافت و ریزه‌کاریهای خاص، و انسان دوستی خوش‌بینانه ژان ژیرودو را بسیار تحسین کرده‌اند، و از این نظر کسی به او خُرده نگرفته است، اما درباره ابعاد مُدرن کتاب دیگر او به نام «ماجراهای رُزم باردینی» که تلخی اندوه را در زیر ظاهر طنزگونه‌اش پنهان کرده، کمتر سخن گفته‌اند. هرچند که ژان ژیرودو رُمان‌نویس برجسته‌ای است، و عشق‌ها و هیجانات انسانها را استادانه در رُمانهایش نشان داده است، اما شهرت نمایشنامه‌های او، زیردستی او را در رُمان‌نویسی در سایه قرار داده است.

ژان ژیرودو (۱۹۴۴-۱۸۸۲) از کارمندان وزارت خارجه فرانسه بود، و در ابتدای جنگ دوم جهانی مسئول قسمت اطلاعات این وزارتخانه بود. و کاری را به عهده او گذاشته بودند که با ذوق و اعتقادات او هم‌آهنگ نبود، زیرا او دوستدار آلمان و فرهنگ آن سرزمین بود. و به همین جهت در سالهای آخر عمر تلخکام و نگران بود. و آخرین آثار او غم‌انگیز و پُرابهامند. ژان ژیرودو پیش از آنکه جنگ به پایان برسد، عمرش به آخر رسید.

مجاز و استعاره

«مجاز و استعاره در آثار ژان ژیرودو نوعی تعادل را به وجود می‌آورد، زیرا ارتباط بین ظاهر قضایا و جوهر و عمق آنها با این ترتیب تثبیت می‌شود»
«کلود ادموند مانی»

ژیرودوی ژمان نویس

ژیرودو در ژمان «زیگفرید و لیمورن»، داستان مردی را حکایت می‌کند که حافظه‌اش را از دست داده، و می‌خواهد زندگی تازه‌ای را آغاز کند، که با گذشته او هیچ‌گونه پیوندی نداشته باشد. در «ماجراهای ژروم باردینی» از مردی سخن می‌گوید که مدام در حال فرار است و می‌خواهد از چنگ آدمیان بگریزد، و در ژمان «ژولیت در سرزمین مردان»، و چند ژمان دیگر تردید آدمی را به نمایش می‌گذارد.

آشفته‌گی احساسات

اشتفن تسوایک (اتریش، ۱۹۲۷)

پیکار با دیو

اشتفن تسوایک در نهایت استادی داستان مردی روانشناس و با فرهنگ و شکننده را در سالهای پیش از جنگ جهانی دوم روایت می‌کند.

داستانهای بلند یا ژمانهای کوتاه؟

موضوع داستانهای بلند، یا ژمانهای کوتاه اشتفن تسوایک، شور و هیجانات عاشقانه است. و محل وقوع حوادث در قسمت نامشخص روح آدمی است، که در ابهام و درد فرو رفته است.

کالبدشکافی‌ها

«آشفته‌گی احساسات» یا «یادداشت‌های صادقانه پروفیسور اِر. دُو دِ»، از معروفترین آثار او، و نمونه کامل کارهای اوست. در این داستان از مردی سخن می‌گوید که به گذشته خود می‌اندیشد، و لحظات هوس‌آلودی از دوران جوانی را به یاد می‌آورد که در آن هنگام از تسلیم شدن به هوس‌های جسمانی

پرهیز کرده است و با تجزیه و تحلیل آن حادثه تلاش می‌کند که به حقیقت پی ببرد. و برای رسیدن به حقیقت هیچ مرزی را نمی‌شناسد، و به تجربه عجیبی دست می‌زند، و سعی می‌کند زن و شوهری را که در آن رویداد سهمی داشته‌اند، به مرحله‌ای برساند، که روحشان را درهم بشکنند.

و این داستان بلند، در مجموعه‌ای از چند داستان، و از جمله «بیست و چهار ساعت از زندگی یک زن» (۱۹۳۲) که در آن داستان نیز ماجرای زنی پارسا را باز می‌گوید، که ناگهان شکافی در روح خود حس می‌کند، و در ظرف یک شبانه‌روز بنای پارسائی او درهم می‌ریزد.

شور و هیجانان ویرانگر

نیروی ویرانگر شور و هیجانان عاشقانه، در زمان دیگر او به نام «آموک» (۱۹۲۴)، به یک قدرت شیطانی تبدیل می‌شود. در داستان «ترحم خطرناک» (۱۹۳۸)، عشقی جنون‌آمیز زیر نقاب یک ترحم پنهان می‌شود، و خود را نشان نمی‌دهد، مگر آن وقت که قصد به آشوب کشیدن روح قهرمانان داستان را دارد. تسوایک، بخشی از هنر نویسندگی‌اش را مدیون مطالعه در آثار استادانی نظیر بودلر، رمبو، و ورهارن^۱ است؛ و اما در تجزیه و تحلیل روانی بیش از هر کس به فروید مدیون است.

پایان جهان

اشتن تسوایک وین پایتخت اتریش را در سالهای میان دو جنگ جهانی، که در کابوس هولناک تسلط نازی‌ها فرو رفته است به‌ما معرفی می‌کند. نویسندگان دیگر اتریش در آن عصر، و از جمله رُبرت موزیل

(۱۹۴۲-۱۸۸۰)، و یوزف رُت^۱ (۱۹۳۹-۱۸۹۴)، وضع و حال او را دارند. یوزف رُت در زمان «مارش رادتسکی» در ضمن داستان یک خانواده، انحطاط امپراتوری و ورود ارتش هیتلر را به‌وین شرح می‌دهد. آرتور شنیتسلر^۲ (۱۹۳۱-۱۸۶۲) نیز از زمره همین نویسندگان است، که پزشک است و روانکاو و زمان «ستوان گوستل» (۱۹۰۱) او در محدوده مسائل روانی است.

اشتن تسوایک

این «تم» در زمانهای او تکرار می‌شود که هر انسان، شکافی و به‌عبارت دیگر، گسسته جانی، در روح خود دارد. و خود او نیز با همین وضع روبه‌رو بود. و در ساحل گرداب زندگی می‌کرد. تسوایک در سال ۱۸۸۱ به دنیا آمد. یهودی بود و اهل وین. و روحاً اروپایی بود و عمیقاً از وحشیگریهای جنگ اول جهانی رنج می‌برد. و به‌قبیله‌ای از روشنفکران متعلق بود که بسیار نازک‌اندیش و شکننده‌اند، و مثل ادیبان قرن نوزدهم روشنفکری بود بسیار نازک‌طبع. در سال ۱۹۳۴ در لندن ساکن شد، و تابعیت آن کشور را پذیرفت. و پس از پیروزی و تسلط نازیسم در بخش‌های بزرگی از اروپا، چنان سرخورده و مأیوس شد، که به‌اتفاق همسرش به برزیل رفت. و آن دو در آنجا در ۲۲ فوریه ۱۹۴۲ خودکشی کردند.

در دوران تسلط نازیها

در دوران تسلط نازیها، بسیاری از نویسندگان داوطلبانه راه تبعید در پیش گرفتند. بعضی خاموش شدند، اما بعضی از در اطاعت درآمدند. نازی‌ها کتابها را می‌سوزاندند، و گوئی برای خاک‌سپاری ادبیات آلمان آمده بودند.

۱ - Joseph Roth

۲ - Arthur Schnitzler

۱ - Emile Verhaeren دره‌هارن (۱۸۵۵-۱۹۱۶) - شاعر و نویسنده و نمایشنامه‌نویس

بلژیکی

رُمانِ پلیسی

(اروپا - نیمه نخست قرن بیستم)

از رُمانهای پُر از رمز و راز انگلیسی تا
رُمانهای منطقی و روانشناسانه. از
رُمانهای جنائی رآلیستی تا رُمانهای
ناتورالیستی.

ریشه‌ها

رُمان پلیسی اساساً به قرن بیستم تعلق دارد. اما از بعضی از جنبه‌ها، اجداد دور یا نزدیکی برای آن یافته‌اند. در میان این اجداد می‌توان از ادگار آلن پُو (۱۸۶۹-۱۸۰۹) نام برد، که از این نظر کسی اعتراض و ایرادی ندارد. چون خالق پرسناژ بازجو و مأمور تحقیق است، که با دقت و ریزبینی، و بهره‌گیری از منطق و ظرافت‌های روانشناسانه، مسیر و خصوصیات جنایات را ردیابی می‌کند. و داستانهای «جنایت در کوچه مورگ» (۱۸۸۴)، و «نامه رُبوده شده» او پیروان و مقلدان بسیار داشته است.

اُوژن سوا^۱ (۱۸۵۷-۱۸۰۴)، نویسنده داستانها و رُمانهای مفصل و پُرآب و تاب، و دنباله‌روان او نیز داستانهائی از زندگی گدایان و دزدان در شهرهای بزرگ، و کشف اسرار جنایات نوشته‌اند.

امیل گابوریو^۲ (۱۸۷۳-۱۸۳۴) نیز از آفریدگاران رُمان جنائی و پلیسی است. که رُمانهای مردم‌پسند و طولانی و پرحادثه نوشته است. در نخستین داستانهایش سعی کرده است از شگردهای بعضی از آثار جنائی ادگار آلن پو تقلید کند. داستانهای «جنایت اُرسیوال»، و «پرونده شماره ۱۱۳»، در میان تالیفات این نویسنده، بسیاری از ویژگی‌های داستانهای جنائی و پلیسی قرن بیستم را دارند. و او را به‌عنوان پیش‌کسوت «آرتور کونان دوئل»^۳ خالق شرلوک هلمز می‌شناسند.

و اما استادان رُمان‌های پلیسی

سیر آرتور کونان دویل (۱۹۳۰-۱۸۵۹)، پزشک بود و اسکاتلندی، و به‌نواحی قطبی و سواحل آفریقا و بسیاری از نقاط دیگر جهان سفرها کرد. در ابتدا به تقلید از والتر اسکات داستانهای تاریخی می‌نوشت. داستانهائی درباره جنگ‌های آفریقا، و داستانهای علمی و تخیلی، از یادگارهای این دوره از عمر اوست. و اما این نویسنده پُرکار خالق بکی از معروفترین کارآگاههای داستانهای پلیسی، یعنی شرلوک هلمز است. شرلوک هلمز از کارآگاهانی است که مستقل کار می‌کند. بسیار هوشمند است. منطقی است. بدون دلیل و مدرک حرف نمی‌زند. به احساسات بشری بی‌اعتناست و مسائل جنائی را دقیقاً تجزیه و تحلیل می‌کند و جزئی‌ترین نشانه‌ها را از نظر دور نمی‌دارد. در هوای مه‌آلود

۱. Eugène Sue

۲. Emile Gaboriau

۳. Arthur Conan Doyle

لندن به کشف جنایات می‌پردازد. پپ می‌کشد، و با عینک یک چشم چیز می‌خواند، و دوست و همراه مطلع و کاردانی دارد به نام دکتر واتسون. و این نکته را هم باید به یاد داشت که این کارگاه بزرگ و بسیار دقیق و هوشمند، گاهی در مصرف کوکائین افراط می‌کند. شرلوک هلمز تنها به قدرت مغز خود اعتماد دارد، و بازرسان پلیس را به چشم حقارت می‌نگرد، ولی در عین حال با اسکاتلندیارد همکاری می‌کند. ماجراهای شرلوک هلمز (۱۸۹۱-۱۹۲۷) در طی داستانهای بسیار نقل شده است. که «دره مرگ» (۱۹۱۵)، و «سگ باسکرویل» (۱۹۰۲)، از معروفترین آنهاست.

موریس لبلان (۱۸۶۴-۱۹۴۱) نیز رُمانهایی می‌نوشت که به صورت داستانهای دنباله‌دار در روزنامه‌ها و مجلات چاپ می‌شد، و گاهی به سبک پُل بورژه، در داستانهایش بیشتر به مسائل روانی آدمهای داستان توجه داشت. این نویسنده در سال ۱۹۰۷ آرسن لوپن را خلق کرد. که به نام «دزد جوانمرد» معروف شده، و شهرتش از شرلوک هلمز کمتر نیست. موریس لبلان در سال ۱۹۰۸ رُمانی نوشت با عنوان «آرسن لوپن در مصاف با هرلوک شلمز» که در حقیقت می‌خواست «هرلوک شلمز» را که تحریفی از نام شرلوک هلمز بود با آرسن لوپن درگیر کند. و هوشمندی و نبوغ مخلوق خود آرسن لوپن را، حتی در موضع برتر قرار دهد. آرسن لوپن نوعی رایین هوِد مدرن است. آرسن لوپن دزدی می‌کند. به زیباترین شکل حقه‌بازی و کلاهبرداری می‌کند. زنان زیبا را می‌فریبد، و در عین حال بخشنده و جوانمرد است. و از پرسناژهای دوران «عصر زیبا» است، که از «پایین شهر» درآمده، و با آداب و رسوم بالا شهری‌ها انس گرفته است. در داستانهای موریس لبلان، مأموران پلیس و کارآگاهان معمولاً حرکات مسخره و افکار ابلهانه‌ای دارند، و بازبچه شیطنتهای هوشمندانه آرسن لوپن می‌شوند. و در بعضی از داستانهای موریس لبلان عملیات آرسن لوپن توسعه پیدا می‌کند، و قدم به صحنه «تاریخ» می‌گذارد.

این گونه افراد یاغی و ضد قانون، در بعضی از داستانهای دیگر این دوران به صورت قهرمانان درمی‌آیند «فانتوماس» نمونه‌ای از این قهرمانان است. که به شکل اسرارآمیزی دامنه عملیاتش را در سراسر پاریس می‌گسترده و با دستگاههای قضائی و پلیس درگیر می‌شود. «پسی بر سووستر»^۱ (۱۸۷۴-۱۹۱۴) و مارسل آلن^۲ (۱۸۸۵-۱۹۶۹)، از سال ۱۹۱۱ تا ۱۹۱۴ سی و دو جلد کتاب درباره عملیات عجیب و اسرارآمیز فانتوماس نوشته‌اند. یکی دیگر از این نوع قهرمانان «شیری - بی بی»^۳، از محکومان به زندان با اعمال شاقه است. که گاستون لورو^۴ (۱۸۶۸-۱۹۲۷)، خالق اوست. گاستون لورو، نویسنده و روزنامه‌نویس فرانسوی در رُمان پلیسی خود: «راز اتاق زرد» (۱۹۰۸)، و دنباله آن «عصر خانم سیاه‌پوش» (۱۹۰۹)، کارآگاهی به نام «رولتابل»^۵ را به صحنه می‌آورد، که بسیار هوشمند است و دقیق، و اهل عیش و عشرت.

دوبانوی انگلیس استادان دلهره

تا این هنگام رُمانهای پلیسی هنوز با عناصر بیگانه‌ای آمیخته بودند، و بعضی از ماجراها و ملودرام‌ها و مسائل اعجاب‌انگیز و حتی عارفانه در آنها راه داشتند، که با طبیعت رُمانهای پلیسی سازگار نبودند. و در حقیقت رُمانهای پلیسی احتیاج به تصفیه داشتند. و این کار مهم و اساسی را دو «ملکه جنایت»، یعنی دوروتی لایت سایرز^۶ (۱۸۹۳-۱۹۵۷)، و آگاتا کریستی (۱۸۹۰-۱۹۷۶)

- ۱ - Pierre Souvestre
- ۲ - Marcel Allain
- ۳ - Cheri-Bibi
- ۴ - Gaston Leroux
- ۵ - Rouletabille
- ۶ - Dorothy Leight Sayers

انجام دادند.

آگاتا کریستی، در بسیاری از رُمانهایش دو پرسناژ اصلی دارد. یکی خانم مارپل، بانویی سالخورده و بسیار موجه و محترم انگلیسی است، که در کشف اسرار جنایات استاد است، اما این هنر را زیر نقاب سادگی و تواضع می‌پوشاند. و دیگری هرکول پواروست، که کارآگاهی است ریزه‌اندام و بلژیکی، وسواسی و ظریف و پُر مدعا و مغرور. آگاتا کریستی مسائل جنائی را با ساخت و سازهای منطقی طرح می‌کند. توطئه‌های داستان در حد کمالند. تجزیه و تحلیل‌هایش نقص ندارند. هرکول پوارو به‌شروع هُلُمز می‌ماند. اما بدون هرگونه رُمانتیسیم. در رُمان «ده مجسمه کوچک» (۱۹۳۹)، خواننده را نیز وارد قضایا می‌کند، و او را به‌تفکر وامی‌دارد، تا هر بار بعد از کشته شدن یکی از مدعوین، قاتل اصلی را پیدا کنند. در رُمان «جنایت در قطار سریع‌السیر شرق» (۱۹۳۴)، بازی به‌نهایت ظرافت خود می‌رسد. و سرانجام معلوم می‌شود که «قطار» گناهکار است، یعنی همه مسافران آن!

رُمان پلیسی رآلیست

ژرژ سیمون^۱ (۱۹۰۳-۱۹۸۹)، روزنامه‌نگار بود. در داستانهای جنائی خود به‌اشخاص بسیار ناچیز و عادی می‌پردازد. و در رُمان «سگهای له شده» اش، دنیای مردم بی‌اهمیت و ناچیز را کشف می‌کند، که در زیر ظاهر زندگی ساده خود، اسرار خنده‌آور و غم‌انگیزی را پنهان کرده‌اند. «کمیسر مگره»، قهرمان او، صورت پت و پهنی دارد، کم حرف است، و سکوت او و تأمل او در ضمن کشف اسرار جنایات مشهور شده است. «سگ زرد» (۱۹۳۱)، «قضیه سن - فیاکر» (۱۹۳۲)، «دیوانه برزراک» (۱۹۳۲)، از معروفترین آثار او به‌شمار می‌آیند.

آثار سیمون تنها به‌ماجرای «کمیسر مگره» محدود نمی‌شود. به‌نظر نقدنویسان، رُمانهای رآلیستی جهانی او را باید در رُمره بهترین تألیفات او به‌حساب آورد. این نویسنده که سالها برای روزنامه‌های بزرگ رپورتاژ تهیه می‌کرد، بارها تا دورترین نقاط جهان به‌سفر رفت، و تخیل بسیار وسیع جهانی داشت. و افکار او در محدوده یک کشور نمی‌گنجید. تا آنجا که بعضی از نویسندگان سرشناس مانند مارسل اِمه^۱ درباره او اغراق می‌گویند، و او را با بالزاک مقایسه می‌کنند. و معتقدند که ژرژ سیمون، بالزاک است که در رُمانهایش از «طول و تفصیل» پرهیز می‌کند. بعضی از نویسندگان بزرگ نیز کارهایش را تحسین کرده‌اند و رُمانهای او را «ادبیات واقعی» نام داده‌اند. ژرژ سیمون عضو فرهنگستان سلطنتی بلژیک، و فرهنگستان زبان و ادبیات فرانسه بود.

لئوماله^۲ (متولد ۱۹۰۹ در مارسی)، از نخستین کسانی است که فضای رُمان سیاه پلیسی آمریکا را به‌فرانسه انتقال داد. در میان رُمانهای او، «شماره ۲۰ کوچه ایستگاه» (۱۹۴۲)، و «مه روی تُولییاک»، از بقیه آثارش معروف‌تند. لئوماله در سال ۱۹۵۸ جایزه ادبی «طنز سیاه» را دریافت کرد.

۱- Marcel Aymé

۲- Leo Malet

۱- Georges Simenon

گرگ بیابان

هرمان هسه (انگلیس، ۱۹۲۷)

انسان بودن و گرگ بودن

هرمان هسه سعی می‌کند انسان آزرده
خاطری را از طریق تجربه‌ای عارفانه
به صلح و آرامش برساند.

مرد پنجاه ساله

هاری هالر مرد تنهای تقریباً پنجاه ساله‌ای است، که بیهوده تلاش می‌کند
که احساس بیگانگی‌اش را با جامعه پنهان نگاه دارد. در اوایل داستان این مرد
اتاقی در یک محله بورژوازی کرایه می‌کند، و می‌خواهد زندگی منظم و معقولی
داشته باشد.

تغییر حال

چندی نمی‌گذرد که آشکار می‌شود که او آزرده‌دلی است بیگانه با محیط
خویش، و به این محله و به این محیط تعلق ندارد. و فرهنگ دیگری دارد، و
جوهرش چیز دیگری است، و از آن پس سعی می‌کند که واقعیات وجودی‌اش
را بیابد، و به‌کانونی که نمی‌داند در کجاست پناه ببرد. و براساس تجربه‌ها و

تخیلات بیمارگونه‌اش به «تماشاخانه سحرآمیز» راه می‌یابد. و خود را در برابر
ضمیر ناخودآگاهش می‌بیند. و سایه‌های گوتی و موتسارت را در کنار خود
حس می‌کند، که به پرسش‌های او پاسخ می‌دهند، و تشویقش می‌کنند که از
دوگانگی روح خود، یعنی انسان بودن و گرگ بودن، که در هر انسانی وجود
دارد درگذرد. و این دوگانگی را در راه نظم و قاعده جهان پُر آشوب و بی‌قاعده
قرار دهد، و «خندیدن را یاد بگیرد» و طنز و نیشخند زندگی را بیاموزد.

طی طریق در مسیر نهایی

همه رُمانهای هرمان هسه آثاری از سمبولیسم دارند، و اغلب قهرمانان او
آزرده‌خاطر و معذب‌اند. و سعی می‌کنند که از چیزهایی بگریزند. در یکی از
آخرین تالیفاتش، مثل «بازی سرواریدهای شیشه‌ای» (۱۹۴۳)، به‌رؤیا، و
ایده‌آلیسم، و شهری خیالی که افراد برتر آن را اداره می‌کنند، روی می‌آورد، و
جنبه‌های ملایم و آرام اندیشه‌های نیچه را با ستایش زیبایی و عشق می‌آمیزد.
در خط سیر تالیفات او می‌توان تحولات روحی او را دریافت. نخستین
رُمان او به‌نام «پتر کامتسیند»، داستان پسری است که در خانواده‌اش با او
بدرفتاری می‌کنند. و پس از چندی این پسر تاب نمی‌آورد و سر به‌طغیان
برمی‌دارد. هرمان هسه، این رُمان را، که برای او شهرت بسیار به‌همراه آورد،
در بیست سالگی نوشت. در رُمان «گرتروود» (۱۹۱۰)، به‌شرح یک بحران
عمیق روحی می‌پردازد. در رُمان «فردا» (۱۹۱۹)، با بورژوازی درمی‌افتد، و
در انتظار ظهور یک فلسفه دینی جدید است. در «سیذارتا» (۱۹۲۲)، داستان
زندگی یک شاهزاده هندی، بودای آینده، را روایت می‌کند، و بعد از سفری
به هندوستان، «سفر به شرق» را می‌نویسد. و در کتاب «نرگس و زرین‌دهن»
(۱۹۳۰) به‌قرون وسطی می‌رود، و در آنجا به‌جست و جوی معنویات و
معقولات می‌پردازد.

هرمان هسه

در آلمان، در سال ۱۸۷۷ در خانواده‌ای که مبلغ مذهب پرتستان بودند، به دنیا آمد. و برضد سختگیری‌های خانواده عصیان کرد، و به قریحه و استعداد هنری خود روی آورد. و سپس به مشربی عارفانه تمایل یافت. به سوی پناهنده شد، و تابعیت آنجا را پذیرفت. و نزدیک دریاچه کنستانس اقامت گزید. تلاش می‌کرد با طبیعت دمساز شود، و مدتی نیز در هندوستان به تحقیق اندیشه‌های عرفانی دلخواه خود مشغول بود.

هرمان هسه در سال ۱۹۴۶ جایزه ادبی نوبل را دریافت کرد، و در نهم اوت ۱۹۶۲ درگذشت.

رُمان نویس و فیلسوف

«اوگوست فُولز» می‌گوید: «در آثار هرمان هسه، رُمان نویسی با فلسفه می‌آمیزد، و رُمان غالباً پنهان‌های بیش نیست». و با آن که رُمان نویسی و فلسفه، هر کدام قواعد و ضوابط مخصوص خود را دارند، هرمان هسه از آن نمی‌ترسد که با درآمیختن این دو، در هر دو مورد شکست بخورد. در رُمان «بازی مرواریدهای شیشه‌ای»، مواد و مصالح رُمان محو می‌شود، و مرد اندیشمند به گونه خطرناکی به سوی رؤیای یک طبقه خاص از ابرمردان پیش می‌رود، و به انحراف می‌گراید.

ترز دِ که رو^۱

فرانسوا موریاک (فرانسه، ۱۹۲۷)

قدیس یا شهید؟

آیا باید به فرانسوا موریاک نیز مانند تولستوی، خُرده گرفت، که در اواخر عمر به تبلیغ مذهبی روی می‌آورد، و در «قالب مذهب» فرو می‌رود، و گاهی رُمانی نیز می‌نویسد؟

کاخ دادگستری شهر بُردو

برای خانم «ترز لاژوک»، همسر آقای «برنار دِ که رو» «حکم منع تعقیب» صادر کرده‌اند، و او آزادانه از کاخ دادگستری بُردو بیرون می‌آید.

تا پایان شب

در این حال ترز گذشته خود را به یاد می‌آورد: بعد از ازدواج با «برنارد دِ که رو»، مردی با املاک و ثروت بسیار، زندگی‌اش نظم و قانون پیدا می‌کند، و به سامان می‌رسد. اما پس از چندی احساس می‌کند که شوهرش را دوست

۱. Thérèse Desqueyoux

ندارد. و کم‌کم این احساس به‌بیزاری و حتی به‌کینه و نفرت تبدیل می‌شود. و این کینه و نفرت به‌علت شور و هیجانانگیزانه‌اش نشده و سرکوب شده‌اش در او رشد می‌یابد. دوستی با «آن»، و عشق جوانی به‌نام «ژان آزودو»، نیز نمی‌تواند رضای خاطر و آرامش روحی را به‌او بازگرداند. و احساس نفرت او از شوهرش به‌جائی می‌رسد که به‌فکر می‌افتد او را مسموم کند. و برای این منظور دست به کارهائی می‌زند. شوهرش پی به‌حقیقت می‌برد و کار به‌محاکمه می‌کشد. اما در طی دادرسی شوهر به‌نفع ترز گواهی می‌دهد، و قاضی حکم منع تعقیب را صادر می‌کند. و ترز از آن پس به‌خانه باز می‌گردد، و گوشه‌گیر می‌شود، و با هیچ‌کس حرف نمی‌زند. و حتی به‌فکر خودکشی می‌افتد. وضع روحی او به‌گونه‌ای است که با یک مُرده تفاوتی ندارد. شوهرش به‌وحشت می‌افتد، و او را به‌پاریس می‌برد، و در آنجا او را به‌حال خود رها می‌کند.

در پایان این شب طولانی، ترز حتی بعد از پانزده سال از زندگی گذشته‌اش رها نمی‌شود، و همچنان در افکار سیاه خود فرو رفته است. تا آن که یک شب دخترش، ماری، که از خانه و املاک پدری فرار کرده، زنگ درِ خانه او را می‌زند. ترز او را می‌پذیرد، و در کنار خود می‌نشانند، و داستان گناه گذشته‌اش را برای او نقل می‌کند. ماری ابتدا به‌بیم و هراس می‌افتد، اما کم‌کم آرام می‌شود. و نزد مادر می‌ماند. و ترز زندگی خود، و غرور و ثروت خود را وقف او می‌کند.

ژمان کاتولیک

پایان داستان به‌پشیمانی و توبه مسیحیان شباهت دارد. که در اواخر عمر ذهن او را به‌خود مشغول کرده بود. با این وصف فرانسوا موریاک این موضوع را انکار می‌کند، که چنین قصدی داشته، و می‌خواسته است که یک «ژمان کاتولیکی» بنویسد. حال آن که اعتقادات مذهبی او در همه آثارش اثر گذاشته

است. موریاک به‌سرگردانی روح آدمی معتقد بود، و گمان می‌کرد که از طریق ایمان می‌توان روح آدمی را از سرگردانی رهائی بخشید. قهرمانان موریاک همه در گرداب گناه و شرارت فرو رفته‌اند، و ایمان به‌خداوند را فراموش کرده‌اند. و با این وصف خداوند دوستشان دارد.

داستانهای موریاک به‌سبکی ظریف و درخشان نوشته شده‌اند، و به‌همین علت خواننده کمتر متوجه گودال‌های عمیق روح قهرمانان او می‌شود. و بعضی از ژمان‌های او، آثار «پرنائس» را به‌یاد می‌آورند.

فرانسوا موریاک

موریاک (۱۸۸۵-۱۹۷۰)، با ژمان‌های نخستین خود: «ژانتریکس» (۱۹۲۳)، و «اسرار فروتننا» (۱۹۳۳)، موفق و مشهور شد. در سال ۱۹۳۳ به‌عضویت فرهنگستان فرانسه درآمد، و در سال ۱۹۵۲ جایزه نوبل به‌او تعلق گرفت.

فرانسوا موریاک ژمان‌نویس بود و سیاستمدار و روزنامه‌نگار. خاطرات ادبی و تاریخی او نیز خواندنی است.

به‌عقیده ژان پل سارتر:

«چرا این نویسنده جدی و پُرکار به‌منظور نهائی خود دست نیافته است؟ گمان می‌کنم به‌علت غرور و خودبینی او باشد. آقای موریاک خود را برگزیده خداوند می‌داند، و خیال می‌کند که دانائی و توانائی خداوند به‌او رسیده است. اما قضیه اینجاست که ژمان را یک انسان برای انسانها می‌نویسد. و نگاه خداوند از ظواهر می‌گذرد و در این سطح متوقف نمی‌ماند. و هنر از ظواهر برمی‌آید. و خداوند دانا و تواناست، اما هنرمند نیست. فرانسوا موریاک نیز هنرمند نیست.» «ژان پل سارتر»

کنترپوان^۱

آلدوس هاکسلی (انگلیس، ۱۹۲۸)

موزائیک

رُمان آلدوس هاکسلی بیشتر به موزائیک شباهت دارد، زیرا نویسنده هزاران قطعه کوچک را در کنار هم می‌گذارد، و همچون یک دانشمند به آنها می‌نگرد، و از این راه می‌خواهد به حقیقت مورد نظر خود برسد.

عقیم و بی‌اثر

هاکسلی محیطی را به ما ارائه می‌دهد، با افرادی مرقه و هنرمند، و تقریباً سترون و نومید؛ افراد زیادی به صحنه می‌آیند و نقش خود را بازی می‌کنند و از صحنه بیرون می‌روند.

هنر کنترپوان

والتر بیدلیک، منتقد ادبی لندن، مردی است ناتوان، که ذهنی آشفته دارد، و

۱. Contrepoint در موسیقی قواعدی راگریند که در ترکیب و هماهنگی چند ملودی به کار می‌رود.

موجودی است بی‌ثمر و بی‌اثر؛ پدر او، جان، که سابقاً هنرپیشه بوده، و در کار خود موفق نشده، وقتی احساس می‌کند که نیروی خلاق ندارد، به وحشت می‌افتد، و در سوی دیگر والتر، که معشوقه بی‌خیال و سردمزاجی دارد، او را رها می‌کند و معشوقه دیگری می‌یابد، که تندخوست، و از عذاب دادن او لذت می‌برد. لُرد اردوارد، یکی دیگر از آدمهای رُمان، دانشمند است، و درباره جانوران آزمایشگاه خود اطلاعات زیادی دارد. اما از اسرار روح آدمیان بی‌خبر است.

به این درام‌های فردی، درام ایدئولوژی‌های گوناگون نیز افزوده می‌شود. «اسپاندرل» نهیلیست است، و «فرانک» ایده‌آلست، و برای «برلی» فاشیست نقشه می‌کشد.

در میان این آدمهای بی‌شمار و حقیر و بدبخت، «مارک رامپون» وضع متفاوتی دارد. این نقاش هنرمند، از یک خانواده عادی است، و با زنش، ماری، یک زوج ایده‌آل را به وجود آورده‌اند، و از هر جهت همراه و متفق همدیگرند.

برضد رُمان بورژوا

کنترپوان، مانند آثار جویس، و سکه‌سازان زید، و رُمان‌های پروست و ویرجینیا وولف، فرم‌های سنتی را طرد می‌کند. عشق و علاقه هاکسلی به موسیقی، در عنوان کتاب، کنترپوان، تجلی می‌یابد. و با ترکیب صحنه‌های آشفته و ناهمساز، یک فرم هماهنگ پدید می‌آورد. و در این رُمان طرح نقطه نظرهای متفاوت و متعدد، و ترکیب آنها را با مهارت به کار می‌برد. آلدوس هاکسلی از درجه علم به همه چیز نگاه می‌کند، و اصولاً از خانواده‌ای است که دانشمندان برجسته‌ای را در دامان خود پرورش داده است. پدربزرگ و برادر او زیست‌شناسان نام‌آوری بوده‌اند. و او نیز روح و نفس آدمی را مانند مواد و مصالح گوناگون در یک آزمایشگاه تجزیه و تحلیل می‌کند. فکر و ذوق تجربی

دارد، به روانکاوی علاقه‌مند است. به بعضی از مشرب‌های عارفانه، و خصوصاً اندیشه‌های بودایی عشق می‌ورزید. کتاب «آرامش اعماق» او لبریز از این گونه اندیشه‌هاست. و در کتاب «دروازه‌های ادراک» (۱۹۵۶)، استعمال مواد مخدر و توهم‌زا را، راهی برای رهایی و آزاد شدن می‌شمارد.

آلدوس هاکسلی

آلدوس لئونارد هاکسلی (۱۸۹۴-۱۹۶۳)، از کسانی بود که می‌خواست چیزی فراتر از حقایق مشهود را ببیند. تقریباً نابینا بود. عالم بود و ضد علم. قریحه و استعداد پزشکی‌اش را نادیده گرفت. مثل دوستش دی. اچ. لارنس، معتقد به آزادی و رهایی از سنت‌ها و قدرت‌ها بود. هاکسلی در اواخر عمر به کالیفرنیا رفت، و در آنجا اقامت گزید. و در نهایت آرامش به انتشار افکار خود درباره آینده بشر پرداخت.

بهترین دنیاها

آلدوس هاکسلی در کتاب معروفش به نام «بهترین دنیاها» (۱۹۳۲)، مدینه فاضله مورد نظرش را خلق می‌کند، که در آنجا همه چیز به حد کمال است؛ و علم همه امور را زیر نظر دارد، و اداره می‌کند، و در آنجا «فردیت آدمی»، و تفاوت‌های فردی آدمیان سر به سر از بین رفته است.

نادژا

آندره برتون^۱

رُمان خوابگرد

«زیبائیها تشنج می‌آورد و یا برعکس»

رُمانی که رُمان نیست

نادژا را مانند یک رُمان نمی‌توان خلاصه کرد. که خود متکرم رُمان بودن است.

نوعی جست و جو

این داستان نوعی کاوش و جست‌وجوی نویسنده در شهر پاریس، برای کشف حقایق پنهان آن است. نادژا، زن ناشناسی است با ظاهری آراسته و لبخندی اسرارآمیز، بسیاری چیزها را می‌بیند، گم می‌شود. خود را باز می‌یابد. چیزهایی را کشف می‌کند. در رؤیا فرو می‌رود. و هرچند که گشت و گذار او سر نخ‌ی برای تداوم داستان به دست ما می‌دهد، اما اصل ماجرا شباهتی به شرح حوادث یک رُمان را ندارد.

برتون خاطره‌ای را به سبک سوررئالیستی می‌نویسد. و نادژا مانیفست

۱- André Breton



سوررالیسم به حساب می‌آید. که در جست‌وجوی حقیقت دیگری است، و برای کشف نوعی زیبایی ناشنیده و بی‌سابقه تلاش می‌کند، که با تجسّمات و تصورات مرسوم متفاوت باشد.

موضوع کشف نقاطی از پاریس، که می‌گویند محل رفت و آمد ارواح است، با خیالپردازی‌ها و دیوانه‌بازی‌ها به هم می‌آمیزد. این داستان تلاش می‌کند تجربه تازه‌ای در محدوده ادبیات باشد، هم اثر ادبی باشد و هم ادبیات را نقی کند. نویسنده از همه چیز، در واقع عکس برمی‌دارد. و الزامی برای شرح و توصیف نمی‌بیند و سبک آن مستندی است براساس تأثیر مناظر بر روان و اعصاب آدمی. با این وصف نادژا به «آرلین»، زُمان معروف آراگون می‌پیوندد، که در واقع تجسّم ادبی رؤیاست.

سوررالیسم برضد زُمان

سوررالیسم تلاش می‌کرد که در محدوده‌های جدیدی تجربه و آزمایشی بکند، و انقلابی به وجود آورد. و این قلمرو جدید طبعاً زیبایی‌شناسی خود را دارد، و به هر حال ادبی است، سوررالیسم برضد بورژوازی‌ترین و خردمندانه‌ترین فرم‌های ادبی، یعنی زُمان، قدم به میدان گذاشته بود. زُمان‌نویس‌ها برای نوشتن زُمان مدتها به تفکر و تأمل می‌پردازند، و معمولاً چهارچوبه اصلی آن را پیش از شروع مطلب آماده می‌کنند. سوررالیسم می‌خواست زُمان را از طرح تفکر قبلی جدا سازد، و آن را براساس تصادف و اتفاق پایه‌گذاری کند. اما با تمام این کارها و «ابتکارات»، زُمان‌نویس‌های سوررالیست به‌رغم میل خود زُمان‌نویس از آب درآمده‌اند. و در این میان تنها کسانی به‌جائی نرسیده‌اند که درست تسلیم چنین نظریه‌ای شدند، و گرنه آراگون همه نیروی خلاق خود را به کار برد، که زُمان را به‌دنیای واقعی بازگرداند. و همین امر در میان سوررالیست‌ها جار و جنجال زیادی به پا کرد.

و کم‌کم سوررالیسم در محدوده نظری خود باقی ماند، و تقریباً همه آفرینندگان آثار ادبی، از این فکر عدول کردند، یا از در مخالفت با آن درآمدند. و برتُون که از این ایدئولوژی طرفداری می‌کرد، نگاهیان و نگهدار آن اصول شد، و بعد از جنگ دوم جهانی، برتُون برای آن که تجربه‌های سوررالیستی را دنبال کند، دچار مشکلات فراوان شد.

آندره برتُون

آندره برتون (۱۸۹۶-۱۸۹۶)، بعد از جنگ اول، آپولینر را کشف کرد، و زَمبُو، و ژاک واشه^۱، و بسیاری از جوانان هنرمند عصیانگر را؛ و مجله ادبیات و جنبش سوررالیسم را به اتفاق آراگون و فیلیپ سوپو^۲، پایه‌گذاری کرد. و اشعار و آثار خود را یکی پس از دیگری به چاپ سپرد اشعارش در مجموعه‌ای با عنوان «روشنائی زمین» (۱۹۲۳)، و داستانها و مقالاتش در کتابهای «ظروف مرتبطه» (۱۹۳۲)، «آرکان ۱۷» (۱۹۴۴)، و «کلید کشتزارها» (۱۹۵۲)، و چند کتاب دیگر منتشر شده است.

۱- Jacques Vaché

۲- Philippe Soupault

دُنِ آرام

میخائیل شولوخف (اتحاد شوروی، ۱۹۴۰-۱۹۲۸)

طوفان در رودخانه

دُنِ آرام، به شهرت جهانی رسید، و
جایزه ادبی نوبل را برای نویسنده‌اش
به‌ارمغان آورد، و به‌صورت پرچمدار
رُمان شوروی درآمد.

ده سال انقلاب

۱۹۱۲ تا ۱۹۲۲، دوران ده ساله انقلابی، و ده سال جنگ داخلی است، که
سرنوشت میلیون‌ها نفر را رقم می‌زند. در طول جنگ جهانی اول، قزاقان
افسانه‌ای، این سوارکاران قهرمان، که به‌موجودات اسطوره‌ای نیمه انسان و نیمه
اسب می‌مانند، در ابتدا همه با همند و مغرور و متحد. اما چهار سال بعد همه از
هم جدا می‌شوند، و در جنگهای داخلی به‌جان همدیگر می‌افتند. و در همه جا
سخن از قتل است و غارت و آتش زدن و اعدامهای برق‌آسا.

حماسه قرن

مردم در محدوده‌ای که حوادث داستان در آن روی می‌دهد گاهی با

همدیگر متحد می‌شوند، و گاهی اتحادشان را برهم می‌زنند. و شور و هیجانات
به‌حد انفجار می‌رسد. و همه‌جا سخن از عشق‌هاست و کینه‌ها. کُرشوتف، یکی
از کولاک‌ها را، «سرخ‌ها» تیرباران کرده‌اند. «کُچه وی» که به‌افکار انقلابی
پای‌بند است، به‌یک فرشته انتقام‌جو تبدیل می‌شود، و دمار از روزگار
نروتمندان و بازرگانان و کشیشان برمی‌آورد. و در هر سو جدال و کشمکش
است، و هرکس در پی اعتقادی است، و اختلاف عقاید مردم را به‌جان همدیگر
می‌اندازد. گرگوری بلکوف، و آکسینیا، پرشور و جسورند. گرگوری نمادی از
افتخارات قزاقان به‌شمار می‌آید. او مدتها با آلمانی‌های مهاجم، و بعداً بر ضد
ارتش سرخ و بر ضد لهستانی‌ها جنگیده است. و عاقبت بعد از شکست‌های
پیاپی فرماندهی دسته‌ای را به‌عهده می‌گیرد، و نومیدانه به‌جنگ ادامه می‌دهد.
گرگوری سعی می‌کند که قوم قزاق را بر ضد روس‌های سفید، و «سرخ‌ها»
برانگیزد، و در واقع در کنار شکست‌خوردگان با ارتش سرخ می‌جنگد.
خانواده‌اش از بین می‌روند. آکسینیا کشته می‌شود.

غلتک انقلاب

رُمان شولوخف در اینجا متوقف نمی‌ماند، و آخرین حماسه قزاقان تداوم
می‌یابد. انقلاب در سرزمین دُن به‌پیروزی کامل می‌رسد. ایدئولوژی جدید
کم‌کم همه چیز را زیر سیطره خود می‌گیرد. و این افکار و عقاید در ذهن‌ها
می‌نشیند، و همه را به‌فکر می‌اندازد که سنت‌های اجدادی را محو کنند. دُنِ آرام
رُمانی است اجتماعی و سیاسی.

۱- Koulak (کلمه روسی) - به‌دفعات نروتمند، قبل از آن که اراضی کشاورزی به‌صورت
اشتراکی درآید، کولاک می‌گفتند.

میخائیل شولوخف

میخائیل الکساندروویچ شولوخف در سال ۱۹۰۵ در یک خانواده دهقان به دنیا آمد. داستانهای دُن (۱۹۲۳)، و «استپ لاجوردی» (۱۹۲۶)، او را به شهرت رساندند. سرخ‌ها و سفیدها در مورد او باهم موافق بودند، و هر دو او را می‌ستودند. و سپس «دُن آرام» منتشر شد، و شهرت و محبوبیت او به‌اوج رسید. «زمین نوآباد» (۱۹۵۹-۱۹۳۲)، بعد از دُن آرام انتشار یافت، که رُمان بی‌رمق و ضعیفی بود. - و آن قدر ضعیف بود که به نظر نمی‌آمد این کتاب به‌قلم نویسنده چیره‌دست دُن آرام باشد - شولوخف از نظر سیاسی همیشه و در همه حال از افکار استالین جانبداری می‌کرد. و در همه آثار و نوشته‌هایش به‌دشمنان رژیم و رقیبان استالین می‌تاخت. جایزه ادبی نوبل ۱۹۴۴ به‌او تعلق گرفت.

مؤلف دُن آرام کیست؟

در دهه سی قرن بیستم بحث و جدلهائی درباره نویسنده واقعی دُن آرام درگرفت، که هرگز به نتیجه روشنی نرسید. عده‌ای معتقد بودند که نویسنده اثر شکوهمند والای «دُن آرام» کسی غیر از شولوخف است و ادعای آنها بسیار مستدل و منطقی به نظر می‌آمد. این گروه می‌گفتند که شولوخف در دست‌نوشته‌های یک فرد ناشناس تغییراتی داده، و کار اصلی او تنها بسط و گسترش بعضی از بخش‌های آن دست‌نوشته‌هاست. و حتی بعضی از این مدعیان از یکی از افسران سابق ارتش امپراتوری به‌نام فئودور کربوشکف (۱۹۲۰- ۱۸۷۰)، نام می‌بردند، و او را نویسنده واقعی این رُمان می‌دانستند.

رُمان شوروی

با رُمان «زمین نوآباد» شولوخف، که اثری بود تبلیغاتی و تقریباً سفارشی،

که مستقیماً از اندیشه‌های استالین الهام گرفته بود، «ادبیات» شوروی برنامه پنج ساله خود را آغاز کرد. و چنین ادبیاتی در حقیقت محکوم بود که به‌صورت بیچ و مهره ماشین درآید، و تجسمی باشد از رأیسم سوسیالیستی، به‌همان شکل که ژدائف می‌پسندید. اما رُمان شوروی در این مرحله نیز مطیع بی‌چون و چرای سیاست حاکم باقی نماند.

در آغاز قرن بیستم در روسیه، و بعداً در اتحاد شوروی، نظریه‌های بسیار والا در مورد زیبایی‌شناسی ادبی وجود داشت. نقاشان و شاعران و نثرنویسان آتش انقلاب را روشن کردند، و نقشی پیامبرگونه داشتند. نویسنده‌ای چون آندره بیه‌لی در رُمان «پترزبورگ» (۱۹۱۲)، همه چیز را به‌شفافیت پیش‌بینی می‌کرد. ایساک بابل در «سوارکار سرخ» (۱۹۲۹)، تصوّرات رُمانتیک‌کی دارد. و همین نویسنده در «داستانهای اُدسا» (۱۹۳۲)، خاطرات زندگی‌اش را در بندر اُدسا، در روسیه پیش از انقلاب حکایت می‌کند.

اما ستمگری استالین، مثل آنچه در آلمان نازی اتفاق افتاد، رُمانتیسیم ادبی را به‌انحطاط کشید، و نویسندگان را به‌سکوت واداشت. بسیاری از نویسندگان به‌تبعید رفتند، یا کارشان به‌بازداشتگاه‌های سبیری کشید، و بعضی به‌مرگ محکوم شدند. ایساک بابل یکی از این قربانیان بود.

الکساندر فادیف (۱۹۵۶-۱۹۰۱)، پیش از آن که رُمانتیسیم ادبی در معرض حمله قرار گیرد، داستان جوانان انقلابی ایده‌آلیست را در «گارد‌های جوان» (۱۹۴۵)، نوشت، که حوادث این رُمان در جنگ جهانی دوم اتفاق افتاده بود. و چنین نویسنده‌ای، که از چهره‌های درخشان، و مورد تأیید حکومت شوروی بود، چنان مأیوس شد که در سال ۱۹۵۱ خودکشی کرد.

نیکلا اوستروفسکی (۱۹۳۶-۱۹۰۴) از قهرمانان جنگ داخلی، و نویسنده رُمان معروف «وقتی که پولاد آبدیده شد» (۱۹۳۲)، در اثر زخم‌هایی که در جنگ برداشته بود، زود هنگام جان سپرد، بیش از دوران کوتاه آب شدن یخ‌ها

مهندس زامیاتین

مهندس نیروی دریائی بود. و بارها به خاورمیانه سفر کرد. و در دوران شورش معروف ناویان پوتیومکین در اُدسا بود. و از همان موقع به انقلاب دل بست. اما نوشته‌های او از همان آغاز با قیچی سانسور آشنا شدند. زامیاتین کم‌کم از بلشویک‌ها نومید شد، و به هجو کمونیست‌ها پرداخت، و رهسپار اروپا شد و در پاریس درگذشت.

در حکومت خروشچف نیز نویسندگانی که در تبعید بودند، رُمانهای خوب و ارزنده‌ای نوشته‌اند: لوری تینیائف (۱۸۹۴-۱۹۴۳)، شاعر بود. و در قالب رُمان تاریخی، لحن انتقادی‌اش را حفظ کرده بود. «اوگنی زامیاتین» (۱۸۸۴-۱۹۳۷)، در رُمانهایش در جست‌وجوی سرزمینی رؤیائی بود که عدالت و آزادی در آنجا حکمفرما باشد. این نویسنده در تبعید مُرد، و کسی از او یاد نکرد. «واسیلی گروسمن» (۱۹۰۵-۱۹۴۶)، نیز از همین نویسنده‌های تبعیدی بود، که در رُمان «این نیز بگذرد» (۱۹۵۶-۱۹۶۳)، استالینسم را محکوم می‌کرد.

صداهای بلندتر و رساتری هم در مخالفت با استبداد استالینی به گوش می‌رسید. میخائیل بولگاکف (۱۸۹۱-۱۹۴۰)، با زبانی گزنده و نیشخندآمیز سکوت را می‌شکست. بهترین رُمان او، «آموزگار و مارگریت»، بیست و شش سال بعد از مرگ او انتشار یافت.

«بوریس پاسترناک» (۱۸۹۰-۱۹۶۰)، نویسنده «دکتر ژبوآگو»، آثارش زیر قیچی سانسور تگه‌تگه می‌شدند. انتشار کتابهای الکساندر سولژنیتسین نیز ممنوع شده بود.

مرگ مرموز

ایساک باپل در یک خانواده یهودی در اُدسا به دنیا آمد. و در دامان چنان خانواده‌ای، که به سنت‌های خود بسیار پای‌بند بود، بزرگ شد. با این حال او با زندگی و نوشته‌هایش هیاهوی زیادی به پا کرد. اِرُوتیسم نخستین آثارش همه را مبهوت کرده بود. در رُمان «سواره‌نظام سرخ»، چهره خشن زورگویان را با مهارت ترسیم کرد. مسئولان امور ادبی، شوروی آثار او را نمی‌پسندیدند. و او را زیر فشار می‌گذاشتند. و سرانجام این نویسنده در سال ۱۹۴۱ به شکل مرموزی، که تصادفی به نظر می‌رسید، جان داد.

عاشق خانم چترلی

دیوید هربرت لارنس (انگلیس، ۱۹۲۸)

انقلاب سکسی

تمدن به هر جهت قواعد و موانعی
به وجود می‌آورد. و لارنس از طریق
آزادی ارضای تمایلات طبیعی و غریزی،
با این قواعد و موانع به جدال برخاست.

زخم جنگ

کلیفورد در یک خانواده قدیمی انگلیسی، که قواعد و ضوابط خاصی را
مراعات می‌کنند، پرورش یافته است، و خود او نیز سخت به این گونه ضوابط
پای بند است. و این مرد در جنگ زخم برداشته، و معلول شده، و قوای جنسی
او از کار افتاده است. کلیفورد به ادبیات عشق می‌ورزد، اما بیهوده می‌کوشد که
در این راه به شهرت برسد. و با این وصف در زندگی چیزی برای او باقی نمانده
است، جز ذوق ادبی و هوش سرشارش

جنگل تمایلات

خانم چترلی، همسر کلیفورد، در این وضع ناراضی‌اش را پنهان نگاه

می‌دارد. و در عین حال احساس بیهودگی و کمبود می‌کند. غریزه به او فشار
می‌آورد، و آرزو می‌کند که فرزندی داشته باشد.

آقای کلیفورد شکاربانی دارد به نام «اولیویه ملورس»، که در جنگل زندگی
می‌کند. و همیشه متفکر است و در عوالم رؤیائی سیر می‌کند. خانم چترلی
چندبار به دیدار او می‌رود. شکاربان در کنار او به خود فشار می‌آورد که
خویشترن‌دار باشد. شرم مانع نزدیکی آنها می‌شود. اما عشق و شهوت فاصله‌ها
را از میان برمی‌دارد، شکاربان مردی نیرومند است و خانم چترلی که روحی
بی‌نهایت ظریف دارد مجذوب «مردانگی» او می‌شود، و همه مسائل «ممنوعه»
از بین می‌رود. و عشقی دیوانه‌وار، عشقی کامل، بین آنها پدید می‌آید.
به خصوص که شکاربان نیز چندان با ظرافت روحی و فکری بیگانه نیست. این
مرد سفرهای بسیار کرده، و تجربه‌های بسیار اندوخته، و روزگاری برای
خودش کسی بوده، و دست حوادث او را به این گوشه انداخته است.

خانم کنستانس چترلی، و ملورس شکاربان باهم زندگی می‌کنند، و
دشواری‌ها را نادیده می‌گیرند، و با تولد فرزندشان رشته پیوند آنها محکمتر
می‌شود.

آئین جدید

هرچند که بعضی از ساده‌اندیشان و متعصبان از نظر اخلاقی به «عاشق خانم
چترلی» خرده می‌گیرند. ولی حوادث این داستان بین ایمان و اعتقاد مؤلف آن،
و نیروی انفجاری تمایلات، نوسان دارد.

دیوید هربرت لارنس، نویسنده زمان در یک خانواده ساده معتقد به آئین
پیوریتن به دنیا آمد. و از هر نظر زیر فشارهای اجتماعی و اخلاقی بود. لارنس
سعی کرده است که دایره تنگ اخلاقی جامعه را ویران کند، و آن را به مسیر
طبیعی آن، و تمدن بدوی، که چیز «ممنوعه»‌ای در آن وجود ندارد بازگرداند. و

در جست‌وجوی ریشه‌های اخلاق آدمی است. در کتابهای دیگرش، «عاشقان و پسران» (۱۹۱۳)، و «زنان عاشق» (۱۹۲۰)، نیز همین اندیشه را دنبال می‌کند.

دیوید هربرت لارنس

در سال ۱۸۸۶ در ناتینگهامشیر به دنیا آمد. و از سال ۱۹۱۲ از خانواده جدا شد، و با «فریدا» به قلب اروپا گریخت. بعد از مدتی اقامت در آلمان و ایتالیا، این زوج به دور دنیا سفر کردند. و لارنس در مکزیک، در دنیای سرخ‌پوستان، شیوه زندگی دلخواه خود را یافت. اما به بیماری سل دچار شد. و با آن که بیمار و ناتوان شده بود، تا دم مرگ از سرگشتگی و سیر و سفر دست برنداشت. و سرانجام نیز در طی سفر، در «وانسن»، به سال ۱۹۳۰ درگذشت.

هنر او

«هنر او آن است که تصویر قابل قبولی از نوعی احساس بدوی و عمیق انسانی پدید آورد. و هنر او از این اندیشه جدائی‌ناپذیر است. حتی در لحظاتی که بیمار و ناتوان است و از تب می‌سوزد و نفس نفس می‌زند، سعی می‌کند که چهره تیره زندگی را درخشان جلوه می‌دهد.»

«آندره مالرو»

تولد روز

کولت (فرانسه، ۱۹۲۸)

عشق‌های تابستانی

آنجا که ترک علاقه‌ها، آغاز عشق است
و افتخاری بزرگ

زن پنجاه ساله

زنی پنجاه ساله، هواخواهانی دارد، و خود او نیز دلدادگی را دوست دارد.

یک داستان پیش پا افتاده

یکی از کسانی که مثل پروانه دور او می‌چرخد، مرد جوانی است به نام ویال. که هم خوش‌برخورد است و هم رازدار. و با آن که هلن، یک زن هنرپیشه، عاشق ویال است، اما این جوان شیفته آن زن پنجاه ساله است. و آن زن نیز به احساس عاشقانه این جوان بی اعتنا نیست. و در اینجا مسأله بدین گونه مطرح می‌شود که آیا این زن پنجاه ساله به این وسوسه، یعنی عشق که پیش پا افتاده‌ترین و عادی‌ترین احساس آدمی است تسلیم خواهد شد؟ و آیا بهتر نیست که از این احساس چشم‌پوشد و ترک عشق کند، و در زندگی دنبال لذت‌هایی از نوع دیگر برود؟

راوی داستان کسی جز آن زن پنجاه ساله نیست، که در ضمن روایت داستان، به خاطر می‌آورد که مادرش، سیدو، که «زنی بود باهوش و عاقل»، وقتی که به آستانه پیری رسید، از چیزهای زائد و بیهوده چشم پوشید، و هر روز پیش از طلوع آفتاب از خواب بیدار می‌شد، و منتظر می‌ماند تا تولد روز را به چشم ببیند. و او نیز به فکر می‌افتد که در آستانه پیری، مانند مادرش از همه چیز چشم ببوشد و ترک علاقه کند. و پس از تردیدهای بسیار تسلیم این نظر می‌شود. و غمگین، اما با قلبی صاف و پاک، در خانه خود در شهرستان می‌ماند، خانه‌ای که باغی دارد رو به دریا.

موسیقی غم‌انگیز روح آدمی

نویسنده در این زمان زیبا، نگرانی و اندوه عمیق یک انسان را باز می‌گوید، که به سوی پیری، و در حقیقت به سوی تعقل و آرامش قدم برمی‌دارد. همه آثار این بانوی نویسنده چنین خصوصیتی را دارد. و به موسیقی غم‌انگیزی می‌ماند، که اضطرابات روح آدمی را منعکس می‌کند.

تالیفات گولت، ظاهراً ساده‌اند. با این حال برای او شهرت و محبوبیت پایداری را به همراه آورده‌اند، که در میان زنان ادیب فرانسوی کمتر کسی به این نقطه رسیده است. زمان‌های متعدد او، غالباً از زندگی خود نویسنده مایه و الهام گرفته‌اند. اما غالباً آتودهایی هستند درباره عشق‌ها و شور و هیجانات درونی، و همچنین احساسات طبیعی آدمی و علاقه به حیوانات. در زمان «گربه ماده» (۱۹۳۲)، موضوع حسادت را مطرح کرده است، و در «بازنشستگی احساسات» درام زناشوئی را.

گولت

خانم سیدونی گابریل گولت (۱۸۷۲-۱۹۵۴)، معروف به گولت، کودکی را

در فضای روستائی «بورگونی» گذرانند. و سپس به پاریس رفت، و اولین مجموعه از آثارش را که به نام «کلودین» معروف است، به چاپ سپرد، که آزاداندیشی «ویلی»، شوهر اول او، در این رشته از کارهایش مشهود است. در سالهای بعدی «سیدو» (۱۹۲۹)، را نوشت، که خاطرات ایام کودکی اوست، و شرح زندگی و خلق و خوی مادرش. گولت از اعضای فرهنگستان سلطنتی بلژیک، و فرهنگستان گنکور بود.

وارستگی و آزادمنشی

«وارستگی واقعی، نیچه‌وار داشت، و آزادمنش بود. والاترین و زنانه‌ترین فلسفه عالم را باید در آثار او جست‌وجو کرد.»

«رمی دوگومون»

خشم و هیاهو

ویلیام فاکنر (ایالات متحده آمریکا، ۱۹۲۹)

ماکبث جنوبی

«داستانی که مرد ابلهی آن را روایت

می‌کند و هیچ معنائی ندارد»

سی سال از زندگی

در این زمان ماجراهای سی سال از زندگی خانواده «کامسون»، که در جنوب زندگی می‌کنند، و از شور و هیجان‌ات و دیوانگی‌ها و حفاظت از منافع خویش، لطمه بسیار دیده‌اند، در ضمن چهار روز نمادین بازگو می‌شود. نقل وقایع به صورت درهم برهمی است، و آدمهای داستان در لحظات متفاوت زندگی خود، با همدیگر ظاهر می‌شوند، و خودی نشان می‌دهند.

زمان چندین نسل از خانواده کامسون

اما همه اتفاقات زیر نظر و در ضمیر «بنجی»، یک مرد ابله روی می‌دهد. «بنجی» یکی از پسران خانواده کامسون است که حالاتی غیرعادی دارد. و منظورش را با فریادهای دلخراش بیان می‌کند و بقیه او را می‌پذیرند و تحمل می‌کنند. بنجی از نوع بقیه آدمهای فاکنر است، که هر یک به شکلی دشواری‌ها و

گرفتاری‌های خود را شرح می‌دهند. و خواننده از حرفهای چندپهلوی و تردیدآمیز و گاهی نامفهوم او برداشتهای نامتناسبی می‌کند.

کوانتین پسر بزرگتر خانواده به گونه ناخوشایندی مجذوب خواهرش «کادی» است، و این دختر خودرأی و هوسران دلداده‌ای نیز دارد. کوانتین، برای ادامه تحصیلات به‌هاروارد می‌رود. و فکری تیره و روحی غمگین دارد. و خودکشی می‌کند. در این هنگام کادی متوجه می‌شود که حامله است. و او را شوهر می‌دهند. یک سال بعد شوهرش او را از خود می‌راند، و ناپدید می‌شود. و دخترش را که مانند دای خود، کوانتین، نام دارد، تنها و بی سرپرست می‌گذارد. جیسون، پسر دوم، بعد از مرگ پدر و مادرش، رئیس خانواده می‌شود. این جوان متقلب است و حریص و وقیح. و چون کینه خواهرش کادی را در دل دارد، و دستش به‌او نمی‌رسد، دختر او کوانتین را، که همه خصوصیات اخلاقی مادرش را دارد، آزار می‌دهد. قسمت سوم داستان حدیث نفس جیسون است، و در چهارمین، یعنی آخرین قسمت زمان، راوی دنباله داستان را شرح می‌دهد و گره داستان را می‌گشاید.

در خلال این روایات به‌هم‌پیچیده، تفاهمات ذهنی و کاوشهای درونی آدمها در ذهن خویش، موسیقی و هم‌آهنگی اثر را فراهم می‌آورد، و ابعاد گوناگونی به‌آن می‌بخشد. اما فاکنر به‌چند بعد بودن داستان اکتفا نمی‌کند، و درضمیر ناخودآگاه آدمهای داستان به‌کاوش ادامه می‌دهد و سعی می‌کند که تراوش‌های بیرونی ذهن آدمیان را نشان بدهد.

ویلیام فاکنر

ویلیام هاریسون فاکنر (۱۹۶۲-۱۸۹۷)، معروف به ویلیام فاکنر، از زمان‌نویس‌های بزرگ جنوب ایالات متحده آمریکا بود. ابعاد انسانی پرسنازها (معتاد به‌الکل و زجر دیده و سرگشته)، و جنبه‌های گوناگون رویدادها

در یک جوّ رو به انحطاط و درهم و برهم، در داستانهای او جمعاً غم‌انگیز و عذاب‌آور است. با این وصف آثار فاکنر از یگانگی و یکپارچگی بسیار برخوردارند. و بناهای بلندی هستند در ویرانه‌های جنوب. سارثورس (۱۹۲۹)، خشم و هیاهو (۱۹۲۹)، محراب (۱۹۳۱)، روشنائی ماه اوت (۱۹۳۲)، آبسالون! آبسالون! (۱۹۳۶)، و چند ژمان دیگر از جمله این بناهای بلندند.

فاکنر در دهم نوامبر ۱۹۶۹ جایزه ادبی نوبل را دریافت کرد.

ویلیام فاکنر از نظر آندره مالرو:

«در بعضی از ژمان‌های بزرگ، نویسنده در ابتدا به تنها چیزی می‌اندیشد که توان بازگفتنش را دارد. و در این میان، لارنس منظورش را در لابه‌لای مسائل جنسی پنهان می‌کرد، و فاکنر در میان دردهای درمان‌ناپذیر آدمی»
«آندره مالرو»

پاترپانچالی

بانرجی (هندوستان، ۱۹۲۹)

دوران کودکی در هندوستان

سرزمین و زبان بنگالی در ژئوسانس ادبی هندوستان رتبه اول را دارند. و به‌خصوص در ژمان‌نویسی و کاربرد رآلیسم شاعرانه

پاترپانچالی

ساتیا جیت‌رای، سینماگر بزرگ هند، براساس این داستان فیلمی ساخته است، که شهرت عالمگیر به‌دست آورده. و به‌همین جهت نام پاترپانچالی برای بسیاری از مردم بافرهنگ جهان آشناست.

«کاست»^۱، و خانواده، و دنیا

خانواده «رای»، برهم‌اند و به‌یک «کاست» بالای اجتماع تعلق دارند، اما در ویرانه‌ای زندگی می‌کنند و وضعی اندوهبار دارند. پدر در عالم رؤیا به‌سر می‌برد، و مادر با مشکلات زندگی درگیر است، و تنها ستون خانواده است، و

۱- Caste طبقه‌ای با امتیازات مخصوص، در هندوستان

دو فرزندش را عاشقانه دوست دارد، و همه تلاش و همت خود را وقف آنها کرده است. و در برابر بی‌رحمی‌های دیگران از آنها دفاع می‌کند. «دورگا»^۱، دختر او، آزادمنش است و بلندپرواز. آپو^۲، قهرمان رُمان، از چشم پسر بچه‌ای که خود اوست، حوادث دنیای اطراف را شرح می‌دهد، و تخیلات کودکان او به داستان زیبایی می‌بخشد. آپو از واقعه مرگ خواهرش، در ضمن روایت، در آغاز بی‌اعتنا می‌گذرد، که برای او معنا و مفهومی ندارد. اما ناگهان به خود می‌آید و احساس می‌کند که مرگ خواهر برای او ضربه دردناکی است. و موقعی که دهکده را ترک می‌گوید، در می‌یابد که از خواهر از دست رفته‌اش جدا شده است.

«آپو» از دهکده بیرون می‌رود، و بزرگ می‌شود، و به سن کمال می‌رسد. و سپس داستان جوانی او در رُمان «آپاریجیتا» نقل می‌شود، که روایتی است عاری از حکایات پری‌گونه دوران کودکی.

خیالپردازی

پاتریانچالی در سال ۱۹۲۹ منتشر شد. این کتاب که در ادبیات و خیالپردازی‌های بنگالی نمادین شده است، از همان نخستین روزهای انتشار جای خود را در دل‌ها باز کرد. شهرت این رُمان با اقتباس سینمایی آن جهانی شد و به اوج رسید. برای بچه‌ها نیز بارها کتابهای مصوری از این رُمان چاپ شده است.

بانرجی، نویسنده رُمان، در کنار دو پیش‌کسوت خود، سارات چاندر و چانترجی، و رایبندرانات تاگور، جایی برای خود باز کرده است. رُمانها و داستانهای او، دور از هر نوع جنجال و هیاهو، از بی‌عدالتی‌ها و تعصبات

مذهبی انتقاد می‌کند. و فقر و بینوایی مردم محروم کشورش را ارائه می‌دهد. با این حال با نقاشی طبیعت هندوستان، و نمایش روح پاکیزه مردم عادی، تصویر فریبنده‌ای از این سرزمین می‌آفریند.

بانرجی

بیب هوتی - بهوشان - بانرجی (۱۹۵۰-۱۸۹۹) در فقر به دنیا آمد و با فقر جان سپرد. فقر دوران کودکی او، طاقت‌سوز بود. اما فقر آخرین سالهای عمرش، قابل تحمل بود. پدرش، مثل آپو در رُمان پاتریانچالی، برهنه خردمندی بود، و شاعری بود دوره‌گرد، شعرهایش را با صدای بلند می‌خواند، و از دهکده‌ای به دهکده دیگر می‌رفت، و کتابهای مقدس را تفسیر می‌کرد. بانرجی چند سالی با سختی، و تحمل هزارگونه زحمت، تحصیل کرد. اما فقر وادارش کرد که درس خواندن را رها کند، و در دهکده‌ای معلم شود، و به بچه‌ها درس بدهد. در آخرین سالهای عمر، تألیفات ادبی او نامش را بر سر زبانها انداختند.

فیلم پاتریانچالی

پاتریانچالی در سراسر دنیا با فیلم ساتیا جیت رای، که بسیار وفادارانه، و نزدیک به متن تهیه شده بود، شهرت یافت. این فیلم در سال ۱۹۵۶ جایزه فستیوال سینمایی کن را دریافت کرد.

۱. Durga

۲. Apou

خوابگردان

هرمان برّوش^۱ (اتریش، ۱۹۳۲، ۱۹۲۹)

از رُمانتیسیم تا جیمز جویس

برّوش تحولات رُمان را در طول یک قرن، و تحولات فکری و اجتماعی را، به‌نمایش می‌گذارد، و سرانجام به داستانهای شاعرانه می‌گراید.

سه داستان

«خوابگردان» مجموعه‌ای است از سه داستان با سبکهای متفاوت، که در فاصله سالهای ۱۹۲۹ تا ۱۹۳۲ به‌چاپ رسیده است. نویسنده از فراز تحولات رُمان در طی چندین ده سال پرواز کرده است، تا حقیقت را هرچه کاملتر بیان کند.

سه قهرمان از سه نوع

داستان اوّل «۱۸۸۸» پاسنو یا رمانتیسیم»، به‌سبک بالزاک نوشته شده است: که «یواخیم وان پاسنو»، یک جوان نجیب‌زاده روستائی را به‌صحنه

Herman Broch - ۱

می‌آورد، و مودبانه از کارهای ناپسند و غیراخلاقی او پرده برمی‌دارد. و در جایی ما او را می‌بینیم که در زیر فشار هیجانات جنسی تلوتلو می‌خورد. و نویسنده با این نمونه، بی‌ثباتی اخلاقی را در جامعه بشری نشان می‌دهد.

داستان دوم: «اِش، یا آنارشی»، داستانی است ناتوراالیستی. در شرح حال و گرفتاریهای یک حسابدار گمنام، که تلاش می‌کند در یک تجارتخانه استخدام شود و به آمریکا برود، اما پیش از استخدام از او می‌خواهند که به کارهای نامناسبی بپردازد، این تجارتخانه فعالیت‌های مشکوکی دارد، و غالباً گروهی از زنهای زیبا را برای انجام نمایش‌های عجیب به آمریکا می‌فرستد، که جوان حسابدار ناچار می‌شود در پیدا کردن و انتخاب این گونه زن‌ها اقدام کند. اما پس از چندی این جوان شغل مناسبی پیدا می‌کند و به‌رفاه مادی دست می‌یابد. داستان سوم: «هوگوئو یا رالیسم»، سبک و لحن کاملاً متفاوتی دارد، و به‌سبک جیمز جویس نزدیک می‌شود. و این تحول سبک و موضوع از هر جهت «منطقی» می‌نماید. در این قسمت داستان شاعرانه دختر بینوائی را می‌خوانیم که در «سپاه صلح» خدمت می‌کند، و با یک جوان آلمانی، اهل آلزاس، آشنا می‌شود. این جوان در سالهای اواخر جنگ دوم جهانی، که آلزاس چندین بار بین آلمانی‌ها و فرانسوی‌ها دست به‌دست می‌شود، او نیز مدام اردوگاه خود را عوض می‌کند، و به‌صفت ارتش پیروز می‌پیوندد، و از هیچ‌گونه فریبکاری و حق‌کشی مضایقه نمی‌کند. حتی از آدمکشی باک ندارد، و به‌ناحق قهرمان می‌شود، و از راه کج به‌عزت و احترام می‌رسد.

برویرانه‌ها

هرمن برّوش در این تریلوژی، بحران جامعه بورژوازی را حکایت می‌کند. و تحولات رُمان را در طی سالها نشان می‌دهد، و از رُمانتیسیم تا سبک جویس پیش می‌رود، و بر خرابه‌های اکسپرسیونیسم آثارش، با رُمان دیگر خود با

عنوان «مرگ ویرزیل» (۱۹۴۵)، بنای داستانی غنائی و دل‌انگیز را می‌سازد.

هرمان برُوش

برُوش (۱۹۵۱-۱۸۸۶) فرزند یکی از صاحبان صنایع اتریش بود، که بعد از مرگ پدر جای او را گرفت، و با این حال به تحصیل مطالعه در فلسفه و ریاضیات و روانشناسی ادامه داد، و از نوشتن دست برداشت. و چون یهودی بود، نازی‌ها او را به زندان انداختند. اما عده‌ای، و از جمله جیمز جویس، برای آزادی او کوشش‌های بسیار کردند. برُوش بعد از آزادی به آمریکا پناهنده شد، و در آنجا به عنوان فیلسوف، و محقق در روانشناسی مشهور شد.

تنوع سبک‌ها

«تنوع سبک‌ها و گوناگونی لحن‌های این نویسنده در رُمان نویسی، به آن علت بود که هرمان برُوش نومیدانه تلاش می‌کرد که بفهمد دنیا به کجا می‌رود، و آدمی به کدام سو می‌شتابد. و در این جهت به انواع تجربه‌ها روی آورد. و رُمان در واقع آزمایشگاه او بود. و می‌خواست به نقطه متمرکزی برسد. نقطه متمرکزی که هرگز فکر و روح او به آن دست نیافته بود.»

«موريس بلانشو»

مرد بی کیفیت

رُبرت موزیل (اتریش ۱۹۵۲ - ۱۹۳۳ - ۱۹۳۰)

مردی عاری از خصوصیات فردی

به قول موزیل، «شناخت تجزیه و تحلیل‌های بی‌فایده علمی»، باعث می‌شود که هم‌آهنگی ظاهری مناظر را درهم بریزیم، و سنگریزه‌هایی که روی آنها را می‌پوشاند کنار بزنیم.

در سال ۱۹۳۰

اولین قسمت «مرد بی کیفیت» - یا مردی بدون خلیات خاص خود - در سال ۱۹۳۰، با عنوان «سفر به انتهای ممکن» چاپ شد. و قسمت دوم آن در سال ۱۹۳۳، به نام «هزاره بازگشت مسیح»، در پنجاه فصل، به اضافه یادداشت‌ها و ضمیمه‌های آن انتشار یافت، و موزیل این اثر را در همین جا ناتمام گذاشت.

تصوّرات اولریش

اولریش می‌خواهد تماشاگر وقایع ستاره‌ای در دوردست آسمان باشد، و

در حین رصد کردن این ستاره وقایع آن را زیر نظر بگیرد، بی آن که در آن وقایع درگیر شود و پیش‌داوری کند، و اصولاً به‌بدی و خوبی چیزهایی که می‌بیند کاری نداشته باشد، و امور را با معیارهای اخلاقی نسنجد. بنابراین آنچه می‌بیند، از هم‌گسیخته است، و مسائل به‌همدیگر ربط ندارند. اولریش در این سیر و سیاحت، می‌بیند که حقایق و اکتشافات علمی اعتقادات قدیمی را از بین برده‌اند، بی‌آن که اعتقاد و ایمان تازه‌ای جای تصورات قدیمی را گرفته باشد. ودنیائی را می‌بیند که مسخره و بی‌اساس است، و در آن سی‌امین سال سلطنت گیوم دوم، و هفتادمین سال فرانسوا ژرف را در آخرین روزهای سلطنتش جشن می‌گیرند. حوادث و گیرودارهای داستان در قسمت اول، بسیار پیچیده‌اند. و تنها منظور نویسنده از شرح این گونه چیزها، شکافتن کالبد این جهان است. تا در زیر چاقوی جراحی بسیار ظریف خود، که نیشدار و گزنده است، حقایق عریان را نشان بدهد. و اما در قسمت دوم رمان، عشق‌ها و دلدادگی‌های اولریش، و خواهرش آگات را شرح می‌دهد، که عشق‌هایی است نمادین، و در آنها فکر و ذوق آدمی با هوشمندی و تعقل او پیوند می‌خورد. و عنوان این قسمت، «سفر به بهشت» است، که بیشتر عارفانه است، و در جهت عکس باورهای مذهبی. و در آغاز با طنز و نیشخند آمیخته است، و کم‌کم به تلخکامی می‌رسد. و با اندوه و افسوس پایان می‌یابد.

عصری آشفته

«مرد بی‌کیفیت» را می‌توان با اولیس، نوشته جمیز جویس مقایسه کرد. هرچند که طریقه‌ها و وسیله‌های متفاوتی برای خود برگزیده‌اند. و به‌هرحال این دو کتاب اعتقادات و باورها را، در نهایت به هم می‌ریزند، و سراسر جهان را به نیشخند می‌گیرند. «مرد بی‌کیفیت» زمانی است ناتمام و «پایان‌ناپذیر»

ربرت موزیل

در سال ۱۸۸۰ به دنیا آمد. پدرش استاد دانشکده فنی بود. و خود او نیز مهندس بود. و برای نوشتن اولین رمان خود با عنوان «افکار آشفته تورلس دانشجو» (۱۹۰۶)، از اطلاعات و تجربه‌های خود یاری گرفت. موزیل در روانشناسی تجربی و فلسفه نیز مطالعات بسیار داشت. این نویسنده بعد از ورود نخستین دسته‌های ارتش هیتلر به وین، مین خود را ترک گفت، و به سویس رفت، و در سال ۱۹۴۲، یعنی در سیاهترین روزهای تاریخ اروپا درگذشت.

ده سال بعد از مرگ او

موزیل بعد از انتشار نخستین رمان خود، «افکار آشفته تورلس دانشجو»، که تا حدودی موفق بود، داستانهای کوتاه اکسپرسیونیستی نوشت. و سپس از جمع کناره گرفت، و تنها بعضی از دوستانش، که محرم اسرار او بودند، از آثار و افکار او خبر داشتند، و می‌دانستند که موزیل در دنیای ادب به چه نوع ابتکاراتی دست یافته است. و «مرد بی‌کیفیت» نیز ده سال بعد از مرگ او، در سال ۱۹۵۲ به چاپ رسید، و از آن پس آثار و افکار او در ادبیات جهان تأثیر گذاشت.

فرزند زمین

پرل بک (ایالات متحده آمریکا، ۱۸۳۱)

سرزمین انسانی

چین از نظر نویسنده، سرزمین مبلغان
مذهبی است؟ یا دورترین مرز آمریکا، و
دورترین افق رؤیاها؟

متولد زمین

وان لونگ متولد زمین است، و وابسته به زمین، و خود را وقف زمین کرده.
فرزند زمین است و نه فرزند آسمان.

رُمان خاندان وانگ لونگ

وانگ لونگ آب را از فرزندانش دریغ می‌کند، تا آن را به زمین تشنه بدهد.
وقتی خشکسالی به پایان می‌رسد، وقتی هجوم ملخ‌ها را دفع می‌کنند، سیل
سرازیر می‌شود. و به زمین لطمه بسیار می‌زند. همسر او، آ-لان، نیز این وضع
را با روی گشاده می‌پذیرد، زیرا پیش از آن که همسر وانگ لونگ شود، برده
خاندان بزرگ هوانگ بوده است.

فساد و اعتیاد به تریاک، خاندان بزرگ هوانگ را از پای در می‌آورند. و

هوانگ پیر، رئیس این خاندان، به افلاس و بیچارگی می‌افتد، و در آن موقع
وانگ لونگ قسمتی از زمین‌های متعلق به خاندان هوانگ را می‌خرد، و قدم در
راه ترقی می‌گذارد.

خشکسالی و جنگ و انقلاب و شورش به خانواده وانگ لطمه بسیار
می‌زنند. و افراد این خانواده با دشواری‌های طاقت‌سوز درگیر می‌شوند. اما بعد
از تحمل شکست‌های پیاپی، به نتیجه مطلوب می‌رسند، و زمین به آنها زندگی و
خوشبختی می‌دهد.

وانگ لونگ پیر می‌شود، و وارثان او، در این فکرند که زمین، یعنی معشوق
پدرشان را، که آن قدر برای او عزیز و گرامی است، بفروشند.

فرزند خوانده چین

«چین، قسمتی از وجود من است، همه قلب من است. همه روح من است،
همه فکر من است...» پرل بک درباره چین این چنین می‌گوید. و در چندین
رُمان به سبک و شیوه کلاسیک، و با بیانی دلنشین، از سرزمین چین تصویر
جذابی به وجود آورد، و این نقش را در قلب و روح خوانندگان بی شمار
آمریکائی و اروپائی آثار خود، حک کرده است. و بی تردید پرل بک در این
کار همتا ندارد. و کسی در این مسیر، در زمینه پیوندهای فرهنگی از او فراتر
نخواهد رفت. پرل بک پیوند مردم چین بزرگ را با سنت‌هایی که در برخورد با
اندیشه‌های غربی از یک طرف، و در تضاد با افکار انقلابی از طرف دیگر،
تضعیف شده، در رُمان «باد شرقی و باد غربی»، و رُمان‌های دیگرش نشان
می‌دهد. این نویسنده با نگاهی سرشار از انساندوستی به قضایا می‌نگرد.

پرل بک

پرل سیدنستریکر بک (۱۸۹۲-۱۹۷۳)، که پدرش از مبلغان دین مسیح

بود، دوران کودکی را در چین گذراند، و در آنجا درس خواند. نخستین رُمان او با عنوان «باد شرقی، باد غربی» در سال ۱۹۲۹ منتشر شد. و در سال ۱۹۳۷ جایزه ادبی نوبل به او داده شد.

چند رُمان دیگر

رُمان «پسران خانواده وانگ» (۱۹۳۲)، با تقسیم زمین بین پسران وانگ آغاز می‌شود. در میان این پسران، «تیر» از دگران پرخاشجوتر است. او بعدها از ژنرال‌های حادثه‌جوی رژیم سابق می‌شود. اما پسر این ژنرال به‌افکار و نظریه‌های مُدرن‌گرایش دارد، و هرچند خلق و خوی پدر را دارد، به‌راه دیگری می‌رود.

در رُمان دیگری به‌نام «خانواده پراکنده» (۱۹۳۵)، پسر ژنرال در ابتدا مجذوب افکار انقلابی می‌شود. اما از مرگ می‌گریزد، و به‌غرب پناهنده می‌شود، و «روشنائی»‌های تازه‌ای را می‌جوید.

رُمان‌های چینی پرل بک

پرل بک در رُمان‌های چینی‌اش، آدمهائی را به‌صحنه می‌آورد که به‌سبک چینی می‌اندیشند، و به‌سبک چینی عمل می‌کنند. و کار و رفتارشان در قالب خصوصیات مردم قدیم چین می‌گنجد. و التهابات و پریشان‌حالی‌هایشان نیز رنگ و حال قهرمانان رُمانهای چینی را دارد. و خلیقات بیمارگونه‌ای که در بعضی از اشخاص رُمانهای مغرب‌زمین می‌بینیم، در آنها دیده نمی‌شود.

رُمان سیاه آمریکائی

(ایالات متحده آمریکا، ۱۹۶۰-۱۹۳۰)

نمونه‌های جدید و پُرباری از رُمان رآلیست آمریکائی در سالهای بحرانی، که اعتراضات اجتماعی توسعه یافته بود، و نویسندگان به آرمانهای انسان‌دوستانه روی آورده بودند.

کدام رُمان سیاه؟

رُمان سیاه انواع بسیار دارد: رُمان سیاه «گوتیک» انگلیسی، رُمان شهوانی به‌سبک مارکی دوساد و پیروان او، رُمان رآلیست و ملودراماتیک دیکتاتور - که توصیف زندگی تیره‌روزان اعماق اجتماع است - رُمان ناتورالیستی سیاه، رُمان عاشقانه و رُماتیک سیاه... و رُمان سیاه آمریکائی.

نیاکان رُمان سیاه آمریکائی بردو دسته‌اند: اول، رُمان پلیسی، که در آمریکا و با قلم ادگار آلن پُو متولد شد، و در اروپا به‌شکوفائی رسید، و دوم، رُمان رآلیست یا ناتورالیست متولد اروپا، که در آمریکا به‌کوشش نویسندگانی چون جان دوس پاسوس، همینگوی، واشتین بک، درخشش و اوج تازه‌ای یافت.

رُمان نویس‌های رآلیست آمریکا، گاهی به منظور مبارزه با پلیدی‌های اجتماعی، سایه‌های خسونت و فساد و فقر را در شهرهای بزرگ نشان داده‌اند. که با تصویری که مردم جهان از آمریکای پیروز و شکوهمند در ذهن خود جای داده‌اند مغایرت دارد. اسکات فیتز جرالده، مؤلف رُمان «آن سوی بهشت»، که زیبایی‌های شادی‌بخش «عصر جاز» را حکایت می‌کند، در رُمان دیگرش به نام «شکاف»، از گرفتاری‌های مردم در آن دوران پرده برمی‌دارد.

نویسندگان رُمان سیاه آمریکائی، با طرح این نوع مسائل، گرفتاری‌های زمانه خویش را باز می‌گویند، اما موضوع و ساختار استوار رُمان را از نوع رُمان پلیسی به‌وام می‌گیرند. که البته قهرمان رُمان در اینجا یک بازجو یا کارآگاه روشنکر و تیزبین نیست، بلکه شخصی است از یک قشر دیگر، و با خلقیاتی دیگر، که برای جامعه چهره‌آشناتری دارد. این شخص یا کارآگاه خصوصی است که برای یک مؤسسه بزرگ کار می‌کند، یا روزنامه‌نگار است، یا مأمور ساده پلیس. و نقش اساسی او حل کردن یک معمای پلیسی و به‌دام انداختن جنایتکاران نیست، بلکه نویسنده این گونه رُمان، می‌خواهد از دنیای خسونت و بی‌نوائی و فساد پرده بردارد.

هنر کوتاه‌نویسی

سبک رآلیستی این رُمان‌نویسان بیش از اپتن سینکلر، و درایزر، به‌همین‌گوی نزدیک است، تند و خشن می‌نویسند و کوتاه. و بیشتر محاوره‌ای است یا محاوره مانند. و آدمهای رُمان مطالب و مقاصد خود را در چند کلمه، یا چند جمله کوتاه با یکدیگر در میان می‌گذارند.

در میان این نویسندگان، دیوید گودیس^۱، علاقه دارد اسرار زندگی

تیره‌روزان اعماق اجتماع را از رفتار و افکار نامتعادلشان کشف کند. «ویلیام آیریش»^۱ حتی از شرح ابعاد شگفت‌انگیز خلقیات بیماران روانی چشم نمی‌پوشد.

بلاک ماسک^۲

داستانهای هوراس مک کوی^۳ (۱۸۹۷-۱۹۵۵)، به رُمان رآلیست مترقی، بیش از رُمان پلیسی نزدیک است. این نویسنده در دانشکده اجتماع همه چیز را آموخته بود. در جنوب آمریکا فروشنده دوره‌گرد بود. راننده تاکسی بود، نگهبان بود. خط‌نگهدار اعتصابات کارگری بود، و مدتی نیز در دالاس روزنامه‌نگاری می‌کرد. در سال ۱۹۲۲ اولین داستان خود را به‌مجله «بلاک ماسک»، که ناشر رُمان سیاه آمریکائی بود، فروخت. و سپس آثارش را برای چاپ در اختیار «پولپ ماگازین»^۴ می‌گذاشت. در سال ۱۹۲۵، نخستین رُمان او با عنوان «اسبهای مسابقه» به‌چاپ رسید. نویسنده در این رُمان نوعی مسابقه رقص را توصیف می‌کند، که شرکت‌کنندگان باید ساعتها در صحنه بمانند و برقصدند. و گروهی از مردان و زنان بینوا، که از بحران اقتصادی در سال ۱۹۲۹ رنج می‌برند، در این مسابقه شرکت می‌کنند، و همه نیرویشان را به‌کار می‌گیرند تا ساعتها در صحنه بمانند، و برقصدند. هوراس مک کوی برای سینمای هولیود نیز فیلمنامه می‌نوشت. رُمانهای «کفن جیب ندارد» (۱۹۳۷)، «باید در خانه تو بمانم» (۱۹۳۸)، و «خداحافظ زندگی، خداحافظ عشق» (۱۹۴۸)، از کارهای معروف او به‌شمار می‌روند، که به‌زحمت از زیر چنگال سانسور دوران ماکارتی گریخته بودند.

۱. William Irish

۲. Black Mask

۳. Horace Mc Coy

۴. Pulp Magazine

داشیل هامت (۱۹۶۱-۱۸۹۴)، پدر واقعی و استاد ژمان سیاه است. که در فیلادلفیا و بالتیمور، یعنی در میهن ادگار آلن پو پرورش یافت. همه کارها را تجربه کرده بود. از پادوئی هتل تا کارگری در بارانداز. و حتی مدتی کارآگاه خصوصی بود. نخستین ژمان‌های پلیسی او از تجربه‌های دوران کارآگاهی‌اش مایه گرفته بود: خانه قرمز (۱۹۹۲)، خون نفرین شده (۱۹۲۹)، کلید شیشه‌ای (۱۹۳۱)، یافت نشدنی (۱۹۳۴). در ژمانهایش بیش از هوراس مک‌کوی، تکنیکهای ژمان پلیسی را به کار می‌گیرد. و خواننده را در دلهره و اضطراب نگاه می‌دارد. این نویسندگان نمایانگر خشونت‌های یک دوران بحرانی در آمریکا هستند: دوران تاخت و تاز گانگسترها، و جنگ و ستیزشان با مأموران پلیس. که در این سالها خطر از هر سو جامعه را تهدید می‌کرد. داشیل هامت غیر از ژمانهای مردم پسند و بسیار موفق، تألیفاتی از انواع دیگر نیز دارد. او و لیلیان هلمن^۲، به اتفاق چند نمایشنامه نوشته‌اند که جنبه‌های روشنفکرانه و ادیبانه دارد. هامت در چهل و هشت سالگی در جنگ دوم جهانی به جبهه رفت. در سال ۱۹۶۱ در دوران تسلط ماکارتیسم به زندان افتاد، او از استادان ژمان سیاه آمریکائی بود. و این نوع از ژمان را به اوج محبوبیت خود رساند. و راه را برای ورود ریموند چاندلر هموار کرد.

ریموند چاندلر

ابعاد روشنفکرانه آثار ریموند چاندلر (۱۹۵۹-۱۸۸۸)، از سه نویسنده‌ای که نام بردیم بیشتر است. تحصیلات او کامل بود. در چهل سالگی از زندگی آسوده دست کشید، و خود را وقف ژمان‌نویسی کرد. در ابتدا با مجله «بلاک

۱. Dashill Hammett

۲. Lilian Hellman

ماسک» همکاری داشت، و در دنیای ژمان، «مارلو» کارآگاه خصوصی را آفرید. که قهرمان چندین ژمان او بود: خواب بزرگ (۱۹۳۹)، خداحافظ زیبای من (۱۹۴۰)، خانم دریاچه (۱۹۴۳).

میراث خواران

ژمان سیاه آمریکائی تا مدتها دوام یافت، و در طول حیاتش بسیار پرچوش و جذاب بود. و بعد از استادان این سبک، عده‌ای از نویسندگان مستعد و چیره‌دست دنباله کار آنها را گرفتند، و ژمانهای خوبی نوشتند.

جیمز کین^۱ (۱۸۹۷-۱۸۹۷)، که ژمان «پستچی دوبار زنگ می‌زند» (۱۹۴۸)، را نوشت یکی از این ژمان‌نویسان است، که چند ژمان رأیستی به سبک کلاسیک نیز از او به یادگار مانده است. دیوید گودیس، ویلیام آیریش، چستر هایمز^۲ از نامداران این گونه ژمانها هستند.

از سوررآلیسم تا ژمان سیاه

مارسل دوهمل (۱۹۰۷-۱۹۰۰)، زندگی پرماجرانی داشت و بعد از دوستی با ژاک پرور^۳، و سوررآلیست‌ها، به ادبیات آمریکائی علاقمند شد. در سال ۱۹۴۵ به یاری مؤسسه انتشاراتی گالیمار، ترجمه‌هایی از بعضی نمونه‌های ژمان سیاه آمریکائی را به زبان فرانسه به چاپ رساند. و سپس کتابهای مقلدان فرانسوی آنها، آلبر سیمونن (۱۹۸۰-۱۹۰۵)، اوگوست لوپرتن (متولد ۱۹۱۳)، خوزه ژيووانی، در همین مجموعه انتشار یافت. مارسل دوهمل از مترجمان آثار هنری میلر، اشتین بک، وارسکین کالدول نیز بود.

۱. James Cain

۲. Chester Himes

۳. Jacque Prévert

در پایان دهه شصت، و در طی سالهای هفتاد، نسل جدیدی از نویسندگان به میدان آمدند، که مستقل‌تر و سیاسی‌تر بودند، و از نسل اعتراض و پرخاش، مانند پی‌یر سینیاک، و راف‌واله، که در جبهه راست افراطی جای داشتند، و ژمان سیاه بدبینانه را پایه‌گذاری کردند. و برعکس آنها، ژان پاتریک ماننیت، سعی داشت ژمان سیاه را به‌چپ بکشاند. نویسندگان دیگری، و از جمله شارل اکسبرایا، هوبر مونت، و سیاستین ژاپریزو، در این محدوده طبع‌آزمائی کرده‌اند.

خانواده

باجین (چین، ۱۹۳۱)

برخورد نسل‌ها

«باجین» از زندگی خود الهام می‌گیرد، و ژمان سبک غربی را در چین پایه‌گذاری می‌کند.

از همه مشهورتر

«خانواده»، اولین کتاب از مجموعه سه گانه باجین، به نام «طوفان» است، که از همه آثار او شهرت بیشتری دارد.

دنیائی که واژگون می‌شود

این ژمان ما را وارد خانه و زندگی یک خانواده سنتی چینی می‌کند، که ژمان‌های سنتی چین نیز درهای این خانه را به‌روی ما گشوده بودند. وضع و حال خانواده گائو، به‌خانواده مؤلف ژمان شباهت دارد، و نویسنده طبعاً از خاطره‌ها و تجربه‌های خود برای نوشتن داستان یاری گرفته است. حوادث ژمان در دهه بیست قرن بیستم می‌گذرد. که هرج و مرج در کشور حکومت می‌کند.

چین در داخل وضع آشفته‌ای دارد، و از هر طرف نیز در معرض نهید خارجی‌هاست. غربی‌ها در جنوب، و ژاپنی‌ها در شمال، امتیازات بی‌شماری به‌دست آورده‌اند. در خرابه‌های امپراتوری کهن، جوانان جمهوریبخواه به‌پای می‌خیزند. روز چهارم ماه مه ۱۹۰۹، دانشجویان و جوانان روشنفکر و دوستداران تمدن غربی، آغاز یک انقلاب فرهنگی را اعلام می‌کنند. اعتصاب و تظاهرات بر آشوبهای سیاسی می‌افزاید. انقلاب بزرگ و بی‌سابقه روسیه نیز در چین تأثیر می‌گذارد.

دیوارهای کانون خانواده گائو، نمی‌توانند در برابر حوادث مقاومت کنند، و کم‌کم ترک برمی‌دارند. «باجین» این جنبش را به‌دیده مهر و علاقه می‌نگرد، و به‌خصوص از بیداری زنان، که در قرنهای گذشته زیر یوغ طاقت‌فرسائی زندگی می‌کردند، با شور و اشتیاق سخن می‌گوید.

رُمان نبرد

رُمان کلاسیک چینی دیگر از نفس افتاده بود. و با آن که «لیو - ای» و «سومانشو»، و «زنگ پو» در آغاز قرن بیستم رُمان‌هایی به‌سبک جدید نوشته، و رمقی به‌کالبد بی‌جان این رشته از ادب بخشیده بودند، اما رُمان چینی به‌نوآوری‌های بیشتری نیاز داشت. و در این هنگام تهاجم وسیع ادبیات غرب، اولین قدمها را برداشته بود، و رُمانتیسیم و ناتورالیسم و رالیسم - و روایت جدیدش، رالیسم سوسیالیستی، بعد از پیروزی انقلاب سوسیالیستی روسیه - به‌سرزمین ادبیات چین راه یافتند، و نسل جدیدی از نویسندگان را به‌وجود آوردند. «باجین» در ابتدا مجذوب آنارشیسم شد، و سپس به‌سوسیالیسم روی آورد. - که متأسفانه عاقبت کارش به‌سکوت اجباری کشید! - و روح و قلم او نیز با این جنبش‌ها آغشته شد. و رُمانهای او با شور رُمانتیسیم و حرکت مؤثر رالیسم درآمیختند.

باجین

لی فیکان، معروف به «باجین»، در سال ۱۹۰۴ در یک خانواده اشرافی چین به‌دنيا آمد. و در مسیر انقلاب افتاد، و ضدیت با اشراف را یاد گرفت. بعد از سال ۱۹۴۹، یعنی پس از برقراری جمهوری توده‌ای در چین به‌شهرت و افتخار رسید. اما چندی نگذشت که از انقلاب سرخورده شد، و ناگزیر خاموش گردید.

کتاب «خانواده»

«من رُمان «خانواده» را نوشتم، تا از آن برای نبرد اسلحه‌ای بسازم»

باجین

مارش رادتسکی

یوزف رُوت (اتریش، ۱۹۳۲)

مارش برای گرداب

نویسنده در این رُمان رفت و آمد اشباح
و ارواح را در دنیای امپراتوری مرحوم
اتریش هُنگری مجسم می‌سازد.

مارش نظامی

مارش رادتسکی با نیشخند طنز به مارش نظامی از ساخته‌های معروف
یوهان اشتراوس، تکیه می‌کند، که انحطاط و سقوط امپراتوری اتریش -
هُنگری را بدرقه می‌کرد.

خاندان فُن تروتا^۱

سه نسل از خاندان «فُن تروتا»، از دوران امپراتوری اتریش - هُنگری
صاحب نام و افتخار بودند. در نسل اول مردی از این خاندان در جنگ،
«فرانسوا ژف» ولیعهد جوان را از مرگ نجات داد. و «قهرمان سولفرینو» لقب
یافت. پسر او از کارمندان خوب و درستکار و مورد احترام دولت بود، و نوۀ

«قهرمان سولفرینو»، در جبهه جنگ در سال ۱۹۱۴ با شجاعت و افتخار جان
سپرد. نویسنده به موازات نقل این داستان حماسی و تاریخی، با لحنی هجائی
اوضاع یک جامعه در حال فروپاشی و رو به انحطاط را شرح می‌دهد.
با این وصف یوزف رُوت از مخالفان خاندان سلطنتی هابسبورگ نیست،
بلکه برعکس برای نابودی آن دوران افسوس می‌خورد. و از روزگاری سخن
می‌گوید که این امپراتوری قلب اروپا بود. و اقوام و ملت‌های شکننده و
آسیب‌پذیر را در میان دو اقیانوس روسیه و آلمان، در کنار خود حفظ می‌کرد. و
سرانجام نیز با هجوم نازیها سقوط کرد.

یوزف رُوت

یوزف روت، به گونه‌ای اسرارآمیز، با امپراتوری اتریش، یعنی امپراتوری
قلب اروپا، بستگی دارد. این نویسنده در سال ۱۸۹۴ از پدر و مادری یهودی،
در گالیس به دنیا آمد. در سال ۱۹۱۴ به استخدام ارتش امپراتوری درآمد. بعد
از جنگ جهانی اول به روزنامه‌نگاری و سیاحت پرداخت، نقد ادبی و مقاله و
رپرتاژ می‌نوشت. و چندین رُمان و داستان کوتاه نیز از او به یادگار مانده است.
صاحب سبک بود، و از نثرنویسان بزرگ زبان آلمانی. در سال ۱۹۳۳ ناچار
به پاریس رفت، و در آنجا اقامت گزید. و به هموطنان مهاجر خود، که تعدادشان
زیاد بود، کمک می‌کرد. اما کم‌کم خسته و نومید شد. و به‌الکل پناه برد. و در
سال ۱۹۳۹ جان سپرد. پنداری او نیز مانند قهرمانان داستانهایش نمی‌توانست
بعد از فروپاشی امپراتوری اتریش به زندگی ادامه بدهد.

دلتنگی

دلتنگی‌هایش را در رُمان «گورستان کاپوسین‌ها» شرح داده است. قهرمان

۱ - Capucines از فرقه‌های مذهب مسیح

۱ - Von Trotta

این زمان، فرانسوا فردیناند، از خانواده تروتا است، که جوانی خود را در وین، در دوران درخشان و طلائی امپراتوری، در ابتدای قرن بیستم می‌گذراند. در جنگ اول در مرزهای امپراتوری به اسارت ارتش روسیه درمی‌آید، و در سال ۱۹۱۸ به ارتش باز می‌گردد. اما دیگر شهر خودش را نمی‌شناسد. همه چیز تغییر کرده است. در خود فرو می‌رود. و به افسردگی و نومیدی تسلیم می‌شود. و هنگامی که سایه درفش صلیب شکسته نازیها را بر فراز شهر می‌بیند، به گورستان زیرزمینی کاپوسین‌ها پناه می‌برد. اما درهای ورودی گورستان زیرزمینی را نیز بسته می‌بیند، و یکی از کشیشان این فرقه را می‌یابد، این کشیش به او توصیه می‌کند که خاموش باشد و دم نزند. و او از خود می‌پرسد: «پس به کجا پناه باید برد؟»

سفر به انتهای شب

لوئی - فردینان سلین^۱ (فرانسه، ۱۹۳۲)

«باردامو»^۲ و سبک ادبی

داستان لوئی فردینان سلین تنها به ادبیات

تعلق ندارد، بلکه گرفتاریهای «باردامو»،

او را به تاریخ مربوط می‌سازد

شب بی پایان

باردامو در سال ۱۹۱۴ در هنگ سواره نظام خدمت می‌کند، و در تاریکی

یک شب بی پایان قدم گذاشته است.

باردامو افسر سواره نظام

جنگ «باردامو»، جنگ قهرمانان نیست، بلکه کابوس خون و گل است، و

کابوس نادانی و پوچی. باردامو می‌خواهد به هر قیمتی از جنگ بگریزد. و

توطئه‌ای می‌چیند تا یک سرباز آلمانی او را اسیر کند! پنداری عقل از کف او

رفته است. و دیگر در ارتش به درد هیچ کاری نمی‌خورد. دستمال کثیفی است

۱- Louis Ferdinand Céline

۲- Bardamu

که باید دورش انداخت. همه چیز را زیر پا می‌گذارد، تا جسم خود را حفظ کند و زنده بماند. و زنده می‌ماند و به کامرون، در آفریقا می‌رود. از آتش جنگ خلاص می‌شود، و به‌دورخنی دیگر می‌رود. و در آنجا شوم‌ترین و تیره و تارترین نوع استعمار را می‌بیند. یکی از کشیشان او را به‌ناخدای یک کشتی بادبانی اسپانیایی می‌فروشد. و او با کارگران دیگر، پاروزنان کشتی را به آمریکا می‌برند. و در آنجا در کارخانه اتومبیل‌سازی فرد استخدام می‌شود. و به‌صورت پیچ و مهره کارخانه درمی‌آید. برای زنده ماندن هر روز ساعتها کار می‌کند، و تنها روشنائی زندگی او «مولی» است: یک روسپی.

بعد از مدتها به‌فرانسه باز می‌گردد. به‌دانشگاه می‌رود، و دیپلم پزشکی می‌گیرد. و در محله فقیرانه‌ای به‌کار طبابت می‌پردازد. بیماران مطب او، دکانداران و سرایداران و کارمندان دون پایه‌اند، که در منتهای محرومیت به‌سر می‌برند. و جز گذران زندگی به‌چیز دیگری نمی‌اندیشند، و همین زجر کشیدن و عذاب و بدبختی را تحمل کردن، آنها را به‌همدیگر نزدیک می‌کند. فقر و محرومیت نوعی برادری و همدردی بین آنها به‌وجود می‌آورد. و بارداسو در اینجا به‌پایان شب می‌رسد، به‌انتهای شب.

«مُعَلِّمِ بَد»

در زمان «سفر به‌انتهای شب» صدای رعد را می‌شنویم، و در سیلابی از هیجانات و عواطف و برخوردها و شورش‌ها و بلواها و رسوائی‌ها فرو می‌رویم. و انقلاب ادبی را می‌بینیم.

«سفر به‌انتهای شب»، طرز بیان را از «رابله» به‌ارث برده است. و به‌ناتورالیسم روی آورده، و سبک و طرز تازه‌ای آفریده است، و با زبانی تند و خشن و گزنده و غزنده سخن می‌گوید. این زبان به‌زبان محاوره نزدیک است و از بیان کلاسیک نیز فاصله چندانی ندارد. معاصران سلین زبری و زمختی بیان

او، و نوآوری‌هایش را دریافته بودند. ژان پل سارتر، «بارداسو» را از قماش قهرمان زمان «تهوع» خود می‌دانست. یعنی کسی که از قشر و طبقه خود جدا شده، و در جایگاه نامناسبی قرار گرفته است. اما مسأله‌ای که در تألیفات سلین اهمیت بیشتری دارد «سبک» اوست. خشم او متوجه ادیبانی است که با بیانی متین و سنگین می‌خواهند مسائل دردناک زندگی مردم را بنویسند. خشم او بی‌عدالتی‌های اجتماعی را هدف می‌گرفت. در زمان «مرگِ نسیه‌ای» (۱۹۳۶)، سلین با خشم از دوران کودکی فقیرانه خود الهام می‌گیرد، و به‌همان سبک مخصوص خود داستان را روایت می‌کند، که شهرتی با دوام را برای او به‌همراه می‌آورد.

سلین برای چند نسل یک استاد مسلم و تقلیدناپذیر بود. که حتی نزدیک شدن به‌ذوق و سبک او دشوار می‌نمود. تا سال ۱۹۳۷، سلین در ادبیات چنین جایگاهی داشت، هرچند که عده‌ای از منتقدان به‌کار ادبی او عیب و ایراد می‌گرفتند. اما بعد از آن سال وضع دیگرگون می‌شود. با انتشار زمانهای «مسائل جزئی برای یک قتل عام» (۱۹۳۷)، «مدرسه جنازه‌ها» (۱۹۳۸)، و «وضع وخیم» (۱۹۴۱)، عصیان و خشم و خشونت بی‌نهایت سلین ادامه می‌یابد. اما این بار، همراه با نوعی یهودی ستیزی آغشته با گیل و کثافت و فرومایگی. و بعد از آن سلین قدم در تاریکی شبی می‌گذارد که پایانی ندارد. لوئی فردینان سلین، با این کارها برای خود لعنت و نفرین می‌خرد، و پنداری عمداً می‌خواهد به‌کارهایی دست بزند که از جامعه انسانی او را طرد کنند.

سلین

لوئی فردینان دیتوش، معروف به‌سلین، در سال ۱۸۹۴ در «کوریووا» به‌دنیا آمد. دوران کودکی سختی را گذراند، که در زمانهای نخستین خود جزئیات آن

دشواری‌ها را شرح داده است. در جوانی در یک آموزشگاه در «کلیشی» پزشکی تجربی را یاد می‌گیرد. و از همان موقع داستان و ژمان می‌نویسد. در دوران جنگ جهانی دوم حاشیه‌نشین و تماشاگر است. اما گروهی او را «همکار» نازی‌ها می‌دانند. و آیا واقعاً «همکار» نازی‌ها بود؟ در سال ۱۹۴۴ سلین در زیگمارینگن^۱ به حکومت ویشی در تبعید پیوست. آلمانی‌ها سه ماه او را زندانی کردند. سلین بعد از آزادی، بیمار و ناتوان به دانمارک پناه برد. و در آنجا دوباره به زندان افتاد. و بعد از چهارده ماه آزاد شد، و در دانشکده پزشکی دانمارک به تحصیل ادامه داد. و سالها دور از وطن زندگی کرد. در سال ۱۹۵۱، بعد از آن که خبر عفو خود را شنید به فرانسه بازگشت، و تا هنگام مرگ، یعنی تا سال ۱۹۶۱، در «مودون»^۲ اقامت گزید. و آخرین سالهای عمر را با طبابت و نویسندگی سپری کرد. و در این دوران نیز چندین کتاب نوشت: «نرمانس» (۱۹۵۴)، «شمال» (۱۹۶۰)، و...

آثار سلین

«آثار او ژمانتیسمی دارد مخصوص خود او، و بسیار ابتکاری. زیرا با فرویدیسم پیوند می‌یابد، و نویسنده در ژمانهای خود به نقطه‌های پنهانی روح آدمی وارد می‌شود، که در آن گوشه‌ها عشق و مرگ، و نیستی و جاودانگی به‌همدیگر می‌آمیزند و درهم فرو می‌روند.»

همکارانِ نازیها

به‌رغم آن که بعضی از آثار سلین با یهودی ستیزی آمیخته است، و به‌رغم آن که افکار و بعضی از آثارش با آنارشیسم پیوند خورده‌اند، سلین، به‌گروه

نویسندگانی که با نازیها همکاری کردند، وابسته نیست. و تنها دشمنانش، او را به‌چنین کاری متهم می‌کنند.

در سالهای اشغال فرانسه به‌دست آلمانی‌ها، و استقرار رژیم ویشی، که با آلمانی‌ها همکاری داشت، ادبیات نیز مثل همه چیزهای دیگر زیر نظر و مراقبت شدید بود. چاپ آثار نویسندگان یهودی و فراماسون ممنوع شده بود. بعضی از نویسندگان به‌نهضت مقاومت پیوسته بودند. بعضی دیگر سکوت کرده بودند، یا کم و با احتیاط چیز می‌نوشتند. آراگون، الوار، ال‌زاتریوله، ژبرِدِسُوس، و دیگر نویسندگان ضد فاشیسم آثارشان را آشکار و پنهان منتشر می‌کردند. برناتُوس، برتون و چند نویسنده دیگر، به تبعید رفته بودند. اما نویسندگانی هم بودند که به‌صورت مبلغان ایدئولوژی فاشیسم و مدافع رژیم ارتجاعی ویشی درآمدند. ژباته، ژرژ بلوند، براسیلاک، و دریولاروشل^۱ از آن جمله بودند. دنوئل، وگراسه، از ناشرانی بودند که جای ناشران یهودی را گرفتند، و با اشغالگران همکاری می‌کردند. و در همین ایام بنگاه انتشاراتی Minuit، ژمان معروف «خاموشی دریا» را منتشر کرد، که نویسنده آن ژان برولر، با نام مستعار «ورکور»^۲ بود.

در این سالها جریان‌های ادبی و سبک یا مکتب هنری خاصی وجود نداشت. از معروفترین نویسندگانی که با نازیها همکاری کردند، می‌توان از لوسین ژباته (۱۹۷۲-۱۹۰۳)، نام برد، که در پایان جنگ محکوم به‌مرگ شد، اما با عفو از مرگ نجات یافت، و زنده ماند اما ژبر براسیلاک (۱۹۴۵-۱۹۰۴). که روزنامه‌نویس و وقایع‌نگار و داستان‌نویس بود، به‌جرم همکاری با نازیها اعدام شد، و دریولاروشل (۱۹۴۵-۱۸۹۳)، که ژمان‌نویس بود، به‌مرگ محکوم شد، و خودکشی کرد.

۱- Drieu la rochelle-Brasi Ilach-Georges Blond-Rebatet

۲- Vercors

۱- Sigmaringen شهری در آلمان - که اعضای دولت مارشال بتن در سال‌های ۴۴ و ۴۵ به‌آنجا

پناهنده شدند.

۲- Meudon

انسانهای با حسن نیت

ژول رومن (فرانسه، ۱۹۴۲-۱۹۳۲)

تابلوی عظیمی از قرن بیستم

آخرین و مهمترین تلاش برای آفرینش

دوباره «کمدی انسانی»

این رمان طولانی

این رمان بسیار مفصل و پایان‌ناپذیر، از صبح روز ششم اکتبر، و با خیالپردازی‌های کارگرانی که با شتاب به سوی کارخانه می‌روند، آغاز می‌شود.

آغاز روز

خیالپردازی‌های کارگران کم‌کم شتاب خود را از دست می‌دهند، و متوقف می‌شوند، و خواننده به نقطه‌های گوناگون راه می‌یابد، وی در ابتدا به دنیای تئاتر قدم می‌گذارد. و در آنجا «ژرمن بادر» را می‌بیند. این خانم هنرپیشه معشوقه «گاژو»، از نمایندگان مجلس است. و خواننده از این طریق به دنیای سیاست راهنمایی می‌شود، و به محیط اشراف‌زادگان حومه سن ژرمن. و در آنجا در خانواده «سن پاپول»، و یکتس «ماری دوشانسنه» را می‌بیند، و گروهی از باریسیها، و خانم «مایه کُوتن» را، که نمونه‌ای از زنان پاریسی است. «سام پیر»

۴۹۶ / رمان‌های کلیدی جهان

معلم سالخورده نیز در همین صحنه جلوه می‌کند، که لائیک است و شیفته اندیشه‌های هوگو و میشله. و «ژان ژرفانیون» نیز در همین جا قدم به صحنه می‌گذارد. این جوان از یک منطقه کوهستانی به پاریس آمده است، تا در دانشسرای عالی تحصیل کند.

در کتاب «جنایت کی نت»، از همین مجموعه، آدمهای جدیدی به میدان می‌آیند، که در کنار آدمهای کتاب اوّل قرار می‌گیرند، و تابلوی عظیم ژول رومن وسعت بیشتری پیدا می‌کند. و شرح کار و زندگی دانشجویان دانشسرای عالی، و وضع و حال مغازه‌داران، و کاسبان و بازرگانان، در این بخش از داستان روایت می‌شود، و در حواشی داستانهای دیگری می‌آید، که ظاهراً با همدیگر ارتباط زیادی ندارند.

در کتاب «عشق‌های کودکانه»، «ژالس» برای «ژرفانیون» اسرار عاشقانه‌اش را باز می‌گوید، و هر دو به یاد «هلین سیژو» می‌افتند، که در پانزده سالگی هر دو به او دل بسته بودند و سپس به داستان «برناردین دوسن پاپول» می‌رسیم، که مجرد است و سرخورده، و داستان «ماری دوشانسنه»، و «سامکو»ی صنعتگر را می‌خوانیم، و پس از آنها افراد دیگری پیش می‌آیند، و به این تابلو رنگ و جلای بیشتری می‌بخشند. برترین مهندس، آبه میونّه روحانی، آلوری تقدنویس، و سرهنگ دوم دورور، و «کورو» و «ژورس»، از این گونه افرادند.

کتاب «عشق در پاریس»، به شرح عواطف و هیجانات عاشقانه اختصاص دارد، که آمیخته با شوخی و طنز است، و افراد دیگری را به صحنه می‌آورد. در کتاب «انسانهای مغرور»، در دنباله داستان عشق «سامکو» و «ماری شانسونه»، به زندگی مردم بینوا می‌رسد، و از گرفتاریها و درگیری‌های دنیای کسب و تجارت چیزهایی می‌گوید.

کتاب «افراد ناچیز»، نقاشی دقیقی است از زندگی بیچارگان، و بعضی از

افراد عادی، که زندگی آنها حتی از بینوایان نیز یاس‌آمیزتر است.

در کتاب «در جست‌وجوی یک جامعه»، ژرفانیون، و کلانریکار ایده‌آلیست در جست‌وجوی جامعه‌ای هستند که بتواند استعدادهایشان را پرورش دهد. و به‌شکوفائی برساند، و افراد دیگری نیز در کنار آنان پیش می‌آیند. و در این زمان خانواده‌های سامبکو، اوایه، مارپل، و کروور به‌امور تجاری و سیاسی مشغولند، و جامعه دلخواه خود را پیدا کرده‌اند.

در کتاب «شهرستان»، داستان دسیسه‌های انتخابات در شهر «برژراک» را می‌شنویم، و ماجرای آشوبهائی که در فضای مذهبی و اجتماعی آن شهر در جریان است.

در کتاب «سربالائی خطرها»، از انقلاب صنعتی گفت و گو می‌شود، که حومه پاریس را تغییر شکل می‌دهد و روابط اجتماعی در آن حدود به‌صورت تازه‌ای درمی‌آید. و برخوردارها و درگیری‌ها افزایش می‌یابد.

در کتاب «قدرت‌ها»، با تعقیب کارهای «کوژو»، چگونگی امور حکومت را ارائه می‌دهد.

در کتاب «بازگشت به‌گرداب»، داستان «ژرژ آلوی» را حکایت می‌کند، که نقدنویس و ادیب است و از شکست‌های پیاپی خود رنج می‌برد. و در اینجا بیش از بخش‌های دیگر به‌معایب کارها می‌پردازد.

در کتاب «افراد خلّاق»، سخن از دکتر وی‌یور است و استریژلیوس شاعر، و اُرتگال نقاش.

در «خانه رومی» داستان برسر فرانسه است و واتیکان و آلمان.

در «درفش سیاه»، جنگ نزدیک می‌شود.

در «پیش درآمد وِردن»، جنگ آغاز می‌شود، و همه آرزوهای آدمیان در گرداب وحشت فرو می‌رود، و ماجرا بر سر جنگ است و مرگ، و کسانی که از جنگ سود می‌برند.

در «وُرژ در جدال با کی‌نیت»، به‌سال ۱۹۱۹ می‌رسیم و بازگشت به‌مسائل عادی.

و کتاب «روشنائی تابناک از طرف شرق»، از سال ۱۹۲۲ سخن می‌گوید، که بلشویک‌ها به‌اوج قدرت می‌رسند، و عده‌ای را مرعوب می‌کنند و عده‌ای را مجذوب، و در آن حال در ایتالیا فاشیسم به‌قدرت می‌رسد، و دنیا از همه طرف درگیر ماجرا می‌شود.

در «روزهائی در کوهستان»، ژرفانیون در سال ۱۹۲۴ نامزد نمایندگی مجلس شورا می‌شود، و به‌کوهستانهای «واله» می‌رود، که دوران کودکی‌اش را در آنجا گذرانده است.

پایان روز

«سختی‌ها و شادی‌ها»، «تولد گروه»، «حضور»، «قالی سحرآمیز»، «فرانسواز»، بخش‌های دیگری از این مجموعه‌اند، که به‌سالهای پیش از جنگ جهانی دوم پرداخته‌اند و این داستان بسیار مفصل و بی‌انتها، روز هفتم اکتبر به‌پایان خود می‌رسد. حومه‌نشینان به‌طرف کارگاه‌هایشان می‌شتابند، و با شتابی تب‌آلود تلاش می‌کنند که هرچه زودتر کار روزانه را آغاز کنند.

در سال ۱۹۳۳ دوباره رادیوها و روزنامه‌ها از سربالائی خطر سخن می‌گویند، و افرادی که به‌صحنه آمده‌اند، بعد از طی سالها احساس تلخکامی می‌کنند. با این وصف انسانهای با حسن نیت، زاله، و ژرفانیون و دیگران تلاش می‌کنند که علتها و دلایلی بیابند، تا همچنان همراه و رفیق همدیگر باشند. و به‌سوی جامعه ایده‌آل قدم بردارند.

از شوخی و طنز تا یک تابلوی باعظمت

ژول ژومن کار ادبی‌اش را با شعر آغاز کرد. به‌نظریه فلسفی «وحدت

وجود» معتقد بود و با نوشتن چند نمایشنامه خنده‌آور و هجائی به شهرت رسید. که دو نمایشنامه «آقای لوتروهادک» و «دکتر کنوک» از بقیه نمایشنامه‌هایش معروفترند.

رُمانهایش نیز از طنز و شوخی بی‌بهره نیستند. نخستین رُمان او با عنوان «دوستان» (۱۹۳۱)، لیریز است از شادی‌ها و شیظنت‌های دوستان دانشجوی. سپس رُمانهای سه‌گانه او به نام «پسینه»، در سالهای ۱۹۲۲ و ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ انتشار یافت. و اما رُمان بسیار مفضل و بزرگش در ۲۷ کتاب به نام «انسانهای با حسن نیت» را که تابلویی است از زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و روانی، بین سالهای ۱۹۰۸ تا ۱۹۳۳ به دست چاپ سپرد. این رُمان عظیم براساس تحقیقات و مطالعات مستند نویسنده پایه‌گذاری شده است. و این اثر بزرگ اعتقادات «وحدت وجودی» ژول رُومن را منعکس می‌کند. و در آن از محور شدن مقدرات فردی آدمهای رُمان در مقدرات اجتماعی پرهیز می‌کند.

ژول رُومن

اصلش از لوار علیا بود. در دانشسرایعالی درس خواند. و در سال ۱۹۰۹ در رشته فلسفه تحصیلات دانشگاهی‌اش را به پایان رساند. نام اصلی او «لوئی فاریگول» بود، و معروف به ژول رُومن (۱۸۸۵-۱۹۷۲). مدت کوتاهی درس فلسفه می‌داد. اما به زودی تدریس را رها کرد، و از آن پس منحصراً به کار نویسندگی پرداخت. با ژرژدوهامل، شارل ویلدراک، و گروهی از ادیبان، در انجمنی گرد آمده بودند. این نویسنده طرفدار صلح بود. در دوران جنگ اول در بهداری خدمت می‌کرد، و در جنگ دوم جهانی مسئولیت تبلیغات فرانسه آزاد را به عهده داشت. بعد از آزادی فرانسه دوباره به کار نویسندگی مشغول شد. از نظر اعتقادات سیاسی ابتدا چپ میانه‌رو بود، و کم‌کم تغییر جهت داد، و به «نظریه پرداز رادیکالیسم بورژوا» تبدیل شد.

نوعی مکاشفه

آثار ژول رُومن با نوعی مکاشفه همراه است، و در این میان به هر یک از آدمهای داستان سهمی از احساسات و عواطف تعلق می‌گیرد. و این همان چیزی است، که خود او آن را وحدت وجود می‌نامید. و هرچند که این نویسنده خود را پای‌بند هیچ کدام از مکتب‌های فلسفی نمی‌داند. اما افکار او از نظریه‌های دو جامعه‌شناس، دورکهایم، و لوی بروئی، چندان دور نیست.

دو چهره از یک نویسنده

تابلوی عظیم «مردان با حسن نیت» دوچهره ممتاز دارد. ژالس، و ژرفانیون، که دوست و همکلاسند و از تحصیلکردگان دانشسرایعالی و هرکدام یک طرف از چهره خود نویسنده را نشان می‌دهد، که یکی خلاق است، و دیگری ناظر دقیق مسائل سیاسی.

شیفتگی‌های گلاستون بری

جان کاپر پاوز (انگلیس، ۱۹۳۲)

ادبیات باشکوه

بعد از دوران «دلاوران میزگرد»، و منظومه‌ها و اشعار و ترانه‌های آن روزگار، و رُمانهای والتر اسکات، ادبیات قوم سلت همچنان در دنیای ادبیات تأثیر گذارده است. و ما این صدا را بار دیگر در آثار جان کاپر پاوز می‌شنویم.

پُر معنی‌ترین

شیفتگی‌های گلاستون بری، بی‌تردید موفق‌ترین رُمان جان کاپر پاوز نیست. اما پُر معنی‌ترین آنهاست.

بنائش شکوهمند

رُمان در دو انحنای بالارونده شکل می‌گیرد، که هر یک در یک فصل شصت صفحه‌ای به‌اوج خود می‌رسد. قسمت اول بیان شور و احساس است و قسمت دوم سیلاب روان حوادث است که در پی همدیگر می‌آیند. نویسنده

آدمهای زیادی را به‌صحنه می‌آورد، که نمونه‌هایی از اشتغالات فکری خود او هستند: جان، و ماری کزو، مظهر عشقند. سام، و مات دِکِر، ناراحت و شهوتران‌اند که دائماً احساس گناه می‌کنند، و پِرسفون اسپیر، دختری که تمایلات شهوانی بیمارگونه‌ای دارد، و جان جیارد، که موجودی است عجیب، و مرگ او در اوج هیجانات داستان اتفاق می‌افتد.

لحن پیامبرگونه

گلاستون بری، در جنوب سرزمین ولز به‌دنیا آمده است، که از استون هِنگ چندان دور نیست. و اسطوره‌های قوم سلت در آنجا در ذهن مردم باقی مانده است. حوادث گوناگون رُمان را به‌صورت یک نبرد معنوی درمی‌آورد، و به‌گونه‌ای نمادین کاپیتالیزم و کمونیزم را در برابر همدیگر قرار می‌دهد و ما دیوانگی‌ها و شادی‌ها و پریشانی‌ها را در زندگی آدمهای رُمان می‌بینیم. هرچند که این اثر از نظر ادبی و نوشتاری معیبي دارد، اما از لحاظ تازگی و وسعت گستره رویدادها در کنار تألیفات ملویل و جُویس قرار می‌گیرد.

جان کاپر پاوز

در سال ۱۸۷۲ در شرلی (در منطقه دربی شایر) به‌دنیا آمد. کار اصلی او نقّالی و روایتگری، و رُمان‌نویسی برای او در درجه دوم اهمیت بود. و نخستین رُمان خود را در پنجاه و هفت سالگی نوشت. و از آن پس با کوشش بیشتری به رُمان‌نویسی پرداخت. و اما جان کاپر پاوز، ابتدا در ایالات متحده آمریکا، به نقّالی مشغول شد، و هنر خود را آموذ. و در این کار بسیار موفق بود. و سپس به‌زادگاه خود ولز بازگشت، و تا آخرین روزهای عمرش، یعنی تا سال ۱۹۶۳، از نقّالی دست برنداشت، و داستانهای دلاوران قوم سلت را با مهارت برای مردم حکایت می‌کرد.

جان کاپرپاویز، و برادرش «لی یولین پاویز» (۱۸۸۴-۱۹۳۹)، متفقاً کتابی نوشتند به نام «اعترافات دوبرادر»، که در سال ۱۹۱۶ به چاپ رسید، و در این کتاب ماجراهای زندگی خودشانرا به تفصیل شرح دادند. لی یولین پاویز، بعد از چاپ این کتاب مقالات و مطالب زیادی نوشت. برادر دیگر این دو نویسنده «تودور فرانسیس پاویز ۹ (۱۸۷۵-۱۹۵۲)». داستانها و ژمانهای زیادی نوشته است، که بعضی از آنها مشهورند، و از جمله: کاپیتن پاش، شراب گوارای آقای وستون، خانه پژواک.

نیمه شب

مائوتوئن (چین، ۱۹۳۳)

وسوسه غرب

مائوتوئن مدعی است که پرچم رأیسم
انقلابی چین را برافراشته است.

یک سرمایه‌دار در دهه بیست

«وو - سونفو»، سرمایه‌دار چینی، در دهه بیست قرن بیستم در شهر شانگهای یک کارخانه حریربافی دارد. «وو - سونفو»، از «تیپ» چینی‌های غرب زده است، اما تارهای فساد و نادرستی و سنت‌های پوسیده فئودالی در اطراف او تنیده شده‌اند، که با تغییرات و تحولات زمانه سازگار نیستند، این کارخانه‌دار برای پیش بردن کار خود، رقیبان را از سر راه برمی‌دارد، و کارگران را به گونه‌ای شرم‌آور استثمار می‌کند، و به‌سفته بازی و تقلب و قاچاق روی می‌آورد، و با توطئه‌گران کنار می‌آید. در آن ایام در مقابل قدرتمندان مالی امپریالیستی که سران آنها در شانگهای مستقر شده بودند، جنگ نابرابری آغاز می‌شود. جنگ داخلی درمی‌گیرد. فاتحان جنگ بر سر تصاحب اموال بازمانده امپراتوری، به‌جان همدیگر می‌افتند. از هر سو کسی فتنه‌ای بدپا می‌کند، و عصیان‌های انقلابی در خون فرو می‌رود. تحولات و انقلاباتی که در

تمام طول قرن بیستم چین را در بر می‌گیرد، از همان موقع آغاز می‌شود. داستان اصلی در دنیای بورژوازی وابسته شکل می‌گیرد. خویشاوندان و متحدان و رقیبان «وو - سونفو» هریک توطئه‌ای می‌چینند، و فتنه‌ای به پا می‌کنند، و در پایان این نبرد، «وو - سونفو» شکست می‌خورد، و از پا درمی‌آید، و کارش به افلاس کشیده می‌شود، و به مرز خودکشی می‌رسد.

رآلیسم و تبلیغات

این زمان از قدرت تجسم و تخیل بی‌بهره نیست. مطالعه زمان نیمه شب، به‌خصوص برای خوانندگان آثار آندره مالرو، پرل بک، چوچینگ لی، و نویسندگان دیگری که از چین پیش از انقلاب در زمانهایشان الهام گرفته‌اند، ضروری است. و هرچند که «نیمه شب»، از نمونه‌های ادبی رآلیسم سوسیالیستی نیست، و نظریه‌های مائوئیستی را تصدیق و تأیید نمی‌کند، اما به‌رحال در جهت انقلاب سوسیالیستی چین پیش می‌رود، و می‌توان گفت که یک زمان خوب تبلیغاتی است.

مائوتوئن

شنن یسایینگ، معروف به مائوتوئن، در سال ۱۸۹۶ به دنیا آمد. از سرکرده‌های ادیبان «ترقی‌خواه» است، و کاملاً غرب‌گراست. و از چهره‌های ممتاز ادبی دهه بیست و دهه سی در چین شمرده می‌شود. و از مروّجان فرهنگ انقلاب توده‌ای چین است. اما در «انقلاب فرهنگی» چین مورد اعتراض و ایراد واقع شد.

مائوتوئن نقدنویس بود. و درباره مارکسیسم مقالات زیادی نوشت، اما در واقع زمان‌نویس بود. بعد از زمان «نیمه شب»، «کرم‌های ابریشم بهار»، «دروگری پائیز»، و «زمستان بی‌رحم» را نوشت. در دوران حکومت جمهوری

توده‌ای در چین به مقامات مهمی دست یافت. اما دیگر تا پایان عمر چیزی ننوشت.

هنر برای مردم

مائوتوئن مانند همه ادیبانی که در دوران او می‌زیستند، از ادبیات غرب تأثیر پذیرفت و در سال ۱۹۲۱ یکی از بنیادگذاران، «انجمن مطالعات ادبی» بود. این گروه به نظریه «هنر در خدمت خلق» معتقد بودند، و جز به نفع و مصلحت جامعه چیزی نمی‌نوشتند، و با ادیبانی که به هنر ناب، و «هنر برای هنر»، اعتقاد داشتند، مخالف بودند، و رقابت می‌کردند.

شان انسانی

آندره مالرو (فرانسه، ۱۹۳۳)

متافیزیک واقعه

تراژدی انقلاب چینی، یا استعاره‌ای از

تراژدی انسانی

چین بعد از سقوط امپراتوری

چین پس از سقوط امپراتوری (در سال ۱۹۱۱)، از هم پاشیده است، و در هر سو جنگ و جدالی است و بیگانگان برای بلعیدن آن دهان گشوده‌اند.

شانگهای ۱۹۲۷

چانگ کایچک، وارث بنیادگذار جمهوری، و رهبر حزب ملی‌گرای کوئومین تانگ، شانگهای را محاصره کرده است. کارگران، که کمونیستها آنها را هدایت می‌کنند، در شهرها سر به‌شورش برمی‌دارند. و به‌حمایت از چانگ کایچک برمی‌خیزند. اما خیانت شوروی به آرمان کمونیستها باعث می‌شود که شورش به‌کزراره بيفتد، و چانگ کایچک که به‌حمایت سرمایه‌داران غربی اعتماد دارد، رهبران کمونیستها را قتل عام می‌کند. «کی‌یو جیزورس»، روشنفکری که به آرمان پرولتاریا عشق می‌ورزد، در این مبارزات به‌تردید و

دودلی دچار می‌شود و با آن که سعی می‌کند از طریق بحث و گفت‌گو، «ولوکین» نماینده مسکو را به‌تغییر موضع وادارد، به‌نتیجه نمی‌رسد، و به‌مبارزه ادامه می‌دهد، و او را نیز مانند کمونیستهای دیگر در آتش‌دان یک لکوموتیو می‌اندازند.

حماسه‌ای فراتر از زمان

پیش از این زمان نیز، آندره مالرو در زمان «فاتحان» (۱۹۲۸)، ابعاد دیگری از همین موضوع را انتخاب کرده بود. و بعد از آن هم در اثر دیگر خود به‌نام «امید» (۱۹۳۷)، داستان خشونت تاریخ و انقلاب را باز می‌گوید. اما در حاشیه این طرح، در تألیفات خود به‌سرنوشت و دشواری‌ها و جایگاه معنوی آدمی نظر می‌اندازد، و همین مساله در نام معروفترین اثر او، «شان انسانی» انعکاس یافته است.

در زمانهای او حتی «کی‌یو»، که نمونه یک انقلابی تمام‌عیار است، به‌آشفته‌گی هویت دچار می‌شود، و بارون «کلایک»، که واسطه و دلال اسلحه و اشیای عتیقه است، و فردینان جیزورس، معلم دانشمند، و معتاد به‌تریاک، که مارکسیسم را به‌کی‌یو می‌آموزد، و «هلمریش»، که وقتی فرزندش را در بستر مرگ می‌بیند، همه توانائی‌هایش را از دست می‌دهد، و همه این آدمها به‌نوعی اضطرابات و دل‌مشغولی‌های آندره مالرو را در مورد «شان انسانی» منعکس می‌کنند. و اما در این زمان، آدمهای دیگری را نیز به‌صحنه می‌آورد، که از قماش دیگری هستند: «کائو»، با شجاعتی مافوق انسانی، و «کاما» نقاش ژاپنی، که با قلم موی خود مفهوم و معنای دنیا را به‌نقش درمی‌آورد. و آندره مالرو از این طریق، از مسیر سیاسی و اجتماعی وقایع، به‌متافیزیک می‌رسد.

آندره مالرو

آندره مالرو (۱۹۷۶-۱۹۰۱)، حادثه‌جو بود، و نویسنده، و هنردوست، و

انقلابی، و عضو نهضت مقاومت فرانسه. و سرانجام به «گلیسم»^۱ تقریباً عارفانه‌ای روی آورد. در جوانی مجذوب مشرق زمین شد. و به سفرهای دور رفت. و وقایع و مسائل «هندوچین» و چین، برای او مایه و الهام بخش ژمانهای «فاتحان» (۱۹۲۸)، «مسیر شاهانه» (۱۹۳۰)، و «شأن انسانی» (۱۹۳۲) بوده‌اند. ژمان «امید» (۱۹۳۷)، نیز یادآور جنگهای داخلی اسپانیاست. بعد از این سالها ژمان نویسی را ترک گفت، تا خاطراتش را بنویسد. و «ضد خاطرات» (۱۹۶۷) را نوشت. و نقدهای ادبی‌اش، «موزه خیالی» و «صداهای سکوت» را به چاپ سپرد. آثار بعدی‌اش از مرزهای زمان می‌گذرد و به فضاهای وسیع تری راه می‌یابد.

تراژدی زمان

«برای آندره مالرو ادبیات وسیله راه یافتن و شرکت جستن در تراژدی عصر خویش است.»

«موريس نادو»

داستان خانواده پاسکيه

ژرژ دو هامل (فرانسه، ۱۹۴۸-۱۹۳۳)

مردی با حوادث زمان خود

داستان يك روشنفکر بورژوا، که می‌خواهد با زمان خود زندگی کند، و وجدان و شرف او در بوتۀ آزمایش قرار می‌گیرد.

به دنبال پیشگامان

این ژمان به دنبال پیشگامان خود: «خانواده روگون ماگار»، و «انسانهای با حسن نیت»، حرکت کرده است، و «داستان خانواده پاسکيه»، وقایع آخرین دهه قرن نوزده و سه دهه نخست قرن بیستم را در بر می‌گیرد. و در ضمن شرح حال اعضای این خانواده، کسان دیگری نیز زیر ذره بین نویسنده قرار می‌گیرند، و مسائل و مباحث گوناگونی در آن طرح می‌شود. و جمعاً یک اثر چندبعدی است.

کاوش در حافظه

داستان خانواده پاسکيه را، لوران پاسکيه، پسر سوم رئیس این خانواده،

۱ - Gaulisme نظریه‌ها و اندیشه‌های ژنرال دوگل و معتقدان او

نویسنده‌های اخلاق‌گرا

هرچند که ژرژ دوهمال مسائل و معضلات قشرها و طبقات محافل گوناگون را در جامعه معاصر شرح می‌دهد، اما بیشتر به‌سرنوشت و زندگی افراد توجه دارد و جمعاً نویسنده‌های اخلاق‌گراست.

ژرژ دوهمال

ژرژ دوهمال (۱۹۶۶-۱۸۸۴)، پزشک بود و جراح. و تجربه‌های پزشکی‌اش در دوران جنگ عمیقاً در او تأثیر گذاشته بود. و خاطرات هولناکی از آن ایام در ذهن داشت. عمیقاً انسان دوست بود، و جنبه‌های غیرانسانی تمدن را نمی‌پسندید. کتاب «تمدن» او در سال ۱۹۱۸ جایزه گنکور را دریافت کرد. دوهمال در سال ۱۹۳۶ به‌عضویت فرهنگستان فرانسه انتخاب شد.

خرده بورژوا یا آئینه اجتماع

«ژرژ دوهمال پیش از هرچیز فرزند طبقه خرده بورژوازی است. طبقه‌ای که از اخلاق خوب و معنویات محروم است، و به‌دیگران درس اخلاق و معنویات می‌دهد. طبقه‌ای که به‌میراث خوارانش توصیه می‌کند که مؤدب و ظریف و مهربان باشند.»

«مارسل پروو»

تالیفات ژرژ دوهمال در نوع خود در حد کمال است. در آئینه آثار او همه طبقات جامعه را، فقیر و غنی و غالب و مغلوب را، می‌توان دید.»

«هانری کلووار»

ریژون پاسکیه نقل می‌کند. و در حافظه‌اش می‌کاود، و جزئیات وقایع و مسائل عاطفی و درونی خویش را باز می‌گوید، و با شرح آرزوها و آرمان‌هایش روایات خود را رنگ‌آمیزی می‌کند. و لوران پاسکیه، طبعاً همزاد نویسنده است و کسی جز او نیست.

داستان «خانواده پاسکیه»، تاریخچه وقایع یک جنگ طولانی نیست، و ده کتاب نه چندان قطور، برای نقل این حکایت کفایت می‌کند: کتاب اول: «دفتردارها» (۱۹۳۳)، که بیشتر به‌وقایع زندگی ریژون پاسکیه، پدر خانواده می‌پردازد، که جدی و عبوس است و لاف‌زن و خودخواه و عاطل و باطل. کتاب دوم: «باغ حیوانات وحشی» (۱۹۳۴)، کتاب سوم: «چشم انداز سرزمین موعود» (۱۹۳۴)، کتاب چهارم: «شب سن زن» (۱۹۳۶)، کتاب پنجم: «صحرای بی‌پور»^۱ (۱۹۳۷)، که داستان یک جامعه اوتوپیا است که سوسیالیست‌های پیرو «فوریه» در «کرتی»^۲ به‌وجود آورده‌اند. کتاب ششم: «استادان» (۱۹۳۷)، که در این بخش لوران پاسکیه از گروهی از بزرگان و نام‌آوران دنیای علم داستان می‌گوید، که با آنها آشنا می‌شود، و در می‌یابد که برخلاف تصور او انسانهای ستایش‌انگیزی نیستند. کتاب هفتم: «سسیل در میان ما» (۱۹۳۸) که داستان سسیل، خواهر لوران پاسکیه است. این زن نوازنده و موسیقی‌دان با استعدادی است، و پس از سالها متوجه می‌شود که از راه هنر می‌توان به‌آرامش روح دست یافت. کتاب هشتم: «نبرد با سایه‌ها» (۱۹۳۹)، کتاب نهم: «سوزان و مردان جوان»، که داستان «سوزان»، یکی دیگر از خواهران لوران پاسکیه است. و کتاب دهم: «معبود ژرف پاسکیه»، که ماجراهای زندگی ژرف، عضو دیگر خانواده است، این مرد اهل داد و ستد است و بنده پول.

۱- Bièvre جانی در منطقه اِسُون در فرانسه

۲- Creteil جانی در اطراف پاریس

مدار رأس السرطان

هنری میلر (ایالات متحده آمریکا، ۱۹۳۴)

گناه پرست

هنری میلر در طول داستان مُدام
می خواهد از خویش، به عنوان کسی که
گناه را دوست دارد، سخنی بگوید.

این خط

این خط زندگی و مرگ را از همدیگر جدا می کند.

کتاب عصیان

«مدار رأس السرطان»، شرح آلودگی های جهان است، کتاب عصیان است. دشنامی است به هنر، به زمین و آسمان، به انسان، به تقدیر، به زیبایی... و چیزهای دیگر.

این کتاب در واقع داستان زندگی هنری میلر است، و سرگردانی ها و ماجراهای او در باراندازهای کنار رود سین، و در کوچه پس کوچه های پاریس، و حکایت عشق های زودگذر او، و رفت و آمدهایش با هنرمندان و نویسندگان. هنری میلر با این مواد و مصالح یک رُمان به وجود آورده است.

۵۱۴ / رُمان های کلیدی جهان

نویسنده دوست دارد که همه چیز را با پرحرفی هایش، که گاهی نبوغ آسا و گاهی بی معنی است، به هم ربط بدهد. و ما در سراسر رُمان در همه جا حضور هنری میلر را حس می کنیم. و حس می کنیم که نبوغ او در به هم بافتن کلمات است، و از لابلای طرح های گوناگون و گاهی آشفتۀ رُمان این نکته را درمی یابیم که نویسنده عاشق زندگی است. و حتی در لحظاتی که به نهایت بدبختی رسیده، و در نهایت درماندگی دنبال بهانه های و انگیزه های برای زنده ماندن می گردد، عاشق زندگی است.

در «مدار رأس الجدی»، که پنج سال بعد از این رُمان انتشار یافت، هنری میلر از ایامی که در آمریکا زندگی می کرد، و هنوز به فرانسه نرفته بود، یعنی از دوران کودکی و نوجوانی اش سخن می گوید، و حکایت می کند که در آن هنگام به استعداد هنری خود پی می برد، و به قول خود او، «جهنم» بروکلین^۱ به او امکان می دهد که در «سرچشمه بدی»، سرزنش نامه خشن و گزنده خود را علیه آمریکا تدوین کند.

در ادامه «مدارها»

هنری میلر در تألیفات خود همچنان شرح حال و وضع خود را می نویسد، و بعد از مدتی اقامت در فرانسه به یونان می رود، و با الهام از وقایع این سفر رُمان «مجسمه بزرگ ماروسی» (۱۹۴۱) را می نویسد، و در بازگشت به آمریکا «کابوس هوای مطبوع» (۱۹۴۵) را به چاپ می سپارد. و پس از آن رُمانهای سه گانه ای را می نویسد به نام های: سکسوس (۱۹۴۹)، پلکوس (۱۹۴۹)، و مکسوس (۱۹۵۹).

هنری میلر از امرسون، و تورو^۲ تأثیر می پذیرد، و در همه آثارش از «من»

۱ - Brooklyn بخشی از نیویورک

۲ - Thoreau

سخن می‌گوید. و خود را فردی معرفی می‌کند که هم موجود مقدّسی است و هم مردی هرزه و گناه‌پرست. و در آثارش، در موازات همدیگر، موضوعات گوناگونی را انتخاب می‌کند از اروتیسم تا موضوعات تقریباً عارفانه، و گاهی بیمارگونه. و در بعضی از آثارش به تعبیر خود زندگی به طرز آمریکائی را افشا و رسوا می‌کند.

هنری میلر

هنری میلر (۱۸۹۱-۱۹۸۰)، با آثارش سرو صداهای زیادی به پا کرد، و رُمان مدار رأس‌السرطان او، که در سال ۱۹۳۴ در پاریس انتشار یافت. به‌علت مطالب بی‌پرده و وقیحانه، و کلام بسیار خشن و گزندهٔ آن، تا سال ۱۹۶۰ اجازهٔ چاپ و انتشار در آمریکا را به‌دست نیاورد. هنری میلر از همان ابتدا به‌عنوان نویسندهٔ مطرود و ملمون شهرت یافت. این نویسنده با جنبه‌های ناباب تمدن مدرن مخالفت می‌ورزید. و فلسفهٔ او نیمه اِمرسونی و نیمه مشرق‌زمینی بود. و از دههٔ شصت به‌بعد در ایالات متحدهٔ آمریکا اقامت گزید.

روشنفکر ولگرد

«می‌توان توصیه‌های ادبی و اجتماعی، و حتی پیشگویی‌هایش را دربارهٔ جهان و آینده «نپسندید و به‌او ایراد گرفت، اما بی‌تردید باید او را به‌عنوان نویسندهٔ برجسته‌ای شناخت که شرح حال روشنفکر ولگردی را می‌نویسد، و شاعری که زندگی مردم فقیر و بینوا را با استادی توصیف می‌کند.»

«فیلیپ راثو»

«باهیا»ی همهٔ مقدّسان

خورخه آمادو (برزیل، ۱۹۳۵)

برزیل آفریقائی

خورخه آمادو، به گوشه‌های فراموش شده‌ای از امپراتوری ادبی برزیل پرداخته، و شهرت جهانی یافته است.

چند نوع برزیل

چند نوع برزیل داریم: برزیل اروپائی که فاتح و فرمانرواست، و برزیل سرخ‌پوستی، که نیمه‌جان و در حال احتضار است، و برزیل آفریقائی، که از دست رفته و فراموش شده بود، تا آن‌که ژیلبرتو فریر^۲ با کتاب معروفش به‌نام «اربابان و مردگان» (۱۹۳۳)، آن را به‌جهانیان شناساند.

باهیا و شور و هیجاناتش

و اما خورخه آمادو در طی شصت سال در رُمانهایش این برزیل آفریقائی را معرفی کرد، و به بررسی آن پرداخته، و از آن تجلیل کرده است. بندر سالواد

۱- Bahia برزیل شرفی: مرکز آن بندر سالواد است.

۲- Gilberto Freyre

در باهیا، اولین پایتخت امپراتوری پرتغالی‌ها در آمریکاست. فقیرترین و محروم‌ترین شهرستانهای برزیل را در جنوب این منطقه باید جست. و شمال آن به صورت موزه کهن معماری استعماری درآمد است. و در آنجا ضربان قلب آفریقا را می‌توان احساس کرد. قهرمان رُمان «باهیای همه مقدسان»، ماجراجوئی است به نام «آتونویو بالدوانیو»، که احساس بزرگی می‌کند، و آرزوی گریختن از میان سیاه‌پوستان را در دل می‌پروراند. آتونویو پسری است ولگرد و شرور. آرزو دارد که مشت زن حرفه‌ای شود. در ابتدا ابعاد خیالی واقعیات را می‌بیند، و به‌پیروان آئین ماکومبا می‌پیوندد. اما وقتی با واقعیات از نزدیک آشنا می‌شود، که در یک مزرعه کار می‌کند، و در جریان اعتصاب کارگران مزرعه در می‌یابد که تعاون و وحدت کارگران چقدر مؤثر است، و در آنجا با افکار و مبارزات سیاسی آشنا می‌شود.

سه مرد بزرگ دنیای ادب

در سرزمین‌های خشک و میانی برزیل، «گیمارز رُوزا» متولد شده است و در جنوب این منطقه، کلاریس لیسپکتور پیشتاز رُمان مدرن. این دو نویسنده، به اتفاق خورخه آمادو، سه مرد بزرگ دنیای ادب برزیل به‌شمار می‌آیند. خورخه آمادو در رُمان «کاکائو، و سرزمین خشونت»، زندگی دشوار کارگران کشتزارها را شرح داده است. و در «دکان معجزات»، از خلقیات مردم سرزمین باهیا با ما حرف می‌زند، و در همه رُمانهایش افشاگری و عصیانهای اجتماعی، و خلقیات آفریقائی را با خیالپروری به هم می‌آمیزد و جمعاً افکارش به کمونیستها نزدیک است. خود او گفته است: «ماتریالیسم من مرز نمی‌شناسد».

در سال ۱۹۱۲ به دنیا آمد. در پی مبارزات سیاسی و اجتماعی به زندان افتاد و به تبعید رفت. در دوران حکومت دیکتاتورها با قلم خود فقر و

محرومیت مردم برزیل و ظلم و تعدی حکومت را منعکس کرد. و با شرح گرفتاری‌ها و مبارزات مردم حماسه‌ای بزرگ به وجود آورد. خورخه آمادو، همه امیدها و نومیدی‌های نیم‌قرن تاریخ برزیل را در تألیفاتش به‌همدیگر پیوند داد. نویسنده‌ای واقع‌بین بود. هم از ریاکاری‌ها سخن می‌گفت و هم از دلاوری‌ها.

در «باهاما»

«در باهاما همه چیز به هم آمیخته است. کلیسای مسیح و معابد سرخ‌پوستان و آفریقائیان در کنار همدیگرند. من مخلوطی هستم از نژادهای گوناگون. من برزیلی‌ام، و در اندیشه فردای این مردم. مبارزات مردم فقیر، موسیقی و حرکات ممنوع و افکار مطرود و سرکوب شده امروز، وسایل شوق و شادی فردای مردم برزیل را فراهم می‌آورد. و فردا همین چیزها به زندگی ما رنگ و رونق خواهد بخشید.»

«خورخه آمادو»

بربادرفته

مارگارت میچل (ایالات متحده آمریکا، ۱۹۳۶)

نسیم رُمانتیک

اسطوره و تاریخ تمدن بربادرفته

«جنوب»

اسکارلت اوهارا

اسکارلت اوهارا، دختری است از طبقه اشراف، در بخشی از جنوب ایالات متحده آمریکا در رفاه زندگی می‌کند. و تنها چیزی که آزارش می‌دهد نگرانی‌های عاشقانه اوست.

جنگ و عشق

عشق اسکارلت به آشلی به یأس می‌انجامد، و برخلاف میل خود با چارلز ازدواج می‌کند. جنگ انفصال آغاز می‌شود، و بدی در این بهشت زمینی قدم می‌گذارد. چارلز در جنگ کشته می‌شود، و اسکارلت ناگزیر قصر و املاکش را در «نارا» ترک می‌کند و به آنلاتا پناه می‌برد. و در آنجا رفت و آمدهای دوستانه و بی‌ریای او با کاپیتن باتلر، یک ماجراجوی جذّاب و شجاع، جامعه سنتی آنلاتا را علیه او برمی‌انگیزد.

در این رُمان طولانی حوادث بسیار روی می‌دهد، که بسیار جذّاب و پرکشش است. جنگ و ستیز شمالی‌ها و جنوبی‌ها، به‌شکست جنوبی‌ها می‌انجامد، و داستان درگیری‌ها و کشت و کشتارها و اتفاقات ناگوار خواننده را مجذوب و مشغول می‌کند. اسکارلت اوهارا نیز در این میان ماجراهای بسیار دارد: با فرانک کِنِدی ثروتمند ازدواج می‌کند. فرانک کشته می‌شود. اسکارلت با «رت باتلر»، که یک دختر از همسر قبلی‌اش دارد، پیوند زناشویی می‌بندد. و آشلی را به‌عنوان همکار و شریک خود برمی‌گزیند. «رت باتلر» به‌دختر خود سخت علاقمند است، و بعد از مرگ دخترش، اسکارلت را ترک می‌کند.

رُمان احساساتی

این رُمان طولانی با ساختار و تکنیک کلاسیک، یک اسطوره ادبی است. و تابلوی تاریخی عظیمی است. که با قدرت و مهارت تقاشی شده. در این رُمان، «جنوب» آمریکا پیش از آن که در اثر جنگی توحش‌آمیز ویران شود، به‌صورت یک بهشت مجسم شده است. بعضی از صحنه‌های احساساتی این رُمان بسیاری از خوانندگان را به‌گریه انداخته است. و حتی هنوز هم، پس از سالها، «بربادرفته» برای بسیاری از نویسندگان، که درباره «جنوب» ایالات متحده آمریکا چیزی می‌نویسند، الهام‌بخش به حساب می‌آید.

دوران کودکی نویسنده بیشتر در همان حدود، که جنگ‌های انفصال روی داد، گذشته است. «جنوب»، و ویران شدن آن در جنگ، آدمی را به یاد آخرین والس‌های وین، پایتخت اتریش، در آستانه جنگ جهانی می‌اندازد. ویلیام فاکتر و ژولین گرین نیز، «جنوب» را در رُمان‌هایشان به‌ما ارائه داده‌اند، اما «جنوب» آنها بسیار پیچیده‌تر و غم‌انگیزتر است.

در سال ۱۹۹۱ دنباله «بربادرفته»، به‌نام «اسکارلت» انتشار یافت، ولی کاملاً مشهود است که تنها به‌منظور بهره بردن از شهرت «بربادرفته»، دنباله آن داستان را نوشته‌اند.

مارگارت مونزلی میچل (۱۹۴۹-۱۹۰۰) در آتلانتا به دنیا آمد، و در همانجا درگذشت، یعنی در شهری که اسکارلت، قهرمان کتاب او، به آن پناهنده می‌شود. مارگارت میچل مدتی روزنامه‌نگار بود، اما کار خود را رها کرد، و به نوشتن تنها رُمان خود پرداخت. و ده سال از عمرش را بر سر این کار گذاشت. این کتاب به محض انتشار شهرت و محبوبیت بی‌نظیری به دست آورد. و بعد از آن که اقتباسی از آن بر پرده سینما آمد، شهرتش صدچندان شد. و با آن که نویسنده وعده داده بود، که دنباله «بربادرفته» را بنویسد، ولی موفق به انجام این منظور نشد. مارگارت میچل در چهل و نه سالگی درگذشت. و در هنگامی که از خیابانی عبور می‌کرد، کامیونی او را زیر گرفت، و نویسنده بربادرفته، در جا کشته شد.

فیلم بربادرفته

در سال ۱۹۳۹، فیلمی با اقتباس از رُمان بربادرفته روی پرده سینما آمد. این فیلم را ویکتور فلمینگ، سام وود، و جرج کیوکر، با شرکت ویویان لی، کلارک گیبل، لسلی هوارد، و اولیویا دهاویلاند ساخته بودند. استقبال بی‌نظیر از این فیلم، مارگارت میچل را وادار کرد که از گوشه انزوا بیرون بیاید و خود را به مردم نشان بدهد. زیرا گروهی از شیادان به فکر افتاده بودند، از روحیه انزواجوئی نویسنده بهره‌برداری کنند، و مالکیت این اثر معروف و بسیار موفق و پولساز را از چنگ او بیرون بیاورند. فیلم بربادرفته شهرتی بادوام یافت، و در نوع خود در عالم سینما نمونه شد.

نیمه شب

ژولین گرین (ایالات متحده آمریکا، ۱۹۳۶)

در لابلای شب

قهرمانان رُمانهای ژولین گرین، هرکدام در «شب خویش» منزل دارند، و در لابلای شب حرکت می‌کنند.

در یک شب زمستان

در یک شب زمستان، آقای لهرات، الیزابت ده ساله را در گوشه کوچکی خفته می‌بیند، مادر این طفل بعد از آن که پدر الیزابت او را رها می‌کند و می‌رود، خود را می‌کشد، و دختر او با این وضع بی‌سرپرست می‌ماند.

داستان شبانه

آقای لهرات، الیزابت را به‌خانه خود می‌برد، خانواده او از الیزابت نگهداری می‌کند. چند سال بعد آقای «ادم»، پدر الیزابت که مادر او را رها کرده، و باعث خودکشی او شده، به سراغ خانواده آقای لهرات می‌آید، و دختر خود را از آنها می‌گیرد و با خود می‌برد. الیزابت همراه پدر خود به‌خانه بزرگ و نیمه ویرانه‌ای می‌رود، که عده‌ای از بینوایان در آنجا گردآمده‌اند، و زندگی آنها از راه صدقات

نیکوکاران تأمین می‌شود. و آقای اِدم سرپرست آن خانه است. و همه ساکنان آن جا با ترس و احترام از او نام می‌برند.

آقای آنجل مدیر این کانون بینوایان است، و این دنیای کوچک زیر نظر او اداره می‌شود، و ساکنان این پانسیون فقیرانه در حقیقت رعایای او هستند. الیزابت حس می‌کند که آن خانه اسرارآمیز است، و شبها در آنجا اتفاقات مرموزی می‌افتد. و برای کشف اسرار، یک شب از اتاق خود بیرون می‌آید، و از روی کنجکاوی به هر طرف می‌رود، و در هر گوشه چیزهایی می‌بیند که برای او باورنکردنی است. برنارد، نابینای دروغین، به او توصیه می‌کند که خودش را نجات بدهد و به جای دیگری برود. شبهای بعد نیز الیزابت به جست‌وجوی خود ادامه می‌دهد، و هر بار اسرار تازه‌ای را کشف می‌کند. و قضا یا با جوانی به نام سرژ، که با او طرح دوستی ریخته، در میان می‌گذارد، و به اتفاق برای فرار آماده می‌شوند.

در هنگام فرار، «ادم» سر می‌رسد و به اعضای پانسیون توصیه می‌کند، که در اتاق خود بمانند و به جای دوری نروند. الیزابت مرعوب می‌شود. اما سرژ او را به دنبال خود می‌کشد، و در این هنگام آقای آنجل آنها را می‌بیند، و راهشان را سد می‌کند. سرژ تسلیم نمی‌شود. و در آن حال که دست الیزابت را به دست گرفته. خود را از پنجره اتاق طبقه دوم به پائین می‌اندازد، الیزابت هم دنبال او کشیده می‌شود و به زمین می‌افتد.

نومیدانه

فضای این رُمان از آثار پرنائوس تیره و تارتر است، و مهر و ملاحظت رُمانهای موریاک را در آن نمی‌توان یافت. و جمعاً نومیدانه است. ژولین گرین خواننده را به دنبال خود می‌کشد، و به دنیایی می‌برد که موجودات عجیب، آدمکش‌ها و ارواح سرگردان در آن رفت و آمد دارند.

«سن فرانسوا دوسال»، و ژولین گرین، هر دو معتقدند که پاکی و بی‌گناهی را تنها در بهشت و دوزخ می‌توان یافت. ژولن گرین که مذهب کاتولیک را رها کرده، و پروتستان شده بود، در «شب» چیز عارفانه‌ای کشف کرده بود، و اضطرابات و دلهره‌های بخصوص خود را داشت. در پنهان همجنس‌گرا بود، و همیشه حضور شیطان را در کنار خود احساس می‌کرد. قهرمانان رُمان او اکثراً هیجان‌زده و متقلب‌اند. و این گونه آدمها در «حریق مُون - سی نر» (۱۹۲۶)، و «موتیرا» (۱۹۵۰)، و بعضی دیگر از رُمانهای او یافت می‌شوند.

ژولین گرین

ژولین گرین در پاریس، در سال ۱۹۰۰ به دنیا آمد، پدر و مادرش آمریکائی بودند. سالها بین فرانسه و آمریکا در رفت و آمد بود. در سال ۱۹۲۲ در فرانسه اقامت گزید و از مذهب کاتولیک دست برداشت و پروتستان شد. سالها به نوعی بحران روحی دچار شده بود، و کتاب خاطراتش، بهتر از رُمانهای او نشان می‌دهد که روح سرگشته‌اش چه عذابهایی کشیده است. و در سالهای آخر عمر، که کسی از او انتظار داستان‌نویسی نداشت، رُمان بسیار مفصلی نوشت، که حوادث آن در «جنوب» آمریکا می‌گذرد. بعد از مرگ فرانسوا موریاک، در سال ۱۹۷۱، فرهنگستان فرانسه کرسی او را به ژولین گرین واگذار کرد.

موجود خون‌آشام

«ژولین گرین رُمان‌نویس تنها وقتی به فکر کندوکاو در مسائل می‌افتد، که موضوعی با دو وجه گوناگون به او الهام می‌شود، آن وقت از یک سو می‌کوشد که آنچه در پشت ظواهر پنهان شده، کشف کند. و از سوی دیگر مانند یک موجود خون‌آشام از گوشت پیرسناژی که به او تحمیل شده، تغذیه می‌کند، تا بفهمد که در درون آن شخص چه چیزهایی نهفته است.» «ژوبر دوسن - ژان»

خاطرات کشیش دهکده

ژرژ برناتوس (فرانسه، ۱۹۳۶)

بیکار معنوی

برناتوس، که قهرمانانش در نقطه درگیری
خدا و شیطان قرار دارند، خالقِ نوعی
«ضد کمدی انسانی» است.

کشیش جوان

کشیش جوان را به شهر «آمبریکور»^۱ فرستاده بودند. جایی که مردمش
بسیار فقیر و محروم بودند، و تصوّراتی عوامانه داشتند، و به همه چیز بی اعتنا
بودند. این مرد روحانی که گمان می کرد خداوند او را رها کرده است، خود را
در این گوشه ناراحت و معذب احساس می کرد، ناچار در دفتر خاطراتش
تردیدها و نگرانی‌هایش را شرح می دهد.

حرفهای یک مرد محتضر

آدمهای دیگر رُمان، خواننده را به یاد تأثر اشباح می اندازند. داستان از آنجا
شروع می شود که دختری به نام شانتال، که در قصری در حومه آمبریکور

۱. Ambricourt

زندگی می کند، در اعترافاتش به کشیش می گوید که از پدر و مادر و اطرافیان
خود نفرت دارد. کشیش به قصر می رود، و به میدان مبارزه روانی با افرادی که
شانتال از آنها بدگویی کرده، قدم می گذارد. کنتس، مادر شانتال، به او می گوید
که دخترش حق دارد که از پدرش نفرت داشته باشد، و در ضمن اعترافاتش
شرح می دهد که شوهرش به او خیانت می کند، و او نیز قصد انتقام دارد. این زن
بیشتر در دنیای خاطراتش زندگی می کند، و غالباً از یک فرزند خود، که در
کودکی جان داده، یاد می کند، و خداوند را مقصّر می شناسد، که چرا باید فرزند
دلبندهش را از او بگیرد. کشیش تلاش می کند این گونه افکار را از او دور سازد.
و به او پند می دهد که خویشتن دار باشد، و هرگز از عنایات الهی نومید نشود.
اما این کشیش جوان، که مُدام دیگران را به امیدواری و خویشتن داری فرا
می خواند، خود غمگین و افسرده است، و روز به روز بر تردیدهایش افزوده
می شود. بیماری سرطان نیز او را آزار می دهد. درد می کشد و پس از مدتی از
پا می افتد. در آخرین لحظات عمر، کشیش پیری به بالین او می آید، و او در
واپسین دم به گناه خود اعتراف می کند، و حکایت تردیدهای گناه آلودش را
برای کشیش پیر باز می گوید.

کشیش خیر و شر

ارواح بیش از انسانهای زنده، در رُمانهای برناتوس نقش بازی می کنند، و
او در رُمانهایش بیشتر کشمکش خیر و شر را منعکس می سازد. برناتوس در
رُمانها و مقالات و رسالات و هجوناامه‌هایش همیشه دنبال یک دشمن
می گردد. و این دشمن چیزی یا کسی است که در مقابل شرافت و پاکی نفس
آدمی مانعی ایجاد کند. یا چیزی یا کسی که مانند «شر» در مقابل «خیر» قرار
گیرد. و کشیشان در رُمانهای او اکثراً نقش عمده‌ای به عهده دارند.
در دنیای برناتوس، متافیزیک دخالت دارد، و آدمی معمولاً با فقر و

سیاهروزی و واقعیات تلخ درگیر است. یکی از ژمانهایش را «زیر آفتاب شیطان» نام داده است، که این نام با فصاحت مسائل مورد نظر او را افشا می‌کند. آدمها در ژمانهای او سخت بازیچه تقدیرند. و تقدیر چهره بسیار خشن خود را به آنها می‌نمایاند.

کشیش در ژمان «شیادی» (۱۹۲۷)، و دختر جوان در «شادی» (۱۹۲۹)، و کشیش قلابی در «یک خیانت» (۱۹۳۵)، و دختر کوچک نومید در «داستان جدید موشیت» (۱۹۳۷)، و آقای کوئین در داستانی به همین نام، همه تجسمی از «شر» به حساب می‌آیند.

ژرژ برنانوس

ژرژ برنانوس (۱۸۸۸-۱۹۴۸) در پاریس متولد شد. کاتولیک بود، و افکار او بین عرفان و عصیان در نوسان بود. در ژمانها و مقالات و هجونامه‌هایش با دو چیز دائماً در نبرد بود: بی تفاوت بودن و نادان بودن. از سال ۱۹۲۸ تا ۱۹۴۵ در آمریکای جنوبی می‌زیست. در بازگشت به فرانسه احساس می‌کرد که با محیط اطراف خود و حوادثی که اتفاق می‌افتد، بیگانه است.

موهبت

«برنانوس این خصلت شاهانه را داشت، و این قدرت و این تسلط را، که حوادث و آدمهای ژمان را زیر پر و بال بگیرد، و به نظر من، این موهبتی است که تنها ژمان‌نویسان از آن بهره دارند، و با هیچ زبانی قابل تعبیر و تفسیر نیست.»

«پُل کلودل»

دختران جوان

هانری دو مُونترلان (فرانسه، ۱۹۳۹-۱۹۳۶)

شهرت و عشرت

زنبور نر بی‌قرار است و در پرواز و در جست‌وجو، تا کندوی زنبوران ماده را بیابد و خود را به آنان تسلیم کند.

نویسنده سرشناس

پی‌یر کوستال سی ساله است و نویسنده‌ای سرشناس، و خالق آثار پرشور و هیجان‌انگیز. در زندگی به دو چیز مهر می‌ورزد: یکی پسر خردسالش «برونه»، و دیگری ارضای احساسات عاشقانه خویش.

خطرهای احساساتی بودن

دختران جوان مجذوب شهرت نویسنده شده‌اند، و مثل پروانه‌ها گرداگرد شعله وجود او طواف می‌دهند. پی‌یر کوستال، هر چند بیشتر به «بدی» گرایش دارد، اما مراقب رفتار و اعمال خویش است، و سعی دارد خود را «خوب» جلوه بدهد. در جلد اول ژمان (۱۹۳۶)، کوستال مردی معرفی می‌شود که هوسباز است و خوشگذران. نامه‌های بسیاری از دختران جوان به دست او

می‌رسد، که بیشتر پرسوز و گداز و آتشین‌اند، و همه نویسندگان آن نامه‌ها آرزوی دیدارش را دارند. ترزیباتون یکی از این دختران است، که زشت است و عصبی و رفتاری نامتعادل دارد، دختر دیگری به نام «آندره هاکو» نیز با او مکاتبه می‌کند، که مطلوب‌تر است، و روابط آن دو احترام‌آمیز است، و کم‌کم دوستانه می‌شود. کوستال به این دختر احترام می‌گذارد، و دوستی‌اش را می‌پذیرد. اما قلباً او را دوست ندارد. اما این دختر آرزو دارد که با او ازدواج کند، و موقعی که در می‌یابد کوستال به ازدواج با او تمایل ندارد، در اندوه و افسردگی فرو می‌رود.

وحشت یا نفرت

در جلد دوم کتاب با عنوان «ترحم برای زنان» (۱۹۳۶)، کوستال در برابر عشق «سولانژ دودیو»، یکی از ستاینندگان خود تسلیم می‌شود. این دختر جوان از یک خانواده بورژواست، و نویسنده را به مرزهای ازدواج نزدیک می‌کند، ولی کوستال ناگهان به خود می‌آید و از این «دام» می‌گریزد. در جلد سوم کتاب با عنوان «دیو نیکی» (۱۹۳۷)، کوستال به سوی سولانژ باز می‌گردد، و پیش از آن که مراسم ازدواج انجام شود. آن دو برای آزمایش دوستی و عشق خود سفری به ایتالیا می‌روند. اما این سفر به جای آن که دلدادگان را به همدیگر نزدیک کند، باعث جدائی آنها می‌شود. در جلد چهارم رمان به نام «جدامیان» (۱۹۳۹)، قضا یا به صورت دیگری در می‌آید. کوستال به مراکش می‌رود، و در آفریقای شمالی با زنی به نام راديجا آشنا می‌شود، غافل از آن که راديجا به بیماری جذام مبتلاست. و هنگامی که به حقیقت پی می‌برد، راديجا را برای معالجه به پزشکی می‌سپارد و خود به فرانسه باز می‌گردد، اما تصور می‌کند که مبتلا به جذام شده است و راه رهایی ندارد. و گاهی افسرده و نومید می‌شود. و دیگر به نامه‌هایی که به او می‌نویسند، اعتنا ندارد. و از این وسوسه رهایی

نمی‌یابد. و به قول نویسنده: «هرچیز که پایان خوب داشته باشد، خوب است»، و در واقع مؤلف در این اثر می‌خواهد روی عقده‌های حقارت اخلاقی و روانی زنان انگشت بگذارد.

هانری دومتزلان

هانری میلون دومتزلان (۱۸۹۶-۱۹۷۲)، از نوادگان اشراف اسپانیاست. پی‌یر کوستال، قهرمان رمان «دختران جوان» خلق و خوئی همانند خالق خود دارد. کوستال هم می‌خواهد قهرمانی و مردانگی خود را نشان بدهد و هم در برابر هوس‌های خود مقاومت می‌کند. و شاید دومتزلان به دلیل همین شباهت اخلاقی از پی‌یر کوستال و هوسبازی‌های او دفاع می‌کند. دومتزلان به مسائل مربوط به جنگ جهانی، ورزش، و مسابقات گاوبازی علاقمند بود، و همجنس‌گرا بود، و به «من»، و خصوصیات فردی خویش در زندگی و آثارش اهمیت بسیار می‌داد.

دومتزلان در «دختران جوان» به احساسات آدمی، به هر شکل و از هر نوع، هجوم برده است. اما از لذایذ جسمانی و خلاقیت هنری تمجید می‌کند. در نمایشنامه‌های تاریخی‌اش عظمت قهرمانی را می‌ستاید، و از تراژدی می‌گریزد. آثارش از نظر زیبایی‌شناسی خاص او در حد کمال است، اما از نظر معنوی با شکست روبه‌رو شده است.

قهرمانی در صحنه ادبیات

دومتزلان می‌خواست قهرمان باشد، ورزشکار باشد و جنگاور. اما ستون فقرات زندگی او را ادبیات به وجود می‌آورد. با آن که سعی می‌کرد که شور و اشتیاق ادبی را از خود دور کند، و در نوشته‌هایش صحنه غم‌انگیزی وجود نداشته باشد، با این وصف تنها در صحنه ادبیات قهرمان بود.

تهوع

ژان - پُل سارتر (فرانسه، ۱۹۳۸)

آدم زیادی

از دلهره‌های «اصالت وجودی»، تا
اضطراب از دست رفتن آزادی

یک مرد مجرّد

آنتوان ژکانتن، مرد مجرّدی است که در «بوویل» زندگی می‌کند. با درآمد مختصرش می‌سازد، و غم معاش ندارد. روشنفکر است و تمام اوقاتش را با مطالعات و تحقیقات تاریخی می‌گذرد. و گاهی نیز به مسائل اجتماعی فکر می‌کند. و کم‌کم ذهنش از این گونه مسائل پُر می‌شود، و می‌خواهد از خیلی چیزها سردر بیاورد، و کم‌کم زندگی اجتماعی در نظرش عجیب و بی‌معنی و ابهام‌آمیز جلوه می‌کند.

یادداشت‌های روزانه پُر از ابهام

آنتوان ژکانتن افکار و کشفیات اجتماعی‌اش را با دقت و موشکافی در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد. و با نقل این جزئیات نامفهوم و بی‌معنی به نتیجه‌ای نامفهوم و بی‌معنی می‌رسد و کم‌کم حالت تهوع در او به وجود

می‌آید. که «تهوع»، نوعی عصیان بر ضدّ بی‌معنی بودن زندگی است و بی‌فایده‌گی انسان. و در پایان آنتوان ژکانتن بعد از ادامه مطالعاتش به یک نقطه روشن و در عین حال لرزان می‌رسد. و درمی‌یابد که برای رستگاری باید به هنر متوسّل شود، و به‌نویسندگی پناه ببرد.

فیلسوف، ژمان‌نویس، نمایشنامه‌نویس

ژان - پُل سارتر فیلسوف بود، و بعد از مطالعه و تحقیق در آثار و افکار فلسفی هوسرل و هایدگر، یک جریان فلسفی را پایه‌گذاری کرد، که به اشتباه آن را اگزیستانسیالیسم نام داده‌اند. و هر چند مدتهای طولانی با مارکسیسم و حزب کمونیست همفکری و همراهی داشت، اما روابط دوپهلوی او با آن فلسفه و با آن حزب کم‌کم به سستی گرائید. که خود استاد اندیشه بود، و بعد از جنگ دوم جهانی تا دهه شصت، فلسفه او در مرکز بحث و نقد بسیاری از روشنفکران بود. سارتر افکار فلسفی‌اش را در رسالات و مقالات متعدد، و به‌خصوص در کتاب «وجود و عدم»^۱ (۱۹۴۳)، بیان کرده است. و تألیفات زیادی درباره زیبائی‌شناسی و نقد ادبی دارد. اما سارتر به‌رغم میل خود، یک هنرمند بود، و رُمانها، و داستانهایش (در مجموعه‌ای با عنوان «دیوار» - ۱۹۳۹)، و نمایشنامه‌هایش هرگز قربانی فلسفه یا ایدئولوژی نشده‌اند. کتاب «کلمات» او، «تجزیه و تحلیل اگزیستانسیالیستی» درخشانی دارد از دوران کودکی و موقعیت نویسندگی‌اش.

ژان پل سارتر

ژان پل سارتر (۱۹۸۰-۱۹۰۵)، در سال ۱۹۶۴ جایزه ادبی نوبل را که به‌او تعلق یافته بود، نپذیرفت، در آخرین سالهای عمر در بعضی از تعهداتش تجدید نظر کرد. بی آن که عملاً از آنها جدا شود.

در «تهوع»، تنها ذراتی از اندیشه‌ها و فلسفهٔ اگزیستانسیالیستی سارتر را می‌توان یافت. اما در سنّ عقل (جلد اول رُمان راههای آزادی - ۱۹۴۵)، در ادامهٔ رُمانها و داستانهای قبلی او، با مطالب بیشتری در این مورد آشنا می‌شویم. و آدمها در اینجا، در یک داستان واقعی و با مسائل واقعی درگیر می‌شوند. این رُمان نوعی مطالعه و تحقیق است دربارهٔ روابط آدمی با تاریخ، و راه حلی برای معنای آزادی، که هر روز با دلهره و نومییدی مواجه می‌شود.

پیروزی برای سارتر

«بی تردید برای سارتر این مسأله افتخار و پیروزی بزرگی است، که هیچ کس دربارهٔ او نگفته است که نویسندهٔ خوبی بود و خوب چیز می‌نوشت.»
«ژولان بارت»

خوشه‌های خشم

جان اشتاین بک (ایالات متحدهٔ آمریکا، ۱۹۳۹)

رُمان اجتماعی

در رُمان جان اشتاین بک، در آمریکا همه به سوی «غرب» در حرکتند، و سراب «غرب» شعله‌های امید را در دلها روشن کرده است.

دوران بحران

دوران بحران است. افراد خانوادهٔ «جاد»، مثل خانواده‌های دیگر از دست طلبکاران به‌جان می‌آیند، و از زمین‌هایشان در اکلاهما رانده می‌شوند، آنها هم مانند دیگران از دور چشم به‌غرب دوخته‌اند، و کالیفرنیا برای همه سرزمین نعمت و فراوانی است. پس باید به آن سو رفت. باید به «غرب» رفت. و ناگزیر به‌راه می‌افتند. سفر با یک کامیون در بداغان و کهنه. احساس می‌کنند که پیروزی در انتظار آنهاست. در راه با دشواریهای بسیار درگیر می‌شوند. پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها این همه سختی را تاب نمی‌آورند و در بین راه می‌میرند. و یکی از پسرها فرار می‌کند.

کالیفرنیا! کالیفرنیا!

به‌درهٔ سان جاکوین می‌رسند، و در آنجا کار پیدا می‌کنند. مزد بسیار کمی به آنها می‌دهند. با دیگران همراه می‌شوند و اعتصاب می‌کنند. فشار و اختناق طاقت‌فرساست. توم جاد، یکی از پسران خانواده، برای آن که انتقام دوستش، کیسی، را بگیرد، که به‌دست یکی از اعتصاب‌شکنان کشته شده، قاتل را می‌کشد و فرار می‌کند. کانی، داماد خانواده، از این دسته جدا می‌شود و می‌رود. زنش، رُز دوساژن، حامله است، و فرزند او مُرده به‌دنیا می‌آید.

در فصل باران، خانوادهٔ «جاد»، در یک اتبار متروک پناه می‌جویند. رُز به‌پیرمردی که از گرسنگی در حال مرگ است، از پستان خود، شیر می‌دهد.

بلند پروازی نویسنده

جان اشتاین بک، با این رُمان می‌خواهد سخنگوی طبقه‌ای تحقیر شده و زیر فشار باشد، که استثمار می‌شوند، و همه آنها را فراموش کرده‌اند. هرچند که «خوشه‌های خشم»، بیانی احساساتی، و روانشناسی ساده‌نگرانه‌ای دارد، اما دارای عظمت و قدرت رأیستی است.

جان اشتاین بک در رُمان «در نبردی مشکوک»، از تعهدات اجتماعی روایتی کاریکاتور گونه دارد، اما در رُمانهای تورتیلا فلات (۱۹۳۵)، و موش‌ها و آدم‌ها (۱۹۳۷)، با علاقه و شوخ‌طبعی، شور و احساس مردم ناحیهٔ کوهستانی «مُون تری» را حکایت می‌کند. مردم این منطقه چندرگه‌اند و خون سرخ‌پوستان و چند قوم نامعلوم دیگر در رگهایشان جریان دارد. در رُمان «کوچهٔ ساردین» (۱۹۴۵)، سرگذشت ماجراجویان آنگلوساکسون و حاشیه‌نشینان شهرها را شرح می‌دهد. و همهٔ این داستانها بین رأیسم شاعرانه و خیالپردازی در نوسان‌اند.

جان اشتاین بک، با «شرق بهشت» (۱۹۵۲) به‌حماسه باز می‌گردد، و از

مبارزهٔ خیر و شر در درهٔ سالیناس سخن می‌گوید. و در این داستان، «ارُون» و «کالیب»، تجسمی از هایل و قایل‌اند.

اقتباس‌های سینمایی از «خوشه‌های خشم» و «شرق بهشت»، این دواثر را به‌صورت اسطوره‌های آمریکای مدرن درآورده است.

جان اشتاین بک

در سال ۱۹۰۲، در سالیناس متولد شد، و در سال ۱۹۶۸ در نیویورک جان سپرد پیش از آن که رُمان‌نویس شود، برای امرار معاش، به‌هر کار سختی تن می‌داد، و در همهٔ کارها ناموفق بود. رُمانهای اجده-یاعی‌اش او را به‌شهرت رساندند. و نام او به‌عنوان یک «نویسندهٔ سُرخ» برسر زبانها افتاد. و او تا مدتها خود را از هالیوود و بلندپایگان دورنگه می‌داشت. در سال ۱۹۶۲ جایزهٔ ادبی نوبل را دریافت کرد.

نشان دادن حقایق

«جان اشتاین بک از آدمها به‌صورت مواد و مصالح کار خود استفاده نمی‌کرد، و به‌همین علت رُمانهای او روایی و توصیفی نیستند، بلکه مستند و واقعی‌اند. و او به‌جای آن که روایت کند، حقایق را به‌ما «نشان می‌دهد.»

«کلوداد موند مانی»

زندگی می‌کنند، اما سینگر با همه غریبه است، و همه را با دیدهٔ حقارت و بدبینی می‌نگرد، و حتی به دیگران کینه می‌ورزد.

آشنایان و اطرافیان او خلیقات متفاوتی دارند: «میک» دختر مدرسه‌ای است که دلش نمی‌خواهد بزرگ شود، و آرزوی مُوتسارت شدن را دارد. و «بیف» میخانه‌چی، دوست ندارد از فقیران وجه می‌دریافت کند، و «جک»، آثارش بیست و لگردی است، و «دکتر کایلاند»، به آرمان برادران سیاه‌پوستش وفادار است. اما همه آنها به‌نظر سینگر تیره و تار می‌آیند، و این مرد تنهای لال همه چیز را در پرده‌ای از مه و دود می‌بیند، و هیچ‌کدام از اطرافیان او در دنیای آرام و بی‌کلام او جای روشن و تابناکی پیدا نمی‌کنند، و مهربانی‌هایشان در او تأثیر نمی‌گذارد. چندی بدین گونه می‌گذرد، تا آن که روزی سینگر، خبر مرگ دوست لالش، آنتونا پولس را می‌شنود، و خودکشی می‌کند. و همهٔ رؤیاهای تیره و تار او با این وضع به‌نیستی می‌گراید.

بگریز از کسی که ترا دوست دارد

خانم کارسون مک کالرز، در رُمان‌هایش، تصوّرات بسیار بدبینانه‌ای از روابط انسانها با همدیگر دارد. و این طرز تفکر او در این اثر، که یادگار ایام جوانی اوست، به‌خوبی هویدا است. در رُمان دیگری با عنوان «منظومهٔ کافهٔ غمگین» نیز از دلدادگانی سخن می‌گوید که بدبین و بدخواهد، و داستان با آندوه و نومیدی به‌پایان می‌رسد. در داستانهای او رنج و تعبیه که از تنهایی پدید می‌آید، گاهی به‌فاجعه می‌انجامد. در رُمان «انعکاساتی در یک چشم طلائی»، همسر یکی از افسران ارتش به‌چنین فاجعه‌ای دچار می‌شود.

خانم کارسون مک کالرز معتقد است که «عشق تنهایی است، و معشوق از آن بیم دارد که روزی دلداه‌اش از او متنفر شود، و این ترس او بی‌دلیل نیست، زیرا کسی که دیگری را دوست می‌دارد، همیشه در ذهن خویش، در فکر تکه‌تکه کردن محبوب خویش است.»

قلب، یک شکارچی تنهاست

کارسون مک کالرز (ایالات متحدهٔ آمریکا، ۱۹۴۰)

شکارچیان رانده شده

با گشت و گذاری در دوزخ «جنوب»
خواننده را به فضائی وسیع‌تر، به درام
بزرگ و جهانی انسان، هدایت می‌کند.

در یک شهر کوچک

این رُمان گزارشی است از حوادث و اتفاقاتی که برای مردم ساده و عادی یک محله، در یک شهر کوچک روی می‌دهد. سینگر، گراور ساز لال، علاقه دارد با آنتونا پولس، که او هم لال است، دوست باشد. اما ظاهراً آنتونا پولس، به دوست خود بی‌اعتناست، و بی‌خبر او را به‌حال خود می‌گذارد و به‌جای دیگر می‌رود.

قلبهای لال

سینگر، پس از رفتن دوستش، در تنهایی ژرف خود می‌رود، و در خاموشی به‌رفت و آمد همسایگان می‌نگرد، و همه به‌نظر او غریب می‌آیند، حال آن که همسایه‌ها گشاده‌روی و مهربان‌اند، و با امیدها و نومیدی‌ها و نگرانی‌های خود

خانم کارسون اسمیت مک کالرز (۱۹۶۷-۱۹۱۷)، به «جنوب» امریکا تعلق دارد. این خانم، ترومن کاپوت، و تنسی ویلیامز، و ویلیام استیرون، و نویسندگانی نظیر آنها، برخلاف ژمان نویس‌های نسل قبلی «جنوب» آمریکا، نمی‌خواهند که در این محدوده جغرافیایی و فرهنگی باقی بمانند و در آثار آنها کوچکترین نشانه‌ای از مسائل و رنج‌ها و دشواریهای «جنوب» را نمی‌توان یافت.

معصومیت

معصومیت گاهی به آن معناست که کسی جرأت نداشته باشد با دنیای واقعی سازگار شود. تنسی ویلیامز معتقد است که معصومیت آدمی را به مسیر ترس می‌کشاند، و به اعتقاد او در ژمانهای خانم کارسون مک کالرز، چنین چیزی را به عیان می‌توان دید.

مرد شتاب زده

پُل مُوران (فرانسه، ۱۹۴۱)

شتاب زده و زخم خورده

پُل موران صاحبِ سبک است. و ریتمِ آثار او چنان سریع است که هیچ کشور و هیچ مانعی او را متوقف نمی‌کند. با این وصف او عصر خود راه، از دوران سالهای شاد و جنون‌آمیز تا سالهای سیاه جنگ ترسیم کرده است.

پی‌یر و قرن او

پی‌یر با قرن خود، و در واقع با نیمی از قرن پیوند یافته است. به سرعت می‌گذرد و در سطح می‌ماند و کاری به اعماق ندارد. مثل افق دست‌نیافتنی است، و مقصد ثابتی ندارد. همین که به مقصدی رسید، به حرکتش ادامه می‌دهد تا به مقصد بعدی برسد. و هرگز به مقصد نهایی نمی‌رسد، و همیشه می‌رسد. مقصدهای بین راه می‌گذرد و هرگز به پایان نمی‌رسد.

این ریتم تند و برق‌آسا، برای پی‌یر و برای انحرافانش عذاب‌آور و ویرانگر است. اما سرعت مطلوب او، و مایه شور و نشاط است. دوستی و عشق و

زندگی خانوادگی و همه چیزش، از سرعت تأثیر می‌پذیرد. حتی زیبایی اشیا و اشخاص را با همین نظر سریع می‌نگرد.

«مرد شتاب‌زده»، رُمان مدرنی است. مُدرن با مفهوم و معنای زمانِ انتشار رمان. و اما سرانجام در حینِ یکی از مسابقات، پی‌یر با یک سکنهٔ قلبی به پایان عمر خود می‌رسد، و معلوم می‌شود که منظور او از این همه شتاب‌زدگی، آن بوده است که هرچه زودتر به نقطهٔ پایان، یعنی مرگ برسد. که پایانِ رُمان نیز از نوعی مدرنیسم برخوردار است.

سرعت به منزلهٔ سبک

در رُمانِ «توهم سرعت» (۱۹۲۹)، پُل موران شور و هیجان قهرمانش، و شتاب‌زدگی او را به نوعی مادهٔ منفجره و خطرناک تشبیه کرده بود. و پانزده سال بعد در رُمان «آب در زیر پل‌ها» (۱۹۵۴) می‌نویسد: «سرعت چیزی است که ما نمایش آن را از بیرون می‌بینیم، اما در باطن چیزی است مبهم و ناشناخته و خلالتی است مانند خودخواهی. که تنها کسی را که به سرعت روی می‌آورد ارضا می‌کند. و نتیجه‌اش تنهایی است و تاریکی». و این کلمات را پُل موران روی کاغذ می‌آورد، که نویسندهٔ مد روز است و سالهای سیاه جنگ و اشغال فرانسه را با بی‌تفاوتی پشت‌سر گذارده، و این کلمات نشان می‌دهد که ظاهراً کمی جدی‌تر شده است.

شهرت پُل موران، پیش از جنگ جهانی دوم، به علت ظرافت و چابکی نوشته‌های او بود موضوعات مدرنی را انتخاب می‌کرد. اتومبیل و ورزش و جهانگردی و سفر با سریع‌السیرترین وسایل آن روزگار، وقایع آخرین رُمان‌های او بودند. در رُمانِ «لیویس، و ایرن» (۱۹۲۴)، داستان مردی را حکایت می‌کند که به تجارت در سطح بین‌الملل مشغول است. و با زنی آشنا می‌شود که او نیز در سطح جهانی به کار تجارت می‌پردازد، و در دنیای رُمان،

این نخستین قهرمان زن از این گونه است. اما پُل موران به‌خصوص در داستانهای کوتاهش نمونه‌های کامل هنر خود را خلق می‌کند: «شها باز است» (۱۹۲۲)، «شها بسته است» (۱۹۲۳)، «اروپای سبکس» (۱۹۲۵)، «جادوی سیاه» (۱۹۲۸)، «بودای زنده» (۱۹۲۶)، «قهرمان جهان» (۱۹۳۰)، از این نمونه‌ها هستند، وقایع مرسوم در قرن بیستم را ارائه می‌دهند.

پُل موران

پُل موران (۱۸۸۸-۱۹۷۱)، دیپلمات بود و عاشق سیر و سفر، سالهای عمرش را بیشتر در سفرهای دور گذراند. و بسیاری از نوشته‌های او در واقع داستان سیر و سفرهای اویند.

دربارهٔ پُل موران

«استاد عزیز من آناتول فرانس توصیه می‌کند که هر چیز عجیب و غریب متعارف را باید از سبک نویسندگی خودمان دور بریزیم. اما در این قضیه تردیدی نیست که سبک پُل موران عجیب و غیر متعارف است»

«مارسل پروست»

پُل موران با رنگ‌آمیزی‌های سبک و شیوهٔ باروک، روان و شفاف می‌نویسد، و آثار او درخشان و چابک و متوازن‌اند. نوشته‌های او غنی و در عین حال ساده‌اند. غنی مانند کرزوس^۱، و ساده همچون یک سلام.

«ژان کوکتو»

۱- Crésus آخرین پادشاه لیدی، که ثروتی افسانه‌ای داشت، و کورش کبیر او را شکست داد، و سرزمین زیر فرمان او ضمیمهٔ ایران شد.

اُورلین

لوئی آراگون (فرانسه، ۱۹۴۴)

بی تفاوت

از سوررالیسم به «دنیای واقعی» نزدیک
می‌شود، و به عقیده جمعی این زمان
نوعی خیانت آراگون است به سوررالیسم،
که خود از سلسله جنیان آن بود.

یک زمستان در پاریس

زوینادها در طول زمستان ۱۹۲۲-۱۹۲۱، در پاریس اتفاق می‌افتد.
بسیاری از آدمهای زمان در جنگ جهانی اول شرکت داشته‌اند. و این تجربه در
رفتار و اخلاقشان مؤثر افتاده است. چندان شور و اشتیاقی ندارند. و عمیقاً
بی تفاوتند. فضای زمان بیشتر در محافل طبقات بالای جامعه سیر می‌کند. و
توطئه‌های داستان را پول و عشق به وجود می‌آورند.

قراری برای دیدار

اُورلین لُورتیلوا، جوانی است که تجربه جنگ اول جهانی را پشت سر

Aurélien Léon Lévy

نویسنده: رُمان‌های کلیدی جهان

دارد. و با درآمد املاک موروثی‌اش زندگی می‌کند، و اوقاتش را بیشتر با
دوستان، و رفت و آمد با زنان می‌گذرانند. اِدموند، یکی از دوستان هم‌سنگرش
در ایام جنگ، او را با دختری به نام برنیس مورل^۱ آشنا می‌کند، که دختری
است شهرستانی، که به پاریس آمده، تا چند هفته‌ای را در آنجا بگذراند. برنیس
در اُورلین اثر عجیبی می‌گذارد. برنیس از اُورلین جوان‌تر است، و در دوران
جنگ نوجوان بوده، و افکار و آرزوهای پاک و پاکیزه‌ای دارد، و مُنزه طلب
است، و به همین علت توقعات زیادی از اُورلین دارد، که به زندگی بی‌بند و بار
عادت کرده است. و انتظار دارد که جشن شب اول ژانویه ۱۹۲۲ را با او
بگذراند. اما آن شب از اُورلین خبری نمی‌شود، و صبح آن شب برنیس خیردار
می‌شود که اُورلین آن شب را در کنار یکی از دختران محله موممارتر به صبح
رسانده است. از آن پس برنیس از اُورلین فاصله می‌گیرد، و پیش از آن که
به ولایت خود باز گردد، چند هفته‌ای را با یک شاعر جوان به نام پُل دِنی
می‌گذراند. اُورلین نیز دیگر امیدش از او بریده می‌شود. و به فکر می‌افتد که
به کاری مشغول شود. و سرپرستی کارخانه‌ای را می‌پذیرد. زمان می‌گذرد، و در
سال ۱۹۴۰ بعد از شکست فرانسه، اُورلین با درجه سروانی در خدمت ارتش
است. و تصادفاً در «روفک»^۲، برنیس را بار دیگر می‌بیند. در این هنگام نه
دیگر می‌تواند برنیس را درک کند، و نه به او ببیند. اما در این دیدار برنیس با
یک گلوله کور، که معلوم نیست از کدام سو می‌آید، کشته می‌شود.

رُمان «خیانت»

این رُمان یک تابلوی عظیم اجتماعی است. رُمانی است عاشقانه و
تکان‌دهنده. و در نوع خود یک رُمان کلیدی است.

۱- Bérénice Morel

۲- Ruffec جایی در منطقه شرانتون

بعضی‌ها در «زامورا»، یکی از آدمهای داستان، چهرهٔ فرانسیس بیکابیا^۱، و در اورلین، در یولاروشل^۲ را می‌یابند. در حقیقت آراگون شاعر بزرگی بود، و از نمایندگان برجستهٔ جنبش دادائیسیم و سوررالیسم. و همهٔ کسانی را که مجذوب این قضا یا شده بودند، به‌خوبی می‌شناخت.

این زمان برای آراگون شاید نوعی بازگشت از انقلاب سوررالیستی باشد، که خود از بنیادگذاران آن بود. این شاعر بزرگ به‌زیبائی و شیوائی زبان و طرز بیان علاقه داشت و این زمان فاصله گرفتن او را از آن گونه جنبش‌ها اعلام می‌کرد. آراگون که روزگاری عضو نهضت مقاومت و از هواداران حزب کمونیست بود، با ابعاد متفاوت بعضی از آثارش، نشان می‌داد که شاعر و نویسنده‌ای چون او نمی‌تواند در چهارچوب ایدئولوژی باقی بماند، و در این محدوده ذوق آزمائی کند. اورلین بیش از هر چیز زمان عاشقانه‌ای است که با بسیاری از زمانهای عاشقانه متفاوت است.

لوئی آراگون

لوئی آراگون (۱۸۹۷-۱۹۸۲)، با تألیفات سوررالیستی، با زمانهایش دربارهٔ نهضت مقاومت فرانسه، با اشعار غنائی‌اش، و با سرودها و داستانهای عاشقانه‌اش، همهٔ ابعاد قرن خود را به‌چنگ آورده است. کتاب «دهقانان پاریس» (۱۹۲۶)، از کارهای سوررالیستی اوست. زمانهای «محلله‌های بالانشین» (۱۹۳۶)، و «هفتهٔ مقدس» او (۱۹۵۸)، در تحلیل و تجلیل کمونیسم است. در «منتهای عذاب» و بعضی دیگر از تألیفاتش به‌نهضت مقاومت

۱- Francis Picabia (۱۸۷۹-۱۹۵۳)، از نقاشان مدرن فرانسوی، که از فعالان نهضت دادائیسیم بود.

۲- Drieu LaRochelle (۱۸۹۳-۱۹۴۵)، زمان‌نویس و نویسندهٔ فرانسوی، که به‌فاشیسم روی آورد، و در دوران اشغال فرانسه در جنگ جهانی دوم شغل مهمی داشت. و بعدها خودکشی کرد.

پرداخت. اما در همه حال از آثار غنائی و عاشقانه، دست برنداشت. «چشمهای الزا» (۱۹۴۲)، یکی از این گونه کارهای اوست.

دنیای واقعی

آراگون در چهار کتاب به‌تجسم جامعه و محافل بورژوا و مرفه پرداخته است: ناقوسهای بال (۱۹۳۴)، محلله‌های بالانشین (۱۹۳۶)، مسافران درجه یک (۱۹۴۲)، و اورلین (۱۹۴۴). که این چهار کتاب را با کتاب شش جلدی «کمونیست‌ها» (۱۹۵۱-۱۹۴۹)، بازگشت او به «دنیای واقعی» نام داده‌اند.

اسطوره ساز

در داستان «تلون»^۱، سخن از سیاره‌ای است که قرن‌ها پیش آن را اعضای یک انجمن سرّی ساخته‌اند، و در طی قرن‌ها مردم این سیاره با بیم‌ها و نگرانی‌هایی درگیر بوده‌اند.

در «جست‌وجوی گمشده»، دانشجویی در بمبئی دنبال گمشده‌ای می‌گردد، و سعی می‌کند در میان کسانی که می‌بیند و در گوشه و کنار با آنها مواجه می‌شود، گمشده خود را بیابد.

«کتابخانه بابل» چیزی جز توصیف دنیای پیرامون نویسنده نیست.

در «مرگ بروشل»، کارآگاه «لونزو» در پی کشف معمای سه جنایت است که ریشه مذهبی دارند و سرانجام کارآگاه خود در یک دام نحوست بار می‌افتد. در «باغی بر سر دوراهی»، از یک جاسوس چینی در انگلیس حکایتی دارد. وقایع در سال ۱۹۱۶ اتفاق می‌افتد، و اسرار حکومتی و اسرار آبا و اجدادی به هم می‌آمیزند.

داستان «ویرانه‌های متروک»، ماجرای کسی است که به‌عالم رؤیا فرو می‌رود، و می‌خواهد به‌رؤیاهایش قدرت آفرینندگی بدهد. و قهرمان داستان «قالب و شمشیر»، نمادی از همه انسانهاست. و در «سه روایت از بهودا»، خداوند بهود است و نه مسیح.

فانتاستیک بورجس

آثار او ریشه در واقعیات دارد. و موضوع براساس قواعد و اصول کاملاً منطقی بسط و گسترش می‌یابد. اما در عین حال خواننده را با نقش و نگارهای خیال‌انگیزی از عجایب و چیزهای غیرمتعارف آشنا می‌سازد. از طرف دیگر خورخه لوئیس بورجس کرم کتاب است و موش کتابخانه. مدام مطالعه می‌کند.

داستانهای تخیلی

خورخه لوئیس بُورجس (آرژانتین، ۱۹۴۴)

معماگونه و شگفت‌آور

خورخه لوئیس بورجس، مبتکر نوعی زمان فانتاستیک است، که قواعد سنتی را کنار می‌گذارد. و به‌هر حال یکی از استادان زمان فانتاستیک قرن بیستم است.

حکایات کوتاه

داستانهای تخیلی، دنباله داستانهای کوتاه اوست، که از سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۴ انتشار یافته‌اند. بورجس در این داستانها و حکایات، طول و تفصیل دادن مطلب را به‌هر شکل مردود می‌شناسد. تضادها و تناقض‌ها و معماها و بازی با کلمات، این داستانها را، که به‌پازل^۱ بسیار شباهت دارند، شکل می‌دهند. و جمعاً از آنها اسطوره می‌سازند.

و در زوایای ادبیات منابع تازه و فراموش شده‌ای را کشف می‌کند. بورجس حقایقی را بیان می‌کند، که «حقایق خیالی» اند. همچنان که در «اورلیا»ی ژراردو نروال می‌بینیم. اما بورجس این واقعیات را به‌گونه‌ای بیان می‌کند، و چنان پیچ و خمشان می‌دهد، و آنها را درهم می‌پیچد، و چرخشان می‌دهد که از اصل حقایق چیزی به‌جا نمی‌ماند. ژراردو نروال از این مسیر به‌دیوانگی می‌رسد. ولی بورجس این راه را طی می‌کند و به‌مرحله‌ی جنون نمی‌رسد.

خورخه لوئیس بورجس

در سال ۱۸۹۹ در بوئنوس آیرس، در یک خانواده با فرهنگ به‌دنیا آمد. پیش از آن که زبان اسپانیایی بیاموزد، زبان انگلیسی را یاد گرفت. و در اروپا تحصیلات خود را کامل کرد. و برخلاف نویسندگان بزرگ نسل بعدی آمریکای جنوبی، پیش از آن که خود را آمریکای لاتینی بشناسد، آنگلو ساکسون می‌دانست. اما این امر مانع از آن نمی‌شود که او را از او انگاره‌های ادبی آرژانتین به حساب نیاوریم. چندین بار نامزد دریافت جایزه ادبی نوبل شد، ولی این جایزه به او تعلق نگرفت.

استاد ابتکارات

بورجس شاعر بود و داستان‌سرا، و قطعات ادبی نیز می‌نوشت، و در هر کدام از این رشته‌ها ابتکاراتی دارد. روایات او به منظومه‌های منثور می‌مانند به‌شیوه بودلر. و به یک قطعه ادبی نیز بی‌شبهت نیستند. در مجموعه آثار او: «بازجویی‌ها» (۱۹۲۵)، «تاریخ جهانی ننگ و رسوائی» (۱۹۲۵)، «نتایج جاودانگی» (۱۹۳۶)، «داستانهای تخیلی» (۱۹۴۴)، «مؤلف» (۱۹۶۰)، از این گونه ابداعات فراوان است.

نبوغ بورجس

«نبوغ بورجس در تنگنای یک قاعده و یک اصل نمی‌گنجد. قریحه و استعدادش را به‌گونه‌ای شیطانی، در هر جهت به کار می‌گرفت. اما او ضد اصول و قواعد نبود. و به هر طرف که می‌رفت، نظم خاص خود را برقرار می‌کرد. هرچند که اصول و قواعد مورد نظر او ابهام‌آمیز بود.»

«ژان کاسو»

ادبیات فانتاستیک

ادبیات فانتاستیک در قرن‌های گذشته به‌اسطوره‌ها، و ایده‌آل‌ها، و حکایات و افسانه‌ها وابسته بود، و در قرن نوزدهم در آب و هوای رُمانتیسیم نیز جایی برای رشد یافت. اما در قرن بیستم، ادبیات فانتاستیک پاسخگوی بعضی از نگرانی‌ها و تشویش‌های آدمی شد.

سرچشمه آن را می‌توان در آثار و بعضی از موضوعات طرح شده در ادبیات قرن بیستم به‌آسانی پیدا کرد. هوارد فیلیپس لاورکرافت^۱ (۱۸۹۰-۱۹۳۷)، می‌خواست به‌راه ادگار آلن پو قدم بگذارد. علاقه او به شرح وقایع عجیب، و تصورات اغراق‌آمیزش، او را به‌مسیر داستانهای علمی - تخیلی هدایت کردند. کارن بلیکسن^۲، نویسنده دانمارکی (۱۸۸۵-۱۹۶۲)، در بین دو مسیر باروک و رُمانتیسیم سرگردان بود، و «داستانهای زمستانی» (۱۹۴۹)، و «داستانهای جدید زمستانی»، و «هفت داستان گوتیک» (۱۹۳۴)، و آثار دیگر این نویسنده با فضای قرن بیستم بیشتر سازگار بود، و حال و هوای زمانه را نداشت. نویسندگان دیگری نیز از این دست بودند، که در قرن بیستم،

۱- Howard Philips Lovecraft

۲- Karen Blixen

در فضای قرن نوزدهم نفس می‌کشیدند. مارسل بالوا (متولد ۱۹۰۸)، موضوعات ژمانهای قرن گذشته را از نو تکرار می‌کرد. کلود سنیوبل، در داستان‌نویسی از ژرارد ونروال تقلید می‌کرد.

اما در میان نویسندگان و آفرینندگان واقعی آثار فانتاستیک در قرن بیستم، که هم از نظر انتخاب موضوع و هم از نظر ویژگی‌های پرسناژهایشان در این زمینه ممتازند، و این شیوه را به‌اوج رسانده‌اند، می‌توان از فرانتس کافکا (مسخ - ۱۹۱۲)، و میخائیل بولگاکف (قلب سگ، ۱۹۲۵)، نام برد، که مسائل دنیای معاصر خود را در این ژمانها مطرح کرده‌اند، و برای حل معماهای آدمی به کندوکاو پرداخته‌اند. از طرف دیگر فروید با اندیشه‌ها و نظریه‌های انقلابی‌اش پرده از روی بسیاری از موضوعات فانتاستیک برداشت، و بی‌رحمانه اسرار بسیاری از مسائل ظاهری را آشکار کرد، و آنها را به‌امور روحی و تمایلات جنسی افراد پیوند داد. و از آن پس نویسندگان دیگر، و از جمله جیمز جویس، خولیو کورتازار، آلن ژب - گریه، از این کشفیات بهره‌برداری کردند، و مواد و مصالح تفکرات جدید را در تألیفات خود به‌کار گرفتند. «تسوتان تودووف»، منتقد ادبی، معتقد است که «روانکاوی جای ادبیات فانتاستیک را گرفته است. و با این وصف ادبیات فانتاستیک دیگر بی‌فایده است». هرچند که تحلیل‌گران مارکسیست، نظر ما را نمی‌پسندند، اما ادبیات الزاما نباید «مفید» باشد.

نوتردام دِ فلور

ژان ژنه (فرانسه، ۱۹۴۵)

زیبائی جنایت

ژان ژنه از جنایات، هنرهای زیبا آفریده است.

دنیای ژنه

ژان ژنه یکی از آفرینندگان اسطوره است. دنیای او در این دنیا نیست. قهرمانان او نیمه‌خدایند. و صفات و خصلتها و خطاهایشان فرا انسانی است، و فراتر از خوبی و بدی. و زیبایی و لطف آنها نامرئی است.

رئیس، عمه‌جان، بی‌گناه

چهره‌های سمبولیک ژمان عبارتند از: «رئیس»، که همه چیز را زیر تسلط خود دارد. و کارهایش «مردانه» است. و عمه جان، مرد زن صفت، و قهرمان ناب داستان. که به‌ر حال این اشخاص شناخته شده‌اند، و نیازی به تشخیص هویت ندارند.

«مینئون» جوان خوبروئی است، که لزومی ندارد در چگونگی و جزئیات زیبایی او کنجکاوی کنید. که جوهر و اصل او زیباست. وظیفه‌اش عشق‌بازی

است، به همان شکل که اشراف در روزگار قدیم وظیفه‌شان جنگیدن بود. «مینیون» بی‌غیرت است و دزد، و «دیوین»، و به عبارت دیگر «عمه‌جان»، یعنی جوان زن‌صفت او را دوست دارد. «دیوین» ظریف و باهوش است. و این دو در دنیای ژان ژنه یک زوج نمونه‌اند. و اما چهرهٔ دیگر رُمان نوتردام دِ فلور، بی‌گناه مطلق است، و قاتل است و محکوم به مرگ، و همیشه عصیانگر است و همیشه جوان.

همه چیز با زبان شاعرانهٔ باروک، و به صورتی که در هیچ کجا نظیرش را نمی‌باید، بیان می‌شود. حتی وقتی نویسنده به بیان مطالب مرسوم و کلیشه‌ای می‌پردازد، نکته‌های تازه‌ای در آن می‌توان یافت.

زندانی، فراری، سرگردان

ژان ژنه، روشنفکری است که تصادفاً در میان دزدان و تبهکاران بُر خورده است. کار او زیباسازی فساد و جنایت است. و هرچند عصیانگر است، گاهی در خلق زیبایی چنان به‌اوج می‌رسد، که فریاد عصیان او، خفیف‌تر به‌گوش می‌رسد.

در شعر، در رُمان، (زد و خورد پرست، ۱۹۴۷- معجزهٔ گل سرخ، ۱۹۴۶- نهایت مراقبت، ۱۹۴۳- دختر خاطراتِ دزد ۱۹۴۹)، و در نمایشنامه‌نویسی، (کُلُفت‌ها، ۱۹۴۷- بالکن، ۱۹۵۶- پاراوان‌ها، ۱۹۶۱)، قدرتمند است. و در همهٔ انواع موفق بوده است. ارزش و اعتبار او در ادبیات و به‌خصوص در نمایشنامه‌نویسی، باعث شد که ژان پل سارتر دربارهٔ او رساله‌ای بنویسد، و او را «ژنهٔ مقدس یا دلکک شهید» نام دهد.

ژان ژنه

در سال ۱۹۱۰ متولد شد. و سرپرستی او به‌مددکاری اجتماع واگذار شد.

دزد بود و خائن و مُحَنَّث، و سالها زندانی. و تالیفاتش مجموعه‌ای از تجربه‌های خود اوست.

ژان ژنه تا پایان عمر خود (سال ۱۹۸۶)، در حاشیهٔ اجتماع باقی ماند، و با همهٔ عصیانها و انقلابات زمانهٔ خود پیوند داشت.

تالیفات ژان ژنه

تالیفات ژان ژنه، با مجموعه آثار مارکی دوساد شباهت دارد. و هر دو به‌مدح و ستایش چیزهایی پرداخته‌اند، که جامعه مطرود و محکومشان می‌شمارد. و به تعبیر ژان پل سارتر، ژان ژنه می‌خواست بینان جامعه‌ای که او را محکوم و مطرود کرده، سست سازد.

پسرک سیاه

ریچارد رایت (ایالات متحده آمریکا، ۱۹۴۵)

از فرزندان عمو توم

ریچارد رایت، چهرهٔ یک «سیاه» را از دید یک «سیاه»، به رآلیسم آمریکائی افزوده، و گوشه‌هایی از طرز تفکر و خلیات مردم آن سامان را افشا کرده است.

یک نُت تازه

ریچارد رایت به کودکان فقیر، نازپرورده، پرخاشگر، و خیال‌پرست در داستانها یک نُت تازه افزوده است: پسرک سیاه

کودک، کودکی

«پسرک سیاه»، رُمان است یا شرح زندگی نویسنده؟... «پسرک سیاه» سرگذشت پسر بچه‌ای است که در دوران رشد از مسأله جداسازی سیاهان و سفیدپوستان رنج می‌برد. و همچنین رُمان بینوانی و تیره‌روزی است، که در همه حال گرسنگی در صحنه حضور دارد. و عواقب زندگی در دنیای فقر، یعنی

ولگردی و روی آوردن به مشروبات الکلی، و زد و خورد، و رد و بدل کردن دشنام‌های رکیک، و از این گونه چیزها.

پسرک سیاه کم‌کم از این وضع عاصی می‌شود. وقتی می‌بیند که بچه‌های سفید می‌خورند و می‌خرامند، و بچه‌های سیاه را از سر راه خود طرد می‌کنند، ذهنش از عصیان پُر می‌شود. بارها با بچه‌های دیگر زد و خورد می‌کند، اما از هر سو که می‌رود، راهی برای رهایی نمی‌یابد. و سرانجام پس از شکست‌های بی‌پای به طرف شمال می‌گریزد. و در آنجا کتاب‌خوان می‌شود. و شب و روز مطالعه می‌کند، و به فکر نوشتن می‌افتد. در ابتدا داستانهای کوتاه می‌نویسد. و سپس به رُمان نویسی می‌پردازد. و بدین گونه ریچارد رایت، نخستین نویسندهٔ بزرگ سیاه‌پوست آمریکائی، به صحنهٔ ادبیات قدم می‌گذارد.

ریچارد رایت

در سال ۱۹۰۸ در ایالت می‌سی‌سی‌پی به دنیا آمد. در آغاز عضو حزب کمونیست بود. بعداً از این حزب جدا شد، اما هرگز از انساندوستی دست برنداشت. به پاریس سفر کرد. و در آنجا ماندگار شد. و در سال ۱۹۶۰ در آنجا درگذشت. در آخرین سالها از ستایشگران مبارزات ملی مردم آفریقا بود. تولد کشور غنا، و شروع تدریجی استعمارزدائی مجذوبش کرده بود. و در بعضی از انجمن‌های ضد استعماری عضویت داشت.

چهرهٔ دیگری از ریچارد رایت

رُمانهای ریچارد رایت فضای تیره و غم‌انگیزی دارد، اما در مجموعه داستانهای «هشت مرد» (۱۹۶۱)، فضای دیگری را ارائه می‌دهد. و این داستانها از شوخ‌طبعی و ذوق بذله‌گویی نویسندهٔ خود نشانه‌هایی دارند.

بعد از ریچارد رایت، نویسندگان دیگری به صحنه آمدند. چستر هیمز^۱ (۱۹۸۴-۱۹۰۹)، در رُمانهایش رالیسم را با نیشخندی هجوآمیز می‌آمیزد. این نویسنده در محدوده رُمانهای اجتماعی، «جهادلی گوردون» (۱۹۶۷) را نوشته است. و چند رُمان پلیسی نیز از او به یادگار مانده است، که وقایع آن در هارلم روی می‌دهد، و آدمهای رُمان غالباً فقیرند و زندگی ترخم‌انگیزی دارند، اما در منتهای فقر بذله‌گوئی و مسخرگی را فراموش نمی‌کنند. «ملکه سیب‌ها» (۱۹۵۸) نمونه‌ای از این گونه است.

رالف ایلسون^۲ (متولد ۱۹۱۶) یکی دیگر از این نویسندگان سیاه است. و اما جیمز بالدوین^۳ از بقیه نویسندگان سیاه روشنفکترتر و سیاسی‌تر است. و در رُمان «هیچکس نام مرا نمی‌داند» (۱۹۶۳)، و چند رُمان دیگرش تجزیه و تحلیل‌های روانی پخته و جذابی دارد. لورواجونز^۴ (متولد ۱۹۳۴)، دیگر نویسنده سیاه‌پوست، در رُمانهایش شورش‌های دهه شصت را منعکس کرده است. نویسندگانی که بعد از او آمده‌اند، کمتر به موضوع تبعیض نژادی پرداخته‌اند.

مرد صاعقه‌زده

پِلز ساندرار (سوئیس، ۱۹۴۵)

آتش، شراره، خاکستر

داستان یک راوی خستگی‌ناپذیر، که مسافری است واقعی و خیالی، و در عین حال دروغگو.

مسافر کهن سال

مرد همیشه در سفر، از شهر اِکس آن پروانس^۱ بیرون می‌آید، و دوستانش را می‌یابد، و به یاد گذشته‌ها می‌افتد، و از خاطره‌هایش سخن می‌گوید، و به تعبیر خودش «گُر می‌گیرد»، و شعله‌ور می‌شود، و «دیو سخن» در شعله‌های آتش او می‌نشیند.

خاطره‌ها

«مرد صاعقه‌زده»، با «سکوت شب» آغاز می‌شود، که خاطرات جنگ را به یاد او می‌آورد و خاطره ایام پیش از جنگ جهانی دوم، و شرح زندگی دوستانش را: «فرنان له‌ژة» نقاش و «گوستاو لوژور» نویسنده مردمی. و در این

۱- Aix en Provence شهری در جنوب فرانسه، نزدیک ماریسی

۱. Chester Himes

۲. Ralph Ellison

۳. James Baldwin

۴. Le Roi Jones

کتاب در فصل «چهار نغمه کولی»، تابلوی دقیق و دلنشینی از زندگی کولی‌ها می‌آفریند که نشان می‌دهد نویسنده مدتی در کنار آنها زیسته است، و جزئیات را می‌داند.

گُرگرفتن و شعله کشیدن

بلز ساندرار می‌نویسد: «نوشتن نوعی آتش‌سوزی است. آتش در انبار چوب و تخته‌ایده‌ها می‌افتد، و شعله‌ها از هر سو فرا می‌رود، و تصویرهایی می‌سازد، و کم‌کم شعله‌ها فرو می‌نشینند، و ترق تروق چوب‌های نیمسوز به گوش می‌رسد، و خاکستری از آن حریق بر جای می‌ماند.» و کمتر کسی راز این آتش‌گرفتن خود به‌خود را می‌داند. نوشتن همین شعله‌ور شدن است. اما برجای ماندن خاکستر نیز هست. و بهتر از این نمی‌توان شیوه نویسنده‌گی بلز ساندرار را توصیف کرد.

عده‌ای به کار او خرده می‌گرفتند. اما آنها فقط مسامحه‌ها و آسان‌گیری‌ها، و طول و تفصیل‌ها را در کار او می‌دیدند، و آتش شعله‌ور آثارش را احساس نمی‌کردند.

بلز ساندرار

فردریک لوئی سوسه^۱، معروف به بلز ساندرار (۱۸۸۷-۱۹۶۱)، سوییسی بود. و در جوانی دست از ساعت‌سازی برداشت، تا پیش از آپولینر شعر مُدرن را به‌وجود بیاورد. سفرها کرد، و در عالم خیال و در دنیای واقعی به‌گشت و سیر و سفر و ماجراجویی پرداخت، و در داستانهای پُرماجرای خود آدمهای عجیب و غیر متعارف بسیاری را به‌صحنه آورد. نویسندگان ماجراجوی دیگری نیز همین مسیر را پیموده‌اند:

^۱ Fredric-Louis-Sausser

پی‌یر مک اُرلان^۱ (۱۸۸۲-۱۹۷۰)، که از بلز ساندرار خیال‌پردازتر بود، و زُرف کسل^۲ (۱۸۹۸-۱۹۷۱)، که از او خشن‌تر بود و به تراژدی علاقه‌مندتر.

رُمانهای دیگر او

«دست قطع شده» (۱۹۴۳)، رُمانی است که حوادث آن از اوّل تا آخر در جنگ دوم جهانی روی می‌دهد. که در طیّ آن یک دست بلز ساندرار قطع می‌شود، و این رُمان مجموعه‌ای از خاطرات اوست.

مسافر (۱۹۴۸)، داستان یک سفر طولانی است از بندری به بندر دیگر در اروپا

فروش آسمان (۱۹۴۹)، که ترکیب است از یک شرح حال دقیق از «سن زُرف دوکوپرتینو»^۳، از قدیسان فروتن و مردم‌دوست قرن هفدهم، که صاحب کرامات بود، و مریدانش معتقد بودند که می‌تواند در میان زمین و هوا معلق بماند و در هوا حرکت کند.

حکایات و روایاتی از آمریکای جنوبی، و بخشی از خاطرات واقعی و خیالی دوران جنگ نویسنده، با همه رُمانهای او آمیخته بود.

نروال و رَمبو

این نویسنده در منظومه‌های خود با عنوان «از سراسر جهان» (۱۹۱۹)، و در مجموعه روایات و داستانهایش به نام «مرا به آن سَر دنیا ببر» (۱۹۴۶)، و در همه آثارش به «جائی جز اینجا»، و «جائی دیگر و سرزمینی دیگر» چشم دوخته است. و نروال و رَمبو در او بی تأثیر نبوده‌اند.

^۱ Pierre Mac Orlan

^۲ Joseph Kessel

^۳ Saint Joseph de Cupertino

آقای رئیس جمهور

میگوئل آنجل آستوریاس (گواتملا، ۱۹۴۶)

شناسائی دقیق دیکتاتور

میگوئل آنجل آستوریاس، نخستین شاهکار «رآلیسم جادویی» آمریکای جنوبی را خلق کرده است.

دیکتاتور نامرئی

دیکتاتور نامرئی است، و تنها در بعضی از لحظات کوتاه در انظار ظاهر می‌شود. و خود را به صورت مردی مهربان و ساده‌دل نشان می‌دهد. تصمیمات او قابل پیش‌بینی نیست، حتی برای یاران و نزدیکانش اما اصلاً یاران و نزدیکانی دارد؟ نه! اطراف او خالی است. همه چیز جنبه دیکتاتوری دارد. و همه چیز اسرارآمیز و پیچیده است، و در ابهام فرورفته، در فضای اطراف او تنفس دشوار است.

تار عنکبوت

حوادث در یک جمهوری بی نام آمریکای جنوبی روی می‌دهد. آستوریاس برای نوشتن درام خود، ماجراهای چند روز از زندگی دیکتاتوری

را انتخاب می‌کند: سرهنگ پارالس سونر یاتس، یکی از طرفداران متزلزل رژیم، واقعاً به دست گدای کوری کشته شده است. و ناگهان بگیر و ببندها شروع می‌شود. ژنرال کانالس، و آبل کارواجال را که بی تردید تقصیری ندارند، به اتهام محرکان قتل بازداشت می‌کنند، و یک دادگاه فرمایشی برای محاکمه آنها ترتیب داده می‌شود. اما به علت‌های نامعلوم رئیس جمهور تصمیم عجیبی می‌گیرد، و به یکی از ایادی گوش به فرمانش به نام «فاس دانز»، دستور می‌دهد که ترتیبی بدهد تا ژنرال کانالس از زندان فرار کند. زن جوانی که از قضا یا خیردار می‌شود، سعی می‌کند که این موضوع را به ژنرال اطلاع بدهند. اما آن زن را بازداشت می‌کنند و شکنجه می‌دهند. کودک شیرخوارش گرسنه می‌ماند و می‌میرد. زن جوان را به یک روسپی‌خانه می‌فروشند. و آن زن بیچاره از شدت درماندگی عقلش را از دست می‌دهد. از طرف دیگر، فاس دانز به دختر ژنرال دل می‌بندد، و با توطئه‌های یک جادوگر با این دختر ازدواج می‌کند. رئیس جمهور این خبر را می‌شنود، و خشمگین می‌شود، و دستور می‌دهد که او را به سیاه‌چال بیندازند. در اعماق سیاه‌چال به او خبر می‌دهند که همسرش معشوقه رئیس جمهور شده است. فاس دانز با غم و بیچارگی در سیاه‌گوشه خود جان می‌سپارد. حال آن که قضیه صحت نداشته است.

ترس، زیبایی، عصیان

هر نوع احساس در این زمان به ناتوان و ترس و مرگ می‌انجامد. قدرت تجسم این زمان به تراژدی‌های شکسپیر نزدیک می‌شود. آستوریاس حدیث نفس، تقارن مطالب، و همه ابزارهای کلامی، و حتی پُرش‌های سوررآلیستی را در زمان به کار گرفته است. و از توهمات و اعتقادات سرخ‌پوستان، و نیروی ساحرانه سخن استادانه بهره می‌گیرد، و دنیای پنهان بومی‌های استعمار زده را از اعماق بیرون می‌کشد، و «رآلیسم جادویی» خود را خلق می‌کند، و با همین ابتکار زمان مُدرن آمریکای جنوبی را بارور می‌سازد.

میگوئل آنجل آستوریاس (۱۸۹۹-۱۹۷۹)، سالهای زیادی از عمر خود را در تبعید به سر برد، چون میخواست از زیر تسلط دیکتاتوریهای گواتمالا بگریزد. در رُمانهایش، «مردان ذرت» (۱۹۴۳)، «پاپ سبز» (۱۹۵۴)، «تعطیلات آخر هفته در گواتمالا» (۱۹۵۶)، «چشمان دفن شده» (۱۹۶۰) و چند رمان دیگر، پیکارهای سیاسی را با داستانهای افسانه‌ای می‌آمیزد. میگوئل آنجل آستوریاس در سال ۱۹۶۷، جایزه ادبی نوبل را دریافت کرد.

حقیقت و جادو

«آستوریاس همزیستی حقیقت و جادو، زندگی روزانه مردم و رؤیایپردازی را، به‌واقعیت نزدیک کرد. تقریباً در همه آثارش - نظم و نثر - از واقعیات سخن می‌گوید. و منظورش آن نیست که به تألیفاتش چهره‌ی موجه‌تری بدهد، بلکه می‌خواهد ریشه‌های آثارش در تاریخ فرو روند.»

«کارلوس مینز»

طاعون

آلبر کامو (فرانسه، ۱۹۴۷)

تعهد ناچیز اخلاقی

از ابهامات خصائل انسانی، تا همکاری و
تعاون انسانها

طاعون در اُران^۱

داستان در اُران روی می‌دهد. موش‌ها در روز روشن به‌شهر حمله‌ور می‌شوند، و طاعون را با خود می‌آورند. مردم به‌وحشت می‌افتند. چه باید کرد؟ باید گریخت؟ باید کر و کور و بی‌اعتنا ماند؟ یا باید مقاومت کرد؟ «رامیر» روزنامه‌نگار می‌خواهد نزد همسرش، که در شهر دیگری است، برود. و در ابتدا فکری جز این در سر ندارد. «گران»، کارمند شهرداری، که مشغول خواندن یک کتاب رُمان است، در فکر بازنشستگی است.

«ژان تارو» هم وضعی شبیه به‌او دارد. از روی مجموعه کتابهای «کمدی انسانی» یادداشت بر می‌دارد. و دلش می‌خواهد با خاطری آسوده به‌این کار ادامه بدهد. و اما پدر روحانی «پنه‌لو»، در این قضیه نشانه‌هایی از غضب الهی را می‌بیند. و در این میان تنها دکتر «ری یو»، بی‌آن که به‌قوانین زمینی و

۱- Oran شهری در الجزایر

آسمانی پای‌بند باشد، از همان ساعت اول در می‌یابد که چاره‌ای جز تلاش و کوشش نیست، و باید به طاعون‌زده‌ها کمک کرد، و جلوی سرایت طاعون را به‌بقیه مردم گرفت. و برای این منظور از دیگران می‌خواهد که دست روی دست نگذارند. و به کمک او بشتابند و مبارزه را آغاز کنند.

پیکار با بدی

پیام دکتر ری‌بو در دیگران اثر می‌گذارد، و همه به کمک او می‌آیند. اما هرکدام در حال کمک به دیگران در ذهن خود به چیزی می‌اندیشند. رامبر روزنامه‌نگار نیز در شهر می‌ماند، و از پیوستن به همسرش چشم می‌پوشد. «گران» از راحت‌طلبی‌اش دست برمی‌دارد. «تارو» از انزوای غرورآمیزش بیرون می‌آید. و پدر روحانی «پنه‌لو»، وقتی بچه‌ای را در حال احتضار می‌بیند، منقلب می‌شود، و از دیدن این گونه بی‌عدالتی‌ها به عدل آسمانی با نگاه تردید می‌نگرد، اما لحظه‌ای نمی‌آساید و از کمک به مردم طاعون‌زده دست برنمی‌دارد، و به مشیت الهی تسلیم می‌شود، و سرانجام خود نیز به طاعون مبتلا می‌شود و می‌میرد. «تارو»، عاصی و برافروخته، کفر می‌گوید. دکتر ری‌بو، سخنگوی کامو در این زمان، کمتر به مسائل و احکام زمینی و آسمانی فکر می‌کند، و بیشتر نوع‌دوست است، و منظوری جز خدمت به مردم ندارد. و به‌رحال از کوچک تا بزرگ، هرکس در فکری و برای منظوری، به مبارزه با طاعون می‌پردازد. و همه به‌رغم خود قهرمان‌اند. و در تعاون و همکاری شرکت دارند. اما پس از آن که طاعون با کوشش و تلاش همه جانبد دفع می‌شود، خودخواهی‌ها دوباره پیش می‌آیند و چهره خود را به نمایش می‌گذارند. «کوتار» کسی که پلیس در تعقیب اوست، و شیوع طاعون موقتاً باعث متوقف شدن این تعقیب شده، به طرف مردم تیراندازی می‌کند. و پیروزی قطعی بر بدی به‌دست نمی‌آید.

آلبر کامو

در سال ۱۹۱۳ در الجزایر به دنیا آمد، و در سال ۱۹۶۱ در یک تصادف اتومبیل جان سپرد، این نویسنده مبارز کودکی فقیرانه‌ای داشت. بیماری باعث شد که نتواند در سال ۱۹۳۷ امتحان پایان تحصیلات دانشگاهی‌اش را در رشته فلسفه بگذراند. و به‌روزنامه‌نگاری و نمایشنامه‌نویسی روی آورد. در سال ۱۹۳۸ در کتابی به نام «عیش‌ها»، از سرزمین زادگاهی‌اش با بیانی شکوهمند و شاعرانه و پُر احساس تقدیس کرد. افکار و نظریات فلسفی او را در بیشتر نوشته‌ها و قطعات و رمانهای او، در «بیگانه» ۱۹۴۲، «طاعون» (۱۹۴۷)، و «کالیگولا» و نمایشنامه‌های دیگر او می‌توان یافت. کامو و دوستش ژان پل سارتر در دوران خاصی محبوبیت و شهرت کم‌نظیری داشتند، و در روشنفکران معاصر خویش بیش از دیگران تأثیر گذاشتند. با این وصف آلبر کامو همیشه دچار تشویش و اضطراب بود، و معتقد بود که در این عصر فاجعه‌آمیز هنر زیستن را باید به‌طریقی آموخت. در سال ۱۹۶۷ جایزه ادبی نوبل را دریافت کرد.

حرف آخر

آلبر کامو در آخرین سالهای زندگی‌اش، «سقوط» (۱۹۵۸)، و «غربت و سرزمین» (۱۹۵۷)، را به چاپ سپرد. که لحن بسیار تلخی داشتند. و گوئی نویسنده احساس مجرم بودن خویش را به‌زبان می‌آورد. قصد داشت دوره تازه‌ای را در مسیر ادبی آغاز کند، اما مرگ به‌او فرصت نداد، و در چهل و هفت سالگی در سانحه اتومبیل کشته شد. و «دون ژوان» و «نخستین انسان»، و چند کتاب دیگر او نیمه‌تمام ماند، و فرصت نیافت که حرف آخرش را بزند.

یک پادشاه بدون سرگرمی

ژان ژینو^۱ (فرانسه، ۱۹۴۷)

هُومر پروانس^۲

قهرمانان ژینو، در جایی بالاتر از جایگاه
انسانهای دیگر زندگی می‌کنند، در جایی
که صفا و پاکیزگی هوا، به انسانها و
احساساتشان امکان می‌دهد که در
شفاقیت ایده‌آل و در فضائی حزن‌انگیز
شکوفای شوند.

دهکده‌ای در کوهستان

«شی ای لیان»^۳، محل وقوع داستان، دهکده‌ای است در کوهستان، که در
اواسط قرن نوزدهم در قلب زمستانی سرد و سخت فرو رفته است. مفقود شدن
یک زن جوان، و سپس یک مرد قوی‌هیکل بدنام در این دهکده، مردم را
وحشت‌زده می‌کند. به‌خصوص که در همین روزها یکی از روستائیان، زخمی

۱- Jean Giouo

۲- Provence منطقه‌ای در جنوب فرانسه، که مرکز آن آکس آن پروانس است.

۳- Chih Li Liane

و خون‌آلود به‌دهکده می‌آید، و می‌گوید که کسی قصد جان او را داشته، و
به‌زحمت از دست او فرار کرده است. همه چیز نشان می‌دهد که پای یک
جنایتکار خطرناک در میان است. زاندارم‌ها برای تحقیق می‌آیند. سروان
لانگوا رئیس آنهاست. ظاهراً این مرد با بقیه فرق دارد. بسیار قوی است و قیافه
جذابی دارد. یک «پادشاه» به‌تمام معنی است.

انسان‌ها و گرگ‌ها

سروان لانگوا در کافه‌ای در دهکده، متعلق به خانم سوسیس، که سابقاً
روسی بوده، ستاد عملیاتی‌اش را برقرار می‌کند. و در آن‌جا با خانم تیم، و
شوهرش دادستان آن منطقه آشنا می‌شود.

سروان لانگوا تحقیق را شروع می‌کند. مثل این که از روز اول برای چنین
کارهایی خلق شده است. یکی از روستائیان خبر می‌دهد که قاتل را در دهانه
غار دیده است، لانگوا به‌طرف آن غار می‌رود، و به‌جای آن که قاتل را
بازداشت کند، در یک جنگ تن‌به‌تن در جنگل او را می‌کشد.

لانگوا بعد از پایان این ماجرا در آن دهستان می‌ماند، و زن می‌گیرد. اما
هیچ چیز نمی‌تواند از احساس تنهایی او بکاهد. همیشه مضطرب است و گویی
در انتظار چیزی است که به‌آن دست نمی‌یابد. پاسکال می‌گوید: «پادشاهی که
سرگرمی نداشته باشد، مرد مفلوک بیچاره‌ای است.»

لانگوا احساس می‌کند که به‌مرگ نزدیک می‌شود. در آن ایام تنها چیزی
که او را بر سر شوق می‌آورد، خونریزی است و در آخرین روز زندگی گرگی
را می‌کشد، و زن دهقانی سر‌غازی را جلوی چشم او می‌برد، و او بیشتر
به‌شوق می‌آید. و لانگوا برای سرگرمی و تفریح بیشتر یک جعبه دینامیت را با
آتش سیگار منفجر می‌کند.

آخرین داستانرا

«یک پادشاه بدون سرگرمی» نخستین کتاب از مجموعه وقایع ژمان گونه است. ژان ژبونو حتی در پیچ و خم بهترین ژمانهایش، دوست دارد که داستانرا باشد، و راوی داستان. اما در ضمن داستانرایی از ابزار و تکنیک‌های مخصوص ژمان و نثر مدرن صرفنظر نمی‌کند. و در همین داستان نیز در اطراف موضوع و آدمهای اصلی داستان به مسائل و اشخاص دیگر توجه دارد، و از زاویه‌های گوناگون به موضوع و آدمها نظر می‌اندازد.

در ژمانهای: «تپه» ۱۹۲۹، و «یک روستائی» (۱۹۲۹)، «نورسته» (۱۹۳۰)، و چند ژمان دیگر زیبایی‌های طبیعی منطقه پروانس را می‌ستاید، و برخلاف شارل فردینان راموز (۱۸۱۸-۱۹۴۷)، که در ژمان «وحشت از کوهستان»، ترس و تنهایی مردم روستانشین را شرح می‌دهد، او تنها زیبایی و جذابیت روستاهای پروانس را ستایش می‌کند.

ژان ژبونو

ژان ژبونو (۱۸۹۶-۱۹۷۰)، در «مائوسک» به دنیا آمد و در همانجا درگذشت. به‌حدی غیرمتعارف و تصورناپذیر انسان‌گرا و انسان‌دوست بود. و در سال ۱۹۳۹ به‌خاطر ضدیتش با نظامی‌گری در آستانه جنگ زندانی شد. تألیفات او تا آخرین سالهای عمرش طراوت و زیبایی خود را داشتند و هر بار ژبونو ژمانی زیباتر و جذاب‌تر عرضه می‌کرد. و نشان می‌داد که منبع الهام او خشک نشده است.

در تقاطع دو جریان

ژان ژبونو در تقاطع دو جریان قرار داشت: یکی جریان احساساتی، که مردم و دهقانان پروانس سرچشمه این گونه الهامات او بودند، و دیگری جریان

تأثیرپذیری از نویسندگان قدیم یونان (آریستوفان، اشیل، سوفوکل، تئوکریت، هومر) که از ابتدای جوانی با آثار این نویسندگان آشنا شده بود، و مدام به مطالعه آنها می‌پرداخت. و با این وضع افکار و آثار بزرگان یونان قدیم به‌همت ژبونو به کوهستانها و دهکده‌های پروانس قدم گذاشته بودند و در هر طرف نورافشانی می‌کردند.

در زیر آتشفشان

مالکوم لوری (انگلیس ۱۹۵۳-۱۹۴۷)

«کمدی الهی» مست و مخمور

«در زیر آتشفشان»، شرح راه پیمائی

به سوی دوزخ است، در زیر نگاه

خدایان مکزیک، با تعبیرات خاص

مالکوم لوری

تبعیدی

جئوفری فیرمین، کنسول سابق، به علت خطائی نامعلوم به یک شهر کوچک

تبعید شده است. این شهر کوچک را سرخ بوستان «کوا-اون هواک» می نامند، و

مکزیک‌ها «کوثرناواکا»

مرگ کنسول

در یک روز شوم، کنسول، که به‌الکل معتاد است، مستانه به پایان راه زندگی

می‌رسد. آن روز شوم، که سرنوشت چنین حکمی را صادر می‌کند، «روز

اموات» است در سال ۱۹۳۹. و در چنین روزی جئوفری فیرمین، کنسول

سابق، در سرایشی کوه آتشفشان، زنتش را که از او جدا شده، و هنوز

۵۷۲ / زمان‌های کلیدی جهان

به‌همدیگر علاقه دارند، می‌بیند. اما این زن مدتی است که تسلیم عشق برادر
کنسول شده است، و آن روز، یعنی در آخرین رویداد، و در راه مرگ کمی
جلوتر از کنسول، و نزدیک به او در سرایشی کوه گام برمی‌دارد. و این
راه پیمائی در سرایشی، ساعتها طول می‌کشد. از سپیده دم تا نیمروز، و تا شب،
شبی ترس‌آور. و در این گشت و گذار به هر ایستگاهی می‌رسند، کنسول
به مرحله جدیدی از شور و هیجانان خود قدم می‌گذارد. در ابتدا به یک میخانه
فقیرانه می‌رسند، و بعد از آن، به ترتیب، به یک بازار مکاره، یک پارک عمومی،
به باغ بدرود، و جاده‌ای که به «تاکسالا» می‌رود، و به جنگل فارولینو. و
سرانجام به مرگ... مرگ ترس‌آور و دلخواه

عمر دوباره کنسول

در پایان راه، کنسول به نیستی می‌رسد. نیستی دائمی. زمان «در زیر
آتشفشان»، جنبه‌های الهی مرگ را حفظ می‌کند. و در عین حال به آن جنبه‌های
انسانی می‌بخشد. خدایان قدیم مکزیک، و خدای انجیل، و قدرتهای پنهان
طبیعی، به هم می‌آمیزند. و در جنگل مرگ به سراغ کنسول می‌آید، که مرگی
است واقعی و در عین حال سمبولیک.

نویسنده در این منظومه بیانی پر احساس و پر از زیر و بم را به کار می‌برد.
و توهمات و تخیلات و رمز و رازها را به هم گره می‌زند. و از این نظر به حد
کمال می‌رسد. و خواننده سرگیجه کنسول و سرگیجه نویسنده را احساس
می‌کند.

مالکوم لوری

مالکوم لوری (۱۹۵۷-۱۹۰۹)، در هفده سالگی ملوان شد. و با کشتی
به دور دنیا سفر کرد. در کامبریج درس خواند. و سپس ازدواج کرد. نخستین

قرن بیستم / ۵۷۲

زُمان او، در سال ۱۹۳۳ منتشر شد. مدتی در پاریس اقامت کرد، و پس از آن در نیویورک، و در هالیوود... و از آنجا به مکزیک رفت. همیشه مضطرب بود و دلهره داشت. به‌الکل پناه می‌برد، و نمی‌توانست می‌خوارگی را ترک کند. ناپایدار و پریشان بود. و «در زیر آتشفشان»، در واقع محصول تجربه‌های او در اعتیاد به‌الکل و اقامت او در مکزیک است.

مکزیک

مکزیک با فضای خاص و مسائل و موضوعاتش، منبع الهام بسیاری از نویسندگان بوده است: دی. ایچ. لاورنس، آنتونین آرنو، و دیگران. بسیاری از زُمان‌نویسانی که به‌مکزیک رفته‌اند مجذوب خدایان قوم آزتک، و جشن‌ها و مراسم مخصوص مرگ، و جادوگران، و مواد توهم‌زای آن سامان شده‌اند.

برهنگان و مُردگان

نرمان میلر (ایالات متحده آمریکا، ۱۹۴۸)

سُموم جنگ

نرمان میلر از استادان هنر و تکنیک داستانهای پُر فروش است. پدیده‌ای که در تحول زُمان آمریکائی در طی دهه‌های اخیر بسیار مؤثر بوده است.

مأموریت شناسائی

جزیره آنابویی را ژاپنی‌ها تصرف کرده‌اند. اما برنامه‌ریزان نظامی آمریکا، روی نقشه به‌آن چشم دوخته‌اند، و با آن که جزیره آنابویی از نظر نظامی و استراتژی کوچکترین ارزش و اهمیتی ندارد، قصد تصرف آن را دارند. و برای این منظور ابتدا گروهی را برای شناسائی به‌این جزیره می‌فرستند.

آنها که جنگ را دوست دارند و آنها که می‌جنگند

اعضای گروه نظامی در جنگل‌های انبوه جزیره مستقر می‌شوند. و به‌این ترتیب گروهی که نمایندگان قشرهای گوناگون جامعه آمریکا هستند، در جنگلی دور از خانه و وطن خود اردو می‌زنند و این وضع مدتها طول می‌کشد.

و هر کس در انتظار دریافت خبری از خانواده خویش است. و بعضی‌ها به فکر می‌افتند که به‌ترتیبی از این جهنم استوائی فرار کنند. و حتی عده‌ای به‌بهبانۀ بیماری یا زخم‌های سطحی یا عمیق از فرماندهان می‌خواهند که آنها را به آمریکا بازپس فرستند. در این میان ژنرال کامینگز فرمانده این عملیات جنون جنگ دارد، و تنها به فکر پیشروی در جبهه «دشمن» است. ستوان هیرن، دستیار او نیز گوش به فرمان است و با او همفکری دارد.

پیشروی این افراد در جنگل، باعث مرگ یکی از اعضای این دسته می‌شود، و وضع را غم‌انگیزتر و بحرانی‌تر می‌کند. چون هیچ کس نمی‌داند که اصلاً برای چه منظوری به این جنگل آمده‌اند، و این عملیات به‌نظر افراد بی‌فایده و بی‌معنی می‌آید. به‌خصوص که ژاپنی‌ها در گوشه دیگر جزیره اردو زده بودند، و از وجود این دسته بی‌خبر بودند، اما امریکائی‌ها در روزهای بعد نیز، بی آن که با ژاپنی‌ها روبه‌رو شوند، در طی عملیات، به‌اشکال مختلف در آن جنگ هولناک جان می‌باختند، و مُردگان پس از چند روز فراموش می‌شدند، و ژنرال بی‌باک تنها به «پیشروی» فکر می‌کرد.

انسانیت

«برهنگان و مردگان»، جنگ را با واقعیات عریان‌ش مجسم می‌کند. اما این ژمان برضد جنگ و نظامی‌گری نیست، و قصد صلح‌طلبی ندارد. بلکه امید به آینده بهتر و خوش‌بینی در سراسر آن احساس می‌شود.

نرمان میلر

در سال ۱۹۰۲ متولد شد. در دانشگاه بوستون تحصیل کرد. در سال ۱۹۴۴ به‌جبهه جنگ اقیانوس آرام اعزام شد. یک سرباز ساده بود. و از جبهه نامه‌هایی درباره اوضاع و احوال جنگ برای همسرش می‌فرستاد. که بعدها

همین نامه‌ها مواد و مصالح رُمان او را به‌وجود آوردند. نرمان میلر از مخالفان جنگ ویتنام بود. و رُمان «جنگاوران شب» (۱۹۶۸)، را براساس همین اعتقاد نوشته است.

این نویسنده نועدوست، از استادان و آفرینندگان رُمان‌های پرفروش است.

داستانهای جنگ

جیمز جونز (متولد ۱۹۲۱)، رُمانی به‌نام «تا وقتی که انسانها وجود دارند» (۱۹۵۱)، نوشته است، که از رُمان نرمان میلر سیاه‌تر و گزنده‌تر است. وقایع این رُمان در جنگ «پرل هاربر» روی می‌دهد، و ارتش در داستان او همچون آسیایی است که جان انسانها را بی‌رحمانه می‌ساید و خرد می‌کند.

هرمان دوک (متولد ۱۹۱۵) در رُمان «طوفان» (۱۹۵۱)، برخلاف میلر، و جونز، جنگ را لازم می‌شمارد، و معتقد است که با جنگ نظم برقرار می‌شود و کارها به سامان می‌رسد.

جنگاوران شب

نرمان میلر با رُمان «جنگاوران شب»، وقایعی را که خود در ۲۱ و ۲۲ اکتبر ۱۹۶۱ شاهد آن بوده، در ضدیت با جنگ ویتنام می‌نویسد، و سعی می‌کند که در محدوده رُمان واقعی و غیر تخیلی قدم بگذارد. که ترومن کاپوت با رُمان «خونسردی» اش، شاهکاری از این دست به‌وجود آورده است. اما عده‌ای معتقدند که نرمان میلر در مسیری پیش می‌رود که کار او بیشتر به یک هنرپیشه می‌ماند تا یک مرد دنیای ادبیات.

سراب مرگبار

«۱۹۸۴» را عمدتاً یک رُمان کلاسیک علمی - تخیلی به حساب می‌آورند، اما این اثر برای آن که معرف این نوع از رُمان باشد، بیش از اندازه کلاسیک است.

فکر کردن ممنوع

سال ۱۹۸۴. همه جا ویرانی است و در همه سو پریشانی. چهار ساختمان بلند در وسط شهر است: ساختمان‌های چهار وزارتخانه صداقت، صلح، عشق، خیر و برکت. و در همه جا تصویر پیشوای بزرگ را می‌بینید، که به شما خیره شده است. در همه جا دوربین‌های مخفی حرکات و حالات مردم را زیر نظر دارند، و دریافت‌های خود را به «پلیس اندیشه» اطلاع می‌دهند. آزادی به معنای بندگی است. جنگ همان صلح است. و نادانی عین قدرت است. گذشته‌ای وجود ندارد. گذشته محو شده است. آینده در تصوّر نمی‌گنجد. زیرا فکر کردن ممنوع است.

زیر نگاه پیشوای بزرگ

وینستون اسمیت، کارمند وزارتخانه صداقت، از سرما و تهائی و سختی رنج می‌برد. در قسمت «بازنویسی گذشته» کار می‌کند. می‌خواهند گذشته را از نو «بازسازی» کنند، و به «زبان جدید» بنویسند، و ذوق‌ها و قریحه‌ها را بخشکانند. با این حال وینستون اسمیت نادان است و ناتوان. از طرف دیگر جنگ دائمی این سرزمین با «اورازیا»، و «استازیا»، به حزب برای تسلط به اوضاع کمک می‌کند. زیرا جنگ همه نیروها را به کار می‌گیرد. و مانع از آن می‌شود که کسی به فکر عصیان بیفتد. اما در چنین اوضاعی وینستون و ژولیا به همدیگر دل می‌بندند. به عشق ممنوع روی می‌آورند. وینستون در اثر عشق دگرگون می‌شود. و به فکر می‌افتد که به یک نهضت زیرزمینی و غیرقانونی بپیوندد. وینستون بازداشت می‌شود. مدتها شکنجه‌اش می‌دهند. و سرانجام آزادش می‌کنند. آزادمی‌شود، اما سرگردان است و دیگر فکرش کار نمی‌کند. مغزشوئی شده است. و پیشوای بزرگ را دوست دارد. و در نهایت خوشبختی انتظار لحظه‌ای را می‌کشد که گلوله‌ای به زندگی او خاتمه بدهد.

جائی دیگر، و فردا

قصد جرج اُرول آن بوده است که هجونا مه‌ای بر ضد حکومت استبدادی - با شکل و شمایل استالینی - بنویسد. و اثری به وجود آورده است که از نظر ذوقی به سفرهای گالیور به قلم جانانان سویت شباهت‌هایی دارد. و دنیائی عذاب‌آور و هذیان‌آلود را مجسم می‌کند.

رُمان ۱۹۸۴، هرچند که داستانی علمی - تخیلی است، ویژگی‌هایی دارد، که در حاشیه این نوع از رُمان قرار می‌گیرد.

جرج اُرول

در سال ۱۹۰۳ در هندوستان به دنیا آمد. شش سال در اداره پلیس سلطنتی

در برمه کار می‌کرد. و سپس به ادبیات روی آورد. به پاریس رفت، و مدتی با فقر زندگی کرد، و با نویسندگی برای روزنامه‌ها به زندگی خود سر و سامان می‌داد. و در جنگ اسپانیا در سپاه شبه‌نظامی آنارشیست‌ها استخدام شد. در ژمان «تقدیس کاتالونی» به کمونیست‌ها حمله کرد. و می‌خواست نشان بدهد که کمونیست‌ها جز خودشان هیچ گروه انقلابی را قبول ندارند، و به هر وسیله‌ای به انقلابیون غیر کمونیست لطمه می‌زنند. و سرانجام کتاب معروفش، «انقلاب حیوانات» را به چاپ سپرد، که حمله بسیار تندی بود به استالینسم. در این کتاب، می‌نویسد: «در آنجا همه مساوی‌اند، اما بعضی‌ها مساوی‌تر از دیگرانند!» ژمان «۱۹۸۴» او در سال ۱۹۴۹ انتشار یافت، و در سال ۱۹۵۰ جرج آرول درگذشت.

یک ژمان تبلیغاتی

جرج آرول در آثار خود همه وسایل و ابزار داستانهای علمی - تخیلی را به کار می‌گیرد. اما در واقع تألیفات او بیش از هر چیز تبلیغاتی است. تبلیغات برضد کمونیسم و شیوه حکومت استالین، و اصولاً هر نوع رژیم استبدادی. و هر چند که آثار خود را براساس اعتقادات سیاسی‌اش پایه‌گذاری می‌کند، از جنبه‌های هنری آن‌ها نیز غافل نمی‌ماند.

پوست

کورزیو مالاپارته (ایتالیا، ۱۹۴۹)

ایتالیای وحشی

در زیر قلم مالاپارته، درگیری بزرگ خیر و شر، به صورت جنگ بین دموکراسی و فاشیسم درمی‌آید، و به «نبردی مشکوک» تغییر شکل می‌یابد.

مجموعه دوازده داستان

«پوست»، که در سال ۱۹۴۹ انتشار یافته، مجموعه‌ای است از دوازده داستان، که حوادث آنها در آخرین ماههای جنگ جهانی دوم در ایتالیا، و به خصوص در ناپل روی داده است. این ماهها برای ایتالیا، موسم آزادی، و در عین حال فصل دردها و رنج‌هاست. بوی نفرت‌انگیزی فضا را پُر کرده است. مثل بوی طاعون، که از اتفاق عنوانی یکی از داستانهای این مجموعه، «طاعون» است.

ناپل، گرسنگی، طاعون، گندیدگی

بستی، فرومایگی، فقر، فحشا و فساد... مردان و زنان در واماندگی و

فرومایگی خود غوطه‌ورند، و بعضی‌ها با پستی و دنائت عمومی پیوند خورده‌اند. مبارزان آزادی‌بخش بدبختی را نیز با خود آورده‌اند، و سپیده‌دمی که بعد از شب تاریک فاشیسم دمیده است، و در داستان «طاعون» آن را می‌بینیم، لبریز از درد و رنج و بی‌رحمی و گرفتاری است، شهرها ویران شده‌اند. و ویرانی تنها چیزی است که معصومیت شهرها را نشان می‌دهد.

راوی داستان در میان خرابه‌های شهر، در یک دنیای متروک به‌هر سو می‌رود، و در هر قدم با منظره هول‌آوری رو به‌رو می‌شود. و تابلوئی را در مقابل خود می‌بیند، که چندان از تصویرهای فیلم «ساتیریکون»، اثر فردریکو فلینی، دور نیست.

در داستان «باد سیاه»، در این مجموعه، راوی سگ خود را می‌بیند که بی‌رحمانه زنده تکه‌تکه‌اش کرده‌اند. «شام ژنرال کوژک»، «باکره ناپل»، «پسر آدم»، «پیروزی کلورنیده»، «باران آتش»، «پرچم»، «محاکمه»، دیگر داستانهای این مجموعه است، که بدون استثنا شوم و غم‌انگیزند، و لحنی گزنده و نیشخندآمیز دارند.

کورزیو مالاپارته

نام واقعی او کورت اریک سوکرت (۱۸۹۸-۱۹۵۷) بود. پدرش آلمانی بود و مادرش ایتالیایی. در کودکی رهایش کردند. و او در میان دهقانهای فقیر ناحیه توسکان پرورش یافت. و آنها بودند که بد او مالاپارته نام دادند. در سال ۱۹۱۴ در کنار سربازان ارتش فرانسه در جبهه شامپانی جنگید. و در آن جنگ، در اثر سموم شیمیایی، که به‌کار می‌بردند، مصدوم و معلول شد. و نشان و مدال گرفت و به ایتالیا بازگشت. در سال ۱۹۳۲، که هنوز جوان بود، به فاشیست‌ها پیوست. اما بعد از چند سال که پخته‌تر و آگاه‌تر شد، از فاشیست‌ها جدا شد، و با آنها مخالفت کرد، و به زندان افتاد، و تبعید شد. و

رُمان «خنورشید ناپیناست» را نوشت، که در سال ۱۹۴۱ منتشر شد. در این رُمان جنگ در کوهستانهای آلپ را شرح می‌دهد، که ایتالیایی‌ها به فرانسویها حمله‌ور می‌شوند. در آخرین سال جنگ که ایتالیا از جنگ فاشیست‌ها بیرون آمد، در آزاد شدن ایتالیا شرکت فعال داشت. اما ایتالیای آزاد شده، ویران و ناتوان و پُر از فساد و نکبت بود، و او در رُمان «پوست» (۱۹۴۹)، احساس کراهتش را روی کاغذ آورد. در اواخر عمر به تحولات و انقلاب چین دل بست، و گمان می‌کرد که توده‌ها در آنجا به آزادی و عدالت دست یافته‌اند. مالاپارته در آخرین روزهای عمر دچار اضطراب و وحشت عجیبی شده بود، و در این حالات مذهبش را تغییر داد، و کاتولیک شد.

خبرنگار جنگی

مالاپارته، که در جنگ دوم جهانی، در جبهه‌های شرق اروپا خبرنگار جنگی بود، در کتابی به نام «کاپوت»^۱، به شرح اطلاعات و تجربه‌های خود پرداخت. و در طی یک داستان جنگی، از اروپای پایان جنگ، به عنوان «توده‌ای از زباله» یاد می‌کرد.

تابستان زیبا

سزاره پاوزه (ایتالیا، ۱۹۴۹)

وقتی که زندگی دشوار است

شهر و تپه‌ها، شیطان و معصومیت‌های
بدوی، دنیای این نویسنده را به وجود
آورده‌اند.

رُمان کوتاه

تابستان زیبا^۱، رُمان کوتاهی است که «پاوزه» در سال ۱۹۳۹ نوشته بود، و ده سال بعد، آن را همراه با دو رُمان کوتاه دیگر، «شیطان روی تپه‌ها» و «در میان زنان تنها»، در یک کتاب منتشر کرد.

دنیای تنهائی

مثل بیشتر داستانهای پاوزه، «تابستان زیبا»، داستان ساده‌ای است. جینیا، دختر جوانی است که با برادرش زندگی فقیرانه و محقری دارند. دوست او، آملیا مدل برهنه نقاشان است جینیا که در یک خیاطی کار می‌کند، زندگی و کار آملیا به نظرش پُر شور و هیجان‌انگیز می‌آید و آرزو دارد، که وارد دنیای

هنرمندان شود. و برای این منظور با نقاش جوانی به نام گیدودوست می‌شود. و پس از چندی در می‌یابد که همه تصورات او ابلهانه و بی‌اساس بوده است. در داستان «در میان زنان تنها»^۱، پاوزه ماجرای زندگی زن جوانی به نام کله لیا را حکایت می‌کند، که کودکی را با فقر گذرانده است، و با هزار امید و آرزو به رُم و از آنجا به تورینو می‌رود، و در آنجا زندگی دشواری دارد. تنها و منزوی است، از اصل و ریشه خود جدا مانده، و نمی‌تواند با بورژواهای آن شهر دمساز و سازگار باشد. سزاره پاوزه در نقاشی چهره زاننه کله لیا، بسیار موفق است.

در «شیطان روی تپه‌ها»^۲، چند موضوع اسطوره‌ای را به آدمهای متعارف رُمان‌های خود می‌افزاید: تورینو، شهری که همه چیز را در آن می‌توان دید، گردش‌های شبانه، بازی‌های تقدیر در زندگی آدمیان، تپه‌های پیه موته، دنیای کودکی، خیالپردازی، معصومیت، خشونت و همچنین محافظه‌کاری و غرور، مواد و مصالح دنیای مورد علاقه پاوزه را در این داستان به وجود می‌آورند. اما در اینجا همه چیز در معرض تهدید است. عده‌ای به‌انزوا و تنهائی پناه می‌برند. و اتفاقات عجیبی می‌افتد. که در سنگین کردن فضای شهر اثر می‌گذارد. و می‌گویند که شیطان در آنجا رفت و آمدهای مشکوکی دارد. اُریسته، پی‌پرتو، و راوی داستان، که قبلاً شاید در شهری دیگر یا دهستانی همدیگر را دیده‌اند، در زیر نور ماه به بحث و گفت و گو مشغول می‌شوند. سرشان از باده گرم است، و در ضمن پُر گوئی و مست‌بازی با «پولی» آشنا می‌شوند، که پسر یکی از ثروتمندان بزرگ میلان است، «پولی» نیز مست و مخمور است، و گم شده در غبار مواد مخدر.

۱- Tra Donne Sole

۲- Il Diavolo Sulle Colline

۱- La Bella Estate

سزازه پاورزه (۱۹۵۰-۱۹۰۸)، هرگز از تپه‌های پیه مونت، که دوران کودکی را در آنجا گذرانده بود، و شهر تورینو که شاهد ایام جوانی او بود، جدا نشد. و هرگز نتوانست از احساس تنهایی و اندوه و پریشانی، که در اعماق جان او جای داشت، رهائی یابد. و همین حساسیت‌ها و غم‌ها و پریشان حالی‌ها او را به دنیای خلاقیت هنری، و سرانجام به خودکشی کشاند.

منظومه‌های او: «کار و خستگی»، «مرگ خواهد آمد و چشمهای ترا خواهد بست»، و داستانها و زمانهایش: «شب جشن» (۱۹۳۸-۱۹۳۶)، «پلاژ»، «رفیق» (۱۹۴۷)، «پیش از آن که خروس بخواند» (۱۹۴۹)، و کتاب خاطراتش؛ راهی را که او در دنیای ادب پیموده است، به ما نشان می‌دهند، و با مطالعه این آثار می‌توان با غم‌ها و دل‌واپسی‌های او آشنا شد.

مرگ زودرس

سزازه پاورزه، زندگی نامه‌اش را با عنوان «حرفه زیستن» نوشته بود، که پس از مرگ او در سال ۱۹۵۲ انتشار یافت، که شاید عنوان «حرفه مردن» برای آن مناسب‌تر باشد! زیرا این زندگی‌نامه از اول تا آخر مطالعه و تفکر درباره چگونگی مردن است. در این کتاب سخنی و نکته‌ای در باره ادبیات نیست. و تنها از کشاکش بین زنده ماندن و تسلیم مرگ شدن، گفت و گو می‌کند. اما این کتاب ساختاری بسیار منطقی و مستحکم دارد. و مسأله عمده‌ای که در آن طرح می‌شود، این است که چه وقت و چگونه باید مُرد و از شرّ زندگی خلاص شد!

باراباس

پارلاگر کویست^۱ (سوئد، ۱۹۵۰)

تردید راهزن

برسر دوراهی ایمان و کفر

تبهکاری از جلیله

باراباس، تبهکاری است از اهالی شهر جلیله، که به‌اصرار یهودیان به‌جای مسیح آزاد می‌شود، و از آن پس تا وقتی که در قید حیات است، روی آرامش را نمی‌بیند.

شاهد خاموش

وقتی که مردم می‌فهمند که باراباس مسیح را دیده است، از او می‌خواهند که از مسیح حرف بزند، و بگوید که شاهد چه چیزهایی بوده است. باراباس به‌ستوه می‌آید. حرف نمی‌زند. و اگر هم چیزی می‌گوید بسیار کوتاه و مبهم است. چیزی نمی‌داند. هرچند که او را به‌نام مسیح و پیامبر نمی‌شناخت، اما نمی‌تواند فراموشش کند و به‌هرکجا که می‌رود، و با هر حادثه‌ای که روبه‌رو می‌شود، عذاب می‌کشد، و اندوه و دل‌تنگی به‌اعماق جان او چنگ می‌اندازند. و

۱. Pär Lager Kvist

حس بی‌اعتمادی را در او برمی‌انگیزند.

باراباس مدتی در معدن مس کار می‌کند، و در آنجا با «سهاک» برده‌ای که در پنهان به مسیح ایمان آورده، آشنا می‌شود. دیری نمی‌گذرد که سهاک، که صلیبی به گردن دارد، به بند می‌افتد، و شجاعانه نزد دادستان رومی، اعتراف می‌کند که به مسیح ایمان دارد. و این بار باراباس شاهد مصلوب کردن سهاک، یک برده مسیحی است.

مسأله جاودانی

تردید و بی‌ثباتی ذهنی باراباس، و تردید و دودلی نویسنده، که به اعتقادات مذهبی پای‌بند نبود، و با این وصف «مسأله جاودانی خدای ناشناخته»، کنجکاوی را در او برمی‌انگیزد، به این ژمان زیبایی و ابهام خاصی بخشیده است.

پارلاگرکوئیست در «لیخند جاودانی» (۱۹۲۰)، از نخستین ژمان‌هایش، از پیرمردی سخن می‌گوید که وقتی دیگران درباره معنی و مفهوم زندگی از او می‌پرسند، نمی‌داند چه جوابی بدهد. در آثار بعدی‌اش، «ناسمرئی» (۱۹۲۳) و «نغمه‌های دل» پارلاگرکوئیست هنوز به نوعی ایمان پای‌بند است. اما در این اعتقادات پای بر جا نمی‌ماند، و ابهاماتی در کار جهان می‌بیند، و سرگردانی انسان را حس می‌کند، و کم‌کم به تردید می‌افتد. و در دهه سی، که در جهان، بدی به پیروزی نزدیک می‌شود، و نازیسم سر بر می‌آورد، پارلاگرکوئیست با نوشتن ژمان‌های «مرد بی روح»، و «پیروزی در تاریکی‌ها»، به مبارزه با نازیسم می‌پردازد. و سپس با داستان‌های «جلاد» (۱۹۳۳)، و «باراباس» (۱۹۵۰)، و «سیبیل» (۱۹۵۶)، و «مرگ آهاسپوروس» (۱۹۶۰)، و چند ژمان دیگر، تفکرات خود را درباره روابط انسان با خداوند، و ریشه‌های متافیزیکی «شر»، و سرچشمه‌های اسرارآمیز الهام باز می‌گوید.

پارلاگرکوئیست

پارلاگرکوئیست (۱۸۹۱-۱۹۷۴)، در یک جو مذهبی پرورش یافت، اما بعداً مجذوب نظریه‌های سیاسی رادیکال شد. فاجعه جنگ اول جهانی او را متوجه مسائل دیگری کرد و ژمان‌های «اضطراب» (۱۹۶۱)، و «هرج و مرج» (۱۹۱۹) را نوشت.

در سال ۱۹۴۰ عضو فرهنگستان سوئد شد. و در سال ۱۹۵۱ جایزه ادبی نوبل به او تعلق یافت.

در اعماق جان

«پارلاگرکوئیست خداوند را از اعماق جان انکار نمی‌کرد، اما حاضر نبود به او ایمان بیاورد. با زبانی بسیار ساده و روشن سخن می‌گفت، تا آنجا که تا قله اسطوره‌ها فرا رفت.»

«کارل گوستاو بژور ستروم»

خاطرات آدرین

مارگریت یورسنار (فرانسه، ۱۹۵۱)

یک انسان‌گرای رومی

خاطرات آدرین، اثر نویسنده‌ای صاحب
سبک است، که در قالب تاریخ به مسائل
مدرن می‌پردازد.

نیمرخ مرگ

«تلاشی را آغاز کرده‌ام، تا نیمرخ مرگم را ببینم...». و این جمله در نخستین نوشته‌های او، در سال ۱۹۳۴، در یادها مانده است.

رُمانی که در طبقه‌بندی خاصی نمی‌گنجد

خاطرات آدرین، که در سال ۱۹۵۱ انتشار یافت، محصول یک عمر کاوش و تفکر و تأمل، و بسیار مستند و محکم است. و در عین حال تفکر و تأملی است درباره‌ی همه‌ی دشواری‌ها و معماهای آدمی: جنگ، بلندپروازی، قدرت‌نمایی، عشق و هوس، بیماری، خودکشی و مرگ، و ضعف‌های جسمی و روحی.

آدرین از سال ۱۱۷ تا ۱۳۸ به‌جای پدرش «تراجان»، بر تخت امپراتوری

روم نشست مارگریت یورسنار، داستان خود را بدینگونه آغاز می‌کند. که آدرین بیمار است و در آستانه‌ی مرگ، و چون دیگر امیدی به‌زنده ماندن ندارد، خاطرات خود را برای مارکوس، جوان هفده ساله‌ای که مثل خود او اسپانیایی تبار است دیکته می‌کند.

مارکوس، همان مارکوس اورلیوس معروف و خردمند است که از سال ۱۶۱ تا ۱۸۰ امپراتور روم شد. آدرین مراحل گوناگون زندگی‌اش را حکایت می‌کند، که جوان بلندپروازی بوده است، و بیشتر اوقات در مرزهای امپراتوری می‌جنگیده، و وقت و قوای اضافی‌اش را صرف عشقبازی می‌کرده است. اما از تلاش برای کسب قدرت غافل نبوده، و کم‌کم از نردبان قدرت بالا رفته، و به‌بالا‌ترین مقام، یعنی امپراتوری روم دست یافته، و در این بیست سال که براریکه‌ی قدرت تکیه زده، غالباً در نقاط دوردست امپراتوری، و به‌خصوص در سرزمین‌های شرقی، به‌اداره‌ی امور حکومتی پرداخته، و دمی را با آسودگی نگذرانده است. و با این ترتیب نویسنده تابلوی عظیمی از اوضاع امپراتوری روم را ترسیم کرده، و نشان داده است که روم در آن ایام بین دو گرایش تمدن و توخشی در نوسان بوده است.

فرهنگ و تمدن روم و یونان در دوران جدید

آدرین در دورانی زندگی می‌کرد که خدایان قدیم روم و یونان در آستانه‌ی زوال بودند، و سپیده‌دم مسیحیت در حال برآمدن بود. و در این لحظات سرنوشت آدمی رقم می‌خورد. و همین قضیه فرصتی برای مارگریت یورسنار فراهم می‌کند که از زبان آدرین حرفهای خودش را بزند. و فرهنگ و تمدن یونان و روم را به‌دنیای جدید منتقل کند، و با بیان کلاسیک و مدرن از دنیای قدیم سخن گوید.

خاطرات آدرین نمایش زیبایی از ذوق و قریحه‌ی ادبی به‌سبک موتینی است.

و مارگریت یورسنار، در ژمان دیگری با عنوان «ابر تیره و تار»، به قرون وسطی می‌رود، و به‌اسرار کیمیا اشاره می‌کند، و به‌متافیزیک نزدیک می‌شود.

مارگریت یورسنار

در سال ۱۹۰۳ در بروکسل به‌دنیا آمد. سالهای آخر عمرش را به‌سواحل شرقی ایالات متحده آمریکا پناه برده بود، تا در سکوت و تنهایی ایام را بگذراند. و در همان جا در سال ۱۹۸۷ درگذشت. نام اصلی او مارگریت کریانکورا است. یورسنار در نخستین آثارش از آندره ژید تأثیر پذیرفته بود. و از همان آغاز با قدرت و صلابت چیزی می‌نوشت. خرد و دانش غرب و تأمل و تعمق مشرق زمینی را می‌پسندید و می‌ستود. مارگریت یورسنار در سال ۱۹۸۰، نخستین زنی بود که به‌عضویت فرهنگستان فرانسه پذیرفته شد.

از قبیله خردمندان

«مارگریت یورسنار، از آن دسته نویسندگانی است که معنویت را در دایره خرد و منطق جست‌وجو می‌کنند، و گذشته و حال و آینده را در منظر خیال‌انگیزی می‌بینند، که با واقعیات پیوند دارند»
«ژاک بروس»

ساحل سیدرا^۱

ژولیت گراک (فرانسه، ۱۹۵۱)

ژمان انتظار

این ژمان منظومه‌ای است به‌ثر، و سراسر تأمل است و مراقبه، و افسانه است، و تجربه‌ای است در سبک

امیرنشین

امیرنشین اُرسینا، دوران شکوه و پیروزی را پشت سر گذاشته، و به‌انحطاط و زوال نزدیک شده است. شهر بزرگ این امیرنشین به‌صورت دژی در ساحل سیدرا پابرجاست، و همچنان رو در روی امیرنشین فارسنان، دشمن کهن‌سال خود، که به‌توحش شهرت دارد، ایستاده است آلدو، جوان جنگاوری از افراد خانواده‌های بزرگ اُرسینا را مأمور کرده‌اند، که به‌آن دژ برود و ناظر اوضاع باشد.

دشمن خواهد آمد

نه جنگ و نه صلح، صحراست و انتظار. دشمن در کمین است. آلدو از دور

۱. Syrtis نام قدیمی دو خلیج در سواحل لیبی و تونس، که نام امروزی آنها سیدراست.

به‌فارس‌ستان چشم دوخته، و نگران است. مردی است ماجراجو و جنگاور. که می‌خواهد چرخ سرنوشت را به‌حرکت درآورد. آلدو از جزیره «وزانو»، منظره‌رؤیائی آبادیهای فارس‌ستان را می‌بیند، و یک عده را بسیج می‌کند، و با کشتی تا نزدیک سواحل «ممنوعه» آنجا پیش می‌رود. سه تیر به‌طرف او شلیک می‌شود. در بازگشت به‌آرسنا، آلدو سکوت می‌کند. و هیچ‌کس نمی‌تواند و نمی‌خواهد به‌اقدامی، مثبت یا منفی، دست بزند. همه برای جنگ با دشمن تردید دارند. و خستگی به‌آنها رخ می‌نماید، و همه بی‌اراده‌اند و منتظر.

ادبیات آمیخته با رمزوراز

داستانهای ژولین گرگ، بیش از آن‌که به‌رمان شباهت داشته باشد، شاعرانه‌اند و لیریز از راز و رمز و سمبولیسم. در رمان «ساحل سیدرا» همه انتظار می‌کشند. انتظاری غم‌انگیز. انتظار بر همه چیز سایه انداخته است. در رمان دیگر او، «در قصر آرکل» (۱۹۳۸)، جنگل اطراف قصر، جنگل رمزها و علامت‌هاست. و جنگل پیشگوئی‌ها و آزمایش‌ها، و جنگل اسرار. در رمان دیگرش، «شبه‌جزیره» (۱۹۷۰)، مردی به‌نام سیمون در یک ایستگاه راه آهن در انتظار زنی است. و این نویسنده پس از طی دوران شاعرانه «انتظار» در داستانهایش، به «برتانی» و افسانه‌های آن سامان می‌پردازد. در رمان «در یک بالکن در جنگل» (۱۹۵۸)، خواننده را به‌دنیای واقعی می‌برد. و از جنگ جهانی دوم و آغاز آن در سال ۱۹۳۹ سخن می‌گوید. اما پس از شرح واقعیات جنگ دوباره مجذوب رؤیاهای شاعرانه می‌شود. و جنگ در فضای رؤیاهای شاعرانه او خشونتش را از دست می‌دهد.

ژولین گراک

لوئی پورایه در سال ۱۹۱۰ در «سن فلوران - لو - وی»، در منطقه لورا،

به‌دنیا آمد از استادان محقق دانشگاه بود، اما موجود دیگری به‌نام ژولین گراک - که نام مستعار او بود - در وجودش نفوذ کرده بود، که در حاشیه دانش سپر می‌کرد، و به‌ادبیات می‌پرداخت، و به‌سوررالیسم علاقه‌مند بود، و کتاب تحقیقی و معتبری نوشت درباره‌ آندره برتون (۱۹۴۸)، و در کتاب دیگری با عنوان «ادبیات شکمی» (۱۹۵۰)، از معاصران خود انتقاد کرد.

ژولین گراک در نوشته‌هایش به‌اعتقادات قوم سلط درباره‌ سحر و جادو، و خیالپردازی‌های ژراردو نروال، نظر دارد. آثار او پاک و پاکیزه و قوی است. چند کتاب در زمینه نقد ادبی نوشت، که قابل تأمل است. رمانها و کتابهای تحقیقی او، و همچنین بررسی‌های او درباره شهر «نانت» در کتابی به‌نام «فرم یک شهر» (۱۹۵۰)، خواندنی و تأثیرگذارند.

همه آثار او

«همه رمانها و داستانها و منظومه‌های روایی ژولین گراک تنش و کشش خاصی دارند، که خواننده را به‌اوج می‌برند، و در سطحی والا به‌تفکر و تأمل وامی‌دارند، و در بطن همه نوشته‌های او این تنش وجود دارد.»

«آندره پی‌یر دو ماندیاریگ»

مالون می میرد

ساموئل بکت (ایرلند، ۱۹۵۲)

«من در مرگ متولد شده‌ام»

بکت به گونه‌ای منطقی، اما گزنده و با خشونت، زندگی و هنر را به‌نیشخند می‌گیرد، و در نهایت تا نفی ادبیات پیش می‌رود.

در آستانه مرگ

مالون دارد می‌میرد. مالون فرسوده می‌شود. مالون متلاشی می‌شود. اما با مرگ به پایان نمی‌رسد. مالون، این پیرمرد درشت‌اندام و ترسناک، مثل این که به تخت‌خوابش میخکوب شده، با دنیا غریبه است و دنیا مسخره‌اش می‌کند.

بدون ارتباط

پیرزنی برای مالون ظرف سوپش را می‌آورد، و لگن ادرارش را می‌برد، تا خالی کند. مالون در حال مرگ است، اما زیر نظر و مراقبت دائمی است. مدام یک نفر جاسوسی‌اش را می‌کند. و آن یک نفر همین پیرزن است که کنسرسیونم، یک موسسه جهانی بی‌نام، که بی‌اعتنا همه موجودات را خرد و

خمیر می‌کند. نزد او فرستاده است. مالون در حال مرگ است. خود را از همه چیز و همه کس کنار می‌کشد. حرف نمی‌زند. نمی‌خواهد با کسی ارتباط برقرار کند. خود را از دسترس دیگران دور نگاه می‌دارد. مالون در حال مردن است و به‌همه چیز بی‌اعتنا. تنها چیزهایی را می‌بیند که دلش می‌خواهد. پیرزن پرستار ناپدید شده است. شاید خسته شده، و او را به‌حال خود رها کرده است. مانند روح، که ذره ذره از جسم بیرون می‌رود. مالون روز و شب، ذره ذره می‌میرد. و از او تنها یک روشنائی مبهم و خاکستری رنگ برجای مانده است.

اما آنچه نمی‌میرد، چیزی است که به مالون تعلق ندارد: هیجان و درد فکر کردن. حتی بی‌آن که مقصودی و موضوعی در میان باشد فکر می‌کند. مالون به یاد می‌آورد. مالون چیزهایی می‌نویسد. چیزهای درهم برهمی می‌نویسد. تصورات ذهنی‌اش، تفکراتش، خاطرات پریشان‌ش، در او به هم می‌آمیزند، و او می‌خواهد به آنها شکل بدهد. مالون در آستانه مرگ زمان نویسی می‌شود. و ابله دیگری همچون خود را، به صورت قهرمان، با تصویرهای عجیب و نامربوط، و دنیایی هولناک و مسخره را، در زمان خود می‌آفریند.

مورفی، مولوا، موران، مالون

آدمهای بکت قهرمان نیستند. مثل چیزهای به‌دردنخوری هستند که در ساحل افتاده‌اند. ناتوانند و از منطقه تیره و تار وجدان بشری بیرون آمده‌اند. خزنده‌اند. از گِل درست شده‌اند. از گوشت مرده درست شده‌اند. و از تفکرات ملایم و بی‌فایده درست شده‌اند... «مورفی» (۱۹۳۸)، آرزو دارد که به‌رحم مادرش بازگردد. مولوا (۱۹۵۱)، داستان یک ولگرد می‌خواره معلول خشن و شرور است که دوران کهن‌سالی را می‌گذرانند. و «موران»، مردی است اسرارآمیز که در همه حال دنبال «مولوا» می‌گردد، تا او را بیابد و به‌دنیای رسوای او ملحق شود و در کنار او جای بگیرد.

در سال ۱۹۰۶ در ایرلند به دنیا آمد. اولین کتابهایش را به زبان انگلیسی نوشت. بعداً در فرانسه ساکن شد. از آن پس کتابهایش را به زبان فرانسوی می‌نوشت. معتقد بود که این زبان برای بیان مقصود او مناسب‌تر و جاافتاده‌تر است. مقصود نهائی آدماه‌های آثار بکت آن است که به پوچی و خلاء و خاموشی برسند. چیزی که وصف‌ناپذیر است، و بهتر آن است که نام ووصفی نداشته باشد. نمایشنامه‌هایش بیشتر از بقیه نوشته‌هایش باعث شهرت او شده‌اند. «در انتظار گودو» (۱۹۵۷)، «آخرین باند» (۱۹۵۸)، «آه! روزهای زیبا» (۱۹۶۱)، از مشهورترین نمایشنامه‌های این نویسنده‌اند.

بکت مرد اسرارآمیزی بود. از تظاهر بیزار بود. نمی‌گذاشت از او عکس بگیرند. در سال ۱۹۶۹ جایزه ادبی نوبل را دریافت کرد. در سال ۱۹۸۹ درگذشت.

ماجراهای اوجی مارچ

سئول پلوا^۱ (ایالات متحده آمریکا، ۱۹۵۳)

یهودی ماجراجو

«هوشمندترین زمان نویسنده خویشتن»

و به هر حال زمان نویسنده!

یهودی فقیر

اوجی مارچ، یهودی بینوائی است که در شیکاگو زندگی می‌کند، و ناگهان متوجه می‌شود که از نظر اقتصادی و اجتماعی به نهایت فقر رسیده است. در کودکی عده‌ای حاضر بودند او را به فرزند بی‌بیرند. اما دلش می‌خواست مستقل باشد.

یک تام جونز مُدرن

اوجی دلش نمی‌خواست به کسی وابسته باشد. استقلال را در زندگی دوست می‌داشت. به هرکاری برای امرار معاش تن می‌داد. فروشنده دوره‌گرد بود. اگر دستش می‌رسید کتاب یا چیز دیگری را می‌دزدید. مدتی عضو فعال سندیکای کارگران بود. تا آن که یک زن ثروتمند، او و چند نفر دیگر را همراه خود

۱. Saul Bellow



به مکزیک برد، و در آنجا چندگاهی کار او شکار ایگوانا^۱ بود، و پس از آن خدمتکار زن ثروتمندی شد، که عقلش کم بود، و علاقه داشت داستان بنویسد. و داستان انسان خوشبختی را، می نوشت، که از زاویه دید او، یعنی به نظر یک زن ثروتمند، به خوشبختی کامل رسیده بود. اوجی در یک کشتی اجیر شد، و ماجراها و خطرات عجیبی را از سر گذراند، و عاقبت کشتی آنها با اژدر درهم شکست، و تنها او و یک ملوان دیگر زنده ماندند، و آن ملوان از نابغه های دیوانه ای بود، که به علت نظریه های علمی و اجتماعی عجیبش از شش دانشگاه اخراج شده، و ناچار به دریا روی آورده بود. بعد از خاتمه جنگ، اوجی با زنش استلا، به پاریس رفت. استلا در مکزیک به او کمک کرده بود تا از دام پلیس بگریزد.

اوجی مارچ با آن که سالهای جوانی اش را با سختی گذرانده بود، خوش بین بود. و حاضر نبود از احساسات نودوستانه اش دست بردارد.

یک دلک رنج دیده

سئول بلو، به پیروی از فیلدینگ و مارک تواین، سبک رُمان پسیکارسک را برای بیان منظور خود انتخاب کرده بود. اما در فصل های گوناگون و متنوع رُمان خود، آدمهای واقعی و قابل لمس را به صحنه می آورد. روان و چابک چیز می نوشت. زیر قلم سئول بلو، قهرمان ماجراجوی این رُمان، که از محیط زندگی خود گریخته، و به جنگ با حوادث رفته است، در ابتدا چهره ای بی تفاوت دارد، اما به تدریج سیمای جذابی می یابد. و در برابر اتفاقات موضعی بشردوستانه اختیار می کند.

۱- Iguan خرنده ای شبیه به مارمولک در آمریکای استوائی، که طول آن به یک متر و نیم می رسد.

سئول بلو

در سال ۱۹۱۵ در کانادا به دنیا آمد. در نه سالگی همراه خانواده اش به شیکاگو رفت، و در آنجا ماندگار شد. و در رشته های جامعه شناسی و مردم شناسی تحصیل کرد. در نخستین رُمانهایش سنت رالیستی فلور و بدینی خاص ناتورالیسم آمریکائی را به هم می آمیزد. آدمهای داستان های او معمولاً در مکتب زندگی آموزش می بینند. این نویسنده، هرچند که بعضی از رُمانهایش از گرفتاریهای روشنفکران سخن می گویند، ولی جمعاً آمریکائی مدرن را در آثارش معرفی می کند.

رُمانهای دیگر او

در رُمان «هرزُگ» (۱۹۶۴)، گرفتاریهای کوچک و بزرگ آدمی را با لحنی طنزآمیز ارائه می دهد. در این داستان «موزس هرزُگ»، که روشنفکر است و دانشگاهی و خیالیاف، نمی تواند خود را با واقعیات زندگی آمریکائی وفق دهد. و سرانجام کارش به جنون می کشد

نام «موزس هرزُگ»، قهرمان این رُمان، از یکی از پرسنازهای رُمان اولیس به قلم جیمز جویس به وام گرفته شده، و موضوع آن، و چگونگی حدیث نفس است و بازگشت به وقایع گذشته، و بعضی دیگر از خصوصیات آن به رُمانهای جویس شباهت دارد.

نظم بی نظمی ها

«توفیق سئول بلو در آن است که عناصر درگیر و متخاصم رُمانهایش را وادار می کند که نظم دلخواه او را در دنیای خیالی اش بپذیرند. و تضادها و درگیری هائی که عامل پریشانی و بی نظمی هستند، و در هر گوشه از رُمان های او دیده می شوند، در قالب نظمی که هنرمند می خواهد، در می آیند.»

«جستر السینگر»

دکتر ژیاگو

بوریس پاسترناک (اتحاد شوروی، ۱۹۵۴)

وصیت نامه یک شاعر

زمان بزرگ سمبولیست یک شاعر برضد
جنگ و انقلاب.

نخبگان روشنفکر

دکتر لوری آندریویچ ژیاگو، فرزند یک مدیر کارخانه ثروتمند، که در محیط نخبگان روشنفکر مسکو پرورش یافته، و در جوانی شاهد جنگ اول جهانی، و انقلاب در روسیه، و پس از آن آغاز شب سیاه استبداد استالینی است. ژیاگو احساس می‌کند که سرنوشت او به‌رغم میل و اراده‌اش، در این دهه پر آشوب با حوادث انقلابی گره خورده است.

لارا، و دکتر ژیاگو

دکتر ژیاگو در سال ۱۹۱۴ پزشک نظامی است، و او را به‌جبهه می‌فرستند، و ناچار همسرش، تونیا و فرزند خردسالش را به‌حال خود رها می‌کند. و اما لارا که از خانواده نسبتاً فقیری است، از نظر روحی درگیر خاطرات ایام کودکی خویش است. کاماروفسکی، حامی و نگهدار مادرش، به‌او دل

بسته، و حاضر نیست که لارا را به‌حال خود بگذارد. لارا برای آن که از دست کاماروفسکی بگریزد، با پاول ازدواج می‌کند. اما پاول را در سال ۱۹۱۴ به‌جبهه می‌فرستند، که در همان ماههای اول مفقودالثر می‌شود، و لارا و دختر کوچکش بی‌سرپرست می‌مانند. لارا ناچار از دختر کوچکش کاتیا جدا می‌شود، و برای پرستاری مجروحان جنگی به‌جبهه می‌رود، و در آنجا با دکتر ژیاگو آشنا می‌شود.

در اکتبر ۱۹۱۷، یعنی در موقع پیروزی انقلاب، ژیاگو به‌مسکو باز می‌گردد، و با زنی تونیا و پسرش، به‌منطقه اورال می‌روند، تا از قحطی و آشوب دور باشند. و در آنجا دکتر ژیاگو در ملک خانوادگی‌اش، در «واریکی نو» زندگی آسوده‌ا را با زن و فرزندش آغاز می‌کنند. اما در اینجا دوباره با لارا، که او نیز به‌آن سمت گریخته، روبه‌رو می‌شود. و عشق آن دو را به‌هم نزدیک می‌کند. عشقی اندوهناک و گزیرناپذیر. و در همین روزها درمی‌یابند که پاول شوهر لارا، که مدتی مفقودالثر بوده، زنده است، و با نام مستعار استرلینکف، در مقام کمیسر سیاسی حزب مشغول کار شده، و از مخوف‌ترین مامورانی است که به‌هیچ کس رحم نمی‌کند. و باز در همین ایام گروهی از پارتیزانها دکتر ژیاگو را می‌ربایند، و وادارش می‌کنند که همراه آنها باشد، و به‌مداوای بیمارانشان بپردازد. دکتر ژیاگو ناچار مدتی در کنار پارتیزانها می‌ماند، و زن و فرزندش در غیاب او از آن حدود کوچ می‌کنند. لارا و دکتر ژیاگو پس از چندی همدیگر را باز می‌یابند، و از چنگ پارتیزانها می‌گریزند. اما کوماروفسکی سر راهشان سبز می‌شود، و به‌آنها پیشنهاد می‌کند که به‌اتفاق به‌خاور دور بروند. ژیاگو به‌خاطر حمایت از لارا و دخترش کاتیا این پیشنهاد را می‌پذیرد. اما لارا و کاتیا از تن دادن به‌چنین کاری سرباز می‌زنند، و ژیاگو و کوماروفسکی به‌این سفر دور دست می‌روند، و دکتر ژیاگو لارا و عشق و زندگی‌اش را وداع می‌گوید و در حین فرار، استرلینکف را می‌بینند، که او نیز

مغضوب شده، و در تعقیب او هستند. استرلینکف، که زخم خورده و بدحال است، داستان خود را برای دکتر ژیواگو شرح می‌دهد و جان می‌سپارد. ژیواگو به مسکو باز می‌گردد و روزی در خیابان از پای می‌افتد و می‌میرد. لارا پیکر بی‌جان او را می‌یابد و در آغوشش می‌گیرد.

یک تابلوی تاریخی

دکتر ژیواگو تابلوی عظیمی است که چرخش‌های بزرگ تاریخ و انقلاب و حوادث هولناک، و در عین حال زیبایی‌های طبیعت و هیجانات عشق را نشان می‌دهند. و زمانی است از یک شاعر.

بوریس پاسترناک

بوریس لئونیدویچ پاسترناک (۱۹۶۰-۱۸۹۰)، در یک خانوادهٔ با فرهنگ و تحصیلکرده، و شیفتهٔ تمدن غربی بزرگ شد، و از اوانگارد‌های ادبی و هنری بود. این شاعر و نویسنده با انتشار چند اثر، «برفراز مرتع» (۱۹۱۷)، «خواهرم زندگی» (۱۹۲۲)، و «فضای زمینی» (۱۹۴۵)، سکوت را می‌شکنند. و چیزهای غیرمجاز می‌نویسد. و در اشعارش ساده‌تر و شفاف‌تر حرفهایش را می‌زند. انتشار «دکتر ژیواگو» در اتحاد شوروی ممنوع می‌شود. و در ۱۹۵۸، این کتاب برای نویسنده‌اش جایزهٔ ادبی نوبل را به‌ارمغان می‌آورد.

دکتر ژیواگو در ایتالیا

دکتر ژیواگو در سال ۱۹۵۷ در ایتالیا انتشار یافت. پاسترناک در جست‌وجوی تکیه‌گاهی در غرب بود. و بازاری از دشنام در روزنامه‌ها و محافل گوناگون احزاب کمونیست بر او می‌بارید. اما دشمنان او فرصت نیافتند که او را به‌نام دشمن قسم خوردهٔ سوسیالیسم از همه سو زیر فشار قرار بدهند. زیرا پاسترناک یک سال بعد از دریافت جایزهٔ ادبی نوبل جان سپرد.

اعلیحضرت مگس‌ها

ویلیام گلدینگ (انگلیس، ۱۹۵۴)

جزیرهٔ هول و هراس

ژول ورن به بچه‌های بادب و متمدن دو سال فرصت داده بود که در یک جزیره تعطیلات خود را بگذرانند. اما ویلیام گلدینگ بچه‌ها را از یک کشتی غرق شده، به جزیره‌ای می‌برد، و در کشاکش قدرتهای شوم رها می‌کند.

دسته‌ای از پسران

دسته‌ای از پسرهای شش تا دوازده ساله، بعد از غرق یک کشتی به جزیره‌ای پناه می‌برند که کوهستانی است و خالی از سکنه و سراسر آن پوشیده است از جنگل‌های مناطق گرمسیری. و جانوران کم‌خطر، و نه چندان درنده، در این جزیره فراوانند. تعطیلات طولانی بچه‌ها آغاز می‌شود. بچه‌ها بی خیال و شادند، و به بازی مشغول می‌شوند. مثل این که به بهشت آمده‌اند. میوهٔ درختها را می‌خورند، و در آب دریا شنا می‌کنند. غمی ندارند.

اما کودکان قهرمان این جزیره، از شاگردمدرسه‌های انگلیسی هستند، و به‌نظم و سلسله مراتب اطاعت از بالا عادت کرده‌اند. در ابتدا رئیس خودشان را انتخاب می‌کنند. رئیس انتخابی رالف است که خصوصیات و خلقیاتش قطعاً با دیگران فرق دارد. سیمون و پورسینت برای دستیاری و معاونت رئیس انتخاب می‌شوند. و این دو معاون عینکی هستند، و ظاهر روشنفکر مآبانه و مسخره‌ای دارند. بچه‌های بزرگتر را برای حمایت و مواظبت از بچه‌های کوچکتر مأمور می‌کنند. یک دسته از بچه‌ها گروهی به‌نام «شکارچیان گراز» تشکیل می‌دهند، که طبعاً عضویت در این گروه نوعی اشرافیت به‌حساب می‌آید. و این گروه از «کاست» اشرافند. جک، رئیس گروه شکارچیان، بعد از چند روزی به‌فکر قیام می‌افتد، و اعلام می‌کند که حاضر نیست زیر بار رالف، یعنی رئیس کل برود، و بدین گونه قدرتها در مقابل همدیگر قرار می‌گیرند.

و «شر» در همین جا خفته است و از همان اول ترس می‌آفریند، و بچه‌های کوچکتر دچار کابوس می‌شوند، و بچه‌های بزرگتر وحشت برمی‌انگیزند. چندی نمی‌گذرد که بچه‌ها به‌دو دسته رقیب - و شاید «دشمن» - تقسیم می‌شوند. و هر دسته افراد خود را برای جنگ آماده می‌کنند. و نیروهای چریک، در مقابل همدیگر موضع می‌گیرند. و بچه‌ها به‌این ترتیب به‌افراد وحشی و پرخاشگر تبدیل می‌شوند و صورت و بدن خود را رنگ‌آمیزی می‌کنند، تا ظاهر جنگاور و وحشت‌انگیزی داشته باشند. و از سنگ و چوب برای خودشان اسلحه می‌سازند. و ترس و وحشت و جنون در سراسر جزیره حکمفرما می‌شود. بچه‌ها به‌همدیگر هجوم می‌آورند. جنگ سختی درمی‌گیرد. جوی خون جاری می‌شود. سیمون و پورسینت جزو کشته شدگانند. رالف فرار می‌کند. عده‌ای در تعقیب او هستند. و از آن پس رالف با ترس و وحشت روزگار می‌گذرانند. و مُدام مخفی‌گاهش را تغییر می‌دهد تا آن که روزی یک کشتی در ساحل جزیره لنگر می‌اندازد. عده‌ای برای نجات بچه‌ها به‌جزیره

می‌روند و جزیره را غرق در آتش و خون می‌بینند. و از هر سو انسانهای وحشی را می‌بینند، که در پشت درختهای جنگل مخفی شده‌اند، و برای محو و نابودی دیگران کمین کرده‌اند.

اخلاق‌گرا

اعلیحضرت مگس‌ها، نخستین رُمان ویلیام گلدینگ، اثری است اخلاق‌گرا، که برخلاف عقاید و اسطوره‌های ژان ژاک روسو، که بر «انسان خوب وحشی» و «سرشت نیک انسانها» تکیه می‌کرد، به‌قدرت «شر» توجه دارد. در دنیای گلدینگ، شر در همه جا حاضر و ناظر است، و انسان، جز با رنگ و جلای تمدن، از حیوانات وحشی جدا نمی‌شود.

در رُمانهای بعدی گلدینگ، همین طرز فکر دنبال می‌شود، و او از همه تعهدات و الزامات انسانی فاصله می‌گیرد، و انسان را به‌صورت موجودی با خصوصیات یک مخلوق ماورای طبیعی بررسی می‌کند: «کریس مارتین» (۱۹۵۶)، «سقوط آزاد» (۱۹۵۹)، و «یف» (۱۹۶۴)

ویلیام گلدینگ

در سال ۱۹۱۱ در «کُورنوالیس» به‌دنیا آمد، چند سالی به‌کار تآتر پرداخت، و مدتی در نیروی دریائی سلطنتی انگلیس به‌خدمت مشغول بود. و چندی نیز معلم بود. و سرانجام به‌نویسندگی روی آورد. و در سال ۱۹۸۳ جایزه ادبی نوبل به‌او تعلق گرفت.

«ضد اوتوبی»

رُمان‌های ویلیام گلدینگ را از نوع ادبیات «ضد اوتوبی»، و در کنار بعضی از آثار آنتونی بوریجس (متولد ۱۹۱۷)، و در خط کارهای آلدوس هاکسلی و جرج اُروِل جای داده‌اند.

صاحبِ قدرت

ج. آر. آر. تولکین^۱ (انگلیس، ۱۹۵۵-۱۹۵۴)

نبردِ بی‌رحمانه

افسانه‌های قدیمی، خیالپردازی، دلهره،
و وقایع روزانه به هم ریخته‌اند، و چنین
اسطوره‌ای را ساخته‌اند.

در سرزمین کوتوله‌ها و غول‌ها

ما در سرزمین جن‌ها و کوتوله‌ها و غولها و جادوگرانی... و «هاییت»‌ها. هاییت‌ها موجوداتی هستند کوچک. که از محیط زندگی خود کمتر بیرون می‌روند. و شاد و خوشحالند. و در خانه‌ها و محیط کوچک روستائی خود در ناز و نعمت روزگار می‌گذرانند. و اصولاً چون راحت‌طلبند، زیاد از جای خودشان می‌جنبند، و این‌ور و آن‌ور نمی‌روند. در مثل گفته‌اند که «اعضای بدن هر موجودی با کار و تلاش او تناسب دارد»، هاییت‌ها هم که کمتر حرکت می‌کردند، پاهایشان پوست کرک‌دار و بسیار نرمی داشت.

بیبلو، غیر از دیگران

اما در همه سرزمین‌های عالم یک نفر پیدا می‌شود که اخلاق و رویداش با

۱. J.R.R. Tolkien

بقیه فرق دارد. در سرزمین هاییت‌ها هم، یک نفر بود به اسم بیبلو، که حتی به‌رغم میل خودش دنبال حادثه‌جوئی می‌رفت، و برای خودش دردرس درست می‌کرد. بیبلو در این سرزمین جور دیگری فکر می‌کرد. به همین علت رسولانی از کشورهای دور دست نزد او آمدند، و به او گفتند که سرزمین آنها در خطر است، و او باید برای نجات هموطنانش به یک مأموریت خطرناک برود. بیبلو این مأموریت را پذیرفت، و از وطن خود بیرون رفت، و به کشورهای عجیب سفر کرد، و موجودات عجیب‌تری را دید، و با هزار خوف و خطر رو به‌رو شد و سرانجام آن سفر پر خطر به پایان رسید، و نزد هاییت‌ها بازگشت. و موضوع داستان «بیبلو از قبیله هاییت»، همین است. و جی. آر. آر. تولکین این کتاب را در ابتدا برای کودکان نوشته، و به چاپ رسانده بود.

در واقع تولکین با این کتاب یک دنیای جدید را با ابعادی وسیع پایه‌گذاری کرده بود. در سال ۱۹۴۰ سه جلد از این مجموعه «صاحب قدرت» را نوشت، و در سالهای ۱۹۵۴ و ۱۹۵۵ به چاپ رساند. برادرزاده بیبلو، قهرمان کتاب بعدی است. او از بیبلو حادثه جوتر است. و خود را به‌ورطه جنگی می‌اندازد، که دنیا را زیر و رو می‌کند. زیرا متوجه می‌شود که بی‌نظمی و بدی می‌خواهد سرزمین‌ها یافسانه‌ای را ویران سازند. و ظرافتهای تمدن، در خلیقات جن‌ها تأثیر گذاشته، و آنها را آسیب‌پذیر کرده است. کوتوله‌ها که از معادن زیرزمینی بسیار غنی خود بیرون آمده‌اند، به‌دست غول‌ها نابود می‌شوند، و در جایی در دوردست، «شِر» در برج‌های سیاهش مستقر شده است. و جنگ بین خیر و شر، ناقوسهای پایان این جهان را به صدا در می‌آورد. و حتی پیروزی نیکی در این نبرد نیز چنین دنیائی را از نابودی نجات نمی‌بخشد، زیرا حکومت موجود جدیدی در پهنه زمین آغاز می‌شود. و نام این موجود «انسان» است.

تولکین این اثر خود را که مجموعه‌ای است از داستانها، حکایات، افسانه‌ها، و وقایع، و تحقیقی است در نژادشناسی، و دائرةالمعارفی است از

اسطوره‌ها، که به سبک وقایع‌نگاری چینی‌های قدیم نوشته شده، ناتمام گذاشته است. و این حکایات و روایات به صورت کتابهای ناپیوسته‌ای درآمده‌اند، که گوئی می‌خواهند به فراموشخانه زمان ببینند.

جی. آر. آر. تولکین

جان ژنالد ریل تولکین (۱۸۹۲-۱۹۷۳)، محقق و زبان‌شناس، و کارشناس ادبیات قرون وسطی، از اطلاعات خود در نوشته‌هایش بهره می‌گرفت. هرچند که تألیفات او در گذشته سیر می‌کردند، در جریان ادبیات مدرن پیش می‌رفت، و ژمانهای علمی - تخیلی را با تفنن و فانتزی به هم می‌آمیخت.

فانتزی - و علمی تخیلی

«از یک طرف در آثارش جنبه‌های فانتاستیک سنتی را در نظر می‌گرفت، و از طرف دیگر به ژمانهای علمی - تخیلی نزدیک می‌شد. اما با تار و پود «فانتزی» این دو رشته را به هم گره می‌زد. و همه آثارش در دنیائی پری‌گونه سیر می‌کردند.»

«ژاک سادول»

لولیتا

ولادیمیر نابوکوف (ایالات متحده آمریکا، ۱۹۵۵)

اسطوره حوری کوچک

نابوکوف از همه مرزها و از همه زمانها گذر کرد، و در هیچ جا متوقف نشد، و همیشه و در همه جا ادبیات مدرن را در پیش رو داشت.

مرد جا افتاده

همبرت، مردی در سن کمال و جاافتادگی به یک «حوری کوچک» دل باخته بود، این مرد به یکی از این «دخترهای باکره بین نه تا چهارده سال، که به رهگذران مفتون و مسحور، زیبایی حوری‌گونه و در واقع شیطانی خود را عرضه می‌کنند»، دل باخته بود.

داستان یک عشق هوس‌آلود

همبرت مجذوب دختری می‌شود، که با مادرش در خانه او واقع در شهر کوچکی در ماساچوست زندگی می‌کنند، و مستأجر او هستند. شارلوت مادر دختر دل باخته همبرت است. و مادر و دختر رقیب همدیگر می‌شوند، و در

بین آنها کشمکش موزیانه‌ای در می‌گیرد.

همبرت با شارلوت ازدواج می‌کند، و تنها هدفش از این ازدواج آن است که در کنار دختر او، لولیتا باشد. شارلوت متوجه این حقیقت می‌شود، اما در این هنگام تقدیر حادثه عجیبی را می‌آفریند، و شارلوت زیر یک اتومبیل می‌رود، و جان می‌سپارد.

همبرت و لولیتا برای آن که غم از دست دادن شارلوت را فراموش کنند، به اتفاق به یک سفر طولانی دور آمریکا می‌روند. لولیتا همه خصوصیات همبرت را می‌ستاید، و از او تعریف و تمجید می‌کند، و او را بیش از پیش مجذوب خود می‌سازد، و به صورت آلت بی‌اراده‌ای در می‌آورد. اما در بین راه لولیتا با مرد دیگری آشنا می‌شود، و با او می‌رود، و همبرت را تنها می‌گذارد. مدتها بعد همبرت را در زندان می‌یابیم، که داستان خود را می‌نویسد، قضیه از آن قرار بوده است که همبرت بعد از سالها جست‌وجو دوباره لولیتا را می‌یابد. لولیتائی که دیگر دختر بچه نیست، و حامله است و همچنان زیبا و جذاب است. و همبرت در یک صحنه غم‌انگیز و بسیار خشن رقیب خود را می‌کشد، و به زندان می‌افتد.

فراموش کردن لولیتا

لولیتا همه آثار ادبی نابوکف را، ناعادلانه زیر شعاع خود گرفته، و به حاشیه رانده است. لولیتا در سال ۱۹۵۵ در پاریس به چاپ رسید، و سپس در سال ۱۹۵۸ در آمریکا چاپ و منتشر شد، و این دختر معصوم و در عین حال هرزه و هوسباز سر و صدای زیادی به پا کرد. بقیه تألیفات نابوکف نیز پرجاذبه‌اند. و سبک خاص و هنرمندانه این نویسنده را در داستانسرایی ارائه می‌دهند.

در همه آثار نابوکف تضاد و کشمکش دو یا چند عامل، در قلب داستان قرار دارند. در رمانهای «شاه، بی‌بی، سرباز» (۱۹۲۸)، «دعوت به گناه»

(۱۹۲۸)، «زندگی واقعی سباستین نایت» (۱۹۴۱)، «گناه کم‌رنگ» (۱۹۶۲)، کم و بیش این وضع را می‌بینیم. اما رمان «دفاع لوجین» (۱۹۲۰)، موضوعی جز یک دست بازی شطرنج ندارد.

ولادیمیر نابوکف

در سال ۱۸۹۹ در پترزبورگ به دنیا آمد، و در سال ۱۹۷۷ در سوئیس درگذشت. مدتی نیز ساکن انگلیس و آلمان و آمریکا بود، و تابعیت آمریکا را داشت.

نابوکف در آغاز کتابهایش را به زبان مادری‌اش، یعنی زبان روسی می‌نوشت، و بعداً خود آنها را به انگلیس ترجمه می‌کرد، ولی بعداً رمانهایش را از همان اول به زبان انگلیسی می‌نوشت. جدائی و فاصله این دو زبان و این دو فرهنگ، از نابوکف، یک نویسنده استثنائی آفریده است.

دنیای مهاجرت

«نابوکف بهترین و موفق‌ترین آثارش را در دوران مهاجرت به وجود آورد. اما این حقیقت را نمی‌توان نادیده گرفت، که خاطرات ایام کودکی‌اش، و مناظر و مسائلی که از روسیه در ذهن او بود، و نخستین عشق او، هرگز از فکرش بیرون نمی‌رفتند.»

«زنان بلو»

معبد طلائی

میشیما یوکیو (ژاپن، ۱۹۵۶)

مرگ دشوار

در این داستان مرد ساده و معصومی را می‌بینیم که نرم‌نرم به‌جنونی «آسمانی» مبتلا می‌شود.

ژوئیه ۱۹۵۰

در ژوئیه ۱۹۵۰، مردم ژاپن خبردار می‌شوند که در یک آتش سوزی عمدی، یکی از بزرگترین بناهای بودائی در کیوتو نابود شده است.

پرستش معبد

برای ژاپنی‌های بافرهنگ و تحصیلکرده نابودی این معبد بسیار تلخ و ناگوار بود. و همه می‌گفتند که چنین چیزی فراموش نشدنی است. و این معبد مرمت‌ناپذیر است. (بگذریم از این واقعیت که چند سال بعد معبد طلائی بازسازی شد) - و اما برای یک دانشمند متفکر، که دنیا را از زاویه خاصی می‌نگرد، این واقعه همان قدر قابل تأمل است که قورباغه‌ای در سکوت شب خود را از میان برگها به‌برکه‌ای بیدازد.

برای روزنامه‌نگاران ژاپنی این یک واقعه جنجالی بود. و همه آنها معتقد بودند که یک دیوانه، و کسی که اعتدال روانی نداشته، یا در کودکی پدرش را از دست داده، یا قماربازی که همه دارائی‌اش را باخته، و به‌هرحال یک موجود بی عقل و لجاجت و کینه‌توز معبد طلائی را آتش زده است... و اما آن روز که این واقعه روی داد، هایاشی شوکین، بی‌آن که چیزی بگوید، به‌عادت همیشگی با دوستانش به‌بازی «گو»^۱ پرداخت و تا ساعت ۲۳ به‌مهره بازی مشغول بود. سپس به‌خانه رفت. و در ساعت دو بعد از نیمه شب رختخواب و پشه‌بند و لباسهائی را که در گنجینه داشت، جمع کرد و به‌گوشه‌ای برد و همه را آتش زد، و سپس داروی مخدّری را خورد، و چاقویی را برداشت. و به‌قصد خودکشی نوک تیز چاقو را در سینه خود فرو برد. اما با این ضربه نمرد، و روز بعد او را در تپه‌ای نزدیک معبد طلائی، دردمند و حیران یافتند.

هرچه از او می‌پرسیدند، جواب‌های عجیب و درهم برهمی می‌داد. و در مجموع از سخنان او دریافتند که از پیروان یک فرقه بودائی است، که اعتقاد دارند: «آنچه آموزگاران می‌گویند نادرست است، و تو باید خود همه چیز را تجربه کنی».

تحلیل روانشناسانه

موضوع ژمان مشهور و استادانۀ میشیما یوکیو، همین است. و او با دقت و موشکافی شرح داده است که هایاشی شوکین، مرید و پیرو این فرقه بودائی، به‌حال جذبه و مراقبه فرو رفته، و بعد از سوختن معبد طلائی در آتش، دیگر زنده ماندن را جایز ندانسته است. و نویسنده در عمق افکار و تأملات این بودائی مومن فرورفته، و جزئیات کار و حقانیت فلسفه مورد نظر او را باز گفته است.

۱- go بازی مختصری که مهره‌ها را در یک صفحه شطرنجی حرکت می‌دهند. و این بازی از ابتکارات چینی‌هاست.

آثار ادبی میثیمایوکیو متعدد و متنوع است. رسالات تحقیقی، و داستان و سفرنامه و ژمان و نمایشنامه، بسیار نوشته است. نمایشنامه‌های او از داستانهایش مشهورترند.

میثیمایوکیو

تکیمیتاک هیروکا، معروف به میثیمایوکیو (۱۹۷۰-۱۹۲۵)، نویسنده هنرمند و صاحب نظری است که در داستانهایش به سنت‌های ژاپنی توجه دارد، و بی‌آن که به تحولات مدرن روی خوش نشان بدهد، مدافع سنت‌های قدیمی است.

و از عجایب کارهایش خودکشی اوست به سبک سنتی بعضی از فرقه‌های مذهبی ژاپنی. و بدین گونه به زندگی خود پایان داد.

سفر دور دنیا

میثیمایوکیو تا بیست سالگی بیشتر آثار کلاسیک یونان و فرانسه را مطالعه کرده بود در سال ۱۹۵۱ سفر دور دنیا را آغاز کرد. و در این سفر مدتی در یونان ماندگار شد، زیرا می‌خواست دنیائی را که افلاطون در آن زندگی می‌کرده، لمس کند. به گمان او افلاطون به جهانیان آموخته بود که چگونه می‌توان بین جسم و روح تعادل ایجاد کرد.

اعتراف بی‌شرمانه

تانی زاکی جونئی شیرو (ژاپن، ۱۹۵۶)

یادداشت‌های روزانه

در قرن بیستم تاریخ و ادبیات ژاپن دگرگونی‌های بسیاری داشت، و جونئی شیرو از نویسندگانی است که با آثار تحریک‌آمیز و پُر تنش خود شهرتی دیرپا به دست آورده است.

استاد دانشگاه

یکی از استادان دانشگاه، همسری دارد که ده سال از او جوانتر و عطش جنسی او از حد معمول بیشتر است. این زن از خانواده آبرومندی است و به شوهر خود وفادار است، اما استاد وقتی به سن پختگی و کمال می‌رسد از برآوردن توقعات جنسی او ناتوان است، و برای این که بتواند از این وضع رهائی یابد، بهر کاری دست می‌زند، و انواع جوشانده‌ها و داروهائی را که برای رفع این مشکل تهیه کرده‌اند، می‌خورد. و حتی سعی می‌کند با ترتیب دادن صحنه‌هایی حس حسادت خود را برانگیزد، اما این کارها به نتیجه مطلوب نمی‌رسد، و استاد خودکشی می‌کند.

در این رُمان استاد و همسرش شرح این قضا یا و حالات روحی خود را در یادداشت‌های روزانه خود می‌نویسد، و هر یک از دیدگاه شخصی خود به این مسئله می‌پردازد، و ظاهراً هیچ کدام از آن دو از یادداشت‌های دیگری خبر ندارد. و جمعاً این رُمان با داستانهای هوس‌آلود قرن هجدهم فرانسه شباهتهائی دارد.

تانی زاکی جونی شیرو

تانی زاکی جونی شیرو (۱۹۶۵-۱۸۸۵)، معاصر با رُنسانس آغاز قرن ژاپن بود، این گونه تحولات در دنیای ادبیات ژاپن تأثیر بسیار داشت، و جونی شیرو از همان ابتدا با این نهضت همراه بود، و حتی پیش از دیگران مفتون غرب بود، و به کسب تمدن مغرب‌زمین اعتقاد داشت، آثار ادبی او غالباً با اخلاق سازگاری نداشت، و گاهی شیطنت‌آمیز می‌نمود، با این وصف جونی شیرو پس از چندی به سرچشمه‌های قدیم ادبی کشور خود روی آورد، و در رُمان «مدح سایه» (۱۹۳۲)، و چند اثر دیگر، این بازگشت را در کارهای او می‌توان دید. و در آثار دوران پختگی و کمال او: «اعتراف بی‌شرمانه»، «یادداشت‌های روزانه یک دیوانه پیر»، «دو عشق بی‌رحمانه»، این ویژگی بیشتر دیده می‌شود. بیشتر رُمانهای او کوتاه و بسیار تحریک‌آمیز و پُرتنش‌اند، تنها رُمان طولانی او: «برف آرام» است، که در فرانسه با عنوان «چهارخواهر» ترجمه شده است.

زن در آثار جونی شیرو

زن در رُمانهای جونی شیرو معمولاً نقش اصلی را بازی می‌کند، گروهی معتقدند که در کارهای این نویسنده مرد سالاری سایه انداخته است، حال آن که برعکس زنها در داستانهای او نقش مسلط را به‌عهده دارند، و قدرت واقعی

در دستهای ظریف آنهاست. و جمعاً می‌توان گفت که جونی شیرو با زبردستی بسیار چهره زن را در ادبیات ژاپنی ترسیم کرده است، و در این مورد رُمان «چهار خواهر» او از بقیه آثارش ممتازتر است.

گروه باله

خوئه گیمارز رُزا (برزیل، ۱۹۵۶)

دایره زندگی

در افسانه‌های سرخ‌پوستان نیستی و هستی باهمدیگر به رقص درمی‌آیند. در این داستان هم با همین وضع روبه‌رو هستیم.

سه رُمان

«گروه باله» در سال ۱۹۵۶ چاپ شد، که مجموعه‌ای از سه رمان است اولین کتاب آن با عنوان «درختان غول‌آسا» در فرانسه انتشار یافت. این داستان از سفر، از تنهایی آدمی و سرنوشت او گفت‌وگو می‌کند.

سفر، عشق و عیش

هر سال مردها دنباله گل‌های گاووان و چهارپایان دیگر راه می‌افتند، و از پی آنها اسب می‌تازند، و گاوها را به نقطه دوردست می‌برند، و از کوه و کمر و راههای ناهموار عبور می‌دهند، و انواع سختی‌ها را تحمل می‌کنند. در شهرهای سر راه، همسرانشان یا روسپی‌ها در انتظار آنها هستند. و مردها که چندین روز

و چندین هفته در جاده‌های پرپیچ و خم اسب تاخته‌اند، می‌خواهند که در شهرهای بین راه ساعاتی را با عیش و بی‌خیالی بگذرانند، و تسلیم تمایلات هوس‌آلود زنها شوند.

در داستان «شبهای سرتائو»، مردها را می‌بینیم که در زیر آفتاب سوزان، نیم برهنه بر اسب نشسته‌اند، و در بیابانها دنبال چهارپایان در حرکتند. و سرتاسر طبیعت لبریز از شور زندگی است. یک زندگی تهی و نامفهوم. و مقصد آنها، که دهستان بزرگی است که همه از «یولیوُدرو» مالک بزرگ اراضی اطاعت می‌کنند، و همه به سنت‌ها وفادارند. و در آنجا دو دختر زندگی می‌کنند که مُدام به خیالات خود پناه می‌برند، و تنها در عالم خیال به آرزوهایشان می‌رسند. نیروی مرموزی بر «سرتائو» حکومت می‌کند. که هیچ کس نمی‌تواند معترض آن شود. این تریلوژی، با داستان «جشن در ماتونلزائو» به پایان می‌رسد.

سرتائو و مردم سرتائو

دنیای گیمارز رُزا مرز نمی‌شناسد. سرتائو، دشت مرکزی برزیل، با وسعتی بیش از حد تصور، پر از خوف و خطر، و تسخیرناپذیر است. مردانی دارد که گاوچران‌اند و دامدار. و مُدام در حرکت و سفر. اسبها و گاوها و سگ‌ها و جفدها و مارها در این دشت فراوان‌اند. جنگل‌هایش درختانی غول‌آسا دارند. مردمش به گوشه و کنار این دشت تعلق دارند، و گاهی دنباله هویت خود می‌گردند.

گیمارز رُزا در کتابهایش (دیادوریم (۱۹۵۶)، ساراگاناد (۱۹۴۶)، و مجموعه داستانها (۱۹۶۲)، تلاش می‌کند اسرار سرتائو را کشف کند، و تصویر دنیائی را به ما نشان بدهد که سر و ته ندارد. و کشف همه اسرار آن ممکن نیست. گیمارز رُزا، نقاشی صادقانه‌ای از این دشت بزرگ را در برابر ما قرار می‌دهد. آدمهای

عجیب، افراد یاغی و گردنکش، راهزنان، ماجراجویان، سرکرده‌های تندخو و بی رحم قبایل، و سیاستمداران فاسد شهرنشین را به‌صحنه می‌آورد، و برزویل در آثار این نویسنده، با ابعاد واقعی و افسونگرانه‌اش آشکار می‌شود. مسأله زبان و طرز بیان برای این نویسنده اهمیت بسیار دارد، زیرا می‌خواهد دنیائی را به‌ما معرفی کند که از این سر تا آن سر دشت، آداب و رسوم و خلیقات متفاوتی دارند. و او صریح و صادقانه و پُر احساس از مردم سرتائو سخن می‌گوید.

خوئه گیما رز زُما

در ایالت میناس گِرس در سال ۱۹۰۸ به دنیا آمد. درس پزشکی خواند. مدتی کنسول برزیل در هامبورگ بود. و باقی عمر جزو دیپلمات‌های برزیل بود. از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۰ در پاریس بود. و در سال ۱۹۶۷ در ریودو ژانیرو درگذشت.

زُمان در برزیل

زُمان در برزیل از شاخه‌های بارور ادبیات است. در میان زُمان‌نویس‌ها چند نفری نام‌آورترند. خورخه آمادو، که حوادث زُمان‌هایش در مناطق فقیرنشین شمال روی می‌دهد، والتر کامپوس دوکار والهو، ژوبم فونسکا، کلاریس لیسپیکتور، رادوان ناسار، و آنتونیو توریس.

کوارتت^۱

لاورنس دورل (انگلیس، ۱۹۶۲-۱۹۵۷)

سه قسمت فضا و یک قسمت زُمان

کوارتت اسکندریه یک زُمان چندصدائی است، که وارپاسیون‌های آوای سحرآمیز، شور و هیجان‌های عاشقانه آن را به‌وجود آورده‌اند.

رستیتایو^۲

راوی سخن می‌گوید. کوارتت با یک رستیتایو آغاز می‌شود، و خاطرات گذشته جان می‌گیرد.

ژوستین، نسیم، ملیسا، بالتازا

راوی یک مرد ایرلندی است که در جزیره‌ای در دریای مدیترانه پناه جسته

۱- کوارتت Quartette - گروه چهارنفری - در موسیقی ترکیبی از چار قطعه «سازی» با آوازی را گویند.

۲- Récitatif در اپرا یا کنکات یا آرانوریو، قطعه‌ای روایی است که با همراهی چند ساز اجرا می‌شود. و آوای آن به‌دکلامسیون یا آواز آدمی نزدیک است.

است. فرزند خردسال ملیسا نزدیک او به زاب رفته، و او به دوستانش فکر می‌کند: به ژوستین، و نسیم، و ملیسا، و بالتازا... ژوستین یک زن یهودی پرشور و با احساس است که رفتار عجیبی دارد. ملیسا رقاصه است. و نسیم قبطی است و در کار داد و ستد

سپس خاطره‌ها در ذهن او بیدار می‌شوند، و قدم به قدم او را تا قلب زندگی این دوستان پیش می‌برند. و او چنین روایت می‌کند: «شهری که ما در آنجا گرد هم آمده بودیم، و حس می‌کردیم به آنجا تعلق داریم، شهری که شاهد دوستی‌ها و بدخلقی‌ها و اختلافات ما بود، شهر محبوب اسکندریه بود.»

بین این چهار نفر انواع و اقسام نسبت‌ها و مناسبات وجود داشت. به همدیگر علاقه داشتند. از هم متنفر بودند، با هم متحد بودند، از هم جدا بودند و گاهی رو در روی همدیگر قرار می‌گرفتند. راوی می‌گوید: «به یاد نسیم می‌افتم، که یک روز می‌گفت اسکندریه جائی است که دلدادگان را به هم نزدیک می‌کند.»

رُمان استوائی

«کوارتت اسکندریه»، هم ملودرام است و هم رُمان جاسوسی، و هم رُمان عشق و هوس، در اسکندریه پنج قوم و نژاد زندگی می‌کنند: یونانی‌ها، ارمنی‌ها، یهودیان، عرب‌ها و ترک‌ها. و به پنج زبان حرف می‌زنند. بیش از ده گونه مذهب و آئین دارند. لاورنس دورل، نویسنده رُمان این شهر را برای نمایش توطئه‌ها، جنایت‌ها، عیاشی‌ها و انحرافات جنسی انتخاب کرده است. چهار راوی به نوبت همین داستان را از زاویه متفاوتی می‌نگرند و آن را روایت می‌کنند. و ما داستان را با چهار روایت می‌شنویم، و به قولی «آدمهای این رُمان همه تخیلی هستند، و تنها شهری که وقایع در آن روی می‌دهد، واقعی است.»

لاورنس دورل^۱

در سال ۱۹۱۲ متولد شد. مانند دی. اچ. لاورنس دشمن کسانی بود که با تنگ‌نظری مانع شکوفائی احساس می‌شوند. و از آن دسته انگلیسی‌هائی بود که معتقدند که باید طنابها را سست کرد تا افکار و احساسات انسان در هر جهت که می‌خواهند پیش بروند.

لاورنس دورل در هیمالیا به دنیا آمد. پدر و مادرش ایرلندی بودند. دورل شاعر بود و نوازنده پیانو در ارکسترهای جاز، و از آن کسانی بود که کولی‌وار زندگی می‌کنند. و اما چنین شخصی در وزارت خارجه انگلیس به کار مشغول شد، و در ضمن مأموریت‌های سیاسی‌اش به کُرفوس^۲، پاتموس^۳، کِپرِت، قبرس، بوئنوس آیرس، اورشلیم، و اسکندریه رفت، و به خصوص سفرهای او به شهرهای اطراف مدیترانه، الهام‌بخش او در نوشتن چندین رُمان بود.

هنری میلر، نویسنده آمریکائی، از دوستان نزدیک او بود. آن دو مونس و همزبان همدیگر بودند و هنری میلر در سفری که با «دورل» به یونان رفت، به فکر نوشتن رُمان «ستون ماروسی» افتاد.

دورل بعد از این سیر و سفرها، عاقبت در جنوب فرانسه اقامت گزید.

۱- Lawrence Durrell

۲- Corfus از جزایر یونان

۳- Patmus

در جاده

جک که رواک^۱ (ایالات متحده آمریکا، ۱۶۵۷)

قانون تقدیر

پیامبر نسل سرکش، قلم به دست گرفته
است. آیا اثر او را باید به علت شهرت
ماورای ادبی نویسنده با نظر خاصی
نگریست؟

رُمان یا مانیفست؟

داستان، رُمان، یا مانیفست؟ در جاده، دو موجود متضاد و متفاوت در برابر
همدیگر قرار می‌گیرد یکی از این دو، «سال پارادایز»^۲ راوی داستان و در واقع
همزاد نویسنده است، و دیگری «دین موریارتی»^۳، جوانی سرکش، که پند و
نصیحت نمی‌پذیرد. و با اخلاق رابطه خوبی ندارد. و در جاذبه‌های زندگی فرو
می‌رود، و سال پارادایز، خواه ناخواه از او تأثیر می‌پذیرد.

۱. Jack Kerouac

۲. Sal Paradise

۳. Dean Moriarty

«زندگی در جای دیگری است»

«سال پارادایز» درس و تحصیل را رها می‌کند، و به اتفاق «دین موریارتی»
قدم در راه می‌گذارد. و هر دو در آمریکا، بی هدف از این شهر به آن شهر
می‌روند. نیویورک و سانفرانسیسکو و مکزیکو و نیوارلثان، در سر راه آنهاست.
این دو قهرمان رُمان، از همان سنت مخصوص آمریکائیان پیروی می‌کنند، که
جک لندن در کتابهایش آن را مجسم کرده است، و پیروی از چنین سنتی در
آمریکای در حال پیشرفت، که «جامعه مصرفی» را به وجود آورده، امری است
طبیعی و آنها بدون هیچ هدف و منظوری تسلیم حوادث و اتفاقات می‌شوند، و
به هر کاری دست می‌زنند تا بتوانند خود را بشناسند. و در حقیقت می‌خواهند
همیشه کودک بمانند و زیر بار مسئولیت نروند، و دوران کودکی را به جاودانگی
پیوند بزنند.

بالا تر از فاجعه

این کتاب به علت غیراخلاقی بودنش سر و صدای زیادی به پا کرد. ستایش
لذایذ جنسی، لذت بردن از سرقت اتومبیل، و رانندگی با سرعتی جنون‌آمیز، و
پناه بردن به حشیش و انواع گیاهان مخدر، که در این رُمان به سادگی و
صراحت تأثیرات آنها توصیف شده بود، باعث حیرت خوانندگان شده بود.
قهرمانان کتاب، خصوصیات رُمان نسل بعد از جنگ دوم جهانی را ارائه
می‌دادند. این «روشنفکران سرگشته»، تلاش می‌کنند با موسیقی جاز و عرفان
بودائی آشفتگی‌های روانی خود را تسکین بدهند. گناهانشان را باید عفو کرد.
که مستحق عفو و بخشایشند. آنها در نهایت سادگی و معصومیت از قبول
مسئولیت‌های سنگین زندگی می‌گریزند، که رواک به طرز خاصی می‌نویسد.
بسیاری از قواعد و ترکیبات کلام را نادیده می‌گیرد. و به نقطه گذاری بی توجه
است. زیرا می‌خواهد داستان روان و راحت پیش برود، و هیچ چیز جلوی

جاری شدن سیلابهای ذهنی او را نگیرد. و از این قضیه هیچ گونه پشیمانی و غذایی حس نمی‌کند. با این وصف آزادگی و طرز نویسندگی‌اش در آثار بعدی او با این شدت و حدت دنبال نمی‌شود. و در رمانهای «ولگرد آسمانی، ولگرد تنها» (۱۹۶۲)، «رؤیاهای جرارد» (۱۹۶۳)، و کارهای دیگرش در طرز نویسندگی خود تغییراتی می‌دهد.

جک که‌رواک

که‌رواک (۱۹۶۹-۱۹۲۲) در نظر گروهی از نویسندگان و هنرمندان، در معرفی «نسل سرکش»، پیش‌کسوت است. دوران تحصیلات او بسیار کوتاه بود. به‌استخدام ارتش درآمد. از آنجا هم بیرونش کردند. و در این ایام با «نیل کاسیدی» آشنا شد، که برای خود فلسفه خاصی داشت. و به‌اتفاق سفر در ایالات گوناگون آمریکا را آغاز کردند. که‌رواک به‌علت پناه بردن به‌مواد مخدر و مشروبات الکلی عمر کوتاهی داشت. و زندگی پر از هیجان و شتاب‌زدگی او در چهل و هفت سالگی به‌پایان رسید.

سبک او

«که‌رواک در آثارش کمتر به‌شرح و وصف رفتار و کردار قهرمانان داستان می‌پردازد. و بیشتر به‌کلام توجه دارد. به‌قول هنری میلر، «که‌رواک یکی از دلدادگان کلمات بود». آنچه به‌ذهنش می‌رسید، یعنی آنچه به‌او الهام می‌شد، روی کاغذ می‌آورد. و افکار خود را با همه ناهمواری‌ها و عیب و ایرادها می‌نوشت. به‌نقطه‌گذارهای مرسوم اعتقاد نداشت. و تصور می‌کرد که نقطه و ویرگول، ریتم افکارش را تغییر می‌دهند، و اگر نقطه و ویرگولی هم در بین بعضی از کلمات به‌کار می‌برد، چندان اثری در ریتم کلام او ندارند.»

«پی‌یر دو میرگ»

بارون در بالای درخت

ایتالو کالوینو^۱ (ایتالیا، ۱۹۵۷)

داستان فلسفی؟

زندگی در میان درختان، نوعی دور بودن
و زیستن در جایی بالاتر از غوغاها

فرزند یکی از اشراف

آنها مثل ده دوازده حلزون بودند، که همه‌شان را در ته یک بشکه انداخته باشند، و حلزون‌های بیچاره در حال احتضار باشند. آن ده دوازده پسر بچه زیر دست یک خواهر روحانی بسیار سختگیر، به‌چنین تنگنایی افتاده بودند. و یکی از آنها که از بقیه بزرگتر، و پسر یکی از بارون‌های ایتالیایی بود، در یکی از روزهای ماه ژوئن ۱۷۶۷ دیگر نتوانست چنین تنگنایی را تحمل کند. و عاصی شد. نام این پسر «کوم دو ژندو» بود.

رابینسون منطقه لیگوری^۲

«کوم»، آن روز لب به‌غذا نزد، و سپس از آنجا فرار کرد. تصمیم گرفته بود

۱- Italo Calvino

۲- Liguria منطقه‌ای در شمال ایتالیا

که دیگر به آنجا بازنگردد. و حاضر نبود دیگر به هیچ قیمتی سختگیری‌های آن خواهر روحانی را تحمل کند... «کوم» به یکی از درختان تومند و پرشاخ و برگ ته باغ پناه برد. و از آن بالا رفت. پدرش که از قضایا باخبر شده بود پای درخت آمد و فریاد زد: «بیا پائین» و «کوم» ده دوازده ساله در جواب پدر گفت: «نه!... نمی‌آم». و جواب او قطعی بود. و از بالای درخت خود را به درخت نارونی که در آن نزدیکی بود رساند، و از آن درخت، به شاخه‌های درخت دیگری آویخت، و سرانجام به یک درخت ماگنولیا رسید، که بعضی از شاخه‌های آن در ملک همسایه آنها، «مارکی ریوالوند»، سایه انداخته بود. و در بالای آن درخت روی شاخه نشست. دختر ده‌ساله مارکی، که او را بالای درخت دید، جلو دوید، و سر شاخه را گرفت و تکان داد. تا اذیتش کند و بخندد. اما این پسر در همان بالای درخت ماند و مانند پرنده‌های اریستوفان^۱. در همانجا زندگی تازه‌ای را آغاز کرد. و پس از مدتی مثل زان‌زاک روسو گیاه‌شناس شد، و در این مرحله نیز متوقف نماند، و بعد از مدتی مطالعه و تحقیق، فیلسوفی شد که از فیلسوفان جهان دست کم نداشت. «کوم»، از آن بالا همه چیز را می‌دید همه چیز را بررسی می‌کرد. کمتر کسی این حقیقت را می‌داند که آدمی در عمر کوتاه خود، اگر وقت را به‌بیهوده نگذراند، می‌تواند از حقایق بسیار آگاه شود. و این پسر، از همان بالا متوجه این قضیه شد که یکی از راهزنان به فکر افتاده است که با دسته‌ای از دزدان متحد شود، و دختر مارکی را بدزدد.

پدر این پسر درخت‌نشین، معتقد بود که «عاقبت این پسرک از بالای درخت پائین می‌آید، و همه چیز تمام می‌شود». اما این پدر فرزند خود را

۱. Aristophane شاعر طنز پرداز برنان، در قرن چهارم، پیش از میلاد. که در یکی از آثارش، زنها و پرندگان انجمنی تشکیل می‌دهند و سیاستمداران را درگت و شنودشان بدینشند می‌گیرند.

نمی‌شناخت، و نمی‌دانست که چقدر لجباز است. سالها بعد که بارون پیر شده، و در بستر مرگ افتاده بود، چشم به آن درخت دوخته بود، و ناگهان با تعجب بالن سفیدرنگی را در آسمان دید که آهسته‌آهسته پائین می‌آید، و هنگامی که به نزدیکی آن درخت رسید، یک دست نامرئی از داخل بالن طنابی را به طرف آن پسرک پرتاب کرد، و کوم به آن طناب چسبید، و بالن اوج گرفت، و او را به‌فضا برد.

در میان افسانه، و زمان فانتاستیک

«بارون در بالای درخت» (۱۹۵۷)، و دو زمان «ویکونت دوتگه شده» (۱۹۵۲)، و «شوالیه ناموجود» (۱۹۵۹)، مجموعه‌ای از افسانه‌های فلسفی و در عین حال فانتزی و هجائی را به‌وجود آورده‌اند، که ایتالوکالونیو آن را «اجداد ما» نام داده بود. این نویسنده در ابتدا به‌سبک تئورالیستی، داستانهای درباره «نهضت مقاومت» می‌نوشت. اما در آثار بعدی‌اش بیشتر متوجه جنبه‌های ادبی کارهای خود بود. «قصر سرنوشت‌های متقاطع» (۱۹۷۱)، «شهرهای نامرئی» (۱۹۷۲)، و «سفری در یک شب زمستانی» (۱۹۷۹)، از این نوع زمانهای اوست.

ایتالوکالونیو

ایتالوکالونیو (۱۹۸۵-۱۹۲۳)، در دوران جنگ از مبارزات نهضت مقاومت ایتالیا بود. و سپس عضو حزب کمونیست شد (تا سال ۱۹۵۷ عضو حزب بود). و در بحث و جدل‌های روشنفکری بعد از جنگ شرکت داشت، اما در اواخر عمر با ایدئولوژی‌ها و تعهدات پیشین خود فاصله گرفت.

حقیقت و فانتزی

بیشتر آثار ایتالوکالونیو به‌نوع فانتاستیک تعلق دارد. اما این نوع زمانهای

فانتاستیک در ایتالیا از واقعیات گریزان نیست، و در عین حال که نویسندگان این سبک از عجایب و فانتزی‌ها سخن می‌گویند، از حقایق دور نیستند. داستانها و رُمانهای دینوبوزاتی^۱ (۱۹۷۲-۱۹۰۶)، افسانه‌های متافزیک توماسولاندولفی^۲ (۱۹۷۹-۱۹۰۸)، و حکایات و روایات طنزآمیز آلبرتوساوینیو^۳ (۱۹۵۲-۱۸۹۱)، که با فوتوریست‌ها و سوررآلیست‌ها همگام بود، و با آن که گاهی به‌دنیای ارواح و اشباح وارد می‌شوند، هرگز حقایق زندگی را فراموش نمی‌کنند.

مُدِراتو کانتابیلِه^۱

مارگریت دوراس (فرانسه، ۱۹۵۸)

فریادی گمشده

مارگریت دوراس در داستانهایش دنیای شور و هیجانات ارضا نشده را کشف می‌کند.

درس موسیقی

کودک در کار خود موفق نیست. از درس پیانو خوشش نمی‌آید. و هر بار دلخور و ناراضی از کلاس معلم موسیقی به‌خانه باز می‌گردد.

موسیقی، درس شور و اشتیاق

هر روز جمعه، خانم «آن دوبارد»، بچه لاغر و ضعیفش را به‌خانه معلم موسیقی می‌برد. اما هیچ چیز تغییر نمی‌کند. بچه به‌درس پیانو علاقه نشان نمی‌دهد، و دادِ مادرش در می‌آید. و با این حال از این کار دست بردار نیست، در یکی از این روزها ساعتی بعد از آن که «آن»، با بچه‌اش به‌خانه باز می‌گردد، خسته و ناراحت بیرون می‌رود، و می‌شنود که زنی را در چندقدمی

Moderato Cantabile ۱

۱. Dino Buzzati

۲. Tommaso Landolfi

۳. Alberto Savinio

کافه‌ای که نزدیک خانه آنهاست کشته‌اند. و جنازه غرق خون او را می‌بیند، و به او می‌گویند که این زن را، مردی که عاشقش بوده، کشته است. خانم «آن دوبارده»، گاهی به کافه نزدیک خانه‌شان می‌رود، و شراب می‌خورد، و بعضی از روزها آن قدر شراب سرخ می‌نوشد که مست می‌شود و روزی در حین شراب خوردن، مردی او را به نام صدا می‌زند، رویش را برمی‌گرداند و «شوون» را می‌بیند. «شوون»‌ها را به یاد می‌آورد. این مرد از کارمندان زیردست شوهرش، در یک شرکت تجارتي بوده، و شوهرش کار او را نپسندیده، و بی‌کارش کرده است. «شوون» آن روز در کافه در کنار «آن» می‌نشیند، و داستان عشقی غم‌انگیزی را برای او نقل می‌کند. این نوع داستانها بیشتر بدعاقبتند، گاهی عاشق معشوق را می‌کشد، یا برعکس. و آن روز و روزهای دیگر خانم «آن دوبارده» غیر از روزهای جمعه که دخترش را به کلاس درس پیانو می‌برد، به آن کافه می‌رود، و شراب می‌خورد و مست می‌شود. و «شوون» هم که بی‌کار است، همه روز می‌آید و در کنار او می‌نشیند، و با او شراب می‌خورد، و کم‌کم این دو به هم دل می‌بندند، و یک روز بعد از نخستین بوسه، هر دو تصمیم می‌گیرند که همدیگر را نینند، و «شوون» می‌گوید: «داستان باید در همین جا تمام شود.»

پایان داستان

و همان طور که «شوون» می‌گوید، بیشتر داستانهای مارگریت دوراس به همین گونه تمام می‌شود. همیشه سخن از عشق و شور و اشتیاق است. اما غالباً عشاق، داستان عشق را ناگفته رها می‌کنند و می‌گذرند، و عشق بیهوده می‌ماند، و شور و هیجانان ارضا نشده به پایان خود می‌رسند. تمایلات شور و هیجان را پدید می‌آورند، اما ناتمام می‌مانند. عشق‌ها، گفته و ناگفته، در سینه‌ها باقی می‌مانند. تردید و دودلی و چیزهای دیگر نمی‌گذارند سخن عشق به زبان

آید، و همه چیز با سردی و سختی می‌گذرد و تمام می‌شود. مثل این که روایتگر عشق، موجودی است غیر از آدمی.

مارگریت دوراس

در سال ۱۹۱۴ به دنیا آمد. و ژمان‌های بسیار نوشت. در ژمان‌های پُر شور او، گوئی احساسی مافوق شور و هیجان، آدمهای داستان را به حرکت وامی‌دارد. احساسی که شاید نوعی دیوانگی باشد، و ظاهراً دیوانگی نقش اول را بازی می‌کند. ژمان «یک سد در مقابل اقیانوس آرام» (۱۹۵۱)، داستان خاطرات ایام کودکی نویسنده در «هند و چین» است. و در «دریانورد جبل الطارق» (۱۹۵۲)، دنباله این خاطرات را می‌خوانیم. مارگریت دوراس بعد از نوشتن ژمان «اسبهای کوچک تارکینیا» (۱۹۵۲)، به سوی ژمان مدرن پیش می‌رود.

در ژمانهای مارگریت دوراس معمولاً وضعی پیش می‌آید که باعث بحران می‌شود، اما بحران همچنان تا آخر باقی می‌ماند و از بین نمی‌رود، و همه چیز ناتمام می‌ماند. در ژمانهای «معاون کنسول» (۱۹۶۵) «بیماری مرگ» (۱۹۸۲)، و «دلداده» (۱۹۸۴)، این ویژگیها را می‌بینیم. مارگریت دوراس برای تأثر و سینما، نمایشنامه‌ها و فیلمنامه‌های بسیاری نوشته است.

مارگریت دوراس در سینما

مارگریت دوراس در فیلم معروف «هیروشیما، عشق من» (۱۹۶۰)، گفتارنویس و همکار الن رنه بود و سپس خود به کار فیلمسازی پرداخت. فیلمهای سینمایی «موزیکا» (۱۹۶۴)، «ناتالی گرانژه» (۱۹۷۲)، و چند فیلم دیگر از کارهای اوست، موسیقی و فضای شاعرانه فیلمهایش هواخواهان بسیار دارد.

یوزپلنگ

جیوسپ تومازی دی لامپدوزا^۱ (ایتالیا، ۱۹۵۸)

سیسیل، بیرون از تاریخ

آخرین شاهزادگان دنیای ادب در سپیده

دم دوران جدید

شاهزاده سالیئا

شاهزاده سالیئا را یوزپلنگ لقب داده‌اند، زیرا تصویر این حیوان بر درفش مخصوص خانوادگی اجداد او نقش بسته بود. و به‌رحال از مالکان بزرگ بود. بلندقامت و نیرومند بود. و حرکاتی و رفتاری متین و باوقار داشت. اما متاسفانه در قرن ناپیز و بی اعتباری می‌زیست، که دیگر با حضور چنان مردانی سازگاری نداشت. و بخصوص سیسیل به‌دوران انحطاط خود رسیده بود، و نهضت بزرگ تاریخ، سیسیل را به‌حاشیه رانده بود. پایان قرن نوزدهم بود. و «ایتالیا» در حال شکل گرفتن بود.

انقلابهای آسمانی و انقلابهای زمینی

جامعه اشرف سیسیل بی حرکت مانده بود. گوئی دچار نفرین آسمانی شده،

۱ - Giuseppe Tomasi di Lampedusa

و در رؤیاهای قرون گذشته فرو رفته بود، و فرهنگ و رسوم گذشتگان را در عالم رؤیا تقدیس می‌کرد. چه باید کرد؟ جامعه اشرف باید از جا برمی‌خاست، و از پلکان برج خود بالا می‌رفت، و در بالای برج، آسمان و ستارگان را با دوربین‌های خود رصد می‌کرد. بلکه ستارگان، راز انقلاب‌های زمینی را افشا کنند.

گاریبالدی به‌وظایف میهن پرستانه خود عمل می‌کرد. اشرف و بزرگان گذشته از تخت به‌زیر آمده بودند، ثروتمندان نوکیسه اشرف هواخواه بورژوازی را خلع ید کرده بودند. «تراندیدی فلاکونیری»، برادرزاده یوزپلنگ وارد دسته‌های پیرو گاریبالدی شده، و با «آنزلیکاسدارا»، دختر یکی از ثروتمندان ازدواج کرده بود. و یوزپلنگ، یعنی عموی او، ناچار این پیوند را، که نمادی از تغییرات و تحولات اجتماعی بود، پذیرفته بود.

رستاخیز یک دنیای فراموش شده

لامپدوزا، نویسنده زمان، یوزپلنگ را معلق و ناتمام به‌حال خود رها کرده است. این اثر بعد از مرگ لامپدوزا، به‌همت «جیورجیو باسانی» به‌چاپ رسید. و بعضی‌ها معتقدند که جیورجیو باسانی این زمان را بازنویسی کرده است. به‌نظر می‌آید که «یوزپلنگ»، در سالها ۱۹۵۵ و ۱۹۵۶ نوشته شده باشد.

لامپدوزا، که زمان نویسان بزرگ روسیه و فرانسه و انگلیس قرن نوزدهم، و همچنین مارسل پروست را می‌ستود. در این اثر کلاسیک خود، شوخ طبعی و پندارهای شاعرانه را با شرح وقایع تاریخی به‌هم آمیخته است، و به‌نظر می‌آید که از یک اثر کلاسیک ادبیات سیسیل، به‌نام «حکمران» (۱۸۹۴)، به‌قلم «فردریکو دوربرتو» تأثیر پذیرفته باشد.

زمان او نقطه مقابل ادبیات ثورآلیستی است، لامپدوزا، همان قدر با ثورآلیست‌ها فاصله دارد، که استاندال با ژولا

شاهزاده جیوسپ تومازی دی لامپدوزا (۱۹۵۷-۱۸۹۷)، مبارز ضد فاشیست، و از جنگاوران دو جنگ جهانی، ادبیات اروپائی را عمیقاً می‌شناخت، و از دستداران سیر و سفر و جهانگردی می‌بود. و در اواخر عمر مانند قهرمان رُمان خود، در قصرش در پالرم گوشه‌گیری کرد. و ظاهراً صفات و خصائل او به شاهزاده قهرمان رُمان «یوزپلنگ» بسیار شباهت دارد. داستانهای کوتاه او در مجموعه‌ای به نام «معلم و پری دریائی»، پس از مرگ او به چاپ رسیده است.

لوچینو ویسکونتی، با اقتباس از رُمان یوزپلنگ، فیلمی ساخت، که بسیار موفق بود، و این فیلم در شهرت رُمان یوزپلنگ بسیار مؤثر بوده است.

لالزارده

ادوارد گلیسان^۲ (مارتینیک، ۱۹۵۸)

رُمان یک جزیره آسپ دیده

با حفظ سنت ادبی منطقه کارائیب و آمریکای جنوبی، ادوارد گلیسان سخن ساحرانه را با کلام سیاسی پیوند می‌دهد.

ایمه سیزر

وقایع این رُمان در محدوده مجمع‌الجزایر آنتیل^۳، بر سر موضوع یکی از انتخابات محلی و جنبش‌های مترقی منطقه تمرکز یافته است. و ظاهراً این انتخابات محلی، انتخاب ایمه سیزر^۴ شاعر و نماینده مجلس و شهردار «فور-دو - فرانس» را به یاد می‌آورد.

جزیره پُرافتاب

داستان از تجربه‌های دوران جوانی نویسنده مایه می‌گیرد، که با خاطرات

۱- Lalezarde

۲- Edvard Glissant

۳- آنتیل - مجمع‌الجزایری است در شرق آمریکای مرکزی

۴- Aimé Cesaire نویسنده و شاعر و سیاستمدار فرانسوی، متولد سال ۱۹۰۳ در مارتینیک

ایام کودکی او در این جزیره در ارتباط است. این نویسنده در طی سالها با مقالات و داستانهایش، معرّف فرهنگ خاص مردم این جزیره پرافتخار است. جزیره‌ای که انواع گیاهان را دارد، و تپه‌های بسیار، و سواحل رودخانه کوچک آن، به نام «لالزارد»، بسیار زیباست.

«لالزارد» که جایزه ادبی رُنودو^۱ را دریافت کرد، معروفترین رُمان ادوارد گلیسان است. و بسیاری از دستداران ادب کیفیت شاعرانه آن را ستوده‌اند، و عده‌ای برعکس از آن خرده گرفته‌اند، و معتقدند که در این رُمان مسائل و اعتقادات سیاسی با صراحت بیش از حد بیان شده است، و بهر حال طبیعت این جزیره، و خلق و خو و آداب و رسوم مردم آن در «لالزارد»، انعکاس بسیار و وسیع و زیبایی دارد.

ادوارد گلیسان

در سال ۱۹۲۸ در جزیره مارتینیک به دنیا آمد، و در جوانی به پاریس رفت، و در آنجا با روشنفکران تاهی‌تی و جنوب آفریقا و فرانسه، که با سوررآلیست‌ها همراهی داشتند، و همچنین با پُل کلودل، و سن ژون پرس^۲ آشنا شد، و با آنها بحث و گفت و گو می‌کرد، و نخستین نوشته‌های شاعرانه‌اش: «مزرعه‌ای در مجمع‌الجزایر» (۱۹۵۳)، و «زمین مضطرب» (۱۹۵۴) از همین آشنائی‌ها الهام می‌گیرد.

ادوارد گلیسان در طول این سالها مُدام تردید داشته است که به زبان فرانسه یا به زبان مردم جزایر آنتیل، که ترکیبی از زبان فرانسه و زبانهای بومی است، چیز بنویسد. و سرانجام به این فکر می‌افتد که یک زبان ترکیبی به وجود بیاورد، و در نتیجه زبان فرانسه را با لغات و بعضی از ترکیبات زبان‌های بومی

می‌آمیزد. و محصول کوشش‌های خود را در کتابی به نام «قصه شاعرانه» (۱۹۶۹)، به تفصیل شرح می‌دهد. و چندین رُمان را به این زبان می‌نویسد، که بسیار دلچسب و جذاب‌اند. و طبعاً چنین زبان مرکبی برای بیان منظور او، و شرح رویدادهائی که در جزایر آنتیل می‌گذرد، جا افتاده‌تر به نظر می‌آید.

در جست‌وجوی زبان تازه

«زبان فرانسه در آثار ادوارد گلیسان فُرم خاصی به خود می‌گیرد، و گاهی با زبان بومی می‌آمیزد. گاهی به سوی کمال می‌رود، و گاهی به کلی آشفته و درهم برهم می‌نماید. و در رُمان «لالزارد»، این آشفتگی و عدم تعادل را احساس می‌کنیم.»

«دانیل رادفور»

«این زبان را نباید با مقیاس ادبی و گوشنواز بودن آن مطالعه کرد. بلکه باید توجه داشت که این زبان در گاهواره بینوائی و فقر مردم پرورش یافته است.»

«ادوارد گلیسان»

نویسندگان جزایر

مردم جزایر کارائیب از فرهنگهای آفریقائی و اروپائی و تا حدودی آمریکائی تأثیر پذیرفته، و فرهنگ خاص خود را به وجود آورده‌اند. و خصوصیات این فرهنگ را کم و بیش در آوازاها، سرودها، اشعار و نوشته‌های سفیدپوستان کوبا و سیاهان هائی‌تی، و گوادلوب، و مارتینیک می‌یابیم.

در هائی‌تی، ژاک رومن (۱۹۴۴-۱۹۰۷)، و در گویان و جزایر کوچک آنتیل، دو شاعر برجسته: اِمه سزر، و لئون کوتران داماس (۱۹۷۸-۱۹۱۲) پرورش یافته‌اند، و چندین رُمان نویس، و از جمله ژزف ژیل، پرتین ژومینه، سیمون شوارتز بارت، و ماریز کونده

۱- Renaudot

۲- Saint - John Perse نویسنده و سیاستمدار فرانسوی (۱۸۸۷-۱۹۷۵)

ضیافتِ عُرّیان

ویلیام بوروگس، (ایالات متحده آمریکا، ۱۹۵۷)

در دروازه‌های ادراک

ویلیام بوروگس دوست دارد در حاشیه
بماند، در مرزها راه برود، و در کناره‌ها
سفر کند، و کاشف گمراهی و نابودی
باشد.

ضیافتِ کلمات

ضیافتِ کلمات است و خیالات و رؤیاها و توهمات، و باز گفتن حقیقت
به صورتی کج و معوج، و درک گمراه‌کننده و قابع. و اما همه چیز در حال گنجی
و منگی مواد مخدر شکل می‌گیرد، و در حالتی انفجارآمیز تداوم می‌یابد. و این
است ضیافتِ عُرّیان.

«بینوائی اعجاز‌آمیز»

«ویلیام لی» بنده مواد مخدر است. و پانزده سال این بردگی ادامه دارد. و
سرانجام به فکر ترک اعتیاد می‌افتد. و بقیه آدمهای رُمان نیز در واقع محصولات
تصوّرات ویلیام لی هستند، و این آدمها همیشه در یک حال و یک شکل و یک

جنس نیستند. و گاهی یک مرد به نام «بیل»، ناگهان به شکل یک زن به نام
«جین»، در می‌آید. و هویت افراد در توهمات ویلیام لی تغییر می‌یابد. و محل
وقوع حوادث نیز خود به خود عوض می‌شود. و از نیویورک به شیکاگو، و
سن لوئی، و مکزیکو، و مالمو، و طنجه، و ونیز می‌رود. ویلیام لی در صحنه
تصوّراتش گاهی اشباحی را می‌آفریند، که بسیار پُرگو هستند، و به کسانی
می‌مانند که دیوها افسونشان کرده باشند. و همه چیز در عین عجیب بودن،
گاهی جنبه تمسخرآمیز پیدا می‌کند.

بی‌قاعدگی در همه جهات و جنبه‌ها

رویدادها گاهی شهوت‌آلود و شیطانی‌اند، و جمعاً «ضیافت عُرّیان»،
جهنمی را پدید می‌آورد، که در آن گاهی طنز به نهایت خود می‌رسد، و
«سویفت» را در «سفرهای گالیور» او به یاد می‌آورد، ولی بیش از همه چیز از
تجربه‌های خود نویسنده الهام می‌گیرد، که غالباً درباره مسائل تفسیرهای
بی‌رحمانه‌ای دارد.

عصیان «بوروگس»، نویسنده این رُمان، خوش‌منظر و زیبا و ظریف نیست،
بلکه یک عصیان رادیکال است، و آنچه در آثار نویسندگانی از این دست،
مانند که رِواک، و آلن گینسیورگ، به انسان‌گرایی نزدیک می‌شود، در کارهای
بوروگس دور انداخته می‌شود.

بوروگس معتقد است که قانون و قاعده برای هر چیز درست کردن، و در
قالب قواعد و قوانین مرسوم چیز نوشتن، نوعی اشراف بازی است، و کلمات و
تصاویر در رُمان به نظر او قانون‌پذیر نیستند. و او در آثار خود همه قوانین و
نظامات را برهم زده، و بریده‌هایی از واقعیات را به شکل دلخواه خود در کنار
هم گذاشته، و گاهی این پریده‌ها را تکه‌تکه کرده، و دور ریخته است. و اعمال
چنین خشونت‌هایی در بعضی از آثار او به اوج رسیده است، و ما این وضع و
حال را در «بلیطی که منفجر می‌کند» (۱۹۶۰) و «نوا اکسپرس» (۱۹۶۴)، و
رُمانهای دیگرش می‌بینیم.

در سال ۱۹۱۴ در میسوری به دنیا آمد، و پنداری توصیه آرثور رمبو را که معتقد بود که باید بی‌قاعدگی و بی‌نظمی را در همه جنبه‌ها و جهات توسعه داد، پذیرفته است. و او خود مثل قهرمان ژمانش در جهنم مواد مخدر فرو رفته، و سیاره زمین را در جست و جوی نوعی مستی و توهم، و یافتن یک چراگاه جنسی مداوم دور زده است. جایی که در آن آدمی به مرحله خدائی می‌رسد، و سپس از آسمان فرود می‌آید. و حتی از خاک و خاشاک نیز پست‌تر می‌شود. اما برخلاف دیگران، که به این راه رفته‌اند، این نویسنده جزئیات هذیان‌ها و توهمات خود را دقیقاً شرح داده است، و جمعاً آثاری آفریده است که ارزش و اعتبار والای هنری دارد، و کارهای او را باید «بینوائی اعجاز‌آمیز» لقب داد. و در واقع کارهای او به‌اعجاز می‌نماید. «ضیافت عریان»، نخست در سال ۱۹۵۹ در فرانسه چاپ شد. و سه سال بعد در آمریکا انتشار یافت. و با آن که می‌خواستند انتشار آن را ممنوع کنند، ولی تلاش آنها به جایی نرسید.

فَنُّ مونتاز

بوروگس نوشته‌هایش را در سه ردیف سازمان‌دهی می‌کند. ردیف اول، اصل داستان است. ردیف دوم، مطالبی است که از آثار جویس و کافکا و گلدینگ و بریده‌های جراید استخراج می‌کند. و ردیف سوم، یادداشت برداری از مسائلی است که مطالب ردیف‌های یک و دو را به وجود آورده‌اند. و آنگاه بوروگس این مطالب را کم و زیاد می‌کند، قیچی می‌کند، و بی‌نظم و قاعده کنار همدیگر می‌چسباند، و با این ترتیب روایت نهائی را به دست می‌آورد. و در حقیقت همگون کردن این عناصر، به‌مشغولیات ذهنی نویسنده، و از آن مهمتر به تصادف مربوط می‌شود.

زَزی در مترو^۱

ریمون گنو^۲ (فرانسه، ۱۹۵۹)

دخترکی در پاریس

ریمون گنو، در این زمان در جست و جوی زبان تازه‌ای برای بیان مفاهیم ادبی است.

افق دست نیافتنی

مترو برای زَزی افقی است دست نیافتنی، و این دختر بچه شهرستانی که چند روزی به پاریس آمده، تا دیدنی‌های شهر را ببیند. دیدن مترو بزرگترین آرزوی اوست.

غروب وحشی در مترو

دائی جان «گابریل»، به‌استقبال زَزی، دختر کوچولوی خواهرش، به‌ایستگاه راه‌آهن اوسترلیتز می‌رود، و او را به‌خانه می‌برد، و چند روزی جاهای دیدنی پاریس را به‌او نشان می‌دهد. و در این چند روز زَزی آدمهای

۱- Zazie dans le metro

۲- Raymond Queneau

زیادی را می‌بیند، و از جمله شارل راننده تاکسی، گریدوی کفاش، تروسکائین شعبده‌باز، و موآک بیوه‌زن، و مارسلین شیرین‌زبان، و چند نفر دیگر را، در طی گشت و گذار خود می‌بیند. دای جان «گابریل»، این دختر کوچولوی بامزه را به همه جا می‌برد. در میدان انوالید، و هرجای دیگر که می‌رسند، این دخترک حرفهای بامزه‌ای می‌زند. اما او بزرگترین آرزویش دیدن مترو است، که متأسفانه به‌علت اعتصاب کارکنانش تعطیل است.

طرز بیان

«ززی در مترو»، هجدهمین اثری بود که از «کونو» به چاپ رسید، و شهرت بسیاری برای نویسنده‌اش به‌همراه آورد. بازی با کلمات، طرز بیان، شوخ‌طبعی و بذله‌گویی، و جمعاً «کلمات» در این کتاب مهمترین نقش را به‌عهده دارند. و «کونو» برای نوشتن چنین کتابی سالها زحمت کشیده، و مطالعه کرده بود. نرمش و انعطاف کلام، و فرم‌های گوناگون علم «ترکیب کلمات»، در شکل دادن به‌افکار «کونو»، بسیار مؤثر بوده‌اند. کونو معتقد بود که باید از طرز بیان معمول و فرهنگ مرسوم ادبی فاصله گرفت، و از شیوه‌ها و اصول و قواعد سفت و سخت دوری گزید، و زبان واقعی را پیدا کرد و به‌کار برد. و منظور نویسنده آن بود که با زبانی نزدیک به‌زبان محاوره، و به‌کار گرفتن کلمات و اصطلاحاتی که قشرهای گوناگون مردم به‌کار می‌برند، و توجه به‌فوتتیک^۱، به‌گونه‌ای بنویسد که حقایق اجتماعی را بهتر و مؤثرتر بیان کند.

ریمون کونو

ریمون کونو (۱۹۷۶-۱۹۰۳)، از سال ۱۹۲۹ از آندره برتوون و سوررآلیست‌ها جدا شد، و قضیه «زبان» را، آن طور که در نظر داشت دنبال

کرد، و با چند گروه ادبی که هرکدام داعیه‌ای داشتند همکاری داشت. از یک سو به‌اتفاق ژان کوال^۱، و بوریس ویان، انجمن ادبی طنزگونه‌ای به‌نام «دانش‌بندان» را به‌وجود آورد، و با گروه دیگری از همفکران ادبی خود انجمن دیگری داشتند، که ادیبان و نویسندگان معتقد به‌ادامه راه پیشینیان، را دست می‌انداختند و با نیشخند از آنها یاد می‌کردند.

کونو از بیم آن که تحولات و بازسازی‌های کلامی‌اش جنبه کاملاً روشنفکرانه داشته باشد، سعی می‌کرد در آثارش فضاهای مردمی به‌وجود آورد، و موضوعات داستانها را از زندگی ساده مردم کوچه و بازار انتخاب کند، و به‌کار خود بُعد مطلوب‌تری بدهد. و این تلاش را در رمانهای «یک زمستان سخت» (۱۹۳۹)، «پی‌یرو، دوست من» (۱۹۴۲)، و چند رمان دیگر او می‌یابیم.

ایده‌های جدید

«حتی اگر زبان دقیق و درست، و دور از قیود دست و پاگیر قواعد آن را به‌کار ببریم، و در این مورد توصیه‌های ناصحان حرفه‌ای را نپذیریم، کار ما به‌پایان نمی‌رسد، که به‌رحال از آفریدن و پرورش دادن ایده‌های جدید غافل نباید بود.»

«کونو»

شعبده بازِ لوبلین

ایساک باشویس سینگر^۱ (ایالات متحده آمریکا، ۱۹۶۰)

شکوه دنیائی نابود شده

ایساک باشویس سینگر، یهودی
آمریکائی لهستانی تبار از استادان ادبیات
ییدیش^۲ است

مرد آتش خوار

«باشاموزون» آتش می خورد، شمشیر می بلعد، روی طناب راه می رود، و هر قفلی را باز می کند... اما از قدیم گفته اند که هیچ کس در وطن خود پیغمبر نمی شود. یا شاموزون نیز که این همه هنر داشت، و در سراسر لهستان نامش بر سر زبانها بود، در زادگاهش، شهر لوبلین^۳، کسی به هنر او اهمیت نمی داد. و به تنها چیزی که توجه داشتند یهودی بودنش بود، و اعتقاد او به مذهبی، که با مذهب بقیه مردم فرق داشت. و با آن که «باشا» پیش از آن که به کنیسه یهودیان برود به میخانه های مسیحیان رفت و آمد داشت، اما این گونه کارها

۱- Isaac Bashevis Singer

۲- Yiddish زبان یهودیان اروپای مرکزی، که از شاخه های زبان ژرمانی است.

۳- Lublin شهری در لهستان در جنوب شرقی ورشو.

اصل موضوع را عوض نمی کرد، و یهودی بودنش توی ذوق دیگران می زد.

روزی بود، روزگاری بود...

«باشا» خاطرخواه یک بیوه زن جوان به نام امیلیا، از اهالی ورشو، شده بود. و حتی به خاطر او قبول کرده بود که مذهب خود را تغییر دهد! برای او اهمیتی نداشت که به دین موسی باشد یا به دین عیسی. چون در ته قلبش به هیچ دین و مذهبی معتقد نبود. اما برای رسیدن به محبوبه اش امیلیا، مانع بزرگی در سر راه او بود، و آن طلاق دادن همسرش، استرا^۱ بود، که زنی بسیار پاکدامن و با تقوی بود. بعد از بیست سال زندگی مشترک طلاق دادن او کار آسانی نبود. باشا از یهوه نمی ترسید که ناگهان صاعقه ای بفرستد و او را به علت بی انصافی در حق همسر مؤمن و وفادارش بسوزاند، بلکه شب و روز در این فکر بود که چگونه می تواند این مانع را از سر راه بردارد، و همسرش را طلاق بدهد. و چون از نظر مالی هم وضع مناسبی نداشت، این کار برای او مشکلتر می نمود.

و با آن که باشا می توانست هر قفلی را بگشاید، و هیچ دری در مقابل او ناگشوده نمی ماند، باز کردن این قفل، یعنی طلاق دادن زنش، به آسانی از عهده او بر نمی آمد...

نگاهی به سرزمین آبا و اجدادی

در داستانهای ایساک باشویس سینگر، رمز و راز و جادوگری و افسانه و حکایت به هم آمیخته است. موضوعات زمانهایش را بیشتر از تصورات و اعتقادات، و آداب و رسوم و طرز زندگی اقوام یهودی زادگاهش لهستان می گیرد. و در زیر قلم اندوهگین و در عین حال طنزپرداز سینگر، دنیائی فراموش شده، فاجعه جنگ جهانی دوم یهودیان، جهودکشی نازی ها، و

حکایات و داستانهائی که سینه به سینه و نسل به نسل در میان یهودیان لهستانی ضبط شده، و روابط خانوادگی این قوم در آن سالها، جان می‌گیرد، و این نویسنده نیویورکی، که افکاری مُدرن دارد، در آثارش چنان فضائی را خلق می‌کند. سینگر در سال ۱۹۳۵، از لهستان به آمریکا مهاجرت کرده است. پدر و پدربزرگ او از روحانیون یهودی بودند، و خود او در مدرسه دینی یهودیان در ورشو درس خوانده بود. تابلویی که با قلم او در آن ایام و از آن قوم در لهستان نقاشی شده، خیال‌انگیز و ساحرانه است، و به کارهای «شاگال»^۱ می‌ماند، اما خیالپردازی هرگز او را از بیان واقعیات دور نمی‌کند.

ایساک با شويس سينگر

ایساک با شويس سينگر، که سالها در یکی از روزنامه‌های یهودیان نیویورک مقاله می‌نوشت، در سال ۱۹۰۴ به دنیا آمده، و رُمان‌های بسیاری نوشته است، که فرزاندگی و اندیشمندی او را نشان می‌دهند. این نویسنده رُمانهایش را به زبان ییدیش می‌نویسد. رُمان «خانواده موسکات»، که در سال ۱۹۵۰ به زبان انگلیسی ترجمه شد، زندگی یک خانواده یهودی در لهستان را از سال ۱۹۱۴ تا سال ۱۹۳۹ شرح می‌دهد. در رُمان دیگری ماجرای مهاجرت یهودیان لهستان را بعد از سرکوبی شورش آنها در سال ۱۸۶۳ حکایت می‌کند. در رُمان‌های «شعبده‌باز لوبلین» (۱۹۶۰)، «سرزمین (۱۹۶۹)، و مجموعه داستانهائی «کیمیل ابله»، صحنه‌های دیگری از زندگی یهودیان لهستان را نشان می‌دهد. ایساک با شويس سينگر در سال ۱۹۷۸ جایزه ادبی نوبل را دریافت کرد.

۱. Marc Chagall نقاش فرانسوی روسی تبار، در سال ۱۸۸۷ در ویتسک Vitebsk به دنیا آمده است، و در آثارش بیشتر از فولکلور قوم یهود الهام گرفته.

مسأله یهودیان

«این نویسنده در طی داستانهائی خود، مُدام مسأله سرنوشت یهودیان را دنبال می‌کند، که در همه جا به چشم تردید به آنها می‌نگرند، و آنها نیز مُدام در حال تردیدند که آیا باید به سنت‌های خود پای‌بند باشند، یا سنت‌ها را فراموش کنند، و کاملاً مجذوب جامعه‌ای شوند که در آن زندگی می‌کنند، و جای شایسته‌ای نیز در آن ندارند».

«لتیتیا کوستا»

جاده فلاندر

کلود سیمون (فرانسه، ۱۹۶۰)

تابلوی غم‌انگیز

کلود سیمون، سرباز سواره‌نظام در صفحه

شطرنج ادبیات

سرباز ساده

همه چیز خود به خود در حافظه ژرژ، سرباز ساده گروهان سواره‌نظام روی می‌دهد، و شبی شوم و هولناک را در ماه مه ۱۹۴۰ به یاد می‌آورد، که در لجنزار جنگ، و در میان خون و گِل، شاهد مرگ فرمانده خود بود، که سوار بر اسب، و در حرکت، ناگهان به زمین افتاد... ژرژ در لحظاتی که با قطار او را به بازداشتگاه نازی‌ها می‌بردند، لحظه مرگ فرمانده‌اش را به یاد می‌آورد، و بارها این واقعه را در ذهن خود می‌شکافد و بررسی می‌کند.

شکست

سروان رکساج، فرمانده گروهان سوار در ماه مه ۱۹۴۰ با گلوله یک چتر باز آلمانی کشته شد، اما ژرژ در تصورات خود به این نتیجه می‌رسد که فرمانده آنها خود به استقبال مرگ رفته، و این سؤال در ذهن او جا می‌گیرد که

۶۵۲ / زمان‌های کلیدی جهان

آیا سروان قصد خودکشی نداشته است؟ ژرژ در جست‌وجوی این حقیقت است، و دلیل این کندوکاو ذهنی را نمی‌داند. و در هر حال به کمک «بلوم»، یکی از همقطاراننش در آن جنگ، از چند نفر که حاضر و ناظر بوده‌اند، به پرس و جو می‌پردازد، و درباره زندگی فرمانده گروهان، از «ایگلزیا»، سوارکاری که از آشنایان قدیمی سروان رکساج بوده، تحقیقاتی می‌کند.

و بعد از پایان جنگ نیز، ژرژ از دنبال کردن این قضیه دست بر نمی‌دارد، و حتی «کورین» همسر بیوه سروان را پیدا می‌کند، و با او موضوع را در میان می‌گذارد...

بازگشت مکرر امواج به ساحل

در زمان کلود سیمون، تنها این موضوع دنبال نمی‌شود، بلکه هربار داستان دیگری را می‌شنویم، مثل امواجی که به ساحل باز می‌گردند، و بازگشت آنها مرتباً تکرار می‌شود. و هرچند داستان با کند و کاو در یک واقعه آغاز می‌شود، و بازگشتی است به گذشته، اما هربار داستان دیگری به آن افزوده می‌شود، و خاطرات داستان زندگی «بلوم»، و ماجراهای زندگی «کورین»، و ارتباط قضایا با همدیگر، به زمان رنگها و جلوه‌های متنوعی می‌بخشند، و خواننده کم‌کم سرگردان می‌شود، و نمی‌داند که در کدام سو باید دنبال قضایا برود، و حتی نمی‌داند که این قضایا در کجا و چه وقت، در زمان حال یا گذشته اتفاق می‌افتد، و قلم نویسنده با مهارت داستانها را به هم گره می‌زند و از هم می‌گشاید، و ماجراها در پایان به همان نقطه آغاز می‌رسند. و قهرمان داستان، سروان رکساج را می‌بینیم که سوار بر اسب به سوی مرگ می‌شتابد. و راوی داستان شاید در وسط روز به خواب رفته است، و در آن حال صدای شم اسبها را در آن لحظات شوم می‌شنود، که به هر سو تاخت می‌کنند، و از هر سو فریاد بلند می‌شود، و دنیا به هم می‌ریزد، و دنیا در کمال بی‌خیالی و بی‌قیدی

قرن بیستم / ۶۵۳

به پریشانی و ویرانی تسلیم می‌شود.

کلودسیمون ژمانهای بسیاری نوشته است، «پالاس» ۱۹۶۲، «تاریخ» (۱۹۶۷)، «نبرد فارسال» (۱۹۶۱)، «سه قطعه» (۱۹۷۳)، و چندین ژمان دیگر از یادگارهای او هستند. این نویسنده در سال ۱۹۸۵ به دریافت جایزه ادبی نوبل توفیق یافته است.

کلودسیمون

تالیفات کلودسیمون (متولد ۱۹۱۳) را نمی‌توان به مکتب خاصی نسبت داد. کارهای او در طبقه و دسته خاصی نمی‌گنجند. ژمانهای او تابلوهائی هستند که باید به آنها نگرست و محو آنها شد. پنداری می‌خواهد احساس خود را با یک قلم مو روی یک تابلو نقاشی کند، و فضا و زمان را با رنگهای احساس خود به هم آمیزد، و خود او می‌گوید که دوست دارد خواننده‌اش مثل بیننده یک تابلو، همه چیز را با یک نظر در تابلوی ژمانهای او ببیند. و خود او در این باره می‌نویسد: «در ژمانهایم از یک طرف بین عواطف و احساسات فاصله می‌اندازم، و تداوم آنها را به هم می‌ریزم و همه را بخش‌بخش می‌کنم، و از طرف دیگر عواطف و احساسات را در وجدان آدمهای ژمان به هم متصل می‌سازم، و تداومشان را تحقق می‌بخشم.»

سطری از ژمان جاده فلاندر:

«سواران - مانند راوی داستان که در جنگل تصاویر سرگردان است - مُدام پیش می‌تازند، و باز پس می‌آیند، و در همان نقطه ثابت می‌مانند، و سُم اسبهایشان در گِل فرو می‌رود، و نقش برگهای شبدر را رسم می‌کنند...»

ژمان علمی - تخیلی

(ایالات متحده آمریکا و انگلیس، قرن بیستم)

ژمان پُر حادثه مُدرن، علوم پیشرفته و تخیلات بی‌انتها را به کار می‌گیرد. و بیم و امیدهای قرن بیستم را ارائه می‌دهد.

از «سفرهای حیرت‌انگیز» تا «جنگ دنیاها»

برای یافتن سال تولد این گونه از ژمان نباید در عهد باستان جست‌وجو کرد، بلکه منابع آن را در قرن نوزدهم باید جست، که علم در این قرن با گامهای بلند در راه پیشرفت قدم نهاد، و به‌جائی رسید که موجب تشویش و اضطراب شد.

بعضی از اجداد و پیشروان ژمان علمی - تخیلی در قرن نوزدهم به‌وجود آمده‌اند: داستان فرانکشتین^۱ (۱۸۱۸)، به‌قلم ماری شلی^۲ (۱۷۹۷-۱۸۵۱)، و بعضی از داستانهای ادگار آلن پو (۱۸۰۸-۱۸۹۴) در این مسیر بوده‌اند. اما از پدران انکارناپذیر ژمان علمی - تخیلی، دو نویسنده‌اند: اول، ژول ورن

۱ - Frankenstein

۲ - Mery Shelley

(۱۸۲۸-۱۹۰۵)، و دوم هربرت جرج ولز (۱۸۶۶-۱۹۴۶)، که تفاوت این دو نویسنده در این نکته بود، که ژول ورن علم را باعث نیکبختی بشر می‌دانست، و هربرت جرج ولز^۱، برعکس معتقد بود که علم برای بشر گرفتاری‌ها و دشواری‌های نحوست باری نیز دارد.

ژول ورون با خوش‌بینی و خیرخواهی خاص خود، ما را همراه خود به «سفر به مرکز زمین» (۱۸۶۴)، می‌برد و «از زمین تا ماه» (۱۸۶۵)، و «اطراف ماه» (۱۸۶۹)، گردش می‌دهد و تا «بیست هزار فرسنگ زیر دریا» (۱۸۶۹) را به‌ما نشان می‌دهد. و در «جزیره اسرارآمیز» (۱۸۷۴)، با رمز و اشاره به‌ما می‌فهماند که علم چگونه می‌تواند تمدن را به یک جزیره دورافتاده ببرد، و در کتاب دیگر او، «دکتر آکس» (۱۸۲۷)، علم را به دو شعبه انسان‌گرایانه و نظامی‌گرا تقسیم می‌کند. در رمانهای بعدی‌اش، «رُبور فاتح» (۱۸۶۶)، و «قصر کارپات‌ها» (۱۸۹۲)، و کتاب «آدم جاودانی» که بعد از مرگ او انتشار یافت - چهره علم تا حدودی تیره و تار می‌شود.

هربرت جرج ولز، از زاویه دیگری به پیشرفت علوم می‌نگرد، و سعی دارد که از علم برای اثبات فرضیه‌های فلسفی و سیاسی خود استفاده کند. در «ماشین برای اکتشاف زمان» (۱۸۹۶)، و «مرد نامرئی» (۱۸۹۷)، بعضی از معایب اختراعات نبوغ‌آمیز را نشان می‌دهد. در «جنگ دنیاها» (۱۸۹۸)، از ورود مریخی‌های غول‌آسا و دشمن انسانها به سیاره زمین گفت و گو می‌کند. ولز در مسیر نویسندگان اوتوپیست قدم می‌گذارد. اما او در مسیر منفی و مخالف اوتوپیست‌هایی از خمیره آلدوس هاکسلی و جرج آرول و ویلیام گلدینگ پیش می‌رود.

ریدر هاگارد^۲ (۱۸۵۶-۱۹۲۵)، با رمان «آن زن» (۱۸۸۶)، از نیاکان

Herbert George Wells - ۱

Rider Haggard - ۲

داستانهای فانتزی، و جوزف هانری رُسنی^۱، از پیشگامان رمان علمی - تخیلی است، این نویسنده در کتابی که در سال ۱۸۸۷ انتشار یافته، از کسانی که علم را در دشمنی با انسان به‌کار می‌گیرند، داستان می‌گوید.

سالهای طلایی رمان علمی - تخیلی

هرگو جرنسباک^۲، در آوریل ۱۹۲۶ نخستین مجله اختصاصی داستانهای علمی - تخیلی را در آمریکا به نام Amazing Stories به‌وجود آورد، و در سال ۱۹۲۹، مجله دیگری به نام Science Wonder Stories انتشار یافت، که برای نخستین بار اصطلاح «علمی - تخیلی»^۳ را به‌کار برد، و سپس مجلات دیگری در این محدوده به‌دنیای مطبوعات شتافتند، و بدین گونه سالهای طلایی داستانهای علمی - تخیلی آغاز شد.

در داستان «دنیای پری گونه» به‌قلم تولکین، رمان علمی - تخیلی، با عجایب و داستانهای فانتزی پیوند می‌یابد. هوارد فیلیپ لاکرافت^۴ (۱۸۹۰-۱۹۳۷)، در داستانهایش، دلهره و وحشت را به‌این نوع از رمان می‌افزاید. آبراهام مریٹ (۱۸۸۴-۱۹۴۳)، ادگار بروگس، و رُبرت هوارد (۱۹۳۶-۱۹۰۶)، با تغییراتی در این فضا داستانهای فانتزی قهرمانی را خلق کردند، و «ری برادبوری» در رمان «وقایع مریخی» (۱۹۶۱)، فانتزی و شعر را به‌این گونه رمان افزود.

رُبرت هین لین^۵ (متولد ۱۹۰۷) در رمان «زمین بیگانه»، سخنگویی اندیشه‌های لیبرالی را در رمان علمی - تخیلی به‌عهده گرفت.

Joseph Henri Rosny - ۱

Hugo Gernsback - ۲

Science-Fiction - ۳

Howard Philips Lovecraft - ۴

Robert Heinlein - ۵

آلفرد اِثِن وان وُگت (متولد ۱۹۱۲)، منطق و ریاضیات را وارد این رُمان کرد، تئودور استورجن، سعی کرد به رُمان علمی - تخیلی ظرافت شاعرانه بدهد، و با این نوع داستانها کودکان را مجذوب کند، و برای این منظور رُمان «بلوری که فکر می‌کند»، و چند رُمان دیگر را، نوشت.

فیلیپ جوزه فارمر (متولد ۱۹۱۸)، عشق و عاشقی را در رُمان «دلدادگان بیگانه»، با رُمان علمی - تخیلی درآمیخت. «ریچارد ماتسون» (متولد ۱۹۲۹) مسائل و قضایای پلیسی را با رُمانهای «من یک افسانه‌ام» (۱۹۵۴)، و «مردی که کوتاه شد» (۱۹۵۲)، به‌صحنه داستانهای علمی - تخیلی آورد.

در رُمانهای علمی - تخیلی فردریک براون (۱۹۷۲-۱۹۰۶)، طنز نیز به‌داستان افزوده می‌شود. کلیفورد. د. سیماک (متولد ۱۹۰۴) در رُمان «فردای سگها» (۱۹۵۲-۱۹۴۴)، از سرزمینی سخن می‌گوید که انسانها و سگها رو در روی هم قرار می‌گیرند. فریتز لیسر (متولد ۱۹۱۰)، داستانهای علمی - تخیلی‌اش با جادوگری آمیخته‌اند، اما در رُمان «ولگرد» (۱۹۶۴)، این نویسنده به‌جنبه‌های مُدرن و علمی این نوع از رُمان توجه می‌کند.

در دهه‌های پنجاه و شصت قرن بیستم، گروهی از نخبگان در این راه قدم گذاشتند، و آثاری به‌وجود آوردند که غالباً اضطراب‌آمیز و هیجان‌انگیزند: گوردوینر اسمیت^۱ (۱۹۶۶-۱۹۱۳) در رُمان «خداوندان اندیشه»، و راجر زلازنی^۲ (متولد ۱۹۳۷) در رُمان «خداوند روشنائی» اساطیر مصر و هند را در این داستانها به‌یاری می‌گیرند. رابرت سیلور پرگ نیز رُمان «مُوناد^۳های شهری» (۱۹۷۱) می‌نویسد، که با «۱۹۴۸» اثر جُرج اُرول و «بهترین دنیاها»

۱ - Cordwainer Smith

۲ - Roger Zelazny

۳ - Monades به‌نظر لیب نیتز فیلسوف و ریاضی‌دان آلمانی، موجودات از مُنادهایی ساخته شده‌اند که بین آنها هماهنگی قبلی وجود دارد.

به‌قلم آلدوس هاکسلی قابل مقایسه است. «اورسولا. ک. لوگوئین» از پیروان نظریات سوسیالیستهای تخیلی، و فرانک هربرت (متولد ۱۹۲۰)، مؤلف رُمان عرفانی «دون»، و «آرتور. سی. کلارک» انگلیسی متولد (۱۹۱۷) نویسنده «آدیسۀ فضائی» و ایساک آسیموف (نویسنده‌ای از اتحاد شوروی)، خالق داستانهای درباره «آدمک مصنوعی»، از نویسندگان نخبه رُمانهای علمی - تخیلی هستند.

New Worlds

رُمان علمی - تخیلی، که در سیر تکاملی خود ابعادی روشنفکرانه یافته بود، در دهه شصت افکار و نظریه‌های مرسوم در آن ایام را جذب کرد. فضای داستانهای ساموئل دلانی، هارلن الیسون، و رُمان اسپیرنر کدیک، نویسندگان آمریکائی به‌آثار «بوروگس» نزدیک بود، و اما در انگلیس بیشتر نویسندگان داستانهای علمی - تخیلی، با مجله New Worlds همکاری داشتند، که مدیریت آن را میکائیل مورگوک (متولد ۱۹۳۹) به‌عهده داشت. جان برونر (متولد ۱۳۰۹)، بریان آلدیس (متولد ۱۹۲۵)، کریستوفر پریست (متولد ۱۹۴۳)، یان واتسون (متولد ۱۹۴۳) و جی. ج. بالارد، از نویسندگان این مجله بودند.

سرزمین این رُمان

رُمان علمی - تخیلی، که در انگلیس و فرانسه متولد شد، و در ایالات متحده آمریکا رشد و گسترش یافت. در جهان بیشتر به‌آنگلوساکسون‌ها منسوب شده است، هرچند که در این محدوده، نویسندگان معتبر و ارزنده‌ای در اتحاد شوروی هنرنمایی کرده‌اند - و بعضی از آنها علم و تخیل را به‌منظور

تبلیغات سوسیالیستی به کار گرفته‌اند - ایوان افرمف^۱، آثارش با قوی‌ترین ژمانهائی از این نوع پهلو می‌زند، و بوریس (متولد ۱۹۲۳)، که طنزی کافکا گونه را در این نوع از رمان به کار گرفته است. در لهستان نیز استانیلاس لیم (متولد ۱۹۲۱) از آفرینندگان نام‌آور این ژمان است. در فرانسه، گروهی از نویسندگان کم و بیش معتبر، مکتب خاصی در این محدوده به وجود آورده‌اند، که رنه بارژاول^۲ (متولد ۱۹۱۱)، پی‌یر بول^۳، نویسنده ژمان «ستیاره میمون‌ها» در صدر این گروه قرار گرفته‌اند. و چند نویسنده دیگر، میشل دموت (متولد ۱۹۳۹)، میشل ژوری (متولد ۱۹۳۴)، ژان پی‌یر آندِرُون (متولد ۱۹۳۷)، و ژرارکلین (متولد ۱۹۲۷)، نویسنده ژمان «خداوندان جنگ»، به جنبه‌های مدرن ژمان علمی - تخیلی در آثارشان توجه کرده‌اند.

بهشت

خوزه لزامالیمایا^۱ (کوبا، ۱۹۶۰)

بهشت گمشده

طرز مطرح کردن زمان، و قرار دادن جهان در یک اتاق در بسته، باعث شده است، که او را «مارسل پروست مناطق حازه» لقب داده‌اند.

قدرت انقلاب

خوزه لزامالیمایا می‌گوید: اگر انقلاب نیرومند باشد، باید بتواند که بهشت را نیز اداره کند.

فاجعه‌ای در یک انقلاب

به محض آن که ژمان بهشت در کوبا منتشر شد، جنجال به پا کرد. نکته‌های عجیب و ابهام‌آمیزی در این ژمان بود، و تعهدات انقلابی و اجتماعی در آن جایی نداشت. خولیو کورتازار، نویسنده آرژانتینی، درباره آن نوشت: «برای آن که به چنین بهشتی دسترسی پیدا کنیم، باید پاکی و معصومیت کودکان را داشته

۱ - Jose Lezama Lima

۱ - Ivan Efremov

۲ - René Barjavel

۳ - Pierre Boule

باشیم.» انقلابیون ریشوی کوبائی پاکی و معصومیت را در چیزهای دیگری می‌دیدند. ولی به هر ترتیب، «خوزه لزامالیمایا»، از سرنوشت شومی که گریبان «رینالدو آرناس» نویسنده آتشین سخن کوبائی را گرفت، و به اردوگاه تهنذیب اخلاق فرستاده شد، در امان ماند.

شعر، رساله یا ژمان؟

این ژمان با ساختار باروک، مجموعه‌ای از فرهنگهای منطقه، و شاهکاری است شاعرانه، به قلم نویسنده‌ای مقتدر. که داستان یک خانواده است. و زندگی‌نامه تخیلی‌آمیز نویسنده آن... «بهشت»، مسائل حاشیه‌ای، بررسی و شرح دقیق مسائل ماورای طبیعی، و خاطره‌ها و آرزوها و رؤیاهای و عناصر و مواد همه فرهنگ‌های بومی، و اسطوره‌های قدیم و جدید را بهم می‌آمیزد، و به‌گذری سطحی اکتفا نمی‌کند، و در هر مورد به اعماق می‌رود، و جمعاً وسعت اطلاعات نویسنده را می‌رساند.

خولیو کورتازار می‌نویسد: «این ژمان، سفری است افسانه‌ای به اعماق حقایق کوبا، که دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها را به‌ما نشان می‌دهد.» قرار دادن این همه مطلب، آن هم به‌صورتی درهم برهم، در کنار همدیگر، حتی آگاه‌ترین خوانندگان را به‌حیرت می‌اندازد. خوزه لزامالیمایا، که از جیمز جویس و مارسل پروست تأثیر پذیرفته بود، در آثارش چنان از زندگی دور و بر و محیط خود سخن می‌گوید که پنداری با آن غریبه است، در وطن خود احساس غربت می‌کند، زندگی روزانه در نظر او مثل زندگی در دوردست است، و گوئی از دوردست خیال به‌واقعیات نزدیک می‌نگرد.

خوزه لزامالیمایا

خوزه لزامالیمایا (۱۹۷۶-۱۹۱۲)، از سال ۱۹۴۴ مدیریت مجله Origines

را به‌عهده داشت. این مجله به‌شاعران کوبا امکان می‌داد که در زمینه‌های گوناگون دنیای شعر طبع آزمائی کنند، و به‌تحقیق و تتبع ادبی بپردازند. و خود او نیز از سال ۱۹۳۷ به‌بعد اشعار و منظومه‌ها و داستانها، و ژمان «بهشت» را به‌تدریج به‌چاپ سپرد. خوزه لزامالیمایا برخلاف بسیاری از نویسندگان آمریکای مرکزی و جنوبی، نه تبعیدی بود، و نه به‌سفرهای دور می‌رفت، و غالباً از خانه به‌کافه‌ای می‌رفت، که پاتوق او بود، و دوستانش در آنجا گرد می‌آمدند، و همه دنیا را در این کافه می‌دید، و آنچه می‌جست در آنجا می‌یافت. بعد از «بهشت»، ژمان دیگری به‌نام «جهنم» را نوشت، که ناتمام ماند.

ژمان‌نویسان کوبا

نویسندگان آمریکای جنوبی ژمانهای زیادی نوشته‌اند، که اکثراً از نظر ساختار و موضوع نوآوری‌هایی دارند. و برای نمونه می‌توان از گیرمو کابرا اینفاتته (با ژمان سه پیر غمگین)، و مینه وروساردوی (با ژمان بارزوکو)، و رینالدو آرناس (با ژمان دنیای توهم‌آمیز) نویسندگان کوبائی؛ و مانوئل پوئیچ، نویسنده آرژانتینی؛ و سالوادور الیزوندو، نویسنده مکزیکی، نام برد.

رُمانِ نو

(فرانسه، ۱۹۶۵-۱۹۵۵)

با زیر سؤال بردن روایت موضوع و اشخاص داستان، و ایجاد پایه و اساس دیگری برای این منظور، به قول بعضی‌ها، هدفی جز نابودی داستان و محو نویسنده آن نداشتند.

مداد پاک‌کن‌ها (۱۹۵۳)

در دهه پنجاه قرن بیستم گروهی تصور می‌کردند که رُمان سنتی بالزاک‌وار - و حتی رُمان با تغییر و تحوّل آن به شیوه جویس و پروست - دورانش به سر رسیده، و قدرت و اهمیتش را از دست داده، و هنگام آن فرا رسیده است که دریافت تازه‌ای از رُمان را جایگزین آن کرد، و گذشته را از بیخ و بُن برکند. در سال ۱۹۵۳، «مداد پاک‌کن‌ها» به قلم آلن رُب گری به^۱ (متولد ۱۹۲۲) انتشار یافت نویسنده این رُمان مدّعی بود که با این اثر یک قرن سنت رُمان را از میان برداشته، و سبک تازه‌ای را به جهان عرضه کرده است. مؤلف «مداد

Alain Robbe Grillet -۱

پاک‌کن‌ها»، ساختار و مقاصد و اهداف رُمان را کنار گذاشته بود. و رُمان او مجموعه‌ای بود از عناصر عینی و بازتاب‌عریبان و دقیق آنها، بدون هیچ‌گونه بررسی و موشکافی، نه نظم و ترتیبی در میان بود و نه روانشناسی و نه فکر و عقیده‌ای. بلکه سراسر رُمان نوسانی بود در لابه‌لای احساسات ناپایدار، بدون حضور ضمیر آدمی. و تنها چیزهایی بی‌منظور بیان شده بود. همه چیز عینی و مادّی بود، و ذهنیات و اندیشه در آن جایی نداشت. نکته دیگر آن که در «مداد پاک‌کن‌ها»، تکنیک‌های غیر روایی به کار رفته بود، و دأستان به صورتی پیچ در پیچ و حلزون‌وار گسترش یافته بود.

عصر سوءظن (۱۹۵۶)

الن رُب گری به نظریه پرداز اصلی و سخنگوی رُمان نو بود. اما او در این راه پیشگام نبود. ساموئل بکت دو سال قبل از «مداد پاک‌کن‌ها»، Molloy را انتشار داده بود، و ناتالی ساروت^۱، در سال ۱۹۳۲ Tropisme را به چاپ سپرده بود، که این تألیفات بیماری تردید و سوءظن را در جان رُمان انداخته بودند. در سال ۱۹۴۸، «چهره یک ناشناس»، از ناتالی ساروت انتشار یافت، که ژان پل سارتر آن را «ضد رُمان» توصیف کرد. در سال ۱۹۵۶ همین بانوی نویسنده، مجموعه مقالاتی را که در نقد رُمانهای او نوشته بودند، همراه با نظریات و اعتقادات خود درباره رُمان مدرن، در کتابی با عنوان «عصر سوءظن» منتشر کرد.

دگرگونی (۱۹۵۷)

میشل بوتور^۲ (متولد ۱۹۲۶)، که در یک خانواده بورژوازی روشنفکر

Nathalie Sarraute -۱

Michel Butor -۲

پرورش یافته بود، در ابتدا چنان به رُمان سنتی پای بند بود، که حتی وقتی آثار کافکا و جویس و پروست را می خواند، احساس می کرد که به ادبیات «خیانت» کرده است!... اما کم کم تغییر جهت داد. مدتی به کار تدریس مشغول شد، اما نتوانست فضای تنگ درس دادن در مدرسه را تحمل کند، و پیشنهاد انجام مأموریتی را در مصر با روی خوش پذیرفت، و از فرانسه بیرون رفت. گوئی سلامت را در دوری از وطن می جست، تألیفات او مانند کارهای ناتالی ساروت، نه تحریک آمیز بود و نه از نظر بیان پیچیدگی داشت. بلکه در ظاهر، رُمان او با عنوان «گذری از میلان» (۱۹۴۵)، شیرین و دلچسب بود. و این رُمان گزارش زندگی کسانی است که در یک ساختمان زندگی می کنند، از شش بعداز ظهر تا صبح، و رُمان دیگر او، «کاربردِ زمان» (۱۹۵۶)، گزارش وضع و حال یک کارمند تازه کار بانک است در «بلستن»^۱، شهری در انگلیس، و وقایع و توطئه های داستان منحصر به این کارمند است و لاغیر. و هرچند همه چیز به آرامی و بدون هیچ اتفاقی می گذرد، اما نویسنده مثل یک شطرنج باز ماهر با این مهره خود، بدون برخورد با مهره های دیگر بازی می کند، و آن را پس و پیش می برد.

اما میشل بوتور، با رُمان «دگرگونی» (برنده جایزه ادبی رنودو ۱۹۵۷) به شهرت رسید. حوادث این رُمان در طول یک سفر با قطار از پاریس به رُم اتفاق می افتد. و مسافری که با این قطار به رُم می رود، در طی سفر از نظر دورنی دگرگون می شود، و انگیزه های این دگرگونی با روانشناسی ارتباط ندارد، بلکه طولانی بودن سفر باعث تغییراتی در فضای روانی این مسافر، و در نتیجه دگرگونی حال او می شود. میشل بوتور غالباً در آثارش به نقل و گزارش می پردازد، و در خط سیر قهرمان او مسائل و حوادث روی می دهد. در «درجه ها» (۱۹۶۰)، محل وقوع داستان پیش از هر چیز دیگر اهمیت دارد. این

نویسنده به موازات این نوع نوآوری ها، یک نقد ادبی بسیار مفصل هم نوشته است، که در یک کتاب چند جلدی چاپ شده، و از نظر ادبی ارزشمند است.

«در لایبرنت» (۱۹۵۹)

در سال ۱۹۵۳، رولان بارت (۱۹۸۰-۱۹۱۵)، رساله انتقادی خود را با عنوان «درجه صفر نوشتار» منتشر کرد. داستانهای «مسافر» (۱۹۵۵)، حسادت (۱۹۵۷)، و چند داستان دیگر نیز از آلفن رُب گری به انتشار یافت. در این داستانها یک رشته مناظر کوتاه و سینماگونه به سرعت از جلوی چشم می گذشتند: بالکن یک ساختمان، یک درخت موز، زنی که نامه ای در دست داشت و از پنجره ای به کوچه خم شده بود، چند نفر که دور یک میز غذا می خوردند، و هزارپائی که روی دیواری له شده بود، و کارگرانی که با همدیگر حرف می زدند و به سوی مزرعه می رفتند و بعضی از جمله هایشان به گوش می رسید، و این گونه چیزها در دنیال همدیگر جای می گرفتند و می گذشتند، و نویسنده با یک نگاه چیزهایی را می دید، و به دنبال این نگاه، دیدنی هایش را نقل می کرد، و چیزی بر آن نمی افزود. و در واقع آلفن رُوب گری به وقایع را می دید و نقل می کرد، و نمی خواست شرح و تفسیری از خود بر آنها بیفزاید.

در داستان «در لایبرنت» (۱۹۵۵)، رؤیاهای یک مرد در حال احتضار را باز می گوید. اما از «لایبرنت» بیرون نمی رود: جنگ است. و بعد از شکست، سربازی به شهر خالی از سکنه بازگشته است، تا اسباب و اثاث رفیقش را که کشته شده، از شهر بردارد و با خود ببرد. در میان ویرانه های شهر سرگردان می شود، و دنبال کودک سرگردانی به چند خانه می رود. هیچ اتفاقی نمی افتد. دشمن سر می رسد و شهر را متصرف می شود. سرباز فرار می کند، و ظاهراً در حین فرار کشته می شود. و اما کاملاً معلوم نیست که چه کسی مرده است، و چه کسی در حال احتضار است و در آخرین لحظات این داستان را حکایت

می‌کند. و با این ترتیب کسی از لایبرنت بیرون نمی‌آید.

الن ژب گری به در کتاب «برای یک ژمان نو» (۱۹۶۳)، نظریه‌های خود را شرح می‌دهد.

دادگاه تفتیش عقاید (۱۹۶۲)

ژرپینیه^۱ (متولد ۱۹۰۹)، که از ساموئل پکت سخت تأثیر پذیرفته بود، شوخ‌طبعی و مسخرگی را با داستان می‌آمیزد. در یکی از داستانهایش، در دادگاه تفتیش عقاید، مردی در مقابل قضات ایستاده است و هرچه از او می‌پرسند، چیزی نمی‌گوید. حتی «آری و نه» نمی‌گوید. آن وقت است که نویسنده عصبانی می‌شود، و از زبان رئیس دادگاه بر سر او فریاد می‌زند: «آهای! بریز بیرون! وقت زائیدن!»

ژان ریکاردو (متولد ۱۹۲۳)، در «رصدخانه گن» (۱۹۶۱)، و «فتح قسطنطنیه» (۱۹۶۵)، مسائل تازه‌ای را در ژمان تجربه کرده است. بعضی دیگر از ژمان‌نویسان را، بی‌آن که ادعائی دانسته باشند باید در کنار این نوآوران آورد: مارگریت دوراس، ژان کیه ژول (متولد ۱۹۱۰)، ناتالی ساروت، کلود سیمون، گلود آلی به (متولد ۱۹۲۲)، از این گروهند.

افتخار و انحطاط

ژمان نو در سراسر جهان، در محافل روشنفکران تأثیر گذاشته است، و به‌خصوص در محافل دانشگاهی آمریکا، آلن ژوب گری به را به‌عنوان سخنگوی ژمان نو شناخته‌اند، و او نیز آمریکا را در ارض موعود خود می‌شناسد، و در کتاب «طرحی برای یک انقلاب در نیویورک» (۱۹۷۰)، می‌نویسد: «نیویورک برای ماجای بی نظیری است. چون در اینجا هیچ چیز

۱- Robert Pignat

طبیعی نیست. و شاید به‌همین علت برای من شهر ایده‌آل است!»

ژمان نو، در ژمان‌نویسان آمریکای جنوبی نیز مؤثر بوده است، و آنها جرأت یافته‌اند که بسیاری از قید و بندهای نویسندگان کلاسیک را نادیده بگیرند، و بی‌قیدانه‌تر بنویسند. و به‌رحال این صفحه تاریخی یا غیر تاریخی ژمان، ظاهراً ورق خورده است.

گذرگاه معجزات

نجیب محفوظ (مصر، ۱۹۶۲)

تصویر دیگری از مشرق زمین

از رنسانس ادبیات عرب، تا رشد و
گسترش رُمان

در بُن بستِ مورتیه

در کوچهٔ بن بستِ مورتیه، دانه‌ها و برگهای گیاهان را برای داروخانه‌ها و تهیهٔ ادویهٔ مخدّر می‌سایند. این کوچه چندین قهوه‌خانه دارد، و آدمهائی که در آن رفت و آمد می‌کنند، گوئی از یک تابلوی نقاشی بروزل^۱، یا یکی از رُمانهای امیل زولا بیرون آمده‌اند. زن دلالهٔ فضول و پرحرف و در عین حال تودل‌برو، که برای داوطلبان ازدواج زن پیدا می‌کند، قهوه‌چی زن‌صفت، و مرد لافزن معلول، دندان‌ساز بی‌ایمان، وحیده، مروارید این جمع، که یک پانداژ او را به‌تور انداخته است، و پیرمردی که می‌خواهد به‌مگه برود، و افرادی مانند آنها...

رُمان‌نویس و داستان‌سرا

دنیائی که نجیب محفوظ در «گذرگاه معجزات»، و چهل رُمان و مجموعه

۱. Bruegel چند نقاش بداین نام در یک خانواده از تبار فلامان، در بلژیک به‌وجود آمده‌اند.

داستان و روایت به‌وجود آورده، چنین آدمهائی دارد. در رُمانهای سه گانه: «بُن بست دو قصر»، «قصر تمایلات»، و «باغ گذشته»، وقایع زندگی یک خانوادهٔ بورژوا را در قاهره، از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۱۹ حکایت می‌کند، و ما را با زندگی روزانه و خانوادگی احمد عبدالجواد، تاجر برنج و خشکبار و صابون، آشنا می‌سازد، که با هزار گونه مشکل روبه‌رو می‌شود، اما این مرد در سخت‌ترین روزهای زندگی از خوشگذرانی و تفریح دست برنمی‌دارد.

نجیب محفوظ زبان زنده و پُر جوشِ مردم را برای بیان منظور خود برمی‌گزیند، و آدمها در گفت و شنودهایشان صمیمی و راحت حرف می‌زنند، و هرکدام کلمات و اصطلاحات مخصوص قشر و طبقهٔ خودشان را به‌زبان می‌آورند، به‌همین علت فضای داستان بسیار گرم و پُر از تنوع است. نجیب محفوظ از وارثان شایستهٔ نویسندگان رالیست و ناتورالیست قرن نوزدهم اروپاست.

نجیب محفوظ

در سال ۱۹۱۲ متولد شد، رُمانهای «دزدان و سگها» (۱۹۶۲)، «مسیر» (۱۹۶۴)، «گدا» (۱۹۶۵)، از جمله کارهای اوست. جایزهٔ ادبی نوبل سال ۱۹۸۸ به‌او تعلق گرفت.

رُمان در سرزمین‌های عربی

رُمان در پایان قرن نوزدهم از راه ترجمه وارد دنیای عرب شد. و به‌تدریج رُمان‌نویسانی در سرزمین‌های عربی پیدا شدند، که آثارشان لحن و رنگ محیط و محل زندگی آنان را داشت. در لبنان، جبران خلیل جبران، میکائیل نُعیما (پدران و فرزندان، ۱۹۱۷)، لیلا بعلبکی، جمال جبر (بعد از رگبار، ۱۹۵۴)، قدم به‌صحنهٔ رُمان‌نویسی می‌گذارند، و بعضی از آنها کتابهایشان را به‌زبان فرانسه می‌نویسند، در مصر، محمدحسین هیکل (زینت، ۱۹۱۴)،

المزینی (ابراهیم نویسنده، ۱۹۳۱)، طه حسین (کتاب ایام، ادیب یا ماجرای غربی)، یحیی حقی (چراغ معبد، ۱۹۴۳)، عبدالرحمن شرفاوی (زمین، ۱۹۵۴)، ژمان‌هایی نوشتند که در فضای سنتی مردم آن سرزمین‌ها سیر می‌کردند.

در آفریقای شمالی، کاتب یاسین (۱۹۸۹-۱۹۲۹)، مؤلف ژمان «نجم»، محمود دیب (متولد ۱۹۲۰)، مولود فرعون (۱۹۶۳-۱۹۱۳)، مولود مامری (۱۹۸۹-۱۹۱۷)، آثار متعددی خلق کردند، و دریس شرایبی (متولد ۱۹۲۶)، و طاهرین جلون (متولد ۱۹۴۴)، از نویسندگان مراکشی، ژمانهای خود را به زبان فرانسه نوشتند.

یک ژمان‌نویس پیشگام

در سال ۱۸۵۵ در پاریس ژمانی به زبان عربی منتشر شد، که می‌توان آن را نخستین ژمان عربی دوران مدرن نام داد. این ژمان با عنوان «پا روی پا»، تا حدودی رنگ و بوی ژمان پیکارسک را دارد، و فلسفه گنوسی^۱ را تبلیغ می‌کند، و خواننده را در خاور نزدیک گردش می‌دهد، و حوادث و ماجراهای بد و خوبی را که در زندگی قهرمان اتفاق می‌افتد، شرح می‌دهد، که پنداری شرح حال و روز خود نویسنده است. نویسنده این ژمان، فریس الشیدیاک (۱۸۸۷-۱۸۰۴)، مسیحی مارونیت لبنانی بود، که مذهب پروتستان را پذیرفت، و به مصر و قبرس و قسطنطنیه و اروپا سفر کرد. مدتی نیز به اسلام گرایش یافت، و عاقبت به آئین گنوسی روی آورد. ژمان «پا روی پا»ی او را رنه. اِر کاوان، به زبان فرانسه ترجمه کرد، و در سال ۱۹۹۱ کانون انتشاراتی «فیوس» آن را به چاپ رساند.

۱. گنوسی - فلسفه و آئینی که پیروان آن مدعی بودند که معرفت عالی به طبیعت و صفات الهی را دارند، و حکمت گنوسی معجزونی از اعتقادات نوافلاطونی و شرفی درباره اخلاق و کاینات است.

کیوتو^۱

کاواباتا یازوناری (ژاپن، ۱۹۶۲)

پایتخت قدیم

کاواباتا یازوناری، هرچند برخلاف آنچه می‌گویند، معتقد به بازگشت به گذشته نبود، اما دگرگونی‌های ژاپن مدرن را با ناراحتی و نگرانی می‌پذیرفت، و «کیوتو»، ژمان گسست بین دو ژاپن سنتی و مدرن، و نوعی عصیان است.

خواهران دوقلو

شیکو، و ناکو، خواهران دوقلو، در بچگی پدر و مادرشان را از دست می‌دهند، و جداگانه بزرگ می‌شوند، و در ابتدای جوانی همدیگر را باز می‌یابند. اما دچار احساسات مبهمی می‌شوند. زیرا در دو خانواده و با دو فرهنگ بسیار متفاوت پرورش یافته‌اند. و به همین علت نمی‌توانند همدیگر را درک کنند، و با هم کنار بیایند، و ناچار از هم جدا می‌شوند. به آن امید که در سالهای بعد باز همدیگر را ببینند.

انحطاط سریع

اما ژمان «کیوتو»، فقط به شرح این ماجرا محدود نمی‌شود. «کیوتو» پایتخت قدیم ژاپن است، که در قرن هشتم از روی نقشه شهر «شنگن د تانگ»، پایتخت بسیار قدیم چین ساخته شده است. و امروز در ژاپن، پس از فاجعه هیروشیما، و پذیرفتن تمدن غرب، آن هم به حد افراط، کیوتو دیگر آن کیوتوی قدیم نیست، و رو به انحطاط نهاده، و هرچند از نظر اقتصاد و ثروت به اوج رسیده، ساختمانهای جدید منظره زشتی به آن بخشیده است. و این شهر که روزگاری بافت بسیار موزون و زیبایی داشت، و مظهری از تمدن قدیم ژاپن بود. حالا با ساختمانهای بلند، و تغییر بافت آن، به صورت یک شهر مدرن و در عین حال زشت درآمده است.

راه پیمائی آرام به سوی مرگ

ژمان، همراه با حرکت آرام و گذران فصل‌های سال پیش می‌رود، و شادی‌های باشکوه و با عظمت دوران گذشته را حکایت می‌کنند، که اندوه ناپودی آن چشم اندازها را به دنبال دارد. «کیوتو»، در عین حال انعکاس آشفستگی و هراس درونی نویسنده است، که در جوانی مجذوب دانش و زیباشناسی اروپائی شده، و سپس متوجه می‌شود که آمریکائی شدن اجباری جامعه ژاپنی چه عواقب تلخ و زیان‌باری را به وجود آورده است. در این داستان می‌توان اندوه بزرگ نویسنده را احساس کرد، که پنداری آرام آرام به سوی مرگ می‌رود. مرگ خودخواسته.

کاواباتا - یازوناری

کاواتا یازوناری در سال ۱۸۹۹ به دنیا آمد. خانواده‌اش در ایام کودکی او پراکنده شدند، و او در تنهایی و انزوا به دوران جوانی رسید. و در سال ۱۹۲۱

مجله «اندیشه نو» را پایه‌گذاری کرد، که با نهضت‌های هنری آن عصر همگام بود. در سال ۱۹۲۶ ژمان «رقاصه ایزو» را منتشر کرد. اما در سالهای بعد، که به سن پختگی رسید، طرز فکر و فلسفه او در زندگی به کمال نزدیک شد. در سال ۱۹۴۸، «سرزمین برفی» را به چاپ سپرد، که ژمانی عاشقانه بود، و داستان عشق یک مرد شهرنشین به یک گیشا، در یک نقطه کوهستانی بود. هیجانانگیز این عشق در آن منطقه برف‌آلود و سفیدپوش به تفصیل در این ژمان توصیف شده است. ژمان‌های «ابری از پرندگان» (۱۹۵۱-۱۹۴۹)، «غرش در کوهستان» (۱۹۵۴-۱۹۴۹)، «دریاچه» (۱۹۵۵)، از دیگر آثار او هستند. در «دریاچه» داستان مردی را حکایت می‌کند که از بی‌تناسب بودن اندام خود، و از خاطرات ایام کودکی‌اش رنج می‌برد، و به مرگ می‌اندیشد، و ژمانی است پر از اندوه و زیبایی.

کاواباتا - یازوناری در سال ۱۹۶۸ جایزه ادبی نوبل را دریافت کرد، و در سال ۱۹۷۲ با خودکشی به زندگی خود پایان داد.

جاذبه نامرئی

«در دنیای بودا وارد شدن بسیار آسان است، و چه دشوار است ورود به دنیای دیوها... معمولاً هنرمند از صداقت و نیکی و زیبایی الهام می‌گیرد، اما در هر حال این تمایل بسیار نیرومند در او وجود دارد که در مسیر ناهموار دنیای دیوها قدم بگذارد، و این تمایل در آشکار و نهان، و همراه با ترس و تردید، او را به سوی خود می‌کشد».

از خطابه کاواباتا - یازوناری

در هنگام دریافت جایزه نوبل

۱- geisha (ژاپنی) زنی تعلیم دیده، که مجلس مردان را گرم می‌کند.

قرن روشنائی‌ها

آله خو کارپنتیر^۱ (کوبا، ۱۹۶۲)

خسونت و عشق

آله خو کارپنتیر یا ماشین کشف زمان،
کسی است که تاریخ انسان را می‌نویسد
و تاریخ جهان را

در هاوانا

در هاوانا، سوفیای پانزده ساله و کارلوس ده ساله پدرشان را از دست می‌دهند، و سرپرستی آن دو، و پسرعمویشان «استپان»، به «کوسمه»، که املاک پدری آنها را اداره می‌کند، واگذار می‌شود. بچه‌ها کم‌کم بزرگ می‌شوند، و در دنیائی جدا از دیگران، در ذهن خود یک دنیای افسانه‌ای را خلق می‌کنند.

انقلاب در جزیره

مرد ناشناسی به نام ویکتور هوگس از راه می‌رسد، که در هائیتی به تجارت مشغول بوده است، و به گونه‌ای سحرآمیز در زندگی و دنیای اندیشه‌ها و تصوّرات این سه جوان قدم می‌گذارد. ویکتور فراماسون است، و پلیس در

Alejo Carpentier - ۱

۶۷۶ / زمان‌های کلیدی جهان

تعقیب اوست، چندی بعد ویکتور و این سه جوان همراه و همگام با یکدیگر، با کشتی از هاوانا به «پُرت دوپرنس» مرکز هائیتی می‌روند، که در آن هنگام سیاهان در آنجا سر به شورش برداشته‌اند. ویکتور از آنجا با استپان به پاریس می‌رد، اما سوفیا را که به او دل بسته، همراه نمی‌برد، و فرانسه در آن وقت، ایام پس از انقلاب کبیر را می‌گذرانند. و روبسپیر قدرت را در دست دارد. ویکتور به ژاکوبین‌ها می‌پیوندد، و مأمور می‌شود که به گوادلوپ برود، و شعله‌های انقلاب را در آنجا برافروزد، و فرمان لغو بردگی و برپا کردن گیوتین و نابود کردن مخالفان را با خود به آنجا ببرد. استپان همراه او می‌رود، و با ورود ویکتور وحشت و ترور در جزیره حکمفرما می‌شود، روز نهم ترمیدور^۱، روبسپیر، معبود ویکتور، سقوط می‌کند، اما ویکتور در جزیره همچنان فضای انقلاب را نگاه می‌دارد. جنگ دزدان دریائی با انگلیسی‌ها، و اتفاقات دیگر موجب می‌شود که بردگی همچنان در جزیره باقی بماند. استپان را برای انجام مأموریت‌های انقلابی به «کاین»^۲ و پاراماریبو، می‌فرستند، و او پس از چند ماه به کوبا باز می‌گردد، و سوفیا را باز می‌یابد، که شوهر کرده است، اما شوهر سوفیا می‌میرد، و سوفیا بیوه می‌شود. استپان عشق خود را به او ابراز می‌کند، و پاسخ دلخواهی نمی‌شنود. سوفیا به کاین می‌رود، و به ویکتور، معبود خود، می‌پیوندد. اما در آنجا زیاد دوام نمی‌آورد، و ویکتور را رها می‌کند، و نزد استپان به مادرید می‌رود. و آن دو در یک آتش‌سوزی در آن شهر جان می‌سپارند.

جنگ و زمان

«قرن روشنائی‌ها» یک تابلوی بزرگ است و چندین بُعد دارد، که حماسه

۱- Thermidor از ماه‌های سال، در زبان انقلابیون فرانسه

۲- Cayenne، گویان فرانسه

قدرتمندی را در خود نهفته است. آله‌خو کارپنتیر عادت کرده بود که در گردابهای زمان فرو رود، و از دل تاریخ همه چیز را بیرون بیاورد. در اثر دیگرش با عنوان «جنگ زمان» نیز غوطه‌ور شدن او را در تاریخ می‌بینیم. گوئی می‌خواست همه حقایق را در اعماق تاریخ کشف کند. شیفتگی او به باژوک اروپائی، و اعماق فرهنگ، و قدرتهای سحرآمیز و آنچه در اعماق جان آدمی می‌گذرد، او را به صورت یکی از نمایندگان و پیشروان «رآلیسم جادوئی» در می‌آورد، که در آمریکای لاتین ریشه‌های عمیق داشته است.

آله‌خو کارپنتیر

در سال ۱۹۰۴ در هاوانا متولد شد. اجدادش فرانسوی و روسی بودند. و به فرهنگ بومی علاقه بسیار داشت، و در جوانی به سوررآلیست‌های فرانسه روی آورد. در دهه بیست و سی قرن بیستم چند بار به زندان افتاد، و سپس به فرانسه تبعید شد. در دهه شصت مدتی وابسته فرهنگی سفارت کوبا در فرانسه بود، و در سال ۱۹۸۰ در پاریس درگذشت.

کاشف جهان و زمان

«آله‌خو کارپنتیر می‌خواهد همه اسرار جهان را کشف کند. و برای این منظور جای پای آدمی را در روی شن‌های ساحلی به دقت می‌نگرد، و در بناهای تاریخی دقیق می‌شود، و حتی روی درختها و هر جای دیگر اثر انگشت انسان را می‌جوید. تا اسرار رنج آدمیان را بیابد، و تجربه‌های انسان را در آمریکای لاتین در آثار خود حفظ می‌کند، و در بایگانی تألیفات خود نگاه می‌دارد.»

«لوئیس هارس»

مرگ آرتیمو کروز^۱

کارلوس فونتس (مکزیک، ۱۹۶۲)

خیانت به انقلاب

ایده‌آل و عشق و بخت و اقبال با مرگ می‌رقصند و کارلوس فونتس از لا به لای یک اعتراف، تاریخ مکزیک را تجسم می‌بخشد.

صاحب امتیاز روزنامه

آرتیمو کروز، نماینده مجلس و صاحب امتیاز بزرگترین روزنامه مکزیکو، سیاستمداری است توانا، که در تحولات اجتماعی، از فساد حاکم بر جامعه بهره بسیار برده، و به ثروت و قدرت دست یافته است. و چنین مردی مرگ را در چند قدمی خود می‌بیند.

سخنان مرد محتر

آرتیمو کروز در مرزهای نادیدنی انتهای عمر خود، گذشته را به یاد می‌آورد، و آنچه براو گذشته است به زبان می‌آورد. و داستان بر دو پایه قرار

Artemio Cruz - ۱

دارد. یکی پایه ذهنی، که حدیث نفس است، و دیگری پایه عینی، که وقایع تاریخ است.

آرتیمو کروز در ابتدا دوران جوانی خود را به خاطر می آورد، که از مبارزان انقلابی بوده است، و دختر جوانی را، به نام رژینا، دوست می داشته، اما رژینا در یک پیکار انقلابی کشته می شود، و از آن پس پاکی و جفا و عشق در این مرد از بین می رود، و تنها به قدرت می اندیشد. و با کاتالینا برنال، دختر یکی از اشراف ازدواج می کند، اما این زن با دیده تحقیر به او می نگرد، زیرا آرتیمو، حتی وقتی به قله قدرت و مقام می رسد، در هر جا از اصل و نسب خویش بی پرده سخن می گوید.

رُمان مکزیک

از نظر موضوعی، «مرگ آرتیمو کروز» پیچیده است، و در آن می توان داستان انقلاب مکزیک را مطالعه کرد، که عمق و عظمتی انکارناپذیر دارد. و مبارزان انقلابی آن را به انجام می رسانند، و اما خود به آن خیانت می کنند. و رُمان علاوه بر حکایت انقلاب، به سبک بالزاک تابلوتی از بورژوازی را نقاشی می کند. و در اینجا نکته دیگری هم هست، و آن تأمل و مراقبه در باره مرگ است. که هر مسیحی معتقد و مؤمنی باید در آستانه جان سپردن به بدی ها اعتراف کند، و پاک و پاکیزه از دنیا برود.

کارلوس فونتنیس، رمان نویسی است رآلیست، که در همه کتابهای خود از جامعه مکزیک و ریشه های تاریخی اش، و معایب اجتماعی اش و اسطوره ها و رویاهایش سخن می گوید.

در رُمان «شفاف ترین منطقه» (۱۹۵۸)، مانند یک ناظر دقیق و بی رحم به همه چیز می نگرد در «آواز نایبایان» (۱۹۴۵)، و «ناحیه مقدس» (۱۹۶۷)، و «پوست تازه» (۱۹۶۷) به رُمان نو فرانسه نظر دارد. رُمان Terra nostra نیز

از کارهای برجسته اوست، که ارزش و اهمیت آن از «مرگ آرتیمو کروز» کمتر نیست.

کارلوس فونتنیس

پدرش دیپلمات بود. و از کشوری به کشور دیگر می رفت. و او در دانشگاه های مکزیکو، و سانتیاگو و بوئنوس آیروس و واشنگتن تحصیل کرده است. کارلوس فونتنیس که در سال ۱۹۲۸ به دنیا آمده بود، مثل پدرش بعد از پایان تحصیلات دانشگاهی دیپلمات شد، و مدتی در سفارت مکزیک در پاریس به کار مشغول بود.

کارلوس فونتنیس برای سینما و تئاتر، نمایشنامه ها و فیلمنامه هایی نوشته است، و نقد مفصل و معتبری درباره رُمان نو دارد، که خواندنی است.

خیانت به انقلاب

درباره موضوع «خیانت به انقلاب»، چندین رُمان نویس مکزیکي داستان هایی نوشته اند، اوگوستین یانز، و خوان رولفو از آن جمله اند.

صد سال تنهایی

گابریل گارسیا مارکز (کلمبیا، ۱۹۶۲)

دهکدهٔ سیاره‌ای

جهان با اهدای جایزهٔ ادبی نوبل
به گابریل گارسیا مارکز، از زمان سبک
جدید اسپانیایی - آمریکائی تجلیل کرده
است.

دهکدهٔ ماگوندو

صدسال تنهایی حماسهٔ ایجاد، پیشرفت و انحطاط دهکدهٔ ماگوندو است، و
حماسهٔ مشهورترین خانوادهٔ مهاجر، که به‌علت آمیزش‌های جنسی «ممنوعه»،
کودکی را به دنیا آورده بودند، که دم خوک داشت.

خاندان بوئندیا

تاریخ خاندان بوئندیا، با وقایع اسطوره‌ای دهکدهٔ ماگوندو گره خورده
است. خوزه آرکادیو بوئندیا این دهکده را به‌وجود آورد. و از این مرد
تصویری افسانه‌ای و هیجان‌انگیز برجای مانده است. و هر عضو خانواده از
نظر صوری یکی از اجدادش را تجسم می‌بخشید، و در عین حال تنهایی

خودش را حفظ می‌کرد و شباهت صوری را نادیده می‌گرفت. و خاندان
بوئندیا، و دهکدهٔ بوئندیا با این وصف در حلقه‌های زمان محصور می‌مانند، و
تاریخ بی‌ترحم و نیشخندآمیز این سرزمین در حاشیهٔ تاریخ به‌حیات خود
ادامه می‌دهد. و در اینجا هو و جنجال‌های سیاسی، و تأثیر مرگبار هجوم
اقتصاد آمریکای شمالی را می‌بینیم. اما تاریخ حقیقی در نقطه‌های دیگری است
که به‌چشم نمی‌آید. و در این گوشهٔ نامرئی، مسائل ماورای طبیعی و سحر و
جادو توهمات، در کنار اشباح و ارواح، با تضادهای نامفهومشان حرکت و
معنای مخصوص خود را دارند.

از این دهکده تا آن دهکده

گابریل گارسیا مارکز در دهکدهٔ آراکاتاکا به دنیا آمد. و دوران کودکی را با
عجایب و داستانهای سحرآمیزی که برای او نقل می‌کردند، گذراند، و همهٔ این
توهمات و تصورات در ذهن او ماند، و او در اکثر آثارش از همین منابع
جادویی بهره‌گیرد. در داستانهای «برای سرهنگ نامه‌ای نیست»، «تشییع
جنازه»، «مادر بزرگ»، و تألیفات دیگرش تصویری از این فضای سحرآمیز را
حفظ کرده است.

مجموعهٔ «داستانهای باورنکردنی و غم‌انگیز ارنندیرای ساده‌دل و
مادر بزرگ شیطان‌صفتش» (۱۹۷۲)، نیز از آثار معروف اوست.

گابریل گارسیا مارکز

در سال ۱۹۲۸ به دنیا آمد، روزنامه نگار بود، و برای سینما فیلمنامه
می‌نوشت، و به‌علت جانبداری از فیدل کاسترو، مخالفت‌های بعضی از منتقدان را
برانگیخت و در سال ۱۹۸۲ جایزهٔ ادبی نوبل را دریافت کرد.

«بلندپروازی‌های رُمانِ اسپانیائی - آمریکائی حدّ و مرز ندارد. این رُمان می‌خواهد یک جا همه چیز را داشته باشد، و مجموعه‌ای از اندیشه‌ها و تعبیرات شاعرانه و فلسفی در تصویرسازی و رؤیاپردازی، و حقیقت‌جویی و اطلاعات وسیع را در خود جای دهد. و به‌خصوص این رُمان زیر قلم گابریل گارسیا مارکز به‌همه این چیزها دست می‌یابد.»

«ژاک ژوزه»

در آمریکائی جنوبی

به‌دنبال کارلوس فونتنس، و گابریل گارسیا مارکز، رُمان‌نویسان آمریکای جنوبی، رُمان‌هایی به‌دنیای ادب عرضه کردند، و از اسطوره‌های این سرزمین وسیع و حقایق زندگی مردم آن سامان پرده برداشتند، که از آن جمله‌اند: ماریو وارگاسن لیوز (متولد ۱۹۲۶) در پرو، ادوارد دُو گاله نُو (متولد ۱۹۴۰) در اوروگوئه، آگوستو زُزا باسْتوس (متولد ۱۹۱۷) در پاراگوئه، خورخه آمادو (متولد ۱۹۰۲) و خوئه گیمارز زُزا (۱۹۰۸-۱۹۶۷)، و کلاریس لیس پکتور (۱۹۷۸-۱۹۲۶) در برزیل.

مارِل^۱

خولیو کُورتازار (آرژانتین، ۱۹۶۳)

بازی چیزهای ممکن

در مقابل این حقیقت که نمی‌توان دنیای واقعی تحمل‌ناپذیر را تغییر داد، کورتازار دنیا را در تصوّرات خود تکه‌تکه می‌کند، و دوباره در کنار هم قرار می‌دهد.

رُمان تفکیکی

مارِل رُمانی است که بستگی‌ها و روابط را تفکیک می‌کند، و خواننده را فرا می‌خواند که بخش‌های تفکیک شده را دوباره به هم ربط بدهد.

لابیرنت^۲

داستان درباره طرز استفاده از دستگاه پیچ‌دریچی است که چندین نقطه ورودی دارد، و از هر نقطه که بازی را آغاز کنیم به پیچ‌های عجیبی

۱- Marelle

۲- Labyrinth بنائی که قطعات و شعبه‌های اصلی و فرعی بسیار دارد، و یافتن راه خروج از آن بسیار دشوار است.

گرفتار می‌شویم. استاد و مسئول این بازی «مورلی» است، که چهره دیگری از کورتازار، نویسنده ژمان است. و قهرمان این بازی هورا چیوالیویرا، و همراه و همزاد او «تراولر» است، که اولی در پاریس است و دومی در بوئنوس آیرس. و این دو به «هان چان»، یک خردمند دیوانه‌نمای پیرو آئین لائوتسه و همراه و همزاد او شباهت دارند. در این ژمان همه چیز عوض می‌شود و حرکت می‌کند. آدمهای بسیار در این دنیای آشفته و پُر از هرج و مرج بین زمین و آسمان معلق‌اند. و از جایی به‌جای دیگر می‌روند. و در این دنیای تخیلی همه در جست‌وجوی داروئی و راه نجاتی هستند برای رهائی از پوچی و تیره‌روزی‌های انسانی. و آیا موسیقی جاز، رفت و آمد با دوستان، عشق‌های جنون‌آمیز یک زن، و چیزهای دیگر، می‌توانند قهرمان ژمان را بر صفحه شطرنج جهان به پیروزی برسانند؟

کتاب مانوئل

کورتازار در «کتاب مانوئل» (۱۹۷۴)، یک زوج آمریکائی را به‌صحنه می‌آورد، که از نظر نویسنده، نمایندگان بشریت به‌شمار می‌آیند، و مسائل سیاسی و فلسفی، ایده آل‌ها، اضطرابات و دل‌واپسی‌ها، ترس از مرگ، پوچی و بیهودگی زندگی، و در عین حال امیدها و آرزوها در روابط و گفت و گوهای این زوج ارائه می‌شود.

کورتازار بعد از انتشار نخستین مجموعه داستانهایش، با عنوان «سلاح‌های پنهان» (۱۹۵۹)، در ردیف نویسندگان داستانهای فانتاستیک جای گرفت. و در کتابهای بعدی‌اش در این محدوده به تجربه‌های تازه‌ای دست زد.

خولیو کورتازار

در سال ۱۹۱۴ در بروکسل به دنیا آمد. کودکی و جوانی‌اش را در آرژانتین

گذراند. از سال ۱۹۵۱ به بعد در پاریس اقامت گزید، و به چاپ آثار خود پرداخت. و در سال ۱۹۸۴ درگذشت.

چند مهره

نمایش دو چهره از یک شخصیت در ژمان، یکی از نظر روحی بیمارگونه و دیگری با فکری شفاف و روشن، یا توصیف چند بُعد از یک شخصیت، در آثار کورتازار بسیار دیده می‌شود. در بعضی از داستانهای مجموعه «سلاح‌های پنهان» این حالت را می‌بینیم. و این کار در بسیاری از تألیفات نویسندگان آنگلساکسون سابقه دارد. در بعضی از آثار نویسندگان فرانسوی، و از جمله گی دوموپاسان، ژرار دونروال، و مارسل پروست نیز چنین شگردی را می‌توان یافت.

در لایبرنت

ژمان آمریکای جنوبی در عین حال که به شرح حقایق دشوار و پُر از ابهام می‌پردازد، با این شیوه به‌نوعی ادبیات آوانگارد دست یافته است. وارگاس لیوزا از سازندگان لایبرنت در ژمان به حساب می‌آید و این گرایش جدیدی نیست. خوان کارلوس آنه تی (متولد ۱۹۰۶) تکنیک‌های ژمان مُدرن اروپائی را در سال ۱۹۳۹ در ژمان «کارگاه ساختمانی»، و در سال ۱۹۵۰ در ژمان «زندگی کوتاه» با مهارت به‌کار می‌برد. ارنستو سابائو (متولد ۱۹۱۱) ژمان‌نویس آرژانتینی، مؤلف کتاب «تونل» (۱۹۴۸)، و خوزه دُونُورُو (متولد ۱۹۲۴)، نویسنده‌ای از شیلی، در ژمانهایشان لایبرنت وجدان و اعماق پنهان و دوزخی ضمیر آدمی را نشان داده‌اند.

شناسائی درد

کارلو امیلیو گادا^۱ (ایتالیا، ۱۹۶۳)

نومیدی و خشم انسانی

کارلو امیلیو گادا، نویسنده مبارز و
انقلابی، ادبیات ایتالیا را از قید آزاد
کرد.

خشم

«گونزالو پیرو بوتیرو هیداکلو»، مهندس است و صاحب املاک وسیعی در دشت‌های آمریکای جنوبی، که در اداره این املاک با دشواری‌های عجیبی، رو به‌رو شده، و به‌خشم آمده است. عده‌ای محصولات ملک او را می‌دزدند، بسیاری از کارگران کشتزارهای او همیشه مست و از همه جا بی‌خبرند. و خورده بورژواها و معامله‌گران بی‌آنکه زحمتی کشیده باشند، از زحمات او بهره‌برداری می‌کنند. مادرش هم زیاده از حد مهربان است و زیاده از حد ساده‌دل و زودباور، و کارهای او نیز باعث دردسرهایی برای مهندس می‌شود. مهندس هیداکلو مدام با همه کارگران و اطرافیانش درگیری دارد. و ناچار به آنها ناسزا می‌گوید، و گاهی کتکشان می‌زند.

۱. Carlo Emilio Gadda

زمان ناتمام

مهندس هیداکلو پیشنهاد کمک و مساعدت «گروه نگهبانان شبانه» را برای جلوگیری از دزدی محصولات کشتزارهایش رد می‌کند، و هر نوع توصیه و راهنمایی و هشدار، و حتی نصایح خیرخواهانه را نمی‌پذیرد. زمان ناتمام می‌ماند. اما پایان آن قابل پیش‌بینی است. مهندس هیداکلو چنان به‌تنگنا می‌افتد، که املاکش را رها می‌کند و می‌گریزد. افراد «گروه نگهبانان شبانه»، املاک او را متصرف می‌شوند. مادرش تاب نمی‌آورد، و می‌میرد. اما در آخرین لحظات زندگی بدپسرش بدگمان می‌شود، و خیال می‌کند که مهندس هیداکلو، خود باعث این تحریکات بوده است.

انفجار زمان

«شناسائی درد»، به‌همین صورت که «گادا» آن را در سال ۱۹۴۱ ناتمام گذاشته بود، در سال ۱۹۶۳ به‌چاپ رسید. گادا به‌عنوان یک مبارز و انقلابی مشهور بود. و چاپ آثار او نیز رویداد مهمی به‌شمار می‌رفت. زیرا در ادبیات ایتالیائی تأثیرگذار بود. و عده‌ای او را در ردیف رابله، سلین، و جویس قرار داده‌اند.

در «شناسائی درد» و «پاستیس^۱ وحشت‌انگیز کوچه مرل»، دزدان و کلاهبرداران و کاسبکاران را به‌صحنه می‌آورد، و خصوصیات آدمها را به‌خوبی نشان می‌دهد. اما داستانهایش را ناتمام می‌گذارد. اشخاص زمانهای گادا، هریک به‌زبان معمول خودشان، و به‌لهجه ناپلی و میلانی و لهجه‌های نقاط دیگر حرف می‌زنند. و ما انواع لهجه‌ها و اصطلاحات و طرز بیان قشرهای گوناگون را از زبان آدمهای داستان او می‌شنویم. گادا گاهی نحو و قواعد زبان را در هم می‌ریزد. و برای تجسم صحنه‌های خشن، زبان را آن گونه که لازم می‌داند به‌کار می‌گیرد، و در این کار موفق می‌شود.

۱. Pastis نوعی مشروب الکلی و معطر

گادا (۱۹۷۳-۱۸۹۳) در سالهای جنگ جهانی اول تحصیلات دانشگاهی را ناتمام گذاشت و به جبهه رفت، و جنگید. و مدتی در اسارت زیست. و بدین گونه آبدیده شد، تا بتواند در سالهای بعد در جریان مبارزات ضد فاشیستی دلاورانه بچنگد، و از خشونت نهراسد. گادا بعد از اتمام تحصیلات مهندسی اش، مدتها در آرژانتین و آلمان و فرانسه، و در کشور خودش ایتالیا، به کار مشغول بود. کتاب خاطرات دوران جنگ او، چهل سال بعد از نوشتن، به چاپ رسید. نخستین کتاب او در سال ۱۹۳۶ انتشار یافت، سپس کتابهای دیگر او، «قصر اودبن»، و چند رمان دیگرش به چاپ رسید. که نویسنده تصویری از مردم شهر میلان و چند شهر دیگر ایتالیا را در آنها ترسیم کرده بود، و به جای زبان رسمی و ادبی، زبان مردم را در این زمانها به کار گرفته بود. مجموعه داستانهای او، «پاستیس وحشت‌انگیز کوچه مرل» (۱۹۵۷) و «شناسائی درد» و تألیفات دیگرش بین سالهای ۱۹۵۳ و ۱۹۵۷ انتشار یافتند، که انتشار آنها مصادف بود با نهضت ادبی «نئو - آوانگارد» ادبی ایتالیا، که آثار او نیز در همین سبک و سیاق بودند.

شناسائی و تجربه

«نکته اصلی در آثار گادا، آسانی و روانی طرز نگارش اوست، و حتی وقتی که داستان به قسمتهای اضطراب‌آمیز و هیجان‌انگیز می‌رسد، سهولت بیان از دست نمی‌رود. این نویسنده مدام در جست‌وجو و تجربه‌بود، و انتخاب نام «شناسائی درد» برای یکی از معروفترین آثارش شاید تصادفی نبوده، و اشاره‌ای به همین منظور بوده است. گادا تلاش می‌کرد درد و رنج بشری را در تألیفاتش منعکس سازد.»

«نینو فرانک»

باغ فینزی - کونتینی

جیور جیو باسانی (ایتالیا، ۱۹۶۳)

تاریکی طعمه‌اش را رها نمی‌کند

در دوران پیروزی نئوآلیسم، این رمان نوعی بازسازی ادبی به حساب می‌آید.

جذبه ساحرانه

رمان «باغ فینزی - کونتینی» جذبه ساحرانه‌ای دارد، و دارای فضائی است مه‌آلود و اندوهناک

داستان «فراره»^۱

تجسم اندوهناک چهره رازگونه دختری جوان، و دبداری از سرزمین مردگان، در یک باغ بزرگ تحقق می‌یابد. این باغ بزرگ دیوارهای بلند دارد. و از همه دنیا جدا شده است. این باغ که گیاهان و درختان کمیاب دارد، در «فراره» واقع است، و متعلق به خانواده فینزی - کونتینی، که از اشراف یهودی‌اند، و در دوران تسلط فاشیسم، توخس در پشت در این باغ زیبا کمین کرده است. خانواده فینزی - کونتینی خطر را احساس می‌کند و مغرور در جای

۱ - Ferrare شهری در ایتالیا

خود می‌ایستد. نحوستِ سرنوشتِ علاماتِ نامبارکِ خود را به آنها نشان می‌دهد. و از هر سو خبرهایی می‌شنوند که فاشیست‌های نژادپرست به چه کارهای توحش‌آمیزی دست‌زده‌اند، و با این حال متانتِ خود را در آن روزهای بحرانی حفظ می‌کنند. و اما راوی داستان، دور از هر نوع وابستگی، ایدئولوژیک، احساساتِ خود را بیان می‌کند، و از میکول، دختر زیبا، و دست‌نیافتنی خانواده سخن می‌گوید، که صمیمیت او با برادرش آبرتو، و محبتش به بالاته، جوانی از اهالی میلان، به‌زندگی او آرامش و زیبایی می‌بخشد.

جیورجیو باسانی

در بولونیا در سال ۱۹۱۶ به دنیا آمد. به شهر خود علاقه بسیار داشت، و در داستانهایش به شهر «فراره»، واقع در همین منطقه، دل‌بستگی بسیار نشان می‌دهد، و از این حدود دور نمی‌شود. و غالباً با اندوه از سالهای گذشته این سامان، که حوادث بسیار و آشوبها و ویرانه‌های جنگ را پشت سر گذاشته، یاد می‌کند. «باسانی» با ژمان «باغ فینزی کونتینی»، به شهرت و محبوبیت دست یافت. اما بعد از خلق این شاهکار، دیگر نتوانست اثری همدیف با آن به وجود آورد، و ژمان بزرگ و ارزشمندی بیافریند.

فیلمی از این ژمان

ویتوریو دسیکا (۱۹۷۴-۱۹۰۲) از استادان نئورالیسم در سینما، در سال ۱۹۷۰، با اقتباس از ژمان «باغ فینزی کونتینی»، فیلم موفق‌ی ساخته است.

چند ژمان‌نویس موفق ایتالیایی

در دنیای ادبی آن عصر، که نئورالیسم تسلط یافته بود، ژمان «یوزپلنگ»،

به‌قلم توماس دی لامپدوزا بسیار موفق بود، و بعد از انتشار ژمان‌های جیورجیو باسانی، داستانهای «کارلوکاسولا» (متولد ۱۹۱۷) نوعی بازگشت به ژمان کلاسیک را ارائه می‌دادند. و اما آثار بعضی از ژمان‌نویسان، و از جمله الیو ویتورینی (۱۹۶۱-۱۹۰۸)، چزاره پاوزه (۱۹۵۰-۱۹۰۸)، آلبرتو مورایا (متولد ۱۹۰۷)، ایگنازیو سیلونه (۱۹۷۸-۱۹۰۰)، پیش از آن که به تسلط نئورالیسم تن در دهند، از نوعی بحران ادبی خبر می‌دادند.

حتی در اوج تسلط نئورالیسم بعضی از ژمان‌نویسان به داستانهای فانتاستیک روی آوردند ویتوریویوزاتی (پ ۱۹۲۲-۱۹۰۶)، و تومازو لاندلفی (۱۹۵۲-۱۸۹۱)، و آلبرتو ساوینیو (۱۹۵۲-۱۸۹۱) از آن دسته‌اند. در دهه شصت قرن بیستم ژمان‌نویسانی قدم به صحنه ادب گذاشتند که مسیرهای گوناگونی، جز نئورالیسم را انتخاب کردند، که در این میان باید از اومبرتو آکو، الزاموراته (۱۹۸۵-ن ۱۹۱۵)، لئوناردو چیچیا (۱۹۸۹-۱۹۲۱)، نام برد.

دهن کجی

هینریش بُول (آلمان، ۱۹۶۳)

نوسازی رُمان

هینریش بُول، وجدان نویسندگان آلمانی پس از جنگ بود، همچنان که توماس مان، وجدان نسل پیش از جنگ بود. بُول در گروه ۱۷۴ نقش عمده را بازی می‌کرد.

فرزند یکی از صاحبان صنایع

هانس شیلر، پسر یکی از صاحبان صنایع رنانی، بر ضد محیط و طبقه‌ای که از میان آنها برخاسته بود، قیام کرد، و گفت: «من یک دلچکم». و نه تنها اطرافیان او، بلکه کاتولیک‌ها و پروتستانها، و افراد بی‌ایمان، همه از او رنجیدند.

دلچک

هانس دلچک شد، و در کار خود موفق بود. زنی به‌نام ماری درگون با او

۱- گروه ۷۴- از کانون‌های نویسندگان، که در سال ۱۹۷۴ بنیاد گذاشته شد، و نویسندگان زبان آلمانی را در آلمان و اتریش و سربس گرد آورد، و مدافع آزادی‌های ادبی و سیاسی بود.

۶۹۴ / رُمان‌های کلیدی جهان

همراه شد. اما دیری نگذشت که ماری نیز او را رها کرد. زیرا متوجه شد که این دوستی و همراهی با اعتقادات کاتولیکی او، سازگار نیست. و آبرو و حیثیت او را در جامعه برباد می‌دهد. هانس حیران و سرگردان شد. به شهر زادگاه خود رفت. و علیه «ماری»، و همه همدستان او اقامه دعوی کرد، یعنی همه جامعه دموکرات مسیحی آلمان بعد از جنگ را به محاکمه فراخواند.

تجدید نظر

در نخستین سالهای موجودیت جمهوری فدرال آلمان بعد از جنگ جهانی دوم، ادبیاتی پایه‌گذاری شد، که آن را «ادبیات ویرانه‌ها» نام داده‌اند، و هینریش بُول از پدیدآوردندگان آن بود. در آن هنگام بسیاری از کسانی که به تبعید رفته بودند، به وطن بازگشتند. جنگ به پایان رسید، و نازیسم شکست خورده بود، اما آلمان به ویرانه‌ای تبدیل شده بود. و برای تغییر این وضع آلمانی‌ها باید از گوشه‌ای، کار خود را آغاز می‌کردند. در عرصه ادبیات هم کسانی باید برای این آغاز قدم برمی‌داشتند.

گروه ۷۴، از سال ۱۹۶۷ تا سال ۱۹۶۷، یعنی بیست سال بر فضای ادبی آلمان تسلط داشت. بُول با رُمانهایش، «بچه‌های مردگان» (۱۹۵۴)، «شرافت از دست رفته کاتارینابلوم» (۱۹۴۷)، از نمایندگان رجسته این گروه بود.

هینریش بُول

در سال ۱۹۱۷ در کُلن به دنیا آمد، و در سال ۱۹۸۵ درگذشت. بُول از سال ۱۹۵۱ به بعد از قلم خود نان می‌خورد. و در سال ۱۹۷۲ جایزه ادبی نوبل را دریافت کرد.

مفهوم خاص

«رُمانهای بُول مفهوم خاصی از رالیسم را در بر دارد: این رمان‌ها

قرن بیستم / ۶۹۵

به واقعیات، آن گونه که هست نمی‌پردازند، بلکه واقعیت را که عموماً ادراک می‌شود، در نظر می‌گیرند. «بازشناسی حقایق و مباحث»، فرمولی بود که دیدرو پیشنهاد می‌کرد، و بُول نیز در رُمانهایش از آن پیروی می‌کند.»
«ژان ژاک پُوله»

میوه‌های طلا

ناتالی ساروت، (فرانسه، ۱۹۶۳)

کِرم در میوه

ناتالی ساروت، فاصله «ضد رُمان» تا
«رُمان نو» را می‌پیماید و «عصر سوءظن»
را افتتاح می‌کند.

نقش ضد قهرمان

رُمان خود موضوع و ماده رُمان شده بود. قبلاً نقش رُمان را در رُمان دیده بودیم، که رُمان قهرمان رُمان شده بود. تنها چیزی که باقی مانده بود، نقش ضد قهرمان بود.

درباره این قضیه چه می‌گویند؟

«میوه‌های طلا» کتابی است که در آن اشخاص متفاوتی درباره «میوه‌های طلا» حرف می‌زنند، درباره این کتاب عده زیادی اظهار نظر می‌کنند. بد می‌گویند یا از آن تعریف و تمجید می‌کنند. بی آن که کتاب را خوانده باشند، یا درست خوانده باشند. و مگر برای آنها چه اهمیتی دارد که چه بگویند؟ آنچه می‌گویند آن نیست که در ذهنشان می‌گذرد. و بیشتر خوانندگان فکرشان را

به کار نمی‌اندازند، و گمان می‌کنند که باید الزاماً چنین ببندیشند! و این بحث‌ها بین خوانندگان کتاب «میوه‌های طلا» ادامه می‌یابد و گفت و شنودها چنان درهم و برهم است. و در هر قسمت چنان دامی برای انحراف مطلب گذاشته شده، که گوئی با چاقوی جراحی رُمان را تکه‌تکه کرده‌اند، تا این ویراجی‌ها به چند قسمت تقسیم شود. و خواننده از خود می‌پرسد که «آنها چه می‌گویند» بحث دربارهٔ چگونگی و چند و چون رُمان «میوه‌های طلا»، در یک اتاق در بسته دنبال می‌شود. و اشخاصی در این بحث شرکت دارند که شما حتی نام آنها را نمی‌دانید، و حتی گاهی در وجودشان شک می‌کنید.

تا پایان کتاب هیچ تغییر و تحولی اتفاق نمی‌افتد. و کتاب با این جمله‌ها به پایان می‌رسد: «هنوز اینجا هستید؟ باز هم می‌خواهید دربارهٔ میوه‌های طلا بحث کنید؟»

Tropisme

از سال ۱۹۳۲ تا سال ۱۹۳۸، ناتالی ساروت متن‌های کوتاهی می‌نوشت، که عنوان همهٔ آنها Tropisme بود، که در حقیقت جوانه‌هائی بودند که رشد می‌کردند، و در سالهای بعد رشد و گسترش می‌یافتند، و کتابهای او را به وجود آوردند. ناتالی ساروت، خود در این باره می‌نویسد: «در اعماق ضمیر آدمی تحرکاتی انجام می‌پذیرد، که گاهی حرفها و حرکات ما نمایش خارجی آنها هستند، و گاهی این تحرکات در اعماق ضمیر ما می‌مانند، بی آن که نمایش خارجی داشته باشند، دریافت و ضبط این تحرکات سریع و لغزان ضمیر، راهی برای دست یافتن به اسرار نهان روح ماست.»

به اعتقاد ناتالی ساروت روانشناسی و روانکاوی کلاسیک در کندوکاوهایشان شکست خورده‌اند، و تنها باید از راه ضبط این تحرکات اعماق آدمی را عریان ساخت. بسیاری از تألیفات ناتالی ساروت به صورت گفت‌وگو

درآمده‌اند. که در واقع گفت‌وگوی اعماق آدمی‌اند. در «تصویر یک ناشناس» (۱۹۴۸)، «چکش» (۱۹۵۳)، «میوه‌های طلا» (۱۹۶۳)، در میان مرگ و زندگی (۱۹۶۸)، «آن صداها را می‌شنوید؟» (۱۹۷۲)، «برای یک نه و برای یک آری» (۱۹۸۲)، این سبک و شیوه حفظ شده است. ناتالی ساروت افکار و اعتقاداتش را در کتاب «عصر سوءظن» (۱۹۵۲)، گردآوری کرده است. و جمعاً می‌توان آثار این نویسنده را به نهضت «رُمان نو» متعلق دانست.

ناتالی ساروت

خانم ناتالی چرنیاک، معروف به ناتالی ساروت، در سال ۱۹۰۰ در روسیه به دنیا آمد. در فرانسه درس خواند، و مدتی در اکسفورد و برلن اقامت داشت. ساروت در کتابی به نام «کودکی» (۱۹۸۳)، تلاش می‌کند که از «سایه روشن‌های پنهان» روح خود آشکارا سخن بگوید.

ژان پل سارتر چنین می‌گوید:

«ضد رُمان ظواهر و حاشیه‌های رُمان را حفظ می‌کند. اما منظورش اغفال خواننده است زیرا در اینجا رُمان به خودش اعتراض می‌کند، و بر ضد خودش به کار می‌افتد. و رُمان به ویران کردن بنای خود می‌پردازد. و رُمان یک رُمان را - که اصلاً وجود ندارد - نوشتن، حاصلی جز این نخواهد داشت.»

«ژان پل سارتر»

مترجمان

وُل سوئینکا (نیجریه، ۱۹۶۵)

در میان دو جهان

رُمان آفریقای مُدرن، نوعی پیروزی برای
این قاره است.

دام روشنفکران

موضوع رُمان «مترجمان»، درام روشنفکران آفریقائی است، که بین دو قاره آفریقا و اروپا، دو گانه و معلق مانده‌اند. و روحاً نیمی به‌این و نیمی به‌آن تعلق دارند، و به‌ناچار نقش «مترجمان» را بازی می‌کنند، تا فرهنگ مُدرن جهانی را به‌مردم آفریقا بفهمانند و آن را جا بیندازند. و گاه نیز به‌تردید می‌افتند، و با شک و بدگمانی به‌مشروعیت «وظیفه» خود می‌نگرند.

نژاد سیاه و بیر آفریقا

این موضوع که ذهن بسیاری از رُمان‌نویسان فرانسوی زبان آفریقائی را مشغول کرده است، با رالیسم بیشتر و رُمانتیسیم کمتر، در «مترجمان» وُل سوئینکا، به‌زبان قلم جاری شده است. اما مشکل اینجاست که سوئینکا رُمان خود را به‌زبان انگلیسی بسیار پیچیده و پُر از مجاز و استعاره نوشته شده است، که گاهی تا مرز ابهام پیش می‌رود.

گواه یا مترجم؟

وُل سوئینکا در کتاب «این مرد مُرده است» (۱۹۷۲)، خاطرات ایام زندانش را می‌نویسد، روی‌پردازی‌هایش در گوشه زندان بسیار جذّاب است. و در رُمان «فصل تعدی» (۱۹۷۲)، با رالیسم خشونت‌آمیزش، تجاوزات نظامی‌گری را در دوران جنگ بیافرا شرح می‌دهد.

در کتاب «آچه یا سالهای کودکی» (۱۹۸۱)، از یازده سال نخست زندگی‌اش سخن می‌گوید. و ما در این کتاب وُل سوئینکای متفاوتی را می‌بینیم، و با تصورات ایام کودکی او آشنا می‌شویم، و تاثیرات سحر و جادو و دنیای نامرئی را در عوالم ذهنی مادر او احساس می‌کنیم، و در اینجا وُل سوئینکا اسرار روح آفریقا را برای ما حکایت می‌کند، هرچند که این نویسنده با این نظریه، که نژاد سیاه را با ویژگی‌های روحی و فکری‌اش از دیگران جدا سازد، سخت مخالف است، وُل سوئینکا از نویسندگان برجسته آفریقای مُدرن است، و مسائل امروز این قاره را در آثارش بازگو می‌کند. اما این امر مانع از آن نمی‌شود که سنت‌ها و افسانه‌های قدیم آفریقا را در نوشته‌هایش منعکس سازد، و همچنان که سارتر و ژیرودو، از اسطوره‌های یونان قدیم در تألیفات خود بهره می‌گیرند. و قطعاً هدف وُل سوئینکا این نیست که واقعیات آفریقا را نادیده بگیرد، با این حال می‌خواهد به‌این واقعیات بُعد جهانی بدهد.

وُل سوئینکا

وُل سوئینکا از قوم «یوربا» در نیجریه برخاسته است. در سال ۱۹۳۴ به‌دنیا آمده است، و رُمانها و داستانهایش اهمیت بسیار دارند. اما اساسی‌ترین و مهمترین آثار او را در آفریده‌های تأثری‌اش باید جست.

وُل سوئینکا بعد از پایان تحصیلاتش در نیجریه و انگلیس، به‌کار تدریس پرداخت و سپس مدیر تأثر شد. و در سال ۱۹۶۵ به‌علت مبارزات سیاسی‌اش

به زندان افتاد و هنوز از زندان بیرون نیامده بود، که جایزه ادبی «کشورهای مشترک المنافع» به ژمان «مترجمان» او تعلق گرفت.

وُل سوئیکا در قلمرو فرهنگی و ادبی آفریقا بسیار تأثیر گذار بوده است. درباره «سیاه بودن»، چنین گفته است: «بیر، بیرونش را اعلام نمی‌کند، بلکه از جا می‌جهد و حمله‌ور می‌شود!». جایزه ادبی نوبل سال ۱۹۸۶ به وُل سوئیکا اهدا شد.

آفریقائی دیگر

در میان سفیدپوستان آفریقای جنوبی نیز ژمان نویسانی بوده‌اند که غالباً درباره تبعیضات نژادی داستان نوشته‌اند. که از آن دسته‌اند: آلن پائون (۱۹۰۳-۱۹۳۸)، با کتاب «گریه کن سرزمین محبوب من!»، و آنده برینک (متولد ۱۹۳۵)، با کتاب «یک فصل سفید و خشک»، و بریتن بریتن باک (متولد ۱۹۳۹)، و جان کوتتری (متولد ۱۹۴۰)، و خانم نادین گوردینر (متولد ۱۹۳۲)، که جایزه ادبی نوبل سال ۱۹۹۱ به او تعلق گرفته است.

ادبیات آفریقای نو

هرچند که ادبیات، به شکل شفاهی و کتبی، و به زبانهای بومی یا زبانهای وارداتی، از قدیم در آفریقا وجود داشته، اما در دهه‌های اخیر نوعی ادبیات نو در آنجا به شکوفایی رسیده، که از مدل‌های غربی الهام گرفته است.

باد جنوب

نخستین نمونه‌های این نوع ادبیات را باید در آفریقای جنوبی جست، که آمد و رفت مبلغان مسیحی در پیدایش و پرورش آن تأثیر بسیار داشته است. تمدن مغرب‌زمین و مسیحیت موضوعات و سبک و شیوه این تحول را به وجود آورده‌اند - و البته داستانها، حکایات، افسانه‌ها، حماسه‌های آفریقائی نیز در شکل بخشیدن و بارور کردن ژمانهای آفریقای مدرن مؤثر بوده‌اند، و به آنها رنگ و آب آفریقائی داده‌اند.

نخستین ژمانها به زبان مردم لسوتوا نوشته شده‌اند: «مسافران شرق»، و

«شاکا» (۱۹۲۵) از توماس موفولو (۱۸۷۵-۱۹۴۸)؛ و همچنین به زبان اِکس هُوزا^۱ «ماجرای دوقلوها» از ساموئل ادوارد کرون مکائی؛ و به زبان زولو^۲: رُمانهای تاریخی به قلم «بندیکت والت ویلاکاری» (۱۹۴۷-۱۹۰۶). شکوفائی این نخستین رُمان‌ها با اوج گرفتن نظریه‌های طرفداری از تبعیض نژادی، به تیرگی گرائید. رُمان «مهودی» (۱۹۳۰)، به زبان انگلیسی از «سالومون تشکیو ییلادتز»، اعتراضی به سیاست تبعیض نژادی در آفریقای جنوبی است. رُمان نویسان انگلیسی زبان: پی‌تر آبراهامر، اِزکیل مفاهالت، آلفرد هوچینسون، بلوک مدیزان در دوران اوج این نظریه، به چاپ آثار خود پرداختند. و بعضی از آنها از نشر رُمانهای خود جز تبعید نصیبی نبردند.

بادِ غرب

در دههٔ قرن بیستم، در میان دانشجویان سیاه‌پوست در پاریس نوعی نهضت فرهنگی و ادبی به وجود آمد که «هنر سیاه» را تقدیس می‌کرد، و به‌سوررآلیستها گرایش داشت. این گروه سعی می‌کردند که زمینه‌های پیشرفت این نهضت را در ایالات متحدهٔ آمریکا نیز فراهم آورند. و همراه با این تلاش، مجلهٔ «حضور آفریقا» را بنیاد گذاشتند، که در پاریس و داکار، توأمأ منتشر می‌شد. و یک کانون دانشجویی نیز به همین نام در پاریس تأسیس کردند. بعد از این اقدامات در آفریقای غربی فرانسه زبان، نخستین رُمانها در عرصهٔ ادب پدیدار شدند. و گروهی از راویان و داستان‌سرایان، مجموعهٔ داستانها و حکایات قدیم آفریقای را در چندین کتاب گرد آوردند و به‌بازسازی و نوسازی آنها پرداختند، و برای آن که در این مسیر تسلیم افکار استعمارگران نشوند، سرودهای حماسی و بومی خود را زنده کردند، و اشعار و رُمانها و نمایشنامه‌هایی آفریدند که در تاریخ آفریقا ریشه داشتند.

Xhosa - ۱

Zoulou - ۲

بادِ شرق

انگلیسی‌ها از استعمارگرانی بودند که کمتر سعی داشتند مردم مستعمرات را شبیه خود بار بیاورند، و آنها را به‌حال و وضع خود رها می‌کردند. و به‌همین علت در مستعمرات آن‌ها روشنفکران کمتر به‌گذشته اسطوره‌ای، و فرهنگ و تمدن «سیاه» می‌اندیشیدند، چون به‌همان حال مانده بودند. وانگهی انگلیسی بیشتر زبان ارتباطی است تا فرهنگی. و شاید به‌همین علت رُمان‌نویسان مستعمرات غربی انگلیسی بیشتر به‌رآلیسم روی آوردند. آموس توتوآولا (متولد ۱۹۲۰)، و چینوا آچپ، و وُل سوئینکا، و نگوژی واتیونگو، از نویسندگان نیجریه، و لئونارد کینه را، از نویسندگان آفریقای شرقی، رُمانهای رآلیستی نوشته‌اند.

استاد و مارگریت

میخائیل بولگاکف (اتحاد شوروی، ۱۹۶۶)

طنزی شیطانی

جن، دیوانه، دیکتاتور، یا شیطان و پروانش

مارگریت و شیطان

مارگریت به کمک ولاند - شیطان - به شکل یک زن زیبای جادوگر در می آید، و سوار بر جاروی سحرآمیز به مسکو می رود، و در کوچه های شهر همه را دچار آشوب و دلهره می کند، و سپس به آپارتمان «لاتونسکی»، منتقد ادبی می رود، و آنجا را به هم می ریزد و ویران می کند. چون این منتقد ادبی را مسئول مغضوب شدن «استاد» می داند، که این زن عاشق اوست. و نوشته های این منتقد باعث شده است که استاد را به بازداشتگاه مخصوص بیماران روانی بفرستند.

تأثر ارواح

«ولاند» - شیطان - فتنه های دیگری هم به پا کرده است، و از جمله، یک گربه سیاه را - که دست کمی از گربه داستان هوفمن ندارد - به زمین فرستاده است، این گربه سخنور است و بامزه و شوخ طبع و بسیار زودرنج، که

سوار تراموای می شود، و به خانه استفتان، مدیر تأثر «وارتیه» می رود، و در آنجا ودکا می خورد، و دیوانه بازی در می آورد.

شیطان علاوه بر این فتنه گری ها، یک مجلس رقص در زیر نور ماه ترتیب می دهد، مدعوین از میان آدمکشان و نابکاران و افراد عالیرتبه، به دقت دست چین شده اند. مارگریت به عنوان ملکه آن ضیافت ساحرانه انتخاب می شود. و استادش، فاوست را در آنجا می یابد، و شیطان جادوگران و نمایندگان خود را به هر سو می فرستد، تا در همه جا حضورش احساس شود. اما بیمارستان روانی، در دهه های بیست و سی، در انتظار دیدار حوادث عجیب و مبهمی است و لابه لای این سردرگمی نویسنده، داستان پونسه پلات سردار رومی را حکایت می کند، که او را در بیمارستان روانی می بیند، و در ضمن این دیدار قضیه محاکمه مسیح و به صلیب کشیدن او، و خیانت یهودا را، با طنز و شوخی، و به گونه ای کفرآمیز حکایت می کند.

استاد فانتاستیک سیاه

این داستان فانتاستیک نمایشی از دیکتاتور استالینی در قالبی تمثیلی است. و همه خصوصیات آن دوران را در این زمان می بینیم: بازداشت های غیرقانونی، زندانی های بیمارستان روانی، تهمت زدن های بی اساس، سوء استفاده از سادگی و زودباوری مردم ساده برای کسب اطلاعات، و از این گونه چیزها. این زمان در سال ۱۹۴۰ نوشته شد. و پس از آن بولگاکف به بستر بیماری افتاد، و در همان سال جان سپرد، و روسیه در آن زمان در سیاه ترین شهای استبداد به سر می برد. و این کتاب بیست و ششمین سال بعد از مرگ نویسنده، در سال ۱۹۶۶ با تغییرات زیادی، در اتحاد شوروی به چاپ رسید، و بدینی نویسنده کتاب مورد انتقاد و سرزنش قرار گرفت.

میخائیل آفاناسیویچ بولگاکف (۱۸۹۱-۱۹۴۰)، فرزند یک استاد علوم دینی بود. پزشک بود و سپس به روزنامه‌نگاری پرداخت. و از دهه بیست، با چاپ کتاب «قلب سگ» (۱۹۲۵)، به‌عنوان یکی از استادان ژمان فانتاستیک سیاه شناخته شد. در این ژمان بعضی از واقعیات زندگی در اتحاد شوروی را آشکار کرده است.

گارد سفید

ژمان «گارد سفید»، از معروفترین آثار بولگاکف در سال ۱۹۲۵ منتشر شد. این ژمان ابعاد شجاعانه انقلاب اکتبر را نشان می‌دهد. بولگاکف نمایشنامه‌ای براساس داستان «گارد سفید» تنظیم کرد، که در مسکو بر صحنه تئاتر آمد.

شوخی

میلان کوندرا (چک اسلواکی، ۱۹۶۷)

دنیای کافکائی

کلام فروخورده و دوباره جان گرفته
اروپای مرکزی، در ژمان‌های کوندرا
شکل مطلوب خود را باز می‌یابد.

شوخی در یک فضای عبوس

شوخی طبیعی «لودویک جان» در اجتماعی که با همه چیز جدی و حتی تعصب‌آمیز برخورد می‌کنند، باعث طرد او از جامعه می‌شود. گناه جوان عاشق آن است که برای «لوسی»، دختری که دوستش دارد، اما از بی‌مهری و بی‌وفائی او به‌عذاب آمده، کارت‌پستالی می‌فرستد، و بر خلاف عشاق - البته به‌شوخی - در پایان چند جمله‌ای که روی این کارت برای محبوبه خود می‌نویسد، این دو کلمه را اضافه می‌کند: «زنده با تروتسکی» که ظاهراً منظورش اعلام جنگ به‌معشوقه بی‌وفاست. و قصد اصلی‌اش شوخی کردن و خنداندن اوست!

شوخی وحشتناک

این «شوخی» چیزی نیست که نادیده و ناشنیده رها شود! و بسیار نیش‌دار

است! دستگاه جهنمی حزب به کار می‌افتد، و «لودویک جان» بینوا را در میان پژه‌های تیز و خشن خود می‌اندازد، و او را خرد و خمیر می‌کند. و این جوان به صورت یک «دشمن» در می‌آید.

لودویک جان را از حزب طرد می‌کنند، و اجازه نمی‌دهند به تحصیلاتش ادامه بدهد، و برای بیگاری به ارتش اعزام می‌کنند، و از آنجا نیز او را برای کار به معادن «آستراوا» می‌فرستند، و در همه جا این فرد «مشکوک» و «دشمن سوگند خوردهٔ خلق»، زیر نظر است، لودویک جان در گرداب افسردگی و سرخوردگی فرو می‌رود، و در این اوضاع غم‌انگیز تنها نوری که در دل او می‌تابد، اندیشیدن به عشق «لوسی» است. اما او از سابقهٔ «لوسی» خبر ندارد، که در دوران جوانی به عنف مورد تجاوز دسته جمعی فرا گرفته است، و به همین علت رفتار و حرکات این دختر برای او نامفهوم می‌نماید. لودویک جان پس از مدتها که تا اعماق تیره‌روزی فرو می‌رود، دوباره از جا بلند می‌شود و به زندگی عادی خود باز می‌گردد. اما تردید دارد، و نمی‌داند که آیا این وضع موقتی است، یا روزی دوباره به زجر و زحمت خواهد افتاد.

هلم شرح حال و روز چند نفر دیگر، یازوسلاو، و کوتسکا را نیز در این زمان با سرگذشت لودویک جان می‌آمیزد، که هر کدام سرگذشتی کم و بیش غم‌انگیز دارند، و آنها نیز درهم شکسته و درمانده شده‌اند. و تنها تجسم موسیقی سرزمین بوهیم^۱، در این دنیای خشن و بی‌ترحم زیبا و دل‌انگیز می‌نماید، که به قول نویسنده: «مردم این سرزمین به انتقام نمی‌اندیشند، و هر کس گناهی مرتکب شود، به روی او نمی‌آورند، و گناه او را فراموش می‌کنند.»

دنیای کوندرا

حوادث زمان «شوخی» در موراوی، و بوهیم، و پراگ روی می‌دهد، و

به تعبیر کوندرا «چک اسلواکی سرگذشتی مشکوک دارد». پراگ هرچند فرهنگ و تاریخ والائی دارد، در آن دوران این شهر دگرگون شده بود، و دیگر شهر افسانه‌ای و خیال‌انگیز و محبوب ریلکه و کافکا و گوستاو و میرینک^۱ نبود. کوندرا واقع‌گراست. و از دوران خود سخن می‌گوید.

میلان کوندرا در مسیر انسان‌گرایی اروپائی حرکت می‌کرد، و سعی داشت خود را از گرداب استبداد اروپای مرکزی بیرون بکشد.

میلان کوندرا

کوندرا در سال ۱۹۲۹ در برنو^۲ به دنیا آمد. استاد بود و ژمان‌نویس و در کار ژمان صاحب‌نظر. اتحادیهٔ نویسندگان چک در سال ۱۹۶۸، جایزهٔ مخصوص خود را به ژمان «شوخی» اهدا کرد، و در فرانسه، لوئی آراگون و اوژن یونسکو این ژمان را ستودند. اما سرکوبی «بهار پراگ»، کوندرا را به سکوت وادار کرد. و پس از چندی از کشور تبعید شد، و او از سال ۱۹۷۵ در فرانسه اقامت گزید، و در سال ۱۹۸۲ تابعیت فرانسه را به دست آورد. و ژمان «والس وداع» (۱۹۷۸)، و چند اثر دیگر خود را در فرانسه منتشر کرد.

اروپای مرکزی

در اروپای مرکزی ژمان نویسان معتبری به دنیا آمده‌اند. موزیل، بروش، شنیتزلر، ایشود، گمبرویچ، هاسیک، در خاطره‌ها مانده‌اند، و همچنین باید از گرگوری کُنراد در مجارستان، دانیلوکیس در یوگسلاوی، و اسماعیل کاداره در آلبانی یاد کرد.

زیبای خداوندگار

آلبرت کوهن (سوئیس، ۱۹۶۸)

یک رُمان عاشقانه

«زیبای خداوندگار» در قلّه مجموعه داستانهای «خانواده والورو» جای دارد، که اشاره‌ای و استعاره‌ای از سرگردانی‌های دائمی قوم یهود است، و غم و شادی در آن به هم ریخته است.

رُمانی با ابعاد گوناگون

«زیبای خداوندگار» در عین حال که رُمانی است عاشقانه، تابلوی بزرگی از روابط و ماجراهای عاطفی است بین زن و مرد، و نمایشی از خصلت‌ها و خلقیات تند و خشونت‌آمیز آدمی و تجسم بالزاک‌وار رفتار و کردار کارمندان «جامعه ملل در ژنو»، در سالهای بین دو جنگ جهانی، که «آدرین دم»، نمونه‌ای از این کارمندان است، که سیمای یک بورژوازی جاه‌طلب را دارد، و بخشی از این کتاب به نوشته‌های هومر می‌ماند، و بعضی از قسمت‌هایش ما را به یاد موزیل، پروست، و جویس می‌اندازد، و نویسنده در خلق آدمها و فصل‌های این رُمان جای پای چنان نویسندگانی قدم گذاشته است.

«آریان» و استاد

قهرمان رُمان، سُلولال، شاهزاده است، و اصالت شاهزادگی‌اش به خصوصیات دیگر او می‌چربد. و پستی‌ها و بلندی‌های روزگار در او تأثیر نمی‌گذارد، و نویسنده به شیوه مشرق‌زمینی‌ها، در وصف این مرد، به این نکته اشاره می‌کند. اما آریان، این زن با عشق توصیف‌ناپذیرش، با حسادت‌هایش، و عشوهری‌هایش می‌تواند زن ابده‌آل سُلولال باشد؟

یک سلسله

اعضای «خانواده والورو»، از این سرزمین به آن سرزمین می‌روند، و چنین کاری غم‌انگیز و طاقت‌فرساست، و در عین حال از لحظات شادی‌بخش و خنده‌آور تهی نیست. این خانواده یهودی، که آلبرت کوهن در یک مجموعه داستان، مهاجرت‌های آنان را حکایت می‌کند، در هیچ کجا بند نمی‌شوند، و زمین زیر پایشان آرام نمی‌گیرد. آنان مانند اولیس ماجراجویند، و از مرگ می‌گریزند، و در سرگردانی‌ها به دنبال زندگی می‌روند، بدبختی و خوشبختی در انتظار آنهاست. از زادگاهشان، یونان، به ژنو می‌روند، و در هر گوشه چیزی را کشف می‌کنند، اما از همه مهمتر شور و اشتیاق پایان‌ناپذیر آنهاست. و این موضوع در چند رُمان پیاپی ادامه می‌یابد: سُلولال (۱۹۲۰)، مانزکلوس (۱۹۲۸)، مرد هزاربرج (۱۹۲۸)، و زیبای خداوندگار (۱۹۶۸)، که این رُمان غزل‌غزل‌های این مجموعه است.

آلبرت کوهن

در «کورفو»^۱ در سال ۱۸۹۵ به دنیا آمد. با خانواده‌اش که از بازرگانان یهودی بودند، به مارس‌ی رفت، و در دانشگاه ژنو درس حقوق خواند، و تابعیت

۱ - Corfu از جزایر یونان

سوئسی را پذیرفت. مدتی در جامعه ملل و سپس در دفتر بین‌المللی کار، به‌کار مشغول بود. در جنگ جهانی دوم به‌لندن رفت، و به‌یاران ژنرال دوگل پیوست. و امور پناهندگان را اداره می‌کرد.

بعد از جنگ به‌سوی ادبیات روی آورد. و کتاب «مادرم» (۱۹۵۴) و «رُمان «ازِشیل» (۱۹۵۶) را به‌چاپ سپرد. در سال ۱۹۷۲، جایزهٔ بزرگ فرهنگستان فرانسه به‌رُمان «دنیای خداوندگار» تعلق گرفت. آثار کوهین را باید اسطوره‌های سرنوشت نام داد. این نویسنده در سال ۱۹۸۱ درگذشت.

رؤیای برونو

ایریس مورِدوچ^۱ (انگلیس، ۱۹۶۹)

تار عنکبوت

کمدی بی‌رحمانهٔ عشق و خیانت و تنهائی
در آخرین لحظات عمر، که نیستی فرا
رسیده، و هستی با هیچ و پوچ گذشته
است.

پیر مرد محتضر

برونو سالخورده و زار و بیمار ر بستر افتاده، و در حال احتضار زندگی
گذشتهٔ خود را به‌یاد می‌آورد و دچار توهم می‌شود.

بازی سایه‌ها

در اطراف بستر برونو، چند نفر در رفت و آمدند: نیجل پرستار و نگهدار او،
که مشرب عارفانه‌ای دارد، و آدلایید، زن خدمتکار، و دانسی، داماد برونو. و
سایه‌های این چند نفر در نظر برونو با ارواح آشنایان و اقوامی که پیش از او
مرده‌اند، با همدیگر آمیخته‌اند. زندگی برونو به‌نظر خود او چیزی جز

۱. Iris Murdoch

شکست‌های پیاپی و عهد شکنی و خیانت نبوده است: برونو در جوانی با زن خوب و وفاداری به نام «جینی» ازدواج کرد، و این زن وقتی از رابطه پنهان او با «مورین» خبردار شد، رهایش کرد و رفت، و مورین، معشوقه‌اش، هم در کنار او نماند و او را تنها گذاشت. پسرش، مایلز نیز او را طرد کرد. و دخترش «گون»، در اثر یک ازدواج نامناسب به وضع بدی دچار شد. و خود او، که به مطالعات و تحقیقات علمی‌اش دربارهٔ تار عنکبوت علاقه بسیار داشت، در این کار به جایی نرسید. جینی، مورین، گون، بعد از آن همه گرفتاری‌ها و ناکامی‌ها سالها پیش مرده بودند، اما برونو در این لحظات آنها را در کنار خود می‌دید. و سایه‌هایشان را می‌دید که با سایهٔ چند نفری که در کنار او بودند، درهم آمیخته بودند.

هنوز لحظاتی از عمر او باقی مانده بود. برونو نمی‌دانست چه کند، به زحمت به اطرافیانش فهماند که پسرش، مایلز را نزد او بیاورند، مایلز ساعتی بعد به بالین او آمد. دلش برای پدرش می‌سوخت. چند کلمه‌ای با هم حرف زدند. ولی به نتیجه‌ای نرسیدند. مایلز نمی‌توانست بدخلقی‌های او را فراموش کند. دومین زن مایلز، دیانای زیبا، و خواهر او نیز به بالین پیرمرد محضرت آمده بودند. حضور این زن زیبا و جوان، از نحوست آن فضای مرگبار اندکی می‌کاست. در ذهن برونو زنده‌ها و مرده‌ها قاطی شده بودند. دیانای زیبا دست او را در دست گرفته بود، و برونو آخرین لحظات را می‌گذراند. و در این دنیای تهی تنها بود. و به سوی نیستی می‌رفت.

عشق و مرگ

عشق و مرگ در آخرین لحظات در رؤیاهای برونو بودند با هم می‌رقصیدند. و در این لحظات روابط عاطفی‌اش با اشخاص به هزار شکل در ذهنش در می‌آمد. و نویسنده در تجزیه و تحلیل رؤیاهای ذهنی این مرد

محضرت، در پیچ و خم‌های فلسفی و روانکاوی فرو می‌رود، و آدمی را به تأمل وامی‌دارد. و ایریس موردوچ در این کار خبره است.

به نظر می‌آید که آدمهای داستان ایریس موردوچ محکوم شده‌اند که دوست ندارند. دوست داشتن نه برای خوشبخت شدن و با دیگری زیستن، بلکه دوست داشتن برای ویران کردن زندگی خود و دیگران. فضای داستان به ماوراءالطبیعه نزدیک می‌شود، و در عین حال در آن لحظات که مرگ بر همه چیز سایه انداخته است، همه چیز به گونه‌ای با طنز پیوند می‌یابد. و نمونه کاملی است از آنچه آندره بروئن، در کتابش آن را طنز سیاه نام داده بود.

ایریس موردوچ

این بانوی نویسنده در سال ۱۹۱۹ در دوبلین به دنیا آمد. در دانشگاه اکسفورد درس خواند، و در طی جنگ جهانی دوم، در اردوگاه‌های آوارگان در بلژیک و اتریش به کار مشغول بود. و پس از پایان جنگ در اکسفورد فلسفه درس می‌داد و رسالات ادبی و فلسفی (مهمترین رسالهٔ فلسفی او دربارهٔ ژان پل سارتر است)، و نمایشنامه و ژمان می‌نوشت: سر بریده (۱۹۶۱)، یک گل سرخ بی‌نام (۱۹۶۲)، عید پاک خونین، قصر لیکورن (۱۹۶۳)، رؤیای برونو (۱۹۶۳).

بانوان ژمان‌نویس

در قرن بیستم نیز بانوان ژمان‌نویس در انگلیس بسیارند: ایوی کانتون - بورنت (۱۹۶۴-۱۸۸۴)، موریل اسپاک (متولد ۱۹۱۸)، دوریس لسینگ (متولد ۱۹۱۹)، بریجید بروفی (متولد ۱۹۲۱)، فای ولدان (متولد ۱۹۳۵)، مارگارت درپیل (متولد ۱۹۳۹) و سوزان هیل (متولد ۱۹۴۲). ایریس موردوچ، هر چند که به این سلسله از بانوان ژمان‌نویس تعلق دارد، اما ویژگی کارش آن است که

آثار او کاملاً «زنانه» نیست، و پنداری در رُمانهایش روح مردان و زنان به هم آمیخته‌اند، و هر دو به اتفاق به آثارش زیبایی و لطفی بخشیده‌اند، که او را از نزدیک شدن به پرتگاه ابتدال باز می‌دارند.

اوت ۱۴

الکساندر سولژ نیتسین (اتحاد شوروی ۱۹۷۰-۱۹۶۹)

وقتی خدا فراموش می‌شود.

سولژ نیتسین، سنّت رُمان‌نویسان بزرگ روسیه را دنبال می‌کند، و فاجعه قرن ما را می‌نویسد.

ارتش روسیه در پروس شرقی

در اوت ۱۹۱۴، ارتش روسیه وارد پروس شرقی می‌شود، و همه جا را خالی از سکنه می‌بیند، که در حقیقت دامی برای این ارتش مهاجم گسترده‌اند. آلمانی‌ها عمداً از این مناطق عقب نشستند. اما بعد از ورود ارتش روسیه، ناگهان آن را از دو سو در محاصره می‌گیرند، و سربازان را قتل عام می‌کنند. شکست ارتش روسیه در «مازوری»، در نظر سولژ نیتسین و بسیاری از تاریخ‌نویسان، یکی از علل مستقیم و درجه اول وقوع انقلاب ناگزیر اکتبر است.

داستان فاجعه

افشای دقیق و بی‌رحمانه ضعف و بی‌لیاقتی سران نظامی و غیر نظامی، و

ساده‌لوحی و بی‌اطلاعی تزار در این ژمان حیرت‌انگیز است. نویسنده پس از شرح این مطالب به بررسی و موشکافی علل پیروزی بلشویزم در روسیه می‌پردازد، و برای این منظور تا دوردست، یعنی تا دوران ژنسانس و عصر روشنگری و پیشرفت علوم در قرن نوزدهم پیش می‌رود، و نشان می‌دهد که انسان چگونه در مرکز فضای بی‌اعتمادی و بی‌ایمانی قرار می‌گیرد، و به فکر درهم شکستن همه قیود گذشته می‌افتد.

با این وصف، نویسنده اندیشمند، در «اوت ۱۴» تنها تاریخ نمی‌نویسد، بلکه نوع ژمان‌نویسی و خلاقیت هنری او در ساخت و پرداخت قضایا در همه جا مشهود است. سولژ نیتسین داستان روز به‌روز در تغییر و تحول این اوضاع را در جبهه، و جنبه‌های گوناگون آن را روی کاغذ می‌آورد، و با زیرکی و هنرمندی انبوه توده‌ها را نشان می‌دهد که چگونه در امواج ماجراها گیر افتاده‌اند، و به هر سو پیش می‌روند. سربازان خسته و گرسنه و درمانده، نمی‌دانند که چه باید کرد. فرماندهان دستورهای ضد و نقیضی می‌دهند، که کارها را دشوارتر می‌کند، و پیداست که آنها نیز گیج و پریشان شده‌اند. واحدهای نظامی هرکدام به‌طرفی می‌روند. و گاهی با یکدیگر برخورد می‌کنند، و حتی گاهی به‌طرف همدیگر تیراندازی می‌کنند. بعضی از سربازان آماده جانبازی و فداکاری‌اند، ولی حماقت و آشفتگی فکری فرماندهان همه تلاش‌ها را بی‌اثر می‌کند. ژنرال سامسُونُف دست روی دست گذاشته است. نمی‌داند چه کند و چه فرمانی بدهد. و کم‌کم کار به‌جائی می‌رسد که دیگر کسی به‌حرف او گوش نمی‌دهد. ناچار مانند یک سرباز ساده می‌گریزد، و در گوشه‌ای خودکشی می‌کند.

سرهنگ وُژوتیتسِف سوار بر اسب در طول جبهه به‌هر سو می‌تازد، تا از وضع ژنرال‌ها و افسران و سربازان باخبر شود. و در این بازیابی‌ها و گشت زدن‌ها به‌وسعت درام بی‌می‌برد. ولی گردآوری اطلاعات چه فایده‌ای دارد؟

سرهنگ به‌ستادِ کلِّ دوک بزرگ نیکلا می‌رود، و مشاهدات خود را شرح می‌دهد، و در این هنگام بعضی از واحدها به‌یک پیروزی زو‌گذر دست می‌یابند، ولی چیزی نمی‌گذرد که شکست می‌خورند و فاجعه به‌اوج می‌رسد. گروهبان «آرسن بلاگُداریف، نمادی از توده‌هاست، که حتی در بحبوحه شکست سرشت پاک و ساده او هویداست، و از خنده و شوخی دست‌بردار نیست، سربازان، حتی آنها که بده‌بده‌خواری و غارتگری روی آورده‌اند، پُر حوصله‌اند، و سختی‌ها را تحمل می‌کنند، و حاضرند که جان خود را در راه پیروزی فدا کنند. و سولژ نیتسین در اینجا به‌نویسندگان بزرگ اسلاو نژاد قرن نوزدهم می‌پیوندد، و همچون آنان اعتقاد دارد روسیه قدرتی است که زوال نمی‌پذیرد. و اگر صدها بار سرکوب شود، دوباره جان می‌گیرد و سربلند می‌کند.

سولژ نیتسین در این گیرودار، از انسانهای دور از جبهه نیز یاد می‌کند، و تابلوئی از وضع و حال طبقه جدید روشنفکر، و لیبرال‌ها و سوسیالیست‌ها را ترسیم می‌کند، و از حال و روز دانشجویان، مهندسان، و صنعتگران سخن می‌گوید، و نشان می‌دهد که در آینده نزدیک روسیه صنعتی جایگزین «روسیه مؤمن و مقدس» خواهد شد.

دردهای زمانه

سولژ نیتسین در این اثر بزرگ و پر دامنه، گرفتاری‌ها و دردهای زمانه خود را باز می‌گوید. «اوت ۱۴» نخستین کتاب است، و نخستین بند - از مجموعه‌ای با عنوان «چرخ قرمز». و طبعاً این تابلوی عظیم تاریخی با «جنگ و صلح» تولستوی نزدیکی و قرابت دارد. اما به‌علت اعتقادات عرفانی و خاص سولژ نیتسین، آثار او را بیشتر با تألیفات داستایوسکی مقایسه می‌کنند، و در هر حال نوشته‌های او سرتاسر یک عصر را در بر می‌گیرد.

الکساندر ایسائوویچ سولژ نیتسین، در کیسلووسک (در قفقاز)، در سال ۱۹۱۸ متولد شد. بعد از جنگ، چون در نامه‌ای به یک دوست، به استالین ناسزا گفته بود، به هشت سال زندان محکومش کردند.

در سال ۱۹۵۳ آزاد شد، و او را «برای ابد»، به دهکده‌ای در کازاخستان تبعید کردند. در سال ۱۹۵۷، در دوران خروشچف، از او مانند بسیاری از زندانیان و محکومان سیاسی اعاده حیثیت شد، و چندی در دبیرستانهای چند دهکده و شهر کوچک به دانش‌آموزان درس می‌داد. در نوامبر ۱۹۶۲ مدیر مجله Novy Mir، اجازه یافت که داستان «یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ» او را - با امضای «یک نویسنده» - چاپ کند.

بعد از سقوط خروشچف در سال ۱۹۶۴، فضای نیم گشوده دوباره بسته شد، و سولژ نیتسین نتوانست زمان بزرگ خود را، که درباره اردوگاههای نخبگان زندانی - دانشمندان و ادیبان و کارشناسان - در دوران استالین، که به نام «نخستین حلقه» نوشته بود، به چاپ برساند. و زمان دیگر او به نام «غرفه سرطانی‌ها» نیز اجازه چاپ نیافت. اما این کتابهای «ممنوعه» به صورت‌های گوناگون تکثیر شدند. و دست به دست می‌گشتند. و پس از چندی در غرب اروپا به چاپ رسیدند، و نام سولژ نیتسین در سراسر جهان بر سر زبانها افتاد. و در این هنگام اتحادیه نویسندگان شوروی او را از جمع خود طرد کرد. در سال ۱۹۷۰، جایزه ادبی نوبل به او اهدا شد، و او برخلاف پاسترناک که در سال ۱۹۵۸، ناچار این جایزه را نپذیرفته بود، آن را قبول کرد. و همچنان بی‌اعتنا به غوغاهای گوشخراش ایدئولوژیک، به نوشتن ادامه داد. «اوت ۱۴» در سال ۱۹۷۲ در غرب چاپ شد، و کا.گ.ب. دست‌نوشته‌های «مجمع‌الجزایر گولاک» او را کشف کرد. سولژ نیتسین به ناشران غرب اجازه داد که این کتاب را نیز چاپ کنند. در فوریه ۱۹۷۴ او را بازداشت کردند، و به تبعید، به خارج از

کشور فرستادند. و این نویسنده، از آن موقع تا پس از فروپاشی اتحاد شوروی در آمریکا زندگی می‌کرد.

کارهای دیگر او

«یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ» (۱۹۶۲)، چشم انداز واقعی دنیای معاصر است، و با آن که از نخستین کارهای اوست، پختگی و کمال حیرت‌انگیزی دارد، و به همین علت پس از انتشار به صورت یک اثر کلاسیک درآمد، و قهرمان این داستان شهرتی جاودانی یافت.

سال بعد از آن، «خانه ماتریونا» را به چاپ سپرد. در این داستان، ماتریونا که در همه عمر تحقیر شده، و تو سری خورده، بعد از مرگش معلوم می‌شود که چه موجود پاک‌طینت و باشرفی بوده است. ولی چه فایده؟ که دیگر جهان را وداع کرده است.

در غرفه سرطانی‌ها، که بعد از دوران خروشچف، و بازگشت دوران اختناق اجازه چاپ نیافت، از بیماران محکوم به مرگ سخن می‌گوید، که در آخرین روزها از زندگی خود و افکار و رؤیاهای و عشق‌هایشان حرف می‌زنند، و نویسنده از زبان آنها نیم قرن تاریخ اتحاد شوروی را باز می‌گوید.

کشور عجایب

جویس کارل اُتر (ایالات متحده آمریکا، ۱۹۷۱)

هنرمندی از این عصر

دنیائی پر از «عجایب». عجایبی که
خشونت و دلهره و تنهائی نام گرفته‌اند.

شب کریسمس

شب کریسمس است. «چس» چهارده سال دارد. چند سال قبل از آن پدرش همه اعضای خانواده خود را کشته، و خودکشی کرده است. و تنها چس توانسته است از این قتل عام بگریزد. پدر بزرگ او را در خانه خود پذیرفته، و روزها او را برای کار با خود به مزرعه می‌برد. ماهها بدین گونه با رنج کشیدن و سکوت می‌گذرد. اما وقتی که چس به کینه‌توزی پدر بزرگش پی می‌برد، از آنجا نیز می‌گریزد. و پس از مدتی چون از همه جا رانده و درمانده می‌شود، او را به پرورشگاه یتیمان می‌برند.

وارثیون‌هائی از یک آهنگ آمریکائی

چندی بعد یک پزشک، چس را به فرزندی می‌پذیرد. اما یک درام خانوادگی باعث می‌شود که از آنجا نیز بگریزد. چس نام خود را عوض می‌کند

و طرز زندگی‌اش را تغییر می‌دهد. و پس از سالها او را می‌یابیم، که «وُگل»، نام دارد، و تحصیلات خود را در دانشکده پزشکی به پایان رسانده، و با دختر هوشمند و زیبایی به نام هلن، که پدرش استاد برجسته‌ای است ازدواج کرده. آیا «وُگل» هنوز همان چس است؟ یا به کلی عوض شده؟... این جوان که به شهرت و ثروت رسیده است، به غول قصه‌های کودکانه می‌ماند... و باز سالها می‌گذرد. دختر او، «شلی»، از خانه می‌گریزد، و او به جست‌وجوی دخترش می‌رود. و برای یافتن او به همه جا سر می‌زند. و دنیای آدمهای فقیر و حاشیه‌نشین و بیچارگان و معتادان و دیوانگان را کشف می‌کند. شلی ناپدید شده است. شلی رونوشتی از «وُگل» است، آن روی سکه پدر خویش است. و تکرار داستان دوباره چس است، که در دوران کودکی از اینجا به آنجا می‌گریخت.

تکرار قضیه

مسئله بر سر آمریکاست. که ابعاد واقعی و نمادین آن به نمایش گذاشته می‌شود. آمریکا، سرزمین بچه‌های شرور و جنایت‌پیشه، با خانواده‌های زندانیان و معتادان، با جنگ ویتنام، با عصیانها و سرکشی‌ها، با یک نسل شکست خورده، که در مقابل آمریکای دیگری قرار می‌گیرد که سرزمین آزادی و پیروزیهای اجتماعی و ثروت و افتخار است.

در زمان «کشور عجایب»، در دنیای آرزوها و رؤیاهای فانتاستیک و باژوک با رالیسم در می‌افتند، و به مرزهای عجایب می‌رسند.

خانم جویس کارل اُتر، نویسنده این زمان، جریانات و مسائل اجتماعی عصر خود را - از آغاز نهضت فمینیسم تا فرو ریختن دیوار برلن - در زمان‌های خود منعکس می‌کند، و واقعیات را با خونسردی روی کاغذ می‌آورد.

این بانوی نویسنده در سال ۱۹۳۸ متولد شد. نخستین رُمان خود را در چهارده سالگی نوشت، بعد از چاپ رُمان «آدمهای شیک»، در سال ۱۹۶۸، کتابهای زیادی نوشت، و از آن به بعد تقریباً هر سال کتاب تازه‌ای را برای چاپ آماده کرد. «افسانه بلودسمور»، «گل زیبا»، «باغ کامرانی‌ها»، «عشق کفرآمیز»، از جمله این آثارند. و علاوه بر رُمان، داستانها و نمایشنامه‌ها و مقالات بسیاری نوشته است. و به‌چندین جایزه بزرگ ادبی دست یافته. این بانوی نویسنده در دانشگاه پرینستون، آئین نگارش درس می‌دهد.

نام مستعار

خانم جویس کارول اُتر، همزادی نیز دارد، به‌نام رُزا موند اسمیت، که بعضی از آثارش را به‌نام او می‌نویسد. رُزا موند اسمیت از نام‌های مستعار خانم جویس کارول اُتر است.

تاریخ

الزامورانتته (ایتالیا، ۱۹۷۴)

در قلب تاریکی‌های قرن

الزامورانتته مؤلف آثاری است که در ایتالیا کمتر نظیر دارد. زیرا تلاش می‌کند همه ابعاد حقایق یک عصر را نشان بدهد، و کارهای او با آثار پُردامنه جان دوس پاسوس برابری می‌کند.

از ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۷

رویدادهای «تاریخ»، در سالهای ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۷ اتفاق می‌افتد، و هر فصل آن عنوان یکی از این سالها را دارد. این سالها با گزارش وقایع تاریخی جهان معاصر از همدیگر جدا می‌شود، که آغاز آن صعود فاشیسم است، و سپس دوران جنگ است و ادامه جنگ.

کودک اتفاقی

«در یکی از روزهای ژانویه ۱۹۴۱، یک سرباز آلمانی، یک نصف روز مرخصی می‌گیرد، و پرسه‌زنان در خیابانهای شهر رُم به‌محله «سان لورنزو» می‌

رود. این سرباز بسیار جوان، که در دهکده‌ای به نام داخائو^۱ به دنیا آمده بود، آن روز در محله سان لورنزو، به میخانه‌ای می‌رود، و بسیار باده می‌نوشد، و بسیار مست می‌شود، و با این حال در کوچه‌های آن محله به گشت و گذار می‌پردازد، و زن ناشناسی را، که معلمی است نیمه یهودی، به نام ایدوزا، می‌بیند، و به او تجاوز می‌کند، و او را به حال خود می‌گذارد و می‌رود، و چند ساعت بعد کشته می‌شود. ماهها بعد، ایدوزا طفلی را به دنیا می‌آورد. این طفل، اوزپه، فرزند آن سرباز گمنام آلمانی است. که نمادی است از تقدیری که ایتالیا دچار آن شده است. مادر بیچاره و پسر او برای ادامه حیات در برابر سختی‌ها مقاومت می‌کنند. در کنار این مادر و پسر، آدمهای دیگری را نیز در این زمان می‌یابیم: داوید سیگره یهودی، نیناریدو، که پسر بزرگ ایدوزاست، و چند نفر دیگر... و جنگ در سالهای بعد ادامه پیدا می‌کند، و گرفتاریها و دشواریها بیشتر و پیچیده‌تر می‌شوند، هزاران نفر به خاک و خون می‌افتند، و یهودیان را از همه جا طرد می‌کنند، و بعضی‌ها را به بازداشتگاه می‌برند. و سرانجام ایدوزا در برابر جسد بی‌جان و خون‌آلود پسرش به زانو در می‌آید. و در این حال تنها در چشم یک ماده‌سگ آثار محبت و همدردی را می‌بیند، و آرزو می‌کند که ای کاش به نوع بشر وابستگی نداشت.

تاریخ و طبیعت

«تاریخ»، می‌خواهد درگیری دائمی تاریخ و طبیعت را نشان بدهد. و آیا نویسنده موفق شده است به چنین منظور بزرگی دست یابد؟ به هر حال این زمان از حیث قدرت و اعتبار و شفافیت، و تأثیر حیرت‌آور فریادهای یأس‌آلود آن، با «بینوایان» ویکتور هوگو قابل مقایسه است.

۱- Duchau دهکده‌ای در آلمان، که نازیها در آن بازداشتگاه بزرگی دایر کرده بودند.

الزامورائته

این بانوی نویسنده در سال ۱۹۱۸ در ژم به دنیا آمد، و آثار او هرچند با نهضت‌های ادبی معاصر او پیوندی ندارد، اهمیت و ارزش بسیار دارند. «دروغ و افسونگری‌ها» (۱۹۴۸)، «جزیره آرتورو» (۱۹۵۷)، و چند زمان دیگر او با نئورالیسم مرسوم در آن زمان بیگانه بودند. الزامورائته سالهای بسیار ندیم و مونس آلبرتوموراویا (۱۹۹۰-۱۹۰۷) بود، و به‌خصوص در دوران جنگ، این دو دهکده‌ای نزدیک ژم پناه برده بودند، و یار و غمگسار همدیگر بودند. الزامورائته در ادبیات ایتالیائی مقام والائی دارد. او در سال ۱۹۸۵ درگذشت.

کمر بند برگها

پاتریک وایت (استرالیا، ۱۹۷۶)

وحشی و هوسناک

برسواحل بکر و دست نخورده آخرین
قاره، که اروپایی‌ها آن را به تصرف
درآوردند، «کمر بند برگها»، یکی از تیره
و تازترین رُمانهای «ضد رابینسون
کروزوئه» را پدید می‌آورد.

در بازگشت از تاسمانی

در حدود سال ۱۹۳۰ یک کشتی در بازگشت از «تاسمانی»، غرق شد و
تنها عده کمی از سرنشینان آن توانستند خود را با یک قایق به کرانه‌ای در
قطه‌ای دورافتاده از قاره استرالیا برسانند، اما بومیان وحشی بر سر آنها
ریختند، و همه را کشتند. و تنها یک نفر را زنده گذاشتند. که زنی بود به نام
رُکسبورگ.

ماجراهای عجیب خانم رُکسبورگ

خانم رُکسبورگ برده آن قبیله وحشی شد، و مدتها در آنجا ماند. و در این

مدت تنها لباس او کمربندی از برگها بود. و زندگی سخت و عذاب‌آوری
داشت. تا آن که یکی از زندانیان فراری او را نجات داد، و آن دو در هنگام فرار
با حوادث و ماجراهای بسیاری مواجه شدند، و سرانجام خانم رُکسبورگ
به دنیای متمدن بازگشت.

اما خلق و خوی خانم رُکسبورگ در این مدت تغییر کرده بود، و دیگر آن
خانم رُکسبورگ قبلی نبود. هرچند که در این مدت بسیار سخت زیسته بود، و
عذابهای طاقت‌فرسائی را تحمل کرده بود، اما در دوران بردگی و اسارت، آزاد
بود و رها از قید و بندهای تمدن، و غرایز خود را مانند بومیان آن قبیله بدوی
آزادانه ارضا می‌کرد. و این زن که قبلاً بانویی بود بسیار مقید و متمدن، به سبک
خانمهای دوران ملکه ویکتوریا، که به خاطر حفظ ظاهر و ادب اشرافی، جلوی
ارضای غرایز خود را می‌گرفت، دیگر نمی‌توانست مثل گذشته زندگی کند. و
دوست داشت آزاد و بی‌قید باشد. و این قضیه همه را متحیر کرده بود.

بازگشت به سنت‌ها

موضوع این رُمان در همان محدوده رابینسون کروزوئه است، که یک
کشتی غرق می‌شود، و یک یا چند نفر در جزیره دورافتاده‌ای، ناگزیر به ادامه
زندگی می‌شوند. اما «کمر بند برگها» از نخستین رُمانهای مدرن در این طریق
است. پاتریک وایت، نویسنده انگلیسی تبار استرالیائی، همان قالب سنتی رُمان
انگلیسی را انتخاب می‌کند، که از دانیل دفو تا ویلیام گلدینگ با آن انس گرفته
بودند، و هرچند که قهرمان خود، خانم رُکسبورگ را در قاره بکر و دست
نخورده استرالیا، در ساحل پیاده می‌کند، اما به سنت‌های ادبی وفادار می‌ماند.
پاتریک وایت رُمان نویسی را از سال ۱۹۳۸، با رُمان «دره خوشبخت»
آغاز می‌کند، و با رُمانهای «زندگی و مرگ» (۱۹۴۱)، و «ماندالای اسرارآمیز»
(۱۹۶۱) و چند رُمان دیگر به کار خود ادامه می‌دهد.

رُمان «چشم گردباد» او در سال ۱۹۷۳ انتشار می‌یابد، که داستان زنی است به نام الیزابت هاتر، که بیش از هشتاد سال دارد، و در یک شهر کوچک استرالیا زندگی می‌کند. این زن در زندگی بسیار موفق بوده است، اما در آخرین روزهای عمر حس می‌کند که چیزی ندارد، و تنهاست، و در آن حال خاطرات گذشته را به یاد می‌آورد. و این موضوع به‌نویسنده امکان می‌دهد که فضای آن شهر دورافتاده را در آن سر دنیا، با خصوصیات و خلیقات مردم آن سامان، و وقایع و حوادثی که در چنین جایی روی می‌دهد، در یک تابلوی بزرگ ترسیم کند، و در مقابل چشم ما بگذارد. که عظمت کار او در این رُمان، به‌بعضی از آثار بالزاک می‌ماند.

پاتریک وایت

پدر و مادرش استرالیایی بودند، در سال ۱۹۱۲ در انگلیس به دنیا آمد، دوران کودکی‌اش را در استرالیا گذراند، و برای ادامه تحصیلات به انگلیس رفت. در دوران جنگ جهانی دوم در نیروی هوایی سلطنتی انگلیس به خدمت مشغول بود. پس از جنگ به استرالیا بازگشت، و بیشتر اوقاتش را به دامداری و پرورش بُرهای سفید می‌گذراند. از پاتریک وایت رُمانها و نمایشنامه‌های بسیار به یادگار مانده است. در سال ۱۹۷۳ جایزه ادبی نوبل را دریافت کرد. و در سال ۱۹۹۰ درگذشت.

نویسندگان استرالیا

پاتریک وایت سالها تنها نماینده ادبیات استرالیا بود، که به‌علت دریافت جایزه ادبی نوبل شهرت بسیار داشت. اما استرالیا نویسندگان و رُمان‌نویسان دیگری هم دارد. مانند موریس وست (متولد ۱۹۱۶ در ملبورن)، که رُمان «وکیل شیطان» (۱۹۳۳)، را نوشته است. و کالین مک کولوگ، نویسنده

استرالیایی نیز هم رُمان پرفروش «پرنندگان برای مردن پنهان می‌شوند»، را نوشته است. در سال ۱۹۹۰ نیز گروهی از نویسندگان استرالیایی به پاریس سفر کردند، که در آن هنگام برای دوستداران ادب ناشناخته بودند، اما چندی نگذشت که آثارشان به زبان فرانسه ترجمه شد، و این سیر و سفر باعث شد که فرانسوی زبانان با سرزمین دیگری که نویسندگانش رُمانهای جذابی نوشته‌اند، آشنا شوند.

جوینده طلا

ژان - ماری گوستاو لوکلزیو^۱ (فرانسه، ۱۹۸۵)

طلای دفن شده

یک اثر آوانگارد ادبی است، و در عین

حال یک رُمان موفق مردمی

در سال ۱۸۹۲

ما در سال ۱۸۹۲ هستیم، و در جایی معروف به گودال بوکان. در جزیره موریس، که سابقاً جزیره بورین نام داشت. پُل وویرژینی، قهرمانان رُمان برناردین دوسن پی‌یر، در آنجا زندگی می‌کردند.

سفر به ژدریگ

آلکسی، راوی داستان در جایی چون بهشت زندگی می‌کند. و خود او می‌گوید: «به‌خاطر می‌آورم که از دور دست صدای دریا را می‌شنیدم، که با صدای باد که در نیزارها می‌پیچید می‌آمیخت، و این صداها گهواره کودکی مرا می‌جنبانند».

آن سال، سال طوفان بود و الکسی و خواهرش لورا، گواه ورشکستگی

Jeab-Marie Gustave le Clézio ۱

پدرشان بودند. اما پدر ورشکسته آنها، در آن ایام مدام در عالم خیال فرو می‌رود و با خودش حرف می‌زند، و از طلاهایی سخن می‌گوید که دزدان دریائی در جزیره کوچک ژدریگ پنهان کرده‌اند.

الکسی و خواهرش این کلمات را آن قدر از زبان پدر می‌شنوند، که از همان وقت فکر سفر به این جزیره، و دست و پنجه نرم کردن با حوادث، و کشف طلاهای دفن شده، در ذهن الکسی جای می‌گیرد. پس از مرگ پدر، الکسی با کشتی عازم جزیره ژدریگ می‌شود، و به محض ورود به آن جزیره، جست‌وجو را آغاز می‌کند. اما بهر جا و بهر سو که می‌رود، جز نومیدی و تنهایی چیزی نصیبش نمی‌شود. با این وصف عشق خاموش «اوما»، دختری از بومی‌های جزیره به او دل گرمی می‌بخشد. و در این هنگام جنگی در می‌گیرد، و الکسی همراه دیگران به استقبال خطر می‌رود. و در بازگشت از جنگ در می‌یابد که همه چیز را از دست داده است. «اوما» ناپدید شده، و آن همه

جست‌وجو برای کشف طلاهای دفن شده بی‌حاصل مانده است. ناچار به جزیره خود باز می‌گردد. و در آنجا خواهرش لورا را باز می‌یابد. و تنها چیزی که پس از این همه تلاش و رفت و آمد برای او باقی می‌ماند، عشق به‌زندگی است. الکسی همه امیدهایش را از دست داده، اما هنوز می‌تواند در گوشه‌ای بیارامد، و به‌خروش دریا از دور دست گوش بدهد... به‌خروش زنده و پرهیجان و تمام نشدنی دریا.

از «صورت جلسه» تا «صحرا»

در رویاهای الکسی، دریا نقش عمده‌ای را بازی می‌کند، و در رُمان دیگر او با عنوان «صحرا» (۱۹۸۰)، همین نقش را صحرا، در رؤیاهای «لالا»، دختر جوان، بازی می‌کند. لالا، قهرمان این رُمان از نوادگان جنگجویان صحراست، که ناچار در حاشیه فقیرنشین یک شهر زندگی می‌کند.

لوکلزیو با رُمان «صورت‌جلسه» جایزه ادبی رنودو^۱ را در سال ۱۹۶۳ دریافت می‌کند، و در رُمانهای بعدی خود، «تب»، «طوفان نوح»، «جنگ»، و «غولها»، دلهره‌ها و اضطرابات مردم شهرنشین را ارائه می‌دهد، و گوئی خود او نیز اسیر همین دلهره‌ها بود، که نمی‌خواست در شهرهای بزرگ بماند، و علاقه داشت بگریزد و در کنار قبایل و اقوام دور دست، جایی برای زندگی بیابد.

لوکلزیو رفته‌رفته از نظر سبک نگارش نیز سعی کرد به سبک کلاسیک باز گردد، و با تسلطی که داشت در این طریق آثاری خلق کرد، که جایزه پُل موران، و تحسین و تکریم خوانندگان ادب دوست نصیب او شد. و لوکلزیو در این مسیر به کمال مطلوب خود رسید.

لوکلزیو

ژان - ماری گوستاو لوکلزیو در سیزدهم آوریل ۱۹۴۰ در نیس به دنیا آمد. از تبار انگلیسی و مردم برتانی است، و اجدادش در قرن هجدهم به جزیره موریس مهاجرت کرده‌اند. لوکلزیو دکتر ادبیات است، و رُمانها و داستانهای زیادی نوشته است و از جمله، «بهار» (۱۹۸۹)، «لولابی»، قصه‌هایی برای کودکان، و رساله‌ای به نام «جذبه مادی». این نویسنده سالهای درازی از عمرش را در مکزیک گذرانده است و آنجا را وطن دوم خود می‌داند.

زندگی در جایی دیگر

لوکلزیو مانند آنتون آرئو، در مکزیک و در میان سرخ‌پوستان وطن محبوب خود را یافته، و بسیاری از متن‌های کلاسیک آن سامان را به زبان فرانسه ترجمه کرده است. و از کارهای دیگر او، گردآوری قصه‌ها و ضرب‌المثل‌های جزایر ماسکارونی، رئونیون، و موریس است.

1. Renaudot

فهرست اعلام

اشخاص

آبراهام میرت، ۶۵۷	۶۵۹
آبه‌پِرژو، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۰	آلساندرو مانژونی، ۱۸۷
آبراینر، ۵۶۰	آلفردوینی، ۱۸۲
آبولوس، ۷، ۲۴، ۲۸، ۲۹، ۳۰	آلفرد هرچسون، ۷۰۴
آچادرکونروز، ۳۰۸	آلفرد لِثِن وان رُگت، ۶۵۸
آراگون، ۲۴۱، ۳۹۴، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۴، ۵۴۶، ۵۴۷	آلفونس دُرِدِه، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴
آرتور رمبو، ۲۵۱	آلکساندرو مانژونی، ۱۸۹
آرتوو. سی. کلارک، ۶۵۹	آلکزو فرناندز، ۷۱
آرتوو شیتسلر، ۴۳۳	آله خورکارتیر، ۶۷۶، ۶۷۸
آرتور کُونان دوئل، ۴۳۵	آله خُورکار بنیه، ۱۸۳
آرماندو بالاجیروالدس، ۲۸۱	آن، ۲۲۰
آرستوفان، ۹۸، ۵۷۱	آناتول فرانس، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۵۴۳
آستوریاس، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴	آنتوان چخوف، ۳۱۶، ۳۱۸
چالرز داجسن، ۲۶۷	آنتوان فرانسو پروو دِگزیل، ۱۰۰
لوئیس کارل، ۲۶۷	آنتوان فورنی پیر، ۸۱، ۸۲
آگاتا کریستی، ۱۴۷، ۴۳۷، ۴۳۸	آنتون آرئو، ۷۳۶، ۵۷۴
آگولو - فیرنولا، ۳۰	آنتونین مایه، ۳۹۷
آلیوت کُوهِن، ۷۱۲، ۷۱۳	آنتونیو تُورِس، ۶۲۲
آلبرتوساینر، ۶۳۲، ۶۹۳	آندره برتون، ۲۴۱، ۴۴۹، ۴۵۱، ۵۹۵، ۷۱۷
آلبرتوموراویا، ۶۹۳، ۷۲۹	آندره بیلی، ۳۷۵، ۳۷۷، ۴۵۵
آلبرسیمونن، ۴۸۳	آندره بی‌یر دومانندیارگ، ۵۹۵
آلبرس کامر، ۵۶۵، ۵۶۷	آندره دول، ۳۹۱
آلدوس هاکسلی، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۶۰۷، ۶۵۶	آندره ژید، ۳۴۶، ۳۷۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۵۹۲

توماس شوفر لو، ۷۰۴
 توماسولاندولفی، ۶۳۲
 توماس هاردی، ۳۲۴، ۳۲۳، ۳۲۲
 ناگری، ۲۲۴، ۲۲۶
 ج. آر. آر. تولکین، ۶۰۸
 جادوی سیاه، ۵۴۳
 جانانان سوئیفت، ۵۷۹، ۳۵۷
 جان اشتاین بک، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷
 جان بروتر، ۶۵۹
 جان دوس پاسوس، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵
 جان ژنالدربل تولکین، ۶۱۰
 جان کاپر پاوریز، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴
 جبران خلیل جبران، ۶۷۱
 جرالده، ۴۱۰
 جرج لورل، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۶۰۷، ۶۵۶، ۶۵۸
 جک که رواک، ۶۲۶، ۶۲۸
 جک لندن، ۲۹۶، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۷۱، ۶۲۷
 جمال جبر، ۶۷۱
 جمیز جریس، ۴۷۴
 جوزف کتراد، ۲۹۶، ۳۳۷، ۳۳۹، ۳۴۰
 جوزف هانری رُسنی، ۶۵۷
 جوناتان سوئیفت، ۹۶، ۹۸
 جونز، ۵۷۷
 جوننی شیرو، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹
 جریس، ۳۳۶، ۴۱۹، ۴۴۷، ۴۷۱، ۶۰۱، ۶۸۹، ۷۱۲
 جریس کارل آتز، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶
 جریس و پروست، ۶۶۴
 جی. آر. آر. تولکین، ۲۶۶، ۶۱۰
 جی. ج. بالارد، ۶۵۹
 جمیز بالدوین، ۵۵۸
 جمیز جونز، ۵۷۷
 جمیز جُویس، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳

۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۵۵۲، ۶۰۱، ۶۶۲
 جمیز فینمور کویپر، ۱۸۶
 جمیز کین، ۴۸۳
 جین اوستین، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۴۲۰
 جیورجیو باسانی، ۶۳۷، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳
 جیوسپ تومازی دی لامپدوزا، ۶۳۶، ۶۳۸
 جانترجی، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰
 چارلز داجسون، ۲۶۷
 چارلز دیکنز، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۴۵، ۲۴۷
 چاندلر، ۳۴۵
 چخوف، ۲۶۳، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸
 چزاره باوزه، ۶۹۳
 چسترتون، ۲۲۶
 چستر هایمز، ۴۸۳
 چستر هیمز، ۵۵۸
 چوجینگ لی، ۵۰۶
 چرن ژیوتو، ۱۸۳
 چرن گیزن، ۱۶۱
 چینزا آجب، ۷۰۵
 الینور، ۳۸
 جین اوستین، ۱۷۱
 دواستابل، ۱۶۵
 کاترین مانسفیلد، ۴۲۰
 کارشون مک کالرز، ۵۳۹
 لافایت، ۸۴، ۸۵، ۸۶
 ناتالی چرنیاک، ۶۹۹
 نادین گوردینو، ۷۰۲
 خِر آبرلیوس، ۲۹
 خونه گیمارز ژزا، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۸۴
 خوران دوفلورمس، ۶۲
 خوران رولفو، ۶۸۱
 خوران رالرای آکالاگالیانو، ۲۸۱، ۳۰۸

بوریس نیکلاتویچ بوگایف، ۳۷۷
 برریس ویان، ۶۴۷
 بوکاجیو، ۲۹
 بزل، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶
 بولگاکف، ۷۰۸، ۷۰۷، ۴۵۶
 بیچر - استو، ۲۳۵
 بیلی، ۳۷۷
 باتریک وایت، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲
 بارلاگر کویت، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹
 بانسون دوترای، ۲۱۴
 باوزه، ۵۸۴، ۵۸۵
 بتروس بزل، ۱۷۶
 بترونیوس، ۷، ۲۳، ۲۵، ۲۷
 پدزو آنتونیو دو آلازکن، ۲۸۱
 پیر گلدس، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۷۹
 بزل باک، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۵۰۶
 بروسبرمه، ۱۸۱
 بروست، ۳۸۶، ۴۴۷، ۶۶۶، ۷۱۲
 پل اسکازون، ۷۸، ۷۹، ۸۰
 بل بورژ، ۴۳۶
 بل فوال، ۲۱۴
 بل کلودل، ۵۲۸
 بل موران، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳
 بلین، ۲۷
 بنه لوب، ۲۴۲
 بو، ۲۰۸
 پوشکین، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۰
 بی برڈوفر، ۱۱
 بی تر آبراهام، ۷۰۴
 بی تر الکسنویچ کروئوتکین، ۳۱۸
 پیراندلو، ۳۶۳، ۳۶۵
 پیکارسک، ۶۷۲

بی بر بول، ۶۶۰
 بی بر دوسن کلر، ۴۲
 بی بر دو برگ، ۶۲۸
 بی بر ژان زوو، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴
 بی بر سوستر، ۴۳۷
 بی بر شین، ۳۹۴
 بی بر کارله دوشاملن دوماریو، ۱۰۴
 بی بر مک اولان، ۵۶۱
 تودور استورجن، ۶۵۸
 تودور درابزر، ۳۷۱
 تودور فرانسیس پاوریز، ۵۰۴
 توفیل گوئی، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۴۱
 تنوکریت، ۵۷۱
 تاسه، ۷۳
 تاسیت، ۲۷
 ناگور، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴
 تانی زاکی جوننی شیرو، ۶۱۷، ۶۱۸
 ترومن کاپوت، ۵۷۷
 تسوایک، ۴۳۲، ۴۳۳
 تسوتان تودورف، ۵۵۲
 تکیمیتاک هیروکا، معروف به میشیماپیکو، ۶۱۶
 نسی ویلیامز، ۵۴۰
 تورگنیف، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۱۲
 تورو، ۵۱۵
 تولت، ۱۵۳
 تولستوی، ۱۰، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۶۱، ۲۶۲
 تولکین، ۲۶۳، ۳۷۴، ۴۴۳، ۷۲۱
 تولکین، ۶۵۷
 تومازو لاندولفی، ۶۹۳
 توماس، ۳۹
 توماس دی لامپدوزا، ۶۹۳
 توماس مان، ۱۱، ۳۰۵، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۶۹۴

خوان کارلوس آنته تی، ۶۸۷	دوشس آکیتن، ۳۸	زمبو، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۲۱، ۴۲۰	ژاک ژرنه، ۷
خورخه آمادو، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴	دوکار والهو، ۶۲۲	یمی دوگومون، ۴۶۳	ژاک ژوزه، ۶۸۴
خُورخه لوئیس بُرجس، ۵۴۸، ۵۴۹	دوما، ۱۵۵، ۲۱۳، ۲۱۴	ژنالد کُرژلس، ۳۹۴	ژاک سادول، ۶۱۰
خوزه دُوئوتزو، ۶۸۷	دوهامل، ۵۱۳	رنه، ۱۵۷	ژاک هاتری برناردن دوسن بی‌بر، ۱۴۲
خوزه لُزامالجا، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳	دی. اچ. لارنس، ۴۴۸، ۵۷۴، ۶۲۵	رنه بارژاول، ۶۶۰	ژان بلو، ۶۱۳
خوزه ماریا، ۳۰۸	دیدرو، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۲	ژنه بنزامن، ۳۹۴	ژان پاتریک، ۴۸۴
خوزه ماریا دوره‌دُو، ۲۸۱	دیکنز، ۱۵۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹	رواک، ۶۲۷، ۶۴۳	ژان بل سارتر، ۴۱۳، ۴۴۵، ۴۹۳، ۵۳۳، ۵۵۴
خولیو کورتازار، ۵۵۲، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۸۵، ۶۸۶	دی لامپدوزا، ۶۳۸	ژوبر دوسن - ژان، ۵۲۵	۵۵۵، ۵۶۷، ۶۶۵، ۶۹۹، ۷۱۷
داستان لوئی فردینان سلین، ۴۹۱	دیمیتری مرزکوفسکی، ۲۵۴، ۲۶۴	رُوب گری به، ۳۴۶	ژان بی‌بر آندِرُون، ۶۶۰
داستایفسکی، ۱۰، ۱۵۵، ۱۹۹، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۷۱	دینویوزاتی، ۶۳۲	رُوسم فونسکا، ۶۲۲	ژان دُریشن، ۱۱
دانشیل هامت، ۴۸۲	دیوید گودیس، ۴۸۰، ۴۸۳	روح فیتز، ۴۱۰	ژان دومون، ۴۱
دالامیر، ۱۲۲	دیوید هیرت لارنس، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰	رُوزده مارتن، ۳۸۱	ژان ریکاردو، ۶۶۸
داتنه، ۲۰۴	دیه گزهرتادو دومندوزا، ۶۲	روسو، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۶۱، ۱۶۲	ژان ریموند، ۱۴۶
داتیل دفرا، ۹۳، ۹۵، ۳۲۶، ۷۳۱	رابرت سیلور برگ، ۶۵۸	رُولان بارت، ۵۳۴، ۶۶۷	ژان ژاک بُله، ۶۹۶
داتیل رادفور، ۶۴۱	رابرت لوئی استیونشن، ۲۹۴، ۲۹۶، ۳۵۳	رُومن رولان، ۱۵۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۹۴	ژان ژاک روسو، ۹۳، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۹، ۶۰۷
داتیلوکیس، ۷۱۱	رابله، ۵۴، ۹۸، ۴۹۲، ۶۸۹	رُوبارد کیلینگ، ۳۲۵	ژان ژنه، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵
درایزر، ۲۲۶، ۴۸۰	رایندرنات ناگور، ۲۸۹، ۳۷۲، ۳۷۴، ۴۶۸	ری برادبوری، ۶۵۷	ژان ژیرودو، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰
ریچاردسون، ۱۱۰	راجر زلازنی، ۶۵۸	ریچارد رایت، ۲۳۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸	ژان ژویونو، ۲۷۳، ۵۶۸، ۵۷۰
ریلینگ، ۱۱۳	رادوان ناسار، ۶۲۲	ریچاردسون، ۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۳۶	ژان کلسو، ۵۵۱
درس شرایبی، ۶۷۲	راسین، ۱۸۹	ریچارد ماتشون، ۶۵۸	ژان کوال، ۶۴۷
دُس باسومس، ۳۴۵	رالف لیسون، ۵۵۸	ریدر هاگارد، ۶۵۶	ژان کوکتر، ۵۴۳
دِفِر، ۹	رُیر بنژده، ۳۴۶	ریشارد واگنر، ۳۰۵	ژان کیه ژول، ۶۶۸
دُناسیون آلفونس فرانسوا، ۱۵۲	رُیرینییه، ۶۶۸	ریلکه، ۷۱۱	ژان - ماری گوستاو لوکلزیو، ۷۳۴، ۷۳۶
دنيس دینزو، ۱۲۰، ۱۲۲	رُیرت موزیل، ۴۳۲، ۴۷۳، ۴۷۵	ریموند چانلر، ۴۸۲	ژرار دُر، ۲۱۴
دواستابل، ۱۶۵	رُیرت هوارد، ۶۵۷	ریموند کتر، ۱۸۳	ژرار دُو نروال، ۱۳۶، ۱۷۷، ۶۸۷، ۲۳۹، ۲۳۹
دُو اسکوردی، ۸۵	رُیرت هین لین، ۶۵۷	ریسون کتر، ۶۴۵، ۶۴۶	۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۴۱
دویالزاک، ۱۵۶	رتیف دولابرتن، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۲۴۰، ۲۸۴	رینالدو آرناس، ۶۶۲، ۶۶۳	ژرارلابرونی، ۲۴۱
دُوژده، ۲۷۳	رُزا موند اسمیت، ۷۲۶	زنگ بو، ۴۸۶	ژرژ پرنائوس، ۵۲۶، ۵۲۸
دورل، ۶۲۵	رژان دوشارم، ۳۹۷	زولا، ۱۵۶، ۲۲۶، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵	ژرژ داریان، ۱۵۶
دوروتی لایت سایرز، ۴۳۷	رُزه مارتن دوگار، ۳۷۸، ۳۷۸	ژاک برو، ۴۸۳	ژرژ دوهامل، ۱۵۶، ۳۹۴، ۵۱۱، ۵۱۳
دوریس لسینگ، ۷۱۷	رُلان کُرژلس، ۳۹۴	ژاک رومن، ۶۴۱	ژرژسان، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷
دوس پاسوس، ۴۱۳	شولوخف، ۴۵۳		ژرژ سیمون، ۴۳۸، ۴۳۹

فلوریو برشکین، ۱۸۳	شین سو، ۵۰	سایکاکو، ۸۹	ژوز لوکاک، ۱۸۳
فلوریو ژرژسان، ۲۵۴	شینتزلر، ۷۱۱	سیاستین ژابریزو، ۴۸۴	ژوزف ژیل، ۶۴۱
فلوریو وگنکور، ۳۵۳	شوردلکو دولا کلو، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹	سرواتس، ۵، ۸، ۶۴، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۱۱۸	ژوزف کسل، ۵۶۱
فیچور کویپر، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶	شولونخف، ۴۵۴	سزاره باوزه، ۵۸۴، ۵۸۶	ژوریس - کارل هویسمن، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۲۳۸
فورتی بر، ۷۷، ۸۵	شیلر، ۱۳۲	سلین، ۱۱	ژول باری دُروی، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸
فیتز جرالد، ۴۰۹، ۴۱۰	شی نایان، ۴۳، ۴۵، ۴۶	سلین، ۳۹۴، ۴۹۴، ۶۸۹	ژول ژومن، ۳۹۴، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۰۱
فیدل کاسترو، ۶۸۳	صادق، ۱۱۶	سنانکور، ۱۲۴، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲	ژول لومتز، ۳۰۵
فیلدینگ، ۶۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۶۰۰	طاهرین جلون، ۶۷۲	سن فرانسوا دوسال، ۵۲۵	ژولن گرین، ۵۲۵
فیلوسترات، ۹۸	عبدالرحمن شرقاوی، ۶۷۲	سونیکا، ۷۰۰	ژول ویس، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۴۳
فیلیب جوزه فارمر، ۶۵۸	فودوردلستا برسکی، ۲۹۱، ۲۹۳	شورل، ۸۵	ژول ورن، ۹۵، ۱۷۶، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۳
فیلیپ رائز، ۵۱۶	فودور کریوشکف، ۴۵۴	سوزان هیل، ۷۱۷	۲۸۷، ۶۰۵، ۶۵۵، ۵۶۶
فیلیپ سوبو، ۴۵۱	فاکتو، ۴۶۴، ۴۶۶	سوفوکل، ۵۷۱	ژولیت گراک، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵
فینگ شن یان بی، ۵۷	فای ولدان، ۷۱۷	سولنزیستین، ۱۱، ۱۸۳، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۲	ژولین گرین، ۲۲۹، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۵
فینئور کویپر، ۱۸۴	فرانتس کافکا، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۵۵۲	سومانشو، ۴۸۶	ژوو، ۴۲۳، ۴۲۴
فینی گانزریک، ۴۰۱	فرانچسکو دُویو دُو، ۶۴	سون ژوی، ۵۱	ژید، ۴۴۷
قلبهای نافرمان، ۳۲۴	فرانچسکو لوبیروید، ۶۴	سویفت، ۹، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۳۵۹	ژیرودو، ۹۵، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰
قهرمان جهان، ۵۴۳	فرانسوا رابله، ۵۲، ۵۴	سیرانو دوبرژواک، ۹۸	ژولبرتو فریر، ۵۱۷
کانزروکن، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۳۰	فرانسوا مرریاک، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۵۲۵	سیمنون، ۴۳۹	ژینو، ۱۱
کاتب یاسین، ۶۷۲	فرانسیس اسکات فیتز جرالد، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰	سیمون شوارتز بارت، ۶۴۱	ژینو، ۵۶۸
کاترین مانسفیلد، ۴۲۱	فرانک توریس، ۳۷۱	سینکلو لویس، ۳۷۱	ژیروانی، ۴۸۳
کارشون مک کالرز، ۵۳۹، ۵۳۸، ۵۴۰	فرانک هریرت، ۶۵۹	سینکیویچ، ۲۷	سنول پلو، ۶۰۰، ۶۰۱
کارل گوستاو بزور ستروم، ۵۸۹	فردریک براون، ۶۵۸	سینگر، ۶۵۰	ساتانار، ۳۲
کارلو امیلیو گادا، ۶۸۸، ۶۹۰	فردریکو دوریرتو، ۶۳۷	شاتریان، ۲۷۳	ساد، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲
کارلوس فونتس، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۴	فردریکو فلینی، ۲۷	شاتوبریان، ۱۲۴، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۷	سالوادور الیزوندو، ۶۶۳
کارلوس مِتیس، ۵۶۴	فرناندو دورخا، ۶۲	۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۸۰	سالومون تشکیو بلادتز، ۷۰۴
کارلو کاسولا، ۶۹۳	فرینگ منکلونگ، ۵۱	شارل اکسیرایا، ۴۸۴	ساموئل ادوارد کرون مکائی، ۷۰۴
کارن بلیکسن، ۵۵۱	فریوید، ۳۳۵، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۲۲، ۴۲۴	شارل شورل، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷	ساموئل بانلر، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹
کافکا، ۴۰۶، ۷۱۱	فریوید و پروست، ۳۸۶	شارل فردینان راموز، ۵۷۰	ساموئل پیکت، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۶۵، ۶۶۸
کافکار، ۳۴۶	فریتز لیبر، ۶۵۸	شارل تودی، ۱۷۶، ۱۷۷	ساموئل دلانی، ۶۵۹
کافکا و جویس، ۶۶۶	فریس ایشیدیاک، ۶۷۲	شارلوت، ۲۱۹، ۲۲۰	ساموئل ریچاردسون، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰
کالین مک کولرگن، ۷۳۲	فلوریو، ۱۰، ۱۵۵، ۲۵۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۰۲، ۳۰۶	شارلوت بروته، ۲۱۸، ۲۲۰	ساموئل لانگهورن کلمانس، ۲۸۳
کاندید، ۱۱۶	۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۳۰، ۶۰۱	شکسیر، ۱۸۹، ۱۹۷	ساتانازار، ۷۳

یویس کاژول، ۲۶۵، ۲۶۷	لئوناردو چیاچیا، ۶۹۳	گابریل کولت، ۴۶۲	کاواباتا یازوناری، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵
ئی بالوجلیا، ۳۶۲	لئون بلوا، ۱۵۶	گابریل گارسیا مارکز، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴	کاواباتا یاسوناری، ۳۵۱
لی روزهن، ۳۶۲	لئون دوده، ۲۷۴	گادا، ۶۸۹، ۶۹۰	کرتین دوتروا، ۴۰
لیلا بعلیکی، ۶۷۱	لئون کونتران داماس، ۶۴۱	گالڈس، ۲۸۱	کرستوفر پرست، ۶۵۹
لیلیان هلمن، ۴۸۲	لارنس، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰	گواردومه ره، ۱۵۳	کزوکن، ۱۲۹
لیو - ای، ۴۸۶	لاروشنوکو و لاپرویر، ۹۲	گرگوری کُنراد، ۷۱۱	کزیاچینگ گی، ۳۶۲
لیون فرشتواتگر، ۱۸۳	لافوتن، ۳۰	گرگوری لویس، ۱۴۶	کلاریس لیسپیکور، ۶۲۲
لی یو، ۶۰	لاکلو، ۱۳۹	گریم، ۱۲۲	کلاریس لیس پکتور، ۶۸۴
لی یو - ای، ۳۶۱، ۳۶۲	لالزارد، ۶۴۰	گری به، ۵۵۲	کلارین، ۲۸۱، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸
لی یولین یاریز، ۵۰۴	لالو، ۳۲۴	گزاروه مونه پَن، ۲۱۴	کلود ادموند مانی، ۵۳۷
مانو نونن، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷	لامپدوا، ۶۳۷	گلدینگ، ۶۰۷	کلود سنویل، ۵۵۲
ماتئو آلمان، ۶۳	لاورنس استرن، ۱۱۷، ۱۱۹، ۶۲۳	گلود ئی به، ۶۶۸	کلود سیمون، ۳۴۶، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۶۸
مادام دو استائل، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸	لاورنس دورل، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵	گمبرویج، ۷۱۱	کلود کریئون، ۱۳۹
مارسل آلن، ۴۳۷	لینیا کورستا، ۶۵۱	گنچاروف، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴	کلوس مان، ۴۰۴
مارسل ایچ، ۴۳۹	لرد جیم، ۳۴۰	گوارینی، ۷۳	کلیفورد. د. سیماک، ۶۵۸
مارسل بالو، ۵۵۲	لرزا، ۶۵	گرتیه، ۲۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۸، ۱۸۰، ۴۰۲	کنترس دوسگور، ۲۶۶، ۲۸۷، ۳۱۴
مارسل پانیول، ۲۷۳	لئونو گوانزهونگ، ۴۳، ۴۵، ۴۹، ۵۱	۴۰۴	کنراد، ۳۳۹
مارسل پرست، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۴۶، ۳۸۲، ۳۸۴	لئونو - ویمار، ۱۷۶	گوتیک، ۱۲۱	کنستان، ۱۶۸
۳۸۵، ۳۸۷، ۴۰۰، ۴۰۳، ۵۴۳، ۶۳۷، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۸۷	لئونی آراگون، ۵۴۴، ۵۴۶، ۷۱۱	گوتیه، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶	کنوت هامسون، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱
مارسل پرزو، ۵۱۳	لئونی ایمن، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۸	گوستاو، ۷۱۱	کیودو، ۶۴
مارسل دو هامل، ۴۸۳	لویجی پیراندیلو، ۳۶۳، ۳۶۵	گوستاو فلوریر، ۲۱۷، ۲۶۸، ۲۷۰	کورنازار، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷
مارسیل شوب، ۲۹۶	لوئیس بورچس، ۵۵۰	گورگول، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱	کورونر اسمیت، ۶۵۸
مارسل مور، ۲۷۷، ۲۷۸	لوئیس کلومو، ۲۸۱	گورگول چین، ۱۰۷	کوروزیو مالابارنه، ۵۸۱، ۵۸۲
مارک تواین، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۶۰۰	لوئیس هارس، ۶۷۸	گرهفید، ۳۹	کورین، ۱۶۳، ۱۶۴
مارکی دوساد، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۴۹	لوئی فردینان ذنوش، ۴۹۱، ۴۹۳	گی دومیلیسان، ۲۷۰، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۶۸۷	کولت، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳
۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲	لو تولستری، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳	گیرمو کابیرا اینفانتیه، ۶۶۳	کوندر، ۷۱۰، ۷۱۰، ۷۱۱
مارکی دوساد، ۱۴۸، ۱۵۲، ۳۴۲	لورراجونز، ۵۵۸	گیلبرت کیت چستر تون، ۲۲۰	کوندیباک، ۱۲۲
مارگارت درییل، ۷۱۷	لوری تینائف، ۴۵۶	گیمارز رُزا، ۶۲۱	کونو، ۶۴۶، ۶۴۷
مارگارت میچل، ۵۲۲	لوسین، ۹۷	گیوم درلورس، ۴۱	کوهن، ۷۱۴
مارگریت دوراس، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۶۸	لوسیوس آپریوس، ۲۸، ۲۹، ۳۰	لویلدو گارسیا اولاس ای اورنا، ۳۰۸	کرواک، ۶۲۸
مارگریت یورینسار، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲	لوکلزیو، ۷۳۶	لنوماله، ۴۳۹	کیلینگ، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸
	لوئیس، ۱۷۵	لئونارد کینه، ۷۰۵	کینگ، ۱۰۷

ویکتور هوگو، ۱۸۲، ۱۹۵، ۲۱۳، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۶۶،	نظیر بودلر، ۴۳۲	موریس نادو، ۵۱۰	مازگریت یورسنر، ۱۸۳
۷۲۸، ۳۱۴، ۳۰۳، ۲۸۶	نگوژی واتینگو، ۷۰۵	موریس وست، ۷۳۲	ماری آرونه، ۱۱۶
ویلیام، ۱۴۴	نیچه، ۲۹۳	موریل اسپاک، ۷۱۷	ماریا شابدولن، ۳۹۷
ویلیام آیریش، ۴۸۱، ۴۸۳	نیچه وار، ۴۶۳	موزیل، ۴۷۳، ۴۷۵، ۷۱۱، ۷۱۲	ماریز کونده، ۶۴۱
ویلیام استیون، ۵۴۰	نیکلا اوستروفسکی، ۴۵۵	مولرد فرعون، ۶۷۲	ماری شلی، ۶۵۵
ویلیام بروگس، ۶۴۲، ۶۴۴	نیکلا گوگول، ۲۰۹، ۲۱۱	مولرد مامری، ۶۷۲	ماربوس - فانی - سزار، ۲۷۳
ویلیام تاگری، ۲۲۴، ۲۲۶	نیتو فرانک، ۶۹۰	مونتسکیو، ۹۲	مارتور، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
ویلیام فاکتر، ۴۱۷، ۴۶۴، ۴۶۵، ۵۲۱	وارسکین کالدول، ۴۸۳	مونتسی، ۱۱۹	ماربو وارگاسن لیوز، ۶۸۴
ویلیام فیلدینگ، ۹۵	وارگاس لیوزا، ۶۸۷	میخائیل آفاناسیویچ بولگاکف، ۷۰۸	ماکسیم گورکی، ۳۷۷
ویلیام گلدینگ، ۶۰۵، ۶۰۷، ۶۵۶، ۷۳۱	واسیلی گروسمن، ۴۵۶	میشل بوتور، ۳۴۶، ۶۶۵، ۶۶۶	مالایارته، ۵۸۱، ۵۸۳
ویلیه دولیل - آدام، ۲۹۸	واشتین بک، ۴۷۹	میشل تورنیه، ۹۵	مالارمه، ۴۲۳
هارلن لیسون، ۶۵۹	واگتر، ۳۹	میشل پموت، ۶۶۰	مالکلوم لاور، ۵۷۲، ۵۷۳
هاریت الیزابت بیجر - استر، ۲۳۳، ۲۳۵	والتر اسکات، ۱۱۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲	میشل ژوری، ۶۶۰	مانژونی، ۱۸۸، ۱۸۹
هاریشون فاکتر، ۴۶۵	۱۸۳، ۲۱۲، ۲۱۳، ۴۳۵، ۵۰۲	میشیما یوکیو، ۶۱۴، ۶۱۶	مانرل نیچ، ۶۶۳
هابیک، ۷۱۱	والتر کامپوس، ۶۲۲	میکائیل نعیما، ۶۷۱	محمدحسن هیکل، ۶۷۱
هاکسلی، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸	والری لاریو، ۳۳۶، ۳۵۹	میکرومگاس، ۱۱۶	محمود دیب، ۶۷۲
هابیت، ۳۴۵	وآن گینسیورگ، ۶۴۳	میگول آنجل آستوریاس، ۵۶۲، ۵۶۴	مرزکفسکی، ۲۴۴
هامسون، ۳۲۱	وانگ شنهین، ۵۸، ۶۰	میگول دوسرواتس، ۶۶، ۷۰	مریمه، ۲۵۴
هانری باربوس، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴	ونرومن کایوت، ۵۴۰	میلان کوندرا، ۷۰۹، ۷۱۱	یرینک، ۷۱۱
هانری بوسکو، ۲۷۳	ودتر، ۱۳۳	میلر، ۵۷۷	مسفخ، ۴۰۶
هانری بیل، معروف به استاندال، ۱۹۲	ورهان، ۴۳۲	مینه وروساردی، ۶۶۳	معتای اسپرو، ۳۳۶
هانری بولا، ۳۹۴	ولادیمیر نابوکف، ۶۱۱، ۶۱۳	نابوکف، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳	مک کوی، ۳۴۵
هانری جمیز، ۲۰۸	ولتر، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۴۴	نانالی ساروت، ۳۴۶، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۸، ۶۹۷	ملویل، ۲۳۲
هانری دو مونتیرلان، ۵۲۹، ۵۳۱	ولتر و رابله، ۵۴	۶۹۹	موریسان، ۳۰۳، ۳۱۱
هانری فیلدینگ، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳	ولتر، ۶۵۶	نانابیل هاورن، ۲۲۷، ۲۲۹	مورازاکی شیکی بو، ۳۴، ۳۵، ۳۶
هانریک سینکبه و بیچ، ۱۸۳	ؤل موبینکا، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۵	ناتسوم موزکی، ۳۱۲، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰	موراوی، ۷۱۰
هانری کلوار، ۵۱۳	ونروال، ۱۲۴، ۱۶۱	ناتدادولالیده، ۲۹۰	موریاک، ۴۴۵
هانری ماسی، ۳۹۴، ۴۱۸	وو - شینگن، ۵۵، ۵۷	نجیب محفظ، ۶۷۰، ۶۷۱	موریس بارس، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰
هانری میلون دومنترلان، ۵۳۱	وو - کینک نسو، ۱۰۷	نرمان اسپیرنر کدیک، ۶۵۹	موریس بلاشار، ۱۳۳
هاوتورن، ۲۲۸، ۳۷۱	ونتوریوزاتی، ۶۹۳	نرمان میلر، ۵۷۵، ۵۷۷	موریس بلاشو، ۴۷۲
هابیک، ۸۹	ویجنه اسپیل، ۶۴	نروال، ۱۷۶، ۲۱۴، ۲۴۰، ۲۴۱، ۵۶۱	موریس ژنه ووا، ۳۹۴
هربرت جرج ولز، ۶۵۶	ورجینیا وولف، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۴۷، ۴۴۸	نروال و زمیو، ۵۶۱	موریس لیلان، ۴۳۶

کتابها

آقای رئیس جمهور، ۵۶۲	آب در زیر پل ها، ۵۴۲
آقای ریوا، ۳۹۸	آبسالون آبسالون I، ۴۶۶
آگنس گری، ۲۲۰	آباریجینا، ۴۶۸
آلدوین، یا خوشبختی در تاریکی، ۱۶۲	آتالا، ۱۵۷، ۱۵۹
آلیس، ۹۳	آتنس، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴
آلیس در سرزمین عجایب، ۲۶۵، ۲۶۶	آثار جنگ، ۳۹۴
آمادیس دوگلر، ۶۱	آچه یا سالهای کودکی، ۷۰۱
آمریکا، ۴۱۳	آخرین بانده، ۵۹۸
آموزش عاطفی، ۲۵۷، ۲۶۸، ۲۶۹	آخرین شوآن، ۲۰۴
آموزگار و مارگریت، ۴۵۶	آخرین موهیکان، ۱۸۴
آموک، ۴۳۲	آخرین نیاب، ۴۱۰
آمینتا، ۷۳	آدم جاودانی، ۶۵۶
آناکارینا، ۲۶۲	آدمک مصنوعی، ۶۵۹
آنتونیس، ۲۱۳	آدمهای شیک، ۷۲۶
آنجا، ۲۹۸	آرامش اعماق، ۴۴۸
آنچه یسی می دانست، ۳۵۲	آرتو گوردن بیم، ۲۰۶
آن زن، ۶۵۶	آرزوهای بزرگ، ۲۴۵
آنژیئو، ۲۱۴	آرمن لوین، ۴۳۶
آن سری آینه، ۲۶۶	آرکادیا، ۷۳
آن سری بهشت، ۴۸۰	آرکان ۱۷، ۴۵۱
آن سوی کوهستان، ۳۵۹	آشناگی احساسات، ۴۳۱
آن صداها را می شنید؟، ۶۹۹	آشیانه نجیب زادگان، ۲۵۳

هرگو جرنسباک، ۶۵۷	هوریر مونه، ۴۸۴
هرمان بزوش، ۴۷۰، ۴۷۲	هوراس مک کوی، ۴۸۱، ۴۸۲
هرمان دوک، ۵۷۷	هوراس ولپول، ۱۴۴
هرمان ملویل، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲	موفمن، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۱۱، ۳۴۸
هرمان هسه، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲	هوگر، ۱۷۶، ۲۴۹
هرمن بزوش، ۴۷۱	هوگرفن هوفمنشتال، ۲۰۳
هکات، ۴۲۴	هویر، ۹۷، ۴۰۰، ۵۷۱
هکتور مائو، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷	هوسمن، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳
همینگری، ۳۴۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۷۹، ۴۸۰	هینرش بول، ۶۹۴، ۶۹۵
جنری جیمز، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳	یان واتسون، ۶۵۹
هنریش مان، ۴۰۴	یحیی حقی، ۶۷۲
هنری ملر، ۴۸۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۶۲۵، ۶۲۸	یزویوین، ۳۶۲
هوارد فیلپس لاوکرافت، ۱۴۵	یوزف رت، ۴۳۳، ۴۸۸، ۴۸۹
هوارد فیلپ لاوکرافت، ۶۵۷	یوهان ولفگانگ فن گرتنه، ۱۳۳

باکرة نایل، ۵۸۲	اوت ۱۴، ۱۸۳، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲	آستره، ۷۲، ۷۳، ۷۴	آواز ناینبان، ۶۸۰
بالکن، ۵۵۴	آورلیا، ۲۳۹، ۲۴۰	اسرار اوکلف، ۱۴۵	آوای زحش، ۳۵۵، ۳۵۴
بالهای کبوتر، ۳۵۱	آورلین، ۵۴۴	اسرار پاریس، ۲۱۴	آدا روزهای زیبا، ۵۹۸
«باهیای همه مقنسان، ۵۱۷	آورلین، ۵۴۶	اسرار فرونتا، ۴۴۵	آیپراتهر، ۱۷۹
باید در خانه نو بمانم، ۴۸۱	اوزنی گرانده، ۲۱۵	اسرار لندن، ۲۱۴	ابراهیم نویسنده، ۶۷۲
بچه‌های مردگان، ۶۹۵	اوگن اونگین، ۱۹۹	اسکارت، ۵۲۱	ابر تیره و تار، ۵۹۲
بدبختی‌های سوفی، ۲۸۷	اولیس، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۱۹، ۴۷۴، ۶۰۱	اسوموار، ۳۰۴	آپرمز، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲
برادران سرباز، ۱۷۵	ایتالیایی - با اعترافات تویه کنتلگان، ۱۴۵	اضطراب، ۵۸۹	ابری از برتنگان، ۶۷۵
برادران کاولمازوف، ۲۹۱، ۲۹۲	ایندیانا، ۲۱۶	اطراف ماه، ۶۵۶	آیلرشف، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۴
برادران میلارد، ۱۷۵	این مورد مرده است، ۷۰۱	اعترافات، ۱۲۵	ایله، ۲۹۲
برادرزاده رامو، ۱۲۲	این نیز بگذرد، ۴۵۶	اعترافات دو برادر، ۵۰۴	اتاق شماره ۶، ۳۱۸
برای سرهنگ نامه‌ای نیست، ۶۸۳	ایوت، ۳۱۱	اعتراف بی‌شرمانه، ۶۱۷، ۶۱۸	التر، ۳۰۴
برای بک زمان نو، ۶۶۸	بابا گوریو، ۱۳۴، ۲۰۴	اعلیحضرت مگس‌ها، ۹۵، ۶۰۵، ۶۰۷	اجداد ما، ۶۳۱
برای یک نه و برای یک آری، ۶۹۹	باییت، ۳۷۱	افراد خلاق، ۴۹۸	ادبیات آفریقای نو، ۷۰۳
بربادرفته، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲	باد سیاه، ۵۸۲	افراد ناجیز، ۴۹۷	ادبیات شکمی، ۵۹۵
برتانی، ۵۹۴	باد شرقی، باد غربی، ۴۷۸	افسانه بلور دسمور، ۷۲۶	اُکلف، ۱۶۶
برج لندن، ۳۵۰	باراباس، ۵۸۷، ۵۸۸	افکار آشفته تورلیس دانشجو، ۴۷۵	اربابان و مردگان، ۵۱۷
برف آرام، ۶۱۸	باران آتش، ۵۸۲	آکشافات ژول ورن، ۲۷۸	اریاب و خلمتکار، ۲۶۲
برفراز هیامو، ۳۶۸	باران و ماه، ۸۸	اکسیرهای شیطان، ۱۷۵	ارتفاعات و اوودرننگ، ۲۲۰، ۲۲۱
برفهای کلیمانجارو، ۴۲۷	بارزوکو، ۶۶۳	اِگلانتین، ۴۲۹	آرلین، ۴۵۰
برکه شیطان، ۲۱۵، ۲۱۶	بازون در بالای درخت، ۶۲۹، ۶۳۱	آلهام‌دهندگان، ۱۳۶	ارتانی، ۲۱۳
برهنگان و مُردگان، ۵۷۵، ۵۷۶	بازجویی‌ها، ۵۵۰	آلیور نویست، ۲۴۷	از زمین تا ماه، ۶۵۶
بریان‌بزی ملکه سبا، ۳۳۳	بازگشت به گرداب، ۴۹۸	ایما، ۱۷۱	از سراسر جهان، ۵۶۱
بعد از رگبار، ۶۷۱	بازی مرواریدهای شیشه‌ای، ۴۴۲، ۴۴۱	آمر، ۲۳۲	اِزِشیل، ۷۱۴
بگریز از کسی که ترا دوست دارد، ۵۳۹	باغ پرنیس، ۳۳۰	امواج، ۴۲۰	اسبهای کوچک نارکینیا، ۶۳۵
پلا، ۴۲۸، ۴۲۹	باغ حیوانات وحشی، ۵۱۲	امید، ۵۰۹	اسبهای مسابقه، ۴۸۱
بلاک ماسک، ۴۸۱	باغ عذابها، ۳۴۲	انسانهای با حسن نیت، ۴۹۶، ۵۰۰، ۵۱۱	استادان، ۵۱۲
پل - آمی، ۳۰۹، ۳۱۰	باغ فینزی - کورتینی، ۶۹۱، ۶۹۲	انسانهای مغرور، ۴۹۷	استادان قدیم، ۲۵۷
بلوری که فکر می‌کند، ۶۵۸	باغ کامرانی‌ها، ۷۲۶	انتمکسانی در یک چشم طلانی، ۵۳۹	استاد و مارگریت، ۷۰۶
بلیطی که منفجر می‌کند، ۶۴۳	باغ گلشنه، ۶۷۱	انقلاب حیوانات، ۵۸۰	ایستپ، ۳۱۶، ۳۱۷
بُن‌بست دو قصر، ۶۷۱	باغی بر سر دوراهی، ۵۴۹	آرتنورد دام، ۳۰۴	استپ لاجوردی، ۴۵۴

تمدن، ۵۱۳	بی‌یر و ژان، ۳۱۱	برونده شماره ۱۱۳، ۴۳۵	بوریس گودونف، ۱۹۹
توآن، ۳۱۱	تابستان زیبا، ۵۸۴	بستیچی دوبار زنگ می‌زند، ۴۸۳	بوک ژارگال، ۱۸۲
تورتیلا فلات، ۵۳۶	تابلوی پاریس، ۳۱۵	بسر آدم، ۵۸۲	بووار و بکوشه، ۲۷۰
تولڈ روز، ۴۶۱	تاراس بولبا، ۲۱۱	بسران خانوادہ وانگ، ۴۷۸	بهار، ۷۳۶
توم سارییر در خارجه، ۲۸۳	تارتارن برفراز آلپ، ۲۷۲	بسر عمو یونس، ۲۰۵	بهترین دنیاها، ۴۴۸، ۶۵۸
توم سارییر کارآگاه، ۲۸۳	تارتازن دو تاراسکون، ۲۷۱	بسرک سیاه، ۵۵۶	بهشت، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳
تونل، ۶۸۷	تاریخ، ۶۵۴، ۷۲۷، ۷۲۸	بسر گرگ، ۳۵۶	به قلم کونگوس، ۷
توهم سرعت، ۵۴۲	تاریخ جهانی ننگ و رسوائی، ۵۵۰	پسبشه، ۵۰۰	بی‌بی بیک، ۱۹۹
تهوع، ۴۹۳، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴	تاریخ دریانوردی آمریکا، ۱۸۶	پگی، ۳۶۸	بی‌خانمان، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷
تیپی، ۲۳۲	تاریخ سه سرزمین، ۵۰	پلاژ، ۵۸۶	بی‌ریشه، ۳۲۸، ۳۲۹
تیتان، ۳۷۱	تاریخ کمبیک، ۳۳۲	پلاژی - لا - شارپت، ۳۹۷	بیست سال بعد، ۲۱۳
جاده فلاندر، ۶۵۲، ۶۵۴	تاریخ معاصر، ۳۳۱، ۳۳۲	پلکوس، ۵۱۵	بیست و چهار ساعت از زندگی یک زن، ۴۳۲
جبهه جنگ وردن، ۳۹۴	تاریخی، ۱۸۳	پل و ریژنی، ۱۴۰، ۱۴۲	بیست هزار فرستگ زبردیا، ۲۷۶، ۶۵۶
جذابیان، ۵۳۰	تاسمانی، ۷۳۰	بنجاه هزار دلار، ۴۲۷	بیگانه، ۵۶۷
جذبه مادی، ۷۳۶	تام جونز، ۱۱۰، ۱۱۱	بنجم مارس، ۱۸۲	بیگانه اسرار آمیز، ۲۸۴
جزیره آرتورو، ۷۲۹	تا وقتی که انسانها وجود دارند، ۵۷۷	بنج هفته در بلژن، ۲۷۷	بیماری مرگ، ۶۳۵
جزیره اسرار آمیز، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۶۵۶	تب، ۷۳۶	بندهای از دست رفته، ۲۰۰، ۲۰۵	بینوایان، ۱۸۲، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۷۲۸
جزیره بنگونن‌ها، ۳۳۳	تپلی، ۳۱۱	بندهای گمشده، ۱۸۳	بپ سبز، ۵۶۴
جزیره گنج، ۲۹۴، ۲۹۵	تپه، ۵۷۰	بونی، ۳۱۵	باتریانجالی، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹
جست‌وجو، ۳۸۴	توخم برای زنان، ۵۳۰	بو - بونی، ۳۰۴	باراوان‌ها، ۵۵۴
جست و جوی زمان از دست رفته، ۳۴۶، ۳۸۳	ترجم خطرناک، ۴۳۲	پوست، ۵۸۱، ۵۸۳	پاروی با، ۶۷۲
جست‌وجوی گمشده، ۵۴۹	تیرز دکه رو، ۴۴۳	پوست تازه، ۶۸۰	پاریس یک جشن است، ۴۲۷
جشن در مانتولرائو، ۶۲۱	تیرز راکن، ۳۰۳	پول، ۳۰۴	پاستیس وحشت‌انگیز کوجه مرل، ۶۸۹، ۶۹۰
جکک، ۲۷۳	تیرسترام شندی، ۱۰، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹	پولیکا، ۱۵۳	پالاس، ۶۵۴
جلاد، ۵۸۸	تیس دوربرویل، ۳۲۲، ۳۲۳	پولینا، ۱۸۸۰، ۴۲۲، ۴۲۳	پیتیا خیمه نر، ۳۰۸
جمعه و زندگی وحشیانه، ۹۵	تشع جنازه، ۶۸۳	پیروزی در تاریکی‌ها، ۵۸۸	پیترزیورگ، ۳۷۵، ۳۷۶، ۴۵۵
جنایات تعصب، ۱۵۳	تصویر یک ناشناس، ۶۹۹	پیروزی شهامت، ۳۷۱، ۳۹۴	پیتر کانتیند، ۴۴۱
جنایت ارسپوال، ۴۳۵	تعطیلات آخر هفته در گراملالا، ۵۶۴	پیروزی کلورنیده، ۵۸۲	پدران و فرزندان، ۲۵۳، ۶۷۱
جنایت پدر روحانی آمارو، ۳۰۸	تعطیلات دوساله، ۹۵	پیش از آن که خروس بخواند، ۵۸۶	پوچم، ۵۸۲
جنایت در قطار سریع‌السیر شرق، ۴۳۸	تقدیس کاتالونی، ۵۸۰	یکارسک، ۸، ۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۱۱۱، ۶۰۰	پرندگان برای مردن پنهان می‌شوند، ۷۳۳
جنایت در کوجه مورگ، ۴۳۴	تلون، ۵۴۹	بی‌پرو، دوست من، ۶۴۷	پروفیسور اونرات، ۴۰۴

داستانهای جدید زمستانی، ۵۵۱	خداحافظ زیبای من، ۴۸۳	چهرهٔ یک ناشناس، ۶۶۵	جنابت کی بت، ۴۹۷
داستانهای دُن، ۴۵۴	خداحافظ کور دُرا، ۳۰۷	حرفهٔ زیستن، ۵۸۶	جنابت و مکافات، ۲۹۲
داستانهای زمستانی، ۵۵۱	خداوندان اندیشه، ۶۵۸	حرفهٔ مردن، ۵۸۶	جنگ، ۷۳۶
داستانهای سبستُرئیل، ۲۶۲	خداوندان جنگ، ۶۶۰	حریق مُن - سی نو، ۵۲۵	جنگاوران، ۳۹۴
داستان یک پسر و دختر، ۳۶۲	خداوند روشنائی، ۶۵۸	حسادت، ۶۶۷	جنگاوران شب، ۵۷۷
داستان یک شکارچی، ۲۵۳	خدایان تشنه‌اند، ۳۳۳	حکایت یک مرد ناشناس، ۳۱۸	جنگ دنیاها، ۶۵۶
داغ تنگ، ۲۲۷	خر طلائی، ۷، ۲۳، ۲۸، ۲۹، ۳۰	حکمران، ۶۳۷	جنگ زمان، ۶۷۸
دانش رویاها، ۳۳۵	خروس سقراط، ۳۰۷	حلقهٔ نیلونگ، ۳۰۵	جنگل، ۳۶۹، ۳۷۰
دختران جوان، ۵۳۱، ۵۲۹	خشم و هیاهو، ۴۶۴، ۴۶۶	خاطرات آدرین، ۵۹۰، ۵۹۱	جنگلیان، ۳۲۳
دختر خاطرات دزد، ۵۵۴	خطای آبه موره، ۳۰۴	خاطرات باری لیندن، ۲۲۶	جنگ صلح، ۱۹۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۹۲، ۷۲۱
دختر سَروان، ۱۹۸، ۱۹۷	خلخال، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۲۸۹	خاطرات پس از مرگ، ۱۵۹	جوانان و ابلدکبیر، ۱۱۲
دختر عمر بت، ۲۰۵	خمره، ۹۸	خاطرات خانهٔ اموات، ۲۹۲	جویندهٔ طلا، ۷۳۴
دختر کورچولوهای نمونه، ۲۸۷	خنورشید ناینست، ۵۸۳	خاطرات خردستایانه، ۱۹۲	جهدایی گوردون، ۵۵۸
در اتاق خلوت زنانه، ۱۵۲	خوابگردان، ۴۷۰	خاطرات درران کودکی، ۲۷۳	جهنم، ۶۶۳
در انتظار گودو، ۵۹۸	خواهران راتار، ۲۹۹	خاطرات سال طاعون، ۹۵	جیتابلا، ۶۴
دَر تنگ، ۴۱۷	خواهر گریبوی، ۲۸۷	خاطرات کشیش دهکده، ۵۲۶	چین ایر، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰
در جاده، ۶۲۶	خورخه آمادو، ۵۱۹	خاطرات وِالوا، ۲۴۰	چینگ هوا یوآن، ۳۶۲
در جست‌وجو زسان از دست رفته، ۳۳۳، ۳۸۴، ۳۸۶	خورشید همچنان می‌درخشد، ۴۲۵، ۴۲۶	خاطرات یک زن خلمتکار، ۳۴۱، ۳۴۳	چیرد، ۳۲۴
در جست‌وجوی یک جامعه، ۴۹۸	خوشه‌های خشم، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷	خاطرات یک موش، ۳۹۴	چراغ معبد، ۶۷۲
در جهت مخالف، ۲۹۷	خونسردی، ۵۷۷	خانم بوتینگار، ۱۷۷	چرخ قرمز، ۷۲۱
درجه‌ها، ۶۶۶	خون نفرین شده، ۴۸۲	خانم دالای، ۴۱۹	چرم ساغری، ۲۰۴، ۲۰۵
درجهٔ صفر نوشتار، ۶۶۷	دادگاه تفتیش عقاید، ۶۶۸	خانم رُکسانا، ۹۵	چشم انداز سرزمین مرعود، ۵۱۲
در حاشیهٔ مرداب، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۸	داستان خانوادهٔ یاسکیه، ۵۱۱، ۵۱۲	خانواده، ۴۸۵، ۴۸۷	چشم‌انداز دفن شده، ۵۶۴
در خانواده، ۲۸۷	داستان زندگی من، ۲۱۷	خانوادهٔ برآکنده، ۴۷۸	چشم‌گردباد، ۷۳۲
درختان غول‌آسا، ۶۲۰	داستان شورش بوگاجف، ۱۹۸	خانوادهٔ تیر، ۳۷۸، ۳۸۰	چشمهای الزا، ۵۴۷
درخت زهرآلود، ۲۹۰	داستان کمبیک فرانسیس، ۷۷، ۷۵	خانوادهٔ روگرن ماگار، ۵۱۱	چکش، ۶۹۹
در زیر آتشفشان، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴	داستانهای اُدسا، ۴۵۵	خانوادهٔ موسکات، ۶۵۰	چند ژمان، ۲۷۳
در ساحل مرداب، و سه سرزمین، ۴۵	داستانهای باورنکردنی و غم‌انگیز ارنستیرای	خانوادهٔ والورو، ۷۱۲	چند ژمان جنائی، ۲۱۴
در سایهٔ دختران جوان گلگون، ۳۸۵، ۳۸۵	ساده‌دل و مادر بزرگ شیطان‌صفتش، ۶۸۳	خانهٔ قرمز، ۴۸۲	چند کتاب، ۲۷۳
در غرّهٔ سمرطانی‌ها، ۷۲۳	داستانهای تخیلی، ۵۴۸، ۵۵۰	خانهٔ ماتریونا، ۷۲۳	چوبان شگفت‌انگیز، ۷۷
		خداحافظ زندگی، خداحافظ عشق، ۴۸۱	چهارخواهر، ۶۱۸، ۶۱۹

در قصر آرکل، ۵۹۴	دُمینیک، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸	دیو نیکی، ۵۳۰	رنه، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۱
در کتاب امیل، ۹۳	دُن آرام، ۴۵۲، ۴۵۴	دیوها و عجایب، ۱۴۵	روایاتی از دوران شارل یازدهم، ۱۸۱
در لایبرنت، ۶۶۷	دنبله روان، ۶۴	دیوهای شب، ۱۷۶	رودین، ۲۵۳
در میان زنان تنها، ۵۸۴، ۵۸۵	دُن کیشوت، ۵، ۵، ۶۶، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۹۳	دیوید کایرفیلد، ۲۴۷	رپورتی سن سیر، ۱۵۲
در میان مرگ و زندگی، ۶۹۹	دُن میلر، ۳۵۲	دژهای پری‌گرنه، ۱۷۶	روزهائی در کوهستان، ۴۹۹
در نیردی مشکوک، ۵۳۶	دنیای پری‌گرنه، ۶۵۷	رابطه‌های خطرناک، ۱۰، ۱۳۷، ۱۳۹	روشنائی تابناک از طرف شرق، ۴۹۹
دروازه‌های ادراک، ۴۴۸	دنیای توهم‌آمیز، ۶۶۳	رابله، ۱۱۸	روشنائی ماه اوت، ۴۶۶
دروغ و افسونگری‌ها، ۷۲۹	دنیای تهی، ۴۲۴	رایسنون‌کروزونه، ۹۳، ۹۵، ۱۴۲، ۳۲۶، ۷۳۱	روگن - ماکار، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۸۱
دروگری پائیز، ۵۰۶	دنیای خداوندگار، ۷۱۴	راز، ۳۲۱	رومنژولیت، ۱۴۰
دره خوشبخت، ۷۳۱	دوازده دختر زیبای چین لینگ، ۱۲۹	راز اتاق زرد، ۴۳۷	رؤیابردازی در سرشت ابتدائی انسان، ۱۶۲
دره مرگ، ۴۳۶	دوران کودکی، ۳۴۶	راهب، ۱۴۶، ۱۷۵	رؤیا در عمارت قرمز، ۱۲۶، ۱۳۰
دریاچه، ۶۷۵	دوریت کوجولو، ۲۴۷	راهب سیاه دل، ۳۱۸	رؤیا و زندگی، ۲۳۹
درینارد جبل الطارق، ۶۳۵	دوستان، ۵۰۰	راهزنان دریاها و دریاچه‌ها، ۴۵	رؤیاهای جراد، ۶۲۸
در یک بالکن در جنگل، ۵۹۴	دوشس دولانه، ۲۰۵	راههای آزادی، ۵۳۴	رؤیای برونو، ۷۱۵
دزدان و سگها، ۶۷۱	دو عشق بی‌رحمانه، ۶۱۸	رُیور فاتح، ۶۵۶	رؤیای برونو، ۷۱۷
دزد جوانمرد، ۴۳۶	دولتهای از یاد رفته، ۵۱	رُز، ۴۱	زد و خورد پیرست، ۵۵۴
دست قطع شده، ۵۶۱	دون، ۶۵۹	رُز، ۴۲	زری در مترو، ۶۴۵، ۶۴۶
دعوت به گناه، ۶۱۲	دونا پرفکتا، ۲۷۹، ۲۸۰	رستاخیز، ۲۶۲	زمان از دست رفته، ۳۸۴
دفاع لوجین، ۶۱۳	دون ژوان، ۵۶۷	رصدخانه کُن، ۶۶۸	زمستان بی‌رحم، ۵۰۶
دفتر خاطرات یک دیوانه، ۲۱۱	دُون کیشوت، ۸	رفیق، ۵۸۶	زمین، ۳۰۴، ۶۷۲
دفتر قرمز، ۱۶۷	دهقانان پاریس، ۲۴۱، ۲۴۱، ۵۴۶	رقاصه ایزو، ۶۷۵	زمین بهماه، ۲۷۷
دیکلمرون، ۲۹	دهقان به دوران رسیده، ۱۰۴	رُکامبول، ۲۱۴	زمین بیگانه، ۶۵۷
دکتر آکس، ۶۵۶	دهقان فسادپذیر، ۱۳۴، ۱۳۴	رُمان از دست رفته، ۳۶	زمین مضطرب، ۶۴۰
دکتر باسکال، ۳۰۴	ده مجسمه کرجک، ۴۳۸	رُمان بورژوا، ۸۱، ۱۴۹	زمین نوآباد، ۴۵۴
دکتر جکیل و مستر هاید، ۲۹۶	دهن کجی، ۶۹۴	رُمان نو، ۶۶۴	زمین‌های پیکر، ۲۵۴
دکتر زیواگو، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۵۶	دیادویم، ۶۲۱	رُمان نو، ۶۶۹	زن آقای رئیس، ۳۰۶، ۳۰۷
دکتر فاستوس، ۴۰۴	دیانا، ۷۳	رُمانهای تاریخی، ۷۰۴	زن افسون شده، ۲۳۶، ۲۳۷
دگرگونی، ۶۶۵، ۶۶۶	دیدار با آدمهای رمان ساد، ۱۵۲	رُمانهای سه‌گانه، ۲۷۳	زنان عاشق، ۴۶۰
دلدادگان بیگانه، ۶۵۸	دیوار، ۵۳۳	رُمانهای علمی - تخیلی، ۶۵۸، ۶۵۹	زنبق دره، ۲۰۵
طلداده، ۶۳۵	دیوانگی - آلمایر، ۳۳۹	رُنار، ۴۲	زن بیچاره، ۳۴۳
دماغ، ۲۱۱	دیوانه برژراک، ۴۳۸	رنجهای جوانی ورتیر، ۱۳۱، ۱۳۲	زندگی روزانه چینی‌ها، ۷

زندگی شهیدان، ۳۹۴	ژولی با هلویز جدید، ۱۲۳	سفرهای شگفت‌انگیز، ۲۷۷، ۲۷۶	سیدارتا، ۴۴۱
زندگی کوتاه، ۶۸۷	ژیل بلاس، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۱۱۱	سفرهای گالیور، ۹۸، ۹۶، ۱۰، ۳۵۹، ۶۴۳	سیر و سفرهای بک آزادمدرد، ۳۶۰
زندگی گوزمن دالفاراش، ۶۳	سانیرکون، ۷، ۱۷، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۶۲	سفری به سوی غرب، ۵۵	سیلابهای بهاری، ۲۵۴
زندگی ماریان، ۱۰۴، ۱۰۲	ساحر، ۱۷۵	سفری در یک شب زمستانی، ۶۳۱	سیل‌گاه، ۲۴۳، ۲۴۴
زندگی واقعی سیاستین نایت، ۶۱۳	ساحل سیدرا، ۵۹۳، ۵۹۴	سقوط، ۵۶۷	سیمای آنان، ۳۲۹
زندگی و مرگ، ۷۳۱	سارات چاندرا چاترجی، ۴۶۸	سقوط آزاد، ۶۰۷	سینه‌هه، ۲۳
زندگی هاتری برولار، ۱۹۲	ساراگاناد، ۶۲۱	سکوس، ۵۱۵	شاکا، ۷۰۴
ژن دهقان فسادپذیر، ۱۳۴، ۱۳۵	سافر، ۲۷۳	سگه سازان، ۳۴۶، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۴۷	شام ژنرال کزوک، ۵۸۲
زن زندانی، ۳۸۶	سالامیو، ۲۷۰	سگ باسکرویل، ۴۳۶	شاه، بی‌بی، سریاز، ۶۱۲
زن سی ساله، ۲۰۵	سایکو، ۴۹۷	سگ زرد، ۴۳۸	شاهزاده خانم برامبلا، ۱۷۵
زن صومعه‌نشین، ۱۲۲	سپیده‌دم تابناک، ۳۵۶	سگهای له شده، ۴۳۸	شاهزاده خاتم کیلو، ۸۶، ۸۴، ۹
زن صومعه‌نشین، ۱۰، ۱۲۰، ۱۲۲	ستران گوستل، ۴۳۳	سلاح‌های پنهان، ۶۸۶، ۶۸۷	شان اتستی، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰
زن ناتوا، ۲۱۴	ستون ماروسی، ۶۲۵	سلطان زغال، ۳۷۰	شب جشن، ۵۸۶
زیبای خداوندگار، ۷۱۲، ۷۱۳	سرافینا، ۲۰۵	سحفونی پاستورال، ۴۱۷	شب من ژان، ۵۱۲
زیرزمین‌های واتیکان، ۴۱۷	سریالانی خطرناک، ۴۹۸	سینلیتا، ۳۳۴	شب‌نشینی هاتو، ۲۱۱
زیر ستاره‌های پانیز، ۳۲۱	سر بُریده، ۷۱۷	سوازکار سرخ، ۴۵۵	شبهای سرتانو، ۶۲۱
زیر نگاه وحشیان، ۳۳۰	سرچارلزو گراندیسون، ۱۱۰	سواره‌نظام سرخ، ۴۵۶	شبه‌جیزره، ۵۹۴
زنگفرید و لیموزن، ۴۲۹، ۴۳۰	سرخ و سیاه، ۱۹۰، ۱۹۲	سوزان و اقیانوس آرام، ۹۵	شرافت از دست رفته کاتارینابلوم، ۶۹۵
زنت، ۶۷۱	سوزمین، ۶۵۰	سوزان و مردان جوان، ۵۱۲	شرق بهشت، ۵۳۶، ۵۳۷
ژاک فدری، ۱۲۲	سوزمین برفی، ۶۷۵	سورین یهودی، ۱۸۳	شرق و غرب، ۳۷۶
ژان باروا، ۳۸۰	سوزمین دست‌نیافتنی، ۳۹۱	سولال، ۷۱۳	شولوک هلمز، ۴۳۵، ۴۳۶
ژانتریکس، ۴۴۵	سرگذشت ژن جی، ۳۴، ۳۶	سه بیر غمگین، ۶۶۳	شرلی، ۲۱۹
ژانر، ۱۱۷	سرگردانی‌های دل و جان، ۱۳۹	سه تفنگدار، ۱۸۲، ۲۱۲، ۲۱۳	شش شخصیت در جست و جوی نویسنده، ۳۶۵
ژان کریستف، ۳۶۶، ۳۶۷	سیل، ۱۶۸	سه راهب، ۱۵۳	شعبده‌باز لربیلین، ۶۴۸، ۶۵۰
ژتاتورا، ۱۷۶	مسیل در میان ما، ۵۱۲	سه روایت از یهودا، ۵۴۹	شغاف‌ترین منطقه، ۶۸۰
ژرینال، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴	سفر به انتهای شب، ۳۹۳، ۳۹۴، ۴۹۱، ۴۹۲	سه سریاز، ۴۱۳	شکان، ۴۸۰
ژرف بالساتو، ۲۱۴	سفر به انتهای ممکن، ۴۷۳	سه سوزمین، ۴۹، ۵۱	شکسیر، ۱۴۴
ژوستین، ۱۴۹، ۱۵۰	سفر به درون، ۳۶۸	سه قطعه، ۶۵۴	شکم پاریس، ۳۰۴
ژوستینیای ماجراجو، ۶۴	سفر به شرق، ۴۴۱	سیاره میمون‌ها، ۶۶۰	شکوه و یونانی زن خوددشمن، ۲۰۳
ژول ورن بسیار شگفت‌انگیز، ۲۷۸	سفر به مرکز زمین، ۲۷۷، ۶۵۶	سیبیل، ۵۸۸	شماره ۲۰ کوچه ایستگاه، ۴۳۹
ژولیت در سوزمین مردان، ۴۳۰	سفر به مشرق زمین، ۲۴۰	سیلو، ۴۶۳	شمال، ۳۵۶، ۴۹۴

کاندید یا خوش‌بینی، ۱۱۴	فرشته آبی، ۴۰۴	عاشقان و پسران، ۶۶۰	شناسانی درد، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰
کیوتر نقره‌ای، ۳۷۶	فروش آسمان، ۵۶۱	عاشق خانم چتری، ۴۵۸	شئل، ۲۱۱
کتاب جنگل، ۳۲۵	فکک سفید، ۳۲۷	عالیجناب اوژن روگن، ۳۰۴	شوخی، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱
کتابخانه بابل، ۵۴۹	قالب و شمشیر، ۵۴۹	عتیقه‌فروش، ۱۸۰	شورش، ۳۱۳، ۳۱۴
کتاب مانوئل، ۶۸۶	قدرت‌ها، ۴۹۸	عشق در پاریس، ۴۹۷	شهرستان، ۴۹۸
کرتین دوتروا، ۴۱	قرن روشنائی‌ها، ۶۷۶، ۶۷۷	عشق زندگی، ۳۵۶	شهرهای نامرئی، ۶۳۱
کرم‌های ابریشم بهار، ۵۰۶	قرن روشنگری، ۱۸۳	عشق کفرآمیز، ۷۲۶	شیطان روی تپه‌ها، ۵۸۴، ۵۸۵
کریس مارتین، ۶۰۷	قصر، ۴۰۶	عشق‌های کردکانه، ۴۹۷	شیطان‌صفتان، ۲۳۸
کشتی ناریس، ۳۳۹	قصر اُترنت، ۱۴۴	عصر خانم سیاه‌پوش، ۴۳۷	شیطان لنگ، ۱۰، ۹۲
کشور عجایب، ۷۲۴، ۷۲۵	قصر اُودین، ۶۹۰	عصر سوه‌ظن، ۶۶۵، ۶۹۷، ۶۹۹	شینگی‌های گلاستون بری، ۵۰۲
کشیش، ۳۰۴	قصر تمایلات، ۶۷۱	علمی - تخیلی، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰	شیرا پاندیکارام، ۳۱
کشیش متأمل، ۲۳۸	قصر سرنوشت‌های متقاطع، ۶۳۱	عید پاک خونین، قصر لیکورن، ۷۱۷	صاحب قدرت، ۶۰۸
کفن جیب ندارد، ۴۸۱	قصر کاریات‌ها، ۶۵۶	عیش‌ها، ۵۶۷	صحرا، ۷۳۵
کلاه آقای کشیش، ۳۰۷	قصه شاعرانه، ۶۴۱	غریت و مرزمین، ۵۶۷	صحرای آمریکایی، ۱۴۱
کلبه عمرثم، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵	قضیه سن - فیاکر، ۴۳۸	غرش در کوستان، ۶۷۵	صداهای سکوت، ۵۱۰
کلیزنیو، ۳۹۴	قلب بی‌نوی آدمیان، ۳۴۹	غرفه سوطانی‌ها، ۷۲۲	صدای خون، ۳۸۱
کلفت‌ها، ۵۵۴	قلب تاریکی‌ها، ۳۳۹	غرور و تعصب، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱	صد سال تنهایی، ۶۸۲، ۶۸۳
کلمات، ۵۳۳	قلب سنگ، ۵۵۲، ۷۰۸	غولها، ۷۳۶	صد و بیست روز سردوم، ۱۵۲
کلود کریون، ۱۰	قلب، یک شکارچی تنهاست، ۵۳۸	غیرت ملی، ۳۲۸	صلیب چوبی، ۳۹۴
کلودین، ۴۶۳	قمارباز، ۲۹۲	فاتحان، ۵۰۹، ۵۱۰	صلیبه‌های چوبی، ۳۹۴
کلبه شیشه‌ای، ۴۸۲	کابوس هوای مطبوع، ۵۱۵	فارغ التحصیل، ۳۱۴	صورت‌جلسه، ۷۳۶
کلید کشتزارها، ۴۵۱	کابوت، ۵۸۳	فاوست، ۱۳۳، ۹۳	ضد خاطرات، ۵۱۰
کلیسای جامع، ۲۹۸	کایتین فراکاس، ۱۹۵	فتح قسطنطنیه، ۶۶۸	ضد رابینسون کروزوئه، ۷۳۰
کمدی الهی، ۲۰۴، ۲۶۱	کاترین مورلاند، ۱۷۱	فراخوانی سرباز، ۳۲۹	ضد زمان، ۶۶۵
کمدی انسانی، ۱۵۶، ۲۰۴، ۴۹۶	کار، ۳۰۲	فرانکشتین، ۶۵۵	ضیافت عُریان، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴
کمرند برگها، ۷۳۰، ۷۳۱	کارترید زمان، ۶۶۶	فردا، ۴۴۱	طاعون، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۸۲
کمونیت‌ها، ۵۴۷	کارگاه ساختمانی، ۶۸۷	فردای سگها، ۶۵۸	طرحی برای یک انقلاب در نیویورک، ۶۶۸
کُمیک، ۷۸، ۸۰، ۱۹۵، ۳۳۲	کارگران دریا، ۲۵۰	فرزندان جاز، ۴۱۰	طُرف خانه سوان، ۳۸۲، ۳۸۴
کُمیک فرانسوی، ۷۵، ۷۷	کاکائو، و سرزمین خشونت، ۵۱۸	فرزندان عمرثم، ۲۳۴، ۲۳۵	طوفان نوح، ۷۳۶
کتریبوان، ۴۴۶، ۴۴۷	کالیگولا، ۵۶۷	فرزند زمین، ۴۷۶	ظروف مرتبطه، ۴۵۱
کنت مونت کریستر، ۲۱۴	کاندید، ۱۰، ۱۱۶		

کنسولنو، ۲۱۷	گردن‌بند ملکه، ۱۸۲، ۲۱۴	گُرد جیم، ۳۳۹، ۳۴۰	مالرن می‌میرد، ۵۹۶
کوارت، ۶۲۳	گوستگی، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱	لطیف است شب، ۴۰۹	ماندالای اسرار آمیز، ۷۳۱
کوارتیب اسکندریه، ۶۲۳، ۶۲۴	گرگ بیابان، ۴۴۰	لونی لامبر، ۲۰۵	مانزکلوس، ۷۱۳
کوانتین دوروارد، ۱۷۸	گرگ دریاها، ۳۵۵	نوسیب و کلیترُفن، ۷	مانسفیلد پارک، ۱۷۱
کوئیک لایف، ۳۷۷	گروه باله، ۶۲۰	لرلابی، ۷۳۶	ماتون لِسکُو، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۰
کودک، ۳۱۴	گریملت و گرادیس، ۶۲	لولیتا، ۶۱۱، ۶۱۲	ماهاتان ترانسفر، ۴۱۱، ۴۱۳
کودکی، ۶۹۹	گره کن سرزمین محبوب من، ۷۰۲	یویس، و ایرن، ۵۴۲	مترجمان، ۷۰۰، ۷۰۲
کودکی، نوجوانی، جوانی، ۲۶۲	گزارش محرمانه، ۱۰۶، ۱۰۷	لیجیا، ۲۰۸	مجموعه بزرگ ماروسی، ۵۱۵
کُورا، ۳۷۲	گشت و گذار در اطراف دنیا، ۹۵	لیلا، ۲۱۶	مجمع الجزایر گولاک، ۷۲۲
کُورین، یا ایتالیا، ۱۶۳	گلاریسا، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰	ماتیاس باسکال، ۳۶۴	مجموعه داستانها، ۶۲۱
کُورُور، ۳۴۹	گلاستون پری، ۵۰۳	ماجراهای آرتور گوردون پیم، ۲۰۶	محاكمه، ۴۰۵، ۴۰۶، ۵۸۲
کوهستان سحرآمیز، ۴۰۲، ۴۰۳	گُل پرتلانی، ۵۸، ۶۰	ماجراهای اوجی مارچ، ۵۹۹	محراب، ۴۶۶
کیم، ۳۲۷	گل زبیا، ۷۲۶	ماجراهای توم ساویر، ۲۸۲، ۲۸۳	محلله‌های بالانشین، ۵۴۶، ۵۴۷
کیوتو، ۶۷۳، ۶۷۴	گل‌های آبی، ۱۸۳	ماجراهای جوزف آندریوز، ۱۱۰	مدادباک‌کن‌ها، ۶۶۴، ۶۶۵
گارد سفید، ۷۰۸	گل‌های بدی، ۱۴۱	ماجراهای ژُرم باردیشی، ۴۲۹، ۴۳۰	مدار رأس السرطان، ۵۱۴، ۵۱۶
گاردن یارنی، ۴۲۰	گمراهی دل و جان، ۱۰	ماجراهای هکلبری فین، ۲۸۳، ۲۸۴	مدح سابه، ۶۱۸
گارد‌های جران، ۴۵۵	گناه کم‌رنگ، ۶۱۳	ماجرای دوقل‌ها، ۷۰۴	مُدراتو کاتایله، ۶۳۳
گارگانتوا، ۵۲، ۵۳	گُتکور، ۲۹۹	مادام بُوراری، ۲۶۹	مدرسه جنازه‌ها، ۴۹۳
گاسپار، ۳۹۴	گوتیک، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷	مادر بزرگ، ۶۸۳	مرا به آن منبر دنیا ببر، ۵۶۱
گالاتا، ۷۳	«گوتیک» انگلیسی، ۱۴۳	مادرم، ۷۱۴	مرحوم ماتیاس باسکال، ۳۶۳
گالیکس و ملیبه، ۶۲	گُورا، ۳۷۲، ۳۷۳	مادمازل دو موزین، ۱۹۴، ۱۹۵	مردان با حسن نیت، ۵۰۱
گالیور، ۵۷۹	گورستان کاپوسین‌ها، ۴۸۹	مادمازل فیضی، ۳۱۱	مردان ذرت، ۵۶۴
گنسی بزرگوار، ۴۰۸، ۴۱۰	گوریان و جزایر کوچک آنتیل، ۶۴۱	مارت، ۲۹۹	مرد بی روح، ۵۸۸
گدا، ۶۷۱	گیتانجالی، ۳۷۴	مارتین ایدن، ۳۵۵	مرد بی کیفیت، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵
گذرگاه معجزات، ۶۷۰	لئوپولکار، ۲۱۴	مارش رادتسکی، ۴۳۳، ۴۸۸	مرد صاعقه‌زده، ۵۵۹
گنبری از میلان، ۶۶۶	لازاریلو دوئورم، ۶۲، ۶۳	مارل، ۶۸۵	مرد مطرود جزایر، ۳۳۹
گره‌ای به نام «مهره»، ۱۷۳	لاشارتروز دوپارم، ۱۹۲، ۱۹۳	مارلو، ۴۸۳	مرد نامرئی، ۶۵۶
گره‌ی ماده، ۴۶۲	لانزارد، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱	ماریا شایدوین، ۳۹۵، ۳۹۷، ۳۹۸	مرد هزاربرج، ۷۱۳
گرترو، ۴۴۱	لانه کبوتران، ۴۲۱	ماری شاتسونه، ۴۹۷	مردی که کوتاه شد، ۶۵۸
گردش در کنار فانوس دریایی، ۴۲۰	لیخند جاودانی، ۵۸۸	ماسیمی لاژونی، ۲۰۵	مردی که می‌خندد، ۱۸۲
گردشگر شبهای اکتبر، ۲۴۰	لذت‌پرست، ۸۷	ماشین برای اکتشاف زمان، ۶۵۶	مرگ آرتمیو کروز، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱

نام‌های یوریک به‌کارترین دوفورماتیل، ۱۱۹	من یک افسانه‌ام، ۶۵۸
نام‌ ریوده شده، ۴۳۴	من یک گریه‌ام، ۳۴۹، ۳۴۸
نانا، ۳۰۴	موتیرا، ۵۲۵
نان سرباز، ۳۹۴	موبی دیک، ۹۳، ۲۳۰، ۲۳۲
نبرد با سایه‌ها، ۵۱۲	مورفی، ۵۹۷
نبرد فارسال، ۶۵۴	موزس هرزورگ، ۶۰۱
نبوغ مسیحیت، ۱۵۹	موزه خیالی، ۵۱۰
نتایج جاودانگی، ۵۵۰	موزیک‌ها، ۳۱۸
نتردام دویاری، ۲۵۰	موش‌ها و آدم‌ها، ۵۳۶
نجما، ۶۷۲	مرعظه‌های آقای یوریک، ۱۱۹
نخستین انسان، ۵۶۷	مُولین کبیر، ۳۸۸
نخستین حلقه، ۷۲۲	مولوا، ۵۹۷
نخستین عشق، ۲۵۲، ۲۵۳	موسیقی، ۱۷۶
نرگس و زَرین دهن، ۴۴۱	مُونا‌دهای شهری، ۶۵۸
نُرمانس، ۴۹۴	یه روی تُولیاک، ۴۳۹
نُرمان میلر، ۵۷۶	مهلّت، ۴۱۳
نسل از دست رفته، ۴۲۵، ۴۲۶	مُهودی، ۷۰۴
نغمه‌های دل، ۵۸۸	میخانه آخرین شانس، ۳۵۶
نیف، ۶۰۷	میوه‌های طلا، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹
نفت، ۳۷۰	مُؤلف، ۵۵۰
نفوس مُوده، ۲۰۹، ۲۱۱	ناحیه مقدس، ۶۸۰
نوا اکسپرس، ۶۴۳	نادژا، ۲۴۱، ۴۴۹
نوتردام و فلور، ۵۵۳، ۵۵۴	نافرمان، ۳۱۵
نوتردام دویاری، ۱۸۲	ناقوسها برای که به‌صدا درمی‌آیند، ۴۲۷
نودسه، ۱۸۲، ۲۵۱	ناقوسهای بال، ۵۴۷
نورسه، ۵۷۰	نامرئی، ۵۸۸
نومید، ۳۴۳	نامزدها، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹
نهایت مراقبت، ۵۵۴	نام‌های آسیابان من، ۷۲۲
نیایش تن، ۶۰	نام‌های ادبی، ۱۲۲
نیمه شب، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۲۳	نام‌های ایرانی، ۹۲
واگادا، ۴۲۴	نام‌های یوریک به‌الیزا، ۱۱۹
والس وداع، ۷۱۱	
وجدان زُتو، ۳۳۵، ۳۳۶	
رحشت از کوهستان، ۵۷۰	
رداع با اسلحه، ۴۲۷	
ررنر، ۱۳۲، ۱۵۸	
رسوسه سنت آنتونیو، ۲۷۰	
وصیت‌نامه کریشتر کاتر، ۲۸۸	
وصیت‌نامه کریشتر کاتر، ۲۸۹	
وضع وحیم، ۴۹۳	
وقایع مَرخنی، ۶۵۷	
وقتی که بولاد آبدیده شد، ۴۵۵	
وکیل شیطان، ۷۳۲	
ولگرد، ۶۵۸	
ولگرد آسمانی، ولگرد تنها، ۶۲۸	
ولگردی که با سوردین می‌نوازد، ۳۲۱	
وبرانه‌های ستروک، ۵۴۹	
ویکونت براژلُون، ۲۱۳	
ویکونت دوتکه شده، ۶۳۱	
ولت، ۲۱۹	
ویلهلم مایستر، ۱۳۳	
ویلیام ویلسون، ۲۰۸	
هائیتی‌تی، ۶۴۱	
هان اِسلندی، ۱۸۲	
هانری سوم و خواهرش، ۲۱۳	
هرج و مرج، ۵۸۹	
هرزورگ، ۶۰۱	
هزار و یک شب، ۱۴۴	
هزاره بازگشت مسیح، ۴۷۳	
هنت یا، ۳۷۱	
هشت مرد، ۵۵۷	
هفت داستان گورتیک، ۵۵۱	

مرگ آهاسپوروس، ۵۸۸	مزرعه‌ای در مجمع‌الجزایر، ۶۴۰
مرگ ایران ایلج، ۲۶۲	مسائل جزئی برای یک قتل عام، ۴۹۳
مرگ بروشل، ۵۴۹	مسافر، ۵۶۱، ۶۶۷
مرگ در بعداز ظهر، ۴۲۷	مسافران درجه یک، ۵۴۷
موتیک‌نسه‌ای، ۴۹۳	مسافران شرق، ۷۰۳
مرگ ویرژیل، ۴۷۲	مسبخ، ۵۵۲
	مسیر، ۶۷۱
	مسیر شاهانه، ۵۱۰
	معاون کنسول، ۶۳۵
	معبد طلانی، ۶۱۴
	معبد ژرف باسکیه، ۵۱۲
	معجزه بیرون باغات، ۳۲۷
	معجزه گل سرخ، ۵۵۴
	معلم و پری دریایی، ۶۳۸
	معنای اِسو، ۳۳۶
	مفیستو، ۴۰۴
	مکتب رابینسون‌ها، ۹۵
	مکسوس، ۵۱۵
	مگگی، دختر کوجه‌ها، ۳۷۱
	ملکه مارگو، ۱۸۲
	ملکه سیب‌ها، ۵۵۸
	منتزعه، ۷۲۲
	منتهای عذاب، ۵۴۶
	منظومه کافه غمگین، ۵۳۹
	من متهم می‌کنم، ۳۰۳

هفته مقدس، ۱۸۳، ۵۴۶	یک تابستان در صحرا - یک سال در ساحل، ۲۵۷
هیکات، ۴۲۴	یک تراژدی آمریکائی، ۳۷۱
هلنیز جدید، ۱۰	یک داستان پیش با افتاده، ۳۱۸
هلیدریمس، دانیس، ۷	یک داستان ساده، ۲۴۳
همراهان دور فرانسه، ۲۱۷	یک داستان گوتیک، ۱۴۴
همه این راه را طی می‌کنند، ۳۵۷	یک روز از زندگی ایوان دنیسویچ، ۷۲۲، ۷۲۳
هند و چین، ۶۳۵	یک روستائی، ۵۷۰
هنر جنگ، ۵۱	یک زمستان سخت، ۶۴۷
هُرولا، ۳۱۱	یک زندگی، ۳۳۵
هوسارد روی بام، ۱۸۳	یک سده در مقابل اقبانوس آرام، ۶۳۵
هیچکس نام مرا نمی‌داند، ۵۵۸	یک سفر احساساتی، ۱۱۹
یادداشت‌های روزانه یک دیوانه بیر، ۶۱۸	یک فصل سفید و خشک، ۷۰۲
یادداشت‌های صادقانه پروفیسور اِر. دُو دِ، ۴۳۱	یک گل سرخ بی‌نام، ۷۱۷
یاستورفیدو، ۷۳	یوزبلنگ، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۹۲
یافت نشدنی، ۴۸۲	Molloy، ۶۶۵
یاوه بازار، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶	Quo va dis، ۱۸۲
یک آقای شهرستانی در پاریس، ۲۰۱	Terra nostra، ۶۸۰
یک انسان آزاد، ۳۳۰	Tropisme، ۶۶۵، ۶۹۸
یک پادشاه بدون سرگرمی، ۵۶۸، ۵۷۰	Xi You Ji Bu، ۵۷

کتاب‌شناسی رمان‌های ترجمه شده

آتالا / فرانسوا گوست رنه شاتوبریان

ترجمه عباس بنی‌صدر. - [بی‌نا]، ۱۳۱۰.

آتالاورنه - " جلال‌الدین کزازی. - نشر مرکز، ۱۳۶۶.

آتش / هانری باربوس

ترجمه جهانگیر بهروز. - [بی‌نا، بی‌تا].

" محمدجعفر محجوب. - [بی‌نا]، ۱۳۳۰.

آخرین موهیکن / جیمز مینور کوپر

ترجمه علی فاطمیان. - نشر چشم‌انداز، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی،

سازمان چاپ و انتشارات ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸.

آدلف / آدولف بنیامین کنستان

ترجمه نصرت‌الله معینیان. - [بی‌نا]، ۱۳۳۰.

آرزوهای بزرگ / چارلز دیکنز

ترجمه شکوفه اخوان. - نهال نویدان، ۱۳۷۱.

" شهرام پورانفر. - زرین، [۱۳۶۲].

" محمدرضا جعفری. - [امیرکبیر]، ۱۳۴۴.

" ایاز حدادی. - آرمان، ۱۳۶۸.

" عنایت‌الله شکیبیاپور. - گنجینه، ۱۳۶۲.

" ابراهیم یونسی بانه. - [بی‌نا]، ۱۳۳۸ (در سالهای مختلف توسط

ناشرین مختلف)

ترجمه دواجی. - بنگاه و نشر کتاب، ۱۳۳۶ (تلخیص لطیف دوس)

" مهدی سبحانی. - نشر مرکز، کتاب مریم، ۱۳۷۳ (متن کوتاه‌شده).

کتابشناسی رمانهای ترجمه شده / ۷۶۹

ترجمه ناهید کاشانیان. - جانزاده، ۱۳۶۹ (انگلیسی و فارسی)

« ماریا داودیان. - ارغوان، ۱۳۷۶.

« علی فاطمیان. - نشر چشم انداز، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۸.

ترجمه علی امید. - سپیده، ۱۳۷۳.

« علی عباچی. - توسن، ۱۳۶۸.

آقای رئیس جمهور / میگل آنخل آستوریاس

ترجمه زهرا خانلری (کیا). - خوارزمی، ۱۳۵۶.

آقای رئیس جمهور - ابروینگ و الاس

ترجمه کوروس جهان بیگلر. - کتاب سرا، ۱۳۷۷.

آلیس درسوزمین عجایب / لویس کارل

ترجمه حسن هنرمندی. - ارمغان، ۱۳۷۹.

« محمدتقی بهرامی حران. - جامی، ۱۳۷۴.

« بیژن نامجو. - قدیانی، کتابهای بنفشه، ۱۳۷۶.

« سعید درودی. - بهزاد، ۱۳۷۳.

« عباس کرمی فر. - ارغوان، ۱۳۷۲.

« مجید ریاحی. - پیمان، ۱۳۷۶.

« احمد پناهی خراسانی. - بارید، ۱۳۷۱.

« جلیل دهمشکی. - جانزاده، ۱۳۷۴.

« سعید درودی. - بهزاد، مهتاب، ۱۳۷۲.

آوای وحش / جک لندن

ترجمه پرویز داریوش. - صفی علیشاه [بی تا] (در سالهای مختلف

توسط ناشران مختلف به چاپ رسیده)

ترجمه داریوش شاهین. - [غزالی، بی تا] (در سالهای مختلف و توسط

ناشران مختلف)

ترجمه م. و فرخزاد نراقی. - [نیمایا، تاریخ مقدمه ۱۳۴۸].

« فریده مهدی. - بهنود، ۱۳۷۱.

« ثریا نظمی. - دارجو، ۱۳۶۴.

« خسرو شایسته. - سپیده، ۱۳۶۴ (تلخیص مایکل وست).

« امیر اسماعیلی. - توسن، ۱۳۶۳ (تلخیص مورس ویلسون)

« مؤگان حائری. - نهال نویدان، ۱۳۷۴.

ابلوموف / ایوان الکساندروویچ گنچاروف

ترجمه سروش حبیبی. - امیرکبیر، ۱۳۵۵.

استپ / آنتون پاولوویچ چخوف

ترجمه هوشنگ پیر نظر. - نیل، ۱۳۴۷. ۱۳۵۲.

باراباس / پارفابین لاگرکوویست

ترجمه منوچهر پاک. - [آسیا]، ۱۳۴۲.

« پرویز داریوش. - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۱.

« « - وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۵.

« « - فردوس، ۱۳۷۸.

بارون درخت نشین / ایتالو کالورینو

ترجمه مهدی سبحانی. - تندر، نگاه، ۱۳۶۳.

بازار خودفروشی / ویلیام مک ییس تگری

ترجمه منوچهر بدیعی. - نیلوفر، ۱۳۶۸.

« فرخ یکرنگی (دواچی). - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۴.

برادران کارامازوف / فئودور میخائیلوویچ داستایفسکی

ترجمه صالح حسین. - آمون، ۱۳۶۷.

« عنایت الله شکیباپور. - عارف، ۱۳۶۱.

« عنایت. - [بی تا، ۱۳۶۰].

« رامین مستقیم. - گلشایی، ۱۳۶۸.

« مشفق همدانی. - امیرکبیر، صفی علیشاه، ۱۳۳۵. (توسط ناشران

مختلف در سالهای مختلف به چاپ رسیده).

برباد رفته / مارگارت میچل

ترجمه سوسن اردکانی (شاهین). - علمی، ۱۳۶۹.

« مسعود برزین. - [افشاری، بی تا].

« فرزام حبیبی اصفهانی. - لکینی، ۱۳۷۱.

« حسن شهباز. - [بی‌نا، بی‌تا] (در سالهای مختلف توسط ناشرین مختلف)

ترجمه شبنم کیان. - پانوس، ۱۳۶۳.

« پروین قائمی. - کتاب درنا، ۱۳۷۴.

برهنه‌ها و مرده‌ها / نورمن میلر

ترجمه سعید باستانی. - نیلوفر، ۱۳۶۲.

بل امی / اگی دو موپاسان ۱۸۵۰-۱۸۹۳

ترجمه علی اصغر سروش. - جیبی، ۱۳۴۷.

بلندیهای بادخیز (وودرینگ هایتز) / امیلی جین بروته

ترجمه داریوش شاهین. - مهتاب، ۱۳۷۱.

« ریاب امام. - گلشائی، ۱۳۶۳.

« علی اصغر بهرام بیگی. - علمی، ۱۳۶۴.

« پرویز پژواک. - عین‌الهی، ۱۳۵۶.

« ولی‌الله ابراهیمی. - کتابفروشی سعیدی، ۱۳۶۲.

« عبدالعظیم صبوری. - [بی‌نا]، ۱۳۳۶.

« هادی ریاضی. - مترجم، ۱۳۷۰.

« سرود. - علی‌اکبر علمی، ۱۳۳۵.

« فرزانه قلی‌زاده. - میلاد، ۱۳۷۳.

« فریده قره‌چه‌داغی. - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.

بیخانمان / هکتور هنری مالو

ترجمه روحی اریاب. - [بی‌نا]، ۱۳۶۸ (در سالهای مختلف توسط

ناشرین مختلف به چاپ رسیده است).

ترجمه جمشید بهرامیان. - رهروان تربیت، ۱۳۷۳.

« جلیل گادانی. - آشت، ۱۳۴۹.

یینوایان / ویکتور ماری هوگو

ترجمه نصرالله فلسفی. - [بی‌نا]، ۱۳۰۵.

« گیورگیس آفاس. - سکه، پیروز، ۱۳۴۵.

« محمدباقر پیروزی. - سروش، ۱۳۶۸.

« الهه تیمورتاش. - سپیده، ۱۳۶۸.

« عنایت‌الله شکیباپور. - دریا، [بی‌تا] (در سالهای مختلف توسط ناشرین مختلف)

ترجمه فریدون کار. - [اسب سفید]، ۱۳۴۵.

« اسماعیل عباسی. - سپیده، ۱۳۶۲.

« و تلخیص عبدالله کوهی. - کتابفروشی سعیدی، [بی‌تا]

« حسینعلی مستعان. - امیرکبیر، ۱۳۴۹ (در سالهای مختلف توسط ناشرین مختلف)

ترجمه امیر اسماعیلی. - توسن، ۱۳۶۲ (تلخیص کریستین فره را).

پاتریانچالی / ساتیا چیت رای

ترجمه امیر روشن ضمیر. - نشر نی، ۱۳۷۶.

پسرک سیاه / ریچارد ناتانیل رایت

ترجمه سرود. - [بی‌نا]، ۱۳۳۵.

پلنگ / جوزیه توقازی دی‌لامپه دوزا

ترجمه امیر فریدون گرگانی، [بی‌نا]، ۱۳۴۵.

پل وویژینی / پیر، ژاک هانری برناردن دوسن

ترجمه ابراهیم نشاط. - علیقلی سردار اسعد ۱۲۲۴ ق.

« سعید نفیسی. - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، [۱۳۳۵].

« اقبال یغمائی. - فتحی، ۱۳۶۶.

تارتارن دو تاراسکون / آلفوس دوده

ترجمه احمد بیرشک. - انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲.

تام جونز / هنری فیلدینگ

ترجمه سیروان آزاد. - نشر نو، ۱۳۶۱.

« احمد کریمی حکاک، نیلوفر، ۱۳۶۱.

توزاکرو / فرانسوا موریاک

ترجمه احمد آجودانی. - حبیبی، [۱۳۴۸]

« یحیی سمعی. - [بی‌نا]، ۱۳۳۳.

- توس جان «پوست» / مالا پارت، کورتزیو
- ترجمه بهمن محمص. - نیل، ۱۳۴۳.
- تریسترام شندی / الارنس، استرن
- ترجمه ابراهیم یونسو. - تجربه، ۱۳۷۸.
- تس دو برویل / تامس هاردی
- ترجمه سیروان آزاد. - نشر نو، ۱۳۶۲.
- « مینا سرابی. - دنیای نو، ۱۳۶۳.
- تهوع / ژان پل سارتر
- ترجمه احمد بهروز. - قائم مقام، [۱۳۴۰].
- « علی صدوقی. - فرخی، ۱۳۵۳.
- « امیر جلال الدین اعلم. - نیلوفر، ۱۳۵۵.
- جاده فلاندر / کلود سیمون
- ترجمه منوچهر بدیعی. - نیلوفر، ۱۳۶۹.
- جزیره اسرارآمیز / ژول ورن
- ترجمه حسن توکلی. - تلاش، ۱۳۶۵.
- « محمدرضا جعفری. - [امیرکبیر]، ۱۳۴۲.
- « فخرالدین حسینی تنکابنی. - افشار، ۱۳۶۸.
- « نادره حصیری. - اکباتان، ۱۳۶۳.
- « جواد محیی. - گوتنبرگ (میر)، ۱۳۳۵.
- « م. نیازی. - ارغوان، ۱۳۷۰.
- « مجید ریاحی. - پیمان، ۱۳۷۶.
- « ناصر ایراندوست. - اردیبهشت، ۱۳۷۷.
- جزیره گنج / رابرت لوئی استیونسون
- ترجمه محمدرضا جعفری. - امیرکبیر، ۱۳۴۲.
- « مهري صبوري، حسين دستوم. - گسترش انتشارات، ۱۳۶۹.
- « ابوالقاسم طاهری. - [بی تا]، [بی تا]
- « عباس کرمی فر. - ارغوان، ۱۳۷۱.
- « مرسله. - پدیده، ۱۳۴۷.
- « پرویز نجم‌الدینی. - توسن، ۱۳۶۲.
- « علیرضا نعمتی. - افشاری، ۱۳۶۸.
- « اردشیر نیک‌پور. - گوتنبرگ (میر)، [۱۳۳۵؟].
- « هاجر تربیت. - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، [۱۳۳۶] (تلخیص مایکل وست).
- جنگل / آیتون سینکلر**
- ترجمه ابوتراب باقرزاده. - روزبهان، ۱۳۵۷.
- « مینا سرابی. - نشر علم، ۱۳۵۷.
- جنگل / اردیارد کیلینگ**
- ترجمه ابوالفضل میربها. - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۴.
- « فروردین پارسای. - اکباتان، نشر گیتی، ۱۳۷۷.
- جنگ و صلح / لونی کالایویچ تولستوی**
- ترجمه کاظم انصاری. - صافی‌علیشاه، ۱۳۳۴ (توسط ناشران مختلف در تاریخ مختلف به چاپ رسیده).
- ترجمه مصباح خسروی. - فروزان روز، ۱۳۷۸.
- « سروش حبیبی. - نیلوفر، ۱۳۷۷.
- جین ایو / شارلوت بروته**
- ترجمه مهدی افشار. - زرین، [بی تا] (در سالهای مختلف توسط ناشرین مختلف به چاپ رسیده است).
- ترجمه محمدتقی بهرامی حران. - مترجم، ۱۳۷۰.
- « نسترن جامعی. - آبنوس، ۱۳۷۰.
- « پروین قائمی. - کتاب آفرین، ۱۳۷۰.
- « فریدون کار. - جاویدان، ۱۳۶۹.
- « پرویز نجم‌الدینی. - توسن، ۱۳۶۲.
- « ناظر نعمتی. - مجرد، ۱۳۶۴.
- « مسعود برزین. - معرفت، [۱۳۲۹].
- « شهلا نقاش، فاطمه نقاش. - هزار آفتاب، ۱۳۷۶.

خاطرات یک کشیش دهکده / ژرژ برنانوس

ترجمه اقدس یغمائی. - جمهوری، فلسطین، ۱۳۷۲.

خانم دالووی / ویرجینیا وولف

ترجمه پرویز داریوش. - رواق، زمان نو، ۱۳۶۲.

خانواده تیبو / اروژه مارتن دوگار

ترجمه ابوالحسن نجفی. - نیلوفر، ۱۳۶۸.

خداوندگار مگسها (سالار مگسها) / ویلیام جerald گولدینگ

ترجمه جواد پیمان. - امیرکبیر، ۱۳۵۱.

« سوسن اردکانی «شاهین». - آپادانا، ۱۳۶۳.

« رضا دیداری. - آفرشته، ۱۳۶۳.

« حمید رفیعی. - بهجت، ۱۳۶۳.

خشم و هیاهو / ویلیام فاکنر

ترجمه صالح حسین. - نیلوفر، ۱۳۶۵ (ویراسته هوشنگ گلشیری)

« بهمن شعله‌ور. - نیل، [فرانکلین ۱۳۳۸] (توسط ناشران مختلف در

سالهای مختلف به چاپ رسیده است).

خورشید همچنان می‌دمد / ارنست همینگوی

ترجمه مقدم. - صفی علیشاه، [بی تا].

« ع. کارن. - سپهر، ۱۳۲۹.

خوشه‌های خشم / جان ارنست اشتاین بک

ترجمه ا. امید، م. بهیار. - سپهر، [بی تا].

« م. بهیار، عبدالرحیم احمدی. - امیرکبیر، ۱۳۴۱.

« عبدالحسین شریفیان. - بزرگمهر، ۱۳۶۸.

« طاهر کیش. - زرین، [۱۳۶۲].

« شاهرخ مسکوب، عبدالرحیم احمدی. - امیرکبیر، ۱۳۲۸.

داغ ننگ / ناتانیل هائورن

ترجمه سیمین دانشور. - خوارزمی، ۱۳۳۳.

دختر سروان / الکساندر سوگیهویچ پوشکین

ترجمه شیروا رویگران. - میلاد، ۱۳۶۳ (در سالهای مختلف توسط

ناشرین مختلف به چاپ رسیده).

ترجمه پرویز ناتل خانلری. - تهران ۱۳۴۱.

« حسین نوروزی. - ناقوس، ۱۳۲۸.

« علی بیات، ضیادا... - فروشانی. - تندر، ۱۳۶۳.

دکتر ژوآگو / بوریس لئونیدوویچ پاسترناک

ترجمه علی اصغر خیره‌زاده. - آسیا، [بی تا].

« علی محیط. - ساحل، ۱۳۶۹.

دن آرام / میخائیل الکساندروویچ شولوخف

ترجمه م. ع. عموئی. - نشر زر، ۱۳۵۰.

« م. ا. به‌آذین. - [بی تا]، ۱۳۴۴.

« مسعود بیگدلی خمسه. - گلشائی، ۱۳۶۸.

« خسرو رضایی. - [بی تا]، ۱۳۳۰.

« احمد صادق. - [بی تا]، ۱۳۳۰.

دن کیشوت / میگل دو سروانتس ساودرا

ترجمه محمود حکیمی. - جهان‌آرا، ۱۳۵۴.

« ابوالفضل اتراک. - تلاش، ۱۳۶۳.

« پ. سیروان. - [امیرکبیر]، ۱۳۴۲.

« محمد قاضی. - نیل، ۱۳۳۵ (در سالهای مختلف توسط ناشرین

مختلف به چاپ رسیده است).

ترجمه ذبیح‌الله منصوری. - امیرکبیر، ۱۳۳۵.

« شهرزاد والدینا. - [بی تا]، [بی تا]

« احمد رضا احسانی. - توسن، ۱۳۶۲ (تلخیص رونالد استورز).

راهبه / دنی دیدرو

ترجمه گیورگیس آقاسی. - [پدیده، بی تا].

روبنسون کروزوئه / دانیل، دفو

ترجمه بهرام فره‌وشی. - نیل، [۱۳۳۴] (در سالهای مختلف توسط

ناشران مختلف به چاپ رسیده است).

انتخاب و ترجمه ایاز حدادی. - آرمان، ۱۳۴۴.

- ترجمه محسن سلیمانی. - نشر افق، ۱۳۷۵
 " مهدی سبحانی. - نشر افق، ۱۳۷۵.
 " خسرو شایسته. - ارغوان، ۱۳۷۰.
 " پرویز نجم‌الدینی. - توسن، ۱۳۶۲.
 " محمود مصاحب. - گلشایی، ۱۳۶۲.
 " غلامرضا یاسی پور. - مؤسسه کتاب همراه، ۱۳۷۳.
 " کوروش فرحبخش. - رهنما، ۱۳۷۴.

ژان کریستف / رومن رولان

- ترجمه م. ا. به‌آذین. - فردوس، ۱۳۳۶ (در سالهای مختلف توسط ناشرین مختلف)

ژرمینال / امیل زولا

- ترجمه ابوالفتح امام. - گلشایی، ۱۳۶۴.
 " سروش حبیبی. - امیرکبیر، ۱۳۵۵.
 " نونا هجری. - کتاب فروزان، ۱۳۶۳.

ژیل بلاس / الن رنه لاسز

- ترجمه محمد کرمانشاهی. - [بی‌نا]، ۱۳۳۲ ق (در سالهای مختلف به‌چاپ رسیده)
 ترجمه محمد نخعی. - چاپخانه خورشید، ۱۳۲۲ ق.

سرخ و سیاه / استاندال

- ترجمه عبدالله توکل. - نیل، ۱۳۳۰ (در سالهای مختلف توسط ناشرین مختلف به‌چاپ رسیده است).
 ترجمه ع. سبحانی. - فرخی، [بی‌تا].

" عظیمی نفیسی. - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۵.

" محمدتقی دانیال. - نهضت، ۱۳۵۹ (تلخیص ژاک می‌یو).

سرگذشت ورتو (رنجهای جوانی ورتو) / یوهان ولفگانگ فن گوته

ترجمه نصرالله فلسفی. - [معرفت، ۱۳۰۵].

" شکیبایور. - شهریار، [بی‌تا].

" محمدخان صفارزاده. - کتابخانه سنایی، ۱۳۰۳.

سفر به انتهای شب / لویی فردینان سلن

ترجمه فرهاد غبرائی. - جامی، ۱۳۷۳.

سفرهای گالیور (سفرنامه گالیور) / جوناتان سوئیفت

ترجمه منوچهر امیری. - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۵ (توسط ناشران مختلف در سالهای مختلف به‌چاپ رسیده است).

ترجمه فریال شیخ‌الاسلامی. - [ارسطو]، ۱۳۶۲.

" علیرضا نعمتی. - افشار، ۱۳۶۵. (تلخیص)

" ف. علی عسگر. - سعدی، ۱۳۶۲.

" هومان قشقائی. - امیرکبیر، ۱۳۴۳. (توسط ناشران مختلف در

سالهای مختلف به‌چاپ رسیده است).

ترجمه علی عباچی. - توسن، ۱۳۶۰ (تلخیص موران بای)

سیاحت گولیور در کشور لیلی پوت / ترجمه فریبرز ارباب علی عسگر. - بریانی، ۱۳۲۰.

ترجمه محمد آزاد. - بنگاه کتاب، ۱۳۶۹.

" علیرضا مترجم‌السلطنه. - [بی‌نا]، ۱۳۱۸.

" قازار سیمونیان. - گوتمبرگ، ۱۳۳۵.

" بهرام صالحی. - تخت جمشید، ۱۳۷۸.

" خسرو شایسته. - سپیده، ۱۳۶۲.

" جلیل دهمشگی. - جانزاده، ۱۳۷۵.

" کمال بهروز کیا. - نشر رازی، ۱۳۷۴.

سکه‌سازان / آندره پل گیوم ژید

ترجمه حسن هنرمندی. - امیرکبیر، ۱۳۳۵.

سه تفنگدار / الکساندر دوما

ترجمه شکوفه اخوان. - نهال جاویدان، ۱۳۷۱.

" محمد طاهرین اسکندر اسکندری. - [بی‌نا، ۱۳۰۶ هـ ق].

" محمدطاهر میرزا اسکندری. - [بی‌نا، ۱۳۱۴ هـ ق].

" ا. حدادی. - آرمان، [۱۳۳۷].

" پ. سیروان. - [امیرکبیر]، ۱۳۴۲.

غرور و تعصب / جین اوستین

- ترجمه پرانفر. - مهتاب، ۱۳۶۹ (در سالهای مختلف توسط ناشرین مختلف به چاپ رسیده است).
- ترجمه نسترن جامعی. - نهال نویدان، ۱۳۷۲.
- » داریوش شاهین. - مهرگان، [بی تا].
- » شمی الملوک مصاحب. - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶.
- کاندید / فرانسوا ماری آروئه دو ولتر
- ترجمه م. ج. - سپهر، [بی تا].
- » احمد مقدم. - بهنود، ۱۳۷۱.
- » جهانگیر افکاری. - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲.
- کلبه عمو تم / هریت الیزابت استو (بیچر)
- ترجمه مینو جزنی (مهران). - امیرکبیر، ۱۳۳۵.
- » محمدعلی خلیلی. - [بی تا، بی تا]
- » محمدعلی شیراز. - آریا، ۱۳۴۸.
- » جمشید صادق پور. - جیبی، جاویدان، ۱۳۴۳.
- » حشمت الله صمدی. - عین الهی، [۱۳۶۳].
- » حسن کیهانی. - [بی تا]، ۱۳۱۵.
- کنتین دوروارد / والتر اسکات
- ترجمه کورش زعیم. - چاپخانه اختر شمال، ۱۳۳۵.
- » فریده قرچه داغی. - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۰.
- کوه جادو / توماس مان
- ترجمه حسن نکوروح. - نگاه، ۱۳۶۸.
- گتسی بزرگوار (بزرگ) / اسکات فیتس جerald
- ترجمه کریم امامی. - فرانکلین، ۱۳۵۴.
- گوستگی / کنوت هامسون
- ترجمه غلامعلی سیار. - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۵.
- گرگ بیابان / هسه هرمان
- ترجمه کیکاوس جهاننداری. - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۹.

- » صدیقه شریف. - دادجو، [؟ - ۱۳]
- » محمدطاهر قاجار. - کتابخانه مرکزی، [بی تا].
- » ذبیح الله منصوری. - میر (گو تیرگ)، [بی تا].
- » محمدتقی دانی. - شرق، ۱۳۵۲.
- » امیر اسماعیلی. - توسن، ۱۳۶۳ (تلخیص مانفرد گراهام)
- » نادیا زعیم. - نشر تاخ، ۱۳۷۷ (متن کوتاه شده)
- » نادره حصیری. - اردیبهشت، ۱۳۶۱.
- » حسن شعبانیان. - نشر و پژوهش فروزان روز، ۱۳۷۷.
- شاهزاده خانم مکو / ماری مادلن لانایت
- ترجمه فریده مهدوی دامغانی. - تیر، ۱۳۷۹.
- شوخی / میلان کوندرا
- ترجمه فروغ پوریابوری. - روشنگران، ۱۳۷۰.
- صد سال تنهایی / آگابریل گارسیا مارکز
- ترجمه بهمن فرزانه. - امیرکبیر، ۱۳۵۳. تجدید چاپ ۱۳۵۵.
- » محمدرضا راهوار. - نشر سمیر، ۱۳۷۸.
- » محسن محیط. - محیط، ۱۳۷۴.
- » محمدرضا راهوار. - نشر آبگون، نشر کارون، ۱۳۷۸.
- طاعون / آلبر کامو
- ترجمه رضا سیدحسینی. - قرامی، [۱۳۷۰].
- » عنایت الله شکیبایپور. - فرخی، ۱۳۴۴.
- » علی صدوقی. - [بی تا]، ۱۳۴۰ (توسط ناشران مختلف در سالهای مختلف به چاپ رسیده).
- » اقدس یغمائی. - بی تا، [۱۳۴۳].
- طرف خانه سوان / مارسل پروست
- ترجمه مهدی سبحانی. - نشر مرکز، ۱۳۷۳.
- عشق پاک دومینیک / اوژن فرومانتن
- ترجمه علی اصغر سعیدی. - گفتار، ۱۳۷۳.

" قاسم کبیری. - فردوس، ۱۳۶۸.
 " مرتضی ملکی. - پاسارگاد، [بی تا].
 لرد جیم / جوزف کنراد
 ترجمه صالح حسینی. - نیلوفر، ۱۳۶۲.
 ماجراهای توم سایو / مارک تواین
 ترجمه احمد رضا احسانی. - توسن، ۱۳۶۸.
 " محمد رضا جعفری. - امیرکبیر، ۱۳۴۵.
 " پرویز داریوش. - [بی جا، بی نا، بی تا] (توسط ناشران مختلف در تاریخهای مختلف به چاپ رسیده).
 ترجمه سودابه زرکف. - دادجو، ۱۳۶۹.
 " ابوالقاسم سبطی. - کوروش، ۱۳۶۹.
 " جمشید صفای اصفهانی. - [نور جهان]، ۱۳۲۷.
 " خسرو شایسته. - سپیده، ۱۳۶۴. (تلخیص جرج هاگت)
 " سعید میرداودی. - پیمان، ۱۳۷۳.
 " کاظم خلخالی. - زرین، [بی تا].
 " کیمیا ملکی. - ارغوان، ۱۳۷۲.
 " شکوفه اخوان. - نهال نویدان، ۱۳۷۴.
 " مهدی علوی. - کوشش، ۱۳۷۸.
 مادام آرنو [آموزش احساسی] / گوستاو فلور
 ترجمه عبدالحسین شریفیان. - نگاه، ۱۳۷۰.
 مالون می میورد / ساموئل بکت
 ترجمه محمد کیانوش. - نیل، ۱۳۵۰.
 مانن لسکو / آنتوان فرانسوا پرو
 ترجمه مجید حائری. - [بی تا]، ۱۳۳۰.
 " مشفق همدانی. - صفی علیشاه، ۱۳۴۳.
 محاکمه / فرانتس کافکا
 ترجمه امیر جلال الدین اعلم. - کتابسرا، ۱۳۷۰.
 " حسینقلی جواهرچی. - فرخی، ۱۳۵۱.

" حسن هنرمندی. - زوار، [۱۳۵۰].
 مدراتو کانتایله / مارگریت دوراس
 ترجمه رضا سید حسینی. - کتاب زمان، ۱۳۵۲.
 مرحوم ماتیا پاسکال / لوییجی پیراندلو
 ترجمه بهمن محمص. - [بی نا]، جیبی، ۱۳۴۸.
 مرشد و مارگریتا / میخائیل آفاناسویچ بولگانف
 ترجمه عباس میلانی. - نشر نو، ۱۳۶۲.
 مرگ آرتیمو کروز / کارلو فونتسی
 ترجمه مهشید ضرغام. - سهروردی، ۱۳۶۴.
 " مهدی سجایی. - تنور، ۱۳۶۴.
 معبد طلایی / یوکیو میثیما
 ترجمه محمد عالیخانی. - داستان، ۱۳۷۲.
 موبی دیک (نهنگ سفید) / هرمان ملویل ۱۸۱۹-۱۸۹۱
 ترجمه محمد شاطرلو. - دادجو، [۱۳۷۰].
 " علی اصغر محمدزاده. - مرجان، ۱۳۳۵.
 " سهیلا احمدی. - توسن، ۱۳۶۴ (تلخیص رونالد حرسون)
 " پرویز داریوش. - امیرکبیر، فرانکلین، ۱۳۴۴.
 " خسرو شایسته. - سپیده، ۱۳۶۴.
 " نفیسه دربهبشتی. - پیمان، ۱۳۷۶.
 " علی فاطمیان. - نشر چشم انداز، ۱۳۷۸.
 مولن بزرگ / آلن فورنیه
 ترجمه محمد مهدی راهی. - بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
 نخستین عشق / سرگیویچ ایوان تورگنیف
 ترجمه عزت الله شادان. - افشاری، [بی تا].
 " محمد علی شیرازی. - گوتمبرگ، مجله ماه نو، ۱۳۳۹.
 " نوشین. - کتاب درنا، ۱۳۷۰.
 نفوس مرده / نیکلای واسیلویچ گوگول
 ترجمه کاظم انصاری. - کتابخانه ایران، [بی تا] (توسط ناشران مختلف در

سالهای مختلف به چاپ رسیده)

مردگان زرخیز ترجمه فریدون مجلسی. - نقره، ۱۳۷۰.
.. رسانه، ۱۳۷۰.

۱۹۸۴ [هزار و نهصد و هشتاد و چهار] / جورج اورول

ترجمه مهدی بهره‌مند. - بهره‌مند، ۱۳۶۱.

” صالح حسینی. - نیلوفر، ۱۳۶۱.

” زیلا سازگار. - اطاق چاپ، ۱۳۵۹.

هلوئیز جدید یا نامه‌های دو عاشق / ژان ژاک روسو

ترجمه علی حقیقی. - گوتنبرگ (میر)، ۱۳۳۵.